



به نام خداوند جان و خرد



شصت سال صبوری و شکوری

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - جلد هشتم

در بوتهٔ آزمایش

(نقد، تخریب، تهدید، تحریف)

و هجو دکتر یزدی از سوی افراد، گروه‌ها و نهادها)

فهرست

پیشگفتار	۱۷
فصل اول: جنگ سیاسی - روانی: تهمت، افترا و دروغ‌پردازی	۲۱
الف- هیاهو و جنجال پس از دیدار با سایروس وانس	۲۱
ب- توضیح دکتر یزدی به شورای هیئت تحریریه روزنامه آیندگان	۲۳
پ- نامه به جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر ایران	۲۴
ت- یزدی: من تبعه آمریکا نیستم و همسرم ایرانی است	۲۵
ث- دعوت مدیر روزنامه جوشن از دکتر سنجابی و دکتر یزدی برای مناظره	۲۶
ج- اطلاعیه دفتر نخست‌وزیر در باره مندرجات دو نشریه	۲۶
چ- نامه رضا براهنی به رئیس‌جمهور (دکتر بنی‌صدر)	۴۳
ح- پاسخ به مقاله دکتر براهنی	۵۸
خ- گلایه دکتر یزدی به دکتر بهشتی در باره اتهامات روزنامه جمهوری اسلامی	۸۲
د- برخوردهای دوستان و توده‌های ناآگاه	۸۳
ذ- اتهام جمعی از روحانیان به همدستی دکتر یزدی با بنی‌صدر و... ..	۸۴
ر- اقدامات و رفتار محمد منتظری و حلقه یارانش	۹۵
۱- محمد منتظری و اظهارات بی‌اساس و غرض‌آلود	۹۵
۲- شکایت دکتر یزدی از هتاکان	۹۶
۳- نامه به دادسرای تهران - ۱۳۶۰/۶/۵	۹۷
۴- معرفی چهره‌های برجسته نهضت آزادی ایران	۹۸

- ۵- حکم دستگیری هدایت‌الله متین دفتری..... ۹۸
- ۶- بعضی از جنایات دکتر یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت ۹۸
- ۷- مقاله‌ای از نشریه والفجر در نقد دولت موقت و... ۹۹
- ۸- اعلام جرم علیه دکتر یزدی ۱۰۴
- ۹- گزارش‌ها و یادداشت‌های نشریه والفجر علیه دکتر یزدی و دولت موقت ۱۰۵
- ۹- ۱- اسناد خیانت دلتمردان دولت موقت ۱۰۵
- ۹- ۲- دکتر یزدی، متین دفتری، مهندس بازرگان، چمران، عباس امیرانتظام ۱۰۶
- ۹- ۳- شکایت از کارگزاران دولت موقت به دادگاه انقلاب ۱۰۸
- ۹- ۴- سخنان بزرگان انقلاب در خیانت دولت موقت ۱۱۰
- ۹- ۵- امیرانتظام و ماجرای فرودگاه تهران، خرداد ۱۳۵۸ ۱۱۱
- ۹- ۶- شکایت گروه محمد منتظری از سران دولت موقت به دادستانی کل کشور ۱۱۳
- ۹- ۷- مصاحبه ابوشریف با مجله «المستقبل» پاریس ۱۲۳
- ۹- ۸- اعلام جرم سردبیر مجله پیام انقلاب علیه دکتر ابراهیم یزدی ۱۲۸
- ۹- ۹- موضع‌گیری محمد منتظری و گروهش پس از حادثه شیراز ۱۲۹
- ز - اعتراض به خبرگزاری پارس - مرداد ۱۳۶۰ ۱۳۱
- ژ - حمله رادیو ایران به دکتر یزدی ۱۳۱
- س - تحریف آقای ناصر ایرانی ۱۳۵
- نامه به روزنامه اطلاعات در اعتراض به نوشته تهمت‌آلود ناصر ایرانی ۱۳۶
- اعلام جرم علیه آقای ناصر ایرانی و سرپرست روزنامه اطلاعات ۱۳۷
- نامه دوم به آقای دعایی در باره ترجمه ناقص و غرض‌آلود بخشی از کتاب «اسرار پشت پرده سقوط شاه» ۱۴۱
- ش - دکتر یزدی کمونیست؟! ۱۴۴
- ص - دروغ‌های آقای کفاش‌زاده ۱۴۶

- ض - حمله به دکتر یزدی در مجلات تحت نفوذ ایران و دفاع از او ۱۴۸
- ط - شکایت از سید محمد علوی تبار (کیاوش) نماینده اهواز ۱۶۳
- اما توضیح مسئله پول‌ها ۱۶۴
- انتقاد از روزنامه کیهان در پی درج شکایت از کیاوش ۱۶۵
- ظ - حاشیه‌سازی در حاشیه سفر حج در شهر یور ۱۶۶
- شایعه پناهندگی من به کشورهای بیگانه ۱۶۷
- نامه به رئیس مجلس در اعتراض به پخش شایعه پناهندگی ۱۶۹
- ع - نامه‌ای به حجة الإسلام شیخ محسن قرائتی در باره تحریک ناآگاهان ۱۷۰
- غ - ماجرای نامه‌ای از عربستان در دفتر اسدالله لاجوردی ۱۷۰
- ف - دکتر یزدی، قاضی محکمه هویدا ۱۸۱
- ق - تکذیب مطلب هفته‌نامه نیمروز ۱۸۲
- ک - تلفن دکتر یزدی به کیهان در باره تکذیب مصاحبه با روزنامه اسرائیلی ۱۸۴
- گ - نامه به کیهان هوایی برای تکذیب نقل مطالب روزنامه صبح ایران ۱۸۴
- ل - دروغ‌پردازی‌های احسان نراقی ۱۸۷
- م - پاسخ به مقاله قضیه تابعیت دکتر یزدی ۱۸۹
- ن - یزدی، مطبوع و انسان‌دوست ۱۹۴
- و - نقد مصاحبه دکتر یزدی با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان ۱۹۴
- ه - تکذیب دکتر یزدی برای روزنامه جهان اسلام ۲۰۵
- توضیح روزنامه جهان اسلام پیرامون جوابیه آقای یزدی ۲۰۸
- ی - نامه‌ای به رئیس جمهور خاتمی ۲۰۹
- ۱۱ - شکایت دکتر یزدی به خاطر رد صلاحیت در نامزدی انتخابات ۲۱۱
- ب ب - شکایت از روزنامه همشهری در باره خبر دروغ منع منوریل ۲۱۳
- ت ت - کینه‌ورزی‌های علی اکبر محتشمی‌پور ۲۱۳

۱- شارلاتان‌تر از این آدم ندیدم: روایت علی‌اکبر محتشمی‌پور	۲۱۴
۲- گفتگو با حجت‌الاسلام محتشمی‌پور به مناسبت سالروز تبعید امام خمینی	۲۱۹
ث ث- اولین واکنش‌های اقتدارگرایان به انتقادات دکتر یزدی در روز عید فطر	۲۲۴
ج ج- به انگیزهٔ تجمع فعالان ایرانی حقوق بشری در برابر سازمان ملل-ژنو	۲۲۵
چ چ- پاسخ به مطالب نشریهٔ فرهنگ پویا - سال ۱۳۸۵	۲۳۱
ح ح- شکایت از نشریهٔ جبهه	۲۳۵
خ خ- نشریهٔ رمز عبور؛ تهمت روابط پنهانی با آمریکا	۲۳۶
د د- اتهامات سردار جواد منصوری	۲۳۸
ذ ذ- تحریف سخنان دکتر یزدی و پیام خمینی به کارتر در... ..	۲۳۹
ر ر- افترا و تهمت جاسوسی به دکتر یزدی از سوی اشخاص و... ..	۲۴۶
ز ز- اتهامات بی‌اساس سردار سدهی به بازرگان و یزدی	۲۴۷
ژ ژ- دکتر یزدی از نگاه دستگاه پهلوی و ساواک (جوسازی ساواک و... ..	۲۴۹
س س- جوابیه دکتر ابراهیم یزدی به ادعاهای نادرست آذر برزین	۲۵۱
۱- ادعاهای آقای آذر برزین به کلی و از بیخ و بن نادرست است	۲۵۲
۲- لغو قراردادهای خرید اسلحهٔ ایران از آمریکا	۲۵۲
۳- لغو قراردادها	۲۵۳
۴- لغو قراردادها و یادداشت تفاهم	۲۵۴
۵- تفاهمنامه بین ایران و آمریکا در دولت بختیار	۲۵۴
۶- دولت ایران - معاون تسلیحاتی وزارت جنگ - توکلی	۲۵۸
فصل دوم: نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها	۲۶۱
الف- اعتراض سازمان چریک‌های فدایی خلق به انتصاب دکتر یزدی برای...	۲۶۱
ب- بازرگان و یزدی از رفتن شاه به آمریکا حمایت کردند	۲۶۱

- پ- مبارزه ضد امپریالیستی و سیاست ضد انقلابی شورای انقلاب ۲۶۵
- ت- بیانیه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) ۲۶۹
- ث- قطعنامه کنفدراسیون علیه دکتر یزدی ۲۷۶
- ج- نقد رادیو مسکو: ابراهیم یزدی حقایق را تحریف می کند ۲۷۷
- ج- اتحاد چپ؛ این چگونه مبارزه ضد امپریالیستی است؟ ۲۷۹
- ح- بیانیه انتقادی انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف در باره سیاست های دولت موقت ۲۸۰
- خ- دکتر یزدی، دعوت دانشجویان را برای شرکت در مناظره پذیرفت ۲۹۳
- د- آقای دکتر یزدی به سؤال آقای عنایت پاسخ بدهید ۲۹۴
- ذ- اعتراض محمدعلی هادی به صدور نفت به فیلیپین ۲۹۵
- آقای دکتر یزدی، نکند مارکوس هم مستضعف است؟! ۲۹۶
- ر- جواب «مجله صف» به اعتراض دکتر یزدی ۲۹۹
- ز- سیاست خارجی دولت موقت، روابط با عراق و صدور انقلاب ۳۰۱
- ۱- صدور انقلاب ۳۰۲
- نکته اول: مفهوم صدور انقلاب در روابط بین الملل ۳۰۳
- نکته دوم: دولت و صدور انقلاب ۳۰۴
- نکته سوم: نفی صدور انقلاب با اعزام نیرو ۳۰۵
- نکته چهارم: انقلاب، کالا نیست ۳۰۶
- نکته پنجم: نشر و تبلیغ جهانی اسلام ۳۰۹
- نکته ششم: توانایی ها و اولویت ها ۳۱۱
- نکته هفتم: ارائه الگو و نمونه صدور انقلاب ۳۱۲
- ۲- سیاست خارجی دولت موقت ۳۱۴
- ۳- برخورد با دولت عراق ۳۲۱

۳۲۷	۴- حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش
	ژ - از نگاه مهاجرانی، نباید به شخصیت‌های نهضت آزادی، فرصت نوشتن آزادانه در روزنامه‌ها داده شود
۳۳۰	س - رفقا ما هم هستیم
۳۳۱	ش - آشتی ملی یا آشتی جهانی؟
۳۳۲	ص - در مصاحبه با روزنامه ژاپنی ماینچی
۳۳۳	ض - تشریح مواضع حقوقی و سیاسی نهضت آزادی در یک نشست خبری
۳۳۴	ط - حمایت از تروریست‌های داعش، آخرین خوش‌خدمتی رئیس نهضت آزادی
۳۴۰	
	فصل سوم: تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور
۳۴۵	الف - آتش زدن دفتر کارم در هیوستون - تگزاس
۳۴۵	ب - ترور من، برنامه گروه فرقان
۳۴۶	پ - برنامه سیای آمریکا برای ترور رهبری انقلاب و دکتر یزدی
۳۴۷	ت - توطئه ترور یا ترساندن در زاهدان
۳۴۸	ث - تیراندازی در اطراف منزل مسکونی
۳۵۰	ج - تعرض‌های فیزیکی در محوطه مجلس
۳۵۲	چ - حمله اوباش و ضرب و شتم در شیراز - خرداد ۱۳۶۰
۳۵۷	۱- چگونگی مضروب شدن دکتر یزدی در شیراز - ۴ خرداد ۱۳۶۰
۳۵۸	۲- دکتر یزدی در شیراز مضروب شد - روزنامه اطلاعات ۱۳۶۰/۳/۱۷
۳۵۹	۳- امکانات شهربانی و ژاندارمری فارس، فراهم شد
۳۶۰	۴- چگونگی مضروب شدن دکتر یزدی در شیراز - روزنامه کیهان
۳۶۱	۵- بیانات رئیس مجلس در باره حادثه شیراز
۳۶۲	۶- سکوت خبری صدا و سیمای ایران

۳۶۳	۷- ثبت غیبت غیر موجه در مجلس
۲۶۳	۸- نامه به دادستان و رئیس مجلس برای رسیدگی به حادثه شیراز
۳۶۵	۹- نامه دوم به آقای هاشمی رفسنجانی در باره حادثه شیراز.....
۳۶۶	۱۰- نامه سوم به هاشمی رفسنجانی در باره تهدیدها و اهانت‌ها
۳۶۸	۱۱- گزارش آقای حمید عطار از حادثه مسجدالنبی شیراز
۳۷۶	۱۲- گزارش مهدی وفاجو از حادثه شیراز.....
۳۷۸	۱۳- نامه پدر و مادرم به آقای خمینی
۳۷۹	۱۴- گزارش من از رویداد شیراز به نهضت آزادی
۳۸۱	ح - حمله اوباش در زنجان و نامه اعتراضی به استاندار زنجان
۳۸۳	خ - اعلام آمادگی برای شرکت در انتخابات مجلس دوم و... ..
۳۸۵	د - بمب‌گذاری در منزل، انفجار و آتش‌سوزی - ۱۹ آبان ۱۳۶۳
۳۹۰	اطلاعیه نهضت آزادی ایران پیرامون بمب‌گذاری منزل آقای دکتر ابراهیم یزدی
۳۹۱	ذ - دستور وزیر اطلاعات برای ترور من در ترکیه
۳۹۵	ر - حمله در اهواز
۳۹۵	ز - در سلول انفرادی در بازداشتگاه اوین
۳۹۷	فصل چهارم: طنز و هجو
۳۹۷	الف - زندگی‌نامه
۳۹۷	۱- استراتژی تأسیس و عضویت (نیمه آشکار ابراهیم یزدی)
۳۹۷	کودکی عجیب، در فراز و نشیب
۳۹۸	درس، کار، فیزیک، متافیزیک
۳۹۹	یزدی در آمریکا
۴۰۱	۲- بخش دوم: آقای دبیرکل، پیش‌نماز می‌شود
۴۰۱	همای اقبال نهضت!

- یزدی دبیرکل می‌شود ۴۰۳
- یزدی پیش‌نماز می‌شود ۴۰۳
- آرزوهای بزرگ ۴۰۵
- ۳- پاسخ به نقد مقاله سایت بازتاب ۴۰۷
- ۴- هجویه احمد شاملو در باب زبان ۴۱۱
- ۵- حمله انتقادی به دکتر یزدی در قالب طنز ۴۱۵
- ۶- مصاحبه خیالی طنز نشریه کیهان هوایی با دکتر یزدی ۴۱۶
- ۷- نامه به کیهان هوایی در باره تکذیب مصاحبه با دست‌انداز ۴۱۸
- ۸- کلیدواژه‌های دکتر یزدی (طنز) ۴۲۰
- ضرب‌المثل‌های بعد از انقلاب اسلامی ۴۲۱
- ۹- نقد روزنامه جوشن بر مدیریت دکتر یزدی بر روزنامه کیهان ۴۲۳
- ۱۰- سنگ قبر ابراهیم یزدی رو شکستن! ۴۲۳

فصل پنجم: ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب ۴۲۵

- الف- نقش تاریخی دکتر یزدی در انقلاب و ماجرای سفر امام خمینی به پاریس ۴۲۵
- ۱- گفت‌وگوی روزنامه اعتماد با صادق طباطبایی ۴۲۵
- ۲- ناگفته‌های انقلاب در شهر کتاب: فیگارو و لوموند، ممنوعیت مصاحبه با امام را شکستند ۴۲۵
- امام به عراقی‌ها گفت: من نسبت به مردم ایران تعهد دارم ۴۲۶
- امام گفت: اگر دایب‌ات بود اینجا نمی‌آمدم ۴۲۶
- ابراهیم یزدی گفت: برای اینکه شک نکنند، من امام و حاج احمدآقا را رد می‌کنم ... ۴۲۷
- حضور در پاریس بعدها در نگرش فقهی امام تأثیر گذاشت ۴۲۸
- این تحلیل که غربی‌ها در سقوط شاه نقش داشتند، صحیح نیست ۴۲۹
- نمایندگان کارتر از اطلاعات امام تعجب کردند ۴۳۱

- ب - ماجرای دستگیری، بازجویی و گفتگو با تیمسار رحیمی ۴۳۲
- پ - ماجرای ربوده شدن فرزند طالقانی ۴۳۹
- ۱- مسئله ربوده شدن مجتبی طالقانی و بسته شدن دفتر ساف در اهواز ۴۴۱
- ۲- مجتبی سکوت سی ساله را شکست: ناگفته‌های فرزند طالقانی ۴۴۳
- ت - اتهامات مهندس عباس امیرانتظام و دفاع و شهادت در دادگاه وی ۴۹۲
- ۱- شایعات در باره امیرانتظام ۴۹۲
- ۲- گواهی در دادگاه مهندس عباس امیرانتظام ۴۹۳
- ۳- شهادت دکتر یزدی در دادگاه امیرانتظام ۴۹۵
- الف - در مورد روابط با دولت لیبی ۴۹۵
- ب - در مورد دفتر فلسطین در اهواز ۴۹۶
- پ - نقد همراهی حزب توده با نیروهای مذهبی در جریان انقلاب و... ۴۹۷
- نمایه ۵۰۱

«أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكَوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يَفْتَنُونَ»

آیا مردم چنین پنداشته‌اند به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم،

رهایشان می‌کنند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟

(سوره عنکبوت، آیه ۲)

پیشگفتار

زندگی میدان تکاپو، شکست، پیروزی، صبر و تلاش است. زندگی مدرسه است؛ در این مدرسه، درس‌های گوناگون آموزش داده می‌شود که باید همه آنها را فرا گرفت و در آزمون همه این دروس نمره قبولی کسب کرد. در تمام نظام‌های آموزشی دنیا، رفتن به سطح بالاتر با گذراندن موفقیت‌آمیز همه دروس میسر است. کسب نمره قبولی در یک یا دو درس برای رفتن به کلاس‌های بالاتر کافی نیست. ممکن است فردی مثلاً در ریاضی نمره قبولی بالایی داشته باشد، اما در ادبیات یا فیزیک و ... نمره قبولی نیاورد و لاجرم در همان سطح و در همان کلاس بماند و به اصطلاح درجا بزند و چه بسا از مدرسه اخراج شود.

در زندگی سیاسی - اجتماعی نیز انواع امتحانات و آزمایش‌ها وجود دارد. قبولی در تمام زمینه‌ها شرط موفقیت است. در این قلمرو، این نوع فعالیت‌ها ممکن است فردی در برابر پول یا قدرت زانو بزند یا برعکس از آزمایش پول و قدرت سربلند بیرون بیاید، اما در برابر وسوسه‌های غریزه و تمایلات جنسی دامن از دست بدهد و سقوط کند. در دوران مبارزه با استبداد سلطنتی، بودند کسانی که به زندان افتادند، شکنجه شدند، اما لب تر نکردند و هرگز متزلزل نشدند، اما بعد از پیروزی در مسند قدرت آن‌چنان مست و مغرور شدند که شایستگی‌ها را از دست دادند و قدرت، آنان را مسخ کرد. در برابر کسانی هم بودند که به قدرت رسیدند، اما آنجا که پای منافع ملی و حقوق و آزادی‌های مردم به میان آمد، تسلیم وسوسه‌ها نشدند و به راحتی و به سادگی آن را به عاشقانش واگذاشتند و عطایش را به لقایش بخشیدند.

۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

خداوند رحمان، آفریننده انسان یکی از ویژگی‌های ساختاری وجودی انسان را عجول بودن و شتابزدگی بیان فرموده است: «خلق الانسان من عجل» (سوره انبیاء، آیه ۳۷). «و كان الانسان عجولاً» (سوره اسراء، آیه ۱۱).

انسان همواره در پی نتایج زودرس است. او همه چیز را با زور و زود می‌خواهد، و به همین علت، مرزهای خویشتن‌داری و رعایت حقوق دیگران را نادیده می‌گیرد؛ درحالی‌که خداوند تصریح دارد که پایان و عاقبت به کسانی تعلق دارد که خویشتن‌دار یا به تعبیر قرآن متقی باشند: «العاقبة للمتقين».

بر این اساس، قرآن کریم تصریح دارد که سنت الهی، قرار دادن انسان در بوتۀ آزمون و آزمایش است. پدیده‌ای که خداوند از آن به نام «فتنه» یاد می‌کند: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يَفْتَنُونَ» (سوره عنکبوت، آیه ۲).

«أَحْسِبَ النَّاسَ» یعنی عموم مردم این‌گونه می‌پندارند. پندار از کنش‌ها و اعمال ذهنی و از مقولۀ تصور و توهم کردن است. ما ممکن است در بارۀ مقولات و موضوعات متعددی فکر کنیم یا به عبارت دیگر پندارهایی در ذهن خود داشته باشیم، اما برخی از این پندارها از عالم واقع بسیار دور باشند، اما حساب و احتساب، آن پندارهایی است که بر کردارها و گفتارهای ما اثر می‌گذارند؛ پندارهایی که در واقع روی آنها حساب می‌کنیم و الگوهای رفتاری ما تحت تأثیر آن محاسبات قرار می‌گیرند.

بر این اساس، مردم می‌پندارند که می‌توانند بگویند ایمان آوردیم، ولی در رفتار و کردارشان چیزی که نشان‌دهندۀ ایمانشان باشد، دیده نمی‌شود؛ یعنی صرفاً به زبان بگویند ایمان آورده‌ایم و ادعای آنان مورد آزمون قرار نمی‌گیرد؛ درحالی‌که ما در فرایند اعمال روزانۀ خود در معرض انواع و اقسام انگیزه‌ها و جاذبه‌هایی قرار می‌گیریم که ممکن است همه آنها با ارزش‌های قرآنی همگن و هماهنگ نباشند. در این آیه به‌طور واضح اعلام شده است که این یک اصل جهان‌شمول است. و غفلت یا بی‌اعتقادی به اصل آزمایش باورها و ادعاها، منشاء یا سبب بسیاری از انحرافات است؛ بنابراین، انسان در ذهنیت خود چنین می‌پندارد که جهان ما بی‌حساب و بی‌کتاب است.

پیشگفتار □ ۱۹

بعد از پیروزی انقلاب، من هم مانند بسیاری دیگر از فعالان سیاسی، با قدرت و امکانات فراوان در معرض آزمون قرار گرفتم. بر این باورم که آزمون من تنها این کارها نبودند، بلکه با آزمون‌های دیگری نیز روبه‌رو شده و هستم.

آنچه اکنون در جلد نهم خاطراتم با عنوان «در بوتهٔ آزمایش: حملات فیزیکی و ترور شخصیت» و جلد دهم: در بوتهٔ آزمایش: در دادگاه‌های انقلاب و زندان اوین» می‌خوانید گزارش این تجربه‌ها است؛ تجربه‌هایی که بسیار سخت و آزاردهنده بوده و هستند. نمی‌گویم سربلند بوده‌ام یا نه، اما کوشیده‌ام با توکل بر خدا آنها را تحمل کنم و شانه از بار مسئولیت خالی نکنم. ایمان راسخ دارم که: «العاقبه للمتقين» و خداوند داور نهایی است. سال ۱۳۸۲، سالی همراه با فشارهای زیاد بر ما بود. دوستان بسیاری در زندان بودند و من مرتب برای بازجویی به دادگاه انقلاب می‌رفتم. در سفری به شیراز در ۷ دی‌ماه ۱۳۸۲ بر سر مزار لسان الغیب حافظ شیراز از دیوان او تفائل کردم؛ چنین آمد:

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوهٔ مستی و رندی نرود از پیشم

خداوند رحمان در کتابش، در آیهٔ ۶۳ سورهٔ فرقان می‌فرماید: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً». و نیز در آیهٔ ۷۳ همان سوره می‌فرماید: «والذین لا یشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا کراماً». نیز حکیم سخن سعدی می‌گوید:

قدمی که برگرفتی به وفا و عهد یاران اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد

فصل اول

جنگ سیاسی - روانی تهمت، افترا و دروغ‌پردازی

الف - هیاهو و جنجال پس از دیدار با سایروس وانس

یزدی در ۴ اکتبر ۱۹۷۹ با سایروس وانس ملاقات کرد. در ۵ اکتبر [نشریه] «فاینشال تایمز» نوشت که در نتیجه این ملاقت، واشنگتن دستور داده است که: «حمل تمام و کمال تسلیحات به ایران از سر گرفته شود» و مشغول بررسی برای «اعزام یک تعداد از مستشاران آمریکایی به ایران» هستند. در ایران وزیر دفاع، مصطفی چمران، شرح داد که ایران در جستجوی مشاورین خارجی برای آموزش ارتش و سپاه پاسداران می‌باشد. در خبر دروغ دیگر آمده بود: «در یک مصاحبه غیرعادی، یزدی اشاره کرد که ایران ممکن است با [کشور] عمان یک پیمان دوستی برای حفظ تنگه هرمز ببندد. او گفت که از برنامه‌های عمان خبر ندارد، اما ایران حاضر است با عمان همکاری کند.»

«موساد نظیر یک رشته، در تمامی سازمان فرماندهی رژیم اسلامی قشریون مذهبی رخنه کرده است؛ به‌عنوان مثال درحالی‌که مصطفی چمران، وزیر دفاع خمینی در برنامه تحقیقاتی فیزیک پلاسما در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی مشغول بود، ارتباطاتی با گروه بسیار افراطی موساد توسط کسانی که با **پروفسور یووال نیمن**^۱ نزدیک بودند، برقرار ساخت. **نیمن** یک متخصص عالی‌مقام تئوری فیزیک و پدر سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل و مؤسس حزب مافوق ملی **تک حیه** در اسرائیل است. یک زمانی نیمن استاد در دانشگاه تگزاس در آستین بود در جایی که او ارتباطات خود را با ابراهیم یزدی در دانشگاه بیلور در تگزاس برقرار ساخت.

1. Yuval Neeman.

۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

در سال ۱۹۸۰ میلادی، کتابی با عنوان «گروگان خمینی»^۱ در آمریکا منتشر شد که در آن به شماری از شخصیت‌های انقلاب ایران، از جمله من و شهید دکتر مصطفی چمران اتهاماتی بی اساس وارد کرد. عنوان اصلی کتاب این است:

Hostage to Khomeini, by Robert Dreyfuss, New Benjamin Franklin House Publishing Company, New York, 1980.

نویسنده، پس از ذکر مقدماتی که چگونه سیا برای به قدرت رسیدن خمینی کوشش کرد، در صفحه ۵۶ می‌نویسد: «داوید آرون، از شورای امنیت ملی با همکاری وارن کریستوفر و رمزی کلارک یک تیم شصت نفره از مأمورین سیا را به ایران فرستادند. اینها در ژانویه ۱۹۷۹، همزمان با ورود هویزر، به تهران وارد شدند تا انتقال قدرت به خمینی آرام صورت گیرد. در قسمت ایرانی‌ها، شخصیت سایه مأمور از بین بردن نیروی مسلح عظیم ایران و سازمان‌دهی سپاه پاسداران، مصطفی چمران بود، که نظیر یزدی یک مأمور آموزش‌دیده آمریکایی مشاور خمینی بود. بسیار محتمل است که برنامه اشغال سفارت آمریکا در ایران، در سپتامبر ۱۹۷۹ به تصویب نهایی رسیده باشد؛ سپس در این موقع بود که مصطفی چمران، رئیس پلیس مخفی ایران، آموزش‌دیده برکلی آمریکا، به وزارت جنگ منصوب شد.»

این یاهو‌گویان صهیونیست برای تکمیل سناریوی ساخته و پرداخته خود چنین نوشتند: «شریک و همکار چمران، وزیر امور خارجه وقت، ابراهیم یزدی در نیویورک بود و در اجلاس سازمان ملل متحد شرکت کرده بود. او نقش یک انقلابی مسلمان را که یک ایدئولوگ اسلامی است، بازی می‌کرد و خود را رادیکال و دشمن شیطان بزرگ آمریکا قلمداد می‌نمود.»

بعد از آنکه چمران برکلی را ترک کرد، به لبنان رفت و رهبری یک گروه افراطی شیعه به نام «جنبش امل» را بر عهده گرفت که ارتباطات نزدیکی با قذافی در لیبی و شیعیان رادیکال در لبنان، سوریه و ایران برقرار ساخت. در لبنان چمران با گروه‌های افراطی فلسطینی همکاری کرد؛ بخصوص با گروه‌هایی که معروفند به اینکه زیر کنترل جاسوس‌های اسرائیلی قرار دارند. وقتی انقلاب ایران شروع شد، چمران به عراق رفت

۱. در باره این کتاب در دفتر اول جلد هفتم خاطراتم نیز توضیحاتی داده‌ام.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۳

تا خمینی را ملاقات کند؛ سپس با وی به پاریس سفر کرد. از آن زمان، سازمان امل، علناً طرفدار اسرائیل و ضد فلسطین شده است.

پس از پیروزی خمینی، چمران و یزدی تمامی تشکیلات وسیع ساواک را زیر کنترل خود گرفتند و از نزدیک با ژنرال فردوست همکاری می‌کنند. این روزها گفته می‌شود موساد نفوذ غیر قابل باورکردنی در حلقه‌های داخلی رژیم خمینی دارد. عمق و وسعت این نفوذ دانسته نیست، اما این حقیقت که مصطفی چمران و یزدی آموزش‌یافتگان موساد، کنترل سازمان ساواک را به دست گرفته‌اند به آنها قدرت عظیمی را داده است».

در ادامه (ص ۲۰۳) می‌نویسد: «نابودی نیروی مسلح ارتش توسط یک گروه کوچک که کنترل ساواک را بلافاصله روزهای بعد از انقلاب به دست گرفته بود، صورت گرفت. این گروه شامل ابراهیم یزدی، لاهوتی، چمران، قره‌باغی، و حسین فردوست هستند که باتصفیه‌ها و بازسازی‌ها و تغییرات مکرر فرماندهی نیروهای مسلح، ارتش را به مرحله نابودی و فقدان رهبری رسانیدند و کشتارهای مکرر بعد از کشف کودتای فرضی، فرماندهان را آنچنان ترسانیده که سکوت را ترجیح می‌دهند».

در ادامه مطالب بسیاری در جای‌جای کتاب در باره من و برخی دیگر از مسئولان غیر روحانی که در خارج از کشور تحصیل کرده بودند، آمده است.

ب - توضیح دکتر یزدی به شورای هیئت تحریریه روزنامه آیندگان

در شماره ۳۳۳۶ مربوط به ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۸ صفحه ۱۲ آن جریده، مطلبی در باره توقیف «مجله اشپیگل» از طرف این‌جانب عنوان شده است که به هیچ وجه درست نیست و من در مصاحبه رادیویی خود که نوار آن موجود است و از رادیو هم پخش شده است، هرگز در مورد توقیف «مجله اشپیگل» سخنی نگفتم. لطفاً دستور فرمایید این تکذیب‌نامه را در صفحه دوازدهم در همان ستون درج نمایند. ضمناً اضافه می‌شود که شایعه منع ورود این مجله توسط دولت موقت انقلاب اسلامی نیز به هیچ وجه صحت ندارد و تکذیب می‌شود.

دکتر ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب

پ - نامه به جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر ایران

رونوشت: دفتر مجاهد و پدر بزرگوار حضرت آیت‌الله طالقانی

رونوشت: روزنامه آیندگان

رونوشت: روزنامه جوشن

جای بسی شگفتی است که جناب‌عالی در کلیه سخنرانی‌ها و پیام‌های خودتان از دخالت‌های بی‌جای افراد غیرمسئول شکوه‌ها می‌کنید، لیکن به نظر می‌رسد که در موارد فوق عنایت لازم را به اعضای چند نفری کابینه خود ندارید؛ زیرا نمونه‌های متعددی از عدم هماهنگی و نبودن وحدت تصمیمات و سیاست قاطع و یکنواخت در دولت شما مشاهده می‌شود که با وجود اعتراض عدّه زیادی از هم‌میهنان هیچ‌گونه پاسخ قانع‌کننده نیز به آن داده نمی‌شود؛ از جمله آنها مطالبی است که از سوی آقای دکتر سنجابی در روزنامه‌های یومیّه دیروز و امروز در مورد خودسری‌های آقای شه‌ریار روحانی و آقای دکتر یزدی درج شده و موجبات نگرانی‌های شدید عاشقان استقلال این مرز و بوم را فراهم آورده است. علی‌هذا خواهشمند است در اسرع وقت مقرر فرمایید کلیه مسائل و موضوعات مربوط، به اطلاع ملت ستم‌دیده و بدبخت ایران برسد تا بیش از این زبان مدافعان جمهوری اسلامی در مقابل ادعاهای مخالفین یا مغرضین کوتاه نباشد. با احترام

محمدعلی پرتوی - کارمند شرکت برق منطقه‌ای تهران

جوشن: این تلگراف شهری که رونوشت آن به «روزنامه جوشن» رسیده است از جانب جوانی است تحصیل‌کرده و فاضل و پاکدامن و دانشمند و انقلابی وطن‌پرست بدون ادعا و توقع که تا پای جان در پیشرفت و پیشبرد انقلاب اسلامی سهم بسزایی دارد و هر گاه از وطن‌پرستان شریف و انقلابی وزارت نیرو و برق‌های منطقه‌ای سراسر کشور سؤال شود، خواهند گفت مهندس پرتوی کیست و چه فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها از خود بروز داده است؛ بنابراین، آقای مهندس بازرگان رئیس دولت موقت انقلاب اسلامی نباید اظهار نظر یک چنین افرادی که جز خیر و صلاح مملکت هدفی ندارند، نادیده و بی‌اهمیت تلقی بفرمایند.

ت - چشم‌انداز سیاست

یزدی: من تبعه آمریکا نیستم و همسرم ایرانی است

جنرال الکتریک ۲۰۰ میلیون دلار از ۶۰۰ میلیون دلار مقدماتی قرارداد خود را گرفته، ولی از ۹۰۰۰۰۰۰۰ تلفن فقط ۳۰۰۰ شماره نصب کرده است.

خبرگزاری پارس: ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه ایران، در مصاحبه‌ای با خبرنگار «یونایتدپرس» روابط ایران و آمریکا و نیز سرنوشت قراردادهایی را که ایران با کشورهای خارجی امضا کرده است، تشریح کرد. وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت: این کشور قصد ندارد قراردادهای خود را با شرکت‌های آمریکایی که نتوانسته‌اند پروژه‌هایشان را در ایران به پایان برسانند، لغو نماید، بلکه تحقیق خواهد کرد که این شرکت‌ها پروژه‌های مذکور را تکمیل کنند.

یزدی در داخل یک هواپیمای ایران ایر که از تهران عازم اصفهان بود، با خبرنگار یونایتدپرس به گفتگو پرداخت. از یزدی سؤال شد: آیا همان‌طور که گروه‌های رادیکال ایران خواسته‌اند تمام موافقتنامه‌ها و قراردادهای ایران و آمریکا لغو خواهد شد؟ یزدی پاسخ داد: نه، تمام آنها لغو نخواهد شد، ولی برای مثال جنرال الکتریک، قراردادی با ایران برای نصب ۹۰۰۰۰۰۰ تلفن امضا کرده است. آنها چهارصد میلیون دلار از ششصد میلیون دلار کل قرارداد را دریافت داشته‌اند، ولی تنها ۳۰۰۰ تلفن را نصب کرده‌اند که قابل قبول نیست. وزیر امور خارجه ایران گفت: آیا فکر می‌کنید این قرار داد بایستی لغو شود؟ در عوض ما جنرال الکتریک را مجبور خواهیم کرد که به موجب مقررات بین‌المللی، پروژه مذکور را به پایان رساند. یزدی گفت: دولت انقلابی ایران هنوز نمی‌داند چند هزار موافقتنامه بین ایران و دولت‌های خارجی وجود دارد. از ادارات مختلف دولتی خواسته شده است این اطلاعات را جمع‌آوری کنند.

یزدی در مورد عدم پذیرش کاتلر گفت: سفیر جدید آمریکا در کنگو و زئیر برای ما قابل قبول نبوده است. وزیر امور خارجه ایران گفت: دولت آمریکا آزاد است هر سفیری را که می‌خواهد اعزام دارد، ولی اگر ایالات متحده مایل است روابط بهتری با ایران داشته باشد و اگر می‌خواهد سیاست خود را نسبت به آنچه که تا کنون بوده، تغییر دهد ضروری است که سفیر جدید منعکس‌کننده آن تغییر و حسن نیت آن کشور

۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

باشد. یزدی، شایعات مربوط به داشتن تبعیت آمریکایی‌اش را رد کرد. وی همچنین این گزارش‌ها را که همسرش یک شهروند آمریکایی است، مردود شمرد و گفت: همسرش دختر یک انقلابی برجسته آذربایجانی به نام میرزا باقر است و اشاره نمود همسر دومی نیز ندارد.

ث- دعوت مدیر روزنامه جوشن از دکتر سنجابی و دکتر یزدی برای مناظره

این تلگراف در تاریخ ۱۲ اردیبهشت‌ماه مخابره شد

تلگراف شهری: جبهه ملی - جناب آقای دکتر سنجابی، رهبر محترم جبهه ملی

رونوشت: جناب آقای دکتر یزدی، وزیر محترم امور خارجه

رونوشت: روزنامه اطلاعات.

با کمال تأسف باید اعلام کنم که گفتارهای ضد و نقیض شما آقای دکتر سنجابی و مسئله دخالت‌های غیر اصولی که شما به آقای دکتر یزدی نسبت می‌دهید در افکار عمومی خلاف مصالح ملی و انقلاب اسلامی تلقی گردیده است؛ بنابراین، این‌جانب برای رفع هرگونه اتهام و سوء تفاهم موجود، به نام یک روزنامه‌نویس از آن آقایان در یکی از هتل‌ها که مورد موافقت قرار گیرد، دعوت می‌کنم تا با حضور کلیه رسانه‌های گروهی مناظره نمایید؛ البته کلیه هزینه‌های پذیرایی به عهده این‌جانب خواهد بود. خواهشمند است ظرف ۲۴ ساعت موافقت خود را اعلام فرمایید تا این مهم که در افکار مردم تأثیر بسزایی دارد، برگزار شود. در صورت عدم قبول، هر گونه حقی را برای مراجعه به مراجع صالح حفظ خواهیم کرد. با تقدیم احترام

خیابان کندی - شماره ۴۵ - تلفن‌های ۹۲۳۹۳۹ - ۹۲۴۹۴۹

مدیر روزنامه جوشن - نصرالله اهورهوش (شیرازی)

ج - اطلاعیه دفتر نخست‌وزیر در باره مندرجات دو نشریه

مهندس بازرگان نخست‌وزیر از «مجله ایرانشهر» و «روزنامه پیغام امروز» خواست که تلکس خبر منتشره خود را در مورد اعزام مأمور از سوی دولت موقت جمهوری اسلامی، برای تهیه مدارک افراد چپی مقیم خارج در اختیار وی قرار دهند. متن نامه نخست‌وزیر به این شرح است:

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۷

دفتر نخست‌وزیر در باره مقاله مندرج در یکی از شماره‌های اخیر «مجله ایرانشهر» چاپ لندن خطاب به آقای مهندس مهدی بازرگان که در آن ادعا شده بود شخصی به نام آقای متین از طرف آقای دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه تعیین شده است که با همکاری سفارتخانه‌های ایران در لندن و دیگر کشورهای اروپایی، سوابق و پرونده‌های افراد چپی و مارکسیست‌ها را که قبلاً به وسیله ساواک تهیه شده، به طور محرمانه به ایران بفرستند و نشریات منتشره در اروپا را بررسی کنند تا اگر مطلبی ناپسند در باره ایران یا مقامات ایرانی در آنها دیده شد، ترتیب توقیف آنها در فرودگاه تهران داده شود، گفت: دعاوی طرح شده در این مقاله - همان‌طور که سخنگوی وزارت امور خارجه به تهران تایمز گفته است (مقاله مندرج در شماره مورخ ۲۸ ژوئن این روزنامه) - سر تا پا کذب محض است و توصیه آقای نخست‌وزیر به «ایرانشهر» و «پیغام/امروز» این است که اگر راست می‌گویند و چنین مطالب کذبی را باور دارند و می‌خواهند مردم هم باور کنند، خوب است به‌عنوان روزنامه‌نگارانی مسئول در این دوره تحول انقلابی، سند این ادعا را منتشر سازند و «مجله ایرانشهر» که در مقاله خود ادعا می‌کند تلکس‌هایی از طرف وزارت امور خارجه در این باره به چند سفارتخانه در اروپا رسیده، متشکر می‌شویم که لاقلاً متن یکی از این تلکس‌ها را به‌عنوان سند و مدرک برای عامه انتشار دهد تا مردم به حقیقت موضوع واقف شوند و تحریک‌کنندگان افکار عمومی را بشناسند؛ وگرنه پراکندن شایعاتی از این قبیل در باره سانسور مطبوعات در فرودگاه آن هم در باره مملکتی که در آن بیش از دو بیست نشریه روزانه و هفتگی منتشر می‌شود و مطبوعات آن به یمن انقلاب شکوهمند اسلامی از چنان آزادی وسیعی برخوردارند که مخبر لوموند در این باره می‌نویسد: «آزادی مطبوعات در ایران حسادت لیبرال‌ترین دموکراسی‌های غربی را برمی‌انگیزد»، یا از سر ناآگاهی محض است و یا از روی سوء نیت.

The MSA: A Muslim Brotherhood front group
Counterintelligence No. 19, May 8-14, 1979
Headquartered in Plainfield, Indiana- the same state that, spawned the Rev. Jim Jones, Charles Manson, and a number of other cult operations- the Muslim Students' Association of the United States and

Canada (MSA) is a tightly organized body claiming to have 400 chapters. According to a MSA official. "The MSA is no different from the Muslim Brotherhood."

In the mid-1970s. Ibrahim Yazdi was a member of the executive committee of the MSA. His son-in-law, Shariah Rchani, now Yazdi's "ambassador" in Washington, D.C., was an MSA regional representative. Yazdi Young Muslims organization is, according to informed sources, the same operations the MSA-Persian Speaking Group (MSA-PSG), i.e. there is no distinction, except in name, between the YMO and the MSA-PSG.

Established 10 years ago with Saudi money, the MSA is now receiving its funds from Kuwait and Qatar. In the recent period, the commercial and organizing activities of the MSA in the U.S. have escalated sharply. The prime target recruitment are Muslim student studying at campuses across the country. The students – the future leadership and intellectual elite of them respective countries – are being deliberately sucked into joining the MSA cult by injecting into them and then manipulating a phony, and in fact antihumanist, sense of "Islamic identity". American blacks adhering to the Muslim faith are also being targeted and similarly victimized as part of a Muslim Brotherhood-backed effort to undermine the World community of al-Islam in the West.

On April 24 at Columbia University in New York, the MSA sponsored a meeting that featured speakers calling for the overthrow of the Taraki government in Afghanistan and the government of Iraq. (See below for an eyewitness account of that meeting.) One of Yazdi's controllers, prof. Richard Falk of Princeton University, was invited to speak at the affair but declined because of scheduling problems. Falk. Who is associated with the Bertrams Russell peace foundation and is chairman of the U.S. peoples Committee on Iran, visited Khomeini in Paris last winter and later traveled to Iran stirring up pro-Khomeini fervor as he went. Accompanying him was Ramsey Clark, currently in Iran. Falk is now in the process of forming a new group of Khomeini sympathizers in the United States. A high level MSA official has described Falk as "the best American friend of the new Islamic Iran".

On May 25 in Oxford, Ohio, the MSA will convene its annual convention, drawing Muslim Brotherhood leaders and ideologues from all over the world.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۹

انجمن دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا، رهرو فداییان اسلام

سازمان ضد جاسوسی، گزارش شماره ۱۹، مورخ ۸ تا ۱۴ می ۱۹۷۹

انجمن دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا (MSA) در شهر Plainfield واقع در ایالت Indiana مستقر شده است. ایالت مزبور همان ایالتی است که فرقه‌های کشیش Jim Jones و Charles Manson و دیگر عملیات فرقه‌ای، در آن ایجاد شد. انجمن MSA سازمان منسجمی است که مدعی است ۴۰۰ شعبه دارد. بنا به گفته یکی از مسئولان، انجمن MSA تفاوتی با «فداییان اسلام» ندارد.

در اواسط سال‌های ۱۹۷۰ ابراهیم یزدی، عضو هیئت اجرایی انجمن MSA بوده است. داماد او شهریار روحانی - که اکنون سفیر یزدی در واشنگتن است - نماینده منطقه‌ای MSA بود. سازمان جوانان مسلمان یزدی، بنا به منابع مطلع، بخش فارسی زبانان همان جریان است؛ یعنی "MSA-PSG".

انجمن MSA که ده سال پیش با استفاده از منابع مالی عربستان سعودی تشکیل شد، اکنون از کویت و قطر کمک‌های مالی دریافت می‌کند. در دوران اخیر فعالیت‌های تجاری و سازمانی MSA در آمریکا، به سرعت افزایش یافته است که منبع اصلی جذب دانشجویان مسلمان در سراسر کشور (آمریکا) است. دانشجویان - که تصور می‌شود روشنفکران و رهبران آینده کشورهای خود در آینده باشند - با بمباران مغزی از اسلامی دروغین و ضد بشری، به سوی خانواده MSA کشانده می‌شوند. همچنین سیاه‌پوستان آمریکایی با اعتقادات اسلامی، هدف قرار گرفته به‌طور مشابه، به‌عنوان بخشی از تلاش‌های حمایت‌شده توسط فداییان اسلام در به تحلیل بردن جوامع مسلمان در دنیای غرب، قربانی می‌شوند.

روز ۲۴ آوریل انجمن MSA جلسه‌ای در دانشگاه کلمبیا در نیویورک برگزار کرد که طی آن سخنرانان، خواهان برکناری دولت تره‌کی (Taraki) در افغانستان و حکومت عراق بودند (به شرح آن جلسه از زبان یکی از شاهدان در زیر نگاه کنید). یکی از افراد تحت کنترل یزدی، پروفیسور فالک (Richard Falk) برای سخنرانی در آن جلسه دعوت شده بود که به علت تعهد دیگری در آن تاریخ، عذر خواست. فالک، با «برتراند راسل» و موسسه صلح او مرتبط است و رئیس کمیته مردمی آمریکا راجع

۳۰ □ شخصت سال صبوری و شکوری

به ایران می‌باشد. او زمستان گذشته با خمینی در پاریس ملاقات کرد و پس از آن به ایران رفت و طی سفرش، بر شور و اشتیاق نسبت به خمینی افزود. رمزی کلارک (Ramsey Clark) نیز که اکنون در ایران است، او را در آن سفر همراهی می‌کرد. فالک، اینک در حال فعالیت برای تشکیل گروه جدیدی از حامیان خمینی در آمریکا می‌باشد. یکی از مسئولان رده بالای انجمن MSA، فالک را بهترین دوست ایران نوین اسلامی توصیف کرده است.

روز ۲۵ می، انجمن MSA کنگره سالیانه خود را در شهر آکسفورد در ایالت اوهایو، برگزار می‌کند که از رهبران فداییان اسلام از نقاط مختلف دنیا برای حضور در آن موقعیت دعوت شده است.

May 8-14, 1979

Counterintelligence

Iranian strongman Yazdi: a British creation

The Executive Intelligence Review has compiled an extensive dossier proving that Iranian strongman Ibrahim Yazdi is the creation and tool of a string of Anglo – American intelligence agents operating out of the university of Pittsburgh, Georgetown, Princeton, Oxford, and Cambridge.

Excusive to ?published here in full for the first time, the dossier traces the career of the man who is Ayatollah Ruhollah khomeini's personal controller and the moving force behind the continuing wave of terror and bloodletting in Iran. Yazdi is also responsible for the drastic" anti- Western "reduction in Iranian oil production.

Behind Yazdi's cultivated image of pious sincerity lies the international network of the Muslim Brother Hood. Ibrahim Yazdi is not a sociological phenomenon that resulted from the "too-rapid modernization" of Iran, as the press portrays him, but an individual deliberately selected, groomed, and deployed for his current role. By focusing on Yazdi, the Executive intelligence Review in the urgent interest of informing promodernizing political forces especially in the Middle East, intends to expose him not only as an individual but a type and to explicate the method used by British intelligence and its collaborators to carry out its "Dark Ages" designs.

What is Ibrahim Yazdi?

۳۱ □ جنگ سیاسی - روانی

During the 1950s, while still in Iran, Yazdi, who was active in the Freedom Front resistance movement around nationalist leader Mossadegh, was extensively profiled by his future controller, Richard Cottam. Cottam was an American American Foreign service office sent to Iran with instructions to make contacts with the Shah's opposition. Cottam also targeted and groomed another member of the resistance, said Ghotbzadeh. Like Yazdi, Ghotbzadeh was to emerge as a key international coordinator of Ayatollah Khomeini's takeover of Iran. Ghotbzadeh is currently the director of the National Iranian Radio and television under Khomeini.

For the next 20 year, Cottam maintained close ties with Yazdi and Ghotbzadeh, frequently meeting with them for strategy in the United States, Europe, and Iran. In 1970, Cottam visited Iran."Ghotbzadeh set up a lot of contacts for me while I was there." Cottam recently reminisced. "But he did a sloppy job. I almost blew some covers." The latest meeting with Yazdi and Ghotbzadeh took place late last winter when Cottam traveled to Khomeini's headquarters in France.

Cottam's involvement in the Iran operation is demonstrated graphically by his collaboration with an ultraleftist terrorist by the name of Derakshesh with known ties to Britain, who, in the early 1960s. Took over the Iranian National Teachers Association. In 1963, he deliberately led the national teachers Association into a set-up strike situation that resulted in a bloody confrontation with the army, triggering a wave of clashes in rough out the country. In April 1977.

Derakshesh traveled to France and then the United States to coordinate the Khomeini operation, meeting with both Ghotbzadeh and Yazdi. He also met with Cottam.

Derakshesh reportedly asked Cottam to intercede on his behalf in Washington for support from the carter Administration, encouraged by Carter's stand on human rights. Cottam went to Washington and discussed supporting the Khomeini crew with the National Security Council. According to one account, Cottam returned "discourages" from Washington and told Derakshesh and company to " go it alone" Derakshesh promptly did just that. Immediately a letter signed by 40 individuals appeared in the press protesting the Shah's censorship, followed by another letter one month later. The ball had started rolling.

Khomeini's mindset

Yazdi's wife has described Cottam as "a very close friend of my husband, the one person who knows more about him than even I do."

Currently a professor at the University of Pittsburgh, Cottam has become one of the most vociferous U.S. supporters of the Khomeini regime, hailing Khomeini as "the most important Islamic existentialist in three centuries." Cottam denounces "the racist attitudes of those people and groups who charge that under Khomeini Iran is returning to the Dark Ages"

Defending the tyranny of the Khomeini regime, Cottam insists: "you have to understand Khomeini's mindset."

In 1959, Yazdi came to the United States, received a doctorate from the Massachusetts Institute of Technology, and joined the faculty of Fairleigh Dickinson University in New Jersey in the early 1960s. a few years later, Ghotbzadeh arrived in the United States, enrolled in Georgetown University, and later flunked out. Admits Cottam: "Ghotbzadeh was crazy .in fact, he still is." Ghotbzadeh left the United States.but traveled frequently from his new base of operations in France to the United States, often entering the country illegally without a visa and meeting with Yazdi and Cottam." The State Department turned a blind eye to Ghotbzadeh's illegal entries," said Cottam recently. "They knew he was coming in and we were meeting, but they just let it happen. Later on, they began issuing him visas, so there was nothing illegal about it."

Both Yazdi and Ghotvzadeh were active in building up the Muslim Brotherhood in the United States, recruiting Muslim students and professionals into various Brotherhood front groups that they established. In 1963 Yazdi helped set up the Muslim Students Association, which, over the past 16 years, has extended the tentacles of the Muslim Brotherhood throughout the United States and Canada. In addition to the MSA. Yazdi set up the Iranian Students Association. He later split away from the ISA. Establishing the Young Muslims Organization as a "religious" alternative to the more secular and increasingly leftist ISA. Operating from Paris, Ghotbzadeh set up an operation parallel to the YMO.

On the road

In 1964, Yazdi traveled to Europe, spending the next three years in France, West Germany, and at the American university in Beirut long a bastion of Anglo-American intelligence operations in the Middle East. Upon his arrival in Paris in 1964, Yazdi went to visit Ali Shariati, the Bertrand Russell peace Foundation –linked fanatic Iranian ideologue, whose notions of “Islamic socialism” were to form the synthetic theoretical foundations of the Khomeini movement. Shariati and Yazdi discussed returning together to Iran to extend their networks into Iran itself. It was decided, however, that Shariati would go first, to be followed by Yazdi. Shariati was captured and arrested on the border, and instructed Yazdi, waiting in Paris, not to follow him.

During his stays in Paris over the next three years, Yazdi coordinated his activities with Ghotbzadeh and the network of French Anglophiles, existentialists, environmentalists, and anthropologists now lined up behind the Khomeini movement.

Returning to the United States in 1967, Yazdi moved to Huston, Texas, taking up a research and teaching post at Baylor Medical College. “I doubt he did much teaching.” Stated Georgetown University professor Thomas Ricks, the national coordinator of the pro- Khomeini U.S. peoples Committee in Iran and a key Yazdi controller.” every six weeks or so he was always coming to Washington, meeting with all kinds of people, building up his Young Muslims Organization against the Iranian Students Association, and so forth. He was always very discreet, very careful, about his meeting.

“I was a bit dissatisfied with Yazdi,” Ricks admitted.” he was too vague and too general for me, and a little bit difficult to get along with.”

With the Khomeini takeover in Iran, Yazdi assumed the post of Revolutionary Affairs. Late last month, Yazdi became foreign minister and took over the security apparatus. Yazdi’s 4,000 strong komiteh militiamen, responsible for the continuing bloodbath in Iran, were integrated into the national police force, institutionalizing lawlessness and assassination throughout the country.

In Washington, Yazdi’s son-in-law, Shariah Rouhani, a former regional representative for the Muslim Brotherhood-controlled Muslim Students Association, became the official U.S. spokesman for

Yazdi and the Khomeini “revolutionary government.” According to his associates, Rouhani, who for the last 10 years has been working closely with Yazd, is spending much of his time browbeating Iranians living in the U.S. into dropping their opposition to Khomeini’s fascist rule and endorsing the “new Iran.”

می ۱۴-۱۹۷۹/۸

ضد جاسوسی

مرد مقتدر ایران، یزدی: یک آفرینش بریتانیایی

نشریه هفتگی «بررسی عملیات جاسوسی»^۱ پرونده جامعی ترتیب داده که ارائه می‌دهد مرد مقتدر ایران، ابراهیم یزدی، آفریده و ابزاری از ریسمان عناصر جاسوسی انگلیسی - آمریکایی است که برون یا حول دانشگاه‌های پیتزبرگ^۲، جورج تاون^۳، پرینستون^۴، آکسفورد^۵ و کمبریج^۶ عمل می‌کنند.

نشریه مزبور در آن بررسی برای اولین بار، جزئیات سوابق مردی را که کنترل‌کننده شخص آیت‌الله روح الله خمینی است و نیروی محرکه پشت سر موج مداوم ترور و خون‌ریزی در ایران است، منتشر ساخت. یزدی همچنین مسئول کاهش شدید تولید نفت خام در ایران بر علیه منافع غرب بوده است.

در پشت ظاهر با فرهنگ و دینی صمیمانه یزدی، شبکه بین‌المللی فداییان اسلام^۷ نهفته است. ابراهیم یزدی، چنان‌که مطبوعات او را معرفی می‌کنند، پدیده‌ای اجتماعی و برخاسته از مدرنیته شدن سریع ایران، نیست، بلکه فردی است که با قصد و هدف برای ایفای نقش فعلی‌اش پرداخته و برگزیده شده است. نشریه «بررسی عملیات جاسوسی» با تمرکز بر یزدی، قصد دارد در جهت ضرورت حفظ منافع و اطلاع‌رسانی به نیروهای سیاسی حامی مدرنیسم خصوصاً در خاورمیانه - واقعیت او را، نه فقط به‌عنوان یک فرد، بلکه یک «نوع» برملا سازد تا راه و روش دستگاه جاسوسی انگلیس و مهره‌هایش در انجام طرح «قرون وسطایی» آن، آشکار گردد.

1. The Executive Intelligence Review.
3. Georgetown.
5. Oxford.
7. Muslim Brother Hood.

2. Pittsburgh.
4. Princeton.
6. Cambridge.

ابراهیم یزدی چگونه شخصی است؟

در سال‌های ۱۹۵۰ زمانی که یزدی هنوز در ایران بود و در جبهه آزادی و نهضت مقاومت حول رهبر ملی مصدق فعالیت می‌کرد، بسیار توسط کنترل کننده آینده‌اش ریچارد کاتم^۱ بزرگ‌نمایی شد. کاتم، فردی آمریکایی مأمور وزارت خارجه بود که جهت تماس با مخالفان شاه به ایران اعزام شد. کاتم همچنین فرد دیگری از نهضت مقاومت موسوم به صادق قطب‌زاده را هدف قرار داد. قطب‌زاده هم به مانند یزدی، می‌رفت تا در موضع هماهنگ‌کننده غلبه خمینی بر ایران سر برآورد. قطب‌زاده اکنون در رأس سازمان صدا و سیما ایران زیر نظر خمینی است.

کاتم، طی بیست سال، روابط نزدیکی با یزدی و قطب‌زاده برقرار کرد و اکثراً ملاقات‌هایی با آنها در باره استراتژی حرکت در آمریکا، اروپا و ایران برقرار می‌کرد. در سال ۱۹۷۰، کاتم به ایران سفر کرد. وی اخیراً در این باره گفته است: «قطب‌زاده، تماس‌های زیادی برای من ترتیب داد، ولی شلم شوربا عمل کرد؛ نزدیک بود من برخی پوشش‌ها را از دست بدهم».

آخرین جلسه با یزدی و قطب‌زاده در اواخر زمستان انجام شد، زمانی که کاتم به مرکز خمینی در فرانسه سفر کرد.

وارد شدن کاتم به عملیات ایران در همکاری او با چپ‌گرای تروریستی به نام درخشش - با وابستگی‌های شناخته‌شده به انگلستان - به وضوح دیده می‌شود. درخشش در اوایل دهه ۱۹۶۰ «اتحادیه ملی معلمان» را در دست گرفت. او در سال ۱۹۶۳ با قصد و هدف، اتحادیه معلمان را به سوی اعتصابی از پیش تعیین‌شده برد که به رویارویی خونینی با قوای نظامی منجر شد و امواجی از درگیری در کشور در حال اغتشاش، به‌پا ساخت. درخشش، در آوریل ۱۹۷۷ برای هماهنگی عملیات خمینی، به فرانسه و سپس به آمریکا رفت و با قطب‌زاده و یزدی ملاقات کرد. وی همچنین ملاقاتی با کاتم داشت.

بنا به گزارشات، درخشش از کاتم درخواست کرد که از جانب او در واشنگتن - با توجه به موضع کارتر در زمینه حقوق بشر - از دولت کارتر درخواست حمایت نماید.

1. Richard Cottam.

۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

کاتم به واشنگتن رفت و حمایت از جمعیت خمینی را با شورای امنیت ملی^۱ به بحث گذاشت. یکی از گزارشات می‌گوید: کاتم ناامید از واشنگتن برگشت و به درخشش و جماعتش گفت: «باید به تنهایی اقدام کنند». درخشش بلافاصله پیام را گرفت. فوری نامه‌ای به امضای چهل نفر معترض به شرایط سانسور در زمان شاه در مطبوعات منتشر شد که با نامه دیگری یک ماه بعد، دنبال گردید. جریان آغاز شده بود.

افق فکری خمینی

همسر یزدی، کاتم را چنین توصیف کرده است: «دوست بسیار نزدیک شوهرم و کسی که بیش از من در باره شوهرم می‌داند».

در حال حاضر کاتم، استاد دانشگاه پیتزبرگ است و یکی از حامیان بلندآوازه خمینی است که خمینی را «مهم‌ترین آگزیستانسیالیست اسلامی در سه قرن گذشته» معرفی می‌کند. او «نظر نژادپرستانه افراد و دسته‌جاتی را که ادعا می‌کنند ایران در لوای خمینی به قرون وسطی باز می‌گردد» به شدت رد می‌کند.

کاتم، مخالف مظالم رژیم خمینی بوده و اصرار می‌ورزد که «شما باید افق فکری خمینی را درک کنید».

یزدی در سال ۱۹۵۹ به آمریکا آمد و درجه دکترا از «انستیتو تکنولوژی ماساچوست» (MIT) دریافت کرد؛ سپس در اوایل دهه ۱۹۶۰ به هیئت علمی دانشگاه Fairleigh Dickinson در نیوجرسی ملحق شد. چند سال بعد، قطب‌زاده به آمریکا آمد، در دانشگاه «جورج تاون» ثبت نام کرد و متعاقباً در امتحانات مردود و اخراج گردید. کاتم، اعتراف می‌کند که «قطب‌زاده، خُل بود و در واقع هنوز هم هست». قطب‌زاده آمریکا را ترک کرد، ولی غالباً از پایگاه فعالیتش در فرانسه به آمریکا سفر می‌کرد - غالباً به صورت ورود غیرقانونی بدون ویزا - و با یزدی و کاتم ملاقات می‌کرد. کاتم اخیراً گفته است: «وزارت خارجه چشم خود را بر وروده‌های غیرقانونی قطب‌زاده می‌بست. آنها می‌دانستند قطب‌زاده به آمریکا می‌آید و ما ملاقات می‌کنیم، ولی اقدامی نمی‌کردند؛ متعاقباً شروع به صدور ویزا برای او کردند و بنابراین، امر غیرقانونی صورت نگرفت».

1. National Security Council.

۳۷ □ جنگ سیاسی - روانی

یزدی و قطب‌زاده در راه ایجاد ساختاری از فداییان اسلام^۱ در آمریکا، فعال بودند و در این راستا به جذب دانشجویان مسلمان و صاحبان حرف، به جلوخوان‌هایی از فداییان اسلام که تأسیس کرده بودند، می‌پرداختند. در سال ۱۹۶۳ یزدی به ایجاد «انجمن دانشجویان مسلمان»^۲ کمک کرد که طی شانزده سال گذشته به برپایی شاخک‌هایی از فداییان اسلام در سراسر آمریکا و کانادا انجامیده است. علاوه بر MSA، یزدی، به تأسیس «انجمن دانشجویان ایرانی»^۳ همت گماشت؛ ولی متعاقباً از آن انجمن کناره گرفت و به برپایی سازمان جوانان مسلمان^۴ پرداخت که در برابر جمع سکولار و حتی چپ‌گرای ISA، از تأکیدات مذهبی برخوردار بود. قطب‌زاده در پاریس نیز در همان جهت حرکت می‌کرد و عملیاتی به موازات سازمان جوانان مسلمان برپا می‌داشت.

در مسیر

در سال ۱۹۶۴ یزدی به اروپا سفر کرد و سه سال بعد را در فرانسه، آلمان غربی و دانشگاه آمریکایی بیروت گذراند. دانشگاه مزبور سال‌ها سنگر فعالیت‌های جاسوسی انگلیسی - آمریکایی در خاور میانه بود. در ورود به پاریس در سال ۱۹۶۴، یزدی به ملاقات علی شریعتی رفت. علی شریعتی ایدئولوگ متعصب ایرانی مرتبط با مؤسسه صلح «برتراند راسل» بود که نظرات اسلام سوسیالیستی او می‌رفت تا مبنای تئوریک حرکت خمینی را فرم بخشد. شریعتی و یزدی صحبت از مراجعت مشترک به ایران و توسعه شبکه خود را در داخل ایران کردند. تصمیم گرفتند ابتدا شریعتی برود که او بی قانونی و اعدام را در سراسر کشور نهادینه کرد.

داماد یزدی، شهریار روحانی - که قبلاً نماینده محلی انجمن دانشجویان مسلمان تحت کنترل فداییان اسلام در واشنگتن بود - سخنگوی رسمی یزدی و دولت انقلابی خمینی در آمریکا شد. وی که طی ده سال گذشته با یزدی همکاری نزدیک داشت، به

-
1. Muslim Brotherhood.
 2. Muslim Students Association (MSA).
 3. Iranian Students Association (ISA).
 4. Young Muslims Organization (YMO)

۳۸ □ شخصت سال صبوری و شکوری

نقل دوستانش، بسیاری از وقت خود را در عتاب و تشر زدن به ایرانیان مقیم آمریکا می‌گذرانند که دست از مخالفت با حکومت فاشیستی خمینی بردارند و به تأیید و حمایت از «ایران نو» پردازند.

May 8 – May 14, 1979

Counterintelligence 19

The MSA: A Muslim Brotherhood front group

Headquartered in Plainfield, Indiana- the same state that, spawned the Rev. Jim Jones, Charles Manson, and a number of other cult operations- the Muslim Students' Association of the United States and Canada (MSA) is a tightly organized body claiming to have 400 chapters. According to a MSA official. "The MSA is no different from the Muslim Brotherhood."

In the mid-1970s. Ibrahim Yazdi was a member of the executive committee of the MSA. His son-in-law, Shariah Rchani, now Yazdi's "ambassador" in Washington, D.C., was an MSA regional representative. Yazdi Young Muslims organization is, according to informed sources, the same operations the MSA-Persian Speaking Group (MSA-PSG), i.e. there is no distinction, except in name, between the YMO and the MSA-PSG.

Established 10 years ago with Saudi money, the MSA is now receiving its funds from Kuwait and Qatar. In the recent period, the commercial and organizing activities of the MSA in the U.S. have escalated sharply. The prime target recruitment are Muslim student studying at campuses across the country. The students – the future leadership and intellectual elite of them respective countries – are being deliberately sucked into joining the MSA cult by injecting into them and then manipulating a phony, and in fact antihumanist, sense of "Islamic identity". American blacks adhering to the Muslim faith are also being targeted and similarly victimized as part of a Muslim Brotherhood-backed effort to undermine the World community of al-Islam in the West.

On April 24 at Columbia University in New York, the MSA sponsored a meeting that featured speakers calling for the overthrow of the Taraki government in Afghanistan and the government of Iraq.

۳۹ □ جنگ سیاسی - روانی

(See below for an eyewitness account of that meeting.) One of Yazdi's controllers, prof. Richard Falk of Princeton University, was invited to speak at the affair but declined because of scheduling problems. Falk, who is associated with the Bertrams Russell peace foundation and is chairman of the U.S. Peoples Committee on Iran, visited Khomeini in Paris last winter and later traveled to Iran stirring up pro-Khomeini fervor as he went. Accompanying him was Ramsey Clark, currently in Iran. Falk is now in the process of forming a new group of Khomeini sympathizers in the United States. A high level MSA official has described Falk as "the best American friend of the new Islamic Iran".

On May 25 in Oxford, Ohio, the MSA will convene its annual convention, drawing

Muslim Brotherhood leaders and ideologues from all over the world.

May 8- May 14, 1979

Counterintelligence

Iranian strongman Yazdi: a British creation

The Executive Intelligence Review has compiled an extensive dossier proving that Iranian strongman Ibrahim Yazdi is the creation and tool of a string of Anglo - American intelligence agents operating out of the university of Pittsburgh, Georgetown, Princeton, Oxford, and Cambridge.

Excusive to ?published here in full for the first time, the dossier traces the career of the man who is Ayatollah Ruhollah khomeini's personal controller and the moving force behind the continuing wave of terror and bloodletting in Iran.

Yazdi is also responsible for the drastic" anti- Western "reduction in Iranian oil production.

Behind Yazdi's cultivated image of pious sincerity lies the international network of the Muslim Brother Hood. Ibrahim Yazdi is not a sociological phenomenon that resulted from the "too-rapid modernization" of Iran, as the press portrays him, but an individual deliberately selected, groomed, and deployed for his current role. By focusing on Yazdi, the Executive intelligence Review in the urgent interest of informing promodernizing political forces especially in the Middle East, intends to expose him not only as an individual but a

type and to explicate the method used by British intelligence and its collaborators to carry out its “Dark Ages” designs.

What is Ibrahim Yazdi?

During the 1950s, while still in Iran, Yazdi, who was active in the Freedom Front resistance movement around nationalist leader Mossadegh, was extensively profiled by his future controller, Richard Cottam. Cottam was an American American Foreign service office sent to Iran with instructions to make contacts with the Shah’s opposition. Cottam also targeted and groomed another member of the resistance, said Ghotbzadeh. Like Yazdi, Ghotbzadeh was to emerge as a key international coordinator of Ayatollah Khomeini’s takeover of Iran. Ghotbzadeh is currently the director of the National Iranian Radio and television under Khomeini.

For the next 20 year, Cottam maintained close ties with Yazdi and Ghotbzadeh, frequently meeting with them for strategy in the United States, Europe, and Iran. In 1970, Cottam visited Iran.”Ghotbzadeh set up a lot of contacts for me while I was there.” Cottam recently reminisced. “But he did a sloppy job. I almost blew some covers.” The latest meeting with Yazdi and Ghotbzadeh took place late last winter when Cottam traveled to Khomeini’s headquarters in France.

Cottam’s involvement in the Iran operation is demonstrated graphically by his collaboration with an ultraleftist terrorist by the name of Derakshesh with known ties to Britain, who, in the early 1960s. Took over the Iranian National Teachers Association. In 1963, he deliberately led the national teachers Association into a set-up strike situation that resulted in a bloody confrontation with the army, triggering a wave of clashes in rough out the country.

In April 1977 Derakshesh traveled to France and then the United States to coordinate the Khomeini operation, meeting with both Ghotbzadeh and Yazdi. He also met with Cottam.

Derakshesh reportedly asked Cottam to intercede on his behalf in Washington for support from the carter Administration, encouraged by Carter’s stand on human rights. Cottam went to Washington and discussed supporting the Khomeini crew with the National Security Council. According to one account, Cottam returned “discourages” from Washington and told Derakshesh and company to “ go it alone” Derakshesh promptly did just that. Immediately a letter signed by 40

individuals appeared in the press protesting the Shah's censorship, followed by another letter one month later. The ball had started rolling.

Khomeini's mindset

Yazdi's wife has described Cottam as "a very close friend of my husband, the one person who knows more about him than even I do."

Currently a professor at the University of Pittsburgh, Cottam has become one of the most vociferous U.S. supporters of the Khomeini regime, hailing Khomeini as "the most important Islamic existentialist in three centuries." Cottam denounces "the racist attitudes of those people and groups who charge that under Khomeini Iran is returning to the Dark Ages"

Defending the tyranny of the Khomeini regime, Cottam insists: "you have to understand Khomeini's mindset."

In 1959, Yazdi came to the United States, received a doctorate from the Massachusetts Institute of Technology, and joined the faculty of Fairleigh Dickinson University in New Jersey in the early 1960s. a few years later, Ghotbzadeh arrived in the United States, enrolled in Georgetown University, and later flunked out. Admits Cottam: "Ghotbzadeh was crazy in fact, he still is." Ghotbzadeh left the United States but traveled frequently from his new base of operations in France to the United States, often entering the country illegally without a visa and meeting with Yazdi and Cottam." The State Department turned a blind eye to Ghotbzadeh's illegal entries," said Cottam recently. "They knew he was coming in and we were meeting, but they just let it happen. Later on, they began issuing him visas, so there was nothing illegal about it."

Both Yazdi and Ghotbzadeh were active in building up the Muslim Brotherhood in the United States, recruiting Muslim students and professionals into various Brotherhood front groups that they established.

In 1963 Yazdi helped set up the Muslim Students Association, which, over the past 16 years, has extended the tentacles of the Muslim Brotherhood throughout the United States and Canada. In addition to the MSA, Yazdi set up the Iranian Students Association. He later split away from the ISA. Establishing the Young Muslims Organization, as a "religious" alternative, to the more secular and

increasingly leftist ISA. Operating from Paris, Ghotbzadeh set up an operation parallel to the YMO.

On the road

In 1964, Yazdi traveled to Europe, spending the next three years in France, West Germany, and at the American university in Beirut long a bastion of Anglo-American intelligence operations in the Middle East. Upon his arrival in Paris in 1964, Yazdi went to visit Ali Shariati, the Bertrand Russell peace Foundation –linked fanatic Iranian ideologue, whose notions of “Islamic socialism” were to form the synthetic theoretical foundations of the Khomeini movement. Shariati and Yazdi discussed returning together to Iran to extend their networks into Iran itself. It was decided, however, that Shariati would go first, to be followed by Yazdi. Shariati was captured and arrested on the border, and instructed Yazdi, waiting in Paris, not to follow him.

During his stays in Paris over the next three years, Yazdi coordinated his activities with Ghotbzadeh and the network of French Anglophiles, existentialists, environmentalists, and anthropologists now lined up behind the Khomeini movement.

Returning to the United States in 1967, Yazdi moved to Huston, Texas, taking up a research and teaching post at Baylor Medical College. “I doubt he did much teaching.” Stated Georgetown University professor Thomas Ricks, the national coordinator of the pro- Khomeini U.S. peoples Committee in Iran and a key Yazdi controller .” every six weeks or so he was always coming to Washington, meeting with all kinds of people, building up his Young Muslims Organization against the Iranian Students Association, and so forth. He was always very discreet, very careful, about his meeting.

“I was a bit dissatisfied with Yazdi,” Ricks admitted.” he was too vague and too general for me, and a little bit difficult to get along with.”

With the Khomeini takeover in Iran, Yazdi assumed the post of Revolutionary Affairs. Late last month, Yazdi became foreign minister and took over the security apparatus. Yazdi’s 4,000 strong komiteh militiamen, responsible for the continuing bloodbath in Iran, were integrated into the national police force, institutionalizing lawlessness and assassination throughout the country.

In Washington, Yazdi's son-in-law, Shariah Rouhani, a former regional representative for the Muslim Brotherhood-controlled Muslim Students Association, became the official U.S. spokesman for Yazdi and the Khomeini "revolutionary government." According to his associates, Rouhani, who for the last 10 years has been working closely with Yazd, is spending much of his time browbeating Iranians living in the U.S. into dropping their opposition to Khomeini's fascist rule and endorsing the "new Iran."

چ - نامه رضا براهنی به رئیس جمهور (دکتر بنی‌صدر) در نقد شخصیت مهندس بازرگان، دولت موقت، عملکرد دکتر یزدی و مسائل سیاسی و فرهنگی ایران - روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۱۴

«آقای رئیس‌جمهور، پرده‌ها را بالا بزنید!

آقای رئیس‌جمهور این یادداشت مربوط است به یک نکته اساسی انقلاب ایران، و آن موضوع محرمانه بودن بعضی مسائل است. آیا برخی از مسائل مربوط به کل جامعه ایران باید از دید جامعه مستور بماند، و یا اینکه جامعه حق دارد از کسانی که بر رأس کار هستند بخواهد در باره اعمال خود گزارش‌های دقیق، کافی و جامع و مانع به جامعه بدهند و در واقع در برابر جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌کند مسئولیت نشان دهند؟

در اوایل انقلاب پرشکوه ایران، قرار بر این شد که اسناد موجود در سفارت ایران در واشنگتن به ایران فرستاده شود. در آن زمان، مسئول امور سفارت ایران در واشنگتن آقای شهریار روحانی، داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی بود. خود آقای دکتر یزدی معاونت آقای مهندس بازرگان را بر عهده داشت. گویا بیست الی سی صندوق سند از آمریکا به ایران فرستاده شد و یا قرار بود فرستاده شود.

این اسناد، بدون شک پرده از روی چند مسئله مهم کشور ما برمی‌داشت. مسائل مربوط به نفت، مسائل مربوط به رشوه‌هایی که شرکت‌های بزرگ آمریکایی به شاه و اطرافیان او داده‌اند، رشوه‌هایی که اردشیر زاهدی به روزنامه‌نگاران، اعضای کنگره آمریکا و سایر سیاستمداران امپریالیست داده، دستمزدهایی که به جاسوسان ساواک داده شده تا برای رهبران آپوزیسیون ایران در خارج از کشور ایجاد مزاحمت کنند. روابط

۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

«سیا» و «اف بی آی» و «ساواک» و خلاصه کلیه پرونده‌های اپوزیسیون تبعیدی ایران در خارج از کشور، از جمله اسنادی هستند که حتماً در پرونده‌هایی که در اختیار آقای شه‌ریار روحانی و از طریق او در اختیار آقای دکتر یزدی، گذاشته شده‌اند، موجود هستند. از قرار معلوم این پرونده‌ها موجبات نفاذ بین آقای دکتر سنجابی، وزیر خارجه وقت و آقای دکتر یزدی را فراهم آوردند. آقای دکتر سنجابی مجبور به استعفا شد و آقای دکتر یزدی جای ایشان را گرفت. آقای رئیس‌جمهور بفرمایید این پرونده‌ها کجا هستند و چرا تاکنون محتویات آنان در اختیار مردم ایران گذاشته نشده؟

پرسش دوم این است که وقتی که آقای «بروس لینگن»، کاردار جاسوسخانه آمریکا، در زمانی که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام داشتند جاسوسخانه را اشغال می‌کردند، به وزیر خارجه ایران در وزارت خارجه پناهنده شد، چرا به وی اجازه داده شد که با آمریکا و نیز با داخل سفارت، و با کسی به نام «تامست» که اکنون در جاسوسخانه است، رابطه برقرار کند و سرانجام پیش از آنکه محل اسناد محرمانه به دست دانشجویان بیفتد، آقای لینگن دستور سوزاندن و از میان بردن اسناد را به تامست بدهد؟ چرا باید دستور سوزاندن اسناد جاسوسخانه از طرف لینگن و از داخل وزارت خارجه کشور ما صادر شده باشد؟ اسناد سوخته و نابود شده از چه نوع بود؟ آیا آقای لینگن در مدت اقامت خود در وزارت خارجه ایران با آقای دکتر یزدی تماس داشت یا خیر؟ اگر تماس داشت، ماهیت آن چه بود؟ و اگر تماس نداشت چه کسی به او اجازه تماس داشتن با آمریکا و داخل سفارت را داده است؟ مجله «تایم» آمریکا نوشته است که دستور «انهدام نهایی» اسناد داخل سفارت به وسیله لینگن و از وزارت خارجه ایران داده شده است.

پرسش مردم ایران این است: یک بار آقای دکتر یزدی [و] سرهنگ توکلی سفارت آمریکا را از چنگ مبارزان ایرانی نجات دادند و به دست «سالیوان» سپردند.^۱ بار دوم آقای بروس لینگن از وزارت خارجه ایران در زمان دکتر یزدی دستور سوزاندن اسناد

۱. منظور اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ است که دکتر یزدی و سرهنگ توکلی از اشغال سفارت آمریکا جلوگیری کردند و کارکنان سفارت را از اسارت آزاد و از کشتار احتمالی آنان جلوگیری کردند. دکتر یزدی، داستان آن ماجرا را در جلد چهارم خاطرات خود آورده است (ویراستار).

۴۵ □ جنگ سیاسی - روانی

محرمانه را داد. حضور آقای دکتر یزدی در هر دو ماجرای جاسوسخانه و حضور وی در ماجرای اسناد سفارت ایران در واشنگتن، وجود دکتر یزدی را غرق در معما کرده است. آقای رئیس جمهور، ممکن است آقای دکتر یزدی را مکلف بفرمایید که به سؤالات ملت ایران جواب بدهد؟

پرسش دیگری که مطرح است این است که می‌گویند ساواک احیا شده است. به نام خود یا به نامی دیگر. ساواک در تاریخ کشور ما مترادف است با شاهنشاهی و امپریالیسم. امپریالیسم آمریکا برای آنکه شاه را بر سر قدرت نگاه دارد، سازمان دوزخی، جنایی و پلیسی ساواک را بنیان نهاد. مأموران اف بی آی و سیا و مأموران موساد، یعنی سازمان پلیس مخفی اسرائیل، دست به دست یکدیگر دادند و سازمان اطلاعات و امنیت کشور را به وجود آوردند. در هر کشوری که زیر سلطه آمریکا قرار گرفت، بلافاصله چنین سازمانی خلق گردید. مبادله اسناد و مدارک و اطلاعات بین سازمان پلیس مادر، یعنی سیا و فرزندان حرامزاده آن یعنی موساد، ساواک، دیتا (پلیس مخفی شیلی)، کی سیا (پلیس مخفی کره جنوبی) و به طور کلی پلیس مخفی اقماری آمریکا جزء کارهای روزمره بوده. ساواک ایران در تربیت پلیس مخفی پاکستان دست داشت. در افغانستان، پیش از تره‌کی، یکی از شعارهای انقلابی عبارت بود از: «مرگ بر سیا، مرگ بر ساواک»؛ به دلیل اینکه هر دو در افغانستان حضور داشتند. آیا این درست است که ساواک احیا شده، رسماً فعالیت می‌کند؟ وظیفه این ساواک چیست؟

تا آنجا که اطلاعات مردم ایران مربوط به فعالیت‌های ساواک گذشته می‌شود. آن دستگاه جهانی حتی یک بار هم جاسوس خارجی در این مملکت نگرفت. ساواک با مرزهای ایران، با جاسوسانی که سراسر مملکت را در ید قدرت خود داشتند، کوچک‌ترین سر و کاری نداشت. ساواک فقط یک کار کرد: سرکوب، شکنجه، قتل و اعدام مبارزان راه آزادی. ساواک پرونده‌سازی کرد برای کلیه مردم ایران. شما گفته‌اید که دولتی که شما «رأس آن هستید، هرگز دست به پرونده‌سازی نخواهد زد: نه برای اشخاص بد و نه برای اشخاص خوب». این نیت خوبی است، ولی اگر یک دستگاه مشابه ساواک احیا شده باشد و چند ماه بیشتر به حکومتی که شما از انقلاب به ارث برده‌اید پیوند زده شده باشد آیا این بر عهده شما نیست که هرچه زودتر آن را از میان

۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بردارید تا هم حکومت خود و هم مردمی را که شما بر آن حکومت می‌کنید، از شر آن خلاص کنید؟ آقای رئیس جمهور، مردم ایران از هیچ چیز مثل ساواک نفرت نداشتند. مزدوران ساواک از نظر آنان بدترین دژخیمان تاریخ بودند. عامل اجرای سانسور، هم در سطح عینی و هم در سطح درونی و ذهنی، ساواک بود. بین عطاء الله تدین، رئیس چندین ساله در وزارت اطلاعات^۱ سابق، و ثابتی و حسین زاده، یک رابطه منسجم و محکم تاریخی بسته شده بود. مبارزه با سانسور تنها به صورت انتزاعی و مجرد نمی‌تواند وجود داشته باشد. ساخته‌های جهنمی سانسور باید برای همیشه نابود شوند: هم در سطح دیکته کردن خبر و نظر و برنامه، که به وسیله امثال محسنیان، نیکوخواه، پورخالچی و تدین صورت می‌گرفت و هم در سطح اعمال و اجرای سانسور که از طریق شکنجه و ارباب و قتل و به وسیله امثال ثابتی، حسین زاده و صمدی تحقق پیدا می‌کرد.

جامعه ما باید از دوزخ «محرمانه»، «سری»، «روا»، «ناروا»، و «مشکوک» و «قابل تعقیب» بیرون بیاید. جامعه ما هنوز سلامت خود را به دست نیاورده است. دولت شما باید با مردم روراست باشد. کلیه عمال، مجریان و تشنگان سانسور، کلیه علاقه‌مندان به احیای ساواک، و کلیه ساواکی‌های حال و آینده را از حریم خود دور کنید. پاکی فقط نقش پاک نیست، پاکی عمل پاک است. اگر با سانسور مخالف هستید، بدانید که شما به یک پاکسازی در اطراف خود نیازمند هستید. کسانی که بخواهند ساواک را بسازند، چماق به دست و مأمور شکنجه و جوخه‌های اعدام بی‌دلیل را هم خواهند آفرید، زندان‌ها بخواهند افزایش پلشت‌تر، متعفن‌تر و ظلمانی‌تر از زندان‌های شاه؛ و دستگاه‌های شکنجه‌ای خلق خواهند کرد به مراتب پیچیده‌تر و ملموس‌تر از دستگاه‌هایی که در اوین و کمیته پیدا شد. کلیه دستگاه‌های سانسور را که بعد از انقلاب در رادیو و تلویزیون به وجود آمد و دخالت‌های بی‌جا و ناروایی که در مطبوعات شده درست در قبل ریاست جمهوری خود، طرد کنید. دست رد به سینه کسانی بزنید که عاشق صدا و عقاید خود بودند [و] برای سی و شش میلیون نفر مردم

۱. نام وزارت اطلاعات و جهانگردی، در دوران حکومت اسلامی به «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» برگردانده شد (ویراستار).

جنگ سیاسی - روانی □ ۴۷

ایران، و برای صداها و عقاید آنان، کمترین ارزشی قائل نبودند. شما بنیان‌گذار نخستین مناظرهٔ علنی تلویزیونی بودید. مردم ما از این قبیل مناظره‌ها سودها توانند برد. مطبوعاتی را که به حيله‌های مختلف تعطیل شدند؛ دوباره آزاد کنید. از کسانی که به علت دفاع از آزادی مطبوعات کتک خوردند و یا در زندان‌ها ماندند دلجویی و اعادهٔ حیثیت کنید. قلم کسانی را بشکنید که به آزادی مطبوعات خیانت کردند؛ و از همه بالاتر به ما اطمینان بدهید که دیگر هرگز از سانسور خبری نخواهد بود و ساواک را اگر احیاناً احیا شده باشد، هرچه زودتر در گوری عمیق چالش کنید. اگر ساحت شوم ساواک را چال نکنید، نه تنها برای مردم ایران، بلکه حتی برای رئیس جمهوری منتخب آنان پرونده خواهد ساخت. هر قدر دیوان‌سالاری حکومت مرکزی پیچیده‌تر، متمرکز و گردن‌کلفت‌تر باشد، به همان اندازه، سردمداران این دیوان‌سالاری خواهند خواست که یک پلیس مخفی پیچیده و متمرکز و گردن‌کلفت بر تمام شئون اجتماعی کشور از جزئی و کلی سیطره پیدا کند.

اعلام اسامی ساواکی‌ها

پرسش دیگر مردم ما باز مربوط به ساواک است. صاحب این قلم و ده‌ها قلم و گروه و مجمع و حزب، در گذشته از حکومت موقت انقلاب خواستند که پرونده‌های ساواک را باز کند. دولت نه تنها کوچک‌ترین پاسخ مثبتی به این درخواست منطقی و انقلابی نداد، بلکه مردم را با واقعیت بازسازی ساواک روبه‌رو کرد. دولتی که به فکر بازسازی ساواک بیفتد، مجبور خواهد شد که از عده‌ای از ساواکی‌های سابق استفاده کند و به همین دلیل، حاضر نخواهد شد لیست ساواکی‌های کشور را افشا کند. آقایان صادق طباطبایی و هاشمی رفسنجانی با افشای نام ساواکی‌ها مخالفت کرده‌اند. آقای دکتر بهشتی نیز همان‌طور. می‌گویند اگر نام ساواکی‌ها افشا شود، حیثیت اشخاص به خطر خواهد افتاد و سنگ روی سنگ نخواهد ماند، ولی شما نباید از به خطر افتادن حیثیت ساواکی‌ها ترسی به خود راه دهید. کسی که خربزه خورده باید پای لرزش هم بنشیند. یک ساواکی پیش از ساواکی شدن باید می‌دانست که دوران محمدرضا شاه، جاودانی نخواهد بود. آن وقت او به خود می‌لرزید و از عضویت در ساواک عذر می‌خواست.

۴۸ □ شخصت سال صبوری و شکوری

حیثیت شخصی که ساواکی است با شخصی که ساواکی نیست هرگز یکی نباید باشد. اولی باید افشا شود و دومی باید مصون از تعرض باقی بماند. این کار تنها به خاطر تقاص گذشته نباید صورت بگیرد، بلکه هدف اصلی آن پیشگیری برای آینده است. اگر ساواکی گذشته، افشا و از جامعه طرد شود، دیگر کسی در آینده به سوی دستگاه‌های مشابه ساواک رغبت و تمایل پیدا نخواهد کرد. آیا این به دلیل اندیشه بازسازی ساواک و به دلیل پیشنهاد یک سیستم پلیسی برای آینده کشور است که قدمای در حکومت کنونی، و آن هم از اعضای شورای انقلاب، عدم موافقت خود را با افشای اسناد ساواک و ناساواکی‌ها اعلام می‌کنند؟ آیا دولت مدافع حیثیت ساواکی‌هاست و یا مدافع حیثیت آنانی که ساواکی نیستند؟ ولی انواع شایعات در باره معلمان در سراسر کشور موج می‌زند. من دو تن از کسانی را که در دانشگاه تهران به نام ساواکی افشا شده‌اند، می‌شناسم. اینان گه‌گاه در دانشگاه رفت و آمد می‌کنند. کسی متعرض آنان نیست، ولی این هم طبیعی است. نه کسی حاضر نیست در زیر یک سقف با این دو بنشیند. یکی از این دو [که] در مرکز تصمیم‌گیری دانشکده ادبیات و در شورای هماهنگی جای داشت؛ به محض افشای نامش از این مرکز رانده شد. حیثیتش را از دست داد، ولی جاننش در خطر نیست.

مسئله آخر که در مورد محرمانه بودن امور به نظر می‌رسد، موضوع اعتراضات آقای بازرگان است. آقای بازرگان، پس از افشا شدن فعالیت‌های پیش از انقلاب نهضت آزادی در رابطه با آمریکا به وسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ناگهان به فکر اعتراف افتاده است. بخشی از اعترافات آقای بازرگان، از نوع همان اعترافاتی است که امیرانتظام، سخنگوی اسبق دولت موقت آقای بازرگان، در نامه خود خطاب به مردم ایران گنجانده است. آقای امیرانتظام هم اعترافات خود را بعد از افشا نمودن به رشته تحریر کشیده است. روابط ملی و سببی مسئله روشن است: اگر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام دست به افشاگری نمی‌زدند، چه بسا که آقایان بازرگان و امیرانتظام حاضر به اقرار به داشتن رابطه با مقامات آمریکایی نمی‌شدند. از آنجا که آقای مهندس بازرگان درست در مرکز کلیه حوادث پیش از انقلاب و بعد از انقلاب قرار داشت و از آنجا که ایشان هنوز عضو شورای انقلاب است و حتی می‌تواند

جنگ سیاسی - روانی □ ۴۹

ساعت‌ها از وقت تلویزیون را برای توجیه اقدامات خود بگیرد، شما به‌عنوان رئیس‌جمهوری، که قاعداً مسئولیت کلیه امور مملکت را نیز بر عهده دارید آقای مهندس بازرگان را مکلف کنید که به پرسش‌هایی که در جامعه ما موج می‌خورد، در یک مصاحبه و بحث تلویزیونی جواب‌های قانع‌کننده بدهد.

این پرسش‌ها را می‌توان دقیقاً فرموله کرد و حتی پیش از انجام مصاحبه در اختیار آقای مهندس بازرگان گذاشت. به نظر من رفتار آقای بازرگان، شیوه کار ایشان، روابطی که ایشان با سالیوان و امثالهم برقرار کرده، به انقلاب ایران شدیداً لطمه زده است. علاوه بر این، ایشان از اقدامات اپوزیسیون خارج از کشور در دوران شاه تصویری بسیار مخدوش و مبهم ترسیم کرده است؛ طوری که انگار کلیه اقدامات اپوزیسیون خارج از کشور در حمایت از مبارزان داخل کشور منتهی به این می‌شد که در سر بزنگاه آقای مهندس بازرگان و آقای سالیوان بتوانند به دور یک میز بنشینند و برای جهتی که باید انقلاب ایران در پیش بگیرد تعیین تکلیف نمایند. پرونده مرده‌ریگ مبارزه اپوزیسیون خارج از کشور، روشن‌تر از آن است که روزی آقای صادق قطب‌زاده آن را به خود تخصیص دهد، روزی دیگر آقای دکتر یزدی و روزی دیگر مجموعه مبهمی به نام نهضت آزادی خارج از کشور. اگر آقای مهندس بازرگان معتقد است که نهضت آزادی خارج از کشور در طول سال‌هایی که انقلاب باشکوه ایران از چهار پنج سال پیش شکل می‌گرفت و پیش می‌آمد، کاری در راه افشای رژیم شاه سابق، سیا و امپریالیسم در این سوی و آن سوی جهان کرده است، آقای مهندس بازرگان اسناد این مبارزه را از اجتماعات، مصاحبه‌ها، تلگراف‌ها، مقالات چاپ شده در روزنامه‌های معتبر جهان گرفته تا کتب مربوطه به پرده‌برداری از شکنجه‌های ساواک و غارت‌های شاه از ثروت‌های مادی و معنوی کشور ما چاپ کند. حداقل ریز این فعالیت را با تاریخ اجتماعات، مصاحبه‌ها و روزنامه‌ها. تا مردم ایران روشن شوند که صحت و سقم حرف‌های آقای بازرگان تا چه اندازه است. وقتی که انقلاب ایران به‌ویژه بعد از جمعه خونین سیاه سال ۵۷ جان گرفت و نام امام بر صفحه اول روزنامه‌های جهان نقش شد، به‌ویژه پس از سفر امام به پاریس و تبدیل شدن آن شهر به کانون مبارزه رهایی‌بخش و رهبری، عده‌ای هم ترس‌های قبلی خود را از حکومت شاه و ساواک و سیا کنار

۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

گذاشتند، در این سوی و آن سوی از مبارزه مردم ایران دفاع کردند. امام اینان را از ترس‌هاشان رهایی بخشید و اینان در سایه امام از شکنجه‌های ساواک هم سخن گفتند.

مطبوعات جهان، خبرگزاری‌ها، رادیو تلویزیون‌های معتبر، کتابخانه‌های بزرگ، می‌توانند شهادت دهند که مبارزه علیه شاه در خارج از کشور به وسیله کسانی رهبری شد که بعدها از سر فروتنی و یا به علت داشتن مشلغ‌های دیگر، فرصت نکردند تاریخچه مبارزات خود را به رشته تحریر بکشند. علاوه بر این، کسانی که تاریخ را می‌سازند دیگر آن را نمی‌نویسند، بلکه برعکس کسانی که از راه توطئه بر جای دیگران تکیه می‌زنند تاریخ جتی هم می‌نویسند. اگر به مبارزات اپوزیسیون واقعی خارج از کشور حداقل در طول پنج سال آخر سلطنت شاه علاقه‌ای در محافل حکومت کنونی هست، بهتر است گروهی مأمور شوند تا اسناد و مدارک، فیلم‌ها و مصاحبه‌های این اپوزیسیون را جمع‌آوری کنند و در اختیار مردم ایران قرار دهند. ما از همین حالا به اطلاع انقلابیون ایران می‌رسانیم که نهضت آزادی در خارج از کشور، نه سر پیاز بود و نه ته پیاز؛ و مبارزه بی امان علیه شاه را در غرب، کسانی رهبری کردند که امروز در محافل تصمیم‌گیری انقلاب ایران، نه سر پیاز هستند و نه ته پیاز. و اتفاقاً آقای مهندس بازرگان در دور ننگه داشتن رهبران اپوزیسیون خارج از کشور از حریم تصمیم‌گیری انقلابی و حتی محروم کردن آنان از فعالیت ساده و سالم اجتماعی - سیاسی، نقش اساسی بازی کرده است.

بازرگان و افشاگری

چنین وانمود شده است در نوشته و گفته آقای مهندس بازرگان در شماره ۱۸ بهمن اطلاعات و در برنامه تلویزیونی شب همان روز که کلیه فعالیت‌های حقوق بشر در دوران شاه و افتضاح رژیم، منتهی به این می‌شد که با امضای برجسته سفارت و وزارت خارجه آمریکا که در رابطه با حقوق بشر بین‌المللی بودند ملاقات هاشمی انجام شود. در ادامه همین نوع برداشت و پس از برشمردن حوادث نزدیک به بهمن‌ماه ۵۷ آقای بازرگان چنین می‌نویسد:

۵۱ □ جنگ سیاسی - روانی

«روی همین نظر بود که در اوایل بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه سه نفری سری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب، مهندس بازرگان و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع، برگزاری رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت. نظر سفیر این بود که رفراندوم را وزارت کشور یعنی دولت بختیار انجام دهد تا محظوری از نظر اصول دیپلماسی و حقوق بین‌المللی برای آنها پیش نیاید؛ درحالی‌که دو نفر دیگر عقیده داشتند رفراندومی که دولت اعلام نماید، ملت در آن شرکت نخواهند کرد؛ بنابراین، بهتر است این کار در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت نماید، مگر آنکه وزیر کشور و دولت، مورد انتخاب و اعتماد رهبری انقلاب باشد».

تا آنجا که ما می‌دانیم امام در هیچ مرحله‌ای از زندگی خود حاضر به سازش با آمریکا نشده است. دو ویژگی بزرگ امام عبارتند از: سازش ناپذیری با سلطنت و سازش ناپذیری با امپریالیسم آمریکا. در تمام مدتی که امام در پاریس بود، سخنان امام، آتشین‌ترین کلمات علیه شاه و آمریکا بود. پذیرفتن امثال «ریچارد کاتم» به وسیله امام هرگز به معنای مذاکره حضوری در باره روابط ایران با آمریکا و یا سازگاری نشان دادن با آمریکا نمی‌تواند باشد. وقتی که «رمزی کلارک» نماینده خود و نماینده کوشش‌های خود برای حاکمیت حقوق بشر در ایران و سایر کشورهای محروم جهان بود، امام او را پذیرفت، ولی وقتی که او خواست به نام کارتر کوب^۱ سوار بر هواپیمای شماره یک نیروی هوایی آمریکا برای حل مسئله گروگان‌ها به ایران بیاید و به حضور امام برسد، امام از پذیرفتن او امتناع کرد. امامی که بر سر مبارزه علیه کاپیتولاسیون اتباع آمریکا در ایران، از میهن خویش تبعید شده، چگونه می‌تواند بپذیرد که در اوج انقلاب ایران، وقتی که اسلحه آمریکایی مستشاران آمریکا، ارتش تا خرخره مسلح ایران به دست آمریکا از مردم ایران قربانی می‌گیرند، نخست‌وزیری است که او قرار است انتخاب کند، با سالیوان خون آشام وارد مذاکره شود و آن هم در باره رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی؟

۱. این کلمه در متن کلیشه روزنامه ناخواناست (ویراستار).

۵۲ □ شخصت سال صبوری و شکوری

خود آقای مهندس بازرگان تا سه چهار روز پیش از برگزاری فراندوم عملاً معتقد به جمهوری دموکراتیک اسلامی بود؛ پس چگونه می‌توانست در باره جمهوری اسلامی به بحث بنشیند. و علاوه بر این، تکلیف آن «نیم درصدهایی» که آقای بازرگان بدانان از رادیو و تلویزیون دشنام می‌داد، چه می‌شد و یا می‌شود؟ اگر آقای مهندس بازرگان پیش از فراندوم افشا می‌شد و معلوم می‌شد که به اعتراف خود ایشان مسئله «فراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی» با سالیوان در میان گذاشته شده، آیا این امکان نبود که فقط نیم درصد به جمهوری اسلامی رای بدهند؟ و آن هم خود آقای بازرگان باشد و امیرانتظام و چند تن که در کنار ایشان با سالیوان به مذاکره نشسته بودند؟

آقای رئیس جمهور، بیش از بیست میلیون نفر به جمهوری اسلامی رأی موافق دادند، ولی آقای بازرگان به نیابت از طرف چه مقامی با سالیوان، مسائل داخلی ایران را در میان گذاشته است؟

آنان که مذاکرات آقای بازرگان و سالیوان را به مذاکرات «له دوکنر»، «کیسینجر»، در جریان ویتنام، و مذاکرات رهبران انقلاب الجزایر و استعمارگران فرانسه تشبیه می‌کنند، از یک نکته به کلی غافل هستند. ویتنام شمالی در حال جنگ با آمریکا و ملت الجزایر در حال جنگ با فرانسه بودند.

مردم ایران به‌طور علنی با آمریکا نمی‌جنگید. ملت ایران می‌خواست سلطنت حمایت‌شده به وسیله آمریکا را از میان بردارد. دولت شاه و حامی آن، یعنی آمریکا، روز به روز در حال عقب‌نشینی بودند. آمریکا دچار بزرگ‌ترین بحران سیاسی خود بعد از جنگ ویتنام شده بود. در آن زمان در مطبوعات آمریکا مدام صحبت از این بود که دو جریان در انقلاب ایران وجود دارد: یکی جریانی محافظه‌کارانه که با آن دولت آمریکا از طریق سالیوان در تماس است و دیگری جریانی سازش‌ناپذیر به رهبری امام خمینی، که دست رد به سینه هرگونه سازش با آمریکا زده است. آمریکا آلترناتیو رهبران جبهه ملی را امتحان کرد، ولی این آلترناتیو نه مورد قبول ملت قرار گرفت و نه مورد قبول امام. بعدها آمریکا از این آلترناتیو به سوی آلترناتیو محافظه‌کار دیگر حرکت کرد. این آلترناتیو کسی جز بازرگان و گروه او نبودند. آقای مهندس بازرگان با

جنگ سیاسی - روانی □ ۵۳

سالیوان، نه در ادامه انقلاب ایران به رهبری امام، بلکه در برابر آن، به‌عنوان ترمز انقلاب ایران، و به‌عنوان کسی که مانع حرکت ضد آمریکایی قیام بشود و موقعیت را به دلخواه آمریکا، از طریق حکومتی بی‌شاه ولی در واقع وابسته به آمریکا فیصله دهد، مذاکره کرده است. کلیه اقدامات بعدی آقای بازرگان در زمان نخست‌وزیری حاکی از این است. عذرخواهی ایشان از دولت آمریکا به خاطر اشغال چند ساعتی سفارت آمریکا در چند روز بعد از شورش بهمن، ملاقات چهار ساعتی دکتر یزدی، وزیر خارجه و آقای بازرگان با «سایروس ونس» به مدت چهار ساعت در نیویورک، ملاقات بعدی آقایان بازرگان، یزدی، چمران با «برژینسکی»، سرکوب زدن دائمی آقای بازرگان به تمام مبارزان کشور، تعطیل روزنامه‌ها و برقرار کردن سانسور در رادیو - تلویزیون، و لاینحل گذاشتن مسائل اساسی کشور، من جمله مسئله بسیار مهم ملیت‌ها، رسوا کردن اخلاق انقلابی مردم ایران در انظار جهانیان با تن در دادن به اعدام زنان فقیر بیچاره‌ای که قوت لایموت خود را از طریق تن‌فروشی تأمین می‌کنند (و نه مثل آنانی که ملت را به‌طور سری بر سر قمار مذاکره با سالیوان می‌بازند). آری، این مسائل و ده‌ها مشکل لاینحل دیگر که شما به‌عنوان رئیس‌جمهوری از حکومت موقت آقای بازرگان به ارث برده‌اید، پرونده سیاسی آقای بازرگان را برای همیشه در برابر مردم ایران مفتوح نگاه می‌دارد.

شکار گراز با تله موش

آقای رئیس‌جمهور، شرف انقلابی حکم می‌کند که پرده از روی کلیه مذاکراتی که بین به اصطلاح رهبران ملی و عمال آمریکا در کلیه مراحل انقلاب ایران صورت گرفته است، به‌طور کامل برداشته شود. از این بابت، نه مهندس بازرگان، نه دکتر یزدی، نه دکتر چمران، نه دکتر بهشتی، نه هاشمی رفسنجانی باید از سؤال و جواب مصون باشند و نه کلیه کسانی که به نحوی دست‌اندرکار برقرار کردن نوعی رابطه مجدد با دولت آمریکا بودند و ممکن است هنوز ما از نام و نشان‌شان خبری نداشته باشیم.

شایعاتی که بر جامعه ما حکومت می‌کند از انقلاب ما تصویری دیوانه‌کننده ترسیم می‌کند که رفع و دفع آن برعهده کلیه آزادی‌خواهان واقعی، مدافعان راستین

۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

زحمت‌کشان ایران، و نیز رئیس جمهور منتخب بیش از ده میلیون ایرانی است. جنون تعقیب، سوءظن، محیط ترس و ارعاب، بازار افترا و بهتان و تفتین سخت رواج دارد. هنوز قانون، دستاویزی است برای زورمندان، و اشخاص سالم و انقلابی، بار دیگر دقیقاً مثل دوران شاه، از هر چند قدم، پشت سر خود را می‌نگرند که مبدا یکی کاردی از پشت سر در دنده‌هاشان فرو کند. اوباشان یله در خیابان‌ها هستند و چهره‌های محبوب انقلاب را به رسم شغال‌های دروغین خود می‌آلایند. چهره گلگون حقیقت را حاکمیت یک ساله سانسور گل گرفته است.

در سفارتخانه‌های ما در اکثر کشورهای جهان، اشخاصی جا خوش کرده‌اند که نه تنها از کوچک‌ترین و جهت ملی و جهانی برخوردار نیستند، بلکه نه ایران را می‌شناسند و نه جهان را. این تنها عمال صهیونیسم و امپریالیسم نیستند که با خدعه‌ها و فریب‌ها و دروغ‌پردازی‌های همیشگی خود انقلاب ایران را انقلابی ضد انسانی و ارتجاعی نشان می‌دهند. جهل اکثریت قریب به اتفاق سفرای ما در رابطه با ایران و جهان، بزرگ‌ترین خیانت را به آبروی انقلاب در جهان می‌کند.

بازی‌های دمدمی وزارت ارشاد ملی با رسانه‌های خارجی و نمایندگان آنها در ایران - که حاکی از حس خودفروتریبی سردمداران این وزارتخانه است - روابط ما را با بخشی از جهان قطع کرده است. همین رسانه‌ها پیامبر انقلاب ایران بودند. پیام خوب را خوب و پیام بد را بد گزارش کردند. اگر این رسانه‌ها مخالف انقلاب ایران بودند، پس چرا صدای امام در پاریس را به جهان مخابره می‌کردند؟ ترس سردمداران حکومت از برملا شدن واقعیت خفقان و سانسور در ایران، آنان را به سوی ساخت‌های جدید سانسور راند و الگوی جدیدی در مبارزه با افشای واقعیت‌ها و کمبودهای انقلاب ایران به وجود آورد.

آقای رئیس جمهور، وظیفه تاریخی همه ما ایجاب می‌کند که کلیه چیزهای به اصطلاح محرمانه را از پستویله پرونده‌ها و اذهان مفتن و توطئه‌گر بیرون بکشیم و صاف و پوست‌کنده به مردم ایران معرفی کنیم. این وظیفه بیش از هر شخص دیگر در کشور بر دوش شما سنگینی می‌کند. هر نوع زمینه‌تراشی هم که در پیش از انتخابات ریاست جمهوری به عمل آمده باشد و هر نوع محدودیت که برای دیگران تراشیده

۵۵ □ جنگ سیاسی - روانی

شده باشد، یک نکته بدیهی است: هیچ کس در ایران تاکنون ده میلیون رأی را به تنهایی به خود تخصیص نداده است.

این رأی‌ها به حق یا به ناحق به شما داده شده باشد، باز هم قضیه در اصل فرق نمی‌کند. شما در برابر آن آرا باید تعهد نشان بدهید و باید کلیه اعمال خود و دولت را به دیگران گزارش کنید. باید هوشیارتر از آن باشید که فردا جمعی پرونده مذاکرات شما را با دیگران از جاسوسخانه‌ها بیرون بکشند. به دلیل اینکه آنگاه تاریخ در باره شما قضاوتی خواهد کرد؛ از نوعی که امروز اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در باره آقای بازرگان می‌کنند. هر نکته‌ای که بین شما و مردم سدی ایجاد کند، شما را به سوی نه تنها بیگانگی از خلق، بلکه بیگانگی از خویش خواهد راند.

آقای رئیس‌جمهور، انحصارطلبی، عدم آشنایی انحصارطلبان با جهان امروز، جملات خسته‌کننده، مبتذل و بازاری به دانش و صنعت و هنر، تنگ‌نظری در حق بینش‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی جهان، تکرار تهوع‌آور شعارهای از محتوا خالی شده، روح انقلاب را در معرض پژمردگی و یأس و نومیدی قرار داده است. چرا باید ملتی که انقلابی به این عظمت کرده، مأیوس و دل‌مرده باشد و آن هم در عرض کمتر از یک سال، عده‌ای از آحاد افراد ملت آنچنان دل‌سرد شده‌اند که می‌گویند بند خفقانی پلیدتر و متعفن‌تر از دوران گذشته در پیش داریم! چرا باید انقلاب ما این قدر به اندوه و غم، به فقدان شادی آغشته شده باشد؟ رادیو - تلویزیون آنچنان عقب‌مانده، کسل‌کننده، و سراپایش آنچنان تکراری است که روح را چون خوره هم در انزوا می‌خورد و هم در جمع.

آیا ما انقلاب کرده‌ایم تا هنر را، شعر را، کلام منسجم و منطقی و موزون را در آشغالدانی بریزیم و تن به شستشوی مغزی نحیفانه‌ای بدهیم که ما را به ریشه‌های بشریت و به پهنای زمان و مکان بیگانه می‌کشد؟ مگر شاعران، نویسندگان، سخنوران، سخنگویان، متفکران جامعه ما مرده‌اند که این قدر زندگی انقلابی ما بی شعر و بی هنر و بی سخن و بی اندیشه می‌گذرد؟

سؤالی که از ذهن کلیه مردمان ایران می‌گذرد این است: این پشت پرده‌ای‌ها چه کسانی هستند که ملت را از انقلاب دل‌سرد می‌کنند؛ بر عرصه تفکر و خلاقیت ما

۵۶ □ شخصت سال صبوری و شکوری

سکوت گورستان‌ها را حاکم می‌کنند و صدای هرگونه انتقاد و راهگشایی را با طعن و مسخره، چوب و چماق و تهدید به قتل، پاسخ می‌گویند؟

آقای رئیس جمهور، تا موقعی که هم خویش و هم غرب را به خوبی نشناخته‌ایم غرب‌زده‌ایم. بدترین غرب‌زده کسی است که غرب را نشناسد و به کسی که غرب را می‌شناسد مدام دشنام غرب‌زده بدهد. با تله موش شکار گراز نتوان کرد. لازمه شکار گراز، شناسایی کامل گراز است. عدم آشنایی با اختصاصات گرازی که غرب باشد، انقلاب ما را در انظار توده‌های غربی رسوا کرده است. دولت‌های غربی حق دارند از انقلاب ما نفرت داشته باشند؛ به دلیل اینکه انقلاب ما این دولت‌ها را به خطر انداخته است، ولی چرا توده‌های غربی باید از انقلاب ما بیزار باشند؟ به دلیل اینکه با مغزهایی کوچک‌تر از تله موش به سراغ گراز رفته‌ایم!

سؤالی که مردم ایران دارند این است: چه کسانی از پشت پرده، این تله‌موش‌ها را به دست ما داده، ما را از هیبت شوم گراز غافل کرده‌اند و مغزهای متفکر جامعه ما را مغزهایی که قدرت درک اختصاصات گراز را دارند، به انزوا و عزلت رانده‌اند؟ من اعتقاد کامل دارم که پاسخ شما به این پرسش‌ها، بین شما و مردم، رابطه‌ای ملموس، دقیق و سیاسی ایجاد خواهد کرد و فضای سیاسی مملکت نفس راحتی خواهد بود برای اقشار و طبقاتی که روزی سرانجام زمام امور کشور خویش را به دست خواهند گرفت.

آقای رئیس جمهور، این پرسش‌ها امروز در برابر شما صف کشیده‌اند. پاسخ‌های شما، بی‌شک مردم ما را شادکام خواهد کرد.

رضا براهنی

آقای رئیس جمهور! پرده‌ها را بالا بزنید!

بگفتند که در این روزها که در خانه ما روح می‌خورد، هر یک ساعت و نیم از نوروز خواب می‌کنیم...

سازاک هم از طریق معینانها و نیکوخواها و پورنهایی ما و ندینها کامی گرد می‌بویسه و عسفیها و حسینها زادهها...

بگفتند که در این روزها که در خانه ما روح می‌خورد، هر یک ساعت و نیم از نوروز خواب می‌کنیم... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)



تیمت زبانه‌ها سواکی بوزن برای من تحمل ناپذیر است

انگلیسی‌ها سواکی

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

تیمت زبانه‌ها سواکی بوزن برای من تحمل ناپذیر است

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

بازرگان و اشکباری

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

بازرگان و اشکباری

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)

دورنانه شاه ۳۰ ماهه انگلیسی به روزنامه نگار... (Advertisement for a magazine or newspaper)

بسیار سگتر بود که در سواکیه... (تکرار متن در ستون‌های مختلف)



اعلام جرم خانواده یک شهید علیه شامخوخلع

در روزهای دانی و حیات و در سنگ قبر بی‌سوی جنت...

در روزهای دانی و حیات و در سنگ قبر بی‌سوی جنت...

اگر چه...

اگر چه در این روزها و در این شهرها...

ای ای رئیس جمهور! برده‌ها را بالا بزنید!

ای ای رئیس جمهور! برده‌ها را بالا بزنید!

شکار گراز با تله موش

شکار گراز با تله موش...

روزنامه سینماها - Advertisement for cinema listings.

کتاب نوجوه تولید کنندگان - Advertisement for a book.

کتاب نوجوه تولید کنندگان - Advertisement for a book.

کتاب نوجوه تولید کنندگان - Advertisement for a book.

کتاب نوجوه تولید کنندگان - Advertisement for a book.

روزنامه سینماها - Advertisement for cinema listings.

روزنامه سینماها - Advertisement for cinema listings.

روزنامه سینماها - Advertisement for cinema listings.

روزنامه سینماها - Advertisement for cinema listings.

روزنامه سینماها - Advertisement for cinema listings.

نوروز اسمال رنگ و روی دیگری دارد! - Advertisement for a product.

ح - پاسخ به مقاله دکتر براهنی
پس از انتشار این مقاله در روزنامه اطلاعات، من هم پاسخ و نقدی بر آن نوشتم و برای روزنامه اطلاعات فرستادم که در روزهای ۲۲ اسفند با عنوان «ماجرای اسناد

جنگ سیاسی - روانی □ ۵۹

سفارت ایران در واشنگتن چه بود؟» و در ۲۵ اسفند با عنوان «پیامبران راستین انقلاب چه کسانی هستند؟» چاپ شد. متن آن پاسخ به شرح زیر است.

بسمه تعالی

مقدمه

هم‌وطنان عزیز، خواهران و برادران مسلمان و متعهد. اخیراً بار دیگر تحریکات و شایعه‌پراکنی و تهمت‌زنی علیه این‌جانب از اطراف و جوانب شروع شده است. انگیزه و محرک شایعه‌سازان و شایعه‌پراکنان خیلی روشن است. آنها هر کس را که صادقانه و به دور از هر نوع تزویر و ریا و یا تظاهر و تبلیغات به این انقلاب خدمت کرده و یا می‌کنند، مورد حمله‌های ناجوانمردانه خود قرار می‌دهند و قصدشان ترور شخصیت و ایجاد و گسترش جنگ سیاسی - روانی فرساینده علیه انقلاب اسلامی ایران می‌باشد.

یکی از مسائلی که از همان بدو پیروزی انقلاب، دستاویز و پیراهن عثمان ضد انقلاب شد اسناد محرمانه سفارت ایران در واشنگتن می‌باشد. با آنکه بارها و بارها این‌جانب این مسئله را توضیح داده‌ام، متأسفانه آنها که نمی‌خواهند ببینند و نمی‌خواهند بشنوند، نه می‌بینند و نه می‌خوانند و نه می‌شنوند. تأسف بیشتر وقتی است که کسانی که علی‌القاعده در صف دوستان هستند، ندانسته و بعضاً از روی حب و بغض‌های شخصی در دام این تزویر بزرگ فرو می‌غلتنند و این شایعات را دامن می‌زنند.

برای روشن شدن ذهن همه مردم مسلمان ایران و کلیه خواستاران و پویندگان راه حق و حقیقت، مطالبی را که چندی قبل در جواب آقای رضا براهنی که در «روزنامه اطلاعات» به تاریخ ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۸ آورده بود، نوشته‌ام عیناً تکثیر و در اختیار عموم قرار می‌دهم و قضاوت را به مردم بی‌غرض و مرض واگذار می‌نمایم. والسلام
ابراهیم یزدی - ۷ شهریورماه ۱۳۵۹

بسمه تعالی

مسئولین روزنامه اطلاعات، در شماره ۱۶۰۹۰ آن جریده، مورخه ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۸ مطالبی تحت عنوان: «آقای رئیس جمهور پرده‌ها را بالا بزنید» به امضای شخصی به نام

۶۰ □ شخصت سال صبوری و شکوری

رضا براهنی چاپ شده است که محتوای آن مغرضانه و عاری از حقیقت می‌باشد و لازم است بر طبق قوانین مطبوعات و موازین حق و عدالت، شرح زیر را در اولین شماره آن روزنامه درج فرمایید:

۱- نویسنده آورده است که: «در آن زمان (اوایل انقلاب) مسئول سفارت ایران در واشنگتن، آقای شهریار روحانی داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی بود». این مطلب که آقای شهریار روحانی مسئول سفارت ایران بوده‌اند، درست نیست. آقای شهریار روحانی هرگز و در هیچ زمانی مسئول سفارت ایران در واشنگتن نبوده است و این یک دروغ و یک تصور بی‌جا بیش نیست. دروغ و شایعه‌ای که ضد انقلاب و بیماران و تنگ‌نظران آن را ساخته‌اند و از همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب منتشر ساختند. این‌جانب بارها به این تصور و شایعه باطل و دروغ جواب داده‌ام، اما نمی‌دانم حالا چرا باز هم در دمای انتخابات، یک آقایی پیدا شده است و این حرف را تکرار می‌کند. لابد به خیال خودش با شاهکاری که کرده است به انقلاب خدمت نموده است؟

جریان مشارکت آقای شهریار روحانی در انجام امور سفارت ایران، مربوط می‌شود به زمانی که امام در پاریس بودند و کارمندان سفارت ایران در واشنگتن از ورود اردشیر زاهدی، سفیر شاه به سفارت ایران جلوگیری کردند و او را راه ندادند. برخی از این کارمندان سفارت، با محل اقامت امام در پاریس تماس گرفتند و کسب تکلیف نمودند. امام طی یک حکم کتبی پنج نفر را برای نظارت بر اداره امور سفارت و کنسولگری‌ها تعیین فرمودند. مسئول این کمیته، آقای دکتر جلیل ضرابی بود و اعضای آن عبارت بودند از آقایان دکتر رضا صدر، دکتر طباطبایی، دکتر احمد عزیزی و شهریار روحانی. اعضای این کمیته بلافاصله در محل سفارت ایران در واشنگتن حاضر شدند و صندوق بایگانی اسناد محرمانه سفارت را مهر و موم کردند؛ سپس ترتیبی برای نظارت بر حسن جریان امور روزمره سفارت دادند. کمیته امام مرتب گزارشات خود را برای امام به پاریس می‌فرستاد و یا آقای دکتر ضرابی حضوراً به عرض می‌رساند. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت، کاردار از طرف وزیر امور خارجه وقت، تعیین گردید و مسئولیت اداره امور سفارت را بر عهده گرفت و به تدریج کمیته امام، فعالیت خود را متوقف ساخت.

۶۱ □ جنگ سیاسی - روانی

۲- مسئله اینکه آقای شهریار روحانی، داماد این جانب است و آقای نویسنده آن را به صورتی مغرضانه مطرح کرده است که گویی جرم بزرگی مرتکب شده است. خوب، آقای محترم هر کس برای خود، شخصیت مستقلی دارد و اشخاص را به دلیل نسبت‌های خانوادگی نمی‌توان مورد عتاب و خطاب قرار داد. آقای شهریار روحانی به دلیل سوابق فعالیت‌های اسلامی و تعهدات اسلامی و خدماتی که به جنبش دانشجویی مسلمان در آمریکا، در طی دوران تحصیلی انجام داده است، به عضویت کمیته انتخاب گردیده بود.

اگر عضو کمیته امام بودن جرم و خلاف است، آن را عنوان بفرمایید. اگر معرفی افراد پاک و صادق و متعهد به اسلام - ولو اینکه داماد و یا فامیل شخص باشند - ذنب لایغفر [گناه نابخشودنی] است آن را بفرمایید! اگر آقای شهریار روحانی، عمل خلاف شرع و یا خلاف عرفی انجام داده است آن را با ذکر شواهد و نمونه و اسناد ارائه بدهید؛ وگرنه به صرف اینکه نام‌برده داماد دکتر یزدی است، مرتکب خلاف و جرمی نشده است و عضویت در کمیته امام هم جرم و خلاف نیست، جز از دیدگاه رژیم گذشته و عناصر وابسته به آن. لابد شما این ایراد را بر پیامبر خداهم خواهید گرفت که چرا داماد خود را وصی خود قرار داد، و با همین منطق به شخص امام هم ایراد خواهید گرفت که چرا دامادش جناب اشراقی را از طرف خود به مأموریت می‌فرستند. آیا این ایراد شد؟ آیا تصور می‌کنید که امام داماد خود را برای آنکه داماد اوست به مأموریت می‌فرستد، یا اینکه به خاطر مقام اسلامی و شخصیت و دیانت شخص آقای اشراقی است؟ احراز مقام دامادی، خود فرع بر شخصیت ممتاز ایشان است. آقای روحانی، قبل از آنکه داماد یزدی بشود، شخصیت اسلامی شناخته شده‌ای را احراز کرده بود، و به خاطر همان شخصیت مکتبی و اسلامی، این وصلت به وجود آمده است. عناصر مکتبی در تمام مسائل فردی و اجتماعی من‌جمله ازدواج، مسائل مکتبی را بررسی می‌کنند و انتخاب می‌نمایند و این نه تنها ایراد نیست، بلکه دقیقاً حرکت در خط اسلام و مکتب است. این چه طرز استدلال و معرفی است که شما عنوان می‌کنید؟ اگر قصد تخطئه و کوبیدن اشخاص را نداشتید چرا با این طرز، مطالب را عنوان می‌کنید؟

۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

مردم و خوانندگان عزیز، مردم مسلمان، توجه کنید که دشمنان ما چگونه مسائل را مطرح و استدلال می‌کنند!

۳- مسئله اسناد سفارت ایران در واشنگتن: نویسنده مقاله [روزنامه] «اطلاعات» مدعی شده است که حجم اسناد سفارت بیست الی سی صندوق بوده است و از آمریکا به ایران فرستاده شده است. نویسنده، با قاطعیت از محتوای این اسناد صحبت کرده است؛ به طوری که نشان می‌دهد که از کم و کیف اسناد، از قبل و یا بعداً باخبر می‌باشد. همچنین نویسنده ادعا کرده است که این «اسناد حتماً» در پرونده‌هایی که در اختیار آقای شهریار روحانی و از طریق او در اختیار دکتر یزدی گذاشته شده‌اند، موجود هستند.

این جانب هرگز از کم و کیف این اسناد مورد توجه و بحث آقای رضا براهنی خبر نداشته و ندارم؛ همچنین اسناد، برای این جانب از آمریکا ارسال نشد، نه در زمانی که در نخست‌وزیری بودم و نه در زمانی که وزیر امور خارجه. من از آقای نویسنده می‌خواهم که اگر سندی و یا مدرکی و یا شاهی به جز شایعات و یا نوشته‌جات بی اساس مطبوعات آمریکایی در مورد ادعاهای خودشان دارند، آنها را منتشر سازند و در اختیار دادستانی دادگاه انقلاب قرار بدهند؛ وگرنه حرف مفت و بی‌اساس زدن، تهمت زدن و شایعه‌پراکنی کردن آسان است و متأسفانه خرجی هم بر نمی‌دارد. «روزنامه اطلاعات» از بودجه مستضعفین، مخارج انتشار این اباطیل و شایعات را می‌پردازد. امکانات بنیاد مستضعفان را در اختیار اشخاصی نظیر این نویسنده قرار می‌دهد تا هر چه دروغ و بهتان هست بگویند و بنویسند و تازه دو قورت و نیم‌شان هم باقی باشد و آخر سر هم در مقاله‌ای که یک صفحه و نیم کامل روزنامه را پر کرده‌اند، بنویسند که در یک سال گذشته سانسور حاکم بوده است.

آقای نویسنده! من نمی‌دانم که دین و مذهب شما چیست؟ من نمی‌دانم که شما واقعاً چه گرایش‌های سیاسی و فکری دارید. من نمی‌دانم انگیزه شما در این تهمت زدن‌های بی‌مهابای غرض‌آلود چیست؟ ترس هم از این حملات و تهمت زدن‌ها ندارم. مردم ما خادمین به انقلاب و عوامل وابسته به دشمن را خوب می‌شناسند و قضاوت می‌کنند، اما از شما سؤال می‌کنم چرا بدون دلیل و سندی تهمت می‌زنید؟ بر اساس

جنگ سیاسی - روانی □ ۶۳

کدام مسلک و مکتبی و مذهبی و دینی شما این‌گونه شایعه‌پراکنی می‌کنید؟ تنها در رژیم‌های عاری از مهر شاهنشاهی است که مردم را بدون دلیل و بدون ادله کافی متهم می‌سازند و سپس از آنها می‌خواهند تا از خود دفاع کند، و بی‌گناهی خود را ثابت نمایند. در مذاهب و مکاتب شرک و کفر، این‌گونه عمل می‌شود، اما در اسلام ارائه سند و دلیل برعهده مدعی است. اگر کسی، حتی مسلمانی، شخص دیگری، حتی غیرمسلمانی را به ارتکاب گناهی متهم ساخت، این بر عهده مدعی است که دلایل و اسناد و شواهد خود را ارائه دهد. مواردی در اسلام هست که اگر مدعی نتواند شواهدی از اثبات ادعای خود علیه متهمین ارائه دهد، عمل مدعی جرم محسوب شده و مجازات می‌شود.

چه سند و شاهدی بر اثبات این ادعای خود دارید؟ این شما هستید که باید سند و دلیل و شاهدی اگر بر ادعای خود دارید، ارائه بدهید! اگر سند و دلیلی ندارید باید بدانید که شما هنوز هم مبتلا به فرهنگ منحط آریامه‌ری هستید و بدون کمترین مدرک و یا سند و یا شواهدی به دیگران اتهامات بی‌اساس و غرض‌آلود وارد می‌سازید و کمترین شرم و حیایی هم نمی‌کنید. اگر راست می‌گویید دلایل خود را بیاورید: «هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین».

۴- اما استعفای آقای دکتر سنجابی: نویسنده، مدعی شده است که آقای دکتر سنجابی به علت نقاری که بین این‌جانب و ایشان ایجاد شده بود، استعفا دادند. این نیز دروغ دیگری است. تا زمانی که آقای دکتر سنجابی در وزارت امور خارجه بودند و در طی جلسات مشترکی که به کرات در نخست‌وزیری با ایشان داشتیم، هرگز مطالبی که حاکی از بروز نقار بین ما باشد نه با این‌جانب و نه با شخص نخست‌وزیر عنوان نفرمودند. چطور می‌توان باور کرد جناب آقای دکتر سنجابی، وزیر محترم امور خارجه وقت از این‌جانب نقاری پیدا کرده باشد و مطالب هم به آن حد از اهمیت برسد که در یک شرایط بسیار حساس سیاسی و تاریخی تصمیم به استعفا بگیرند، اما نه مطالب مورد نظرشان را با این‌جانب مطرح کنند و نه با جناب مهندس بازرگان نخست‌وزیر تا اگر نقاری بر اثر توهمی پیدا شده باشد، رفع گردد. اما در مورد علت استعفای ایشان تا آنجا که به خاطر دارم علت اصلی استعفای ایشان مربوط می‌شد به اختلافی

۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

که بر سر تعیین معاون سیاسی خود (آقای احمد سلامتیان) با جناب نخست‌وزیر پیدا کرده بودند. آقای دکتر سنجابی در اواخر اسفندماه سال قبل به همین دلیل، تمایل قطعی خود را به استعفا از دولت به اطلاع جناب نخست‌وزیر رسانیدند. وقتی مراتب خدمت امام گزارش شد، فرمودند بماند برای بعد از انجام رفراندوم. در این شرایط استعفا موجب تضعیف دولت خواهد شد. رفراندوم تغییر نظام سیاسی مملکت از شاهنشاهی به جمهوری اسلامی قرار بود که در ۱۲ فروردین ماه انجام گیرد؛ بنابراین، استعفای ایشان تا بعد از رفراندوم به تعویق افتاد و هرگز ربطی به نقار بین این‌جانب و آقای دکتر سنجابی نداشته است و این، دون‌شان آقای دکتر سنجابی است که در یک شرایط بسیار حساس و خطیری در تاریخ مملکت، وظیفه و مسئولیت سنگین خود را به خاطر نقار و کدورت و همی از یک فردی نادیده بگیرند. تا آنجا که من به خاطر دارم نظر آقای دکتر سنجابی هم چنین نبوده است و تا به حال هم چنین مطالبی را عنوان ننموده‌اند.

بعد از استعفای آقای دکتر سنجابی، جناب مهندس بازرگان به اشخاص متعددی برای قبول مسئولیت سنگین و حساس وزارت امور خارجه مراجعه فرمودند و آن شخصیت‌ها نپذیرفتند؛ سپس از این‌جانب خواستند که بروم به وزارت امور خارجه و من هم بعد از شور نهایی لازم، پذیرفتم. من تمایلی به رفتن به وزارت خارجه نداشتم. این اولین مرتبه نبود که چنین مسئولیتی به این‌جانب پیشنهاد می‌شد. بعد از اعلام تشکیل دولت موقت و زمانی که آقای مهندس بازرگان برای انتخاب همکاران خودشان مطالعه و بررسی می‌کردند، و این‌جانب عضو شورای انقلاب بودم، در شورا به این‌جانب پیشنهاد شد که مسئولیت وزارت خارجه را بپذیرم، ولی این‌جانب بنا به دلیلی رد کردم. بنابراین، برخلاف نظر و تصور نویسنده مقاله [روزنامه] «اطلاعات»، این‌جانب اصراری و یا رغبتی و یا تمایلی که به وزارت امور خارجه بروم، نداشتم تا بر اثر آن کاری بکنم که وزیر امور خارجه وقت، به خاطر نقار از من استعفا بدهد تا من بروم و جایش را بگیرم. چه توهمی و چه اتهام و گناه بزرگی!

۵ - بعد از اینکه این‌جانب در وزارت امور خارجه مستقر شدم، از جمله مسائلی که پیگیری کردم موضوع اسناد سفارت ایران در واشنگتن بود. بعد از مدت‌ها جستجو،

۶۵ □ جنگ سیاسی - روانی

بالاخره به یک صورت مجلسی برخورد کردم که در اداره حقوقی وزارت امور خارجه در پرونده مربوطه هست.

به موجب این صورت جلسه، مهر و موم صندوق اسناد محرمانه سفارت در حضور عده‌ای از کارمندان شکسته شده و در صندوق را باز کرده و اسناد را به تهران ارسال داشته‌اند. این صورت جلسه در اواخر اسفندماه [۱۳۵۷] یا اوایل فروردین‌ماه ۱۳۵۸ تنظیم شده است و چهار نفر آن را امضا کرده‌اند. آقای شهریار روحانی، نه در آن جلسه بوده است و نه صورت جلسه امضای وی را دارد. در آن جلسه، آقای جعفر فقیه کاردار سفارت ایران که بعد از پیروزی انقلاب توسط وزیر امور خارجه وقت (آقای دکتر سنجابی) معین شده بود، حضور داشته‌اند و صورت جلسه را به اتفاق سه نفر دیگر امضا کرده‌اند.

بسته‌های ارسالی اسناد، شاید هنوز هم در وزارت امور خارجه باشند. هم در اختیار آقای دکتر سنجابی بوده‌اند. بنده بعد از استقرار در وزارت امور خارجه، آنها را ملاحظه نمودم. به موجب اسناد موجود، اردشیر زاهدی در سال نوی مسیحی، هدایایی از قبیل مشروبات الکلی، کتاب، قاب‌های خاتم و غیره به اعضای سنا و کنگره آمریکا هدیه می‌داده است. حجم این اسناد و کم و کیف آنها هرگز به آن صورت که آقای براهنی مطلع هستند و گزارش می‌دهند، نیست. اینکه آیا اسناد دیگری هم بوده‌اند یا خیر، و اگر بوده‌اند پس کجا هستند و چه کسانی برده‌اند؟ باید بررسی شود. دادستان دادگاه انقلاب باید از این اطلاعات آقای براهنی استفاده کنند. از نام برده که بنا به اقرار و اعتراف خودشان نه تنها از متن اسناد باخبر هستند، بلکه حجم آنها را هم حدود بیست الی سی صندوق گزارش می‌کنند، بخواهند که مدارک را در اختیار دادستانی برای رسیدگی بگذارند. این رسیدگی دادستانی از یک جهت دیگری و در رابطه با مسئله دیگری نهایت ضرورت را دارد. به این معنا که چند ماه بعد از استعفای آقای دکتر سنجابی، برخی از اسناد محرمانه سفارت ایران در واشنگتن در «روزنامه آیندگان» چاپ شد. انتشار اسناد محرمانه سفارت ایران، نشان می‌داد که شخص یا اشخاصی از میان مسئولین «آیندگان» به اسناد محرمانه سفارت ایران در واشنگتن دسترسی دارند، یا آنکه شخص یا اشخاصی این اسناد را در اختیار «آیندگان» می‌گذارد. این اسناد محرمانه که

۶۶ □ شخصت سال صبوری و شکوری

«آیندگان» آنها را منتشر نمود، شامل پیام‌های خصوصی و محرمانه راکفلر و کیسینجر به شاه توسط اردشیر زاهدی [هم] بود که اردشیر زاهدی، طی تلگرافات رمزی، آنها را توسط معینان برای شاه فرستاده بود. بعد از انتشار این اسناد محرمانه، این جانب از دادستان کل انقلاب درخواست کردم که موضوع پیگیری شود تا رسیدگی گردد که این اسناد چگونه به دست «آیندگان» رسیده است. و بالاخره اینکه روشن شود آیا اسناد دیگری هم هست یا خیر، و اگر هست در دست چه کسانی است؟ متأسفانه این مسئله پیگیری نشد. چند ماه بعد از آن، وقتی دادستانی کل انقلاب، حکم مصادره اموال و تأسیسات «آیندگان» را صادر کرده و ضابطین دادستان انقلاب، تأسیسات و دفتر «آیندگان» را توقیف نمودند، از جانب دادستانی انقلاب، تلفنی با این جانب تماس گرفتند و اطلاع دادند که مقادیری اسناد طبقه‌بندی‌شده وزارت امور خارجه و سفارت ایران در واشنگتن - شامل اسناد خیلی سری، سری، خیلی محرمانه و محرمانه در دفتر «آیندگان» پیدا شده است. دادستانی از وزارت امور خارجه خواست تا نماینده‌ای برای بررسی این اسناد از طرف وزارت امور خارجه اعزام گردد. این جانب نماینده‌ای فرستادم که در دادستانی حاضر شد و اسناد را بررسی کرد. کلیه این اسناد محرمانه که در مرکز «آیندگان» کشف شده، مربوط به یک دوره معینی است که از حدود روزهای بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شروع می‌شود و تا پایان اردیبهشت‌ماه ادامه داشته است.

توجه به این امر، خیلی مهم و حساس است و نشان می‌دهد که انتقال اسناد به «آیندگان» توسط کارمندان وزارت امور خارجه نبوده است. اگر بود می‌بایستی هم قبل از ۲۲ بهمن [۱۳۵۷] و هم بعد از استعفای دکتر سنجابی از وزارت امور خارجه، این عمل ادامه می‌یافته است. پیدا شدن اسناد در این فاصله زمانی در «آیندگان» می‌تواند حاکی از آن باشد که افرادی که با آقای سنجابی به وزارت امور خارجه آمده بودند، و به دنبال استعفای ایشان هم آنجا را ترک کردند، مسئول انتقال این اسناد به «آیندگان» می‌باشند. و اگر کسی از کارمندان خود وزارت خارجه، این عمل را انجام می‌داده است، بعد از استعفای دکتر سنجابی نیز می‌بایستی اسناد را می‌فرستاده است، که این طور نیست. چهار نفر با آقای دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه آمدند و سپس

جنگ سیاسی - روانی □ ۶۷

بعد از رفتن ایشان آنها هم رفتند که عبارتند از آقایان احمد سلامتیان، حسن لباسچی، مسعود امینی و فرج‌الله اردلان.

قرار بود که دادستانی، رونوشتی از اسنادی را که در «آیندگان» به دست آورده‌اند، برای بررسی بیشتر به وزارت امور خارجه بفرستند، اما نفرستادند و بعد از استعفای این‌جانب، دیگر خبری ندارم و نمی‌دانم که مسئله تا چه حدی پیگیری شده است. مسلماً پیگیری این مسئله که این اسناد طبقه‌بندی شده وزارت امور خارجه و سفارت ایران چگونه به «آیندگان» رفته است، می‌توانست برخی از مسائل را روشن کند و نشان بدهد که این اسناد را چه کسانی برای «آیندگان» می‌فرستاده‌اند؟ و یا چگونه «آیندگان» آنها را به دست آورده است؟ و چه کسانی با «آیندگان» همکاری می‌کرده‌اند. با روشن شدن این مسائل، معلوم می‌شود که چه کسانی طالب بازار آشفته هستند تا چهره‌های شناخته‌شده خود را پنهان کنند.

۶ - در مورد حضور کاردار سفارت آمریکا در وزارت امور خارجه، نویسنده مقاله، اطلاعات و دروغ‌های دیگری را به هم بافته است که تناقضات آشکار آن نشانگر غرض‌ورزی نویسنده در تهمت زدن‌ها می‌باشد. نویسنده می‌نویسد که وقتی کاردار سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آمده بود، از داخل وزارت امور خارجه با شخصی به نام «تامست» که در داخل سفارت آمریکا بوده است، و بنا به ادعای نویسنده «هم‌اکنون هم در جاسوسخانه است»، رابطه برقرار می‌کند و کاردار از آنجا (وزارت امور خارجه) دستور سوزاندن اسناد را به تامست می‌دهد. نویسنده بعد از این مقدمه‌چینی، جمع‌بندی کرده و حکم صادر می‌کند که: «چرا باید دستور سوزاندن اسناد جاسوسخانه از طرف لینگن و از داخل وزارت امور خارجه کشور ما صادر شده باشد»؟

«روزنامه اطلاعات» هم برای آنکه همکاری و همفکری خود را با این آقای براهنی در جهت مشوش کردن اذهان مردم تکمیل کند، این قسمت از نوشتار براهنی را با حروف درشت‌تر و سیاه‌تر چاپ کرده است تا خوب در ذهن مردم جا بگیرد، اما دم خروس آنچنان پیداست که از دور داد می‌زند و مشت آقای براهنی را باز می‌کند.

۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

اولاً آقای براهنی از چه طریقی و چگونه از رویدادهای داخل سفارت آمریکا مطلع شده‌اند و می‌دانند که چگونه و چه موقع اسناد را سوزاندند؟
ثانیاً آقای لینگن چگونه با آقای تامست در داخل سفارت آمریکا تماس داشته است؟ درحالی‌که تمام تلفن‌ها در کنترل دانشجویان پیرو خط امام بوده‌اند. آیا آقای براهنی از طریق دیگری خبردار شده‌اند؟

ثالثاً آقای تامست همان روز همراه با کاردار سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آمده بود و از آن زمان تاکنون در وزارت امور خارجه می‌باشد، و این همان شخصی است که دادستان دادگاه انقلاب از وزارت امور خارجه خواسته است تا وی را تحویل دادستانی دادگاه انقلاب نماید و به موجب ادعای دادستانی دادگاه انقلاب، این شخص یا گروه خوارجی فرقان، قاتلین مطهری‌ها، مفتح‌ها و مهدی عراقی رابطه داشته است.

حالا آقای براهنی به رغم این همه شواهد و اینکه این شخص هنوز در وزارت امور خارجه است، مدعی می‌شوند که موقع مراجعه کاردار به وزارت امور خارجه، در سفارت آمریکا بوده است و برای سوزاندن اسناد دستور می‌گرفته است؟ راستی که آقای براهنی این اطلاعات موثق را از کجا پیدا کرده‌اند؟ چه رابطه‌ای با سفارت و تامست و کاردار و دانشجویان خط امام دارند که با این قاطعیت و اطمینان این خبرهای جعلی و بی‌اساس را برای مخدوش ساختن ذهن مردم و ایجاد شبهات منتشر می‌سازند؟

اما عجیب‌تر از سخن بالا، حرف دیگری است که آقای براهنی زده‌اند: او می‌گوید که آقای لینگن در مدت اقامت خود در وزارت امور خارجه ایران با آقای دکتر یزدی تماس داشت یا خیر؟ و چرا این تماس‌ها را داشته است؟ چرا دکتر یزدی کاردار سفارت آمریکا را پذیرفته است و با او تماس داشته است؟ من نمی‌دانم آقای رضا براهنی که خود را دانای مسائل سیاسی جهان و ایران می‌داند، چرا چنین سخنانی را می‌گوید؟ آیا به نظر ایشان اگر یک دیپلمات خارجی بخواهد با دولت ایران تماس بگیرد، باید به کجا مراجعه کند؟ وقتی سفارت آمریکا اشغال شد کاردارشان در داخل سفارت نبوده است. اگر بود که جزو گروگان‌ها بود و دانشجویان او را رها نمی‌کردند

جنگ سیاسی - روانی □ ۶۹

که به وزارت خارجه بیاید. او به همراه تامست برای حل بعضی از مشکلات به اداره چهارم وزارت امور خارجه آمده بود. وقتی مطلع می شود فوراً برای اعتراض به اشغال سفارتخانه درخواست ملاقات با وزیر را می نماید. آیا آقای رضا براهنی انتظار داشته اند که کاردار سفارت آمریکا به محض اطلاع از اشغال سفارتخانه، به جای آمدن به وزارت امور خارجه و اعتراض، فوراً می رفته است به سفارتخانه خودشان و خودش را به دانشجویان معرفی می کرده است؟ یا آنکه آقای براهنی انتظار داشته اند که کاردار برای اعتراض به اشغال سفارتخانه به آقای براهنی و امثال ایشان و یا به وزارت قلم و هنر مراجعه می کرده است و به هر حال به نظر این آقای دانای همه علوم بری و بحری، کاردار سفارت آمریکا به چه کسی برای اعتراض مراجعه می کرده است؟ این چه ایراد بی جایی است که یک فرد مدعی تحصیلات و دنیادیده می نماید؟

برای اطلاع عموم ملت ایران باید عرض کنم که:

اولاً بر طبق معاهدات بین المللی محوطه هر سفارتخانه ای حکم خاک و سرزمین دولت مربوطه را دارد و در آن محوطه، حاکمیت دولت مربوطه جاری است؛ همان طوری که محوطه سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری هایش در شهرهای مختلف، حکم سرزمین ایران را دارد و دولت آمریکا حق ندارد بدون اجازه دولت ایران به این محوطه وارد شود. همین وضعیت برای هر سفارتخانه خارجی در واشنگتن صادق است. متقابلاً محوطه سفارت آمریکا در هر کشوری، من جمله ایران، حکم سرزمین و خاک آمریکا را دارد. اشغال سفارتخانه آمریکا به دست دانشجویان، حکم تجاوز به خاک و سرزمین آمریکا را دارد، و لذا کاردار سفارت آمریکا، که نماینده آن دولت است، حق دارد بیاید و اعتراض کند. و آمدن وی به وزارت امور خارجه، امری است بسیار طبیعی. و ایراد آقای براهنی خیلی نابه جاست.

ثانیاً صبح همان روز یکشنبه که سفارت اشغال شد کاردار به وزارت امور خارجه برای اعتراض آمد، اما بلافاصله به ملاقات این جانب نیامد؛ یعنی نمی توانست بیاید. به موجب مقرراتی که این جانب وضع و دستوراتی که داده بودم، دیپلمات های خارجی وقتی مطلبی یا سؤالی دارند، ابتدا باید به مسئول میز آن کشور در اداره سیاسی

۷۰ □ شخصت سال صبوری و شکوری

مربوطه‌اش در وزارت خارجه مراجعه نمایند و در صورت نیاز و احتیاج، به رئیس اداره سیاسی مربوطه یا به مدیرکل سیاسی مربوطه یا به معاون سیاسی وزارتخانه و اگر نیاز بود به وزیر خارجه. به عبارت دیگر، این سلسله مراتب را باید رعایت کنند. طرز کار در اکثر وزارتخانه‌های خارجی دنیا این‌گونه است و دیپلمات‌های خارجی نمی‌توانند برای هر کاری فوری به وزیر امور خارجه رجوع کنند.

کاردار سفارت آمریکا وقتی به وزارت خارجه می‌آید، ابتدا او را به مسئول میز آمریکا و رئیس اداره مربوطه راهنمایی می‌کنند و بعد از آن، به دلیل اهمیت مسئله به مدیرکل سیاسی، معاون سیاسی و بالاخره به وزیر ارجاع داده می‌شود. در این ملاقات، کاردار، همراه با شخصی به نام تامست بود که به علت دانستن زبان فارسی به‌عنوان مترجم کاردار عموماً همراه وی می‌باشد.

در ملاقات‌های قبلی نیز همراه وی او را دیده بودم. این شخص هنوز هم همراه با کاردار در محل وزارت امور خارجه می‌باشد.

۷- آقای رضا براهنی در یک جای نوشتار مفصل خود آورده است که: «پرسش مردم ایران این است که یک بار آقای دکتر یزدی و سرهنگ توکلی سفارت آمریکا را از چنگ مبارزان ایرانی نجات دادند و به دست سولیوان سپردند».

این مطلب همان اندازه بی‌اساس است که مطالب باطل و غرض‌آلود گذشته ایشان. اولاً از کی تا به حال ایشان وکیل مردم ایران شده‌اند؟ مردم ایران کی و کجا به ایشان چنان وکالتی را داده‌اند که حالا ایشان به نیابت از طرف مردم ایران حرف می‌زنند؟ اگر سؤالی در ذهن خودشان هست، آن را به نام خودشان مطرح سازند و عنوان کنند. حق سؤال کردن برای هر فردی، با هر نوع سوابق و گرایشاتی هست و لزومی نداشت که ادعای بی‌اساسی بکنند و به نام ملت حرف بزنند.

ثانیاً بعد از ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب، وقتی عده‌ای به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند، گروه‌های متعددی به آنجا رفته بودند. میان این گروه‌های مسلح، احتمال زد و خورد می‌رفت و بعضاً تیراندازی‌هایی به طرف یکدیگر کرده بودند. جناب نخست‌وزیر از این‌جانب خواستند که بروم و مانع درگیری گروه‌های مسلح بشوم و گروه‌هایی را که امکان شناسایی آنها نیست و احتمالاً مشکوک به نظر می‌رسند از آنجا

۷۱ □ جنگ سیاسی - روانی

اخراج نماییم. این جانب وقتی به آنجا رسیدم که آقایان تیمسار رحیمی و سرهنگ توکلی آنجا بودند و مشغول فعالیت. پس از آنکه تیراندازی قطع گردید و آرامش برقرار شد، سه گروه مسلح که توانستند معرفی‌نامه‌هایی از کمیته‌های محل و مساجد ارائه دهند و قابل شناسایی بودند، در داخل سفارت مستقر گردیدند. این جانب هیچ‌گونه آشنایی قبلی با هیچ‌کدام از این سه گروه مسلح مستقر در لانه جاسوسی نداشتم و شایعاتی که گویا این جانب **ماشاءالله قصاب** را در آنجا مستقر ساخته بودم، درست نیست. **ماشاءالله قصاب** هم جزو همان مبارزینی بود که به قول آقای براهنی سفارت را اشغال کرده بودند. گروه او جزو یکی از سه گروهی بود که با ارائه معرفی‌نامه از کمیته‌ها در آنجا مستقر گردید.

قبل از رفتن ما به سفارتخانه، همه این گروه‌ها، من جمله **ماشاءالله قصاب** در آنجا بودند، نه آنکه ما او را آنجا مستقر کرده باشیم. بعدها هم که سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب شکل گرفتند، همین شخص معرفی‌نامه از سپاه گرفت و حکم از دادستان دادگاه انقلاب. و هیچ‌کدام از اینها به وزارت امور خارجه وابسته نبودند و **ماشاءالله قصاب** هم در ارتباط با وزارت خارجه نبوده است.

وقتی برخی گزارشات رسید که اعمال و رفتارهای گروه **ماشاءالله قصاب** مستقر در سفارت، خلاف تربیت و موازین قانونی و اسلامی است و این اعمال بعضاً در مطبوعات خارجی هم منعکس شده بود، و بعضاً اشخاص به تصور اینکه این گروه با وزارت خارجه در تماس هستند برای بیان شکایات خود به وزارت خارجه مراجعه کردند، وزارت امور خارجه، بعد از بررسی لازم، مراتب را به سپاه و کمیته مرکزی گزارش داد و بالاخره کمیته مرکزی، گروه مزبور را خلع سلاح کرد و از آنجا بیرون راند.

۸ - اما دروغ بزرگ‌تر دیگری [که] رضا براهنی ساخته است و در آن مقاله چاپ زده است و آن «ملاقات چهار ساعته دکتر یزدی وزیر امور خارجه و آقای بازرگان با سایروس وانس به مدت چهار ساعت در نیویورک» [است]. این هم از نوع همان دروغ‌هایی است که **گروه فرقان** در مصاحبه ساختگی خودشان اعلام کردند. آنها هم گفته بودند که «یزدی ابتدا در هاوانا با برژینسکی ملاقات داشته است». **آقای خلخالی**

۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

حاکم شرع هم همین دروغ آنها را بدون بررسی و صرفاً برای حمله به عده دیگری تکرار کرده است.

چرا باید آقای رضا براهنی این گونه بی ترس و بی دلیل دروغ بسازد و به خورد خلق الله بدهد. چرا باید «روزنامه اطلاعات» این گونه اراجیف را چاپ کند؟ آخر ای بانصافها، ای عالمان دین و سیاست، مهندس بازرگان کی و چه وقت به نیویورک سفر کرده بود که چهار ساعت با سایروس وانس ملاقات کند؟ آیا این نشان نمی دهد که عده ای به هر حال قصد ترور شخصیت او را دارند؟ اگر «گروه فرقان» نتوانست ما را با گلوله هایشان بکشد، عده ای همان کار فرقانی ها را اما با قلم هایشان و با دروغ پردازی هایشان می خواهند انجام بدهند.

اما چه کسانی با سایروس وانس ملاقات کرده اند؟ این یک ملاقات پنهانی و محرمانه نبود. گزارش آن را به طور کامل به مطبوعات داده ایم. وقتی این جانب برای شرکت در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب دولت به نیویورک رفتم، آقای سایروس وانس، وزیر امور خارجه آمریکا درخواست ملاقات و مذاکره در باره مشکلات فی مابین دو کشور را نمود. این جانب درخواست ملاقات را قبول و محل آن را در سازمان ملل متحد معین کردم.

در این ملاقات، علاوه بر این جانب، کاردار سفارت ایران در واشنگتن و دو نفر از اعضای هیئت نمایندگی اعزامی به مجمع عمومی حضور داشتند. این ملاقات حدود یک ساعت و نیم یا شاید قریب به دو ساعت طول کشید. بعد از بازگشت از سفر آمریکا گزارش کامل این سفر و همچنین این ملاقات را در جلسه مشترک دولت و شورای انقلاب مطرح کردم. در یک کنفرانس مطبوعاتی با شرکت نمایندگان کلیه مطبوعات، خبرگزاری پارس و رادیو - تلویزیون، گزارش کامل سفر را دادم و جریان کامل مذاکرات و ملاقاتها و من جمله مذاکرات با سایروس وانس را عنوان نمودم. نوار کامل این مصاحبه دو ساعته در وزارت خارجه هست و مطبوعات آن زمان، همه را منتشر ساختند. اگر آقای رضا براهنی به آن مطالب و به آن مذاکرات ایرادی دارند، بروند و آن را بخوانند و بعد مطرح سازند. بروند بخوانند که کدام یک از مسائل و موضوعاتی که ما عنوان کرده ایم، حاکی از وابستگی به آمریکا می باشد. کدام یک از این

جنگ سیاسی - روانی □ ۷۳

مسائل و موضوعات به نظر آقای براهنی مشکل لاینحلی را برای ایشان به وجود آورده است!

چرا آقای رضا براهنی و براهنی‌ها از تمام فعالیت‌های هیئت اعزامی به نیویورک یک خبر و یک قسمت را گرفته و آن را عنوان کرده‌اند؛ آن هم به صورتی بسیار مخدوش که علناً و صریحاً غرض‌ورزی‌ها را نشان می‌دهد؟ چرا از موفقیت‌های هیئت اعزامی، از استقبال فراوان نمایندگان کشورهای دنیای سوم و نمایندگان جبهه‌های آزادی‌بخش و انقلابی از هیئت اعزامی ایران صحبتی نمی‌کنند و آیا یک بار آقای براهنی به خودشان زحمت داده‌اند که متن سخنان این‌جانب در سازمان ملل را بخوانند که به تصدیق بسیاری از ناظرین سیاسی از پرمعناترین و پرجهت‌ترین نطق‌های تاریخی است که در دهه گذشته در سازمان ملل متحد ایراد شده است؟ آیا شما آن را خوانده‌اید؟ متأسفانه مطبوعات و رسانه‌های خبری ایران هرگز آن را منتشر نساختند. فعالیت‌های هیئت اعزامی را منعکس نساختند تا مردم باخبر شوند. اگر سانسور نبود، حب و بغض‌ها و حسادت‌ها نبود و گزارش این فعالیت‌ها منتشر می‌گردید، عناصر مغرض نمی‌توانستند از [این] بازار آشفته سوءاستفاده کنند.

۹- آقای رضا براهنی در جایی، خلط مبحث دیگری کرده‌اند و نوشته‌اند که «جهل اکثریت قریب به اتفاق سفرای ما در رابطه با ایران و جهان، بزرگ‌ترین خیانت را به آبروی انقلاب در جهان می‌کند». هرگز چنین نیست. این چه ظلم بزرگی است که در حق افراد صادق و لایق می‌کنید؟ من خود را موظف می‌دانم که از حیثیت و شرف اسلامی و انقلابی سفرای و نمایندگان جمهوری اسلامی در بسیاری از کشورهای جهان که بعد از انقلاب تعیین شده‌اند و از آن جمله [از سفیران ایران در] انگلیس، آلمان، سوئیس، ایتالیا، اتریش، آمریکا، ژاپن، هند، پاکستان، عراق، کویت، سوریه، لبنان، عربستان، الجزایر، مسکو و ... دفاع کنم. اینها که به این مأموریت‌ها رفته‌اند، عموماً هر کدام سالیان دراز، سابقه فعالیت‌های سیاسی - اسلامی داشته‌اند و بیش از آقای براهنی مسائل ایران و جهان را فهمیده‌اند. البته آنها مرکز مسائل جهان را از دیدگاه براهنی‌ها ندیده‌اند، سوابق آنچنانی ایشان را ندارند و با سناتورهای و نمایندگان کنگره آمریکا هم تماس‌هایی نداشته‌اند. اگر آقای براهنی ریگی در کفش ندارند، بهتر است به جای

۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

کلی‌گویی‌های بی‌محتوا، از سفرای این کشورهایی که اسم بردم، نمونه یا نمونه‌هایی از خلافت‌کاری که به تعبیر ایشان «خیانت» است، ذکر کنند و عنوان نمایند. این شخصیت‌های اسلامی ما نیستند که به آبروی انقلاب اسلامی ایران در دنیا خیانت کرده‌اند؛ کسانی خیانت می‌کنند که با اشاعهٔ اکاذیب و تهمت و افترا و بهتان، می‌کوشند تا جوی از سوءظن، بدبینی و ناامیدی را در اذهان مردم به نفع ضدانقلاب به وجود بیاورند.

۱۰- آقای رضا براهنی در یک جای دیگری از رسالهٔ خود آورده‌اند که گویا رسانه‌های خارجی و نمایندگان آنها «پیامبران انقلاب ایران» هستند. آقای براهنی این اعتقاد خودشان را با ایمان و قاطعیت بیان می‌کنند و به دلیل همان ایمان و اعتقادشان به رسانه‌های خبری خارجی، آنها را از هر گونه قصد خیانتی به انقلاب ایران مبرا دانسته و مقصر اصلی را وزارت ارشاد ملی معرفی کرده‌اند.

راستی، ریشهٔ این تفکر آقای براهنی از کجاست؟ رسانه‌های خارجی، رادیوها، مطبوعات، تلویزیون و مجلات آنها، سالیان دراز با انقلاب ما عناد و دشمنی آشکار را نشان داده‌اند. شما چگونه و با چه جسارتی، مبارزان ایرانی را که سالیان دراز در راه پیروزی این انقلاب قدم برداشته‌اند سازشکار و خائن می‌خوانید، ولی با کمال قاطعیت از رسانه‌های خبری خارجی که بعضاً در انحصار صهیونیست‌ها و سرمایه‌داران غربی هستند، دفاع می‌کنید؟ به راستی این رسانه‌ها پیامبران کدام انقلاب هستند: انقلاب اسلامی ایران یا انقلاب سفید شاهانه؟ گویا شما هنوز در زمان شاه هستید؛ چرا که همان سخنانی را عنوان می‌کنید که در آن زمان از تلویزیون ایران بیان داشتید! شما کجای کارید؟ آیا این جهل شما نیست که این رسانه‌های خارجی را پیامبران انقلاب ایران خطاب می‌کنید؟ از زمان **دکتر مصدق** تا به امروز این رسانه‌ها هرگز فرصتی را برای مخدوش ساختن مبارزات ملت ما از دست ندادند. نکند که این اعتقاد شما به رسالت و پیامبری رسانه‌های خارجی به این علت است که برخی از مجلات و مطبوعات معلوم الحال آنها مقالاتی از شما را چاپ کرده‌اند و شما همان‌طور که خود را نمایندهٔ ملت می‌دانید. خود را تجسم انقلاب ایران نیز می‌دانید، و به همین دلیل چاپ مطالب خود را نشانهٔ پیامبری این رسانه‌ها دانسته‌اید! مگر این رسانه‌های خارجی

جنگ سیاسی - روانی □ ۷۵

نبودند که سالیان دراز از «افکار مترقی» و تمایلات ترقی خواهانه شاه سخن می گفتند؟ و انقلاب ما را و رهبران ما را حرکتی عقبگرا و مرتجع می خواندند؟ کمتر کسی است که در خارج بوده باشد و نقش مخرب این رسانه ها را در برابر انقلاب اسلامی ایران نداند!

از تمامی کسانی که در خارج فعالیت داشته اند و مبارزه می کرده اند، از آن دانشجویانی که در خیابان های شهرهای آمریکا به جرم اعتراض به رژیم شاه مورد ضرب و شتم پلیس قرار می گرفتند، سؤال کنید که این رسانه های خبری، پیامبران کدام انقلاب بوده اند: انقلاب شاهانه یا انقلاب اسلامی خلق کبیر ایران؟

۱۱- آقای رضا براهنی در بخش دیگری از نوشته خود آورده اند که گویا صادق قطب زاده و دکتر یزدی و نهضت آزادی، فعالیت های خارج از کشور را به خود تخصیص داده اند. و این امر چنان ایشان را دستپاچه و نگران ساخته است که می نویسند: «از همین حالا به اطلاع انقلابیون ایران می رسانم که نهضت آزادی در خارج از کشور، نه سر پیاز بود و نه ته پیاز».

آن انقلابیونی که پیامبران شان رسانه های خارجی و سخنگویان انحصاراً صهیونیستی و سرمایه داری غرب و جنگ افروزان هستند به درد همان سناتورهای آمریکایی می خورند. در آن انقلابی که پیامبران نیویورک تایمز، واشنگتن پست، باربارا والترز و مجلاتی چون پلی بوی و غیره باشد، نهضت آزادی افتخاراً اعتراف می کند که نه سر پیاز بوده است و نه ته پیاز.

نهضت آزادی در خارج از کشور هرگز ادعا نکرده است که تمامی مبارزات خارج از کشور را انجام می داده است. تربیت و معیارهای اسلامی ما خلاف انحصارطلبی است. بارها گفته ایم و نوشته ایم که در مبارزات و تلاش های ضد رژیم خارج از کشور، گروه ها و دسته جات متعدد با گرایش های فکری و سیاسی و فلسفی مختلف و متفاوت و متضاد بوده اند: هم مارکسیست ها بوده اند و هم مسلمان ها. هم مارکسیست های چینی و روسی و آمریکایی بوده اند و هم مسلمانان. هر گروه و دسته ای فعالیت های خود را در چهارچوب فکر و اندیشه و اعتقادات خودش انجام می داده است. ما به آموزش های ایدئولوژیک، که جدای از کل انقلاب نیستند، بهای

۷۶ □ شخصت سال صبوری و شکوری

عمده‌ای می‌داده‌ایم و می‌دهیم و فعالیت‌هایمان را در این رابطه تنظیم می‌کرده‌ایم، و به کار خود نیز افتخار می‌کنیم. به آموزش سیاسی - اسلامی دانشجویان و انتشار اخبار واقعی و درست مبارزین انقلابی داخل ایران، اهمیت فراوان قائل بوده‌ایم. با نهایت افتخار این وظیفه را با کمال درستی و صداقت انجام داده‌ایم. شاهد ما بر این مدعا، نشریات فراوان نهضت آزادی در خارج از کشور و ماهنامه «پیام مجاهد» می‌باشد که از سال ۱۳۵۰ تا اواسط سال گذشته به‌طور منظم و مرتب منتشر می‌شده است. اگر ما به رسانه‌های خبری و گروهی در آمریکا چندان اعتقادی نداشته‌ایم و همکاری خود را با انتشارات سازمان‌های سیاسی - اسلامی دنیای سوم متمرکز می‌ساخته‌ایم، مفتخریم که بگوییم موفق بوده‌ایم. ترجمه اعلامیه‌های امام و سایر مدارک انقلاب اسلامی ایران به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، عربی و انتشار و توزیع آن در دنیا و انعکاس آن در مطبوعات مترقی و یا انقلابی از جانب نهضت آزادی خارج از کشور بوده است. اگر ما به این راه اعتقاد داشته‌ایم، عمل کرده‌ایم و اگر آقای رضا براهنی به پیامبری رسانه‌های خارجی معتقد هستند، ایشان هم بر همان اساس عمل کرده‌اند. البته مقالاتی از ایشان در همان مجلات و رسانه‌ها از قبیل مجله سکسی «پلی بوی» و غیره چاپ می‌شده است. اگر «روزنامه اطلاعات» که با چاپ مقاله براهنی علاقه‌مندی خودش را هم به این‌گونه مسائل نشان داده است، بخواهد می‌توانیم نمایشگاهی از آثار فعالیت‌ها ترتیب بدهیم و بعد مردم را دعوت به تماشا بکنیم. بگذارید مردم قضاوت بکنند. خود را متولی مردم و سخنگوی مردم معرفی نکنید!

۱۲- نویسنده مقاله [روزنامه] «اطلاعات» مدعی شده است که آقای مهندس بازرگان در دور ننگه داشتن رهبران اپوزسیون خارج از کشور در حریم تصمیم‌گیری انقلابی و حتی محروم کردن آنان از فعالیت ساده و سالم اجتماعی - سیاسی نقش اساسی بازی کرده است.

در اینجا نویسنده، خواسته است چند مسئله را القای شبهه نماید:

[مسئله] اول آنکه رهبران اپوزسیون خارج از کشور در حریم‌های تصمیم‌گیری انقلابی نیستند. آیا این تا چه حد درست است؟ منظور از حریم‌های تصمیم‌گیری انقلابی چیست؟ همان‌طور که گفته شد در خارج از کشور، دسته‌جات و گروه‌های

جنگ سیاسی - روانی □ ۷۷

مختلفی بوده‌اند که به دو گروه عمدهٔ مسلمان و مارکسیست تقسیم می‌شده‌اند. آیا منظور نویسنده آن است که نه رهبران اپوزسیون اسلامی در حریم‌های تصمیم‌گیری هستند و نه مارکسیست‌ها؟ یا آنکه چون مارکسیست‌ها در حریم‌های تصمیم‌گیری نیستند، این سخن را زده‌اند؟ واقعیت آن است که در حریم‌های تصمیم‌گیری در این انقلاب اسلامی، فقط مسلمان‌ها می‌توانند باشند.

آیا این منطقی و معقول است که در حریم‌های تصمیم‌گیری در انقلاب اسلامی و در جمهوری اسلامی، عناصر غیرمسلمان از مارکسیست‌ها هم حضور داشته باشند؟ آیا مارکسیست‌ها که این انتظار را دارند، می‌توانند کشوری [مارکسیستی] را به‌عنوان نمونه ارائه دهند که در آن کشور، مسلمان‌ها هم در حریم‌های تصمیم‌گیری انقلابی راه دارند؟ خیر، چنین نیست. در هیچ کجای دنیا سراغ ندارید. اگر غیر از این بود، یعنی مسلمان‌ها هم در حریم‌های تصمیم‌گیری انقلابی حضور می‌داشتند، جای سؤال برای ملت ایران می‌بود.

مسئلهٔ دوم اینکه نویسنده ادعا کرده است که مهندس بازرگان مسئول محروم کردن آنان (مارکسیست‌ها) از فعالیت ساده و سالم اجتماعی - سیاسی می‌باشد. نویسنده ادعان دارد که رهبران اپوزسیون غیرمسلمان خارج از کشور که به ایران آمده‌اند فعال هستند، اما فعالیت آنان «ساده» نیست؛ یعنی که خیلی پیچیده است. شاید به دلیل پیچیدگی فعالیت‌های آنان باشد که به سادگی قابل فهم نیست. براهنی همچنین اعتراف می‌کند که این فعالیت‌ها «سالم» نیستند. حوادث کردستان، بلوچستان، گنبد کاووس و خوزستان و فعالیت‌های این گروه‌ها در تهران، همه نشان می‌دهد که فعال هستند، اما فعالیت آنان علاوه بر آنکه ساده نیست، سالم هم نیست؛ به علاوه نویسنده، اشاره می‌کند که ساده نبودن و سالم نبودن این فعالیت‌ها در ابعاد سیاسی - اجتماعی است. در این مورد ما بحثی با نویسنده نداریم، ولی سؤال این است که این مسائل به مهندس بازرگان چه ربطی دارد؟

خوب، مردم و خوانندگان محترم، شما قضاوت کنید که چه کسی مسئول فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی غیرسالم و پیچیدهٔ این گروه‌هاست؟ تمام گروه‌هایی که در خارج از کشور بوده‌اند، بعد از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن [۱۳۵۷] به ایران آمده‌اند. تمام گروه‌ها در چهارچوب اعتقادات خودشان فعال هستند.

۷۸ □ شخصت سال صبوری و شکوری

گروه‌ها بر اساس گرایش‌ها و بینش‌های سیاسی خودشان فعالیت می‌کنند. مسلمان‌ها در همه جا فعال هستند: در جهادسازندگی، در سپاه پاسداران و در سایر نهادهای انقلابی فعالیت می‌کنند.

گروه‌های غیرمسلمان نیز فعال هستند: از سران حزب توده گرفته تا سایر دسته‌جات مارکسیستی، همه در ایران فعال می‌باشند؛ حتی گروهی که آقای رضا براهنی با آنها در خارج از کشور همکاری می‌کرده است و رهبری آنها را بر عهده داشته است، و معروفند به گروه **تروتسکیست‌ها**؛ آنها نیز در ایران تحت نام «**کارگران سوسیالیست**» فعال هستند و کسی هم مانع فعالیت سالم آنها نبوده است. حالا اگر نویسنده مقاله، این فعالیت‌ها را سالم و سازنده نمی‌داند، بحث دیگری است. نمونه آزادی عمل - حتی برای مارکسیست‌ها و تروتسکیست‌ها همین بس که نویسنده مقاله، توانسته است یک صفحه و نیم اتهامات بی‌اساس به سایرین بزند و با پول مستضعفان در «**روزنامه اطلاعات**» چاپ شود.

۱۳- اما بالاخره این تهمت‌ها و شایعات پراکنی‌ها برای چیست؟ نویسنده مقاله در پایان نوشته خود آورده است که «شایعاتی که بر جامعه ما حکومت می‌کند از انقلاب ما تصویری دیوانه‌کننده ترسیم می‌کند». اما چه کسانی این شایعات را منتشر می‌کنند؟ چه کسانی می‌خواهند تصویری دیوانه‌کننده از انقلاب ترسیم نمایند؟ نویسنده آورده است که: «جنون تعقیب، سوءظن، محیط ترس و اعراب، بازار افترا و بهتان و تفتین، سخت رواج دارد».

چه کسانی از تعقیب می‌ترسند؟ چه کسانی سوءظن‌ها را ایجاد می‌کنند؟ چه کسانی بازار افترا و تهمت و بهتان را رواج می‌دهند؟ آیا مقاله نویسنده، سر تا پا جز تهمت و افترا، چیز دیگری بوده است؟

نویسنده آورده است: «اشخاص سالم و انقلابی ... از هر چند قدم پشت سر خود را می‌نگرند که مبادا یکی کاردی از پشت سرشان در دنده‌هایشان فرو کنند. اوباشان، یله در خیابان‌ها هستند و چهره‌های محبوب انقلاب را به رسم شعارهای دروغین خود می‌آلایند».

جنگ سیاسی - روانی □ ۷۹

آیا مقاله «اطلاعات»، کاری جز این انجام داده است؟ آیا تعجب‌آور نیست که ناگهان خنجرهایی یکی پس از دیگری به سوی ما پرتاب می‌شود؟ اجازه بدهید که فقط همین چند روزه اخیر را مثال بزنم:

از مقاله بی‌اساس «اطلاعات» که ظاهراً از «المستقبل» چاپ پاریس ترجمه کرده بودند، شروع می‌کنم که مطالبی سر تا پا وهم در باره دولت بازرگان و این‌جانب و سپاه پاسداران نوشته بود؛ سپس مصاحبه ساختگی با اعضای گروه فرقان و انتشار آن از سیمای جمهوری اسلامی و آن همه حملات سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق و پیکاری‌ها و تروتسکیست‌های شناخته‌شده، چرا همه با هم یکصدا شده‌اند و ناگهان با هم به سوی چهره‌های محبوب انقلاب، کاردهای کشنده خود را پرتاب می‌کنند؟

یک گروه با اعضای سازمان تروریستی فرقان مصاحبه می‌کند، و به دولت موقت و عملکرد آن بر اساس تعبیرات واهی خودشان، که به آنها دیکته شده بود، حمله می‌کنند و کسانی از سیمای جمهوری اسلامی ایران، انتشار آن را ضروری تشخیص می‌دهند؛ درحالی‌که نوارهای محاکمه همین گروه‌ها را هنوز که هنوز است منتشر نساخته‌اند، [همین] آدم‌کشانی که خودشان در همان مصاحبه ساختگی و فرمایشی، اعتراف و اقرار کرده‌اند که فاقد درک و بینش ایدئولوژیک و سیاسی هستند و خودشان به خلاء سیاسی و ایدئولوژیک اعتراف کرده‌اند و مدعی می‌شوند که در طی دوران زندان، ناگهان متوجه شده‌اند که علت گرایش‌های آنان به گروه فرقان به علت ماهیت سازشکارانه و لیبرالیستی دولت بازرگان بوده است. بعضی از آنان که چنین گستاخانه سخن می‌گفتند، از سالهای ۱۳۵۶ عضو گروه فرقان بوده‌اند؛ یعنی زمانی که هنوز شاه سر کار بوده است! حالا چگونه سازشکاری دولت بازرگان باعث انحراف آنان شده است، فقط خدا می‌داند و طراحان این توطئه. آخر ای با انصاف‌ها چگونه ماهیت دولت بازرگان باعث انحراف عده‌ای آدم‌کش شد که آنها در هشت - نه ماه قبل از آن برونند و استادانی چون مطهری‌ها را بکشند، خدا عالم است. این را می‌گویند منطق؟ فاعتبروا یا اولی الابصار. از این استدلال‌های بدیع و طراحی‌های بی‌بدیل و موقع‌شناسی‌های بی‌نظیر که چگونه همه با هم نظیر یک ارکستر منظم، همصدا شده‌اند، هم آن فرقانی‌هایی که به هر حال به حکم دادستان دادگاه انقلاب و به دلیل فسادشان

۸۰ □ شخصت سال صبوری و شکوری

روز بعد معدوم می‌شوند و هم سایر کسانی که همزمان با آنها همان حرف‌های آنها را اما به یک لحن دیگری تکرار می‌کنند؟

اگر فرقانی‌ها نتوانستند برنامه خودشان را در باره همه هدف‌هایشان و افرادی نظیر ما با دو گلوله اجرا کنند، خوب، برای ضدانقلاب که اشکالی ندارد جور دیگری عمل می‌کند: از طرق دیگر که می‌شود ترور شخصیت کرد، با دروغ و افترا و اشاعه اکاذیب که می‌شود شخصیت‌ها را ترور کرد. البته این روزها تنها فرقانی‌ها نبودند که دست به تهمت و افترا زدند و ما را متهم کردند که در سیاست خارجی با امپریالیسم سازش کرده‌ایم و آن هم سازش در «هاوانا» که این یکی دیگر برای ما کاملاً تازگی داشت! هر چه فکر کردیم که در هاوانا چه شده که ما خودمان خبر نداریم، اما فرقانی‌ها آن را از سیمای جمهوری اسلامی افشا کرده‌اند، سر در نیاوردیم. چند روز بعد از فرقانی‌ها، آقای [شیخ صادق خلخالی] خلخالی هم به این حقیر ابراز محبت فرمودند که بله، «ابراهیم یزدی در هاوانا با برژینسکی ملاقات کرده است»؛ البته نه به این صراحت، بلکه به این ترتیب که ابراهیم یزدی اول در هاوانا و بعداً در الجزایر «با برژینسکی ملاقات کرده است». خوب، اگر از فرقانی‌ها نمی‌توانستیم درخواست ادله و برهان بنماییم، که آنها اهل منطق و برهانی جز گلوله نبوده‌اند. از جناب خلخالی که می‌توانیم این را بخواهیم. اگر ادله و برهین و شواهدی دارند که در هاوانا با برژینسکی و یا هر مأمور و مسئول و مقام آمریکایی دیدار کرده‌ایم، آنها را منتشر سازند تا خدای نکرده در مردم این شبهه ایجاد نشود که حاکم شرع انور اسلام بدون دلیل و برهان و صرفاً بر اساس شایعات نظر می‌دهد و حکم صادر می‌کند. مخصوصاً در شأن حاکم شرع نیست که بگویند از قول عناصر آدم‌گوشی که به دلیل فسادشان آنها را کشتند، اتخاذ سند نموده است. اما تقصیر از جناب خلخالی نیست که این اشتباه بزرگ را مرتکب شده‌اند. وقتی سانسور بر سیما و صدای اسلامی و رسانه‌های خبری آن، چنان حاکم بشود و گروه‌گرایی‌ها، سلطه‌طلبی‌ها، خودگنده‌بینی‌ها و انحصارطلبی‌ها معیار در عمل باشد که نگذارند فعالیت‌های نمایندگان اعزامی جمهوری اسلامی به کنفرانس سران ملل غیرمتعهد، یا در سازمان ملل متحد، یا در الجزایر منتشر گردد و به سمع ملت برسد، واضح است که بازار آنچنان آشفته خواهد شد که هر شایعه‌ای رواج پیدا می‌کند.

جنگ سیاسی - روانی □ ۸۱

عملکرد هیئت‌های اعزامی دولت جمهوری به هاوانا، نیویورک و الجزایر، موفقیت‌های بزرگ دولت بوده است. معرفی چهره انقلاب اسلامی ایران، موفقیت بی‌نظیری بوده است، اما چه کنیم که نگذاشتند ملت باخبر شود؛ مثلاً تنها خبری که از سفر ما به الجزایر به گوش مردم رسید، ملاقات با برژینسکی بود، اما اینکه ما در جلسه فوق‌العاده نمایندگان سی و چند سازمان انقلابی و آزادی‌بخش، که در الجزایر دفتر دارند، حاضر شدیم و دو ساعت با آنها گفتگو کردیم و یا اینکه این‌جانب به دعوت رئیس جمهور الجزایر و نمایندگان مجلس ملی الجزایر در مجلس ملی [آن کشور] حاضر شدم و از ساعت ۳ تا ۷:۳۰ بعد از ظهر یعنی به مدت چهار و نیم ساعت سخن گفتم و استقبال عظیم و بی‌نظیر و انتشار مستقیم و زنده برنامه از تلویزیون سرتاسری الجزایر، کمترین خبری را منتشر نساختند. یازده میلیون الجزایری سخنان مرا و ابراز احساسات عمیق نمایندگان مجلس ملی [خود] را دید و شنید، ولی یک هم‌وطن ایرانی من اینها را ندید و نشنید.

در مورد کوبا و سازمان ملل متحد هم همین‌طور. وقتی هم که من «یادداشت‌های سفر کوبا» را تنظیم و آماده چاپ کردم نگذاشتند که چاپ آنها ادامه پیدا کند. آن هم به چه بهانه‌ای؟ گفتند که چاپ این یادداشت‌ها تبلیغی است برای نویسنده و حالا هم موقع انتخابات است. اما دم خروس آنچنان پیدا است که همه آن را می‌بینند. اگر ادامه چاپ یادداشت‌های یزدی تبلیغات است، چگونه چاپ مصاحبه‌های گوناگون، آن هم با ذکر اینکه نویسنده و یا مصاحبه‌کننده کاندیدای مجلس از جانب این گروه و یا آن گروه است، تبلیغات نیست؟ چاپ یادداشت‌های سفر کوبا برای پاسخگویی به برخی از شایعات، تبلیغ است و ناروا، اما چاپ مقالات سرتاپا تهمت و افترا اشکالی ندارد؟! چه کسانی از کشف حقایق می‌ترسند؟ چه کسانی مایل نیستند مردم ما از تمامی حقایق، از تمامی تلاش‌ها و کوشش‌های ما باخبر شوند؟ چه کسانی نفعشان در این است که مردم ندانند و نفهمند که ما چه کارهایی در خدمت به این انقلاب انجام داده‌ایم؟ اینها که از ما می‌ترسند چه کسانی هستند؟ از چه چیزی وحشت دارند؟ و لذا ما را سانسور می‌کنند؟ مطالب و گزارشات ما را سانسور می‌کنند، اما تمام امکانات را

۸۲ □ شخصت سال صبوری و شکوری

در اختیار مخالفان ما می‌گذارند تا هر طور و هر جور که دلشان می‌خواهد، بدون رعایت هر گونه موازین، به ما حمله کنند، ما را تخطئه کنند، تهمت بزنند، شایعه‌پراکنی کنند و مطالبی را که بارها بدان جواب داده‌ایم دوباره عنوان کنند!!؟ آن هم این روزها؟ چرا؟ بسیار خوب. بفرمایید بنویسید و بگویید. ما هم تا بتوانیم جواب خواهیم داد. تا مردم بدانند که آیات شریفه: «فی قلوبهم مرض» و یا «فی قلوبهم ضيقاً» در حق چه کسانی نازل شده است و تا مردم در حق آنان و تشدید بیماری‌هایشان دعا کنند. به راستی که «اوباشان، یله در خیابان‌ها هستند» و با عمل و قلم و گفتارشان می‌کوشند تا چهره گلگون انقلاب را با گل بپوشانند و از این انقلاب تصویری دیوانه‌کننده ترسیم نمایند، اما باید بدانند که کاری عبث و بیهوده می‌کنند؛ خشت بر آب می‌زنند. مردم ما گول آنها را و فریب آنها را هرگز نخواهند خورد. بدانند که مردان حق از ملامت ملامت‌کنندگان هرگز ملول نخواهند شد و در هر کجا که باشند و در هر مقامی که باشند وظیفه الهی خود را دور از همه جنجال‌ها و حب و بغض‌ها انجام داده و می‌دهند و خواهند داد و جز از درگاه الله باری تعالی از هیچ بنده‌ی خدایی انتظار اجر و پاداش ندارند. این مردان حق، امر خود را به خدا واگذار می‌کنند که بر همه بندگانش بصیر است.

والسلام - ابراهیم یزدی
تهران - ۱۶ اسفندماه ۱۳۵۸

خ - گلایه دکتر یزدی به دکتر بهشتی در باره اتهامات روزنامه جمهوری اسلامی
تلگرام دکتر یزدی به دکتر بهشتی

بسمه تعالی

جناب آقای بهشتی، دبیرکل حزب جمهوری اسلامی
روزنامه «جمهوری اسلامی»، ارگان حزبی که شما دبیرکل و مسئول آن می‌باشید در سرمقاله مورخه ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۹ خود مطالبی سر تا پا کذب و افترا به این‌جانب نسبت داده است که به هیچ وجه در شأن یک حزب اسلامی و سازمانی که پنج نفر از مؤسسين آن روحانی هستند، نمی‌باشد.

جنگ سیاسی - روانی □ ۸۳

من به‌عنوان مسلمانی که مورد بدترین اتهامات واقع شده‌ام از شما به‌عنوان دبیرکل حزب جمهوری و مسئول آن می‌خواهم که دستور دهید در ظرف سه روز یا هر گونه مدارک و اسنادی که مدعیان دارند منتشر سازند یا آنها را تکذیب نمایند؛ در غیر این صورت، بر طبق مقررات قانونی علیه حزب جمهوری و ارگان رسمی آن حزب اعلام جرم خواهم نمود.

والسلام - ابراهیم یزدی

د - برخوردهای دوستان و توده‌های ناآگاه

نامه‌ای از یک شهروند به مهندس بازرگان

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، نایب رئیس مجلس شورای اسلامی ایران

۱۳۵۹/۳/۱۲

احتراماً در پاسخ جناب‌عالی به آقای شیخ صادق خلخالی در روزنامه کیهان، پنجشنبه اول خرداد ۱۳۵۹ لازم دانستم به‌عنوان یک ایرانی نکات زیر را به عرض جناب‌عالی برسانم.

اکثریت ملت ایران چه در شروع انقلاب و چه بعد از پیروزی انقلاب، حضرت‌عالی را از امام خمینی جدا ندانسته و چه بسا شما را به‌عنوان یک فرد روشنفکر تکنولوژیست در قالب یک مسلمان خداگونه در قلب خود جا داده بودند و خود حقیر نیز به جناب‌عالی رأی داده‌ام که متأسفانه پس از پیروزی انقلاب، سیاست لیبرال سرمایه‌داری‌مآبانه شما، توده مردم را ناامید ساخت و به این سیاست هم اکتفا نکرده، به انتقاد از تعقیب سرمایه‌داران خونخوار و ساواکی‌ها و جنایتکارانی چون هویداها، نصیری‌ها [پرداختید] که توسط همین شخص انقلابی (خلخالی) [اعدام شدند]. دیگر برای توده ملت بیچاره ستم‌کشیده شبهه‌ای باقی نمی‌ماند مبنی بر اینکه این‌گونه تبهکاران و دست‌اندرکاران قاچاق مملکت هم یا وابسته به جناب‌عالی‌اند و یا مورد حمایت لیبرال سرمایه‌دارها. پس لازم است ماهیت انقلابیون را به سه قسمت تقسیم کرده و ذیلاً فقط من‌باب یادآوری عرض نمایم:

الف - گروه مبارز روحانیت که فقط انقلاب را برای برانداختن طاغوت و ظلم جهت نیل به روزه و نماز، نه برای رفاه و تکنولوژی و ابدای بشریت [می‌خواستند].

۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ب- گروه روشنفکر به اصطلاح لیبرال سرمایه‌دار طرفدار تکنولوژی در قالب اسلام، ولی ریاست‌طلب که فقط می‌خواستند شاه خودکامه برود و آنها حکومت را در دست بگیرند؛ چون گروه حضرت‌عالی و آقای رئیس‌جمهور و دارودسته‌اش که حتی جواب نامه‌های افرادی را که در انقلاب به ورشکستگی رسیده و زندگی‌شان متلاشی شده را نمی‌دهند.

ج- گروه سوم، همان توده مردم رنج‌کشیده هستند که قبرستان‌ها با عزیزان آنها انباشته شده و بیمارستان‌ها پر شده و در قبال سرمایه‌داری طاغوت چه آنهایی که در سیستم کذایی رژیم با کسب آزاد به سرمایه‌های بادآورده دست پیدا کرده بودند، پس از انقلاب حاضر بودند سه چهارم ثروت‌های خود را برای جامعه داده مورد تعقیب قرار نگیرند.

متأسفانه به علت بی‌تفاوتی روحانیون و حمایت گروه حضرت‌عالی و با امکانات مجدد دوباره ثروت‌ها را روی هم انباشته چه در خارج چه در داخل با قراردادن تلویزیون‌های مداربسته (ویدئو)های رنگی و به‌کار انداختن فیلم‌های سکسی در پارک‌های اختصاصی و منازل و ویلاهای خود به ریش‌بنده و توده مردم و شهدا و یا آن پاسدار و سرباز و درجه‌دار که در مرزها جان خودش را از دست می‌دهد، می‌خندد؛ باشد خداوند لایزال انتقام این توده مردم را از مستکبرین و سیاست‌بازان شیطانی بگیرد. والسلام.

ذ- اتهام جمعی از روحانیان به همدستی دکتر یزدی با بنی‌صدر و گروه‌های ضد انقلاب

بسمه تعالی

نامه سرگشاده به هیئت سه نفره بررسی اختلافات
رونوشت: دادستانی کل کشور و مجلس شورای اسلامی
محترماً به عرض می‌رساند

بعد از فرمان امام خمینی بر رفع تشنجات و ایجاد آرامش در جامعه و سکوت همه خطوط، به لحاظ اینکه اسلام اینک با کفر درگیری مسلحانه دارد و ضرورت حفظ

جنگ سیاسی - روانی □ ۸۵

آرامش در پشت جبهه بسیار شدید است، طبیعی بود و به عرض رسید که نیروهای انقلابی خط امام و مسلمان، همگی فرمان امام را به گوش جان خواهند شنید، اما منافقین و به‌ویژه رئیس‌المنافقین که اعتقاد درونی آنها به هیچ وجه نه امام و نه اسلام و نه جمهوری اسلامی و ... را باور ندارد، دست از مفسده‌جویی برنداشته، بلکه میدان را خالی یافته و بر تاخت و تاز و خیانتشان می‌افزایند و اتفاقاً هم چنین شد و این بار، دیگر هر صاحب دیدی به خوبی و عیناً مشاهده کرد این حضرات و باند خبیث ملی‌چی‌های آمریکایی چگونه فرمان امام را نیز به مسخره گرفتند و نه در جهات تبلیغاتی سکوت نکردند که برخیا‌نت‌های پشت پرده‌شان، سرقت اموال بیت‌المال از راه‌های قانونی، تصفیۀ ارتش، کمک همه‌جانبه به مجاهدین خلق^۱ و فدایی‌ها^۲ و پیکارها^۳ و همکاری صمیمانه با خلق مسلمان‌ها^۴ و شکستن چهره‌های انقلابی و ... منافقانه‌شان نیز افزودند. به‌عنوان نمونه، فداکاری سروان شهید و شجاع برادر شیرودی بر هیچ کس پوشیده نماند، اما آنچه مخفی است اینکه تنها خصیصۀ این شیرمرد اسلام عدم اعتقاد و ضدیت او با باند و راه و رسم بنی‌صدری بود و به علت همین صفت، فرمانده کل قوا چندین بار فلاحی را امر کردند که بر سر ایشان و سروان کشوری و ...

۱. منظور «سازمان مجاهدین خلق ایران» است (ویراستار).

۲. منظور «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» است (ویراستار).

۳. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، نام یکی از سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی در سال‌های دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ است (ویراستار).

۴. حزب جمهوری خلق مسلمان، یکی از احزاب سیاسی ایران بود که حول محور شخصیت آیت‌الله سید محمدکاظم شریعتمداری، یکی از مراجع تقلید شیعه تشکیل شد. این حزب در جریان رفراندوم (همه‌پرسی) جمهوری اسلامی خواستار رأی موافق بدان شد، اما در جریان تصویب قانون اساسی با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مخالفت کرد. این مخالفت‌ها سرانجام به رویارویی گسترده این حزب با حکومت تازه تأسیس پس از انقلاب اسلامی انجامید. این رویارویی به ویژه در شهر تبریز مشهود بود که با مرکزیت آذربایجان مرکز اصلی طرفداران این حزب به‌شمار می‌آمد. سرانجام با پیام آیت‌الله خمینی به شریعتمداری برای خروج از حزب و اعدام ده تن از هوادارانش توسط دادگاه انقلاب تبریز، این حزب سرکوب و منحل اعلام شد. به اعتقاد برخی از تندروهای انقلاب هنوز هم این حزب فعال است (ویراستار).

۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

وضع‌ی بیاید که مشکلی ایجاد نکنند و خلاصه اینکه چندین مرتبه این شهید اسلام مورد تهدید و تصفیه و با بی‌مهری شدید آقایان مواجه می‌شود، اما بدون اعتنا به این تهدیدها و ردالت‌های بنی‌صدری، همچنین در آغوش برادران سپاه پادگان ابوذر و دیگر همسنگران و هم‌زمان انقلابی و مکتبی ارتش سرافراز به پیش می‌تاخت. اما بعد از شهادت شهید شیرودی، فرمانده کل قوا^۱ که تصفیه این عزیز را فرمان می‌داد، برای جلب نیروها و گم کردن خط‌ها و نمایاندن رئیس جمهوری به‌عنوان تنها حامی ارتش و ... آنچنان از او تجلیل می‌کند که مستحضرید و این اوج نفاق و پلیدی است که از خون شهید هم به سود شخصی ...؛ و گرنه شیرودی شهید را که همچنان که خود شهید می‌گفت چه نیاز به تأییدها و الطاف بنی‌صدری! او برای خدا می‌رفت و به او رسید.

و اما در مورد سرقت بیت‌المال از بخشش‌های قانونی که همچنان ادامه دارد، می‌گذریم؛ فقط به ذکر یک مورد (۵۶ میلیون دلار) بسنده می‌کنیم. حتماً اطلاع دارید که در شورای دفاع، مسئله خرید اسلحه مطرح شد و استدلال‌های آنچنانی و علمی آقای بنی‌صدر، همه را متقاعد کرد که خرید اسلحه لازم است و الاً بعضی از برادران اوایل به تندی خرید اسلحه را رد کردند و معتقد به ابتکار نیروهای مسلح و ایمان و کلاً پیشبرد جنگ به غیر از روش حضرات بودند و با سفارش و اصرار خود آقای بنی‌صدر که این شرکت اسلحه‌سازی مورد اعتماد و از همه مهم‌تر معرفی چند کودتاچی و طاغوتی فراری توسط ایشان به‌عنوان نماینده ایران در خرید اسلحه‌سازی تصویب شد که آقایان ... و ... مسئول خرید باشند و البته در جریان تحویل گرفتن پول از دولت، آقای رجایی باز اصرار بر تدریجی بودن برنامه داشتند، اما فرمانده کل قوا برعکس استدلال می‌کردند که بودجه سلاح باید که نامحدود باشد و سرانجام دست‌نشانندگان خارجی آقای بنی‌صدر (دوستان کودتاچی بختیار) و مسئولین داخلی ایشان (نوبری) از بانک مرکزی و سلامتیان و ... جریان را به‌گونه‌ای قانونی ساختند که به راحتی توانستند با دستیاران بین‌المللی‌شان ۵۶ میلیون دلار (قریب به ۴۵۰ میلیون تومان) از دسترنج این مردم مظلوم را بالا بکشند و بعد با پررویی تمام طلبکار هم بشوند که دولت مکتبی بی‌تخصص چنان کرد. اف بر این خیانت و پلیدی و نفاق.

۱. فرمانده کل قوا در آن زمان، بنی‌صدر بود.

جنگ سیاسی - روانی □ ۸۷

و اما در مورد تماس‌های مکرر و اعزام پیام‌آوران دلسوز اسلام، از قبیل قطب‌زاده و سلامتیان نزد بعضی از مراجع و تحریک آنها علیه خط امام و رهروان واقعی امام و به ... فعلاً سخنی نیست و دادستان محترم و هیئت سه نفره بدانند باید با قاطعیت تمام دست به عمل بزنند که حضرت امام شوخی نکردند و فرمودند باید متخلف محاکمه و مجازات و معرفی شود، و انتظار ملت مسلمان بسیار بیشتر از آن است که شما کرده‌اید و همه نیروهای انقلابی شاهد عملکرد شما و میزان قاطعیت شما در برخورد با منافقین که به گفته قرآن و بیان امام و تجربه خطرشان بیشتر از کفار می‌باشد و طبعاً باید مجازاتشان بیشتر و شدیدتر باشد، بنابراین، از شما انتظار است با قاطعیت تمام قانوناً عمل کنید و نگذارید به گونه‌ای دیگر با این خائنین عمل شود.

و اگر وضع به گونه‌ای غیر از این گردد همه مسئولیت‌ها به عهده شماست. در این رابطه، ما وظیفه خود دیدیم بعضی از سخنان آقای بنی‌صدر را به‌عنوان رئیس؟؟؟ بعد از پیام آرامش‌بخش امام به نقل از روزنامه خود ایشان^۱ به استحضارتان برسانیم و بررسی خود روزنامه آقای بنی‌صدر و دستیاران ایشان که از هر سطرش آتش اختلاف زبانه می‌کشد و هر کلمه‌اش پتکی است به نهادها و شخصیت‌های مورد تأیید امام و امت، بماند به عهده ... البته این حضرات بهتر است از خیالبافی‌های آنچنانی پرهیزند و بدانند که این حرکاتشان جز مشمت به سندان کوفتن نیست.

آنچه ذیلاً ذکر می‌شود به‌جز چند مورد که یادآوری می‌شود از کارنامه خود آقای بنی‌صدر نقل شده و تاریخ‌های مذکور تاریخ روزنامه است.

بعد از پیام امام مبنی بر حفظ آرامش و سکوت و پرهیز از تشنج و تقویت نهادهای انقلابی و اسلامی و دولت، در روزنامه «انقلاب اسلامی» کارنامه رئیس جمهوری چنین آمده است:

«هر وقت ما بخواهیم بایستیم و بگوییم چرا این کار شد؟ می‌گویند اختلاف شد؛ در نتیجه تجاوز به قانون اساسی همچنان دارد پیش می‌رود و اگر به همین ترتیب پیش

۱. مقصود روزنامه «انقلاب اسلامی» است که صاحب امتیاز آن، رئیس جمهور وقت، آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر بود (ویراستار).

۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

برود در عمل دیگر چیزی از آن نمی‌ماند» (۱۷ فروردین). «در آنچه به من مربوط می‌شود با استقامت تمام ایستاده‌ام و در مقام عقیده هیچ‌گاه در زندگی اهل سازش نبوده‌ام» (۱۵ فروردین).

آقایان هیئت سه نفره توجه دارند که این موضع‌گیری، درست بعد از پیام امام مبنی بر حفظ وحدت اتخاذ شده و ایشان این گونه با امر امام برخورد کرده‌اند که ... آیا این توهین به امام و امت نیست؟ آیا واقعاً به قانون اساسی تجاوز شده است؟ و آیا متجاوزین به قانون اساسی نیروهای مقابل ایشان هستند و یا خود ایشان؟ و آیا این وظیفه کیست که مشخص کند؟ مگر شورای نگهبان عاجز از تشخیص چنین ادعایی است؟ آیا این یک اهانت به شورای نگهبان و قانون اساسی و دخالت یک دیگری نیست؟ آیا رادیوهای صهیونیستی برای ادعاهایشان که «در ایران غیر از قانون، هرج و مرج حکومت می‌کند» به جز سخن رئیس جمهوری، چه مدرکی می‌توانند به مردم دنیا ارائه دهند؟ و آیا شدیدترین ضربه به انقلاب غیر از اوت کردن آن در انظار جهانیان است؟ و اینکه ایشان گفته است «با تمام استقامت ایستاده»، نباید پرسید در مقابل چه کسی؟ و با کی سر دعوا دارد که آنچنان مقاوم است که حتی در مقابل صدام از بروز آن عاجز است؟ شما تمام موضع‌گیری‌های ایشان را در مسئله جنگ ملاحظه کنید: یک چنین خطابی به صدام یزید ندارند؛ چرا که امیدوارند سرانجام بر سر یک میز و ...؟؟

«آقای بنی‌صدر به تلاش برخیزید و بکوشید تا وقت باقی است بکوشید تا دیر نشده است در سرتاسر کشور بکوشید، به سود تغییرات اساسی برای دگرگونی‌های اساسی بکوشید؛ وگرنه دم زدن از محرومان و عمل کردن به سود مستکبران، نظامی را استوار خواهد کرد که بود (یعنی رژیم شاه). آینده تاریک است، روشن کنید آینده را با تلاش به سود تغییرات اساسی» (۲۲ فروردین).

آری، جناب بنی‌صدر به تلاش برخاستند برای جلوگیری استبداد و برای تغییرات اساسی و دگرگونی رژیم و نابودی اسلام. خوب لبیک گفتند تمام عناصر ضد انقلاب مجاهدین خلق، فداییان خلق و خلق مسلمان‌نما و ... فرمان شما را لبیک گفتند و در سراسر ایران با اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز و ترور پاسداران و ... همت گماشتند و ...!

جنگ سیاسی - روانی □ ۸۹

آقای دادستان، برای شناسایی سران ضد انقلاب، نه در هوا باید تحقیق کرد و نه منتظر آن بود که یک نفر مثلاً اسرائیلی و ... جریانات ضد اسلامی را رهبری کند، بلکه رهبری مرموز ضد انقلاب را از لابلاهای سطور مندرج در کارنامه ریاست جمهوری باید جستجو کرد.

«مبارزه با سانسور کار آسانی است، استقامت کنید، احساس مسئولیت کنید. اختیاری که خدا به شما داده است، مفت از دست ندهید و ابتکار کنید برای شکستن سانسور. همان‌سان که در رژیم پیشین عمل می‌کردید، عمل کنید» (۳۱ فروردین). آقای دادستان برای چندمین مرتبه است که آقای بنی‌صدر که به‌حق خودش افکار شاهانه را داراست، همپای صدام و شاه خالد و [انور] سادات، جمهوری اسلامی و ثمره خون شهیدان را چون رژیم پیشین و بلکه بدتر از آن می‌دانند و باز هم مسئولین امور، مصلحت‌اندیشانه و با احتیاط گام برمی‌دارند که ...

«نیروهای فعال و جانبدار انقلاب اسلامی می‌باید یک لحظه از کار نمانند؛ در سرتاسر میهن اسلامی به تلاش برخیزند به توضیح دادن بپردازند؛ به نگاه‌داشتن مردم در صحنه مشغول باشند. آنها که آگاهند و نسل امروز، باید هیچ بهانه‌ای را نپذیرند» (۱۳۶۰/۲/۶).

روشن است که ملت مسلمان علیه شاه قانوناً مبارزه نمی‌کرد؛ چرا که قانونی نبود و اگر هم بود، دست‌ساخت شاه و آمریکا بود و با قانون آمریکایی علیه آمریکا نمی‌توان مبارزه کرد. در نتیجه، مردم شاه را با مشت، تخریب و حمله به مراکز فساد و آتش سوزی و ... بیرون کردند و آقای بنی‌صدر - مدعی حرکت قانونی - هم‌اینک طرفدارانش را به چنین مبارزه‌ای دعوت می‌کند: «آنهایی که اهل علمند، صدای مرا می‌شنوند، هر جا هستند به کشور خودشان بازگردند. شما بیایید با من همراه بشوید» (۱۳۶۰/۱/۳۰). «ایستادگی و استقامت می‌تواند اسباب نجات کشور و استقرار حاکمیت اسلام را فراهم بیاورد. شکستن جو سانسور، جو روش‌های تخریبی، کاری است به غایت بزرگ. و بر عهده نسل حماسه‌ساز امروز است که از عهده این کار بزرگ برآید (۱۵ فروردین ۱۳۶۰).

۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

آقایان هیئت‌های سه‌نفره، برای اینکه خط‌ها بهتر روشن شود فعالیت و تحرکات اخیر ضد انقلابیون را دقیقاً زیر نظر بگیرید که چه کسانی با ایشان همراه شده‌اند؟ آقای تیمسار مدنی، فراری جاسوس در نامه‌ای که اخیراً توسط باندا «نهضت آزادی» در ایران پخش شده است، با نهایت توهین و افترا به شخصیت‌ها و نهادهای انقلابی، همکاری خودشان را اعلام ... و نیز بختیار و از همه جالب‌تر رضا پهلوی است که در مصاحبه‌ای با سی بی اس آمریکا، گفته است: «اسلامی که بر ایران حکومت می‌کند، بدترین اسلام و مایهٔ آبروریزی جهان اسلام است»؛ و نیز عمه‌اش اشرف پهلوی در مصاحبه‌ای با اشپیگل در مورد شکنجه و بی‌قانونی در ایران و ... تماماً و در بست حرف‌های بنی‌صدر را تأیید کرده است و از همهٔ جناح‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران استقامت و پشتکار و سرعت عمل خواسته است. این همصدایی و هماهنگی‌ها به چه معناست و چه چیز را فریاد می‌کند؟ جز نابودی انقلاب و لوٹ کردن آن در انظار مردم ...؟ آقای بنی‌صدر، ایستاده‌ایم با همهٔ استقامت ایستاده‌ایم، و کاملاً امیدواریم مشکلات را از پیش پا برداریم.

«من به نویهٔ خود برای شکستن سانسور همه جا حاضریم» (۶۰/۱/۲). «این روش‌های تبلیغی - تخریبی و این سانسور، بدترین سانسورهاست در جهان ما (۱۸/۶۰/۱/۲۳). «وقتی که شما سکوت ایجاد کردید در واقع بدترین تشنج‌ها را ایجاد کرده‌اید. اگر غرض اجرای قانون است این عمل (توقیف میزان) نقض غرض است» (۲۳/۶۰/۱/۲۲). «هم‌وطنان ما باید به این نکته توجه کنند تنها صدام نیست که چنین می‌اندیشد. در داخل کشور ما و کشورهای دیگر نیز زورگویان بسیارند» (۶۰/۱/۲۲).

آقای دادستانی، به نظر شما رئیس جمهور در مقابل چه کسی ایستاده است به جز امام؟ و این نکته را ما یک سال قبل اعلام داشتیم که ایشان در مقابل خط امام و اسلام حقیقی ایستاده است و مصلحت‌اندیشان باور نداشتند یا اگر داشتند برای اقدامات انقلابی همت نگماشتند تا وضع به جایی رسید که رسماً اعلام می‌دارد ایستاده‌ایم و می‌ایستیم. و اما اینکه برای شکستن سانسور ... آیا واقعاً سانسور وجود دارد؟ اگر چنین است چرا «روزنامهٔ انقلاب اسلامی» که هر ناسزایی را دو چندان می‌کند، منتشر

جنگ سیاسی - روانی □ ۹۱

می‌شود؟ مقامات قضایی و هیئت سه نفره بدانند شما چه قاطعانه وارد عمل شوید و چه محتاطانه، آنها هتک حرمت‌هایشان را خواهند کرد و طلبکار هم هستند و چه بهتر که برای نجات اسلام، اندکی قاطعانه‌تر و سریع‌تر تصمیم گرفته شود. جای سؤال است که منظور آقای بنی صدر از زورگویان صدامی که در ایران هستند چه کسانی هستند؟ آقای دادستانی چرا توضیح نمی‌خواهند از ریاست کل قوا؟ چرا نمی‌خواهند ایشان لااقل آن قدر شهامت به خود بگیرند که توان داشته باشد حرف‌ها و فحش‌هایشان را صریح‌تر بیان کنند تا تکلیف مردم روشن‌تر گردد و ...

بنی صدر: «شاه سابق این اواخر دموکراسی‌های غربی را دست می‌انداخت که اینها قادر به ایجاد نظم و سازماندهی نیستند و ایدئولوژی شاهنشاهی او در حقیقت بازگوکننده سازمانی بود (که) بر پایه قدرت مطلق شاه، جامعه را در امنیت نگه می‌داشت و پیش می‌برد. از نابختاری، این طرز فکر، پس از سرنگونی رژیم شاه از بین نرفت، بلکه عبارات و کلمات و اصطلاحات عوض شد، اما همچنان این باور وجود دارد که بدون زور، سازمان و نظم معنی پیدا نمی‌کند» (۶۰/۱/۳۱). بسیاری از کارها که به نام اسلام انجام می‌شود، ضد اسلام است از تجاوزها، ناامنی‌ها، خودسری‌ها و ... (۶۰/۱/۱۷).

آقای دادستانی، آیا واقعاً این آقا رژیم اسلامی را با رژیم شاه یکسان می‌داند؛ آیا فقط کلمه شاهنشاهی به جمهوری اسلامی تغییر کرده؟ آیا این ادعا همصدایی با صدام نیست که دائم می‌کوشد همین حرف را به مردم جهان تلقین کند، آیا نباید چنین مدعی حداقل ادعای خود را ثابت کند؟ آیا یک چنین ادعایی اهانت به آرمان یک ملت ۳۶ میلیونی نبوده و مجازات ندارد؟ آقایان محترم منتظر چه هستید؟ لازم است قرآن بیاورد و قسم بخورد که من به جمهوری اسلامی معتقد نیستم و با تمام توان و امکانات علیه آن به مبارزه آگاهانه و گام به گام و آرام آرام و ریشه‌ای برخواستم، تا شما باورتان شود و ...؟ باید هرچه زودتر طبق فرمان امام واقعیت‌ها با مردم در میان گذاشته شود و ...

آقای بنی صدر: «وقتی زمینه استقلال نباشد و در جامعه آزادی نباشد اینها (برداشتن بهره و ایجاد امکانات اقتصادی) دردی از مردم محروم را دوا نمی‌کند. ممکن است

۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دولت بهره بانکی را نگیرد، اما این ارفاقی است که به زیان محرومان و به سود صاحبان قدرت می‌کند» (۶۰/۱/۲۲). «مقامات حکومتی بدانند تحقیر انسان در حقیقت تحقیر خودشان است. انسانی که دیگری را شکنجه می‌کند، در حقیقت خود را در وجود او تحقیر می‌کند» (۶۰/۱/۲۴). «هر جا رفتیم شعار مردم می‌گفت که می‌خواهند اداره جنگ در اختیار کسانی باشد که می‌دانند چه می‌کنند و بر سر استقلال و موجودیت کشور نه معامله می‌کنند و نه آن را وسیله قدرت‌جویی قرار می‌دهند. این تظاهرها، هیجان‌ها علاقه به یک شخص نیست، بلکه نگرانی نسبت به یک راه و رسمی است که غیر از راه رسمی حکومت می‌کند» (۶۰/۱/۲۲). این‌گونه به مقابله با دولت و تصمیمات انقلابی او برخاستند. از طرف کسی که خود را طرفدار اقتصاد توحیدی و ضد سرمایه داری و ... می‌نمایاند.

نهایت لجاجت و نفاق اوست و باید نمایندگان محترم مجلس به ملت بگویند این طرح ملی‌کردن تجارت خارجی و حذف بهره بانکی و ایجاد تعاونی سرتاسری یکی از انقلابی‌ترین اقداماتی است که در ایران بعد از انقلاب صورت می‌گیرد تا مردم محروم بدانند که چرا برای گرفتن یک وام هشتاد هزار تومانی باید آنقدر بهره بدهند، چرا اجناس وارداتی روز به روز افزایش قیمت دارد و چرا ... و بگویند چه کسانی با اقدامات انقلابی مخالفت می‌کنند و چرا می‌کنند؟ برای اینکه سرمایه‌داران و زالوهای اجتماع و حتی فراری‌های پول‌پرست، متحداً با آقای بنی‌صدر همدست شده‌اند و ... از همه مهم‌تر برای اینکه شعار ضد سرمایه‌داری دوستان چپی ایشان و این اتهام که رژیم اسلامی طرفدار سرمایه‌دار و ... است، گرفته نشود. حضرت رئیس جمهور طرفدار اقتصاد توحیدی و کسی که در انتخابات ریاست جمهوری اکثریت آرا را برای همین وعده‌های حذف بهره و ... جمع‌آوری کرد، اکنون این‌گونه وقیحانه به طرفداری آنها برای شکست دادن جمهوری اسلامی قیام کرده است.

بنی‌صدر: «آنها که متصدی امورند این این مشکل‌ها را از بین خواهند برد و یا جای خود را به کسانی خواهند داد که قادر به از بین بردن آن مشکل‌ها باشند» (۶۰/۲/۲). «یکی از زمینه‌های اصلی اختلاف همین حکومت افراد ناباب است» (۶۰/۱/۱۱). آقای بنی‌صدر انتظار دارند چه کسانی حکومت کنند و چه کسی را در نظر دارند که لایق‌تر

جنگ سیاسی - روانی □ ۹۳

از دل‌سوختگان و رزمندگان انقلاب و فرزندان خلف این ملت باشند؟ لابد ناراحت و خجولند که پیش‌داوری‌های ایشان که مدنی، نخست‌وزیر و سلامتیان وزیر خارجه و نوبری وزیر اقتصاد درست از آب درنیامده، اما بدانند که آنها هر چه بکنند و هر چه دروغ و ناسزا تبلیغ کنند، ملت ایران مکتب‌های دلسوخته غیرمتخصص را بر کاباره‌چی‌های عیاش پاریس‌گشته مشروب‌خوار تازه مسلمان و جدید التوبه که دکترای تخصص‌شان را بعضاً از اسرائیل گرفته‌اند، ترجیح خواهد داد.

«هیچ‌کس در مقام جسارت به چماقداران مصون نیست؛ حتی رئیس جمهوری هم تهدید می‌شود به محاکمه. امنیت قضایی وجود ندارد حل مسئله از راه چماق و محاکمه آن‌طور که رژیم سابق امتحان کرد آن‌طور ما امتحان کردیم نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد» (۶۰/۱/۱۸). «هر چه بگویند و هر چه بکنند و هر حکم و رأیی صادر بکنید، جامعه امروز به اتفاق منهای یک درصد حکم محکومیت چماقداری را صادر کرده است» (۶۰/۱/۳۱). «در این صورت (توقیف میزان) این چه فرقی با رژیم استبدادی دارد؟» (۶۰/۲/۶). آقای بنی‌صدر گویا مأمور شده‌اند روزی یک مرتبه حداقل به دستور اربابشان جمهوری اسلامی را همان رژیم شاهنشاهی بدانند و مدعی شوند که در ایران ... و این ادعا را به‌گونه‌ای تبلیغ کنند که مردم ایران هم باورشان ...، ولی غافل از آنکه این انقلاب، خدایی است و این مردم مسلمان، آگاه و خود بالغ و دارک و زنده و ناظر و سرانجام به امر امام دهان یاوه‌گو را به خاک خواهند مالید و جالب اینجاست درحالی‌که خود آمریکایی‌ها می‌گویند با وجود جنگ، شب‌های تاریک ایران بسیار امن‌تر از روزهای روشن آمریکا است، جناب بنی‌صدر برای خودشیرینی بیشتر نزد ... انقلابی‌تر شده و می‌فرماید که در ایران امنیت قضایی وجود ندارد! آیا یک چنین شیوه‌هایی گذشته از اثرات و پیامدهای وخیم آن برای انقلاب، خود یک نوع جوسازی و ایجاد زمینه فساد و کوشش برای شکست و دست و پا بستن قوه قضائیه نیست؟

بنی‌صدر: «اینها مشغول جوسازی هستند. شایعه است که کاخ ریاست جمهوری درست می‌کنند و ۱۲ میلیون هم خرج می‌کنند. شنیدم در مجلس گفتند اینها خرج نشود و به جنگ‌زدگان داده شود. مگر در آنجا خانه شخصی برای من می‌سازند. خوب بفرستید ببینند آنجا خانه شخصی من نیست. ان‌شاءالله این جمهوری تا قیامت باقی

۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

می ماند و رؤسای جمهوری آینده در همین جا ریاست خواهند کرد. ما در آنجا نه تشریفات آنچنانی می کنیم و نه ...» (۲۳ فروردین، مصاحبه رئیس جمهوری). «آری، جز این انتظار نمی رفت. بارها هشدار داده شده بود که مسیر انقلاب چگونه منحرف می شود و رسالت و شعار آن خشتی! و حال ملت ایران خوب بنگرد و خود خوب قضاوت کند که چگونه کاخ سازی، گارد و دژخیم پروری، رشوه دادن و غارت اموال مردم و ... توجیه می شود که ...». اما این حضرات توجه نداشته اند که انقلاب ما با ساختمان کاخ و درب و میز و آهن و ... مخالف نبوده، بلکه انقلاب اسلامی ایران فکر و پایه های اعتقادی دو هزار و پانصد ساله کاخ نشینی شاهی و روحیه تعیش و غرور و کبر فرعون را ویران کرد، نه کاخ شاه را که ساختمان های کاخ سعد آباد و ... هنوز آباد است ... و اگر آقای بنی صدر واقعاً نیاز به کاخ دارند، می توانستند از همان سعدآبادها و گلستان ها و ... استفاده فرمایند و بر همان تخت زرین شاهنشاه جلوس فرمایند تا مجبور به صرف کردن مجدد میلیون ها تومان و وارد کردن ... نمایم. اما مسئله غیر از اینها و بسیار خطرناک تر از آن است که ما اندیشیده ایم. لذا بد نیست برای حفظ آرامش اعصاب و کنترل نیروهای مسلمان و پاکبخته خط امام عرض شود که این اتفاقات و جریانات و انحرافات در تاریخ همیشه بوده و شاید ادامه هم بیابد. در تاریخ هست که معاویه علیه اللعنه و العذاب بعد از آن همه خون ها که برای اسلام و حاکمیت مستضعفین و در جهت ویران کردن بنیاد و نظام کاخ نشین ها ریخته شد، در دمشق اقدام به ساختن کاخ بسیار مجلل و مدرنی نمود و تا توانست بودجه بیت المال و چکیده خون مردم محروم را صرف آن کرد و در مقابل انتقاد ابوذرها که چرا چنین؟ و چرا ...؟ بعد از نماز جماعت که به امامت خودش برقرار می شد، از بالای منبر اسلام دلسوزانه فریاد می زد: اینجا خانه شخصی نیست، بلکه خانه اسلام است و چون میهمانان خارجی و قیصرهای روم و کسراهای ایران به کشور مسلمان ها خواهند آمد، ما برای ضیافت و پذیرایی، آنها را به مسجد نمی توانیم برد و اگر کاخ سبز بلندتر از کاخ کسری ... نباشد، این شکستی است برای اسلام. ولی آقای بنی صدر باید توجه داشته باشند که منطق ایشان در ایجاد انحراف در روند اسلام، متأسفانه بسیار ضعیف تر از استدلال معاویه ملعون و خبیث بدعت گذار می باشد و ...

جنگ سیاسی - روانی □ ۹۵

ضمناً این تذکر برای دادستانی، ضروری و لازم است که آقای ابراهیم یزدی، همکار و دوست صمیمی امیرانتظام صهیونیست، هفته قبل به چند کشور اروپایی سفر کرده است که برای آزادی و رهایی امیرانتظام از دادگاه انقلاب در حد توان تلاش کند و با بسیاری از به اصطلاح حقوق بشری‌های بین‌الملل تماس گرفته‌اند که ... لذا بر دادگاه انقلاب است که با قاطعیت تمام با عناصر آمریکایی برخورد کند که اعدام امیرانتظام‌ها شکستی است دردناک برای آمریکا و ایادی‌اش در منطقه. والسلام

هرچه بیشتر باد قاطعیت انقلابی قوه قضائیه!

ریشه‌کن باد حرکت معاویه‌صفتی در ایران

پیروز باد خط سرخین امام در تدارک خط خونین حسین علیه السلام.

۱۳۶۰/۲/۱۰ - روحانیون بیدار

عین همین نامه را گروه شیخ محمد منتظری در نشریاتشان به‌عنوان «نامه سرگشاده» چاپ کرده بودند؛ با این تفاوت که در آغاز آن نوشته بودند: «هشدار به نیروهای اصیل انقلابی و اخطار به فرصت‌طلبان انقلابی‌نما و مزدور. برای درهم کوبیدن توطئه‌های صهیونیسم، امپریالیسم، امیرانتظام، دکتر یزدی، توسلی، صباغیان و ...».

ر - اقدامات و رفتار محمد منتظری و حلقه یارانش

داستان رفتار سیاسی هرج و مرج طلبانه و تندروانه محمد منتظری و برخورد او با دولت موقت و از جمله خودم را در چندین جای خاطراتم از جمله در جلد ۴، ۵ و ۷ آورده‌ام. در اینجا به تناسب، بخش دیگری از تنش میان او و نیروهای ملی - مذهبی را از نظر می‌گذرانیم.

۱- محمد منتظری و اظهارات بی‌اساس و غرض‌آلود

محمد منتظری در لبنان در مصاحبه با «روزنامه النهار»: مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی و دیگر مقام‌های بلندپایه دولت ایران دارای اراده آزاد نیستند، بلکه زیر نفوذ سازمان اطلاعاتی آمریکا و صهیونیست‌ها قرار دارند (روزنامه النهار، ۱۳ و ۱۴ تیر ۱۳۵۸).

در پی شایعه‌پراکنی‌ها و دروغ‌پردازی‌های پی‌درپی و بی‌پایه محمد منتظری و حلقه اطرافیانش علیه من و دوستان و همکارانمان در دولت موقت، تا آنجا که می‌توانستیم

۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بردباری می‌کردیم، ولی کار این گروه از گفتگو و نصیحت و حتی رقابت سیاسی فراتر رفته بود و به هتاکی کشیده بود؛ با این حال، طلبکارانه علیه ما در مراجع قانونی، اعلام جرم می‌کردند و با سوء استفاده از آرامش و بردباری ما فضای اجتماعی و سیاسی کشور را علیه ما تحریک می‌کردند. در چنین شرایطی من هم به ناچار از رفتار آنان به مراجع قانونی شکایت کردم تا ضمن دفاع از حیثیت خود و همکاران و یارانم، این گروه ماجراجوی تندرو و خشونتگرا را از روندی که در پیش گرفته بودند، باز دارم.

۲- شکایت دکتر یزدی از هتاکان

جناب آقای موسوی اردبیلی، دادستان محترم کل کشور شخصی به نام اصغر جمالی فرد، معروف به ابوحنیف از همکاران آقای شیخ محمد منتظری، مرتباً اوراقی را چاپ و در نقاط مختلف شهر، از جمله در دادگاه انقلاب و همچنین در محوطه مجلس شورای اسلامی پخش می‌نماید که حاوی مطالبی سر تا پا کذب، تهمت و افترا می‌باشد. این شخص ظاهراً سوابق شرارت دارد که پرونده آن در دادگستری موجود است و یک بار هم قرار بازداشت وی صادر شده است. نام‌برده چندین بار در محوطه مجلس، این جانب را تهدید نموده است که مراتب را به رئیس مجلس اطلاع داده‌ام و کپی آن را برای جناب‌عالی هم می‌فرستم. با ارسال نمونه‌هایی از اوراق چاپ‌شده این شخص، درخواست می‌نمایم دستور فرمایید رسیدگی نموده و نام‌برده را برابر مقررات قانونی مورد بازخواست و پیگرد قرار دهند. خصوصاً که امام تأکید کرد از امسال سال حکومت قانون باید باشد و جناب‌عالی هم مصر هستید که قانون اجرا شود و هتک حیثیت افراد و توهین و نسبت دروغ هم خلاف شرع و هم تخلف از قانون و موجب مجازات است.

به ضمیمه هفت برگ اوراق و اسناد

باتشکر - دکتر ابراهیم یزدی، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ۱۳۶۰/۳/۹ همراه با این شکایت، عیناً برخی از نوشته‌ها و مصاحبه‌های محمد منتظری و نشریات او را نیز پیوست کردم و به دادستانی دادم.

مدت‌ها پس از آنکه این شکایت را به دادستانی دادم، پرونده به شعبه ۳ دادگاه ارجاع شد از سوی بازرس این شعبه احضاریه‌ای برای من به مجلس شورای اسلامی

جنگ سیاسی - روانی □ ۹۷

فرستاده شد، ولی چون در آن زمان نمایندگان مجلس در تعطیلات رسمی به سر می‌بردند، احضاریه دادگاه با تأخیر به دست من رسید. با این حال پس از دریافت احضاریه، یادداشت زیر را برای بازپرش ویژه آن شعبه نوشتم:

نامه به بازپرس ۱۳۶۰/۷/۱۳

جناب آقای عابدی، بازپرس محترم شعبه ۳ ویژه مطبوعات احضاریه شماره ۱۳۶/۶۰ مورخه تیرماه ۱۳۶۰ که جهت این‌جانب به‌عنوان شاکی صادر شده بود و طی نامه شماره ۲۰/۱۸/۵۵۸۴ در ۶/۶/۱۲ جهت دفتر مجلس شورای اسلامی فرستاده شده بود، بعد از پایان تعطیلات اخیر مجلس به این‌جانب داده شد؛ بلافاصله با دفتر جناب‌عالی تماس گرفته شد تا وقتی برای مراجعه تعیین گردد. گویا جناب‌عالی در سفر بودید؛ لذا با ارسال این یادداشت، استدعا می‌شود روز و ساعتی را جهت حضور در بازپرسی و ادای توضیحات در مورد شکایتی که تقدیم شده است، معین فرمایید.

با تشکر - والسلام - یزدی

۳- نامه به دادسرای تهران - ۱۳۶۰/۶/۵

بسمه تعالی

ریاست محترم دادسرای شهرستان تهران
روزنامه «والعجبر» مخصوصاً شماره‌های اخیر آن - که یک نسخه به پیوست تقدیم می‌شود - حاوی مطالبی است سراسر خلاف واقع و تهمت و کذب محض که با نشر اکاذیب و شایعات و افترا، موجب هتک حیثیت و آبروی اجتماعی این‌جانب می‌باشد.
بدین‌وسیله بر طبق مواد ۲۴ و ۲۵ تبصره‌های مربوطه قانون مطبوعات مصوب ۱۳۵۸/۵/۲۵ شورای انقلاب، تقاضا می‌نمایم مقرر فرمایید فوراً قطع نشر مطالب به دبیر مسئول روزنامه اخطار شود و سپس مشارالیه را تحت تعقیب جزایی قرار داده و روزنامه را توقیف نمایند.

با احترام و امتنان - ابراهیم یزدی - ۱۳۶۰/۶/۵

وزارت دادگستری - دفتر وزیر

بسمه تعالی

۹۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

شورای عالی قضایی

محترماً عین نامه مورخ ۱۳۶۰/۸/۱۰ آقای ابراهیم یزدی، نماینده محترم مجلس شورای اسلامی جهت صدور هر گونه دستور ارسال می‌گردد.

با سلام و سپاس - سید محمد اصغری

۱۵/۷/۴۸۸ - رونوشت جهت آقای ابراهیم یزدی، نماینده محترم مردم در مجلس

شورای اسلامی

مطالب زیر، برخی از نوشته‌ها، مقالات و مصاحبه‌های این گروه در ایجاد جو روانی علیه من و اعضای دولت موقت انقلاب بود.

۴- معرفی چهره‌های برجسته نهضت آزادی ایران

مهندس بازرگان، صادق طباطبایی، بنی‌اسدی، دکتر یزدی، معین‌فر، علی آگاه، عباس امیرانتظام، حسن نزیه، خداپناهی، هاشم صباغیان، قطب‌زاده، علی خرم، دکتر مصطفی چمران، محمد توسلی، شهریار روحانی.

روزی بر سبیل اتفاق تنی چند از انقلابیون مسلمان نزد مهندس بازرگان رفتند و از او گله کردند که چرا امیرانتظام (عباس روافیان، فرزند میرزا یعقوب نامسلمان) جاسوس اسرائیل و آمریکا را معاون و سخنگوی خود کرده‌ای؟

بازرگان پیر و متدین و صادق، با غرور پاسخ داد که من سه تن انقلابی را انتخاب و بر مصدر امور قرارداد داده و آنها همگی مبارز و مجاهدند و عبارتند از دکتر یزدی، هاشم صباغیان و عباس امیرانتظام.

۵- حکم دستگیری هدایت‌الله متین دفتری - ۲۱ خرداد ۱۳۵۸

به نام خدا

برادران اسلامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فرودگاه مهرآباد تهران مأموریت دارند که اسناد و مدارک، کیف و چمدان‌های آقای متین دفتری را که هم‌اکنون قصد بیرون بردن به خارج از کشور را دارد ضبط نموده و ایشان را جهت تحقیقات لازم بدون سروصدا دستگیر نمایند.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۹۹ □ جنگ سیاسی - روانی

۶- بعضی از جنایات دکتر یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت

- ۱- دزدیدن اسناد مهم از سفارت ایران در آمریکا، توسط داماد دکتر یزدی.
 - ۲- ربودن اسناد از وزارت امور خارجه به وسیله افراد نهضت آزادی شاخه آمریکا.
 - ۳- انتخاب امیرانتظام به عنوان سفیر ویژه در کشورهای اسکانديناوی.
 - ۴- لغو قرارداد پنج زیردریایی توسط دکتر طباطبایی و یزدی.
 - ۵- تحویل تنی چند از مبارزان افغانی به رژیم خائن.
 - ۶- آوردن نمایندگان سلطان قابوس کثیف به نزد امام که باعث ناراحتی امام شد.
 - ۷- همکاری نزدیک با رابط ساواک در بیروت.
 - ۸- ملاقات با برژینسکی در الجزایر به طور محرمانه با چمران و بازرگان.
 - ۹- بالا کشیدن پول‌های بیت‌المال پس از پیروزی انقلاب در ساواک مرکزی.
- بقیه اعمال سیاه دکتر یزدی در شماره‌های آینده.
- دکتر هدایت‌الله متین دفتری، خائن به اسلام و دارالاسلام ایران را چه کسانی فراری‌اش دادند؟

به علت کمبود جا در شماره بعد آورده می‌شود.

«نشریه والفجر»، زیر نظر حزب‌الله

مدیرمسئول: ابوحنیف (جمالی فرد)

آدرس: تهران - خیابان ایرانشهر - نبش اراک - جبهه آزادی‌بخش مستضعفین جهان

تلفن ۸۲۶۹۸۴

کمک‌های خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید

بانک صادرات ایران - تهران - شعبه ۲۱۱۰ - خیابان مصدق - شماره حساب: ۱۲۳۵

۷- مقاله‌ای از نشریه والفجر در نقد دولت موقت و عملکرد وزارت خارجه در

دوران دکتر یزدی

بسم الله الرحمن الرحيم

این انقلاب، بهترین انقلاب‌هاست و از بزرگ‌ترین انقلاب‌ها بوده است. محتوای این انقلاب اسلام و اخلاق اسلامی است و اعتقاد ما بر این است که باید پرچم «لا اله الا

۱۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

الله» در ایران و همه جهان برافراشته گردد و شعار «نه شرقی، نه غربی» در تمام ابعاد به مرحله اجرا درآید و در این راه حاضریم سختی‌ها را تحمل نماییم.

باید با هوشیاری و دوراندیشی و وحدت کلمه گروه‌های صدرصد پایبند به اسلام و علاقه‌مند به مسلمین از آن استفاده کنند و نگذارند فرصت جویانی که یک قدم و یک قلم برای اسلام و ملت شریف ایران برنداشته‌اند اکنون از این فرصت استفاده کنند و خود را به صورت وطن‌خواهی و آزادی‌خواهی در بین مردم رنج‌دیده برای رسیدن به وزارت و وکالت داخل کنند.

«در پناه اسلام و چهارچوب موازین اسلامی به فعالیت پردازید و از همکاری با کسانی که صدرصد در این چهارچوب فعالیت ندارند، احتراز نمایید» (از سخنان امام، یک سال قبل از پیروزی انقلاب، ۱۹ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۷ هجری قمری).

با وجود اینکه مبارزان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران علیه رژیم دست‌نشانده ابر قدرت‌ها شبانه‌روز نیرو و توان خود را صادقانه در اختیار امام امت و ملت مسلمان ایران و مستضعفین جهان گذاشته بودند و انتظاری جز پیروزی حق بر باطل را نداشتند، اما بعد از پیروزی انقلاب و نفوذ معدود افراد جاسوس و فاسد و همچنین لیبرال‌ها که خود را پیرو خط امام می‌دانستند و در طی دوران اقامتشان در اروپا و آمریکا از قرآن و نهج البلاغه سخن‌ها می‌گفتند، و لکن مسیرشان غیر از آن بود، با پیروی از سیاست قحط الرجال، جذب دولت موقت شده بودند و ابرقدرت‌ها و استعمارگران را خوشحال و یا کسانی را به کار گمارند که به علت کهلوت، توانایی کار رانداشتند و یا ناآشنا به امور مذهبی - سیاسی که اصلاً شم سیاسی را فاقد بوده‌اند و یا از همکاران رژیم منفور پهلوی معدوم و فعالان فرقه ضاله و سرسپردگان ساواک منحل و یا از کسانی که سال‌ها علیه اسلام در دستگاه رژیم و بیگانگان خوش‌رقصی می‌کرده‌اند برای تبلیغات نوبنیاد اسلامی در خارج به‌عنوان وکیل و سفیر انتخاب شده‌اند و مع‌الأسف ما در این دوره کوتاه نتوانسته‌ایم بر این امر درست قیام کنیم و نفوذکردگان فاسد توانستند در عرض دو سال از سپری شدن عمر انقلاب اسلامی، به بدترین وجهی از جمهوری به دفاع پردازند و جمهوری اسلامی را در صحنه سیاست خارجی منزوی و بی‌اعتبار نمایند؛ به طوری که بیشتر دوستان انقلاب ایران بعد از دو سال تصورشان این باشد

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۰۱

که هیچ‌گونه تغییری در نظام فعلی به وجود نیامده و سفارتخانه ایران به مانند سابق مشغول تبلیغ نظام شاهنشاهی هستند (البته لازم به تذکر است که در بعضی از سفارتخانه‌ها کارهای خوبی انجام شده و ما بارها از مسئولین آنها تشکر و قدردانی کرده‌ایم، از آنها می‌خواهیم که به راه اسلامی‌شان ادامه دهند. سفارتخانه‌های ایران که لازم است یک مرکز تبلیغات اسلامی باشد و مع‌الأسف کم بوده است و به‌خاطر اشخاص فاسد است که برای بدنام کردن این جمهوری کارهای خلاف می‌کنند. بنابراین، بنابر وظیفه انقلابی و اسلامی، توجه مسئولین امر را به عملکرد سفارتخانه‌های ایران در کشورهای سوریه، اردن، سعودی، سومالی، یونان و لیبی جلب کرده و به‌عنوان نمونه بعضی از اعمال سفارتخانه سوریه را که بر همگان روشن است، یاد آوری کنیم.

آخرین سفیر ایران در دمشق شخصی به نام معتضد است که مسئول ساواک در سوریه بوده و ارتباط مستقیم با "منصور قدر" داشته است. منصور قدر، سفیر ایران و مأمور فلسطین و رابط کشتار مجاهدین فلسطینی در سپتامبر سیاه با کمک ملک حسین جانی بوده است و همکاران ایشان، تبرائیان، پورمنصوری، ناهید و دیگران بوده‌اند. افراد نام‌برده نقش بسزایی در سرکوبی جنبش دانشجویان مسلمان ایرانی در دمشق و خاور میانه را به‌عهده داشته‌اند و یک بار محل سفارتخانه به بازداشتگاه دانشجویان مخالف رژیم تبدیل شده و آقای تبرائیان مسئول مراقبت دانشجویان در زندان (سفارتخانه) شده و اسامی زیادی را به ساواک معرفی کرده است.

پس از انقلاب عظیم ایران، سفیر ایران در سوریه فرار را بر قرار ترجیح داد و باقی‌ماندگان با خاطری آسوده در محو آثار جرم در سفارتخانه ماندگار می‌شوند تا اینکه آقای سید حسن روحانی، استاد دانشگاه به‌عنوان سفیر ایران در سوریه انتخاب و به آن دیار اعزام می‌گردد و تنها تغییری که داده می‌شود آقای تبرائیان به تهران اعزام و پست معاونت اداره اول وزارت خارجه به ایشان واگذار و سپس به وسیله آقای قطب‌زاده به‌عنوان کاردار سفارت اردن انتخاب و اعزام می‌شود. آقایان پورمنصوری، کتاب‌فروش کربلا و مأمور جزء سفارتخانه رژیم منفور به‌ظاهر مسلمان و حرف‌گوش‌کن مراجعه‌کنندگان، مقبول آقای روحانی می‌شود و سمت سرکنسولگری به ایشان واگذار می‌شود و آقای ناهید نیز با ترفیع مقام، مشغول خدمات دانشجویی

۱۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌گردد. و اینان هستند که مسئولیت تبلیغ جمهوری اسلامی را به‌عهده می‌گیرند و بر همه می‌خندند. اینان با زدوبندها توانستند به مدت مدیدی با پرچم شیر و خورشید در سفارت شاهنشاهی به‌عنوان سرکنسول در کلیه دید و بازدیدهای رسمی شرکت و فعالیت نمایند و در اولین جشن سالگرد انقلاب اسلامی ایران، کتاب‌های مخفی‌شده شاهنشاهی را مجدد از مخفی‌گاه‌ها درآورده و در سفارتخانه اسلامی به معرض نمایش خلق‌الله قرار دهند و با کمال بی‌شرمی عکس امام را در کنار کتاب‌های ضاله قرار دادند و در این میان آقای توکل، مشاور سیاسی آقای روحانی که یکی از افراد وزارت امور خارجه است با عدم شم سیاسی - مذهبی خود در این‌گونه موارد، فعالانه تبلیغ می‌نماید. خانم شریعت، کارمند سابق سفارتخانه در مصر، به مأموریت جدید خود در سوریه مفتخر است و علاوه بر شغل مترجمی، به کارهای فرهنگی و انتشاراتی نیز مشغول است و با فعالیت ایشان سفارتخانه توانسته است هشت شماره نشریه که متجاوز از پنجاه صفحه نمی‌شود و اکثراً مطالبش از روزنامه‌های داخل کشور است، انتشار [داده] و در اختیار علاقه‌مندان در سوریه قرار دهد و بزرگ‌ترین تیراژ آن هزار نسخه می‌باشد.

ظواهر اسلامی به هیچ وجه در سفارتخانه رعایت نمی‌گردد. به‌خاطر اعتراض مراجع‌کنندگان، زنان از طبقه همکف به طبقه فوقانی برده شده‌اند. اکثر کارکنان سفارتخانه اعتقادی به مبانی اسلام نداشته و مسیحی یا یهودی هم در بینشان دیده می‌شود؛ بقیه هم در اجرای شعائر اسلامی چندان الزامی ندارند. در صورتی که بسیاری از مسلمان حاضرند فی سبیل الله در سفارتخانه برای مردم خدمتگزاری کنند.

تعظیم و رکوع سفیر ایران در برابر شخص رئیس جمهور سوریه، تعظیم سفیر چین در برابر شاه ملعون را در خاطره زنده می‌کند. آقای انصاری در گرفتن ویزای آمریکا برای علاقه‌مندان در تلاش است و حتی چنان شیفته این مجاهدین ینگ دنیا شده که شخصاً با نامه رسمی و ماشین به سفارتخانه آمریکا رفته و تقاضای اذن دخول به آمریکا را از نماینده شیطان بزرگ طلب می‌نماید. آقای توکلی در اثر شنیدن اخبار ایران از صدای جمهوری اسلامی و علاقه شدید ایشان به جمهوری به ضعف اعصاب دچار شده و به تجویز دکتر، پیچ رادیو ایران را برای همیشه بسته و به مدت دو هفته برای

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۰۳

معالجه و استراحت به ترکیه و بلغارستان سفر می‌کند. در سفارتخانه ایران از انقلابیون واقعی و آنهایی که خون داده‌اند، دیده نمی‌شود و به واسطه همین مجموعه است که سفارتخانه ایران در حساس‌ترین منطقه خاورمیانه، اطلاعاتی از وجود نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی و مستضعف که در سوریه به فعالیت مشغولند، ندارد و درحالی‌که در لبنان برادران مسلمان را صهیونیست‌ها و بعثیون عراق ترور و قتل‌عام می‌کنند، صدایی از حلقوم سفارتخانه برنمی‌آید. در سوریه به برادران مبارز افغانی اجازه ورود به ایران را نمی‌دهند تا آنان به دیگر برادران مجاهدشان در افغانستان پیوندند و یا رضایتنامه سفارت شوروی را یکی از شروط ویزا دادن به آنها می‌شمارند و در صورت ویزا دادن به مجاهدین دیگر جنبش‌ها، عمداً نام سازمان آزادی‌بخش را در صفحه پاسپورت متقاضی ثبت می‌کنند که این خود نوعی همکاری با رژیم طاغوتی و دست‌نشانده است. از پخش بیشتر نشریات «کیهان عربی» و «مجله الشهدا عربی» به واسطه محتویاتش (مواضع ضد عراقی و ضد سعودی) جلوگیری به عمل می‌آید و در صورت پخش شدن، فقط به اعضای سفارت و یا ایرانیان مقیم آنجا داده می‌شود و بعضی از ضد انقلابیون توانسته‌اند نشریات خود را از سفارتخانه به ایرانیان برسانند. با نماینده کیهان عربی در سفارتخانه بدرفتاری می‌شود و حاضر نیستند با این برادر همکاری نمایند.

کلاً عملکرد سفارتخانه ایران در سوریه در عرض دو سال از عمر انقلاب اسلامی خیلی ضعیف و نارسا است که آن هم به علت نفوذ عناصر فاسدی است که قبلاً در خدمت رژیم سابق خوش‌رقصی می‌کرده‌اند. پیشنهاد ما به دولت مکتبی جهت معرفی و صدور انقلاب اسلامی ایران در سوریه و نمایندگی‌های خارج از کشور این است که هرچه زودتر این نوع سفارتخانه‌ها را که حیثیت جمهوری اسلامی ایران را از بین می‌برند و کیسه بیت‌المال ایران را در جهت ضد انقلاب خالی می‌کنند، بسته و تعطیل نمایند. در عوض با انتخاب افراد مخلص و مؤمن و اعزام آنها به کشورها به پیشبرد انقلاب کمک نماید. ضمناً جبهه آزادی‌بخش مستضعفین جهان حاضر است در این امر انقلابی، دولت را یاری رساند.

برقرار باد حکومت جمهوری اسلامی ایران - برافراشته باد پرچم لا اله الا الله در همه جهان. «جبهه آزادی‌بخش مستضعفین جهان»

۸ - اعلام جرم علیه دکتر یزدی

بسم الله الرحمن الرحيم

امام خمینی: «این ننگ را به کجا ببریم که برخی از اهالی مملکت، حالا که آمریکا را ملت، شکست داده است، باز رابطه با آمریکا دارند».

اعلام جرم علیه دکتر یزدی

روز دوشنبه ۱۳۶۰/۲/۲۱ در دادگاه انقلاب اسلامی و در برابر امت قهرمان و شهیدپرور مسلمان ایران، مسائل مهمی تجزیه و تحلیل و مورد بررسی قرار گرفت و اکنون این مسئله برای ما مطرح است که چرا در مدت دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسائل مهم به سادگی گرفته شده است؟ افرادی در این مملکت هستند که با آمریکا روابط دارند و حتی در جشن استقلال آمریکا در تهران شرکت جسته و نوشابه غیرالکلی نوشیده‌اند و حتی به مدت یک ساعت و نیم با یکی از سردمداران صهیونیسم و امپریالیسم در الجزایر ملاقات دوستانه و محرمانه داشته‌اند، ولی در دارالاسلام ایران به هیچ وجه مؤاخذه نمی‌شوند و باز هم در پست حساس و حتی در مجلس شورای اسلامی به وکالت مشغول هستند. اینان با عملکرد ده ماه حکومت موقت، توانستند مسیر اسلامی امت قهرمان مسلمان ایران را به انحراف بکشانند و با فراری دادن هزاران آمریکایی جاسوس در اوایل پیروزی انقلاب و نیز فراری دادن جنایتکاران رژیم شاه معدوم و افرادی به مانند بختیار و حسن نزیه و دکتر متین دفتری و چمدان اسناد ربوده‌شده از ساواک، بزرگ‌ترین یأس را به ملت عارض شدند. و در صحنه سیاست خارجی یعنی برقرار نکردن روابط دوستانه و دیپلماتیک با کشورهای انقلابی، به‌ویژه کشور دوست و برادر لیبی، جلوگیری از مسافرت نمایندگان مسلمان ایران (در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۱) در جشن بیرون کردن پایگاه‌های آمریکایی در لیبی و صدور نفت امت اسلامی به رژیم منفور و جنایتکار مارکوس، ایجاد مزاحمت برای برادران فلسطینی و در ایجاد برقراری سفارتخانه و برقرار نکردن روابط با نهضت‌های آزادی‌بخش جهان به مانند اریتره، مورو، فطانی، افغانستان و مستضعفین جهان که ایران را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی پایگاه انقلاب می‌دانستند و می‌دانند و شرکت در کنفرانس هاوانا و دعوت صدام حسین خائن و صهیونیست را به ایران و دعوت کردن

۱۰۵ □ جنگ سیاسی - روانی

عده‌ای مرتجع از نمایندگان سلطان قابوس و بردن به نزد امام و اخراج نمودن آنها از دارالاسلام ایران توسط امام و پیام تبریک به صدام و ده‌ها عمل ناشایست دیگر، ایران را منزوی کردند.

از برادر مجاهد‌مان آیت‌الله محمدی گیلانی تقاضا داریم که نظر به مقام با ارزشی که به ایشان واگذار شده و در رابطه با خط امام و بدون ملاحظه روابط و سفارش و بدون ترس از غیر خدا و با کمک گرفتن از مخلصین امت، دکتر یزدی و کسانی که با ایشان همکاری نزدیک داشته‌اند، باز خواست و مورد بررسی و بازجویی قرار بدهید و ما رسماً در مورد کارهایی که دکتر یزدی تاکنون انجام داده است، اعلام جرم می‌کنیم و خواهان حکومت اسلامی و برقراری عدل اسلامی در ایران و جهان هستیم. موفق و پیروز باشید (انشاءالله).

۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۰ - جبهه آزادی‌بخش مستضعفین جهان

۹- گزارش‌ها و یادداشت‌های نشریه الفجر علیه دکتر یزدی و دولت موقت

۹-۱- اسناد خیانت دلتمردان دولت موقت

بیشتر اسناد مربوط به کسانی است که مصدر کارند و وظیفه شرعی و ملی دولت جمهوری اسلامی است که با انتخاب و انتصاب افراد معتقد و پایبند به اسلام و صددرصد در چهارچوب موازین اسلامی که گذشته و حالشان گواه بر مبارز و مسلمان بودنشان می‌نماید و گماردن آنها به‌عنوان مجریان امور، اعتماد توده عظیم ایران را به جمهوری اسلامی چند برابر افزایش دهید. آمریکا دشمن شماره یک ملت مسلمان ایران، همواره به نیروهای دست‌نشانده خود در ایران متکی می‌باشد (امیرانتظام، مراغه‌ای، مدنی، نزیه، بختیار، یزدی، و ...) و ناگزیر دولت باید در امر انتخاب و انتصاب افراد مسئول، توجه بیشتری مبذول دارد؛ چرا که دست‌نشانده‌گان و فرصت‌طلبان در هر لحظه، فوراً به رنگ انقلاب درآمده و در فرصت مناسب از پشت به اساس نوبنیاد جمهوری اسلامی خنجر خواهند زد. از این رو، بر کلیه مسلمانان و مجاهدان راه آزادی و حقیقت‌ضروری است که بدانند تا زمانی که خائنین معدوم نشده‌اند و فرصت‌طلبان انقلابی‌نما بر سر جایشان ننشسته‌اند، قلم‌هایشان را بر زمین

۱۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

نگذارند؛ زیرا رژیم مدفون پهلوی، مدت مدیدی در ایران زمین فرمانروایی کرده و تفاله‌های رژیم ملعون، هم‌اکنون در گوشه و کنار به فعالیت مشغولند (اکبر والی، صباغیان، تکمیل همایون، میناچی و توسلی ...) و نیز عوامل وابسته به آمریکا، صهیونیسم و شوروی در ایران شب و روز مشغول توطئه و جنایت هستند. بر ملت مسلمان و قهرمان ایران واجب است تا برقراری ارزش‌های اسلامی و تثبیت قوانین جمهوری اسلامی، پاک‌سازی و تنبیه افراد غیرانقلابی و فرصت‌طلبان را که در وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی [مشغول کارند]، ادامه دهند. تلاش و کوشش دست‌اندرکاران در این امر ضروری، ضامن تداوم جمهوری اسلامی است. و برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد و ملت با امیرانتظام‌ها و توسلی‌ها و طباطبایی‌ها و مراغه‌ای‌ها و ... روبه‌رو نشود، کلیه سرقته‌ها که در وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها انجام پذیرفته به اطلاع ملت مسلمان ایران برسانیم و سارقین این اسناد را به ملت معرفی نماییم. به امید استقرار حکومت اسلامی در جهان.

نشریه الفجر، سخنگوی محرومان و زاغه‌نشینان و گودنشینان

۹-۲- دکتر یزدی، متین دفتری، مهندس بازرگان، چمران، عباس امیرانتظام

۱- دکتر یزدی توانست در اوایل انقلاب، بسیاری از اسناد ساواک [را] به وسیله دو تریلی از ساواک مرکزی واقع در سلطنت‌آباد، خارج نموده و توسط دکتر متین دفتری خائن، دو چمدان از بهترین اسناد را به خارج کشور بفرستد.

لازم به ذکر است که در خردادماه ۱۳۵۸ دکتر متین دفتری همراه اسناد ربه‌شده در فرودگاه تهران توسط سرگرد نیلی و انقلابیون دستگیر می‌شود و متأسفانه بعد از دو ساعت توسط امیرانتظام (عباس روافیان) و چمران آزاد گشته و به اروپا می‌گریزد.

۲- دکتر یزدی با همکاری دامادش شهریار روحانی و شرکا، بسیاری از اسناد سفارت ایران در آمریکا را ربه‌شده و به نقاط نامعلومی انتقال می‌دهند.

۳- فرزند مهندس بازرگان، بسیاری از اسناد مراکز اسناد انقلاب را ربه‌شده و در جای امنی نگهداری می‌نماید.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۰۷

۴- قطب‌زاده وزیر امور خارجه سابق در دوران تصدی وزارت خارجه، توانست اسناد بسیاری را به دفتر چمران (ساواما) انتقال دهد که چندی پیش نخست‌وزیر دستور ارجاع اسناد را به محل اصلی می‌دهد و پس از بررسی متوجه می‌شوند که بیش از صد و پنجاه سند مهم گم شده است و در میان اسناد گم‌شده، نام‌های رجوی، تیرائیان، مرادی، شاه اویسی، خلیلی، اساسی، طالب‌زاده و ... و صورت‌جلسه چک یک میلیون دلاری ارسالی به ... بوده است.

۵- خارج نمودن اسناد وزارت خارجه و وزارت کشاورزی و ... توسط ریاست جمهوری به‌عنوان شناسایی و پاک‌سازی افراد نفوذکرده در دفتر هماهنگی و ریاست جمهوری که جریان مفصلاً در جراید منتشر شده است.

۶- ربودن اسناد طرفداران رژیم ملعون توسط دفتر نخست‌وزیری دولت بازرگان (ابراهیم حکیمی، بهایی معروف) و سرقت بسیاری از اسناد سازمان‌های دولتی و رشوه گرفتن (یک میلیون و نیم تومان) و فراری دادن بختیارها، نزیه‌ها، آقایی‌ها و سرمایه‌داران و مفسدین فی الارض به خارج از کشور زیر نظر مسئولین امر.

اکنون با روشن‌شدن ماهیت افراد انقلابی‌نما مانند دکتر یزدی‌ها، چمران‌ها، توسلی‌ها، قطب‌زاده‌ها، صباغیان‌ها، میناچی‌ها، ... و افراد مزدور و جاسوسی مانند امیرانتظام‌ها، ابراهیم حکیمی‌ها، اکبر والی‌ها، تکمیل همایون‌ها و ... و وسیله‌شدگانی مانند ناطقی‌ها، فضلی‌نژادها، رضا مسموعی‌ها و امیرخانی‌ها و ...

جبهه آزادی‌بخش مستضعفین جهان، پشتیبانی خود را از دادستانی انقلاب اسلامی اعلام می‌دارد و از مقامات قضایی خواستار است موضوع سرقت اسناد را از ابتدا تا پیروزی انقلاب اسلامی توسط افراد ذکرشده، پیگیری کرده و ماهیت پلید این جریان را - که معتقدیم در دیگر وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی نیز سابقه داشته است - کشف و افشا کرده و عاملین این سرقت‌ها را به ملت مسلمان معرفی و سارقین و ربایندگان و خارج‌کنندگان را به جزای اعمال کثیف‌شان برسانید.

جبهه آزادی‌بخش مستضعفین جهان

گزارشگران: ابوحنیف و انقلابیون فی سبیل الله
سه‌شنبه ۵ خرداد ۱۳۶۰ - ۲۹ رجب ۱۴۰۱ ه. ق

۹-۳- شکایت از کارگزاران دولت موقت به دادگاه انقلاب

امام خمینی: «هرچه می‌خواهند توابع صهیونیست‌ها فریاد بزنند ما با آنها انقلابی رفتار می‌کنیم».

ما باید در توسعه انقلاب خود، بشریت را از مظالمی که به او رفته است نجات بخشیم؛ در صورتی که هنوز در ایران عناصر زیادی هستند که بر علیه انقلاب کار می‌کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت‌الله مجاهد آقای محمدی گیلانی، ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز

بعد از پیروزی انقلاب عظیم ایران و انتخاب بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب، گمان ما بر این بود که چون یک پیر با اطلاعات مذهبی و شم سیاسی‌اش و با استفاده از رهنمودهای امام امت کابینه‌ای را تشکیل [می‌دهد] که تمامی افراد آن، انقلابی و صددرصد در چهارچوب موازین اسلامی باشد، اما متأسفانه، ملت مسلمان شاهد بود که مشی غیرانقلابی آقای بازرگان و شرکا و خطای انحرافی نهضت آزادی خارج کشور، تمام تخم و ترکه‌های اشرافیت و جاهلیت و دار و دسته جبهه ملی و نهضت آزادی و عناصر خودفروخته رژیم معدوم پهلوی را بر سر کار آورد و به جای حکومت توحیدی اسلامی، حکومت شرک را بنا نهاد و عمداً به جای انقلابیون اصیل و واقعی، آنهایی که در پیشبرد انقلاب اسلامی خون داده بودند و لیاقت خدمتگزاری را داشتند، از استاندارها و مدیرکل‌های رژیم کفر پهلوی استفاده کرد.

همه می‌دانند که شخص بازرگان در اعتقاداتش در کلماتش و سخنانش با مردم صریح و صادق [بود]، اما دولت موقت با کارنامه سیاهش توانست در عرض کوتاه‌مدت، روحیه و خلق و خوی جاهلیت و عناصر ضدانقلاب و نامسلمان و ضداسلامی را در جامعه بعد از انقلاب نفوذ دهد؛ چون معتقد بود که می‌توان برای پیشبرد حکومت و جامعه از هر عنصری کمک گرفت و می‌بایست کینه‌های گذشته را فراموش کرد و برای ساختن جامعه توحیدی کوشید.

آمریکا و اسرائیل با علم به این موضوع و نقطه ضعف دولت بازرگان، توانست عناصر تربیت‌یافته در مدرسه سیا و موساد را در کابینه دولت موقت وارد نماید که

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۰۹

می‌توان حسن نزیه‌ها، تیمسار شاکری‌ها، مدنی‌ها، عباس روافیان‌ها، امیرانتظام‌ها، و دکتر یزدی‌ها را نام برد.

آیا در دادگاه انقلاب اسلامی و دولت مکتبی تنها و تنها امیرانتظام باید محاکمه شود و آیا در دارالاسلام ایرانی‌ها یک امیرانتظام وجود دارد و کلاً چه کسانی و چه دست‌هایی امیرانتظام‌ها را در این کشور اسلامی بر سر قدرت می‌آورد و آیا نباید با دولت موقت و عملکرد آن و دار و دسته «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد؟

چرا پست‌های حساس مملکتی و شریان‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی باید به این سادگی در اختیار عناصر نامسلمان و ضدانقلاب قرارگیرد؟ اگر از روزهای اول پیروزی انقلاب فریادها و عربده‌های این نامسلمان‌ها و غرب‌زده‌هایی را که در دستگاه دولتی ظاهر شده بودند، در نطفه خفه می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم چریک پیر و هم‌زمش خودسرانه کارهایی و انتصابات انجام دهند، دیگر امروز نیازی به این دادگاه‌ها نداشتیم.

امیرانتظام که نام اصلی‌اش عباس روافیان، فرزند میرزا یعقوب یهودی است، به‌وسیله برادرمان محمد منتظری بارها و بارها در کنفرانس‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی یادآوری کرده است که این یهودی تازه‌مسلمان‌شده، اسرائیل را بر فلسطین ترجیح می‌دهد و به راحتی توانست به نهضت آزادی ملحق گردد و در زمان حکومت بازرگان و دکتر یزدی، به‌عنوان معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت انقلاب و سپس به‌عنوان سفیر منتخب دکتر یزدی در سوئد، بزرگ‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر جمهوری نوین‌یاد اسلامی ایران وارد نماید.

کارنامه سیاه عباس روافیان (امیر انتظام) توسط نماینده دادستانی تهران در محضر دادگاه به ملت مسلمان ارائه شده است و نیازی به تکرار آن نیست. ما فقط نکاتی که در دید ایشان نبوده، مدارکش را ارائه می‌دهیم و در خاتمه از ریاست دادگاه انقلاب و دولت مکتبی می‌خواهم جریان و کلیه کسانی که به مدت ده ماه مسیر انقلاب اسلامی را منحرف کردند و معتقدیم کلیه نارسایی‌ها و مشکلات امروزی ناشی از عناصر معدود جاسوس و فاسدی است که در دستگاه دولت بازرگان رخنه کرده بودند،

۱۱۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بایستی کاملاً شناسایی و به ملت مسلمان معرفی و در دادگاه انقلاب محاکمه و به سزای اعمال کثیف‌شان برسند. ان‌شاء‌الله

یک‌شنبه ۶ اردیبهشت، ۲۱ جمادی الثانی ۱۴۰۱ هجری قمری
ابوحنیف (اصغر جمالی فرد)

۹-۴- سخنان بزرگان انقلاب در خیانت دولت موقت

بسم الله الرحمن الرحيم

«باید با هوشیاری و دوراندیشی و وحدت کلمه، گروه‌های صددرد اسلام‌ی و پایبند به اسلام و علاقه‌مند به مسلمین از آن استفاده کنند و نگذارند فرصت‌جویانی که یک قدم و یک قلم برای اسلام برنداشته‌اند، اکنون از فرصت استفاده کنند و خود را به‌صورت وطن‌خواهی و آزادی‌خواهی در بین مردم رنج‌دیده برای رسیدن به وزارت و وکالت داخل کنند» (از سخنان امام خمینی، یک سال قبل از پیروزی انقلاب).

«ما اول فکر می‌کردیم از نخست‌وزیرها و وزرای رژیم استبدادی گذشته و معاونین وزراتخانه‌های گذشته استفاده بکنیم و مثلاً از استاندارها و مدیرکل‌هایش در دستگاه دولت استفاده کنیم، دیگر کسی اعتراض نمی‌کند» (از سخنان مهندس بازرگان بعد از پیروزی انقلاب).

«آری، یک سیاست امپریالیستی صهیونیستی مأمورین رژیم گذشته، بر بسیاری از مسائل کنونی کشور سایه انداخته و عناصر نالایق و احياناً تک و توکی مزدور به اصطلاح حاکم بر کشور در چهارچوب همین سیاست عمل می‌کند» (از سخنان محمد منتظری، در زمان حکومت بازرگان).

«این دست‌های صهیونیسم که از این حادثه درآمد، همان دستی است که باعث شده دولت موقت اراده توده‌های انقلابی را ندیده بگیرد و با سادات خائن قطع رابطه نکند و اگر فرمان کتبی و صریح امام به وزارت امور خارجه نبود، [حالا] حالاها با سادات خائن قطع رابطه نکرده بود» (از سخنان جلال‌الدین فارسی، در فرودگاه تهران خرداد ۱۳۵۸).

«بعضی از عملکردهای دولت موقت که به دستور عباس روافیان (امیر انتظام) انجام

گرفت»:

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۱۱

«این فلسطینی‌ها خیال می‌کنند صاحب‌خانه‌اند؛ نه خیر، ما به هیچ خارجی و من جمله فلسطینی‌ها اجازه نمی‌دهیم چنین کارها و تصرفاتی انجام دهند» (از سخنان امیر انتظام (روافیان) در دانشکده نفت آبادان).

«آقای زواره‌ای با همکاری سپاه پاسداران، دکتر متین دفتری را با چمدانی پر از اسناد رپوده‌شده از ساواک که قصد خارج کردن از کشور داشت، دستگیر می‌کند و چند ساعت بعد به دستور امیرانتظام و مشاور دیگر بازرگان، آزاد شده و متین دفتری ایران رابه قصد اروپا ترک می‌نماید».

۹-۵ - امیرانتظام و ماجرای فرودگاه تهران، خرداد ۱۳۵۸

در روز یکشنبه مورخ ۱۳۵۸/۳/۲۰ هیئت حسن نیت که بنا به دعوت لیبی از حزب جمهوری اسلامی و پاسداران انقلاب اسلامی عازم لیبی جهت شرکت در جشن‌های برپیده شدن پایگاه‌های نظامی آمریکایی بودند، از طرف دولت موقت (امیرانتظام) بدون ذکر علت و بیان مجوزی، از مسافرت ۵۵۰ نفر جلوگیری و به مدت دو روز و دو شب سرگردان و بلا تکلیف شدند. جلال الدین فارسی، دکتر سیف‌الله وحید، محمد منتظری، امید نجف آبادی، سرگرد نیلی، ابوحنیف.

پیش از ظهر ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ هواپیمایی مملو از آمریکایی‌ها که از طریق استکهلم در فرودگاه تهران بر زمین می‌نشیند به دستور امیرانتظام بدون تفتیش چمدان‌های آنان، از سالن فرودگاه خارج و در تهران پخش می‌گردند و به دستور امیرانتظام به تیمسار فیروزیان در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۶، شماره ۱۰۷، دستور داده می‌شود که «کلیه آمریکایی‌ها می‌توانند از کلیه مرزهای ایران با هواپیماهای نظامی و غیرنظامی با تسهیلات لازم از طرف دولت از ایران خارج شوند».

امیرانتظام - معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت موقت».

در ۶ فروردین ۱۳۵۸ که روز امضای قرارداد ننگین سادات، بگین، کارتر، است، از طرف دولت موقت به برادر حلیم [عبدالحلیم خدام]، معاون سفیر فلسطین در ایران^۱

۱. عبدالحلیم خدام در آن زمان وزیر امور خارجه سوریه بود. آن زمان آقای هانی الحسن سفیر فلسطین در ایران بود. نویسندگان نشریه «والفجر» در اینجا اشتباه کرده‌اند (ویراستار).

۱۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تلفن می‌شود که کنسولگری انقلاب فلسطین در اهواز بسته شود و پس از چند روز هم بازرگان و معاون امور انقلابش، آقای هانی الحسن را به کاخ نخست‌وزیری احضار و رسماً ابلاغ می‌کنند که کنسولگری در اهواز تعطیل گردد.

آقای امیرانتظام (عباس روافیان، فرزند میرزا یعقوب)، آیا جرم برادران لیبی این بوده که در طول پانزده سالی که انقلابیون لیبیایی رژیم سلطنتی آمریکایی، انگلیسی ملک ادريس را واژگون ساخته‌اند با رژیم محمدرضا شاه رابطه دیپلماتیک نداشتند و بر ضد رژیم شاه عمل می‌کردند، و آیا [اگر] حکومت لیبی با رژیم گذشته روابط دیپلماتیک برقرار می‌کرد، هم‌اکنون روابط در سطح عالی همان‌طور که با آمریکا، شوروی، چین، انگلیس برقرار است، نمی‌داشت؟

و از اینجاست که تفاوت میان خط امام خمینی و خط حاکم به‌درستی معلوم می‌گردد.

شبی که قرار بود برادر عبدالاسلام جلود به اتفاق همراهانش فرمایش برای دیدار رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی به قم برود، از طرف نخست‌وزیری کوشش بر این می‌شود که برای نماینده سادات وقت گرفته شود تا با امام مذاکره کند که بدیهی است امام چنان کوششی را تقبیح می‌کند. همین عوامل ضد انقلاب بودند که نسبت به قضیه فلسطین بد عمل کردند و در مورد تقاضای برادران فلسطینی مبنی بر اینکه پرتقال غزه را شما کیلویی ۳۰ ریال بخرید، چون استعمار آمریکا با مصر متحد شده و می‌خواهد پرتقال مردم غزه را به قیمت زیاد بخرند و بگویند اگر این طرحی که مورد توافق سادات - بگین است، قبول کنید پرتقالتان را به چند برابر می‌خریم.

«این دولت انقلابی (بازرگان) از دولت عربستان سعودی عقب‌تر است (جلال‌الدین فارسی).

توضیح: محمد منتظری و دوستانش درحالی این سخنان را علیه کارگزاران دولت موقت، به‌ویژه مهندس بازرگان، مهندس امیرانتظام و من پخش می‌کرد که خود او در سه ماهه اول سال چندین بار با نادیده گرفتن قانون به رفتارهایی همچون بستن فرودگاه مهرآباد، ورود و خروج از کشور بدون ویزا و رفتارهای ایدایی دیگر دست زده بود و کار را به جایی رسانده بود که پدر ایشان آیت‌الله منتظری با صدور اعلامیه از

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۱۳

رفتار او اظهار برائت کرده بود. همچنین دادستان تهران در موضوع فرودگاه مهرآباد، حکم دستگیری و بازداشت او را صادر کرده بود [پیوست ۲]. مشروح جریانات مربوط به ایشان را در دفتر اول جلد پنجم آورده‌ام که از تکرار آن خودداری می‌شود.

۹-۶- مصاحبه ابوشریف با مجله «المستقبل» پاریس

«ابوشریف» در مصاحبه با مجله «المستقبل» چاپ پاریس فاش کرده است: ترورهای بعد از انقلاب تنها کار «فرقان» نبوده است!

«مجله المستقبل» چاپ پاریس در شماره گذشته خود مصاحبه‌ای با عباس زمامی (ابوشریف) فرمانده سپاه پاسداران به عمل آورده است که کوتاه شده آن به نظرتان می‌رسد.

یک سال از تأسیس سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران گذشته است. فعالیت سپاه پاسداران را در این مدت چگونه ارزیابی می‌کنید؟ و آیا به نظر شما این سپاه توانسته است وظایف خود را همان‌گونه که دستگاه رهبری می‌خواهد انجام دهد؟

- از نخستین روز پیروزی انقلاب، سپاه پاسداران برای دستگیری عناصر باقی‌مانده ساواک و طرفداران شاه و مخالفان انقلاب اقدام کرد. همچنین موفق شد تهاجم‌ها و توطئه‌های مسلحانه‌ای را که علیه انقلاب اسلامی ترتیب داده می‌شد خنثی سازد. پس از سقوط ارتش و ژاندارمری و شهربانی، این سپاه برای برقراری امنیت در سراسر کشور و جلوگیری از آشوب و قاچاق اسلحه و پول، اقدامات وسیعی انجام داد و توجه زیادی به آموزش انقلابیون به منظور برپایی ارتش نوین یعنی سپاه پاسداران معطوف داشت. با فعالیت‌های وسیعی که انجام می‌دادیم و علاقه‌ای که پاسداران نشان می‌دادند پیش‌بینی می‌کردیم که موفقیت‌های بیشتری به دست آوریم، ولی به علت مشکلاتی که پیش روی ما قرار گرفت نتوانستیم به آنچه آرزو داشتیم جامه عمل بپوشانیم.

- این مشکلات چیست؟

- مشکلات چیزی نبود جز حاصل عدم هماهنگی دولت موقت بازرگان با پاسداران انقلاب و اینکه آن دولت کمک مالی و سلاح مورد نیاز در اختیار

۱۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

نمی‌گذاشت. هدف دولت موقت این بود که سپاه پاسداران انقلاب را کوچک کند؛ زیرا می‌ترسید گسترش فعالیت آن در آینده ایجاد خطر کند.

- شما می‌گویید که دولت موقت مشکلاتی به وجود آورد، ولی آیا می‌توانید بگویید کدام یک از وزرای آن دولت در این زمینه نقشی ایفا کردند؟

- در ابتدا ابراهیم یزدی به‌عنوان اینکه معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بود، سعی کرد بر سپاه پاسداران تسلط پیدا کند. ولی ما حاضر نشدیم که زیر نظر دولت موقت به ریاست بازرگان و نیابت یزدی قرار گیریم؛ زیرا یزدی نه یک فرد انقلابی بود و نه برای این فرماندهی و رهبری آمادگی داشت. او جزو انقلابیونی که طی بیست سال گذشته مبارزه کردند نبود. دولت موقت سعی کرد از طریق یزدی و دیگران سپاه پاسداران را زیر نظر بگیرد؛ درحالی‌که سپاه پاسداران در واقع پاسداران انقلاب بودند، نه دولت.

برخورد با دولت موقت از همین جا آغاز شد؛ زیرا دولت می‌خواست سپاه پاسداران را برای هدف‌های غیرانقلابی خویش از قبیل درگیری کردن پاسداران با کارگران اعتصابی، به کار ببرد.

- سپاه پاسداران، چگونه سازمان یافته است؟ آیا سازمان آن به گونه ارتش‌های منظم به‌صورت هرم است که از ژنرال‌ها و سرهنگ‌ها شروع و به ستوان‌ها و سربازان ختم می‌شود، یا بر اساس تشکیلات سازمان‌های انقلابی که علیه اشغالگر مبارزه می‌کنند، سازمان یافته است؟

- در سپاه پاسداران، درجات نظامی با مفهومی که در ارتش‌های حرفه‌ای وجود دارد، به چشم نمی‌خورد؛ یعنی اینکه سرهنگ و سرهنگ دوم و غیره نداریم، ولی سازمان آن شبیه سایر سازمان‌های نظامی می‌باشد.

این سپاه دارای یک فرمانده و یک معاون فرمانده و یک شورای عالی نظامی و شورای دیگری می‌باشد. در این سپاه همچنین مسئولانی مانند فرمانده گروه، فرمانده دسته و فرمانده واحد، فعالیت دارند، ولی فرماندهان هیچ‌گونه مزیتی بر افراد پاسدار ندارند. حقوق‌ها هم بر اساس درجه‌ها تعیین نشده است. ممکن است حقوق یک

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۱۵

پاسدار بیش از حقوق فرمانده دسته باشد؛ زیرا حقوقها بر اساس نیازها تعیین می‌شود.

پس از خنثی کردن تلاش دولت موقت برای تسلط بر سپاه پاسداران، این سپاه زیر نظر شورای انقلاب قرار گرفت و ما دستورات خود را از شورای فرماندهی می‌گیریم. - ارتش قدیم هنوز در ایران موجود است و سعی دارد فعالیت خود را بازیابد؛ چنان‌که سپاه پاسداران و ارتش بیست میلیونی - که امام خمینی دعوت تشکیل آن را کردند - همین سعی را دارند. آیا خطری از لحاظ برخورد اختیارات و وظایف این سه نیرو به وجود نخواهد آمد؟

- ارتش دارای وظایف معینی می‌باشد که در قانون اساسی ذکر شده است. سپاه پاسداران هم وظایف معین و مشخصی دارد که آن هم در قانون اساسی قید شده است. موقعی که بحرانی به وجود آید میان ارتش و سپاه پاسداران هماهنگی برقرار می‌شود؛ چنان‌که در بحران‌ها و مأموریت‌ها میان ارتش و پاسداران، فرماندهی مشترکی برقرار می‌شود. به‌طور مثال، روزی که زد و خوردهای کردستان و به‌ویژه در پاوه رخ داد، یک ستاد مشترک تشکیل شد.

- فرماندهی این ستاد مشترک به عهده کیست؟

- اگر برخوردها به‌صورت جنگ‌های چریکی باشد، سپاه پاسداران فرماندهی مشترک را به‌عهده می‌گیرد، ولی اگر برخوردهای وسیعی صورت بگیرد و نیاز به زره‌پوش‌ها و سلاح‌های سنگین پیدا شود، فرماندهی ارتش، فرماندهی عملیات را به‌عهده خواهد داشت. در هر حال ارتش، بعدها و برحسب اوضاع سیاسی گسترش خواهد یافت.

مأموریت سپاه پاسداران هم دفاع از انقلاب در مقابل تهدیدهای خارجی و با یک تهدید وسیع داخلی ضد انقلابی سبب شد، در تمام این احوال سلاح، سپاه در مراکز مخصوصی نگهداری می‌شود تا در هنگام لزوم مورد استفاده قرار گیرد.^۱

- سپاه پاسداران متهم است که تخلفاتی مرتکب شده و یک نقش سیاسی در رویدادهای کردستان ایفا کرده است؛ نظر شما چیست؟

۱. جمله، در متن منبع اصلی خبر نیز به همین صورت آمده است (ویراستار)

۱۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

- این موضوع درست نیست. اگر آغاز زد و خوردهای کردستان را در نظر بگیریم، خواهیم دید که مهاجمان، این زد و خوردها را در مریوان شروع کردند. آنها ۲۵ پاسدار را به طرز فجیعی کشتند؛ یعنی اینکه در دهان آنها نارنجک گذاشتند و با انفجار آن، مرتکب قتل آنان شدند. موقعی که گفتگوها در مریوان آغاز شد، و قبل از اینکه به راه حلی برسیم، اوضاع را در پایه بحرانی ساختند.

آنها بیمارستان را اشغال کردند و عده زیادی از مجروحین سپاه پاسداران را اعدام نمودند. امام خمینی از این رفتار سخت برآشفتند و فرمان دادند که نبرد علیه آنها آغاز شود و به همین جهت، پاسداران وارد جنگ شدند تا آزادی مسلمانان کرد را تأمین نمایند.

- گفته می‌شود که در بعضی مواقع پا را از دستوراتی که به شما داده شده بود، فراتر گذاشته‌اید. در باره این اتهام چه می‌گویید؟

- این که گفته می‌شود تخلفاتی از دستورهای صادره شده، [صورت گرفته] است، صحیح نیست.

آنچه انجام دادیم اجرای دستورات شورای انقلاب بوده است و کلیه کسانی که دستگیر ساختیم اتهام‌های گوناگونی از قبیل شکنجه مبارزان انقلابی داشتند.

- به نظر شما مشکل اقلیت‌ها در ایران چگونه حل می‌شود؟

- به نظر من، مشکلی به نام مشکل اقلیت‌ها در ایران وجود ندارد؛ زیرا اسلام حقوق همه انسان‌ها از جمله یهودیان و حتی غیر مؤمنان را به رسمیت شناخته است. ما مدت سیزده قرن با همدیگر زندگی کرده‌ایم و حالا می‌توانیم این وضع را عوض کنیم؟ این که می‌گویند به اکراد و دیگران این حق داده شود تا به‌طور مستقل در مناطق خود زندگی کنند و قوانین ویژه خودشان را اجرا نمایند، امری است غیر معقول. لذا طرح اینکه اعراب و فارس‌ها و ترک‌ها از کردستان بیرون بروند از همه جنبه‌ها و از نظر اسلام مردود است؛ کما اینکه نمی‌توان کشوری به نام ایران با سبک سوییسی یا بلژیکی تشکیل داد؛ زیرا هر ایالتی در سوییس دارای درآمد مالی مخصوص به خود می‌باشد که این امر در ایران غیرممکن است. چگونه می‌توان قبول کرد که نفت خوزستان برای اکراد خوب باشد، ولی اعراب و فارس‌ها برای مشارکت در اداره امور

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۱۷

کردستان خوب نباشند؟ البته این امر قابل قبول است که هرکس می‌خواهد در کردستان کار کند، باید زبان کردی بداند؛ زیرا این امر یک امر ضروری و لازم می‌باشد. منطقه کردستان می‌تواند با زبان کردی تکلم کند و زبان کردی را آموزش دهد، ولی اینکه مستقل شود، خیر!

- نظر شما در باره تشکیلات و سازمان‌های سیاسی چیست و آیا می‌توان به آنها آزادی فعالیت و سازمان‌دهی داد؟

- تمام تشکیلات سیاسی تا زمانی که سلاح به دست نگیرند و با سایر تشکیلات سیاسی دیگر، احترام متقابل داشته باشند، چه کمونیست مارکسیست باشند یا مائوئیستی، می‌توانند فعالیت کنند.

- در باره فرقان و ترورهایی که اعضای آن مرتکب شده‌اند، چه می‌گویید؟
- ابتدا باید بگویم که همه ترورها کار گروه فرقان نیست. دوم اینکه ما افرادی را دستگیر ساخته‌ایم که چون بر طبق اسلام رفتار می‌کنیم، نمی‌توانیم متهمی را شکنجه دهیم؛ زیرا ما روش‌های غیراسلامی را اجرا نمی‌کنیم.
- همان‌طور که می‌دانیم شما رهبری حزب‌الله را برعهده داشتید؛ آیا هنوز هم این رهبری را دارید؟

- من پس از تأسیس حزب جمهوری اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران به سپاه پیوستم و در حال حاضر هیچ‌گونه فعالیتی در خارج از چارچوب سپاه انجام نمی‌دهم.
- نظر شما در مبارزه با امپریالیسم در خارج از کشور چیست؟
- طبق نظر اسلام، می‌بایستی با امپریالیسم در سراسر جهان مبارزه کرد. اساسنامه سپاه پاسداران هم خواهان حمایت از نهضت‌های رهایی‌بخش در جهان می‌باشد.
آیا به نظر شما یک کودتای نظامی می‌تواند در ایران موفق شود؟
- تصور نمی‌کنم. این اقدام امری است محال» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۱/۲۸).

۹-۷ - اعلام جرم سردبیر مجله پیام انقلاب علیه دکتر ابراهیم یزدی

دکتر یزدی به نام اسلام به اسلام خیانت می‌کند

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور دادستانی محترم کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

۱۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

به استحضار می‌رساند با پیروزی خونبار انقلاب اسلامی کشور و روی کار آمدن دولت موقت و با توجه به اعتماد مردم به آن دولت، که انتخاب امام بود و اطاعت از فرمان ایشان واجب، مرکز اسناد ملی انقلاب و ساواک مرکزی سابق، زیر نظر دکتر ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب اداره می‌شد (این مرکز توسط برادران مسلمانی که از اصفهان عازم تهران شده بودند، و من هم جزء آنها بودم حراست می‌شد). ایشان چند مرتبه شب‌هنگام و آن هم بعد از نیمه‌های شب به آن ساختمان مراجعه کرده و با توجه به گستردگی و پیچیدگی ساختمان و همچنین کثرت پرونده‌ها به نام و نشان گاو صندوق‌هایی مراجعه، و پس از بریدن درب آنها توسط جوش، پرونده‌ها و پول‌هایی را که در آن صندوق‌ها بود، برداشته و همراه خود می‌برد، که باز بنا بر اعتماد برادران محافظ به دولت، هیچ‌گونه سوءنیتی به ایشان نشده و از عمل ایشان جلوگیری به عمل نیامده و نکته مهم اینکه من طی ملاقاتی که با برادر زواره‌ای، معاون امنیتی فعلی وزارت کشور، که در آن موقع دادستان انقلاب بودند، در همان محل داشتیم، ایشان متذکر شدند که هیچ‌کس به جز دادستانی انقلاب حق خروج اسناد از آن مرکز را نداشته است.

بنا بر مطالب فوق و با توجه به حکم دادگاه انقلاب در رابطه با اتهام جاسوسی «عباس امیرانتظام» و هماهنگی وی با دکتر یزدی و مهندس بازرگان، از آن مقام تقاضای رسیدگی عاجل به این موضوع را دارم. ذکر این نکته ضروری است که برادرانی که در آن موقع حراست آن محل را به عهده داشتند، حاضر به شهادت بوده و این جانب نیز حاضر در حضور آن دادستانی توضیحات بیشتری بدهم.

سردبیر مجله «پیام انقلاب».

۹-۸- موضع‌گیری محمد منتظری و گروهش پس از حادثه شیراز

مضروب شدن دکتر یزدی در شیراز
دکتر ابراهیم یزدی، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، هنگام ورود به مسجدالنبی شیراز مورد ضرب و شتم گروهی قرار گرفت و به شدت مجروح شد. گزارش رسیده حاکی است که دکتر یزدی و محافظش به شدت از ناحیه کتف و

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۱۹

گردن مجروح شده بودند که اتومبیل‌های شهربانی به مسجد رسیدند و آنها را نجات دادند.

با وجودی که دکتر یزدی از معدود کسانی است که طرفدار خط آمریکا در ایران است و نیز جزء لیبرال‌ها و عضو نهضت آزادی و رفیق و هم‌رمز عباس امیرانتظام (جاسوس آمریکا) که به حبس ابد محکوم شده است و طبق اظهارات خود در بیشتر تصمیم‌گیری‌های سخنگوی دولت موقت بازرگان نقش بسزایی داشته و در فراری دادن بختیار، متین دفتری، سرهنگ سرمست و ربودن اسناد ساواک مرکزی نقش اساسی داشته است؛ هرچند دکتر یزدی برای حذف مخالفانش از حمله فیزیکی ابایی ندارد (حادثه روز پنجشنبه ۷ خردادماه جلوی درب خروجی مجلس شورای اسلامی و مفتضح شدن ایشان در بین مقامات و نمایندگان اتفاق افتاد)، لکن «نشریه والفجر» عمل حمله به دکتر یزدی را به‌عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی در شیراز شدیداً محکوم می‌نماید.

تذکری که روز پانزده خرداد به دکتر یزدی در میدان امام خمینی اصفهان دادم، این بود که آقای یزدی، اگر از خط امام دور شوی و خط امام را نروی به خدا با شمشیر راست می‌کنم و بدانید شما وزیر هستید، باید خط رهبر را بروید. آقای دکتر یزدی، چرا مدیر کل اداره ششم وزارت امور خارجه، دکتر داودی هست که در رژیم طاغوتی پهلوی جنایتکار همین پست را داشت و در رژیم فعلی دولت موقت اسلامی هم دارد و همین شخص یکی از مهره‌های طرفدار آمریکا است. دکتر داودی و امثال او مانع تفاهم و دوستی ملت ایران و لیبی می‌باشند. دکتر داودی، یکی از مشاورهای دکتر یزدی است در امور خارجه و بدانید ملت دارند به شما ضربه وارد می‌کنند، بدانید! جمله‌ای را می‌خواهم به شما بگویم: سرهنگ ویل (بیل) کسی بود که رئیس ضد اطلاعات افسری بود و رئیس ضد اطلاعات و شایعات و اعلانات مضره و رئیس تهدیدات و رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری، و همین سرهنگ بیل را هم معاون ضد اطلاعات ارتش اسلامی کردند که خوشبختانه توسط پاسداران در بیست روز پیش دستگیر شد و بدانید چه توطئه‌هایی در خطر است که حتی بهترین جوانان ما را مابین ۳۱ تا ۳۷ می‌گویند از خدمت ارتش معاف هستند. چه کسانی می‌گویند دیپلمه‌ها و ضد

۱۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

دیپلمه یعنی باسواد در ارتش اسلامی نباشد؟ بدانید توطئه‌ها از کجا آب می‌خورد و آمریکا و اسرائیل چه کارهایی دارند می‌کنند. والسلام. سرگرد نیلی

این ضد انقلاب نمی‌خواهد توده‌های مردم ما که سخنگویان حقیقی انقلابند، برای مردم مسلمان انقلابی حرف بزنند. یک کسی را سخنگوی دولت و انقلاب گذاشته‌اند که اصلاً افکار اسلامی از مغزش عبور نکرده است. این آدم کسی است که نهضت آزادی ایران (حزب آقای بازرگان) که سیصد تا عضو ندارد، اعلامیه داد و در صفحات کیهان و اطلاعات چاپ شد که ما مسئولیت حرف‌ها و اعمال ایشان را قبول نداریم و تحمل نمی‌کنیم. کسی که یک حزب سیصد نفری حاضر نیست مسئولیت اعمال و حرف‌هایش را بپذیرد، چگونه او را سخنگوی میلیون‌ها انقلابی گذاشته‌اید؟

[این سخنگوی دولت موقت یعنی امیرانتظام] می‌گوید: «این فلسطینی‌ها خیال می‌کنند صاحب خانه‌اند؛ نه خیر، ما به هیچ خارجی و من جمله فلسطینی‌ها اجازه نمی‌دهیم چنین کارها و تصرفاتی انجام دهند».

این نامسلمان، همان‌طوری که در دانشگاه نفت آبادان این حرف‌ها را زده بود و در روزنامه منعکس شد، من این دولت و سخنگویش را استیضاح کرده و ساکتش کردم. این موجود هنوز نمی‌داند که اینجا خانه فلسطینی‌هاست (حضار: صحیح است). این نمی‌داند که لیبی وطن ایرانی‌هاست (حضار: صحیح است) ما برای آزادی مصر با ؟؟؟؟‌های میلیونی مصر، برای ؟؟؟؟ کردن سادات خواهیم جنگید (حضار: صحیح است) همراه برادرانمان در افغانستان خواهیم جنگید (حضار: صحیح است) ؟؟؟؟ سخنرانی جلال الدین فارسی در سالن.

ز - اعتراض به خبرگزاری پارس - مرداد ۱۳۶۰

پاسخ نقد نقل قول خبرگزاری پارس از المجله

بسمه تعالی

خبرگزاری محترم پارس، در گزارش‌های ویژه مورخه ۱۳۶۰/۵/۲۰ به نقل از مجله «المجله» چاپ لندن مطلبی در مورد این‌جانب ذکر شده بود که عاری از حقیقت می‌باشد. استدعا دارد شرح زیر را در اولین گزارش درج فرمایید. با تشکر.

بسمه تعالی

خبرگزاری پارس از بیروت به نقل از مجله «المجله» عربی چاپ لندن گزارش داده است که بنی صدر معزول قبل از فرار از ایران با این جانب جلسات محرمانه داشته است و مدعی شده است که در این جلسات، این جانب وی را نصیحت کرده‌ام تا هر چه زودتر ایران را ترک کند؛ چون نقش وی در ایران تمام شده است.

لازم است به اطلاع ملت نجیب و قهرمان پرور ایران برساند که این خبر، بی‌اساس و به کلی عاری از حقیقت می‌باشد. این جانب در تمام دوران ریاست آقای بنی صدر و بعد از آن هیچ‌گونه ملاقاتی با ایشان نداشته‌ام و هرگز چنان توصیه‌هایی را هم به ایشان ننموده‌ام و با اختفاء و فرارشان از ایران نیز موافق نبوده‌ام.

والسلام - یزدی

ژ - حمله رادیو ایران به دکتر یزدی

«رادیوی ایران» را می‌شناسید؛ توضیحی نمی‌دهیم. «روزنامه قیام ایران» در خارج از کشور در پاریس توسط گروه‌های سلطنت طلب و طرفدار بختیار منتشر می‌شود. ناشر روزنامه، شخصی است به نام «علیرضا نوری زاده». «قیام ایران» در قبل از انقلاب توسط «مرزبان» در ایران منتشر می‌شد. همین روزنامه است که در موقع اقامت امام در پاریس، مطلبی تحت عنوان «خمینی در محاصره کمونیست‌ها» نوشت و اسامی سه نفر آقایان قطب‌زاده، بنی صدر و یزدی را ذکر نمود. مطلبی که بعدها معلوم شد آقای سعید سلطانپور به موجب مصاحبه‌ای که مجله «امید ایران» بعد از انقلاب به نقل از او به چاپ رسانید، نویسنده آن مطلب بوده است. نوری زاده، ناشر مجله «امید ایران» بعد از انقلاب می‌باشد. مرزبان ظاهراً دستگیر و در دادگاه انقلاب محکوم و کشته می‌شود. نوری زاده به خارج از کشور فرار کرده و به گروه بختیار پیوسته است. نشریه «قیام ایران» مطلب زیر را از رادیوی ایران منتشر ساخته است. توجه به تاریخ این برنامه و همزمانی آن با موج تبلیغات سوم علیه نهضتی‌ها^۱ بسیار پرمعناست. ضمناً باید متذکر شد که اصل چنان سوگندنامه‌ای جعلی است و به هیچ وجه صحت ندارد.

۱. منظور «نهضت آزادی ایران» است (ویراستار).

۱۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

«من ابراهیم یزدی، بدین وسیله همراه با سوگند اعلام می‌کنم که به نحو قاطع و کامل از هر گونه بیعت و وفاداری نسبت به هر پادشاه و دولت و کشوری که تاکنون به آنها منسوب بوده‌ام یا تابعیت‌شان را پذیرفته بودم، چشم می‌پوشم و آنها را انکار می‌کنم.

من ابراهیم یزدی اعلام می‌کنم که از قانون اساسی و قوانین ایالات متحده آمریکا بر ضد همه دشمنان خارجی و داخلی این کشور پشتیبانی و دفاع خواهم کرد.
من ابراهیم یزدی ایمان راستین و وفاداری واقعی خود را نسبت به این قانون اساسی اعلام می‌دارم.

من ابراهیم یزدی همچنین اعلام می‌کنم که هر گاه قانون طلب کند، به نام ایالات متحده آمریکا سلاح به دست خواهم گرفت و یا به صورت خارج از صف در نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا انجام وظیفه خواهم کرد.

من ابراهیم یزدی اعلام می‌کنم که به موجب قانون، هرگونه مأموریتی که برای حفظ منافع عالی ایالات متحده آمریکا به من محول گردد، انجام خواهم داد.

من ابراهیم یزدی اعلام می‌کنم که به تعهدات، آزادانه و فارغ از هر گونه شرط یا قصد و بهانه و طفره‌ای، گردن نهاده‌ام و در مقابل این سوگند، خداوند را شاهد می‌گیرم». هم‌وطنان عزیز، این ترجمه دقیق و کلمه به کلمه سوگندی بود که آقای ابراهیم یزدی در مقابل مقامات دولت آمریکا یاد کرد و این مزدور جنایتکار، همان کسی است که در روزهای نخست پیروزی توطئه خمینی، در مقام رئیس دادگاه‌های انقلاب، ده‌ها، بلکه صدها بی‌گناه را به اتهام واهی وابستگی به آمریکا به قتل رسانید.

جالب‌تر اینکه، این تبعه قسم‌خورده آمریکا، در رأس جناح نمایشی به اصطلاح ضد آمریکایی و انقلابی رژیم هم قرار گرفته، و حساس‌ترین سمت‌های مملکت را برای ویرانی ایران و اجرای طرح خیانت‌بارش بر عهده داشت.

وی به ترتیب عضو شورای انقلاب، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، مؤسس سپاه غارتگر پاسداران، رئیس دستگاه امنیتی رژیم، وزیر امور خارجه، نماینده رژیم در امور شهرستان‌ها، سرپرست مؤسسه کیهان بود و امروز نیز نماینده مجلس ننگین اسلامی است.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۲۳

چند روز دیگر سومین سالگرد فرود هواپیمای حامل این مزدوران به خاک ایران فرا می‌رسد. سه سال پیش در چنین روزهایی مردم فریب‌خورده با هزاران امید و آرزو، راه را برای ورود هیئت حاکمه جدید که می‌آمدند تا همه چیز ایران و ملتش را به نیستی بکشانند، هموار می‌ساختند.

در جَوّ هیجان‌زده، تبلیغات گسترده مزدوران نگذاشت آزادی واقعی که به دست آمده بود، حکمفرما شود و مزدوران موفق شدند با تردستی و عوام‌فریبی و تحریک هرچه بیشتر آن جو جنون‌آمیز، حکومت دموکراتیک سیاستمدار وطن‌پرست و آگاه، شاپور بختیار را با کودتایی ننگین خنثی کنند. حکومتی که برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران، دمکراسی را پیشه خود کرده بود.

هرچند تاریخ هرگز به عقب باز نخواهد گشت و آنچه نمی‌باید بشود، به وقوع پیوست، اما آنچه مسلم است تاریخ آینده را می‌توان ساخت و تغییر داد.

بر فردرود ما ملت ایرانیان است که هرچه زودتر به تجربه تلخ سه سال گذشته پایان دهیم و با سرنگون ساختن بساط مزدوران تبعه آمریکا و فلسطین و سوریه و غیره، پایه‌های حکومت دموکراتیک و آزادی را بنا گذاریم (از گفتار رادیو ایران، ۱۱ دی‌ماه ۱۳۶۰).

سند شماره ۱۶: رادیو عراق، ۱۷ دی‌ماه ۱۳۶۰، ساعت یک و بیست دقیقه نیمه‌شب
« ... خود خمینی هم که رفت به پاریس، در آنجا رمزی کلارک می‌دانید که آمد و با او ملاقات مفصلی کرد و این وزیر دادگستری سابق آمریکا بود و دو عضو فعال سیای آمریکا جزو همراهان خمینی بودند: یکی دکتر یزدی. این دکتر یزدی خودش اصلاً آمریکایی است؛ یعنی خودش تابعیت آمریکا را دارد. آمریکایی است اصلاً، و این یک چیز غریبی بود.

آن ساعتی که خمینی می‌خواست از نجف حرکت کند، این دکتر یزدی با اینکه استاد دانشگاه بود و خودش یک وضعی داشت، یک‌دفعه دیدیم پیدایش شد و چسبید به این آقا و جزو تشکیلات این آقا شد. اینها را خوب آدم باید واقعاً جمع و جور بکند تا ببیند قضیه چه بوده است. بعد هم صادق قطب‌زاده. صادق قطب‌زاده، شکی نیست که یکی از عوامل سیای آمریکاست یا با او همکاری دارد. از قراری که همه او را

۱۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌شناسند، به این معنا اعتراف دارند و آزادخواهان ایران حاضر نبودند با او همکاری بکنند؛ چون که او جزو سیای آمریکا بود. این هم آمد و جزو تشکیلات خمینی بود و همه‌کاره بود ...

... ببینید شما، با روی کار آمدن حکومت بازرگان سه عنصر آمریکایی در حکومت بازرگان قدرت پیدا کردند: یکی دکتر یزدی بود که آمریکایی بود اصلاً؛ به‌عنوان معاون نخست‌وزیر برای تداوم انقلاب. ببینید این خیلی حساس است که بعد وزیر خارجه شد. دوم امیرانتظام بود: این هم باز خودش آمریکایی بود. سوم هم قطب‌زاده بود. باز اینها کافی نیست.

شما ببینید اینها می‌گفتند: ما انقلاب را برای چه می‌کنیم؟ برای اینکه بر علیه آمریکا قیام کنیم، برای اینکه سیاست خارجی را در ایران از بین ببریم! برای اینکه نفوذ آمریکا را در ایران خیلی زیاد است؛ برای [اینکه] پول‌های ما دارد می‌رود. هدفش این بود دیگر. اینها [که] سر کار آمدند، معاهده سنتو باز بود. معاهده دوجانبه با آمریکا بود. هی مردم داد می‌زدند که آقا شما گفتید که ما آمده‌ایم با آمریکا مبارزه کنیم؛ هیچ‌یک از معاهده‌های حتی نظامی‌تان را شما با آمریکا قطع نکردید! قراردادهایتان را شما لغو نکردید. هی می‌گوید ما ۹۰۰ قرارداد داریم باید آنها را مطالعه بکنیم، هی باید مطالعه بکنیم؟ خب، تمام اینها دلایلی بود که خمینی و تشکیلات خمینی تمام اینها با آمریکا روابط دارند ...

... صحبت بود که اینها کسانی هستند که با آمریکایی‌ها صحبت کردند و مذاکرات زیر پرده با آمریکایی‌ها داشتند. خب، این هفت - هشت ماه یا بیشتر طول کشید. شاید یک سال رژیم ایران طوری رفتار می‌کرد که تمام بالعیان می‌دیدند که این افرادی که سر کار هستند، آمریکایی هستند و یا با آمریکا روابط دارند. تا این را داشته باشد. حسین خمینی خودش برای من گفت؛ الآن موجود است؛ می‌توان از خودش پرسید.

گفت: من از لبنان مدارکی به من دادند فلسطینی‌ها، همین تشکیلات ابوعمار، مدارک ثابتی که اثبات می‌کرد که دکتر چمران عضو سیای آمریکا است. همین حسین گفت: من این مدارک را آوردم به جدم دادم که این دکتر چمران که معاون مهندس

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۲۵

بازرگان است، این مدارک هست که عضو سیای آمریکا است. گفت: بعد از دو روز در عوض اینکه این را بردارد، او را رئیس چریک‌های ایران هم کرد. برادرش را هم کرد رئیس ساواما، یعنی سازمان امنیت ...».

س - تحریف آقای ناصر ایرانی

مایکل لدین و ویلیام لوئیس، دو نویسنده آمریکایی، کتابی در باره انقلاب ایران نوشته‌اند با عنوان «سقوط آمریکا در ایران» که بخش‌هایی از آن توسط آقای ناصر ایرانی به فارسی برگردانده شده و در ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ در «روزنامه اطلاعات» به چاپ رسید. آقای ایرانی در نوشته خود، مطالب خلاف واقع، تهمت و دروغ به من نسبت دادند. در واکنش به این مطالب، نامه‌های زیر را برای «روزنامه اطلاعات» و نیز دادسرای شهرستان تهران نوشتم و فرستادم.

دادسرای تهران هیچ اقدامی انجام نداد. «روزنامه اطلاعات» متن نامه مرا با توضیحات آقای ایرانی، به شرح زیر چاپ کرد.

نامه به روزنامه اطلاعات در اعتراض به نوشته تهمت‌آلود ناصر ایرانی

بسمه تعالی

حجت‌الاسلام جناب آقای سید محمود دعایی، سرپرست مؤسسه اطلاعات محترماً در اطلاعات مورخه ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «اسرار پشت پرده سقوط شاه» که آقای ناصر ایرانی از کتاب مایکل لدین و ویلیام لوئیس ترجمه کرده‌اند، مطلبی به شرح زیر آمده است:

«... آیت‌الله وقتی در ویلای کوچکی در نوفل‌لوشاتو اقامت گزید، از امکانات رسانه‌های گروهی بهره گرفت، ولی خود را در معرض تماس‌های مستقیم و مشاهده منظم قرار داد. سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت او خانه‌ای اجاره کرد و کارکنان سفارت آمریکا تماس‌های نسبتاً منظمی با نزدیک‌ترین مشاوران آیت‌الله خمینی برقرار ساختند: بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی. گرچه سخنگویان مختلف به درجات متفاوتی ضد آمریکایی بودند، آمریکایی‌ها در مورد هسته اصلی گروه آیت‌الله خمینی دچار توهم نبودند ...».

۱۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ضمناً «روزنامه اطلاعات» برای نشان دادن غرض حاصل نویسنده و ناشر، قسمتی از این مطلب را به شرح زیر با حروف درشت در بالای صفحه چاپ کرده است: «سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت آیت‌الله در نوفل لوشاتو خانه‌ای اجاره کرد و کارکنان سفارت آمریکا تماس‌های نسبتاً منظمی با بنی‌صدر، قطب زاده و یزدی برقرار ساختند».

اولاً این جانب آگاهی از نیت و غرض مترجم کتاب ندارم، اما اصل انگلیسی کتاب در دسترس می‌باشد و چنین مطلبی که مترجم در مقاله آورده است، در اصل کتاب وجود ندارد.

مترجم محترم با انتشار این مطلب اولاً خواسته است غرض خاصی را به خوانندگان خود القا نماید. اگر غیر از این است درخواست می‌شود عین مطلب انگلیسی با ذکر صفحه کتاب در روزنامه کلیشه شود. ثانیاً در آن کتاب و کتاب‌های مشابه که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن نوشته و منتشر کردند مطالب و نسبت‌های زیادی به افراد و اشخاص مختلف ذی‌سهم در انقلاب ایران و حتی مقام رهبری و امام امت گفته شده است. به نظر نمی‌رسد که وابستگی نویسندگان اصلی و میزان اطلاعات آنها از وقایع و یا نقد همه‌جانبه از محتوای مطالب آنها کمکی به بالا بردن آگاهی سیاسی افراد بنماید، بلکه برعکس صحنه گذاشتن بر تمامی اباطیلی است که سال‌ها نویسندگان غربی نوشته‌اند و می‌نویسند و چنین عملی عین غرض زدگی است.

واقعاً جای تأسف است که با یک چهره علیه غرب فریاد می‌زنند و با چهره دیگر، تولیدات فرهنگ سیاسی غرب را از طریق ترجمه مدارک ناقص و غرض‌آلود، همراه با غرض‌ورزی‌های سیاسی خودشان به خورد خلق‌الله می‌دهند. پناه بر خدا.

از اینکه بر طبق قانون جمهوری اسلامی دستور خواهید فرمود که شرح بالا در رابطه با مطالب نادرست یادشده درج گردد، قبلاً تشکر می‌نمایم. والسلام.

ابراهیم یزدی - ۱۳۶۰/۱۱/۱۷

اعلام جرم علیه آقای ناصر ایرانی و سرپرست روزنامه اطلاعات

بسمه تعالی

به دنبال چاپ مطلب ترجمه شده‌ای تحت عنوان «اسرار پشت پرده سقوط شاه» در [روزنامه] «اطلاعات» مورخ ۱۳۶۰/۱۱/۱۷ آقای دکتر یزدی، نامه‌ای به آقای دعایی نوشتند (این نامه در نشریه ۱۰۵، ص ۳ - ۱۴ آمده است).

[در] نامه آقای دکتر یزدی، با حذف قسمتی از انتهای آن [آمده است]: «... واقعاً جای تأسف است که با یک چهره علیه غرب فریاد می‌زنید و با چهره دیگر تولیدات فرهنگ سیاسی غرب را از طریق ترجمه مدارک ناقص و غرض‌آلود همراه با غرض‌ورزی‌های سیاسی خودشان به خورد خلق الله می‌دهند. پناه بر خدا». [این نامه] در اطلاعات دوشنبه، ۶۰/۱۲/۳ به چاپ رسیده است. به دنبال آن، از طرف مترجم مقاله آقای «ناصر ایرانی» برای پاسخ به جوابیه آقای دکتر یزدی، مطالبی همراه با کلیشه‌ای از آنچه ترجمه گردیده در اطلاعات شماره ۱۶۶۶۰ مورخه ۶۰/۱۲/۵ منتشر شده که ذیلاً می‌آوریم:

آنچه دکتر یزدی مطالبه کرده است!

شماره ۱۶۶۴۱ روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۶۰ نیز درج شده) در اینجا

تکرار کنم:

«واضح است که این سند، دیدگاه آمریکایی‌ها را بیان می‌کند و همان‌طور که شیوه آکادمیک آنها در همه شئون زندگی است، برای شناخت اشتباه‌های خودشان و درس‌گیری از آن اشتباه‌ها نوشته شده، ولی گرچه نمی‌توان و نباید همه اطلاعات موجود در این مقاله را چشم‌پسته پذیرفت و بسیار ممکن است که بعضی از نکات آن عمداً یا سهواً نادرست یا آلوده به غرض باشد» ...

...

۳- ذکر این نکته نیز بی‌مورد نیست که وقتی نویسندگان مقاله می‌نویسند: «کارکنان سفارت آمریکا تماس‌های نسبتاً منظمی با نزدیک‌ترین مشاوران آیت‌الله خمینی برقرار ساختند: بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی ...»، لزوماً این معنی استنباط نمی‌شود که نام‌برندگان عالمماً و عامداً با کارکنان سفارت آمریکا تماس برقرار کرده‌اند؛ زیرا

۱۲۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

کارکنان سفارت می‌توانستند تحت پوشش‌های مختلف و از جمله خبرنگار مطبوعات، چنین تماس‌هایی را برقرار سازند.

۴- و اما نکته‌ای که مورد اعتراض آقای دکتر یزدی است و خواسته‌اند عین مطلب انگلیسی با ذکر صفحه در روزنامه، کلیشه شود، مربوط به پاراگراف دوم از صفحه ۲۱ مجله «واشنگتن کوارترلی» مورخ بهار ۱۹۸۰ است که عیناً کلیشه می‌شود تا خود ایشان قضاوت کنند که در ترجمه آن آیا دقت و امانت به‌کار رفته یا خیر! با تقدیم احترامات - ناصر ایرانی - دوشنبه ۳ اسفند ۱۳۶۰

[با این حال لازم می‌دانم] نکات زیر را جهت درج در روزنامه به اطلاع برسانم:

۱- مایکل لدین و ویلیام لویس در باب انقلاب اسلامی ایران، مقاله‌ای در شماره دوم از دوره سوم مجله «واشنگتن کوارترلی» مورخ بهار ۱۹۸۰ تحت عنوان «کارتر و سقوط شاه: روایت دست اول» نوشته‌اند و کتابی نیز در همین زمینه تحریر کرده‌اند که چون کتاب مزبور را در اختیار ندارم، فعلاً نمی‌توانم مشخصات کامل آن را ذکر کنم.

آنچه من ترجمه کرده‌ام مقاله چاپ‌شده در مجله «واشنگتن کوارترلی» بوده و آنچه آقای دکتر یزدی می‌گویند، به احتمال نزدیک به یقین مربوط به کتاب نویسندگان فوق‌الذکر می‌باشد.

۲- لازم می‌دانم نکته‌ای را که در مقدمه این پاورقی نوشته‌ام و در ...^۱

به دنبال چاپ توضیح آقای ابراهیم یزدی در مورد مقاله «اسرار پشت پرده سقوط شاه» توضیح زیر نیز از جانب مترجم آن مطالب به دست ما رسیده که از نظرتان می‌گذرد. آنچه با متن انگلیسی کلیشه شده، روی جلد و صفحه‌ای از کتاب است که دکتر یزدی به متن آن اعتراض دارد.

سردبیر محترم روزنامه اطلاعات

پس از عرض سلام، در صفحه دوم شماره ۱۶۶۵۸ روزنامه اطلاعات مورخ دوشنبه، سوم اسفندماه ۱۳۶۰ توضیحی به قلم آقای دکتر یزدی در مورد مقاله «اسرار پشت پرده»

۱. افتادگی متن در نسخه اصلی (ویراستار).

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۲۹

سقوط شاه» ترجمه این‌جانب چاپ شده که لازم می‌دانم جهت رفع سوء تفاهم از ایشان و خوانندگانی که توضیح مزبور را ...^۱
متن انگلیسی مجله^۲

اعلام جرم علیه آقای ناصر ایرانی و سرپرست اطلاعات

بسمه تعالی ۲۰ بهمن ۱۳۶۰

دادسرای شهرستان تهران

محترماً روزنامه اطلاعات در شماره مورخه ۱۷ بهمن ۶۰ خود در سلسله مقالاتی تحت عنوان «اسرار پشت پرده سقوط شاه» که به قلم دو نفر نویسنده آمریکایی به نام آقایان مایکل لدین و ویلیام لوییس و ترجمه آقای ناصر ایرانی می‌باشد، مطالبی را چاپ نموده است که خلاف واقع، تهمت و دروغ و تخطی و تجاوز از اصول مصرحه در قانون اساسی می‌باشد. لذا با ارسال ضمیمه پیوست علیه مترجم آقای ناصر ایرانی و سرپرست مؤسسه اعلام جرم نموده و درخواست رسیدگی بر طبق مقررات قانونی دارم. با تشکر

امضا: ابراهیم یزدی - ۱۳۶۰/۱۱/۲۴

رونوشت: شورای عالی قضایی

رونوشت: بازرسی کل کشور

بسمه تعالی

حجت الاسلام جناب آقای سید محمود دعایی، سرپرست مؤسسه اطلاعات محترماً در اطلاعات مورخه ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «اسرار پشت پرده سقوط شاه» که آقای ناصر ایرانی از کتاب «مایکل لدین» و «ویلیام لوییس» ترجمه کرده‌اند، مطالبی به شرح زیر آمده است:

۱. افتادگی مطلب در متن.

۲. هیچ تصویری از متن انگلیسی یا جلد کتاب در اسناد یا نسخه اصلی خاطرات دکتر یزدی نیامده و مطلب به همین صورت ناقص رها شده است. تنها راه ممکن، مراجعه به روزنامه تاریخ یادشده است. (ویراستار).

۱۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

«... آیت‌الله وقتی در ویلای کوچکی در نوفل لو شاتو اقامت گزید، از امکانات رسانه‌های گروهی بهره گرفت، ولی خود را در معرض تماس‌های مستقیم و مشاهده منظم قرار داد. سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت او خانه‌ای اجاره کرد و کارکنان سفارت آمریکا تماس‌های نسبتاً منظمی با نزدیک‌ترین مشاوران آیت‌الله خمینی برقرار ساختند: بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی. گرچه سخنگویان مختلف به درجات متفاوتی ضد آمریکایی بودند، آمریکایی‌ها در مورد هسته اصلی گروه آیت‌الله خمینی دچار توهم نبودند...».

ضمناً [روزنامه] «اطلاعات» برای نشان دادن غرض خاص نویسنده و ناشر، قسمتی از این مطلب را به شرح زیر با حروف درشت در بالای صفحه چاپ کرده است: «سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت آیت‌الله در نوفل لو شاتو خانه‌ای اجاره کرد و کارکنان سفارت آمریکا تماس‌های نسبتاً منظمی با بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی برقرار ساختند.».

اولاً این جانب آگاهی از نیت و غرض مترجم کتاب ندارم، اما اصل انگلیسی کتاب در دسترس می‌باشد و چنین مطلبی که مترجم در مقاله آورده است، در اصل کتاب وجود ندارد.

مترجم محترم با انتشار این مطلب، اولاً خواسته است غرض خاصی را به خوانندگان خود القا نماید. اگر غیر از این است درخواست می‌شود عین مطلب انگلیسی با ذکر صفحه کتاب در روزنامه کلیشه شود.

ثانیاً در آن کتاب و کتاب‌های مشابه که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن نوشته و منتشر کردند، مطالب و نسبت‌های زیادی به افراد و اشخاص مختلف ذی‌سهم در انقلاب ایران و حتی مقام رهبری و امام امت گفته شده است. به نظر نمی‌رسد که وابستگی نویسندگان اصلی و میزان اطلاعات آنها از وقایع و یا نقد همه‌جانبه از محتوای مطالب آنها کمکی به بالابردن آگاهی سیاسی افراد بنماید، بلکه برعکس صحنه گذاشتن بر تمامی اباطیلی است که سال‌ها نویسندگان غربی نوشته‌اند و می‌نویسند و چنین عملی عین غرب‌زدگی است.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۳۱

واقعاً جای تأسف است که با یک چهره علیه غرب فریاد می‌زنند و با چهره دیگر تولیدات فرهنگ سیاسی غرب را از طریق ترجمه مدارک ناقص و غرض‌آلود همراه با غرض‌ورزی‌های سیاسی خودشان به خورد خلق‌الله می‌دهند. پناه بر خدا. از اینکه بر طبق قانون جمهوری اسلامی دستور خواهید فرمود که شرح بالا در رابطه با مطالب نادرست یادشده درج گردد، قبلاً تشکر می‌نمایم. والسلام
ابراهیم یزدی - ۱۳۶۰/۱۱/۱۷

رونوشت: دادسرای شهرستان تهران

نامه دوم به آقای دعایی در باره ترجمه ناقص و غرض‌آلود بخشی از کتاب «اسرار پشت پرده سقوط شاه»

باسمه تعالی
تاریخ: ۱۳۶۰/۱۲/۱۰
حضور محترم حجت الاسلام جناب آقای سید محمود دعایی
سرپرست محترم مؤسسه اطلاعات

ضمن تشکر از چاپ صفحات مجله آمریکایی «واشنگتن گوارترلی» و مقاله دو محقق آمریکایی به نام لدین و لوئیس، همان‌طور که قبلاً هم بارها شفاهاً متذکر شده‌ام و یا نوشته‌ام، ترجمه مطالب نویسندگان آمریکایی بدون نقد و بررسی، نه تنها مفید نیست، بلکه مضر می‌باشد. اطلاعات و دانش و همچنین صداقت نویسندگان آمریکایی، خصوصاً در رابطه با مسائل دنیای سوم و انقلاب اسلامی ایران عموماً بسیار ناقص و اکثراً مطالب آنها مغرضانه می‌باشد. با نهایت تأسف آقای ناصر ایرانی، بدون چنین توجهاتی مطالبی را از نویسندگان آمریکایی ترجمه و [روزنامه] «اطلاعات» هم آنها را منتشر نموده است. برای آنکه به خوانندگان حق‌پذیر و ملت شریف ایران نشان داده شود که نوشته‌جات این محققین تا چه حد دور از واقع و مغرضانه است، توجه شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

دو نفر نویسندگان آمریکایی، مقاله مورد استناد آقای ایرانی، مطالب همان مقاله «مجله واشنگتن گوارترلی» را به صورت کتابی تحت عنوان «سقوط آمریکا در ایران» با شرح و بسط خیلی بیشتری چاپ کرده‌اند که برخی از مطالب آن مقاله با متن کتاب

۱۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تطبیق نمی‌کند و حتی در تناقض با آن است؛ ضمن آنکه مطالب دور از واقع و ذهنیات غرض‌آلود در آن فراوان است و بررسی اجمالی مطالب کتاب، آن را نشان می‌دهد. من فقط آن بخشی را که در مقاله ترجمه‌شده آقای ناصر ایرانی آمده است، عیناً از صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲ کتاب نقل می‌کنم و قضاوت در باره صحت و سقم مطالب و همچنین مقایسه آن را با مقاله ترجمه‌شده آقای ایرانی به عهده خوانندگان وامی‌گذارم.

دو نویسنده آمریکایی در کتاب خود می‌نویسند:

«به ندرت یک محل مسکونی به اندازه محل اقامت موقت آیت‌الله در اطراف پاریس از نزدیک زیر نظر گرفته شده بوده است. در قریب به سه ماه از اقامت وی در پاریس، مهمانان خمینی، به دقت بررسی می‌شدند. حرکات نزدیکان وی زیر نظر بودند. تمامی انواع وسایل ارتباطات احتمالاً کنترل می‌شده است. حداقل دو دولت در این مراقبت‌ها درگیر بوده‌اند: فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها. سیای آمریکا یک خانه‌ای نه خیلی دور از محل خمینی اجاره کرد، تا بهتر بتواند اطلاعات دست اول کسب کند. فرانسوی‌ها توانسته بودند از طیف کاملی از تکنیک‌های جمع‌آوری اطلاعات در اطراف منزل استفاده کنند.

نتیجه این کسب اطلاعات برای مقامات فرانسوی اطمینان‌بخش نبود؛ زیرا (نتیجه این بررسی‌ها) حاکی از آن بود که اطرافیان خمینی دقیقاً به سازمان‌های خارجی، که جزو دوستان غرب محسوب نمی‌شوند، وابستگی داشتند. نامطبوع‌ترین افریقای خمینی، صادق قطب‌زاده بود که بعدها وزیر امور خارجه ایران شد. قطب‌زاده از یک خانواده مرفهی بود. پدرش یک چوب‌فروش موفق بود و در سن ۲۴ سالگی یک جهانگرد شد. قطب‌زاده نظیر دوست بسیار نزدیکش ابوالحسن بنی‌صدر، مدت‌ها یک محصل حرفه‌ای بود. وقتی که او در سال‌های ۱۹۶۰ فعالیت‌های ضد شاه را سازمان بخشید، در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ به او یک پاسپورت سوریه‌ای داده شد و وارد شبکه فعالیت‌های خاور میانه گردید. در حالی که او عمیقاً به کار روزنامه نگاری افتاده بود (ابتدا در بیروت روزنامه‌فروشی می‌کرد؛ سپس برای یک مجله سوریه‌ای در پاریس گزارش می‌فرستاد). او یکی از پیک‌های خمینی بود، که پول از لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین به نجف و از آنجا به تهران می‌برد.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۳۳

او به خوبی برای قذافی در لیبی شناخته شده بود و توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سازماندهی و تکنیک‌های انقلابی آموزش دیده بود. قطب‌زاده در ۱۹۷۷ به نجف رفت و خمینی را به پاریس همراهی کرد.

فرانسوی‌ها پرونده عظیمی در باره قطب‌زاده جمع‌آوری کردند و او را به خاطر شرکتش در برنامه‌های شبانه پاریس، خیلی آسیب‌پذیر می‌دانستند (برای سوء استفاده از این نقاط ضعف) او در تماس دائم با مأمورین «کاگ‌ب» در پاریس بود و همچنین با اعضای عالی‌رتبه احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه در تماس بود. ارتباط وی با حزب کمونیست ایتالیا از نظر مقامات فرانسوی خیلی مهم بود؛ برای آنکه به کمونیست‌های ایتالیا همیشه مسئولیت‌های قابل ملاحظه‌ای در هیئت‌های دیپلماتیک خاور میانه، به نفع روسیه شوروی، داده می‌شده است.

ارتباط قطب‌زاده با حرکت کمونیست ایتالیا، این سوء ظن را تقویت می‌کرد که او ممکن است با شبکه کمونیست جهانی در ارتباط باشد.

زمانی اکثر تحلیلگران فرانسوی جمع‌بندی کردند که قطب‌زاده صرفاً یک فرصت‌طلب بود.

قطب‌زاده در همان زمانی که در تماس دائم با کاگ بود، دو بار تلاش کرد تا ترتیبی بدهد که با مسئولان رهبری کننده سیا صحبت کند. درخواست اجازه برای آمریکایی‌ها که با قطب‌زاده تماس برقرار کنند به شخص استانسفیلد ترنر، رئیس کل سیا در واشنگتن ارجاع گردید.

این (درخواست) نهایتاً و احتمالاً به خاطر سیاست خودداری از تماس با دشمنان شاه رد شد.»

چند سطر پایین همین محقق مطلع!! می‌نویسد:

«در دسامبر، او (خمینی) درخواست اجازه سفر به هند، محل تولد خود را نمود که (دولت هند) به او اجازه داد!!».

۱. ۱۹۷۸ درست است؛ زیرا آیت‌الله خمینی در پایان سال ۱۹۷۸ به پاریس رفت و در ۳۱ ژانویه ۱۹۷۹ به ایران برگشت (ویراستار).

۱۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

تصور نمی‌کنم توضیحی بیش از این لازم باشد و نیازی به هیچ تفسیر و حاشیه‌ای نمی‌باشد. برادر عزیز استدعا دارد، بیش از این اجازه ندهید اباطیل چنین محققینی!! به‌عنوان روایات مستند! و موثق به خورد خلق‌الله داده شود.

و بالاخره برادر عزیز جناب آقای دعایی، شما را به خواندن و اجرای این دستور خدا توصیه می‌کنم که فرمود:

«یا ایها الذین آمنوا إن جائکم فاسق بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» (سوره حجرات، آیه ۶).

خداوند همه ما را از شر وسواسان و خناسان مصون بدارد. با تشکر و السلام.

ابراهیم یزدی - ۱۳۶۰/۱۲/۱۰

ب.ت. - کپی اصل انگلیسی صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲ کتاب Debacle: The American Failure in Iran نوشته: Michael Ledeen & William Lewis عیناً ضمیمه می‌گردد.

ش - دکتر یزدی کمونیست؟!

یکی از عناصر کلیدی در جنگ روانی علیه هر انقلابی، شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی در باره افراد فعال و مؤثر انقلاب است. یکی از شایعات گسترده در انقلاب ایران، انتشار خبری، در روزنامه‌های وابسته به شکست‌خوردگان از انقلاب بود، مبنی بر اینکه دکتر یزدی کمونیست است.

در زمانی که ما در نوفل‌لو شاتو بودیم آقای احمدرضا دریانی که از فعالان چپ در آمریکا بود، در «روزنامه قیام ایران» نوشت: نزدیکان آیت‌الله خمینی، دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده کمونیست هستند. این روزنامه به مدیریت شخصی به نام عبدالرسول عظیمی، نماینده مجلس شاه و عضو کانون وکلا منتشر می‌شد و سردبیر و مدیر مسئول آن رضا مرزبان، از همکاران نزدیک شاپور بختیار بود.

بوسیدن دست شاه

بعد از انقلاب، همین افراد نوشتند: «دکتر یزدی، کمونیست است و قبل از انقلاب هم در دیداری که با شاه داشته، دست او را بوسیده است»، اما نمی‌نوشتند کدام دکتر یزدی دست شاه را بوسیده است؟! بسیاری از ذهن‌های ساده هم این سخن را باور کرده بودند.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۳۵

اما به راستی کدام یزدی دست شاه را بوسیده بود؟ ما سال‌ها در ایران نبودیم و کمتر کسی از مردمان عادی از فعالیت‌های ما در خارج از کشور باخبر بود. به ناچار در پاسخ پرسش خبر نگاری، این شایعه را تکذیب کردم: «دکتر یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، دیروز روشن کرد کمونیست نیست و دست شاه را هم نبوسیده است. دکتر یزدی که اخیراً بر پاکی او نخست‌وزیر هم تأکید کرده، دیروز در مصاحبه‌ای از شایعات بسیار در باره خود گفت و در باره آن عکسی که می‌گویند [وی دست شاه را بوسیده] توضیح داد و گفت: درست می‌گویند، ولی آن کسی که در باره‌اش حرف می‌زنند دکتر مرتضی یزدی از رهبران خائن حزب توده بود و کوچک‌ترین رابطه‌ای با ما ندارد؛ چون او اصلاً یزدی است، ولی ما قزوینی هستیم. یزدی همچنین به یک اتهام دیگر که هنوز شایعه‌سازان آن را بر سر زبان نینداخته‌اند پاسخ داد و گفت: پرونده فعالیت‌های اسلامی من موجود است و نشان می‌دهد که هیچ‌گاه کمونیست نبوده‌ام. وی «اشپیگل» را - که این عکس را چاپ کرده بود - از کثیف‌ترین مجلات آلمانی دانست که همیشه از شاه پول می‌گرفته و علیه انقلاب مطلب می‌نوشته است و فاش کرد که علت اصلی توقیف این مجله، مقاله بسیار مزخرفی بود که با تیتراژ «روسری یا توسری» نوشته و به رهبر انقلاب اهانت کرده بود. این برای نخستین بار است که توقیف اشپیگل از سوی یک مقام دولتی، به‌طور رسمی اعلام می‌شود.

جمعی از دوستان نیز طی بیانیه‌ای با عنوان کدام دکتر یزدی؟ توضیح دادند که آن دکتر یزدی که دست شاه را بوسیده است، پسر دکتر مرتضی یزدی از رهبران حزب توده بوده است، نه دکتر ابراهیم یزدی. همراه با این بیانیه، عکس دکتر حسین یزدی را در حال بوسیدن دست شاه چاپ کردند.

ص - دروغ‌های آقای کفاش‌زاده^۱

آقای کفاش‌زاده یکی از اعضای حلقه نزدیک به آقای سید احمد خمینی در نوفل‌لوشاتو بود. در ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ در مصاحبه‌ای با «روزنامه اطلاعات» مطالب بی‌اساسی را

۱. از یاران امام خمینی، که از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۸ در منزل امام خمینی حضور داشت (ویراستار).

۱۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

علیه ما مطرح کرد. در نامه‌ای به «روزنامه اطلاعات» به شرح زیر به این دروغ‌پردازی‌ها پاسخ دادم:

باسمه تعالی

حجت الاسلام جناب آقای محمود دعایی، سرپرست محترم مؤسسه اطلاعات محترماً در اطلاعات مورخه ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ در مصاحبه‌ای با آقای **حاج مصطفی کفاش زاده** به نقل از ایشان چنین آمده است:

«ضمناً در همان روزهای اوج‌گیری انقلاب که بختیار اعلام کرده بود به پاریس نزد امام خواهد آمد، عده‌ای از به اصطلاح ملیون - که در آن موقع چهره و ماهیتشان هنوز روشن نشده بود و به سختی از عملکردشان می‌شد درک کرد که با انقلاب موافق نیستند - کوشش می‌کردند که بختیار به پاریس بیاید. همان موقع امام پیامی فرستادند برای حضرت آیت‌الله منتظری و شهید دکتر بهشتی، که این اطلاعیه را تا آنجا که یادم هست حجت‌الاسلام فردوسی^۱ و شاید هم حجت‌الاسلام محتشمی گرفته و فوراً برای ایران خواندند. بعد از خواندن پیام، دکتر یزدی که تازه متوجه شده بود کار از کار گذشته، خیلی ناراحت شد و به آقای فردوسی و شهید منتظری به تندی صحبت کرد که چرا در این مورد با وی مشورت نشده است».

* «چرا دکتر یزدی از اینکه امام دست رد به سینه بختیار زده‌اند و پذیرش او را منوط به استعفای وی از نخست‌وزیری رژیم منحط غیرقانونی کرده‌اند، ناراحت شده بود؟»

* پاسخ این سؤال بسیار روشن است! حالا دیگر ماهیت اینها روشن شده است. ماهیت به اصطلاح ملیون کاملاً روشن شده است و جواب این «چرا» را اینها با اعمالشان داده‌اند و مردم ایران هم به خوبی ماهیت و خصلت اینها را شناخته‌اند. البته آنها در آن زمان از اینکه پیام و بیانیه امام در مورد عدم پذیرش بختیار، سریعاً خوانده شده و به گوش مردم ایران رسیده است، خیلی بی‌تابی می‌کردند، اما نمی‌توانستند درک کنند که به فرض، اگر هم این بیانیه دیر منتشر می‌شد و فرضاً بختیار هم به پاریس

۱. اسماعیل فردوسی پور که بعدها به نمایندگی از مردم مشهد نماینده مجلس شد.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۳۷

می‌آمد، امام روشن‌بین و درون‌نگر و سازش‌ناپذیر ما شخصی نبودند که فی‌المثل بگویند: خوب، حالا که کار از کار گذشته و او آمده، اشکالی ندارد، او را می‌پذیریم». در همان اوایل سال ۱۳۵۸ این مطلب به‌عنوان یک انتقاد علیه من مطرح شد و از قضا نزد آیت‌الله خمینی به‌عنوان سعایت گفته شده بود. امام خمینی در یکی از سخنان خود به این مسئله اشاره کردند و فرمودند:

«مثلاً همین آقای دکتر یزدی و دکتر بهشتی را در یک جایی دیدم نوشته است که اینها پیش فلانی رفته و خواستند که بختیار را ایشان چه بکنند. اما آقای دکتر یزدی که همیشه مخالف بختیار بود، که من در آنجا بودم.

آقای دکتر بهشتی یک دفعه آمده است پیش من در مورد بختیار یک کلمه نگفتند. چرا باید مسلمان این‌طور باشد، چرا باید یک مسلمانی را این‌طور بگویند. من میل نداشتم اشخاصی را نام ببرم، لیکن وظیفه بود. می‌دانم کسی را که می‌خواهند هتک کنند، کسی را که می‌خواهند ضایع کنند برای اینکه بتوانند خدمت کند به اسلام، من وظیفه شرعی می‌دانم که دفاع کنم از مسلمانی که به درد ما می‌خورد، به درد اسلام می‌خورد و خدمت کرده است. بیست سال، سی سال خدمت کرده، حالا می‌خواهند او را از من تزییع کنند. فردا به شما هم می‌گویند و به دیگران نیز خواهد گفت. تا کی نوبت من برسد.

مسئله این‌طوری است. اینها می‌خواهند خلع سلاح کنند ما را، و یکی یکی را کنار بزنند. آنها بمانند که فاسد هستند. اینها باید ملاحظه شود و ملت ایران بدانند اینها را که اگر اشخاصی مفسد آمدند؛ جوان‌های دانشگاهی بدانند که اینهایی که در دانشگاه می‌روند تبلیغات سوء می‌کنند و از اشخاص محترم مثلاً آبروریزی می‌کنند، بدانند آنها نظر سوء دارند.

اینها می‌خواهند که این نهضت به آخر نرسد. اینها می‌خواهند که همان مسائل برگردد» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ بهمن ۱۳۶۰).

این‌جانب قبلاً هم که برخی از جرایم این مسئله نادرست را عنوان کردند، جواب داده‌ام، اما در مورد برادرمان آقای کفاش‌زاده امیدوارم همین نقل قول امام کفایت نماید و نیازی به توضیحات بیشتر نباشد.

۱۳۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

با عرض توضیحات بالا، متمنی است دستور فرمایید جواب این جانب را درج نمایند. با تشکر و السلام.

ابراهیم یزدی - ۱۳۶۰/۱۱/۱۷

برای من جای سؤال بود که با توجه به اینکه این موضوع، پیش‌تر مطرح شده بود و امام خمینی شخصاً آن را انکار کرده بود و از هتک حرمت یاران و خدمتگزاران انقلاب، نهی کرده بودند، چگونه آقای کفاش‌زاده چنین سخنی را گفته است؟ چنین بود که توسط آقای مهندس ا. م. خ از آقای کفاش‌زاده در مورد مطالب مصاحبه‌اش با اطلاعات توضیح خواستم. او تأکید کرد که آن مطالب را آقای حاج سید احمد به نام ایشان به اطلاعات داده است.

ض- حمله به دکتر یزدی در مجلات تحت نفوذ ایران و دفاع از او - کرسنت اینتر ناسیونال، دسامبر ۱۹۸۱

روزنامه «کرسنت ناسیونال» در شماره‌های ۱۷ و ۱۸ مورخه نوامبر و دسامبر ۱۹۸۱ در تحلیل مسائل ایران ضمن حمله به جناح به اصطلاح لیبرال‌ها، نامی از آقای دکتر ابراهیم یزدی و دولت موقت می‌برد و به‌ناحق نسبت‌هایی [به ایشان] می‌دهد. روش‌ها و اعمال آقای بنی‌صدر را به آقایان یزدی و قطب‌زاده تسری می‌دهد و سپس یک قضاوت واحد می‌نماید.

در شماره ژانویه ۱۹۸۲ خواننده‌ای به روزنامه اعتراض و از آقای دکتر یزدی و فعالیت‌های اسلامی وی در خارج و داخل دفاع کرده است (کپی مقالات مزبور پیوست است).

روزنامه «کرسنت اینترنشنال» در ابتدا به نام «کرسنت» به صورت یک نشریه انگلیسی در سطح بسیار محدود توسط عده‌ای از مسلمانان پاکستانی در کانادا منتشر می‌شد. سیاست عمومی روزنامه بسیار محافظه کارانه و در برابر رژیم‌های ارتجاعی از قبیل عربستان سعودی گاهی به میخ و گاهی به نعل بوده است. ناشرین آن جزو آن دسته از مسلمانان ساکن ینگ دنیا بودند که به برادران ایرانی فعال در جنبش اسلامی آن قاره از جمله به دکتر یزدی اعتراض می‌کردند که فعالیت اسلامی را با سیاست

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۳۹

مخلوط کرده‌اند. از سیاست ام اس ای (انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا) در مورد دریافت کمک‌های مالی از عربستان سعودی و کویت حمایت می‌کردند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تحت تأثیر ضربه‌ای که این پیروزی به تفکرات اسلامی مسلمانان وارد ساخت، ناشرین این روزنامه با گروهی از مسلمانان دیگر در لندن ائتلاف کردند و روزنامه را به سبک جدید به نام «کرسنت اینتر نیشنال» منتشر ساختند. گروهی که با آنان ائتلاف کردند، عده‌ای از مسلمانان پاکستانی - هندی مقیم لندن هستند که تحت مدیریت شخصی به نام دکتر «کلیم صدیقی»، یک مؤسسه تحقیقات و انتشارات اسلامی تأسیس کرده بودند؛ تقریباً نظیر آنچه که برادران ما در خارج از کشور در صدد بودند به وجود بیاورند؛ [مانند] بنیاد طاهر، بنیاد تحقیقات اسلامی در کلن و بنیاد فیلینگ.

برادران ما از خارج با این گروه‌ها در تماس بوده‌اند. آقای کلیم صدیقی از سایر پاکستانی‌ها روشن‌تر بود، اما کار مؤسسه آنها بیشتر محدود به تحقیقات آکادمیک می‌شد. چگونه و چرا این دو با هم ائتلاف کردند، روشن نیست.

از بعد از انتشار کرسنت اینتر نیشنال، خط سیاسی آنها عمدتاً خط انقلاب اسلامی ایران و حزب حاکم می‌باشد. گفته می‌شود که روزنامه، کمک‌های مالی از ایران دریافت می‌کند و شاید به همین دلیل، خط سیاسی آنها با خط حزب حاکم [بر ایران] یکی است و از مواضع آنها دفاع می‌کند و مطالبش تقریباً کپی مطالب جاری گروه حاکم می‌باشد.

متن انگلیسی ص ۲ و ۳ کرسنت اینتر ناسیونال، دسامبر ۱۹۸۱

December -1-15-1981

Editorial

Time to make a foreign policy

Every revolution must follow its revolutionary 'instinct' rather than laboriously made 'policies'. The difference between the makers and followers of policy and the revolutionary is this: the revolutionaries achieve their goals and prove their point long before the policymakers have even defined the issues and available options. The revolutionary creates a situation and rides it, while the policymaker is the prisoner of a given situation and can only follow it.

These points can be easily illustrated from the course the Islamic State of Iran has taken during and since the Islamic Revolution. Throughout 1978 the Shah's advisers, mainly American, made policies while the Islamic revolutionaries set the pace in the streets. The revolution was creative – it was creating new facts situations faster than the policymakers could deal with them. Eventually the policymakers could only surrender.

After the revolution those who followed policymakers of the taghooti foreign Ministry in Tehran ended up in Havana and were caught in compromising with Cyrus Vance, then US Secretary of State and Zbigniew Brzezinski, Carter's national security adviser, in Algiers. They were Ibrahim Yazdi, Qutbzadeh, and, above all, Bani-Sadr. But it was the revolutionary instinct of the students in the Islamic movement that saved the day. The students, in perhaps the most daring act of the entire Revolution, saved the honor and soul of Iran by taking over the US den of spies. The Imam gave the students full support while Bani-Sadr and others of the 'liberal soft center' made no secret of their displeasure at the student's action.

In a situation where both the revolutionaries and the policy makers were operating simultaneously there were such contradictions as the absence of Iran from the 'Islamic summit' in Taif because Saddam Hussain would be present, but the presence of Iran at the non-aligned junket in Delhi despite the known fact that Saddam's Foreign Minister would also be there.

In the battlefield, too, saddam and his backers- the policymakers- had not taken into account the superior quality of the manpower on the side of the Islamic State. For purely rational men who believe in 'scientific socialism' or the invincibility of firepower, the quality of the soldiers of Islam going forth to court shahada is a non-quantifiable factor. Saddam and his Arab superpower backers have made the same mistake as years ago.

Then there followed the 'Islamic peace mission'. It consisted of those who would have preferred an Iraqi victory. In Tehran the Imam gave them a lecture on Islamic statecraft they will never forget (Crescent international, April 16-30, 1981). The Imam has also spoke at length on the virtues of isolation in the present climate of international relations (Crescent International, December 1-15, 1980).

ترجمه سر مقاله کرسنت اینتر ناسیونال - نیمه اول (۱ تا ۱۵) دسامبر ۱۹۸۱

زمان تصمیم بر یک سیاست خارجی فرا رسیده است

هر انقلابی، بیش از آنکه در پی پردازش سیاست‌های بغرنج باشد، باید غریزه انقلابی خود را دنبال کند. تفاوت بین سیاست‌پردازان و پیروان آنها با شورش‌طلبان، این است که انقلابیون، بسی پیش‌تر از آنکه سیاستمداران به تعریف شرایط و گزینه‌های در دسترس برسند، آنها (انقلابیون) به اهداف خود و اثبات نظر رسیده‌اند. شورش‌طلب، شرایطی را به بار آورده و آن را به پیش می‌راند؛ درحالی‌که سیاستمدار، زندانی هر وضعیت پیش روست و فقط می‌تواند آن را دنبال کند.

این نکات، می‌تواند در جریانی که حکومت اسلامی ایران از زمان انقلاب اسلامی طی کرده، به آسانی نشان داده شود. در تمامی سال ۱۹۷۸ مشاوران شاه - عمدتاً آمریکایی - مشغول سیاست‌پردازی بودند؛ درحالی‌که انقلابیون اسلامی کارشان را در خیابان‌ها دنبال می‌کردند. انقلاب خلاق بود؛ پیش از آنکه سیاستمداران بتوانند راهی برای اداره آن پیدا کنند، شرایط جدید به بار می‌آورد. سیاستمداران در نهایت، راهی جز تسلیم نداشتند.

بعد از انقلاب، آنها که وزارت خارجه «لرزان» را در تهران دنبال می‌کردند، سر از هاوانا در آوردند و به هنگام مذاکره و توافق‌هایی با سایروس ونس^۱، وزیر خارجه آن وقت آمریکا و برژینسکی^۲، مشاور امنیتی کارتر در الجزایر، گرفتار آمدند. آنان ابراهیم یزدی، قطب‌زاده و مهم‌تر از آن دو، بنی‌صدر بودند، ولی این حرکت دانشجویان پیرو خط امام بود که ابتکار عمل را در دست گرفت. دانشجویان در شاید شجاعانه‌ترین نمایش همه‌جانبه انقلاب - با تسخیر لانه جاسوسی آمریکا - به نجات روح و افتخار ایران دست زدند. در حالی که بنی‌صدر و دیگر عناصر مرکزیت لیبرال، ناخشنودی علنی خود را از اقدام دانشجویان ابراز می‌داشتند، امام پشتیبانی کامل خود را از اقدام دانشجویان اعلام کرد.

در شرایطی که انقلابیون و سیاستمداران همزمان عمل می‌کردند، چنان تضادهایی پیش آمد که غیبت ایران را در فراخوان اسلامی در طائف باعث شد؛ زیرا صدام حسین

1. Cyrus Vance.

2. Brzezinski.

۱۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

آنجا حضور داشت، ولی در عین حال، شرکت ایران در کنفرانس غیرمتعهدها، علی‌رغم حضور وزیر خارجهٔ عراق، بلامانع دیده شد.

در جبهه‌ها نیز صدام و پشتیبانانش که عمدتاً سیاست‌پردازان بودند، نیروی انسانی برتر را در قوای حکومت اسلامی به حساب نیاورده بودند؛ زیرا برای مردم عادی که اعتقاداتشان حول محور سوسیالیسم علمی و نقش سلاح شکل می‌گرفت، کیفیت سپاه اسلام آماده برای شهادت، قابل هضم نبود. صدام و حامیان عربش، همان اشتباهی را که سال‌ها پیش نمودند، تکرار کردند.

آنگاه مأموریت‌های برقراری صلح پیش آمد. بازیگران کلاً کسانی بودند که ترجیحشان، پیروزی صدام بود. امام در تهران، درس‌هایی از کشورداری اسلامی به آنها داد که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنند (نشریهٔ «کرسنت / اینترنشنال» نیمهٔ دوم آوریل ۱۹۸۱). امام همچنین از عفت جدایی^۱ در این جو روابط بین‌الملل سخن گفت (همان، نیمهٔ اول دسامبر ۱۹۸۰).

نامهٔ گروهی از مسلمانان خارجی و ایرانیان مقیم خارج علاقه‌مند و نگران وضعیت دکتر یزدی به سران حکومت ایران، بعد از حملات نوامبر ۱۹۸۴ (آبان ۱۳۶۳)

In the name of Allah, the merciful, the compassionate

November 16, 1984

Dear Brothers and sisters;

As the Islamic movement is progressing toward its ultimate goal of establishing an Islamic Ummah based on justice and ecumenism, Muslims ought be more sensitive to the state-of-affairs of this movement and take part in the defense of its material and human resources against all forms of malevolence on the part of those who bear ill-will towards the establishment of such an Ummah, and who use all means their disposal to weaken the foundations of this movement. One of the more dangerous manifestation of this malice are the efforts against the leaders and more vocal proponents of this movement, whether it be by attempting to discredit them publicly, or by resorting to violence and political assassinations.

۱. نامفهوم است، ولی در سند به همین صورت آمده است (ویراستار).

An example of such attempts has recently come to our attention and relates to upon Dr. Ibrahim Yazdi, a brother who is well known by many Muslims involved in the Islamic movement. It is due to the nature and implications of this case that we have felt the obligation to write you.

Dr. yazdi came to the United States in the early sixties after him and some of his colleagues (including the martyred Ali Shariati and Mustafa Chamran) decided to extend their activities to a broader audience. In hopes of increasing the momentum of the Islamic movement at an international level, this group of brothers applied themselves to the recruitment of resources required for the promotion of Islamic ideals and the reinforcement of the Islamic identity of Muslims.

It was this sense of obligation which prompted Dr. Yazdi to involve himself whole-heartedly in the creation and activity of many Islamic organizations. During his stay in the U.S. he was deeply involved in the activities of the Muslim student association of North America (M.S.A) from its inception, and was a founding member of both the Persian Group of the M.S.A. (M.S.A-P.S.G), and the Islamic Society of greater Houston (I.S.G.H). Aside from these Muslim oriented activities, he was involved in many projects aimed at promoting Islam among non-Muslims, taking time to teach Islamic principles to social and church groups and inmates of state prison systems. In addition, he was active in a variety of Islamic political organizations, specifically, the Liberation movement of Iran (Abroad), as well as other Muslim organizations in Iran and Lebanon.

His recognition by many Islamic leaders and activists granted him a unique position in the international Islamic movement. While in the U.S., he played an important role in the consolidation of the efforts of different Islamic organization all over the world. As a result of these activities he gained the trust of many Islamic leaders, including Ayatollah Khomeini, Imam Musa Sadr (of Lebanon), and the Maulana Moududi. His lengthy affiliations within the Islamic movement led him to be appointed as Ayatollah Khomeini's representative in the U.S. and Europe, a position he held for over six years, until the time of the Islamic revolution in Iran.

As the Islamic movement began to intensify, new responsibilities began to manifest themselves and Dr. Yazdi was to increase the frequency of his consultations and personal visits with the leaders of the Islamic movement, particularly those with Ayatollah Khomeini, in the years immediately preceding the Iranian Revolution, he visited Ayatollah Khomeini several times in Najaf. The

Last visit was to be a historic one, when Dr. Yazdi visited Ayatollah Khomeini in Najaf at the time of his departure from Iraq. Dr. Yazdi then accompanied him to Paris, where he served as confidante and advisor as the message of revolution ushered in a new stage in the history of Muslims throughout the world. After the revolution, he became a member of the Revolutionary Council, and served in many official capacities, including those of Minister of Revolutionary Affairs, Foreign Minister, personal envoy of Ayatollah Khomeini charged with investigating the complaints of various groups in Iran. He also served as head of the Keyhan newspaper (the largest daily newspaper in Iran) and was a member of the first Parliament. He has continuously carried the confidence and the trust of the leaders of the revolution, including Ayatollah Khomeini, Ayatollah Montazeri, the late Ayatollah Taleghani, the martyred Ayatollah Motahhari, and professor Mehdi Bazargan.

In the post-revolutionary Iran, his ideo-political stand against any deviations from the true path of Islamic principles created many enemies for him from both anti-Islamic and anti-revolution groups. The often vehement attacks on him from different groups with varied interests and inspiration have, unfortunately, reached the point of posing a serious and direct threat to his life.

On November 10, 1984, with the help of Almighty Allah (May he protect us all) he was able to escape one such threat to his life, when an unknown group attack his residence and set it on fire using fire-bombs. Alhamdulillah, he and his family were not at that time. However at that time, however, there was serious damage to his home and personal belongings.

We feel that this development is a sign that a new stage of violence and conspiracy is being waged against individuals like Dr. Ibrahim Yazdi, Who are invaluable resources of the Islamic movement. These conspiracies are ultimately a threat to the Islamic movement as a

۱۴۵ □ جنگ سیاسی - روانی

whole and, in the case of Iran, a means of weakening and discrediting the Islamic Republic. We therefore urge you to request that the government of the Islamic Republic of Iran fulfill its responsibilities to all Muslims in taking the necessary precautions for protecting the lives and personal freedoms of our prominent and essential Muslim brothers like Dr. Yazdi, and that they conduct a prompt and serious investigation of this case in hopes of discovering the identity of this group and making public its affiliations.

Please send telegrams to the individuals listed below. Urging them to exert pressure on government authorities to take responsibility in the future for the safety of those Muslim brothers who are fundamental to the progress of the Islamic Movement. In addition, we ask that you relay this request to other brothers and sisters in your area.

Was' Salam a group of concerned Muslims

1. Ayatollah Khomeini, Tehran, Iran.
2. Ayatollah Montazeri, Qum, Iran.
3. Hojatol-Islam Khamenei, president of Iran, Tehran, Iran.
4. Hojatol-Islam Rafsanjani, the head of parliament, Tehran, Iran.
5. Hojatol-Islam Nateq Nouri, the Minister of Internal Affairs, Tehran, Iran.
6. Ayatollah Mousavi Ardebili, The head of Supreme court, Tehran, Iran.

۱۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ترجمه نامه گروهی از مسلمانان خارجی و ایرانیان مقیم خارج علاقه‌مند و نگران وضعیت دکتر یزدی به سران حکومت ایران، بعد از حملات نوامبر ۱۹۸۴ (آبان ۱۳۶۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶ نوامبر ۱۹۸۴

برادران و خواهران گرامی

با پیشرفت نهضت اسلامی به سوی هدف نهایی ایجاد امت اسلامی بر مبنای عدالت و اخوت جهانی، مسلمانان باید حساسیت بیشتری نسبت به شرایط این نهضت بیابند و در دفاع از منابع فیزیکی و انسانی آن در برابر بدخواهی‌های کسانی که نظرات بدبینانه‌ای نسبت به ایجاد چنین امتی دارند و از همه توانشان برای تضعیف پایه‌های این نهضت استفاده می‌کنند، مشارکت نمایند. یکی از نمایش‌های مخاطره‌آمیز این بدخواهی‌ها، تلاش‌هایی است که به صورت‌های گوناگون علیه رهبران این نهضت عرضه می‌شود؛ اعم از تلاش برای بی اعتبار ساختن آنها، یا به سوی ایجاد خشونت و ترور رفتن.

مثالی از این تلاش‌ها که در دوران اخیر جلب توجه کرده، با دکتر ابراهیم یزدی مرتبط است؛ برادری که برای همه کسانی که در نهضت اسلامی به نوعی فعال بوده‌اند، شناخته شده است. به خاطر طبیعت و مشکلات حاصل از این وضعیت است که ما احساس وظیفه در مکاتبه با شما نمودیم.

دکتر یزدی در اوایل دهه شصت (میلادی) به ایالات متحده آمد؛ پس از آنکه او و برخی از همراهانش (شهید شریعتی و مصطفی چمران) تصمیم گرفتند فعالیت‌های خود را به حلقه وسیع‌تری از مخاطبان توسعه دهند، این برادران به امید ایجاد تحرک بیشتر در نهضت اسلامی در سطح بین‌المللی، خود را وقف تأمین منابع لازم برای ارتقاء سطح عقاید و تقویت هویت اسلامی مسلمانان نمودند.

همین احساس وظیفه بود که باعث شد دکتر یزدی با تمام وجود، به تأسیس و فعالیت سازمان‌های بسیاری همت گمارد. او در دوران اقامتش در آمریکا، در تمامی فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان مقیم امریکای شمالی (MSA) از ابتدایی‌ترین

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۴۷

مراحل، شرکت داشت و عضو مؤسس شاخه ایرانی انجمن مزبور و همچنین انجمن اسلامی هیوستون بزرگ بود. سوای این فعالیت‌ها در صحنه اسلامی، دکتر یزدی در بسیاری از پروژه‌های اشاعه اسلام بین غیر مسلمان‌ها شرکت داشت که ضمن آن به تدریس اصول اسلام برای گروه‌های اجتماعی و اهل کلیسا و زندانیان می‌پرداخت. وی به‌علاوه، در تعدادی سازمان‌های سیاسی اسلامی عضویت داشت؛ مشخصاً نهضت آزادی ایران و دیگر سازمان‌هایی در ایران و لبنان.

آشنایی بسیاری از رهبران و فعالان اسلامی با دکتر یزدی، اعتبار و موقعیت والایی به او در سطح جهانی نهضت اسلامی بخشید؛ ضمن آنکه وی در آمریکا، نقش مهمی در ائتلاف و همراهی سازمان‌های مختلف اسلامی در سراسر دنیا ایفا می‌کرد. در نتیجه این فعالیت‌ها بود که دکتر یزدی توانست اعتماد و اطمینان بسیاری از رهبران اسلامی چون آیت‌الله خمینی، امام موسی صدر (از لبنان) و مولانا مودودی را به خود جلب کند. تماس و شناخت او در متن نهضت اسلامی، باعث گردید که به نمایندگی آیت‌الله خمینی در آمریکا و اروپا برگزیده شود؛ موقعیتی که وی به مدت شش سال - تا زمان انقلاب اسلامی در ایران - عهده‌دار بود.

با پیشرفت نهضت اسلامی، مسئولیت‌های جدیدی پیش آمد و دکتر یزدی در جریان مشاوره و ملاقات‌های بیشتری با رهبران نهضت قرار گرفت؛ خصوصاً با آیت‌الله خمینی در سال‌های بلافاصله پیش از انقلاب ایران که چند بار برای ملاقات ایشان به نجف رفت. آخرین ملاقات از این نوع تاریخی شد؛ زمانی که دکتر یزدی درست به هنگام خروج آیت‌الله از عراق به نجف رسید و او را تا پاریس همراهی کرد. در پاریس، دورانی که پیام انقلاب به مرحله جدیدی از تاریخ مسلمان‌ها رسید و در دنیا طنین‌انداز شد، یزدی در موضع فرد معتمد و مشاور آیت‌الله خمینی عمل می‌کرد. بعد از انقلاب، او به عضویت شورای انقلاب در آمد و در ظرفیت‌های گوناگون خدمت کرد: از وزیر امور انقلاب گرفته تا وزارت خارجه و مأمور مخصوص آیت‌الله خمینی در رسیدگی به شکایات گروه‌های گوناگون. دکتر یزدی همچنین سرپرستی «روزنامه کیهان» (پرتیراثرترین روزنامه در ایران) را به عهده گرفت و در مجلس اول قانون‌گذاری ایران پس از انقلاب، عضویت داشت. او همواره فرد مورد اعتماد و اطمینان رهبران

۱۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

انقلاب مشتمل بر آیت‌الله خمینی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله فقیه طالقانی، آیت‌الله شهید مطهری و پروفیسور مهدی بازرگان بود.

در دوران بعد از انقلاب، موضع اقتصادی - سیاسی دکتر یزدی در برابر هرگونه انحراف از اصول اسلامی، دشمنان زیادی - از جمع ضد انقلاب و ضد اسلام - برای او فراهم آورد؛ تا جایی که حملات به او از جانب گروه‌های مختلف با انگیزه‌ها و الهامات گوناگون، متأسفانه به نقطه‌ای رسید که زندگانی او را با خطرات جدی مواجه ساخت.

در دهم نوامبر ۱۹۸۴ دکتر یزدی توانست با عنایت الهی از خطر بزرگی که جانش را تهدید می‌کرد برهد؛ زمانی که گروهی ناشناس با بمب‌های آتش‌زا به خانه‌اش حمله آوردند و شکر خدا او و خانواده‌اش آن زمان در خانه نبودند؛ هرچند خساراتی به محل سکونت و لوازم شخصی او وارد شد.

ما احساس می‌کنیم این رویداد، علامتی است از اینکه مرحله جدیدی از خشونت و توطئه علیه شخصیت‌هایی مانند دکتر ابراهیم یزدی - که مقام ارزشمندی از نهضت اسلامی است - در حال تکوین است. این توطئه‌ها نهایتاً خطری برای نهضت اسلامی به‌طور کلی است و در مورد ایران، راهی است که به تضعیف و بی‌اعتباری جمهوری اسلامی منجر می‌شود؛ بنابراین، ما اصرار می‌ورزیم که شما از دولت جمهوری اسلامی ایران بخواهید به مسئولیت‌های خود نسبت به جامعه اسلامی عمل کند و قدم‌های لازم را برای محافظت از آزادی‌های فردی برادران ارزشمند ما چون دکتر یزدی بردارد و تحقیقات فوری و جدی در روشن ساختن هویت گروه مهاجم فوق و وابستگی‌های آنها، انجام گیرد.

خواهشمند است در این ارتباط تلگرامی به نام‌برندگان زیر ارسال شود و مصرانه از آنها خواسته شود که بر مقامات دولت فشار آورند تا مسئولیت حفاظت از برادران مسلمانی را که نقش حیاتی در پیشبرد نهضت اسلامی را به عهده دارند، بپذیرند. به علاوه ما تقاضا داریم که این درخواست به دیگر برادران و خواهران مستقر در منطقه شما نیز منتقل شود.

با سلام گروهی از مسلمانان علاقه‌مند و نگران

رونوشت:

- ۱- آیت‌الله خمینی، تهران - ایران
- ۲- آیت‌الله منتظری، قم - ایران
- ۳- حجت الاسلام خامنه‌ای، رئیس جمهور ایران، تهران - ایران
- ۴- حجت الاسلام رفسنجانی، رئیس مجلس، تهران - ایران
- ۵- حجت الاسلام ناطق نوری، وزیر کشور، تهران - ایران
- ۶- آیت الله موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور، تهران - ایران

Newsmagazines of the Islamic movement

January 16-31, 1982

Crescent international

Yazdi's Islamic credentials

Dear brothers,

This is in response to the guest editorial by Dr. kalim Siddiqui (November 16) and your editorial of December 1-15. Both failed to analyze the problem a truly Islamic perspective.

It is unfair to put Ibrahim Yazdi in the same category as Bani-Sadr. In elaborating the differences between the ulama and the western-educated and westernized elites, Dr Siddiqui has failed to recognize Ibrahim Yazdi's true position in the Islamic movement. In his guest editorial Dr. Siddiqui wrote "while all the ulama and all the masses were fully committed to Islam, only a part of the elite joined the Islamic movement. Bani Sadr, Qutbzadeh, Ibrahim Yazdi..... Represented this faction of the elite...."

Dr. Yazdi started his struggle from Tehran University in the fifties. His activities forced him into exile and he continued his efforts against the Shah's tyranny even in the US. He was sentenced to death (in absentia) by a military court in Iran. He was Imam Khomeini's representative in the US and was also one of the founders of the nahzat-e-Azadi (chapter out of Iran) and Muslim Students Association (PSG) in the US.

Among his other activities, he participated in the war against Israel in south Lebanon. Dr. Yazdi was also instrumental in preventing the widow of the martyr, Dr. Ali Shariati, from returning to Iran whom the Shah wanted to use for propaganda purposes.

During the Islamic Revolution, Dr. Yazdi flew to Paris and was Imam Khomeini's spokesman. If he had been among the westernized elite, Imam Khomeini would not have said in Tehran, "...Islam needs persons like Dr. Yazdi..."

The martyr Dr. Chamran, whom Imam Khomeini called "a great commander for Islam" said of Dr. Yazdi, "they destroyed the parameter which can stand in front of the Mujahideen and the fadiakkhalq... Dr. Yazdi is one of those who has the ability to confront them..."

In your editorial of December 1, you wrote that "those who followed the policymakers of the taghooti Foreign Ministry ...ended up in Havana". These included Ibrahim Yazdi. Surely if Ibrahim Yazdi was following the taghooti line, Imam Khomeini would not have appointed him as his representative to Baluchistan after the resignation of the Bazargan government. Even the confidential cables from the US embassy, disclosed by the students referred to Dr. Yazdi, Qutbzadeh and Dr. Chamran as "secular mullahs" who support Imam Khomeini.

I hope these points would help in a better understanding of Dr. Yazdi's role. My purpose has not been to defend him but to throw further light on the situation.

May Allah guide us all to the straight path.

Yours in Islam. Hamid R Abdullah, Iowa, U.S.

Crescent January 16-31 1982

Letters to the editor

Yazdi's Islamic credentials

Dear Brothers,

This is in response to the guest editorial by Dr. Kalim Siddiqui (November 16) and your editorial of December 1-15. Both failed to analyze the problem from a truly Islamic perspective.

It is unfair to put Ibrahim Yazdi in the same category as Bani-Sadr. In elaborating the differences between the ulama and the western-educated and westernized elites, Dr. Siddiqui has failed to recognize Ibrahim Yazdi's true position in the Islamic movement. In his guest editorial Dr. Siddiqui wrote "while all the ulama and all the masses were fully committed to Islam, only a part of the elite joined the Islamic movement. Bani- Sadr, Qutbzadeh, Ibrahim Yazdi..... represented this faction of the elite...."

Dr. Yazdi started his struggle from Tehran University in the fifties. His activities forced him into exile and he continued his efforts against the Shah's tyranny even in the US. He was sentenced to death (in absentia) by a military court in Iran. He was Imam Khomeini's representative in the US and was also one of the founders of the Nahzat - e- Azadi (Chapter out of Iran) and Muslim Students Association (PSG) in the US.

Among his other activities, he participated in the war against Israel in South Lebanon. Dr. Yazdi was also instrumental in preventing the widow of the martyr. Dr. Ali Shariati, from returning to Iran whom the Shah wanted to use for propaganda purpose.

During the Islamic Revolution, Dr. Yazdi flew to Paris and was Imam Khomeini's spokesman. If he had been among the westernized elite. Imam Khomeini would not have said in Tehran, "... Islam needs persons like Dr. Yazdi..."

The martyr Dr. Chamran, whom Imam Khomeini called "a great commander for Islam" said of Dr. Yazdi, "they destroyed the parameter which can stand in front of the Mujahideen and the FadiaKhalq ... Dr. Yazdi is one of those who has the ability to confront them..."

In your editorial of December 1, you wrote that "those who followed the policy makers of the taghooti Foreign Ministry...ended up in Havana". These included Ibrahim Yazdi. Surely if Ibrahim Yazdi was following the taghooti line. Imam Khomeini would not have appointed him as his representative to Baluchistan after the resignation of the Bazargan government. Even the confidential cables from the US embassy. Disclosed by the students referred to Dr. Yazdi, Qutubzadeh and Dr. Chamran as "Secular mullahs" who support Imam Khomeini.

I hope these points would help in a better understanding of Dr. Yazdi's role. My purpose has not been to defend him but to throw further light on the situation.

May Allah guide us all to the straight path.

Yours in Islam

Hamid R. Abdullah,

Iowa. US

Diplomatic conspiracy

Dear Brothers,

For the past two years the Islamic center in Washington D.C. has been witnessing an onslaught from the (Islamic) diplomatic corp. last year the old administration headed by an Egyptian proxy, Muhammad Abdul Rauf and his associates were forced to resign as they did not fulfil their responsibilities in living up to the defense of Islam at a time when it was being attacked by internal and external enemies.

The old administration did not expose the forces in the dark that were working hand in hand to oppress and subjugate the Muslims: Camp David, the invasion of Afghanistan, the Islamic triumph in Iran, the jihad in Syria, etc... the Muslims in Washington D.C. took it upon themselves to elect a representative body of Muslims who would address the issue of the hour and resume a more dynamic and pertinent role for the Mosque. And indeed, with all the obstacles that arose, the Islamic center began to function as a center of Islamic knowledge and activity, but the (respected!) board of governors of the Islamic center (that is ambassadors and their appointees) began signaling their intentions to close the Islamic center. During the month of May 1981 someone set fire to the mimbar which was partially burned before the fire was extinguished. This act fuelled the ambassador's scheme who began to threaten the Muslims not to come to the Mosque because it needed renovation! The ambassador met and decided, in their infinite wisdom, that the Islamic Center, which consists of the Mosque, an independent auditorium in the basement, the ablution venter, two libraries, offices and separate classrooms plus the courtyard should be closed, locked and off-limits to the thousands of Muslims in the Washington D.C. metropolitan area. They claimed that renovation would take (at least) two months during which the Muslims should go and pray and perform their religious services at a temple whose imam says that Isa-Jesus, has a father! Upon whom be peace, in other words the local Muslims should get lost, while their excellencies carry on their winning and dinning and selling out the cause of the Muslims masses at home and abroad.

To oppose this diplomatic and fiery conspiracy the concerned Muslims are in the process of solidifying their ranks and carrying this issue out to the Muslims locally and even overseas to make them

aware of this blatant affront to an Islamic institution (AlMasjed) by those whose only relationship to Islam is the name they carry.

This letter is written to inform Muslims throughout the world that another Islamic community is struggling to say the truth and try to live by it as in the Quran and Sunnah but is being subjected to the combined forces of tyranny and its mercenaries : their majesties and excellencies...

If they succeed in closing a house of Allah they will deserve Allah's saying:

It is not for such as joint gods with Allah to visit or maintain the mosques of Allah while they witness against their own souls to infidelity. The works of such bear no fruit; in fire shall they dwell."

(Sura IX:17)

The concerned Muslims of
Washington D.C., U.S.A.

ط - شکایت از سید محمد علوی تبار (کیاوش)،^۱ نماینده اهواز

بسمه تعالی

تاریخ: ۱۳۶۱/۶/۱۰

جناب آقای حجت الاسلام ربانی املشی، دادستان محترم کل کشور

شماره: ۲۱/۴/۲۲۸

در جلسه یکشنبه مورخه ۷ شهریورماه ۱۳۶۱ مجلس شورای اسلامی، آقای سید محمد کیاوش، در نطق قبل از دستور خود مطالبی را عنوان کرده‌اند که مستقیماً از رادیو پخش گردید و در اداره تندنویسی مجلس نیز ثبت و ضبط است. نام‌برده در سخنان خود مدعی شده‌اند که:

اولاً بعد از پیروزی انقلاب، چمدان چمدان پول و طلاآلات به محل نخست‌وزیری دولت موقت منتقل و به دست این‌جانب داده می‌شده است.

۱. سیدمحمد علوی تبار مشهور به کیاوش (زاده ۱۳۰۹ در زنجان - درگذشته ۲۰ اسفند ۱۳۹۸ در تهران)، سیاستمدار ایرانی که در دوره نخست و دوره دوم مجلس شورای اسلامی به ترتیب به عنوان نماینده حوزه انتخابیه اهواز و آبادان، از استان خوزستان در مجلس شورای اسلامی حضور داشت.

۱۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ثانیاً چنین القا کرده‌اند که این جانب چمدان‌های پول و طلاآلات مورد ادعایشان را به جای تحویل به صندوق دولت، دخل و تصرفات شخصی کرده و به مصارف دیگری رسانیده و یا می‌رسانم.

هر دو مطلب نام‌برده، دروغ، تهمت، افترا و اشاعهٔ اکاذیب است که هم خلاف شرع و هم خلاف موازین قانونی است و لذا بدین وسیله در خواست تعقیب شرعی و قانونی شخص نام‌برده را می‌نمایم تا اگر چنانچه واقعاً اسناد و مدارک موثقی دارند در اختیار مقامات مسئول و قانونی کشور جهت بررسی و پیگیری لازم و اقدام مقتضی قرار دهند و در غیر این صورت بر طبق موازین شرعی (باتوجه به دستور اخیر امام امت) و مقررات قانونی مجازات گردند.

متمنی است این جانب را از نتیجهٔ اقدامات مطلع فرمایند. و همچنین دستور فرمایند نتیجهٔ بررسی‌ها را جهت روشن شدن اذهان عمومی در قبال اشاعهٔ این‌گونه اکاذیب در رسانه‌های گروهی و مطبوعات منتشر سازند.

با تشکر - ابراهیم یزدی، نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی

رونوشت:

دفتر امام

دفتر حضرت آیت‌الله منتظری - قم

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

اعضای محترم شورای عالی قضایی

اما توضیح مسئلهٔ پول‌ها

بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت در نخست‌وزیری، قرار شد پول‌ها و جواهرات و سایر اشیاء نفیسه‌ای که توسط مردم از مراکز و منازل به مدرسهٔ علوی و یا رفاه برده شده بود، به دولت تحویل داده شود. در همین رابطه امام از آقای دکتر یزدی خواستند تا ترتیبی برای این کار داده شود. به اطلاع ایشان رسید که آقای افجه‌ای از جانب آقای مهندس بازرگان به‌عنوان مسئول مالی نخست‌وزیری منصوب شده‌اند که این کار را هم بر عهده گرفته‌اند؛ بنابراین، اولاً در جریان این نقل و انتقال‌ها آقای دکتر

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۵۵

یزدی هیچ‌گونه دخالتی نداشته‌اند و ثانیاً پول، جواهر و اشیاء نفیسه، تماماً هرچه می‌آمد تحویل آقای افجه‌ای می‌شد و ایشان هم در دفتری ثبت می‌کردند. اشیاء نفیسه و یا جواهر و طلاآلات طی صورت‌مجلس به بانک مرکزی تحویل می‌شد.

مسلماً هر مقام ذی‌صلاحی می‌تواند به این دفاتر مراجعه و آنها را مورد رسیدگی قرار دهد. این امر نه به نهضت آزادی مربوط است و نه به آقای دکتر یزدی. برادرمان آقای افجه‌ای در حدود یک سال و اندی قبل موقعی که می‌خواست بچه‌خود را نجات دهد در دریای شمال غرق شدند. رحمت خدا بر او باد (روزنامه اعتماد، یکشنبه ۶ مردادماه ۱۳۸۱ - ۱۷ جمادی الاول ۱۴۲۳ - ۲۸ جولای ۲۰۰۲، شماره ۳۹، صفحه ۲).

انتقاد از روزنامه کیهان در پی درج شکایت از کیاوش - ۱۳۶۱

جناب آقای دکتر خاتمی، سرپرست محترم روزنامه کیهان

بعد از سلام

در «روزنامه کیهان»، مورخه دوشنبه ۸ شهریورماه به نقل از سخنرانی قبل از دستور آقای سید محمد کیاوش مطلبی به این‌جانب نسبت داده شده است که گویا در زمان تصدی معاونت نخست‌وزیری، چمدان چمدان پول و طلاآلات ویژه تحویل این‌جانب داده شده است. این مطلب به کلی کذب و دور از حقیقت می‌باشد.

نهایت تأسف و تأثر بر انقلاب شکوهمند اسلامی است که یک عضو مجمعی که عصاره فضیلت ملت لقب گرفته است و آن را «مظهر عدل علی» می‌خوانند این‌چنین گستاخانه و بی‌ترس از خدا و عواقب و عوارض تهمت و دروغ و اشاعه اکاذیب عنوان می‌گردد و کمترین اعتراضی هم نمی‌شود و «روزنامه کیهان» هم آن را چاپ و منتشر می‌سازد. متمنی است بر اساس اخلاق اسلامی و مقررات قانونی این شرح مختصر را در رابطه با انتشار خبر دروغ یادشده در اولین شماره روزنامه درج فرمایید.

با تشکر. والسلام - یزدی - ۱۳۶۱/۶/۹

ظ - حاشیه‌سازی در حاشیه سفر حج در شهریور - مهر ۱۳۶۱

در سال ۱۳۵۵ همسرم، که با درگذشت پدر و دریافت سهم خود از ارث پدر، به جهت مالی مستطیع شده بود، تصمیم به انجام فریضه حج واجب خود گرفت. ابتدا قرار بود با هم برویم. یکی از آرزوهای همسرم و من این بود که همراه همدیگر به سفر زیارتی حج و عتبات برویم. متأسفانه طی سالیانی که در بیروت بودیم و من سفرهای متعدد به نجف و کربلا و شام می‌رفتم، این آرزو برآورده نشد. گفتنی است من برای سفر به حج به اتفاق همسرم، با مشکل امنیتی روبه‌رو بودم. دوستان مشترک سیاسی در ایران و خارج از کشور با سفر من به حج به‌طور جدی مخالفت کردند. علت آن بود که دولت‌های ایران، عربستان و پاکستان با هم قرارداد استرداد مجرمین و یا متهمین را امضا کرده بودند. به قرار اطلاع دوستان از ایران، دادگاه نظامی [عربستان] به‌طور غیابی در حال بررسی پرونده فعالیت‌های سیاسی من علیه شاه و رژیم استبداد سلطنتی بود و این احتمال داده می‌شد که در صورت رفتن به سفر حج، توسط دولت عربستان بازداشت و به ایران تحویل داده شوم. این نگرانی تا حدی واقعی و جدی بود؛ زیرا در همان زمان یکی از روحانیان یزدی به نام آقای ناصری که از نجف برای حج به عربستان رفته بود، هنگام مراسم حج توسط نیروهای امنیتی عربستان بازداشت شده بود. البته بازداشت او به‌خاطر آن نبود که در ایران سابقه و پرونده داشته باشد، بلکه به خاطر پخش اعلامیه‌های آقای خمینی در مراسم حج دستگیر شده بود. در واقع علت بازداشت او مسائل امنیتی خود سعودی‌ها بود؛ بنابراین، او را به ایران تحویل ندادند و با کمی فعالیت و فشار پشت پرده، آزاد شد و به نجف برگشت، اما وضعیت من وضعیت کاملاً متفاوت و جدی بود. به این ترتیب، همسرم ناچار شد به تنهایی به سفر حج برود و من از فیض همراهی با همسرم در سفر حج محروم ماندم.

پس از پیروزی انقلاب، دنبال فرصتی بودم که این فریضه واجب را انجام دهم. در سال ۱۳۶۱ جمعی از نمایندگان برای سفر حج ثبت نام کردند. من هم به آنها ملحق شدم. درحالی‌که گذرنامه ویژه حج کلیه نمایندگان ثبت‌نام‌کرده صادر و به آنها تحویل داده شده بود، از صدور گذرنامه من خبری نبود. توسط برخی از نمایندگان مجلس - که عضو فراکسیون حزب جمهوری اسلامی در مجلس بودند - خبردار شدم که در

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۵۷

جلسه خصوصی این فراکسیون به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی، برخی از نمایندگان تندرو و ساده‌اندیش مجلس به این بهانه که ممکن است من هم بروم و پناهنده شوم، با صدور گذرنامه و مجوز سفرم به حج به شدت مخالفت کرده بودند و علت تأخیر صدور گذرنامه من به جهت همین ملاحظات بوده است. اما آقای هاشمی به آنها جواب داده بود که اگر بروم و نیاید، چه بهتر؛ این که نگرانی ندارد، مگر سایرین که رفته‌اند، چه کار تندی توانسته‌اند علیه جمهوری اسلامی انجام بدهند! او هم بروم، برای ما فرقی نمی‌کند، بلکه بهتر هم می‌شود. به عبارتی، «از شرش خلاص می‌شویم». ظاهراً همین استدلال باعث شد در صدور گذرنامه من تأخیر شود و تنها یک یا دو روز قبل از پرواز بود که گذرنامه حج من صادر و تحویل داده شد. به همین علت، من نتوانستم، با کاروانی که مورد نظرم بود، به حج بروم.

به این ترتیب با دریافت گذرنامه سفر به حج، و خداحافظی و طلب حلالیت از پدر و مادر و بستگان و یاران به راه افتادم و موفق به انجام مناسک حج شدم.

شایعه پناهندگی من به کشورهای بیگانه

مراسم حج پایان یافته بود و حجاج به ترتیب بر اساس برنامه‌ای به ایران برمی‌گشتند. ما در روز بیست و ششم سفر خود به سر می‌بردیم و هنوز چند روز به نوبت بازگشت کاروان ما مانده بود که در روز یکشنبه ۱۳۶۱/۷/۱۱، در کاروان صحبت شد که رادیوهای خارجی، مانند بی بی سی و سایرین گفته‌اند: دکتر ابراهیم یزدی به سفارتخانه‌های خارجی رفته و پناهنده شده و رادیوی ایران هم، چه از روی خطا یا سهوی یا از روی عمد، خبر را چند بار تکرار کرده است. با شنیدن این اخبار، تصمیم گرفتم برگشتنم به ایران را جلو بیندازم.

مراسم حج تمام شده بود. برگشت من به ایران برای اواخر مهرماه تعیین شده بود؛ از این رو، به دفتر ایران ایر مراجعه کردم. مسئولان آنجا با محبت و صمیمیت درخواست مرا پذیرفتند و برای روز پنجشنبه پانزدهم مهرماه برای برگشتن من تعیین وقت کردند.

۱۵۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

با پسر خلیل که در این سفر مرا همراهی کرده بود و آقای دکتر طلیعه برادر همسر و سایر دوستان و با همسفران کاروان، خداحافظی کردم. از حاج آقا فخر، روحانی کاروان، به خاطر محبت‌هایش تشکر و از سایر همسفران درخواست عفو و بخشش کردم. روز پنجشنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۶۱ ساعت ۲ بعد از ظهر با پرواز ۱۱۷۰ به تهران برگشتم.

در هواپیما ما را به طبقه دوم راهنمایی کردند که به نمایندگان مجلس اختصاص داده شده بود. در آنجا جز نمایندگان مجلس و محافظان آنان، آقای شیخ احمد جنتی، عضو شورای نگهبان و محافظان ایشان هم بودند. نمایندگان و پاسداران هر کدام لوازمی را خریده و همراه خود داشتند. بعضی هم سیگار آمریکایی «وینستون» و «پال‌مال» دود می‌کردند. خانم مهماندار به کنایه گفت: شما که شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دهید، چرا کالاهای آمریکایی مصرف می‌کنید؟ بعضی از پاسدارها به ایشان جواب دادند و این سبب شد که بحث بالا بگیرد. یکی از پاسدارها گفت: آمریکا بد است اما کالاهایشان خوب و مرغوب است!

فردای روزی که من به ایران رسیدم، روز جمعه شانزدهم مهرماه بود و مطابق معمول، نماز جمعه در سراسر کشور برپا می‌شد. سخنران پیش از خطبه‌های نماز جمعه آن روز تهران، آقای شیخ مهدی کروی بود. کروی، بی‌آنکه از بازگشت من باخبر شده باشد، در سخنان خود به فرار من و پناهنده شدنم به کشورهای خارجی داد سخن سرداد.

روز یکشنبه ۱۸ مهرماه به علت دید و بازدیدهای بعد از برگشت از سفر حج، به مجلس نرفتم. ظاهراً مجلسیان از برگشتن من باخبر نشده بودند؛ بنابراین، بعضی از نمایندگان در سخنرانی‌های پیش از دستور خود، مطالبی نادرست و غرض‌آلود علیه من ایراد کرده بودند.

روز سه‌شنبه بیستم مهرماه هنگامی که اول وقت، مثل همیشه، در جلسه عمومی مجلس حاضر شدم، بسیاری غافلگیر و بهت‌زده و برخی هم که سخنان بی‌ربط گفته بودند، شرمگین شدند. اما رادیوهای خارجی، همچنان در اخبار و تحلیل خود، مسئله فرار من، پناهندگی ام را مطرح می‌کردند.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۵۹

نه رادیو و تلویزیون ایران و نه رئیس مجلس، هیچ‌یک حاضر نشدند سخنی در تکذیب اخبار دروغ بگویند. صدا و سیما، حتی حاضر نشد در پخش فیلم جلسه مجلس، تصویر مرا نشان دهد. رفتارشان چنان بود که گویی از برگشتن من ناراضی هستند و ترجیح می‌دادند واقعاً پناهنده می‌شدم و بر نمی‌گشتم تا به قول خودشان از شر من خلاص شوند.

من ضمن اعتراض به رادیوهای بیگانه در مورد پخش خبر فراری شدنم، از روابط عمومی مجلس خواستم که این خبر را تکذیب کند، آنها هم اعتنایی نکردند؛ سپس نامه‌ای به شرح زیر به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتم:

نامه به رئیس مجلس در اعتراض به پخش شایعه پناهندگی - ۱۳۶۱/۸/۳

بسمه تعالی

جناب آقای هاشمی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

بعد از سلام. حدود سه هفته است که رادیوهای خارجی ضد انقلاب، مرتب شایع می‌سازند که این جانب از ایران متواری شده و هر روز به نحوی آن را دامن می‌زنند. به طوری که از تهران و شهرستان‌ها، مرتب دوستان و علاقه‌مندان با تلفن، به منظور اطلاع از صحت و سقم خبر تماس می‌گیرند؛ حتی به منازل بستگان تلفن می‌زنند. مستدعی است هر طور که مصلحت می‌دانید به مطبوعات و رادیو و تلویزیون تذکر بدهید که خبر را تکذیب کنند.

با تشکر. والسلام - دکتر ابراهیم یزدی

آقای هاشمی رفسنجانی هم بی‌آنکه از جایگاه ریاست مجلس، ترتیب اثری بدهد، تنها به نوشتن عبارتی زیر نامه من بسنده کرد و نوشت:

«خود شما چند کلمه‌ای به مطبوعات بنویسید و تکذیب کنید. هاشمی.»

یادداشت‌های این سفر، در «جلد چهارم مجموعه آثارم: مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۷۰» آمده است.

۱۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ع - نامه‌ای به حجة الإسلام شیخ محسن قرائتی در باره تحریک ناآگاهان
آقای شیخ محسن قرائتی، مفسر و مدرس قرآن صدا و سیما جمهوری اسلامی، در
سخنرانی پیش خطبه نماز جمعه در ۶ آبان ما ۱۳۶۲ مطالب نادرستی را به ما نسبت داد.
در ۶۲/۸/۲۲ یادداشت زیر را برای ایشان فرستادم. نمی‌دانم تأثیری داشت یا نه!
بسمه تعالی

جناب آقای قرائتی

بعد از سلام. برادر مسلمان مبلغ ایمان به خدا و صداقت و تقوا، شما از کجا به نیت و
قصد ما به راهپیمایی در روز جمعه ششم آبان ماه پی بردید و مطلع شدید که آن را با
آن قاطعیت در پیش خطبه نماز جمعه عنوان کردید و موجب تحریک افراد بی‌اطلاع
شدید که به آن حادثه انجامید؛ درحالی که مطلب کاملاً بی‌اساس بود و چنین قصدی در
کار نبود و برنامه سمینار هم لغو گردیده بود.

آیا این است معنی و مفهوم عمل به آیه شریفه «و لاتقف ما لیس لک به علم. إن
السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً»؟

با تشکر و دعای توفیق خدمت به اسلام و ایران - ابراهیم یزدی - ۱۳۶۲/۸/۲۲^۱

غ - ماجرای نامه‌ای از عربستان در دفتر اسدالله لاجوردی^۲

از سفر حج خویش در سال ۱۳۶۱ بهره‌های معنوی فراوان بردم، اما عناصر مرموزی
علیه من توطئه‌هایی کرده بودند که خودم مدت‌ها از عمق و گستردگی آن بی‌اطلاع
بودم.

در ۱۴ شهریورماه ۱۳۶۳ آقای شیخ محمد یزدی که آن زمان نایب‌رئیس مجلس
بود، یادداشت زیر را همراه نامه‌ای باز شده برای من فرستاد.

جمهوری اسلامی ایران - مجلس شورای اسلامی - دفتر هیئت رئیسه

۱. این مطلب به همین صورت در متن اصلی آمده و معلوم نیست منظور دکتر یزدی کدام سمینار و کدام
رویداد است (ویراستار).

۲. سید اسدالله لاجوردی (۱۳۱۴-۱۳۷۷) رئیس پیشین زندان اوین و دادستان انقلاب تهران در دهه
۱۳۶۰ خورشیدی (ویراستار).

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۶۱

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر یزدی دام توفیقه

محترماً این نامه مدتی در قفسهٔ مربوط به این‌جانب اشتبهاً گذارده بودند. به روابط عمومی دادم که به شما برسانند، متأسفانه پس از چند روز مجدداً در بین نامه‌های خودم دیدم. تأخیر به ما ارتباط نداشته، خواهید بخشید.

محمد یزدی ۱۳۶۳/۶/۱۴

این نامه به نام من و به آدرس مجلس شورای اسلامی فرستاده شده بود، اما نامه را به من نداده بودند. متن نامه به شرح زیر است:

P.O. Box 3138

Jeddah

10th Aug '84

Dear Ibrahim,

I believe that as long as I do not interfere within the politics of the Country I live in I am save, but things may not always work that way. I gave you an account in a Jibouti Bank, so after this month, I will write officially to my friend or to be exact- relative to close it. So far I did not even ask since I did not go there, the arrangement was that when I get the OK from you to go there and since I did not get a telegram or letter of OK I did not bother to go there. If there was some deposit good luck to her.

I believe I will again immigrate to a 3rd country some time in the coming months and I am going to call it a day with you (your country) I mean there will be no more contacts or writings so good luck to you and your country.

Do not forget for roughly 2 1/5 years not three I tried every conceivable method with you but of no gain. The time is not yet ripe for like minded people so let the religious scholars manage their own governments as far as I am concerned.

I know 20 cents of a Dollar increase of taxes in cigarettes would have been a great help for none Iranians to promote their energies and work and help in bringing about changes and pressure in other muslim countries to adopt Islam as a system of rule so let K do this.

۱۶۲ □ شخصت سال صبوری و شکوری

I got broke (no money) long, long time ago, and I needed money desperately and my life was in deeper yet some body seems to be afraid perhaps of cheating, or you are powerless, I mean no influence. If it is influence it is not bad but otherwise the Islamic principles are being ignored by the responsible people (Religious scholars).

Here in Saudi Arabia they did not tell me to leave the country; I am leaving at my own wish. I am tired and I have to accept my limitations financially.

Back home there is a very slow movement towards it I believe.

As far as your neighbor is concerned I keep on waiting and waiting perhaps your security knows more of me which could be of interest.

People are save in silence.

Yours Sincerely,

Mohammad Mohammad

P.S. Egypt is slow but it will in the end Turkey improving.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۶۳

اسکن اصل نامه و یادداشت شیخ محمد یزدی ذیلاً آمده است:

P.O. Box 3138
Jeddah
10th Aug 84

Dear Ibrahim,

I believe that as long as I do not interfere with the politics of the Country I live in I am safe, but things may not always work that way. I gave you an account in a Jeddah Bank, so after this month, I will write officially to my friend - or to be exact relative to close it. So far I did not even ask since I did not go there, the arrangement was that when I get the OK from you to go there and since I did not get a telegram or letter of OK I did not bother to go there. If there was some deposit good luck to her.

I believe I will again migrate to a 3rd Country some time in the coming months and I am going to call it a day with you (your Country) I mean there will be no more contacts or writings so good luck to you and your Country.

Do not forget for roughly 2 1/2 years with not three I tried every conceivable method with you but of no gain. The time is not yet ripe for like minded people so let the religious scholars manage their own governments as far as I am concerned.

I know 20 cents of a Dollar increase of taxes in Cigarettes would have been a great help for some Iranians to promote their

Changes and pressure on other muslim countries
to adopt Islam as a system of rule so
let K do this for money.

1981 broke long, long time ago, and
I needed money desperately and my life
was in danger yet some body seems like
afraid perhaps of cheating, or you are powerless
I mean no influence. If it is influence it is
not bad but otherwise the Islamic principles are
being ignored by the responsible people - Religion scholars
Here in Saudi Arabia they did not tell
me to leave the country, I am leaving at my
own wish. I am tired and I have to accept
my limitations financially.

Back home there is a very slow movement
towards it I believe.

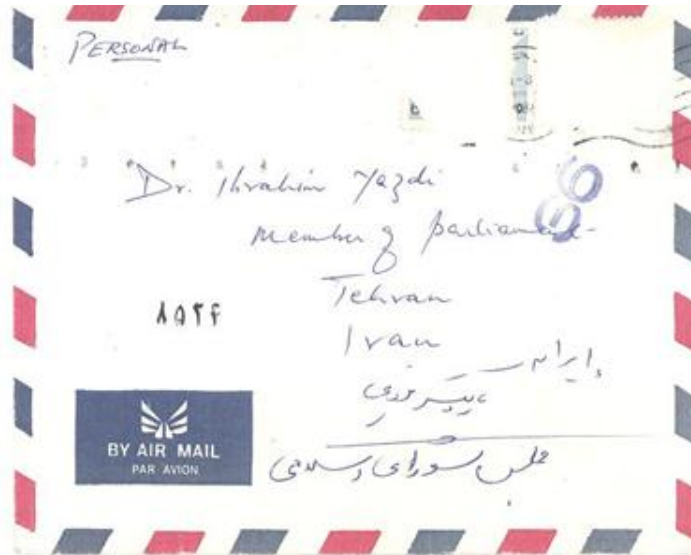
As far as your nephew is concerned
I keep on waiting and waiting. Perhaps
your secretary knows more of me which could be of
interest.

people are same in silence.

Yours Sincerely
Muhammad Athar.

P.S. Egypt is slow but it will in the end
Turkey improving.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۶۵



شماره ۶۴
تاریخ

جمهوری اسلامی ایران
مجلس شورای ملی
دفتر مطبوعه و نشر

بجای

حکومت اسلامی ایران
مجلس شورای ملی
دفتر مطبوعه و نشر
تهرآن

۵۳/۱۵۱۴

۱۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

من نه نویسنده نامه را می‌شناختم و نه تا پیش از آن تاریخ و نه پس از آن، با او مکاتبه‌ای داشته‌ام.

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود (هاشمی رفسنجانی، پس از بحران: کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱، به اهتمام فاطمه هاشمی، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۸۰) دو مطلب را آورده‌اند که ظاهراً در ارتباط با این نامه است:

۱- «پنجشنبه، ۱۵ مهر: جلسه علنی داشتیم. چند لایحه تصویب شد. آقای اسدالله بیات از مذاکرات مرموز دکتر ابراهیم یزدی در سفر حج می‌گفت. عده‌ای از نمایندگان در صدد اعلام جرم علیه نهضت آزادی بودند. جو تندی حاکم است».

۲- «سه‌شنبه، ۹ آذر: از دفتر آقای اسدالله لاجوردی، نامه‌ای آوردند که از عربستان سعودی به دکتر ابراهیم یزدی نوشته بودند و مطالب مشکوک و مبهمی داشت».

تاریخ این نامه ۱۹ مرداد ۱۳۶۳ است و تاریخ یادداشت شیخ محمد یزدی هم شهریور ۱۳۶۳ است، اما هاشمی این مطلب را در خاطرات سال ۱۳۶۱ آورده است که این خود جای شگفتی و درنگ دارد!!

نامه‌ای که به نام من و به آدرس مجلس نوشته شده، چگونه به دست آقای لاجوردی رسیده است؟ اصلاً آیا می‌شود تصور کرد نامه‌ای که با آدرس مجلس نوشته شده باشد به دادستانی انقلاب برود؟ آیا می‌شود در شرکت پست، چنین اشتباه آشکاری رخ داده باشد؟ وانگهی حالا نامه‌ای از جایی رسیده و آدرس و نام گیرنده هم پشت آن نوشته شده؛ چرا باید نامه را باز کنند و بخوانند و بعد آن را به مقصد برسانند.

به‌طوری که ملاحظه می‌شود آقایان به خود اجازه داده بودند ما را زیر نظر داشته باشند و نامه‌ای را که به نام من به آدرس مجلس آمده بود، باز کنند و بخوانند و بدون هیچ‌گونه پرسشی، در باره ما داوری کنند و تصمیم بگیرند. هنوز نمی‌دانم چگونه و چرا این نامه توسط هیئت‌رئیس مجلس یا لاجوردی باز شده و پس از مدتی برای من فرستاده شده است!

آقای اسدالله بیات از کدام مذاکرات، که به نظرش مشکوک بوده، با هاشمی صحبت کرده است؟ در ۱۶ مرداد ۱۳۹۴ زمانی که به تنظیم این یادداشت‌ها مشغول بودم با

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۶۷

خواندن مطلب هاشمی، یادداشتی برای آقای بیات فرستادم و در باره این موضوع از ایشان توضیح خواستم:

«بسمه تعالی

آیت‌الله جناب آقای اسدالله بیات

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به خلق
اخیراً به مناسبتی کتاب خاطرات آقای هاشمی را مرور می‌کردم. در این کتاب با شناسه
«پس از بحران: کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱»، به اهتمام فاطمه هاشمی، دفتر نشر معارف
اسلامی، ۱۳۸۰» در صفحه ۲۶۹ به نقل از شما آمده است:

«پنجشنبه، ۱۵ مهر: جلسه علنی داشتیم. چند لایحه تصویب شد. آقای اسدالله بیات،
از مذاکرات مرموز دکتر ابراهیم یزدی در سفر حج می‌گفت. عده‌ای از نمایندگان در
صدد اعلام جرم علیه نهضت آزادی بودند. جو تندی حاکم است.»

آقای هاشمی توضیح بیشتری در مورد سخنان شما نداده‌اند و نمی‌دانم شما به
ایشان چه گفته‌اید و بر چه اساسی گفته‌اید؛ اما می‌دانم و یقین دارم که همه ما دیر یا
زود در پیشگاه الهی باید پاسخگوی اعمال و کردار خود باشیم؛ بنابراین، بفرمایید
داستان چه بوده است؟ آیا شما در سفر حج مأمور تعقیب و مراقبت من بوده‌اید؟ در
سفر حج، من با چه کسانی مذاکره کرده‌ام که شما آنها را مذاکرات مرموز گزارش
کرده‌اید؟

به خاطر احترامی که برای شما قائل هستم، ترجیح می‌دهم در همین دنیا با هم
تسویه حساب کنیم. اگر در آن روز تحت تأثیر جو به شدت مسموم حاکم نخواستید یا
نتوانستید، بر اساس آموزه‌های قرآنی، مستقیماً مسئله مورد نظر خود را با من مطرح
کنید و توضیح بخواهید، اکنون ۳۳ سال از آن زمان گذشته است. شما هم از زمانه
بسیاری چیزها را آموخته‌اید. می‌دانم آن زمینه‌های فکری را دیگر ندارید. بزرگی
اشخاص به این نیست که اشتباه نمی‌کنند، بلکه به این است که وقتی فهمیدند اشتباه
می‌کنند، فوراً می‌پذیرند و جبران می‌کنند.

توفیق شما را از ایزد منان مسئلت دارم و در انتظار پاسخ شما خواهم بود.

یا حق. دکتر ابراهیم یزدی - ۱۰ مردادماه ۱۳۹۴

۱۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

تهران، خیابان ولیعصر، کوچه تورج، پلاک ۲۸، کدپستی ۱۹۶۶۶، تلفن ۲۲۰۴۲۵۵۸

پاسخ آقای بیات

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر گرامی جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی، دامت توفیقاته


ضمن عرض سلام و تبریک به مناسبت ایام سالروز میلاد حضرت امام علی بن موسی الرضا، مرقومه حضرت عالی به دست این جانب رسید و مطالب مندرج در آن با دقت مورد مطالعه قرار گرفت. با این وصف این جانب به دلیل گذشت زمان بیش از سی ساله، مطلب مذکور را به یاد نیاوردم، لیکن مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی نیز کمکی نکرده و چنین موضوعاتی در آن مجموعه نیز موجود نبود. با این وجود اگر مستندات دیگری در دسترس حضرت عالی است که می تواند مؤید چنین بیانی از سوی این جانب باشد، لطفاً ارسال گردد تا مورد مطالعه قرار گرفته و تصمیمی مناسب با شرع و اخلاق در قبال آن گرفته شود.

بدیهی است که در صورت اطمینان نسبت به اینکه حق و یا آبرویی به موجب رفتار و گفتار این جانب از شما یا هر شخص دیگری ضایع و یا هتک شده باشد، با کمال میل آن را خواهم پذیرفت و رفتار مناسب شرعی و اخلاقی را در قبال آن موضوع از خود ابراز خواهم کرد.

توفیق روزافزون حضرت عالی را از خداوند منان خواهانم.

اسدالله بیات زنجانی - هفتم شهریورماه ۱۳۹۴

تصویر پاسخ آیت الله بیات زنجانی به نامه دکتر یزدی



دفتر مطبوعاتی
مجلس شورای اسلامی

تاریخ: ۷ - شهریور ۱۳۹۴
شماره: الف/۲۵۷/۹۴-۶
پیوست: صلوات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برادر گرامی جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی دامت توفیقاته

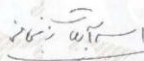

ضمن عرض سلام و تبریک به مناسبت ایام سالروز میلاد حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع)

مرقومه حضرتعالی بدست اینجانب رسید و مطالب مندرج در آن با دقت مورد مطالعه قرار گرفت، با این وصف اینجانب به دلیل گذشت زمان بیش از سی ساله مطلب مذکور را به یاد نیاوردم، لیکن مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی نیز کمکی نکرده و چنین موضوعاتی در آن مجموعه نیز موجود نبود. با این وجود اگر مستندات دیگری در دسترس حضرتعالی است که می تواند مؤید چنین بیانی از سوی اینجانب باشد لطفاً ارسال گردد تا مورد مطالعه قرار گرفته و تصمیمی متناسب با شرع و اخلاق در قبال آن گرفته شود.

بدیهی است که در صورت اطمینان نسبت به اینکه حق و یا آبرویی به موجب رفتار و گفتار اینجانب از شما یا هر شخص دیگری ضایع و یا هتک شده باشد، با کمال میل آن را خواهم پذیرفت و رفتار متناسب شرعی و اخلاقی را در قبال آن موضوع از خود ابراز خواهم کرد.

توفیق روزافزون حضرتعالی را از خداوند منان خواهانم.

اسدالله بیات زنجانی
قم المقدسه
هفتم شهریورماه ۱۳۹۴

قم - خیابان شهدا - کوچه ۳۷ - کوچه شهید افتخاری - پلاک ۹
تلفکس: ۳۷۷۴۶۷۱۶ - ۴۵ - سامانه پیامک: ۳۰۰۰۴۶۸۱
www.bayatzanjani.info info@bayatzanjani.net

۱۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

پاسخ به نامه آیت‌الله بیات

به نام خدا

۱۸ شهریور ۱۳۹۴

حضور محترم آیت‌الله جناب آقای اسدالله بیات

از دریافت نامه مورخه ۷ شهریور حضرت عالی بسیار خشنود شدم. همان‌طور که در یادداشت قبلی متذکر شدم، مطلب آقای هاشمی [رفسنجانی] در خاطراتشان آمده است و قطعاً در مذاکرات مجلس نیامده است؛ چرا که اگر بود در همان زمان به ایشان پاسخ می‌دادم. برخورد من با این موضوع از آنجا شروع شد که در یکی از شماره‌های مجله‌ای به نام «رمز عبور» از نشریات وابسته به روزنامه ایران، در زمان آقای احمدی نژاد، شخص ناشناسی مقاله‌ای علیه من نوشته و مدعی شده بود که از آمریکا برای من نامه می‌آمده است و به من گفته می‌شده است که باید چه‌کار کنم. در این مقاله آمده است که لاجوردی این نامه‌ها را می‌برد پیش هاشمی و با او مطرح می‌کند. حساس شدم که داستان چیست و موضوع از چه قرار بوده است؟ به دنبال بررسی این مسئله، در بایگانی اسناد خودم مربوط به مجلس اول، که در خدمتتان بودیم، به یادداشتی از آقای شیخ محمد یزدی برخورددم که توضیح می‌دهد که نامه‌ای را که به نام من از مکه به ایران پست شده بوده است، اشتبهاً به ایشان داده‌اند و با وجود نام من در روی پاکت، به من داده نشده بود، ولی آن را باز کرده و خوانده بودند. نه نویسنده نامه را می‌شناختم و نه در نامه، مطلب خاصی وجود داشت.

آقای هاشمی در خاطرات خود مدعی می‌شود که از خارج برای من نامه‌های مشکوک می‌آمده است! در خلال این بررسی بود که خواندم ایشان از قول شما آورده است که در مکه دیدارهای مشکوک داشته‌ام. متأسفانه آقای هاشمی به خود زحمت نداده بودند که این مسئله را با من مطرح کنند. یک‌سویه تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. در همان سال، ناگهان حجم حملات و ناسزاها به دوستان ما، بخصوص به من، هم در مجلس و هم در خارج از مجلس، به‌طور بی‌سابقه‌ای شدت می‌گیرد؛ در اطراف منزل مسکونی‌ام شب‌ها تیراندازی می‌شود؛ در شیراز به مسجدی که برای سخنرانی دعوت شده بودم، حمله می‌کنند و مرا مضروب می‌سازند؛ در تهران به منزل مسکونی‌ام بمب پرتاب می‌شود که موجب انفجار و تخریب و آتش‌سوزی می‌شود؛ اگر

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۷۱

چه به هنگام پرتاب بمب و آتش سوزی، در منزل نبودیم، اما امنیت خانوادگی‌ام را از بین بردند. به دادستانی شکایت کردم، به هاشمی نامه نوشتم، اما هیچ مقامی این حادثه وحشتناک را پیگیری نکرد. در شرایط کنونی به هیچ وجه نمی‌خواهم این مسائل رسانه‌ای شود؛ به مصلحت کشورمان نمی‌دانم، اما مایل‌م بدانم آقای هاشمی چگونه می‌خواهد جواب خدا را بدهد!

اگر شما بفرمایید که سخنی را که آقای هاشمی از قول شما نقل کرده است، نادرست است و شما چنین سخنی را نگفته‌اید برای من کافی است.

از مزاحمتی را که موجب شده‌ام پوزش می‌طلبم. یا حق

دکتر ابراهیم یزدی

تهران - خیابان ولی‌عصر - کوچه تورج - پلاک ۲۸ - کدپستی ۱۹۶۶۶ - تلفن ۲۲۰۴۲۵۵۸

ف - دکتر یزدی، قاضی محکمه هویدا

آقای فریدون هویدا نیز در کتاب خود به نام «سقوط شاه» که آقای حسین ابوترابیان، با امضای مستعار ح. ا. مهران آن را به فارسی برگردان کرده است و «روزنامه اطلاعات» آن را به صورت پاورقی چاپ می‌کرد، در قسمتی که در ۴ اسفند ۱۳۶۴ چاپ شد، چنین ادعا کرده است:

«به گواهی یکی از شاهدان عینی محاکمه امیرعباس [هویدا]، که در جریان محاکمه برادرم حضور داشت و توانسته بود دو تن از قضات محکمه را که نقاب بر چهره داشتند، شناسایی کند؛ وی گفت: یکی از آنها یزدی (وزیر کابینه بازرگان) و دیگری قره‌باغی (آخرین رئیس ستاد ارتش شاه) بودند».

مترجم محترم، انصاف را رعایت کرد و مطلب را قبل از چاپ برای من فرستاد و نظرم را خواست که به‌طور مشروح نوشتم و او نیز چاپ کرد. این نامه و جواب آن در پیوست ۶۱ آن کتاب آمده است.

عباس میلانی، به نقل از چارلز ناس، کاردار وقت سفارت آمریکا در تهران - که عباس میلانی ظاهراً با او در ۱۱ ژانویه سال ۲۰۰۰ میلادی گفتگویی داشته است - چنین می‌نویسد: «بعد از ظهر روز بعد، ناس با ابراهیم یزدی ملاقات کرد، که آن روزها هنوز

۱۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

از چهره‌های فعال دولت موقت بود. به محض آنکه ناس، نام هویدا را به زبان آورد، یزدی هم با لحنی که، نه دوستانه بود و نه صادقانه، از جنایات ساواک داد سخن داد. پرونده‌هایی را از کشوی میزش بیرون کشید [و] می‌گفت: [اینها] اسناد جنایات ساواک است. می‌گفت: هویدا در همه این جنایات دست داشت. بالاخره هم سخنانش را با ذکر این نکته به پایان برد که با وجود همه این واقعیات، جان هویدا به هیچ روی در خطر نیست. بعدها معلوم شد که درست در زمانی که یزدی این وعده‌ها را می‌داد، هویدا در دادگاه خلخال بود و چه بسا که حتی سرنوشتش هم تعیین شده یا رقم خورده بود. ناس می‌گفت: «هرگز نفهمیدم که آیا به راستی وقتی یزدی با من حرف می‌زد هنوز نمی‌دانست که بر هویدا چه رفته، یا آنکه به من دروغ می‌گفت و تظاهر می‌کرد».

ق - تکذیب مطلب هفته‌نامه نیمروز - ۱۳۷۱/۱۱/۱۲

بسمه تعالی

سردبیر مؤسسه کیهان

بعد از سلام هفته‌نامه «کیهان هوایی» در شماره‌های ۹ دی‌ماه و ۱۶ دی‌ماه و «کیهان روزانه» در شماره ۱۶ دی‌ماه اخباری جعلی و بی‌اساس به نقل از منابع مجهول در باره سفر اخیر این‌جانب به آمریکا منتشر ساخته است که کذب محض است و بر طبق قانون مطبوعات درخواست می‌شود پاسخ این‌جانب به شرح زیر عیناً درج گردد.

۱- کیهان هوایی ۹ دی‌ماه ۱۳۷۱ به نقل از هفته‌نامه‌ای به نام «نیمروز» آورده است که: «یزدی گفته است که قصد دارد طرح احداث یک مرکز اسلامی در لس‌آنجلس را در مدت اقامت خود در آمریکا مورد بررسی قرار دهد».

این‌جانب نه چنین قصد و برنامه‌ای داشته‌ام و نه در باره آن با کسی صحبت کرده‌ام.

«یزدی در منزل یک تاجر ایرانی در محله اورنج کانتی اقامت گزیده است».

محل اقامت این‌جانب نه در منزل یک تاجر ایرانی بود و نه در محله اورنج کانتی. [به مناسبت دعوت در] برنامه ویژه‌ای که جهت کمک به مردم بوسنی - هرزگوین با حضور سفیر جمهوری این کشور در سازمان ملل متحد برگزار شد، به شهر

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۷۳

لس آنجلس سفر کردم و میهمان آنان بودم. در برنامه دیگری نیز که از طرف همین گروه در شهر سان‌دی‌اگو (کالیفرنیا) برگزار شد، شرکت کردم. علاوه بر این در دانشگاه‌های هاروارد و کلمبیا، به درخواست و دعوت آنان، در اولی پیرامون «تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در جهان اسلام» و در دومی در باره «اسلام و دموکراسی» به ایراد سخنرانی پرداختم.

۲- در «کیهان هوایی» و «کیهان روزانه شماره ۱۶ دی‌ماه به نقل از «شرق‌الوسط» آمده است که: «از سوی دیگر درحالی‌که خبر می‌رسد دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه در دولت موقت بازرگان و یکی از فعالان گروه غیرقانونی نهضت آزادی، برای ایجاد یک تشکیلات سیاسی جدید به آمریکا رفته است، روزنامه «شرق‌الوسط» مدعی شد که وی به نمایندگی از رئیس جمهوری ایران به شهر دالاس رفته است تا روابط ایران و آمریکا و مواضع تهران در قبال آینده این روابط را تشریح کند». این خبرها دروغ محض است.

اولاً - نهضت آزادی ایران یک گروه سیاسی - اسلامی غیرقانونی نیست. ثانیاً - سفر این‌جانب به آمریکا کاملاً شخصی و علمی بوده است و به هیچ وجه برای ایجاد یک تشکیلات سیاسی جدید نبوده است. ثالثاً - این‌جانب هیچ‌گونه مأموریتی از طرف دولت یا از سوی رئیس جمهوری ایران نداشته‌ام و به شهر دالاس هم سفر نکردم و ارتباط ویژه‌ای هم میان شهر دالاس و مذاکرات دیپلماسی وجود ندارد!

رابعاً - در این سفر با هیچ‌یک از مقامات رسمی و غیررسمی دولت آمریکا اعم از جمهوری‌خواه یا دموکرات دیدار و مذاکره نداشته‌ام.

روزنامه‌های «کیهان» این جعلیات را از منابعی نقل کرده‌اند که «کیهان» ۱۳۷۱/۱۱/۱۲ در مقاله‌ای تحت عنوان: «سازمان ملل و مسئله ابوموسی» یکی از آنها را چنین معرفی کرده است:

«روزنامه «شرق‌الوسط» از سوی عربستان سعودی منتشر می‌گردد ... دارای سابقه طولانی در پخش اخبار کذب، تفرقه‌افکنی و ایجاد تشنج در روابط بین کشورها، یافتن سناریوهای موهوم در باره کشورهای مخالف و ... می‌باشد».

۱۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

جای تعجب و سؤال است که روزنامه‌های «کیهان هوایی» و «کیهان» روزانه با درج این جعلیات و همصدا شدن با گروه‌های ضدانقلاب («کیهان لندن» و «نیمروز») و منافقین و وابستگان به کشورهای بیگانه چه هدفی را دنبال می‌کنند. انتشار اخبار کذب و تفسیرهای مجهول‌تر از آن، نه خدمت به مردم است و نه اعتباری برای ناشرین آن. آیا وقت آن نرسیده است که به این نوع بازی‌های مبتذل خاتمه داده شود؟

والسلام علی من اتبع الهدی

دکتر ابراهیم یزدی - ۱۲ بهمن ۱۳۷۱

ک - تلفن دکتر یزدی به کیهان در باره تکذیب مصاحبه با روزنامه اسرائیلی

تلفن از پاریس به «کیهان انگلیسی» ساعت ۱۲:۳۰ شب

گزارش از طرف خبرگزاری فرانسوی تحت عنوان برقراری رابطه با اسرائیل در [روزنامه] «کیهان» روز شنبه ۳۰ دی از قول این‌جانب دکتر ابراهیم یزدی نقل شده بود، مورد تکذیب است. مصاحبه‌ای از طرف هیچ روزنامه اسرائیلی با این‌جانب نشده و همچنین بیاناتی که از طرف این‌جانب [نقل شده] با هیچ خبرگزاری دیگر عنوان نشده است. در ضمن مراتب فوق به دیگر خبرگزاری‌های جهان مخابره شده است.

دکتر ابراهیم یزدی

گ - نامه به کیهان هوایی برای تکذیب نقل مطالب روزنامه صبح ایران - ۱۳۷۱/۱۲/۱

بسمه تعالی

سردبیر محترم کیهان هوایی

بعد از سلام در پاسخ استفسار تلفنی در باره مطلب نادرست روزنامه‌ای به نام «صبح ایران» چاپ لس‌آنجلس (آمریکا)، مورخه ۱۳۷۱/۱۱/۵، به شرحی که قرائت نمودید، ضمن تکذیب مطالب آن اشعار می‌دارد که موضوع سخنرانی این‌جانب در دانشگاه کلمبیا، که به دعوت انستیتوی خاورمیانه صورت گرفته، صرفاً پیرامون مسئله «اسلام و دموکراسی» بود و نه مطلب دیگری. این‌جانب هم از دولت آمریکا، برخلاف ادعای این روزنامه برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران درخواست پشتیبانی نمودم؛ زیرا معتقدم پیدایش آزادی و دموکراسی در جامعه، حاصل شرایط ویژه درونی مناسب و

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۷۵

ضروری در همان جامعه است و عوامل خارجی نقش عمده و تعیین کننده ندارند. این عوامل درونی، مجموعه نیروهای موجود در مناسبات سیاسی و درونی و فعالیت‌های مردمی است که به پیروزی آزادی و دموکراسی بر حسب تعریف فرهنگ همان جامعه، منجر می‌گردد.

با تشکر - دکتر ابراهیم یزدی - ۱۳۷۱/۱۲/۱

بعدالتحریر: متن کامل خبر روزنامه «صبح ایران» مورخه ۱۳۷۱/۱۱/۵ به شرح زیر است:

«مخالفت‌های شدید ابراهیم یزدی با رژیم اسلامی ایران

دکتر یزدی حکم قتل سلمان رشدی را مردود خواند

همزمان با تغییر دولت در آمریکا و شروع حکومت بیل کلینتون - مردی که دفاع از حقوق بشر و پشتیبانی از نیروهای آزادی‌خواه و دمکرات را از جمله ستون‌های اصلی سیاست خارجی خود اعلام نموده است - ابراهیم یزدی، اولین وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در دولت مهدی بازرگان، رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم دیکتاتوری و مخالف حقوق بشر خواند و حمایت خود را از تشکیل یک رژیم دمکراتیک و غیرمذهبی در ایران اعلام نمود. ابراهیم یزدی در ملاقات با چند تن از اعضای حزب دمکرات و چند تن از اساتید دانشگاه کلمبیا در نیویورک گفت: او پشتیبان حکومت کثرت‌گرای غیرمذهبی است. وی همچنین حکم قتل سلمان رشدی را مردود خواند و از دولت آمریکا خواست از استقرار آزادی و دموکراسی در ایران پشتیبانی نماید».

تکذیب مطالب روزنامه «صبح ایران»

روزنامه «صبح ایران» ادعا کرد: ابراهیم یزدی در ملاقات با چند تن از اعضای حزب دمکرات آمریکا حکم مرگ «سلمان رشدی» را مردود دانسته است.

سرویس خبر کیهان هوایی - اول اسفند/ ۲۰ فوریه: ابراهیم یزدی به ارسال نامه‌ای به «کیهان هوایی»، مطالب روزنامه فارسی‌زبان «صبح ایران» مبنی بر اینکه یزدی در ملاقات با چند تن از اعضای حزب دمکرات و سخنرانی در دانشگاه کلمبیا حکم مرگ

۱۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

سلیمان رشدی را مردود دانسته و از دولت آمریکا خواسته است از استقرار آزادی و دموکراسی در ایران پشتیبانی کند، تکذیب کرد. به ادعای این روزنامه، یزدی در این ملاقات، پشتیبانی خود را از حکومت کثرت‌گرای غیرمذهبی در ایران اعلام داشت. در همین رابطه ابراهیم یزدی با ارسال نامه‌ای به «کیهان هوایی» ضمن تکذیب مطالب نقل‌شده از وی در روزنامه «صبح ایران» افزود: وی هیچ‌گاه خواستار پشتیبانی دولت آمریکا برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران نشده است. در نامه ابراهیم یزدی به «کیهان هوایی» بدون اینکه اشاره‌ای به مردود دانستن حکم امام شود، آمده است: ضمن تکذیب مطالب نادرست روزنامه‌ای به نام «صبح ایران» اعلام می‌دارم که موضوع سخنانی این‌جانب در دانشگاه کلمبیا - که به دعوت انستیتیو خاورمیانه صورت گرفت - صرفاً در پیرامون مسئله «اسلام و دموکراسی» بود و نه مطلب دیگری. این‌جانب هم از دولت آمریکا، برخلاف ادعای این روزنامه برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران درخواست پشتیبانی نکردم. به دنبال عدم موضع‌گیری صریح ابراهیم یزدی در مورد اظهاراتش مبنی بر مردود دانستن حکم قتل سلیمان رشدی، «کیهان هوایی» به علت عدم دسترسی مجدد به یزدی، با مهندس بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران تماس گرفت و خواستار اعلام مواضع رسمی نهضت در این مورد شد که نام‌برده قول داد ظرف هفته آینده به ابهامات موجود در این زمینه جواب گوید.

Opposition Figure Denies Assistance Request From U.S.

Kayhan Havai News Desk

TEHRAN – A top member of Bazargan-led opposition group “freedom Movement” denied that he backed a secular democratic government in Iran.

Ibrahim Yazdi, former head of the Kayhan Institute, in a letter to Kayhan Havai said that U.S.-based opposition Persian newspaper ‘Sobh-e-Iran’ had misquoted him entirely.

Sobh-e-Iran in a report last week claimed that Yazdi in a meeting with Democrat officials had sought their assistance to help his

movement establish a secular democratic government. The paper also claimed that Yazdi supported the idea to revoke the death sentence on Rushdie.

"I made a speech at Colombia University about Islam and Democracy but I have never asked the Clinton administration to help establish a Democratic government in Iran.

Yazdi, a former Iranian foreign minister during Bazargan government, did not elaborate on the Rushdie affair in his letter. Meanwhile leader of the Freedom movement Mehdi Bazargan in a telephone interview promised to declare Movement's stance on the issue next week which will hopefully be published in Kayhan Havai.

ل - دروغ پردازی های احسان نراقی

احسان نراقی کتابی دارد با عنوان: «از کاخ شاه تا زندان اوین» که به فرانسه نوشته و توسط سعید آذری ترجمه شده و در سال ۱۳۷۲ از سوی مؤسسه رسا چاپ شده است. در این کتاب، او مثل همه نوشته هایش ادعاهایی در مورد روابطش با شاه و فرح مطرح کرده که جای درنگ دارند. او هیچ شهادتی برای ادعاهایش ارائه نمی دهد. در بخشی از این کتاب (ص ۲۷۰) مدعی شده است که من موجب بازداشت او شده ام: «بعدها به کم و کیف قضیه پی بردم. وزیر امور خارجه ابراهیم یزدی، که دیگر در دولت عضویت نداشت، ولی روابطش را با انقلابیون مسلمان کماکان حفظ کرده بود، می ترسید تا مبادا من در کتابم سخنانی از شاه را که در باره او گفته است، نقل کنم و احتمالاً از بستگی تنگاتنگش با محافل آمریکایی حرفی به میان آورم. یزدی که رقیب سرسختی برای بنی صدر به حساب می آمد، شاید فکر می کرد من می توانم در زمینه بین المللی به بنی صدر کمک کنم تا او موفق شود مسئله گروگان های آمریکایی را حل کند؛ لذا عامل اصلی بازداشت من او بود».

این ادعای ضد و نقیض شخصی است که خود را عقل منفصل جهان می داند و در کتابش می نویسد شاه و فرح از هر فرصتی برای نجات از بحران با او مشورت می کرده و از او کمک می خواسته اند. ناشر کتاب، مدیر مؤسسه رسا، در ذیل این ادعای احسان نراقی می نویسد: «اولاً طبق مطالب فوق، بنی صدر می خو است گروگان ها آزاد شوند و

به گمان نویسنده، یزدی فکر می‌کرد که نویسنده می‌تواند به او کمک کند؛ لذا یزدی که شاه در مورد بستگی تنگاتنگش با محافل آمریکایی با نویسنده سخن گفته بود، به خاطر اینکه گروگان‌ها آزاد نشوند، عامل اصلی بازداشت نویسنده بوده است! این صغری و کبری اصلاً با هم نمی‌خواند، مگر اینکه نویسنده مدعی باشد گروگان‌گیری کار خود آمریکایی‌ها بوده است. ثانیاً این ادعای نویسنده با دکتر ابراهیم یزدی مطرح شد. ایشان در مورد سخنان شاه گفتند: عجیب است که شاه در کتاب خود: «پاسخ به

تاریخ مرا کمونیست می‌داند، ولی بنا به گفته نویسنده، در صحبت با او، روابط تنگاتنگ مرا با آمریکا مطرح کرده است! به علاوه، ادعای نویسنده در مورد اینکه من عامل دستگیری وی بوده‌ام کاملاً نادرست است؛ زیرا پس از گروگان‌گیری که ما مصدر کاری نبوده‌ایم تا من بتوانم عامل اصلی بازداشت ایشان باشم! (ناشر).

نویسنده، در بخش اول این کتاب، جزئیات دیدارهای مکررش با شاه را به تفصیل نوشته است. در هیچ کجا از شاه چنین سخنی را در مورد من نقل نکرده است. در میزگردی به دعوت انجمن خبرنگاران زن - که احسان نراقی هم حضور داشت - از او در مورد این ادعایش پرسیدم؛ او در حضور جمع، وجود چنین مطلبی را در کتابش به کلی انکار کرد. چندی بعد در دیداری با آقای حسن نراقی، که از دوستان قدیمی من است، با توجه به روابط خانوادگی میان ایشان با احسان نراقی، موضوع را با ایشان مطرح کردم. چندی بعد ایشان پاسخ احسان نراقی را به من دادند که گفته است: چنین مطلبی در کتاب او نیامده است. من از صفحات کتاب که این مطالب در آن آمده است کپی گرفتم و به آقای حسن نراقی دادم، اما نمی‌دانم پاسخ احسان نراقی به ایشان، بعد از دیدن کپی صفحات کتاب چه بود؟

اما علت این دروغ‌پردازی‌های آقای احسان نراقی شاید این باشد که من در چاپ اول کتابم: «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، سندی را از روابط آقایان احسان نراقی، دکتر مهدی بهار و سعید سلطان‌پور با ساواک آورده بودم. احسان نراقی به آقای ناصر میناچی متوسل می‌شود که واسطه شود و این مطلب از کتاب حذف شود. در جلسه‌ای در حسینیه ارشاد در حضور آقای میناچی، احسان نراقی ضمن انکار رابطه‌اش

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۷۹

با ساواک، درخواست خود را در باره حذف مطلب از کتابم مطرح کرد. آقای میناچی نیز به حمایت از نراقی از من خواست اگر ممکن است این مطلب را از کتابم حذف کنم. من به این دلیل آن را پذیرفتم که ساواک مجموعه فاسدی بود. اگرچه احسان نراقی دلیلی ارائه نداد که چرا باید ساواک چنین سندی را در باره این سه نفر جعل کرده باشد، اما من تکذیب احسان نراقی را در حضور آقای میناچی پذیرفتم و در چاپ دوم کتاب آن سند را حذف کردم. به نظر می‌رسد آقای احسان نراقی با جعل داستان در کتابش خواسته است ناراحتی خود را از انتشار آن سند نشان بدهد.

م - پاسخ به مقاله «قضیه تابعیت دکتر یزدی»

مستولان محترم مجله «روزگار نو»

بعد از سلام. در شماره ۱۴۳ مورخه دی‌ماه ۱۳۷۲ آن مجله، که اخیراً توسط دوستی به دستم رسید، مقاله‌ای به قلم آقای حسین جعفری، تحت عنوان «قضیه تابعیت دکتر یزدی» چاپ شده است که حاوی مطالبی غیرواقعی و مخدوش می‌باشد. امید است که توضیحات زیر در اولین شماره آن مجله چاپ گردد.

۱- آقای جعفری، که همان آقای حسین حاج جعفری از کارمندان سیاسی سابق وزارت امور خارجه می‌باشد، مرقوم داشته‌اند که همسر این‌جانب، خانم سرور طلایه، در سال ۱۹۷۷ برای تمدید گذرنامه خود به کنسولگری ایران در هیوستون مراجعه نموده بوده است و بر اساس این خاطره مطالبی را عنوان کرده‌اند.

اولاً - توصیفات را که ایشان از خانم مراجعه‌کننده در مقاله خود ارائه داده‌اند (قدبلند، تنومند، موهای مجعد و پرپشت) هیچ‌کدام با مشخصات همسر من تطبیق نمی‌کند و در آن سال هم، پایش از کف تا زانو توی گچ نبوده است.

ثانیاً - همسر این‌جانب، نه در آن سال و نه در سال‌های قبل و بعد آن برای زیارت مرقد حضرت زینب از آمریکا به سوریه سفر ننموده است. زمانی که این‌جانب به اتفاق خانواده در بیروت مستقر بودیم، چندین بار به زیارت حضرت زینب رفته است. بعد از انقلاب هم یک بار که برای دریافت ویزای آمریکا به دمشق سفر کرد، مرقد حضرت زینب و مزار مرحوم دکتر شریعتی را نیز زیارت نمود.

۱۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

۲- به یاد ندارم که قبل از انقلاب، همسرم برای تمدید گذرنامه‌اش به کنسولگری ایران در هیوستون مراجعه کرده باشد، به جز برای دریافت شناسنامه جهت یکی از فرزندانمان که در آن شهر متولد گردید. در جریان انقلاب، در زمانی که اداره کنسولگری زیر نظر کمیته امام برای نظارت بر سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری ایران در چند شهر دیگر قرار گرفته بود، همسرم برای دریافت گذرنامه جدید برای این جانب و خودش و فرزندانمان مراجعه کرد.

۳- توضیحات ایشان در مورد نام و نام خانوادگی همسرم، خانم سرور طلیعه فرزند مرحوم میرزا باقر طلیعه، و مشکلات گذرنامه این نگارنده و فعالیت‌های اسلامی در شهر هیوستون و کمک‌های انسان‌دوستانه به بیماران زیادی که از ایران و سایر کشورهای اسلامی و آسیایی و آفریقایی برای معالجه به هیوستون می‌آمدند و غریب و ناوارد بودند، درست است. در آن زمان، من عضو هیئت علمی و مدرس و پژوهشگر در بخش پاتولوژی و فارماکولوژی در دانشکده پزشکی بیلورو مسئول بخشی از آزمایشگاه‌های تشخیص بالینی بیمارستان وی. ای در مرکز پزشکی تگزاس بودم و در عین حال رئیس جامعه اسلامی هیوستون نیز بودم.

۴- در جریان انقلاب و بعد از آن از طریق گزارش‌های ارسالی کمیته امام از واشنگتن و کنسولگری [ایران در] هیوستون با نام آقای حسین حاج جعفری و از رفتار مناسب و مساعد ایشان با ایرانیان و مراجعین و همکاری با ناظرین بر کنسولگری آشنا شدم.

علاوه بر این، در دوران تصدی این‌جانب در وزارت امور خارجه، برای اینکه انتصابات جدید با آگاهی صورت گیرد، با کمک و همکاری کارمندان میهن‌دوست و علاقه‌مند به بهروزی کشورمان، مطالعات جدی و همه‌جانبه‌ای در باره کلیه کارمندان صورت گرفت و بر آن اساس، اکثریت قابل‌توجهی از کارمندان وزارت امور خارجه نه تنها ابقا شدند، بلکه به مقامات و مأموریت‌های کم و بیش درخور سابقه و معلومات و کفایت‌ها و شایستگی‌هایشان منصوب و اعزام شدند و با سوابق آقای حاج جعفری هم از همین طریق آشنایی پیدا کرده بودم؛ بنابراین، اظهار آشنایی به‌علت تمدید گذرنامه خانمی، که ایشان تصور کرده‌اند همسر این‌جانب بوده است، نبود.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۸۱

۵- اگر من علی‌رغم حوادث فراوان و توطئه‌ها، از جمله رگبار مسلسل‌ها در زاهدان و انفجار منزل مسکونی و حملات دیگر هنوز زنده‌ام، گناه از من نیست. برخلاف فرمایش نویسنده محترم به واسطه سیاستمداری و مهارت در کنار آمدن با گروه‌های سیاسی بوده است و نه ریشه در وابستگی‌های پنهانی دارد، بلکه فقط و فقط خواست و مشیت الهی است و بس. چرا نمی‌خواهید بپذیرید که مرگ و زندگی آدمیان در دست خداست. ما نه با اراده خود به دنیا آمده‌ایم و نه با اراده و تصمیم کسی از دنیا می‌رویم. در محاسبات خودتان چرا نمی‌خواهید برای این عمل عمده و اساسی جایی باز کنید.

اما آقای جعفری دو مطلب را هم در این میان القا کرده‌اند [که] اگرچه اثبات آن بر عهده خود ایشان نیز هست، اما توضیحاتی را لازم دارد: اول، در باره مهارت من به زعم ایشان در کنار آمدن با گروه‌های سیاسی. من از ایشان با سابقه فراوان دیپلماسی تعجب می‌کنم که این ویژگی را به‌عنوان یک ضدارزش تلقی کرده‌اند.

آنان که با چهل سال فعالیت سیاسی ملی و اسلامی من از نزدیک آشنایی دارند، می‌دانند که همیشه بر یک خط فکری اسلامی و یک اندیشه سیاسی ملی پابرجا بوده‌ام. چه در دوران جوانی، به هنگام فعالیت در «نهضت خدایرستان سوسیالیست» و «انجمن اسلامی دانشجویان» که در کنترل حزب توده بود و بر علیه دولت ملی دکتر مصدق که از طرف دانشجویان همکلاس به سمت نماینده انتخاب شدم و با همیاری و همکاری گروه‌ها و احزاب ملی آن زمان سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران را، در برابر «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» که در کنترل حزب توده بود و بر علیه دولت ملی دکتر مصدق و مصالح ملی کشور فعالیت می‌کرد، تشکیل دادیم و تظاهرات و فعالیت‌های سیاسی دانشجویان در تأیید دولت ملی را نظیر راهپیمایی، خرید قرضه ملی و تظاهرات سی‌ام تیرماه سازماندهی می‌کردیم و چه بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضویت و فعالیت در نهضت مقاومت ملی و بعد از آن هم در جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران در داخل و خارج کشور، و انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، و ... و در جریان انقلاب اسلامی و بعداً از آن همیشه و در همه حال، با دوستان و هم‌زمان بر یک خط و یک اندیشه ملی ایرانی - اسلامی یا به تعبیر آقای

۱۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

مهندس بازرگان، مسلمان، ایرانی و مصدقی بوده‌ام. و الحمدلله هنوز هم بر آن خط پا برجا ایستاده‌ایم.

در عین حال تنوع و تعدد افکار و اندیشه‌ها و سلیقه‌های سیاسی و دینی را در جامعه در حال تحول کشورمان امری طبیعی، و از لوازم ضروری رشد و توسعه می‌دانیم. و نه تنها معتقد به نزاع و درگیری با دگراندیشان سیاسی و مسلکی نیستیم، بلکه ضمن پافشاری بر اصالت مواضع و باورهای خودمان به تسامح و تساهل یا تولرانس در برابر دگراندیشان معتقدیم.

اما در مورد احتمال دوم، ضمن تکذیب صریح و قاطع این اتهام و برچسب کثیف، می‌پرسم چرا تهمت؟ چرا القای شبهه؟ آیا هر کس که از توطئه‌های پنهان و آشکار زنده بماند، حتماً به دلیل وابستگی‌های پنهانی است؟ این چه ذهنیتی است که بعضی‌ها دارند؟ منظور نویسنده از طرح این موضوع چیست؟ چرا باصراحت سخن نمی‌گویید؟ اگر دلیل و برهان یا حتی شواهدی دارد چرا ارائه نمی‌دهد. اگر ترور جسمی و شخصی نشده‌ام، هدف ترور شخصیت بوده‌ام و هنوز هم هدف این نوع تروریسم می‌باشم. اگر منظور از طرح این شبهات و اتهامات ترور شخصیت نیست، پس طرح آن برای چیست؟

اما همان‌طور که قبل از انقلاب از خطر کردن نمی‌هراسیده‌ام و بعد از انقلاب هم از توطئه‌های نوع اول، چه گروه فرقان، چه در زاهدان و چه انفجار منزل مسکونی و نظایر آن باکی نداشته‌ام، از این نوع تروریسم هم هراسی ندارم.

من در همین‌جا با صراحت و روشنی اعلام می‌کنم هر کس هر سندی علیه این‌جانب دارد ارائه بدهد. تنها راه مقابله با ترور شخصیت این است که از آنها خواسته شود سندهای ادعایی خود را منتشر سازند؛ وگرنه این نوع تروریسم تازگی ندارد و نوبت انقلاب اسلامی ما هم نیست. اعضای حزب ابوسفیان و معاویه آنچنان با مهارت علیه حضرت علی(ع) تبلیغ کرده بودند، که وقتی آن بزرگوار در مسجد و در محراب ضربه خورد، مردم شام با تعجب از هم می‌پرسیدند مگر علی نماز هم می‌خواند؟ مگر علیه مرحوم دکتر مصدق از این نوع شایعات کم ساختند، که هنوز هم ادامه دارد. مگر علیه دکتر شریعتی و دکتر چمران اتهامات بی‌اساس کم زده و می‌زنند؟

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۸۳

۶ - اما در مورد تابعیت من، اول آنکه من ایرانی هستم و به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنم. دوم آنکه آیا تمام مسائل کشورمان روشن و حل شده است و فقط همین یک موضوع مانده است؟ سوم آنکه طرح این نوع مسائل اگر القای شبهه و ترور شخصیت نیست، پس چیست؟ چهارم آنکه مگر وطن‌دوستی و علاقه و تعهد به این ملک و ملت با نوع سند مسافرت افراد تعیین می‌گردد؟ آیا نمی‌دانند و نخوانده‌اند که در تمام انقلابات جهان، آنها که دست‌اندرکار تدارک و مهندسی انقلاب بوده‌اند، از انواع مدارک سفر، از اصلی و جعلی استفاده می‌کرده‌اند و می‌کنند؟ دوستان ما و از جمله این‌جانب، در نهضت آزادی خارج از کشور، در سال‌های قبل از انقلاب، برای اجرای برنامه‌های سیاسی و فعالیت‌های خود، و سفرهای ضروری به کشورهای مختلف از انواع گذرنامه‌ها و اسناد جعلی و اصلی ایرانی و غیرایرانی (عربی، افغانی، پاکستانی، و مکزیکی) و از جمله سند سفر با نام‌های واقعی و مستعار استفاده می‌کرده‌ایم. گذرنامه‌های ایرانی خودمان را که سفارتخانه‌ها اجازه نداشتند تمدید کنند، با مهرهای فلزی و لاستیکی بسیاری از سفارتخانه‌ها و کنسولگری ایران در اروپا و آمریکا، که خودمان درست کرده بودیم، تمدید می‌کردیم. هواداران نهضت آزادی، گذرنامه‌های ایرانی خود را در اختیار سازمان می‌گذاشتند. و ما با تعویض عکس آنها، از آنها برای سفر دوستان استفاده می‌کردیم. برای جابه‌جایی مبارزین و فعالینی که به‌طور قاچاق از مرزهای ایران وارد کشورهای همسایه می‌شدند، مهر ورود و خروج مسافر در مرزهای هوایی و زمینی این کشورها را درست کرده و به‌کار می‌بردیم. برای این کارها در میان اعضا و هواداران نهضت آزادی در خارج از کشور، از میان همان اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، گراورساز و کلیشه‌ساز تربیت شده بودند. پنجم آنکه از پس پیروزی انقلاب تاکنون سه نوبت برای شرکت در کنفرانس‌های علمی و تخصصی و دیدار بعضی از فرزندانم، به آمریکا سفر کرده‌ام و هر بار موافقت با درخواست ویزای سفرم، بین ۳۰ تا ۷۰ روز به‌طول انجامیده است (بار اول ۵۰ روز، بار دوم ۳۰ روز، بار سوم بیش از ۷۰ روز). در هر سه نوبت، ویزای موافقت صادر شده برای فقط یک بار ورود به آمریکا به مدت حداکثر سه ماه بوده است. آیا اینها برای پاسخ به سؤال شما کافی نیست؟

۱۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

خداوند همه را در خدمت به ملت ایران و در راه آبادی و آزادی کشورمان موفق بدارد.

والسلام علی من اتبع الهدی

دکتر ابراهیم یزدی - تهران ۱۴ تیرماه ۱۳۷۳

بعد التحریر: در شماره آذرماه ۱۳۶۵ مجله «روزگار نو»، مقاله‌ای تحت عنوان «نامحرمی که راز آیت‌الله را عالمگیر کرد» به نقل از حسن صبرا و با چاپ یکی از اسناد مذاکرات گروه سماع با مقامات مصری در سال ۱۹۶۴، مطالبی همراه با قضاوت‌ها و تهمت‌هایی به افراد آمده است که اگر مایل و علاقه‌مند باشید، توضیحاتی خواهم فرستاد.

ن - یزدی، مطبوع و انسان‌دوست

[مجله] «تایم»: بیشتر همکاران ابراهیم یزدی در تگزاس، او را مطبوع و انسان‌دوست و دانشمندی خوب می‌دانند. آنها از فعالیت‌های سیاسی یزدی اطلاعی نداشتند. از جمله این فعالیت‌ها کمک به تشکیل چندین سازمان مخالف شاه از دانشجویان ایرانی در آمریکا بود، و گاه‌گاه از آیت‌الله خمینی که از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸ در عراق در تبعید بود ... دیدن می‌کرد. همسر یزدی و چند تایی از شش فرزندشان هنوز در هیوستون زندگی می‌کنند. هفته پیش همسرش گفت که تابعیت آمریکایی‌اش را حفظ خواهد کرد؛ حتی اگر شوهرش آن را رها کند.

و - نقد مصاحبه دکتر یزدی با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان - روزنامه جهان اسلام،

پنجشنبه ۱۳۷۳/۱۰/۱

آقای یزدی: اگر آزادی نبود شما چگونه می‌توانستید با تلفن و از درون خانه خود با دشمنان انقلاب و آزادی مملکت و مردم صحبت کنید و هر چه دلتان خواست بگویید. سرویس خیر: دکتر ابراهیم یزدی، یکی از سردمداران نهضت آزادی، در اظهاراتی که از رادیو ایرانیان در لس‌آنجلس پخش شد، مسائلی را مطرح کرده است که نیاز به پاسخ دارد، اما برای اینکه خوانندگان عزیز و ارجمند از این مطالب آگاه شوند متن

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۸۵

مصاحبه ایشان را با حذف بعضی از واژه‌ها و مطالب موهنی که مصاحبه‌گر مطرح نموده است، می‌آوریم.

دکتر ابراهیم یزدی، یکی از اعضای فعال نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس مهدی بازرگان، چندی پیش از ایالات متحده دیدن کرد که مسافرت او این بار سر و صدای زیادی برانگیخت.

آقای یزدی، طی سخنرانی در یک گردهمایی علمی در واشنگتن، پایه‌های حکومت فعلی ایران را لرزان خواند و گفت: بسیاری از مردم از این رژیم روی گردانیده‌اند.

وی که نخستین وزیر خارجه حکومت اسلامی ایران در دولت مهندس بازرگان بود، در یک مصاحبه تلفنی با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان در لس‌آنجلس نیز شرکت کرد و به پرسش‌های آقای میبیدی، مصاحبه‌گر ایرانی در باره رویدادهای داخل کشور پاسخ گفت.

«- یزدی: اگر در یک حالت پویایی دینامیک نگاه بکنید، آنچه که در ایران الآن هست یک برهه [و] یک صحنه از یک تاریخی است که در حال شدن است. ملت ما از صد سال پیش با استبداد و استیلا جنگیده و آغاز این دوره از زمانی است که شورش تنباکو صورت گرفت و ملت ما علیه دادن امتیاز به خارجی‌ها علیه استیلای خارجی وارد صحنه شد و به مبارزه ضد استیلای خارجی و استبداد داخلی کشیده شد و همین‌طور این نشیب و فراز داشته تا به اینجا رسیده است.

انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ یکی از فرازهای این دوران طولانی مبارزات ملت ما برای آزادی و استقلال است و این باز هم به درک ما از انقلاب برمی‌گردد. انقلاب تغییر بنیادی در بسیاری از ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی و اقتصادی یک ملت است و این چیزی نیست که کسی فکر بکند مثل قهوه یا نسکافه باشد.

خوب حال انقلاب درست شده و به همه آزادی و استقلال دادند. تمام ملت‌های دنیا که به جایی رسیده‌اند از این فراز و نشیب‌ها بسیار داشته‌اند. تمام انقلابات دنیا: انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب کبیر اکتبر در روسیه [را] دیدید که به چه سرنوشتی مبتلا شدند و سایر انقلاب‌های دنیا و خود انقلاب آمریکا، تمام اینها نشیب و فراز داشته‌اند؛

۱۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بنابراین، نباید انتظار داشت که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ وقتی ملت ما آمد و این انقلاب را کرد، همه آنها چیزهایی که می‌خواستند به آن برسند؛ بنابراین، آن چیزی که الآن در ایران می‌گذرد از نظر حکومت، اقتصاد و سیاست، به هیچ وجه تناسبی با آنچه که ملت آرزویش را داشته و برای آن جنگید و مبارزه کرده، ندارد، اما این معنایش این نیست که این انقلاب شکست خورده است. بنده به این امر معتقد نیستم. انقلاب اسلامی ایران یک تغییرات بسیار بنیادی در جامعه ما به وجود آورده است و باید این مطلب را در یک سطح عمیق‌تری دید.

کل جامعه ایرانی ما یک فراز تاریخی و یک دوره انتقال تاریخی را می‌گذراند و اینک تمام ویژگی‌های یک جامعه انتقالی را ما داریم تجربه می‌کنیم؛ بنابراین، اگر کسی بخواهد راجع به ایران یک مطالعه و یا قضاوتی بکند، باید این را در حالت پویایی و در حال یک تغییر نگاه بکند و به این دلیل است که من مسئله عملکرد حاکمیت و خود انقلاب را از هم جدا می‌کنم.

اگر یک فرصتی بود در مورد خود دستاوردهای انقلاب نیز ما باید بحث کنیم. در مورد عملکرد حکومت که به هیچ وجه رضایتبخش نیست و به همین دلیل هم مردم (... نامفهوم).

- میبیدی: خوب، بنابراین، انقلاب با توجه به سخنی که خود شما گفتید به نتایج معکوس رسیده است، اما فرمودید این انقلاب یک انقلاب دوران انتقال تاریخی است. [پرسش این است که انتقال] از کجا به کجا، و ما داریم به کدام طرف پیش می‌رویم به طرف کمال داریم پیش می‌رویم؟

- یزدی: در چه سطح، در سطح دولت، در سطح حکومت؟

- میبیدی: بله، در سطح حکومت، در سطح نظام در این پانزده سال، یک حرکت شگفت‌انگیز به عقب داشته و واقعاً کافی است کارنامه این انقلاب و حکومت را نگاه کنیم.

در این پانزده سال کارنامه دولت و دستگاه‌های اجرایی فرقی نمی‌کند و حیف و میل اموال عمومی به این دزدی‌ها، سرقت‌ها، فشارهای اجتماعی، فرارها و مهاجرت

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۸۷

همه اینها را اگر بگذاریم و یک نگاهی به آنها بکنیم، به نتایج وحشت‌انگیزی می‌رسیم، همه آنها ما را نگران می‌کند!

- یزدی: قطعاً همین‌طور است؛ من الآن مثالی بزنم تا مطلبم روشن‌تر شود. ببینید هنگامی که ما در خارج بودیم و وقتی شاه ایران را ترک کرد و قطعی بود که ما داریم به ایران برمی‌گردیم، یک روزنامه‌نگاری با من مصاحبه کرد؛ از من پرسید چه احساسی دارید؟ من به او گفتم که احساسم درست مثل روزی است که خداوند اولین فرزند را در بیمارستان تهران به ما داد. این بچه را بغل ما دادند. تولد تازه‌ای در ایران صورت گرفته؛ بنابراین، به همان معنا نباید توقع داشت که این انقلاب دچار این مشکلات نشده باشد. این تولد تازه و این تغییر اساسی تاریخی در جامعه ما دچار این مسائل هست و نه تنها توجیه نمی‌کنیم، بلکه مخالفت هم می‌کنیم، مبارزه هم در داخل کشور می‌کنیم، بلکه مخالفت هم می‌کنیم، اما می‌خواهم بگویم که در این مقطع تاریخی، تغییرات بسیار اساسی دارد صورت می‌گیرد.

- میبیدی: اما آقای دکتر یزدی، این بچه‌ای که متولد شد و شما بغلش کرده بودید تصادفاً بچه زشت و ناقص‌الخلقه‌ای هم از آب درآمده و الآن تبدیل به یک قاتل شده! تکلیف چیست؛ الآن باعث گرفتاری دنیا شده است؛ به هر حال این وحشی است و این قاتل را چه کار باید کرد؟

- یزدی: ببینید، صحبت‌م بر سر این است که باید دو چیز را از هم تفکیک کرد: چیزی را که ملت ما در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انجام داده که یک پیامدهایی در سطح همین دولت و حکومت داشته است. حکومت هم باز نشئت گرفته و برخاسته از خود جامعه ما است. زشت و کریه باز هم برخاسته از درون جامعه ماست و آن را بایستی به این معنا گرفت که انقلاب با ۲۲ بهمن تمام نشده و به اهدافمان نرسیده‌ایم، اما باید بایستیم، مقاومت بکنیم و برای تحقق آن اهدافی که برای آن، ملت انقلاب کرده کار را ادامه بدهیم. شما می‌دانید که در نهضت آزادی از بعد سال شصت که تغییراتی شد، موضع خودش را کاملاً مشخص کرد. ما از همان موقع با براندازی مخالف بودیم و معتقد به یک مبارزه سیاسی و قانونی علنی برای تغییر حاکمیت با اصطلاح حاکمیت بودیم؛ همان چیزی که شاید خودتان مطرح کردید که یا حکومت موجود تعویض شود یا

۱۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

اصلاح شود. خوب بلی، قانون اساسی، این را برای ما به رسمیت شناخته که هر چهار سال یک بار شما کل حکومت و حاکمیت را می‌توانید تغییر بدهید. معنای اینکه هر چهار سال یک بار انتخابات می‌شود، معنای اینکه هر چهار سال یک بار رئیس جمهوری عوض می‌شود و هر سال یک بار مجلس می‌تواند هم‌ااش عوض شود، این است که ملت این حق را دارد، حالا به ملت بگوییم که آقا بیاید از این حقتان استفاده بکنید. این حق را دارید که هر سال یک بار ارزیابی کنید. اگر از این مجلس و این دولت و این رئیس‌جمهوری ناراضی هستید، تلاش کنید حقتان را بگیرید و آن کسی را که فکر می‌کنید شایستگی دارد انتخاب بکنید. این یعنی تعویض یا انتخاب.

- میبیدی: خوب در چهارچوب قانون اساسی موجود؟

دکتر یزدی: خوب، بلی.

- میبیدی: خوب اگر مردم می‌خواهند در یک شرایط آزاد، نظام دیگری را انتخاب کنند، تکلیف چیست؟ بگویند آقا ما سلطنت می‌خواهیم، ما جمهوری می‌خواهیم، ما جمهوری ملی می‌خواهیم، یک جمهوری غیرمذهبی می‌خواهیم، خوب چه می‌شود؟

- یزدی: هیچ نمی‌شود. هر چه که مردم بخواهند باید همان را بخواهند دیگره.

- میبیدی: بنابراین، شما با برگزاری یک انتخابات آزاد زیر نظر مراکز بین‌المللی موافق هستید؟

- یزدی: انتخابات آزاد باشد به هر صورتی که می‌خواهند؛ منتهی شما یادتان نرود که انتخابات آزاد معنایش این نیست. بعضی اوقات بسیاری اشتباه می‌کنند؛ از جمله خود دولت ایران این اشتباه را می‌کنند. ادعا می‌کنند که انتخابات آزاد است. انتخابات آزاد معنایش این نیست که در آن هشت یا ده روز قبل از انتخابات مطبوعات آزادند و کاندیداها آزادند. انتخابات آزاد در یک شرایطی غیرآزاد سیاسی معنا ندارد.

اول باید آزادی‌های سیاسی تحقق پیدا بکند و آن چیزی است که در فصل سوم قانون اساسی ما در باب حقوق ملت آمده. آزادی‌های دمکراتیک از قبیل آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی بیان و اگر آن اصول تحقق پیدا بکند و یک جامعه آزاد سیاسی به وجود بیاید، آن وقت در آن جامعه است که می‌شود انتخابات آزاد برگزار کرد.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۸۹

- میبیدی: خوب یک اصلی در قانون اساسی است به نام «اصل ولایت فقیه». امروز خود حکومت با این قضیه چه می‌کند؟

- یزدی: ببینید این قبایی است که فقط به تن آقای خمینی (ره) می‌خورد. آقای خمینی (ره) در یک مقطع تاریخی به دلیل کاریزمایی که داشته، رهبری یک انقلاب را گرفته و خارج از آن اصلاً معنا دیگر ندارد؛ بنابراین، شما که الان می‌گویید در خود ایران هم حتی در بین بسیاری از آقایان روحانیون مطرح هستش که این (... نامفهوم).

- میبیدی: بنابراین، باید در قانون اساسی تجدید نظر کرد؟

- یزدی: قانون اساسی وحی منزل نیست و اگر شما تمام قوانین اساسی دنیا را نگاه کنید، می‌بینید که در یک مقطع تاریخی، آن قوانین شکل گرفته است. قانون اساسی ملهم است از آرمان‌های ملت در آن مقطعی که [ملتی] انقلاب می‌کند، ولی چون وحی منزل نیست، در پی تجربه تاریخی، به قانون اساسی متمم می‌زنند. تمام قوانین اساسی دنیا این جور است.

- میبیدی: اما متأسفانه امروزه از همین اصل سوءاستفاده می‌شود؟

- یزدی: معلوم است.

- میبیدی: الان نهادهایی داریم که از همین اصل تغذیه می‌کنند، تغذیه قدرت و استبداد را کش می‌دهند؟

- یزدی: بلی. ببینید اینکه از دموکراسی، از سوسیالیزم و از خیلی چیزهای دیگر سوءاستفاده می‌شود چگونه می‌توان آن را حل کرد؟ تنها خود مردم هستند؛ مردم باید نگذارند از خودشان سوءاستفاده شود.

- میبیدی: آقای دکتر یزدی، جمهوری اسلامی چهل میلیارد دلار بدهی بالا آورده، و این بدهی سنگینی است. چندین دهه نسل‌های آینده باید نفت استخراج کنند تا بتوانند این بدهی را و بهره‌های سنگین آن را بپردازند. امروز چهل میلیارد است، چشم به هم بزنی هشتاد میلیارد خواهد شد؛ چشم به هم بزنی دویست میلیارد ما به دنیا بدهکاریم. چه بلایی دارد به سر مملکت می‌آید! بعد هم خود مقامات رسمی جمهوری

۱۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اسلامی می‌گویند تا ده سال دیگر نفتی در میان نخواهد بود و ما آن زمان صد میلیون جمعیت داریم؛ چه می‌شود؟

- یزدی: الآن شما به این مسائل می‌پردازید. اگر اعلامیه‌های نهضت را در طی این هفت، هشت، ده سال گذشته دیده باشید در سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ مرتب این مسائل را نوشتیم و گفتیم. بی‌دلیل نبود که ساختمان ما را گرفتند، روزنامه ما را تعطیل کردند، دوستان ما را به زندان انداختند؛ بی‌دلیل نبود.

خوب بلی ما این آینده‌های سیاه را می‌بینیم و اعتراض کرده و می‌کنیم و تلاش داریم که بتوانیم یک راه‌حلی پیدا بکنیم. در ایران از مرحله دیدن گذشته. مردم با پوست و گوشت و استخوانشان دارند مشکلات را لمس می‌کنند؛ بنابراین، صرف اینکه ما بگوییم، چیزی به دانش مردم اضافه نمی‌کند؛ برای اینکه مردم در ایران خودشان این چیزها را حس می‌کنند. اما باید حالا نشست و گفت که راه‌حل چی هست. نهضت آزادی دنبال این نظریه سیاسی است که همه نیروهای وطن‌خواه در داخل ایران اعم از مذهبی، چپ و ملی برای اینکه ایران از این بحث‌ها نجات پیدا بکند، باید وارد یک مبارزه سیاسی علنی قانونی در ایران بشوند.

- میبیدی: ولی به‌طور مسالمت‌آمیز؟

- یزدی: بلی، به‌طور مسالمت‌آمیز. ما براندازی را بنا به دلایل متعددی رد می‌کنیم. براندازی بدون قهر و بدون نیروی مسلحانه امکان‌پذیر نیست و اگر هم امکان‌پذیر باشد هر قدرتی که با زور به دست بیاید با زور هم باید نگهداری شود؛ بنابراین، دوباره ما از یک چاله درمی‌آییم و توی یک چاه بزرگ‌تری می‌افتیم.

بنابراین، ما به تغییر و اصلاح تدریجی از وضعی که هست به سوی یک وضع مناسب‌تری در چارچوب همین قانون معتقدیم و وقتی شما می‌خواهید مبارزه قانونی بکنید، باید ببینید در چارچوب همین قانون چه حقوق و چیزهایی دارید، بروید و آن را مطالبه کنید. همان قانون اساسی به ملت ما اجازه می‌دهد هر چهار سال یک بار در سرنوشت خودش دخالت بکند و باید از مردم خواست در سرنوشتشان دخالت بکنند.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۹۱

- میبیدی: راجع به مبارزه مسالمت‌آمیز یا تحول مسالمت‌آمیز. اگر واقعاً جمهوری اسلامی تن به مبارزه مسالمت‌آمیز بدهد کما اینکه بسیار هم نداده آخرینش در شهر خود شما، در شهر قزوین اتفاق افتاده؛ آن وقت تکلیف چیست؛ شما فکر بکنید که ما در آینده صدها قزوین در کنار هم داشته باشیم؟

- یزدی: آن وقتی که آقای مهندس بازرگان و فعالین نهضت را در سال ۱۳۴۲ در دادگاه محاکمه می‌کردند، آقای مهندس بازرگان در آخرین جلسه دفاعیات گفتند که شما ما را گرفتید و انداختید زندان و تمام امکانات را از ما گرفتید، ولی باید بدانید که ما آخرین گروهی هستیم که مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز می‌خواستیم بکنیم. حالا بعد از این سروکار شما با گروه‌های مسالمت‌آمیز سیاسی نخواهد بود. ببینید هیچ راهی نیست. اگر شما جلوی راه‌های مبارزه مسالمت‌آمیز را ببندید معنایش این نیست که مبارزه قطع می‌شود، بلکه راه را برای مبارزه قهرآمیز باز می‌کنید.

- میبیدی: پس جمهوری اسلامی این راه را باز کرده است؟

- یزدی: اگر مبارزه مسالمت‌آمیز به نتیجه نرسد، اما من شخصاً اعتقاد را ندارم.

- میبیدی: آقای دکتر یزدی، اینکه قانون اساسی هست و این قانون اساسی به مردم اجازه می‌دهد که هر چهار سال یک بار شخصیت‌های مورد نظر خودشان را انتخاب بکنند، اگر چه واقعاً می‌دانیم شوخی است، وقتی که قانون در دست کسانی باشد که مملکت را به دست دارند، تا زمانی که آنها صاحب قدرت هستند، اجازه نمی‌دهند که قدرت معارضی در چارچوب این قانون، صاحب حکومت بشود؛ تجربه هم دارید. در چارچوب قانون اساسی نمی‌شود چیزی را در ایران دگرگون کرد. تا این لحظه این تجربه شد. اگر ایرانی‌ها در بیرون از مملکت و در درون کشور، نیروهای اپوزیسیون داخلی و خارجی بخواهند به یک توافق دیگر و به یک راه‌حل جانشین برسند، باید چه کار بکنند؟ ما که می‌دانیم از راه قانون در چارچوب این قانون نمی‌شود چیزی را در ایران عوض کرد. هیچ‌کس نتوانسته است عوض کند؛ باز هم دارد روزه‌روز بدتر می‌شود!

- یزدی: آیا واقعاً نیروهای داخلی برای مبارزه مسالمت‌آمیز همه نیروهایشان را با

هم متحد کرده و عمل کرده‌اند؟

۱۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

- میبیدی: نیروهای داخلی؟

- یزدی: بلی.

- میبیدی: نمی دانم شما بهتر از ما می دانید. شما در داخل زندگی می کنید!

- یزدی: نه خیر. ببینید ما وقتی نامه ۹۰ نفر را امضا کردیم سایر گروه‌هایی که بودند در ایران، حالا بیانیه داده‌اند، حالا هیچ کدام هیچی نگفتند!

- میبیدی: شاید به ماهیت شما مشکوک بودند.

- یزدی: خوب، اگر بخواهید این را بگویید، آن وقت اشکال پس جای دیگر است که بنده عرض کردم به جای اینکه بنشینیم واقعیت‌ها را نگاه بکنیم، هنوز در یک دنیای دیگری هستیم؛ هنوز یاد نگرفته‌ایم که با هم چه جوری کار بکنیم».

آقای دکتر ابراهیم یزدی که در ماه‌های اخیر بر میزان فعالیت‌های تبلیغاتی خود و نهضت آزادی افزوده است و با سخنرانی‌های پی‌درپی خود در جمع ایرانیان مخالف انقلاب و دگراندیشان و مصاحبه با دست‌اندرکاران رسانه‌ای محافل معلوم‌الحال در آمریکا به اظهار نظر پیرامون مسائل جامعه و ماهیت انقلاب می‌پردازد، هر روز حرف‌ها و صحبت‌های تازه‌ای را مطرح می‌کند که به طرز سازمان‌یافته‌ای با مجموعه تبلیغات محافل ضد ایران و ضد انقلاب همخوانی و همسویی دارد.

آقای دکتر یزدی در مصاحبه با خبرنگار رادیو ایرانیان در لس‌آنجلس می‌گوید «آنچه در ایران می‌گذرد به هیچ وجه تناسبی با آرزوهای ملت ندارد». آقای یزدی بیش از هر کسی می‌داند که انقلاب اسلامی با حمایت اکثریت بیش از ۹۹ درصد ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسید و همین ملت انقلاب خود را به دست آقای یزدی و دوستانش سپردند تا هدایت و رهبری کند و این آقایان از همان ابتدا به جای در نظر گرفتن آرزوهای ملت - که استمرار مبارزه با استکبار جهانی به رهبری آمریکا و صهیونیسم جهانی بود - صرفاً به تحقق آرزوهای خود همت گماشتند و از همان ابتدا با نادیده گرفتن خواسته‌های مردمی که اکنون سنگ آنها را به سینه می‌زنند و انقلابی که آزادی را برای آنان به ارمغان آورد، به مباحثه و معاشقه با دشمن قسم خورده ملت یعنی آمریکا پرداختند و به همین دلیل بود که مردم و رهبری انقلاب

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۹۳

امام خمینی رحمه الله علیه آنان را ناپاب و ناهل تشخیص دادند و از اریکه قدرت به زیر کشاندند، اما آن قدر به آزادی و استقلال و هویت سالم انقلاب و اسلام اعتقاد داشتند که به آنان اجازه دادند به زندگی عادی خود ادامه دهند، حزب و گروه داشته باشند و به قول خودشان در چارچوب قانون مبارزه سیاسی کنند. الآن هم آنقدر آزادی دارند که هر حرفی که می‌خواهند بزنند، با هر کس که می‌خواهند مصاحبه کنند، به هر کجا که می‌خواهند بروند. مگر آقای یزدی این آزادی را ندارد که به مرکز توطئه علیه انقلاب نوی ایران برود و در جمع ضدانقلابیون سخنرانی کند؟ آیا این معنای آزادی نیست که یک مخالف جدی دولت آمریکا^۱ هر حرفی را بزند و به کانون مخالف پناه برده و دولت و مملکتش را کاملاً زیر سؤال ببرد؟

آقای یزدی، این از افتخارات نظام اسلامی است که امکان می‌دهد مخالفین و موافقین با نقد و بررسی مسائل جامعه، از ریز تا درشت مسائل را نقد کنند و ما هم از طرح این مسائل ناراحت نمی‌شویم، اما باید عادلانه و واقع‌بینانه مسائل را مورد بررسی و انتقاد قرار داد. شما تاکنون مسائل مختلفی را مطرح کرده‌اید. چه کسی به سراغ شما آمده است؛ چه کسی برای شما اشکال ایجاد کرده است؟ آیا معنای آزادی سیاسی جز این است.

اگر واقعاً مطبوعات یا رسانه‌های ما مسائلی را به‌عنوان خط قرمز مطرح نمی‌کنند، چند علت دارد: علت اول این است که بر اساس برداشت خود طرح بسیاری از مسائل را در شرایط کنونی مصلحت نمی‌دانند. علت دوم این است که به دلایلی خود جسارت لازم برای طرح ندارند و مورد سوم این است که اساساً معتقدند که در شرایط کنونی، انتقاد صرف بدون حل ریشه‌ای بسیاری از مسائل، مشکلی را حل نمی‌کند و اینها همه یک امر را نشان می‌دهد و آن اینکه رسانه‌ها و مردم در چارچوب قانون آزادی دارند و کسی هم جلوی آنها را نمی‌گیرد و اگر هم موردی در برخوردهای این‌گونه وجود دارد، ربطی به اساس انقلاب و نظام ندارد و طبیعی است و در هر جامعه‌ای هم وجود دارد.

۱. در اینجا باید گفته می‌شد «دولت ایران». گویا در تنظیم مطلب اشتباهی رخ داده است (ویراستار).

۱۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

آقای دکتر یزدی، شما می‌گویید در این پانزده سال بعد از انقلاب جامعه به عقب رفته است! آیا واقعاً این عادلانه و درست است؟ در کجا جامعه به عقب رفته است؟ آیا آزادی اجتماعی امروز کمتر از پانزده سال پیش است؟ آیا اقتصاد ما عقب‌مانده‌تر از پانزده سال پیش است؟ آیا درک و فهم سیاسی و فرهنگی جامعه امروز کمتر از پانزده سال پیش است؟ چه شاخصی را ملاک این قضاوت قرار داده‌اید؟ آیا حرف شما در این مورد ناقض صحبت‌های دیگر شما که انقلاب اسلامی را یک تحول پویا در جامعه ایران می‌دانید، نیست؟

آقای یزدی، شما در پاسخ به اظهارات موهن پرسشگر «رادیو ایرانیان» که انقلاب را یک بجه ناقص‌الخلقه و قاتل بالفطره می‌داند هیچ پاسخی نداده و تلویحاً آن را تأیید کرده‌اید؛ آیا این ادعاها که صرفاً کانون‌های ضدانقلاب مطرح می‌کنند از جانب شما مورد تأیید است؟ آیا شما هم مثل آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها معتقدید که انقلاب اسلامی تروریست است؟ آیا این با حرف‌های سابق و عملکرد شما تناقض ندارد؟ شنیدن این حرف از حلقوم گزارشگر و مصاحبه‌گر «رادیو ایرانیان» در لس‌آنجلس بعید نیست، اما تأیید آن از جانب شما و مقصر جلوه دادن مردم ایران، چه معنایی دارد؟ انقلاب اگر چهره زشت و قاتل داشت که امکان نمی‌داد مخالفینش به راحتی در درون جامعه زندگی کنند و هر حرفی را خواستند بزنند! پس عملکرد انقلاب نشان می‌دهد که آن قدر صبر، تحمل و زیبایی انسانی و اسلامی دارد که با رأفت، مخالفین را تحمل می‌کند و احترام آنها را نگه می‌دارد. مسلماً شما با همه تجربه سیاسی و مبارزاتی خود به راحتی گول خورده‌اید و برای اینکه وجهه خود را در میان ضدانقلابیون خراب نکنید، حاضر نشده‌اید در برابر چنین اتهام زشتی، واقعیت‌ها را بیان کنید. شما از انتخابات آزاد صحبت کرده‌اید و مدعی آن هستید! مگر مردم ما در سال ۱۳۵۷ جمهوری اسلامی را انتخاب نکردند. معنای انتخابات آزاد چیست؟ آیا انتخابات آزاد این است که عده‌ای با پول و تبلیغات و فشار و تهدید بتوانند بر اراده اکثریت یک جامعه حاکم شوند آیا این آزادی است؟

بدون شک اظهارات آقای دکتر یزدی برخاسته از تحلیل نادرستی است که از جامعه، انقلاب و خواسته‌ها و آرزوهای مردم دارند و اگر همان مقدار وقت و فرصتی

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۹۵

را که برای بیان نظرات خود در میان مخالفین انقلاب گذاشتند، صرف این می‌کردند که در میان ملت خود حاضر شوند و نظرات خود را بگویند و بشنوند، آن وقت درمی‌یافتند که آرزوهای ملت چیست.

هیچ انسان عاقل و فهیم و دردآشنایی وجود اشکالات و ناهنجاری‌ها را نقض نمی‌کند، اما شیوه طرح این مسائل و جستجوی راه‌حل‌ها با این شیوه‌ای که آقای یزدی و دوستانشان در پیش گرفته‌اند، نیست.

محافل ضدانقلاب و دوستان آمریکا در جستجوی حل مشکلات جامعه ما نیستند. آنان به دنبال نابودی این ملت و انقلابند و اگر امروز از حرف‌های امثال شما استقبال می‌کنند، برای این است که آن را یک کانال و یک ابزار می‌دانند. اگر روزی این جامعه و انقلاب با مشکل روبه‌رو شود قربانی اول آن خود شما خواهید بود.

پس بهتر است به جای روی آوردن به بیگانگان به مردم خود روی آورید و حرف‌هایتان را اگر در آن منطقی و صداقتی هست، به درستی بیان کنید و اِلّا جز خسارت بر خود و ملت و انقلاب، چیز دیگری نخواهید دید.

هـ - تکذیبیه دکتر یزدی برای روزنامه جهان اسلام

صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه جهان اسلام

تاریخ: ۱۳۷۳/۱۰/۱۸

بعد از اسلام

در شماره ۱۰۳۵، پنجشنبه اول دی‌ماه ۱۳۷۳ آن نشریه، مطالبی تحت عنوان «اظهارات دکتر یزدی در رسانه‌های خارجی» نقل و سپس نقد شده است که نیاز به توضیحات دارد. امیدوار است بر اساس قانون مطبوعات و اخلاق اسلامی توضیحات این جانب را به شرح زیر درج نمایید.

۱- آنچه در آن روزنامه نقل شده است، مطالبی است که بخش فارسی «رادیو اسرائیل» در ساعت ۱۸:۳۰ روز ۱۳۷۳/۹/۲۹ منتشر کرده است. تذکر چند مطلب ضروری است: اول: آنکه «روزنامه جهان اسلام» می‌بایستی بر طبق رویه روزنامه‌نگاری مأخذ مطالب نقل شده را، که رادیوی اسرائیل است، ذکر می‌کرد تا خوانندگان با توجه

۱۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

به ماهیت و مواضع شناخته‌شده علنی و مخفی این رادیو، به قضاوت می‌پرداختند. در اینجا این سؤال به ذهن خطور می‌کند که غرض روزنامه «جهان اسلام» از حذف منشأ و مأخذ خبر چیست؟ و چرا آن را سانسور کرده‌اند و اجازه نداده‌اند تا خوانندگان با توجه به سند مطالب نقل‌شده، به قضاوت نشینند؟

دوم: اینکه گوینده «رادیوی اسرائیل»، خود اعتراف و در مقدمه اعلام کرده است که متن منتشرشده، بخش‌هایی از نوار مصاحبه این جانب با «رادیوی صدای ایرانیان» است، نه تمامی آن. با کمی دقت متن منتشرشده ملاحظه می‌گردد که متن، فاقد انسجام است و نشان می‌دهد قسمت‌های مختلف مصاحبه در متن جابه‌جا شده‌اند و روزنامه «جهان اسلام» بدون تأمل و توجه، همان متن ناقص و مخدوش را عیناً چاپ و منتشر ساخته است.

۲- گوینده «رادیوی اسرائیل» در مقدمه مدعی شده است که: «دکتر یزدی پایه‌های حکومت فعلی را لرزان خواند و گفت بسیاری از مردم از این رژیم روی گردانیده‌اند». روزنامه «جهان اسلام»، این مقدمه را با متن ناقص منتشر ساخته است. در متن منتشرشده، نه تنها چنین بیانی نیامده است، بلکه برعکس حداقل در دو مورد به‌طور مشخص و با صراحت موضع این جانب خلاف این و نفی براندازی بوده است.

توقع و انتظار از مسئولان [روزنامه] «جهان اسلام» این بود که اگر چاپ آن مصاحبه را ضروری می‌دیدند، اولاً به این جانب مراجعه می‌کردند و درباره صحت و سقم مطالب پخش‌شده توسط «رادیوی اسرائیل» از این جانب توضیح می‌خواستند، و حتی سعی می‌کردند اصل نوار مصاحبه را به دست آورند و از روی نوار اصلی گزارش خود را تهیه می‌کردند. ثانیاً تناقض ادعای گوینده رادیوی اسرائیل را با متن منتشرشده به خوانندگان گوشزد می‌کردند. ثالثاً اطلاعیه و تکذیب‌نامه این جانب را که در «روزنامه اطلاعات بین‌المللی» مورخه ۳ آذر ۱۳۷۳ به‌طور کامل و قسمت‌هایی از آن در [روزنامه] «اطلاعات» مورخه ۱۳۷۳/۹/۳۰ درج شده است، نقل می‌کردند تا خوانندگان روزنامه به تحریکات و شیطنت‌های رادیوی اسرائیل بیشتر پی می‌بردند.

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۹۷

۳- مسئولان و نویسندگان «روزنامه جهان اسلام» که خود را مسلمان و متعهد و متمدن می‌دانند، و ان‌شاءالله هم هستند، چگونه یک اصل مسلم قرآنی را نادیده گرفته و زیر پا گذاشتند؟ خداوند در قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد: «یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم فاسقٌ بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» (سوره حجرات، آیه ۶).

آیا «رادیو اسرائیل» که شما نقد و احتجاج خود را بر اساس متن منتشرشده آن قرار داده‌اید و اتهاماتی بی‌اساس به ما وارد ساخته‌اید، مصداق بارز فاسق در این آیه نیست؟ چگونه شما نیازی به تبیین مطالب پخش شده توسط این رادیو را، ندیدید؟ شما چه مجوز و توجیه شرعی و عرفی دارید که خبر رادیو اسرائیل را حجت بالغه دانستید و بدون کمترین تحقیق و بررسی - که لازمه حرفه روزنامه‌نگاری است و حداقل آن مراجعه به این‌جانب است - آن را منتشر ساختید و به جای خرده‌گیری و جوابگویی به رادیو اسرائیل، به طرح اتهام و انتقاد به این‌جانب و مردان شریف و خدمتگزار این ملت در دولت موقت پرداختید؟

۴- در نقد مطالب منتسب به این‌جانب در آن روزنامه، بعد از شرح برخی اتهامات به‌کلی بی‌اساس، ادعا شده است که: «به همین دلیل (همان اتهامات بی‌اساس)، مردم و رهبری انقلاب آنان را ناباب و نااهل تشخیص دادند و از اریکه قدرت به زیر کشاندند».

قطعاً چنین نیست. رهبر فقید انقلاب ضمن قبول استعفای دولت موقت در نامه‌ای به آقای مهندس بازرگان از زحمات طاقت‌فرسا و خدمات دولت موقت تقدیر و تشکر کردند؛ حتی پس از استعفای دولت موقت، تعدادی از اعضای برجسته آن در شورای انقلاب و در مقام وزارت ابقا شدند و شخص آقای مهندس بازرگان نیز در شورای انقلاب به خدمات خود ادامه دادند.

به این‌جانب نیز به‌عنوان نماینده ویژه مورد وثوق خود، مأموریت‌های مختلف ارجاع نمودند. مردم نیز در انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی همین افراد را با آرای سنگین و اکثراً در دور اول رأی‌گیری به نمایندگی خود در مجلس انتخاب کردند.

۵- «روزنامه جهان اسلام» در نقد مطالب منتسب به این جانب مطالبی را مطرح و به این جانب نسبت داده است که نادرست می‌باشند، اما چون سؤالات متعددی را هم مطرح نموده‌اند، که مسائلی اساسی می‌باشند و بحث آنها قطعاً برای خوانندگان جالب خواهد بود و من به سهم خود از پاسخگویی به آن سؤالات و طرح روزنامه بر وجود آزادی تصور نمی‌رود مانعی برای آن وجود داشته باشد و در صورت تمایل و آمادگی آن روزنامه برای چاپ آنها، نه تنها پاسخ آن سؤالات، بلکه جواب برخی اتهامات و شبهات بی‌اساس را نیز خواهم داد.

با تشکر و سلام. والعاقبه للمتقين

دکتر ابراهیم یزدی - ۱۳۷۳/۱۰/۱۲

توضیح [روزنامه جهان اسلام] پیرامون جوابیه آقای یزدی

۱- این متن که انعکاس صحبت‌های شما در مصاحبه با «رادیو ایرانیان» در لس‌آنجلس است، هم در «رادیو اسرائیل» و هم در «رادیو آمریکا» انتشار یافته است. در ادامه برنامه این گزارش، نقطه نظرات نادرست گوینده «رادیو اسرائیل» حذف شده است، آورده شده است.

۲- اگر این مطالب، نقطه نظرات جناب‌عالی نبود و همان گونه که در جوابیه خود اشاره کرده‌اید، کاملاً متناقض با نظریات شماست، می‌بایست تکذیب می‌شد که تا زمان چاپ گزارش، چنین چیزی به دست ما نرسیده بود. با توجه به اینکه چنین مطلبی از اهمیت برخوردار بود.

۳- در طرح مسائل صرفاً نقطه نظرات شناخته شده جناب‌عالی در بعضی از مسائل مورد توجه و پاسخگویی قرار گرفته است، نه همه صحبت‌ها. تلاش کردیم که با جناب‌عالی تماس بگیریم که متأسفانه به دلیل نداشتن آدرس و شماره تلفن، موفق به این کار نشدیم.

این نکته را نیز قابل ذکر می‌دانیم که نقطه نظرات جوابیه، دیدگاه نویسنده و تهیه‌کننده گزارش است، نه روزنامه. ما آمادگی داریم و وظیفه و رسالت مطبوعاتی خود می‌دانیم که نقطه نظرات و دیدگاه‌های گوناگون را مطرح کنیم و از شما هم دعوت

جنگ سیاسی - روانی □ ۱۹۹

می‌کنیم یا به صورت کتبی یا حضوری، دیدگاه‌های خود را در مورد همان سؤالاتی که مطرح کرده‌ایم، ارائه نمایید؛ چرا که هدف ما آگاهی بخشیدن به مردم و باز کردن راه تضارب افکار برای رشد و توسعه فکری است و قصد توهین و اهانت به هیچ‌کس را نداشته و نداریم.

ی - نامه‌ای به رئیس جمهور خاتمی - ۱۳۸۰/۲/۲۶

به نام خدا

جناب آقای سید محمد خاتمی، رئیس جمهور محترم و ریاست شورای امنیت ملی با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و ادامه خدمت به ایران و اسلام همان‌طور که مطلع هستید، دادگاه انقلاب اسلامی تهران طی یک بیانیه سیاسی - مطبوعاتی در هشتم اردیبهشت‌ماه جاری این‌جانب را به «اقدام علیه امنیت ملی، نگهداری و اختفای سلاح و مهمات جنگی، دستگاه‌های غیرمجاز و غیره» در شکایتی که به کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی تسلیم گردیده است و در مورد کذب و خلاف بودن این اتهامات و عدم ارزش و اعتبار قانونی بازرسی منزل مسکونی این جانب بدون حضور خود و یا اشخاص مورد وثوق، توضیحات کافی داده شده است. اما در مورد اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» دادگاه انقلاب هیچ توضیحی داده نشده است که منظور از «امنیت ملی» چیست و کدامیک از فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی این‌جانب، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را به خطر انداخته است. کلیه فعالیت‌های این‌جانب چه به صفت شخصی و چه به صفت «دبیر کل نهضت آزادی ایران» خواه فردی یا جمعی به صورت علنی و شفاف زیر چشمان تیزبین و مراقبت‌های دائم مأمورین امنیتی صورت گرفته است.

آیا وزارت اطلاعات - که مسئول اصلی و قانونی پیگیری فعالیت‌های براندازانه افراد و گروه‌هاست - به اطلاعاتی در باره فعالیت‌های این‌جانب یا نهضت آزادی دست یافته است که از مصادیق «اقدام علیه امنیت ملی» محسوب گردد؟

آیا بیان فکر، اندیشه و انتقاد از سیاست‌ها و عملکردهای برخی از حاکمان، اقدام علیه امنیت ملی تلقی شده است؟

۲۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

آیا اعتراض به عملکرد خلاف شورای نگهبان در رد صلاحیت داوطلبان انتخابات، اقدام علیه امنیت ملی است؟

آیا دعوت مردم به ترک انفعال و بی‌تفاوتی و شرکت مؤثر در انتخابات مجلس پنجم، ریاست جمهوری، مجلس ششم، شوراها، شهر و روستا و حمایت از نامزدهای اصلاح طلب اقدام علیه امنیت ملی است؟ آیا دعوت از دانشجویان که حرف و سخن و اعتراض خود را با صراحت ولی قانونی بزنند و از خشونت و افراط‌کاری پرهیز نمایند و تسلیم تحریکات عوامل ناشناخته مأمور از طرف گروه‌های خشونت طلب نگردند، اقدام علیه امنیت ملی است؟

آیا حضور در جلسات خصوصی در منازل شخصی و ارائه تحلیل‌های سیاسی یا عقیدتی در گردهمایی‌های کوچک و محدود، اقدام علیه امنیت ملی است؟ از طرف دیگر: آیا حمله گروه‌های شناسنامه‌دار به گردهمایی‌های دانشجویان و کلاس‌های درس و جلسات خصوصی در منازل و ضرب و شتم سخنرانان و مدعوین، ایجاد رعب و وحشت با سلاح‌های سرد و گرم، اقدام علیه امنیت ملی نیست؟ آیا دروغ‌پردازی در روزنامه‌های یک جریان خاص علیه شخصیت‌های شناخته‌شده و یا حمله به وزیران دولت منتخب مردم در روز روشن، تهدید علیه امنیت ملی نیست؟

آیا حمله به دانشجویان و ضرب و شتم آنها اقدام علیه امنیت ملی نیست؟ آیا دفاع علنی از قتل‌های زنجیره‌ای و حمایت و تجلیل از کسی که در آن قتل‌ها نقش کلیدی داشته و رئیس دادگاه نظامی، که مسئول رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای است، او را جاسوس اسرائیل دانسته است، اقدام علیه امنیت ملی نیست؟ آیا اگر خطیبی در نماز جمعه، مردم را به اقدام مستقیم علیه مخالفین واقعی یا فرضی دعوت نماید، دعوت به هرج و مرج و تهدید امنیت ملی نیست؟

در طی چند سال گذشته، هر زمان که رئیس جمهور منتخب مردم برای دفاع از حرمت و آبروی ایران و ایرانی و اسلام و در جهت منافع و مصالح ملی در سفر خارجی (ایتالیا، فرانسه، آلمان، روسیه و سازمان ملل متحد) بوده است، در آستانه سفر و یا در طول سفر، جریان‌ها و گروه‌هایی که مردم عمدتاً آنها را می‌شناسند

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۰۱

و هویت آنها بر مقامات قضایی و امنیتی کشور روشن است، دست به حادثه‌آفرینی زده‌اند تا نشان دهند رئیس جمهور فاقد اقتدار است. آیا این اعمال خلاف، تهدید امنیت ملی نیست؟

مسئولان قوه قضائیه چگونه می‌توانند و می‌خواهند به این وضعیت یک بام و دو هوا پاسخ بدهند؟

تا زمانی که تعریف جامع و مانعی از «امنیت ملی» و خطرات تهدیدکننده داخلی و خارجی توسط آن شورا تدوین و اعلام نگردد، قلمرو امنیت ملی از فرش تا عرش گسترده خواهد بود؛ به طوری که هر نهادی می‌تواند بر اساس پیش‌داوری‌ها و اولویت‌های سیاسی خود عمل کند و هر حرکت گروه‌ها و شخصیت‌هایی را که نمی‌پسندند، اقدام علیه امنیت ملی تلقی نماید. در آن صورت به اخلاط‌گران و مقدمین واقعی علیه امنیت ملی جایزه می‌دهند و هر کس را بخواهند دستگیر و زندانی می‌نمایند.

از آنجا که به زودی با پایان یافتن درمان بیماری‌ام به کشور باز می‌گردم و خود را تسلیم مقامات قضایی می‌نمایم و از آنجا که بر طبق رویه دادگاه انقلاب بعد از آن قادر به حتی تماس با وکیل قانونی خود نیز نخواهم بود، بنابراین از جناب عالی و اعضای محترم شورای امنیت ملی درخواست می‌نمایم که اولاً امنیت ملی و قلمرو آن تعریف گردد و ثانیاً از دادگاه انقلاب خواسته شود اعمالی را که مصداق اقدام علیه امنیت ملی می‌باشد و به این‌جانب نسبت داده شده است، صریحاً و علناً اعلام نماید. با تشکر از اقدام عاجلی که مبذول خواهید فرمود و با آرزوی سلامتی و موفقیت در انجام مسئولیت سنگینی که پذیرفته‌اید.

با تقدیم احترام - دکتر ابراهیم یزدی

بیست و ششم اردیبهشت ماه هشتاد

رونوشت: کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی

۱۱ - شکایت دکتر یزدی به‌خاطر رد صلاحیت در نامزدی انتخابات

جناب آقای دادخواه، متن زیر جهت استفاده برای تنظیم دادخواست تقدیم می‌گردد.

۲۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

به نام خدا

۱- این جانب بر اساس حق قانونی هر شهروند ایرانی به عنوان داوطلب نمایندگی از حوزه انتخابیه تهران در فرمانداری تهران حاضر و ثبت نام نمودم.

۲- در تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱ فرمانداری تهران، طی نامه شماره ۷/م/۱۱۹۶ به این جانب اطلاع داد که هیئت نظارت شورای مرکزی، صلاحیت این جانب را به استناد بندهای ۱، ۳ و ۵ ماده ۲۸ و بندهای ۳ و ۵ ماده ۳۰ رد نموده است (کپی نامه پیوست است).

۳- این جانب طی نامه‌ای به تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۲ از فرمانداری تهران درخواست نمودم بر طبق تبصره ماده ۵۰ قانون انتخابات، مدارک و اسناد معتبر رد صلاحیتیم را به این جانب اطلاع دهند. فرمانداری تهران و هیئت نظارت شورای نگهبان تاکنون پاسخی به این درخواست نداده‌اند.

۴- همچنین در همان تاریخ (۱۳۸۲/۱۰/۲۲) طی نامه‌ای خطاب به شورای نگهبان، اعتراض و شکایت نموده و درخواست رسیدگی و حضور در شورای نگهبان را نمودم. شورای نگهبان نیز تاکنون به این نامه جوابی نداده است.

۵- شورای نگهبان در رد صلاحیت این جانب به بندهای ۱، ۳ و ۵ ماده ۲۸ و بندهای ۱ و ۵ ماده ۳۰ استناد نموده است. بندهای ۳ ماده ۲۸ و ۳ ماده ۳۰ محل احتجاج و اختلاف نظر می‌باشد. استناد به آنها، اگرچه نادرست و خلاف قانون و موضع‌گیری سیاسی است، اما مصداق تهمت و افترا نمی‌باشد.

در صورتی که بندهای ۱ و ۵ ماده ۲۸ و بند ۵ ماده ۳۰، به شرح زیر از مصادیق بارز تهمت و افترا می‌باشد:

بند ۱ - ماده ۲۸: عدم اعتقاد و التزام به دین اسلام.

بند ۵ ماده ۲۸: سوء شهرت در حوزه انتخابیه تهران.

بند ۵ ماده ۳۰: محکومیت به ارتداد در محاکم قضایی.

با توضیحات بالا بر طبق ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی درخواست رسیدگی

با تقدیم احترام

دارم.

دکتر ابراهیم یزدی - ۱۳۸۲/۱۱/۲۶

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۰۳

ب ب - شکایت از روزنامه همشهری در باره خبر دروغ منع منوریل - ۱۳۸۳/۸/۱۲

به نام خدا

دادستان تهران، مجتمع قضایی کارکنان دولت، قسمت مطبوعات

شکایت از «روزنامه همشهری» تاریخ: ۱۳۸۳/۸/۱۲

با سلام. «روزنامه همشهری» مورخ ۱۳۸۳/۷/۴ در صفحه سیاسی، خبری از قول این جانب به عنوان «باید مانع طرح منوریل شویم» نقل کرده است که به کلی دروغ و ساختگی می باشد.

این جانب در تاریخ ۱۳۸۳/۷/۵ طی یادداشتی به روزنامه درخواست کردم تا تکذیبیه این جانب را چاپ نماید. «روزنامه همشهری» به جای چاپ کامل تکذیبیه، مطلب را به طور ناقص چاپ و مدعی شد که خبرش مستند است. این جانب ضمن اعتراض به چاپ ناقص تکذیبیه ارسالی، درخواست انتشار اسناد مورد ادعا را نمودم، اما «همشهری» حاضر به ارائه مدارک خود نشد و بر خبر کذب خود پافشاری کرد؛ بنابراین، بر طبق قانون از مدیرمسئول و سردبیر «روزنامه همشهری» به اتهام نشر اکاذیب و تهمت و افترا، شکایت نموده و درخواست رسیدگی می نماید.

با احترام - دکتر ابراهیم یزدی - ۱۳۸۳/۸/۱۴

رونوشت:

- جناب آقای دادخواه، وکیل قانونی این جانب.

پیوست ها:

- کپی «روزنامه همشهری»، مورخ ۱۳۸۳/۷/۴.

- کپی جوابیه به «روزنامه همشهری»، مورخ ۱۳۸۳/۷/۵.

ت ت - کینه ورزی های علی اکبر محتشمی پور

با آقای سید علی اکبر محتشمی پور از زمانی که برای دیدار با آقای خمینی به نجف می رفتم، آشنا شده بودم. طلبه جوانی بود که خیلی هم اهل درس و مطالعه نبود و بیشتر اهل مداحی و نوحه خوانی بود. بعد از سفر امام به پاریس و استقرار در نوفل لو شاتو، او نیز به ایشان ملحق شد و در دفتر به تلفن ها پاسخ می داد. او پس از استقرار

۲۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

نظام انقلابی در ایران و طی دوران حکومت اسلامی، برای تخریب شخصیت و تحریف نظریات و مواضع من از هیچ کوششی فروگذار نکرده است: از جعل سند تا دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی. در اینجا دو نمونه از مصاحبه‌های مطبوعاتی او را می‌آورم و داوری را به خوانندگان گرامی واگذار می‌کنم.

۱- شارلاتان‌تر از این آدم ندیدم

روایت علی اکبر محتشمی‌پور در باره ابراهیم یزدی

علی اکبر محتشمی‌پور، وزیر کشور در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ در نامه‌ای به امام خمینی خواستار موضع ایشان در باره نهضت آزادی می‌شود. امام خمینی نیز در پاسخ، پرونده نهضت آزادی برای ورود به حاکمیت را برای همیشه می‌بندد. آنچه در ادامه می‌خوانید روایت محتشمی‌پور از این نامه در پیگیری‌های بعدی آن است.

این گفتگو با ویژه‌نامه سیاسی «روزنامه ایران» در نوروز ۱۳۸۹ انجام گرفته است. در جواب شما باید عرض کنم که انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی، [که به] گمانم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۶۷ برگزار شد. در زمستان سال ۱۳۶۶ سلسله مسائلی اتفاق افتاد؛ از جمله اینکه نهضت آزادی فعال شد تا در انتخابات شرکت کند.

این را بگذاریم در کنار سایر فعالیت‌های نهضت آزادی شامل «انتشار بیانیه‌ها»، «سخنرانی‌ها» بی‌بی که در استان‌های مختلف انجام می‌دادند و عمده صحبت‌هایشان هم در ارتباط با «جنگ» و «شیوه رهبری امام» و «اصل ولایت فقیه» بود و بسیاری از مبانی و اصول را زیر سؤال می‌بردند و در جامعه، ذهنیتی منفی را ایجاد می‌کردند. گرچه اکثریت قاطع مردم توجهی به این حرف‌ها نداشتند و نظام و امام را از صمیم قلب باور داشتند، آمدن نهضت آزادی به صحنه انتخابات، دو پیامد مشخص داشت: اول اینکه ممکن بود عده‌ای از اینها انتخاب شوند و به مجلس بروند و ما را برگردانند به اول انقلاب و مسائلی که بنی‌صدر و دولت موقت و نهضت آزادی در دوران قبل از جنگ ایجاد کردند؛ مضافاً بر اینکه کشور در حال جنگ بود و صدام در آن مقطع هر روز شهرها را موشکباران می‌کرد.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۰۵

شب انتخابات ۵۰ نقطه را با موشک زدند

شب جمعه ۲۰ فروردین ۱۳۶۷ [ارتش عراق] پنجاه شهر [ایران] را موشکباران کرد تا کسی پای صندوق انتخابات نرود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که کشوری در حال جنگ با کشور دیگری باشد و اجازه بدهند احزاب آن کشور علیه دولت و حکومت به شدت موضع گیری کنند و روزنامه هایشان هر چه دلشان می خواهد بنویسند. اولاً خود احزاب و گروه ها آنقدر به کشورشان علاقه دارند که در شرایط جنگ، چنین کاری نمی کنند و ثانیاً اگر جریانی این قدر پست باشد که این کار را بکند به او اجازه فعالیت نمی دهند؛ چون مسئله موجودیت کشور مطرح است. اگر همین نهضت آزادی حتی یک مورد مستند بیاورد که در کشوری جنگ بوده و یک حزب آزاد بوده هر چه دلش می خواسته علیه حکومت بنویسد، از نوع موضع گیری های زمان جنگ خودشان، من حرفم را پس می گیرم.

ما نامه ای خدمت امام نوشتیم که در شرایط فعلی کشور که در حال جنگ هستیم، نهضت آزادی طبق این کدها، این موضع گیری ها را در این روزها و در این جاها نسبت به نظام داشته است. بعد از انتشار این نامه ما هم، نهضت آزادی نیامد بگوید که ما این کارها را نکرده ایم. این نامه در صحیفه امام چاپ شد و همه مواردش صحت دارد. از امام سؤال شد که آیا اینها می توانند بیایند و در انتخابات شرکت کنند؟ یک بحث این است که اینها حتی اگر شرکت هم می کردند، مردم به آنها رأی نمی دادند، اما حداقل فرصتی پیدا می کردند که با شدت بیشتر و در گستره وسیع تری حرف هایشان را در داخل و خارج کشور تبلیغ کنند که به این ترتیب نیروهای ما در جبهه ها از لحاظ روحی به شدت آسیب می دیدند. کسی آنجا دارد از جانش مایه می گذارد و می بیند که پشت جبهه این گونه دارند به هم حمله می کنند! ما یا باید مثل همه کشورهای در حال جنگ، انتخاباتی را برگزار نمی کردیم و همان مجلس قبلی به کارش ادامه می داد و یا انتخابات برگزار می شد. عده ای رفتند خدمت امام و گفتند حالا که این قدر گرفتاریم، همین مجلس را تمدید کنیم؛ چون شرایط برای برگزاری انتخابات دشوار است. امام از وزارت کشور سؤال کردند که آیا قدرت برگزاری انتخابات را دارید و می توانید امنیت را تأمین کنید یا نه؟ ما خدمت امام نامه نوشتیم که توانایی برگزاری انتخابات را داریم

۲۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

و اگر انتخابات برگزار نشود، این همان چیزی است که آمریکا و صدام می‌خواهند و در بوق‌هایشان خواهند دمید که ایران ثبات ندارد و نمی‌تواند انتخابات را برگزار کند و این حمل بر ناتوانی نظام اسلامی خواهد شد؛ لذا امام قاطعانه فرمودند که انتخابات باید انجام شود. به هر حال در این شرایط، ورود نهضت آزادی را به صحنه سیاست کشور، مصلحت ندانستیم.

ابراهیم یزدی محکوم به شلاق شد

اما در مورد سندیت [نامه]، نظر من این است که این نامه خط شخص امام است. این حرف را به این دلیل می‌گویم که وقتی نهضت آزادی شکایت کرد، قرار شد کارشناسان دادگستری بروند و در مؤسسه حفظ و نشر آثار امام، خط‌های امام را کنار هم بگذارند و صحت مسئله را تأیید کنند که همین کار را هم کردند و ثابت شد که نامه به خط شخص امام است. متأسفانه آنها به دلیل سلطه‌ای که در دوره دولت موقت پیدا کردند، حتی در قوه قضائیه هم نفوذ پیدا کرده بودند، و لذا رسیدگی به این پرونده را چندین بار به تعویق انداختند؛ به طوری که بالاخره مرحوم حاج احمدآقا شخصاً به دفتر آقای یزدی رفت و گفت که چرا به پرونده رسیدگی نمی‌کنید؟ پرونده را که آوردند معلوم شد که سه برگ آن از جمله ورقه کارشناسی تأیید خط، مفقود شده است. عوامل آنها در قوه قضائیه جمهوری اسلامی می‌دانستند که اگر پرونده نهضت آزادی رو شود، دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند. به هر حال با پیگیری مرحوم حاج آقا احمد، پرونده دنبال شد و آقای دکتر یزدی چون تهمت زده بود، محکوم به شلاق شد. اینها به دست و پا افتادند که حکم اجرا نشود؛ چون در آن شرایط بدترین وضعیتی که برای نهضتی‌ها پیش می‌آمد، این بود که یزدی را بخوابانند و شلاق بزنند. این‌طور بود که مرحوم حاج احمدآقا رضایت داد که آن حکم را اجرا نکنند. مسئله بسیار روشن و واضح است؛ منتهی آقای دکتر یزدی یک ویژگی خاصی دارد و آن اینکه بسیار راحت دروغ می‌گوید و چنان قاطعانه و محکم هم دروغ می‌گوید که ممکن است کسی کوچک‌ترین شکی به او نکند. کدهایی را که [او] در مورد نجف و نوفل‌لوشاتو و مسیر انقلاب داده، بررسی کنید، می‌بینید که همه آنها دروغ است. در

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۰۷

مصاحبه‌هایش هرچه را که ویژگی منحصر به فرد و ممتاز جمهوری اسلامی است به خود نسبت می‌دهد. می‌گوید تشکیل شورای انقلاب نظر من بود، دولت موقت نظر من بود، روز قدس را من پیشنهاد کردم، جهاد سازندگی را من پیشنهاد کردم، سپاه پاسداران را من پیشنهاد کردم. من به عمرم چنین آدم دروغگوی شارلاتانی ندیده‌ام. اگر من و آقای ناصری و آقای رحیمیان و دوستان دیگر، مرحله به مرحله همراه امام نبودیم، شاید به شک می‌افتادیم که او دارد راست می‌گوید. یکی از حرف‌هایش این است که در نوفل‌لوشاتو، صبح‌ها که امام قدم می‌زدند من با ایشان بودم و مسیر انقلاب را مرحله به مرحله برای امام تبیین می‌کردم و امام می‌گفتند اینها را یادداشت کن و به من بده. از این جور دروغ‌های عجیب و غریب؛ درحالی‌که آقای یزدی حتی یک روز هم صبح‌ها با امام قدم نزنده. محل سکونت امام باغچه‌دکتر عسکری بود که دو تا اتاق داشت: یک اتاق که خود ایشان در آنجا ساکن بود؛ اتاق دیگر که ما طلبه‌ها آنجا بودیم. دکتر یزدی اصلاً شب‌ها آنجا نبود. اینها می‌رفتند به ساختمان هتل‌گونه‌ای که چند تا اتاق داشت و به آن هتل طویله می‌گفتند و شب‌ها آنجا بودند و ساعت ۹ صبح می‌آمدند. امام، نماز صبح و تعقیبات را که می‌خواندند می‌رفتند در این باغچه قدم می‌زدند و تنها هم بودند. ما هم از داخل اتاق، ایشان را تماشا می‌کردیم. اینها ساعت ۹ - ۹/۵ می‌آمدند.

اگر یک نفر حتی دیده که آقای یزدی صبح زود با امام مشغول قدم زدن بوده، بیاید بگوید. امام دو هفته اینجا بودند بعد هم که خانه‌ای کوچک برای ایشان و خانواده‌شان اجاره شد و دیگر کسی غیر از صبیحه‌ها و دامادشان آقای اشراقی، کسی آنجا نمی‌رفت و امام هم در ایوان پشت آنجا قدم می‌زدند. دروغ به این واضحی را این قدر شسته و رفته تعریف می‌کند که همه باور می‌کنند و من هم اگر آنجا نبودم، شاید باور می‌کردم.

یزدی می‌گفت امام نباید مصاحبه کند

بحث شورای انقلاب و شکل‌گیری آن را مرحوم شهید مطهری از ایران آمد و مطرح کرد و امام قبول کردند و اساساً افرادی را که ایشان اسم می‌داد امام قبول می‌کردند. یک روز آقای دکتر یزدی آمد و به ما گفت که امام رهبر انقلاب است و صحیح نیست که

۲۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

صبح و ظهر و شب، صحبت و مصاحبه کند. برویم به ایشان بگوییم که اولاً کمتر صحبت کنند و ثانیاً بدون برنامه و به صورت تکراری صحبت نکنند. من گفتم اگر تکرار مُجَلِّ بود، خداوند در قرآن برخی از مسائل را پیوسته تکرار نمی‌فرمود. امام معتقد است که رفتن شاه باید در عمق جان مردم نهادینه شود و این جز با تکرار اینکه شاه باید برود ممکن نیست. مردم باید صبح و ظهر و شب بشنوند که شاه باید برود. دشمن هم اعصابش به هم می‌ریزد که یک نفر دائماً به او بگوید که تو باید سرنگون بشوی و باید بروی. فلسفه تکرار امام این است، فلسفه اینکه امام دائماً تکرار می‌کردند که کشور را باید خودمان اداره کنیم، این بود که ۲۵۰۰ سال در گوش این مردم تکرار شده بود که کس دیگری باید برایشان تصمیم بگیرد. امام می‌خواست بگوید که تصمیم گیرنده، خود ما هستیم و لذا این تکرارها لازم بودند تا مردم باور کنند. تکرارهای امام فلسفه دارند و بی‌معنا نیستند. دکتر یزدی از [این کار] مایوس شد، و [لی] در خاطراتش می‌نویسد: من رفتم به مرحوم مطهری گفتم که برویم به امام بگوییم که این قدر حرف‌هایش را تکرار نکند. اگر آقای دکتر یزدی این قدر اطمینان داشت که اگر حرفی را به امام بزند، امام قبول می‌کند، چرا آمد به من گفت؟ چرا رفت به آقای مطهری گفت؟ تو که این قدر مهمی که مسیر آینده انقلاب را در قدم زدن‌های صبح برای امام تبیین و تعیین می‌کنی و امام می‌گوید بنویس تا من عمل کنم، چرا خودت این حرف را به امام نزدی؟ معلوم است که امام اصلاً قبول نداشت و جرئت نمی‌کردی بروی به امام حرفی بزنی؛ به همین دلیل به من گفستی که قبول نکردم و بعد هم اعتراف می‌کند که به شهید مطهری گفتم و با همدیگر رفتیم و به امام گفتم. این آدم دروغگو از امام درس گرفته، منتهی در جهت باطل، و سعی دارد با تکرار یک حرف آن را جا بیندازد.

امام گفت پیاده شو

در فرانسه، آقای یزدی تمام مدت سعی داشت امام را رها نکند. یادم هست وقتی هواپیمای امام در فرودگاه به زمین نشست ایشان را با یک ماشین بنز که متعلق به آقای به اسم حاجی ناصری بود تا سالنی که قرار بود در آن سخرانی کنند، بردند. امام بعد از

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۰۹

سخنرانی در اتاقی نشستند تا استراحت کنند که بعد بروند و سوار بلیزر حاجی رفیق دوست بشوند. همان جا در فاصله‌ای که امام صحبت می‌کردند، عده‌ای از جمله شهید مطهری با اتوبوس به بهشت زهرا رفتند. در هر حال امام آب خواستند و یک نفر رفت سریع آورد و آنجا بود که من متوجه شدم چقدر حواس حاج احمد آقا جمع است. ایشان بلافاصله لیوان را گرفت و آب آن را خالی کرد و رفت خودش آب آورد و به امام داد. ما همگی خیلی نگران جان امام بودیم. یادم هست چند تا جوان را دیدم که اورکت نشان بود و من به شکل تصادفی دستم به یکی از آنها خورد و فهمیدم اسلحه دارد. خواستم واکنش نشان بدهم که آقای ناطق به من فهماند که از خودمان هستند. به هر حال رفتیم امام را سوار ماشین کنیم که یک مرتبه آقای یزدی دوید جلو و رفت نشست صندلی عقب ماشین. من بودم و مرحوم فردوسی‌پور و مرحوم خلخالی و مبهوت که این چرا این‌طور کرد؟ صباغیان هم همه را می‌زد عقب که برود و در ماشین امام بنشیند. امام نگاهی به یزدی کردند و دیدند از جایش تکان نمی‌خورد؛ ایشان می‌دانستند قصه از چه قرار است و اشاره کردند که یزدی از ماشین پیاده شود. ما تا بعد از میدان آزادی با یک بنز جلوی امام حرکت می‌کردیم در آنجا هجوم جمعیت به قدری زیاد شد که آقای رفیق دوست انداخت توی فرعی‌ها و رفت و گرنه نمی‌توانست حرکت کند (ویژه‌نامه سیاسی «روزنامه ایران»، نوروز سال ۱۳۸۹).

۲- گفتگو با حجت‌الاسلام محتشمی‌پور به مناسبت سالروز تبعید امام خمینی از

عراق به پاریس - روزنامه مردم‌سالاری، شماره ۱۶۳۴، تاریخ ۱۳۸۶/۷/۱۶

نویسنده: محمدرضا نظری

امام (ره) با مشورت حاج احمد آقا به پاریس رفتند.

*پس از فشارهای دولت بعثی عراق که برای ادامه اقامت امام خمینی (ره) به وجود آمد، شما وظیفه هماهنگ کردن سفر ایشان را به سوریه بر عهده داشتید؛ چرا هجرت امام به سوریه محقق نشد؟

- به دنبال افزایش فشار و سختگیری حزب بعث عراق، امام گفتند که به جای دیگری می‌روم و هر جایی که بروم کارم را ادامه می‌دهم، ولی جایی که زیر سلطه شاه

۲۱۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

نباشم. این حرف امام برای عراقی‌ها خیلی سنگین تمام شد. امام از همان زمان تصمیم گرفت از عراق برود. برای مقدمات این کار باید با مقامات سوریه صحبت می‌شد تا شرایط برای حضور ایشان آماده شود. به همین منظور برای هماهنگی سفر امام (ره) به سوریه رفتم، ولی طی چند روزی که در عراق نبودم آنچنان فشارها زیاد شد که امام (ره) احساس کردند ممکن است دوستان ایشان در عراق دستگیر شوند و جان آنها به خطر بیفتد؛ لذا تصمیم گرفتند هرچه زودتر از عراق خارج شوند و منتظر سوریه نباشند. نزدیک‌ترین جایی که می‌توانستند بروند کویت بود. با پسر مرحوم مَهری تماس گرفته شد و ایشان نیز در اسرع وقت برای امام و حاج احمدآقا ویزای کویت گرفت. امام (ره) به سوی کویت حرکت کردند، ولی در مرز کویت امام را شناختند. نام خانوادگی امام (ره) در گذرنامه مصطفوی بود و این نکته باعث شده بود که در ابتدا آنها امام (ره) را نشناخته بودند. از آنجا صحبت‌های مفصلی با مقامات مرزی کویت انجام شد تا امام (ره) از فرودگاه کویت به جای دیگری حرکت کند. با اینکه امام ویزای کویت را داشتند، ولی آنها قبول نکردند امام (ره) وارد کویت شود؛ لذا امام به عراق برگشتند.

در اینجا این نکته لازم به توضیح است که ادعاهای آقای یزدی در باره پیشنهاد ایشان به امام برای سفر به پاریس کاملاً کذب است. اگر ادعای آقای یزدی درست باشد، امام نباید به کویت یا سوریه می‌رفتند، بلکه باید به‌طور مستقیم به پاریس می‌رفتند؛ چون پاریس احتیاج به ویزا و اجازه دولت نداشت و هر ایرانی می‌توانست بدون ویزا به مدت سه ماه وارد پاریس شود. این در حالی است که اصلاً آقای یزدی نمی‌دانست امام می‌خواهد حرکت کند. طبق معمول قطب‌زاده، یزدی، بنی‌صدر و صادق طباطبایی هر کدام در طول سال، چند بار به عراق می‌آمدند و بر می‌گشتند؛ البته سفر به عراق فقط برای ملاقات با امام نبود، بلکه به این خاطر بود که همه فعالان سیاسی از مجاهدین خلق، فداییان خلق، کمونیست‌ها و اسلامی‌ها با امکاناتی که رژیم عراق برای آنها فراهم کرده بود، در این کشور جمع شده بودند، اما بعد از سال ۱۹۷۵ محدودیت‌هایی برای آنها ایجاد شد، ولی محدودیت‌هایی که برای امام اعمال می‌شد فوق‌العاده بود؛ به نحوی که حتی کارهای عادی امام را ممنوع کرده بودند و اجازه

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۱۱

نمی‌دادند کسی با ایشان تماس داشته باشد. امام طی دو ماه در منزل خود در محاصره بودند و کلیه رفت و آمدها کاملاً قطع شده بود. امام پس از برگشتن از کویت، آقای یزدی را در مرز عراق دیدند. جلوی آقای یزدی را گرفته بودند، او که تنها یک بار ویزای عراق را داشت با خروج از عراق به وی اجازه ورود مجدد را نمی‌دادند و باید به کویت برمی‌گشت، ولی برای کویت هم ویزا نداشت. بر همین اساس آقای یزدی دستگیر می‌شود. در آن شرایط امام طی مشورتی که با حاج احمدآقا انجام می‌دهند تصمیم می‌گیرند که به فرانسه بروند. بعد هم بحث سوریه مطرح شد، ولی این امکان بود که سوریه هم مانند کویت به ایشان ویزا ندهد و حتی اگر ویزا دهد ممکن است که حادثه کویت تکرار شود. در آن شرایط نتیجه کار ما هم هنوز مشخص نبود. تازه به لبنان رفته بودیم و با آقای جلال‌الدین فارسی صحبت شد تا طی ملاقاتی با حافظ اسد، مسائل را مطرح کنیم. پس از برگشت از لبنان در شب اول که قرار بود فردای آن روز با حافظ اسد ملاقات کنم، این حادثه اتفاق افتاد و امام تصمیم می‌گیرند به پاریس بروند. امام، زمانی که می‌خواستند از بصره حرکت کنند، به عراقی‌ها فشار آوردند که این همراه ما آقای یزدی را دستگیر کرده‌اید. مسئولان امنیتی نیز تصمیم می‌گیرند که آقای یزدی به بغداد منتقل شود تا از آنجا وی را با هواپیما به فرانسه منتقل کنند.

*ترکیب‌بندی نیروهای سیاسی در زمان اقامت امام خمینی در پاریس چگونه بود و

آیا خط قرمزهای سیاسی برای حضور افراد در آنجا وجود داشت؟

- گروهک‌ها به هیچ وجه نمی‌خواستند امام خمینی در دنیا گل کند و اگر چنانچه آنها حضور ندارند به این معنی نبود که کسی مانع آنها شود. حضور افراد در آنجا به صورت شخصی بود. یعنی آقای یزدی و قطب‌زاده به‌عنوان نماینده نهضت آزادی یا بنی‌صدر به‌عنوان جبهه ملی سوم حضور نداشتند، بلکه شخص خودشان حضور داشتند. هر کسی اعم از ایرانی و غیر ایرانی می‌توانست به آنجا بیاید و مجاهدین یا گروهک‌ها خودشان نمی‌خواستند که به صورت شخصی حضور داشته باشند. البته شاید افرادی از آنها می‌آمدند، مانند حسن ریاحی، صابر و ماسالی که کمونیست بودند، ولی به دلیل اینکه فردی کمونیست بودند جلوی آنها گرفته نمی‌شد. امام خمینی می‌نشست و با همه حرف می‌زدند. یا آقای سلامتیان که به ظاهر جبهه ملی [بود] و با بنی‌صدر

۲۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

همکاری می‌کرد، ولی در واقع کمونیست بود آنجا حضور داشت و حرف‌های امام خمینی را گوش می‌داد؛ ولی به‌عنوان حزب و گروه به هیچ وجه اجازه تبلیغ داده نمی‌شد. به‌عنوان نمونه روزی وارد نوفل‌لوشاتو شدم، دیدم میزی را گذاشتند و مصاحبه امام خمینی را با آرم نهضت آزادی چاپ و تکثیر کردند و از خودشان چیزی نداشتند. بنده به‌عنوان رئیس ارتباطات بیت امام خمینی دستور دادم که همه را جمع کنند و به داخل انبار ریختند. آقایان یزدی و قطب‌زاده عصبانی شدند و با آقای اشراقی صحبت کردند که همه ما داریم زحمت می‌کشیم و محتشمی‌پور همه آنها را جمع کرده است. شب جلسه‌ای به اصطلاح محاکمه‌ای ترتیب داده شد که یک طرف آن آقای خدائپناهی، نماینده نهضت آزادی بود. آقای اشراقی هم از طرف بیت امام خمینی و بنده هم که پاسخ دهم چه اتفاقی افتاده است. در آنجا جواب دادم که اینجا بیت امام است و سخنرانی امام خمینی باید بدون آرم پخش شود و اگر قرار باشد نهضت آزادی در اینجا به بهانه پخش سخنرانی امام خمینی آرم خودش را تبلیغ کند، هر گروهی در ایران می‌تواند سخنرانی و مصاحبه امام خمینی را با آرم خود پخش کند؛ چون امام خمینی متعلق به همه مردم ایران است و بنابراین، به هیچ حزبی اجازه داده نمی‌شود که با آرم خودش اینجا فعالیت کند. در آنجا حرف ما را قبول کردند و بساط نهضت آزادی در آنجا برچیده شد؛ البته این برخوردها تا آخر هم وجود داشت. آنها همواره به دنبال بزرگ کردن چهره گروهی و حزبی خود بودند. بنی‌صدر، قطب‌زاده یا یزدی به‌عنوان سخنگوی امام خمینی مصاحبه می‌کردند یا در پاریس به‌عنوان سخنگو حرف می‌زدند. یک بار از حضرت امام خمینی پرسیدم که آیا در اینجا سخنگویی دارید؟ امام خمینی فرمودند که خیر. روزنامه‌ها را خدمت ایشان آوردم که این افراد به اسم سخنگوی شما حرف می‌زنند. امام خمینی فرمودند که سخنگو ندارم و هر حرفی که بخواهم بزنم خودم آن را مطرح خواهم کرد. از ایشان اجازه خواستیم که آن را اعلام کنیم و ایشان هم اجازه دادند. ما هم نوشتیم که امام خمینی فرمودند که من سخنگو ندارم و هر حرف و موضعی که بخواهم خودم مطرح می‌کنم و آن را ترجمه کردیم و به دیوار زدیم تا جلوی سوء استفاده‌ها در آنجا گرفته شود. این افراد به دنبال این بودند که به بهانه‌های مختلف شریانی‌های دفتر امام خمینی را به دست خود بگیرند به این ادعا که

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۱۳

آشنا به فرهنگ غرب و با قشرهای مختلف در ارتباط هستند. در آنجا مسئول ارتباطات یکی این جانب و دیگری آقای فردوسی پور بود که به نوبت یک روز در پاریس بودم و ایشان در نوفل لو شاتو و روز بعد جای خودمان را عوض می کردیم و تمام ارتباطات در پاریس و نوفل لو شاتو از طریق ما دو نفر بود. در آنجا دانشجویانی که می آمدند فارغ از مسائل حزبی در آنجا زحمت می کشیدند؛ به عنوان نمونه دکتر عابد جعفری که از آمریکا به آنجا آمده بودند، روزنامه ها را ترجمه می کردند و از مرحوم شهید حاج مهدی عراقی تا آقای امیر حسینی از فداییان اسلام آنجا کار می کردند. البته آنهایی که از ایران می آمدند مانند صباغیان چند روز با دانشجویان گپ می زدند و دوباره باز می گشتند.

*آقای دکتر یزدی بارها مطرح کرده اند که در پاریس برنامه سیاسی را تدوین و خدمت امام خمینی عرضه کردند. برنامه سیاسی امام خمینی در پاریس برای آینده کشور چه بود؟

- در نوفل لو شاتو بنده حضور داشتم. پس از سخنرانی امام خمینی، تعدادی از خبرنگاران از امام خمینی پرسیدند: این حکومت اسلامی که شما می گوید چه نوع حکومتی است؟ در همان زمان امام خمینی فرمودند: جمهوری اسلامی. از امام خمینی پرسیدند که چه نوع جمهوری است؟ گفتند که مانند همان جمهوری است که در فرانسه است و مردم رأی می دهند و مجلس تشکیل می دهند و رئیس جمهور انتخاب می کنند و همین هم در ایران اجرا می شود. آقای یزدی پس از حرف امام تازه متوجه می شوند که چه طرح خوبی است و بقیه ماجراها هم به همین شکل بود.

*امام خمینی فرموده بودند که یک طلبه هستند و به قم می روند؛ آیا برنامه ای برای رهبری انقلاب وجود داشت؟

- بحث رهبری با مسئول اجرایی کشور کاملاً مجزا است. امام خمینی می فرمایند من با حمایت این ملت حکومت شاه را ساقط می کنم و حکومت تشکیل می دهم. امام خمینی به عنوان رهبر و نماینده یک ملت، یک حکومتی را از بین برد و حکومتی را تشکیل داد و بعد هم گفتند که انتخابات برگزار شود تا خود مردم انتخاب کنند. وقتی که امام خمینی می گویند به پشتوانه رأی مردم که من را به عنوان رهبر انتخاب کردند،

۲۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

یعنی اگر این مردم به من رأی ندهند یا رأی خود را پس بگیرند، مثل بقیه افراد می‌شوم و به همین دلیل از اول در بهشت زهرا این حرف را زدند که به پشتوانه این رأی مردم توی دهن این حکومت می‌زنم و حکومت تشکیل می‌دهم.^۱
منبع:

<http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=9097>

ث ت - اولین واکنش‌های اقتدارگرایان به انتقادات دکتر یزدی در روز عید فطر
به دنبال انتقادات صریح دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران پس از نماز عید فطر در منزلش، امروز خبرگزاری مهر با انتشار خبری به نقل از یک منبع آگاه مدعی سفر ایشان به دبی با هدف «ملاقات با آمریکایی‌ها» شد.
خبری که هرچند دقیقی بعد توسط خود دکتر یزدی کاملاً تکذیب شد، اما به دنبال یک برنامه‌ریزی گسترده، بدون اشاره‌ای به هویت و نام منابع آگاهی که این خبر کذب را منتشر ساخته‌اند و بی‌توجه به تکذیبیه دکتر یزدی، از سوی صدا و سیما در اخبار ۳۰:۲۰ و سایت‌هایی نظیر انصار نیوز بازنشر شد.
مهندس محمد توسلی، رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران با یادآوری اینکه همین منابع آگاه چند ماه قبل نیز در تماس با خبرگزاری مهر پیشاپیش اعلام کرده بودند که از برگزاری مراسم سالگرد تأسیس نهضت در منزل شخصی اعضا ممانعت خواهد شد و چند روز بعد، مأموران امنیتی با فشارهای خود مانع برگزاری این مراسم شدند، اعلام نمود که از این طریق می‌توان به قرینه‌هایی برای شناخت منابع آگاه خبرگزاری مهر دست یافت. ضمن اینکه اقدام صدا و سیما و برخی از سایت‌های خبری اقتدارگرایان مبنی بر انتشار خبر اولیه و عدم اشاره به تکذیبیه‌ای که کمتر از یک ساعت بعد از سوی خود دکتر یزدی اعلام شده است، نیز دلایل دیگری برای روشن شدن اهداف این پروژه تبلیغاتی امنیتی است.

۱. دکتر یزدی، این گفتگوی آقای محتشمی‌پور را آورده، و برخلاف بسیاری از مطالب که به پیوست اظهار نظر هم می‌کرد، در اینجا هیچ توضیحی نداده و داوری را به خواننده واگذار کرده است (ویراستار).

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۱۵

دکتر یزدی نیز خود در پاسخ به خبر سفرش به دبی گفت: بنده در حال حاضر در دبی به سر می‌برم اما تاکنون نه مذاکره‌ای با دفتر امور ایرانیان در دبی داشته‌ام و نه می‌دانم این دفتر کجاست!

وی افزود: آمریکایی‌ها دو سال است که به من ویزا نمی‌دهند، اما اخیراً با پیگیری‌های چند دانشگاه و دعوت‌های آنان از من برای سخنرانی اعلام کرده‌اند که می‌توانم به آمریکا سفر کنم. به همین خاطر در حال حاضر در دبی به سر می‌برم. یزدی، هدفش از سفر به دبی و در نهایت آمریکا را، دیدار با فرزندان خود و ادامهٔ معالجاتی که از پنج سال پیش و بازگشت شتاب‌زدهٔ ایشان به کشور پس از حملات به نهضت آزادی و فوت دکتر یدالله سبحانی تمام نشده باقی مانده بود، عنوان کرد و گفت: احتمالاً در صورت مسافرت به آمریکا در کنار معالجات در چند دانشگاه آمریکا نیز سخنرانی خواهم داشت.

دبیرکل نهضت آزادی در مورد موضوع ممنوع‌الخروج بودن خود به‌علت مفتوح بودن پروندهٔ او در دادگاه انقلاب تهران نیز گفت: بنده در این دادگاه پرونده‌ای دارم که مربوط به سال ۱۳۸۰ است و تاکنون نیز ۵۲ جلسه بازجویی پس داده‌ام، اما تاکنون هیچ مقام رسمی به من اعلام نکرده که ممنوع‌الخروج هستم؛ ضمن اینکه در این مدت سفرهای دیگری هم به فرانسه و افغانستان داشته‌ام.^۱

ج ج - به انگیزهٔ تجمع فعالان ایرانی حقوق بشری در برابر سازمان ملل - ژنو

چگونه به نهادهای شدن «حقوق بشر» در ایران کمک کنیم

سعید سلطان‌پور

در سویس از محل اسکی محمدرضا شاه پهلوی با همسفرهایم محمدرضا - بچهٔ ایلام - و علی - بچهٔ آبادان - رد می‌شدیم و صحبت می‌کردیم. گفتم عجب دنیای جالبی است. محمدرضا شاه هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد به دلیل عملکرد حکومتش در نقض مستمر حقوق بشر در ایران از قبیل محدودیت آزادی بیان و مطبوعات، عملاً هم دارد تیشه به ریشهٔ حکومتش می‌زند و هم اینکه آیندهٔ سیاسی ایران را به مخاطره می‌اندازد.

۱. این مطلب بدون منبع آمده است.

۲۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

سازمان مخوف امنیت با سرکوب دگراندیشان و روشنفکران، عملاً راه را برای سرکوب کامل آزاداندیشان باز کرد. در سطور بعدی چگونگی آن را مختصراً توضیح خواهم داد.

۱- با محدود شدن آزادی مطبوعات و بیان تحت عنوان مبارزه با «استعمار سرخ و سیاه» فرهنگ تبادل نظر و تحمل عقاید هیچ‌گاه در جامعه تمرین نشد تا مردم را در شرایط حساس یاری برساند. این محدودیت مشوق فرهنگ «مبارزه مسلحانه» به‌عنوان تنها راه رسیدن به آزادی بود. ساواک افراد را به‌خاطر داشتن کتاب به چندین سال زندان محکوم می‌کرد (البته در جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰ افراد به جرم داشتن کتاب و اعلامیه اعدام شدند).

اعدام انقلابی یک «ابراز حق» برای رسیدن به هدف بود که حتی علیه همفکرانی که حاضر نبودند از مخالفتشان دست بردارند به راحتی استفاده میشد (ترور مجید شریف واقفی در سال ۱۳۵۴) و این تفکر تأثیر عمده‌ای در انحراف انقلاب ۱۳۵۷ داشت که [این] البته بحث جداگانه‌ای دارد.

۲- هیچ‌گاه احزاب امکان شکل گرفتن نیافتند و بدین ترتیب بود که بعد از پیروزی انقلاب، صدها حزب و گروه تأسیس شد که همه بلااستثنا نه تنها نظرات خودشان را تنها نظرات درست می‌دانستند که خود را هم تنها نماینده واقعی ملت ایران می‌دانستند.

۳- امکان شکل‌گیری رهبری ملی هیچ‌گاه فراهم نشد. شما تصور کنید اگر که شاه اجازه می‌داد آقای خمینی مطالبی را که به آن اعتقاد داشت از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات به مردم ارائه کند، چه تعداد از زنان حاضر بودند که به خیابان‌ها بیایند؟ اگر بحث ولایت فقیه دقیقاً بحث شده بود، چگونه می‌توان قبول کرد که مردم به خیابان‌ها می‌آمدند تا حق نظارت خود را به شخص دیگری تفویض کنند که «فراتر از قانون» تلقی خواهد شد و به هیچ‌کس پاسخگو نخواهد بود؟

در حوادث اخیر عراق دیدیم که رژیم صدام حسین چنان قلع و قمع از نیروها کرده بود که بعد از سرنگونی، دست نشانده‌های دولت‌های خارجی به جای رهبران ملی به قدرت رسیدند؛ افرادی مانند چلبی، ایاد علاوی، حکیم و ...

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۱۷

در ایران هم جمهوری اسلامی برای اینکه خطر را از خودش دور کند با حذف دگراندیشان عملاً رهبری ملی را به شدت تضعیف کرده است که این امر در شرایط فعلی حساس منطقه، آینده ایران را به شدت آسیب‌پذیر کرده است.

حالا ما به‌عنوان کسانی که در انقلاب شرکت داشتیم و به دلایل بالا در شکل گرفتن حکومت فعلی نقش داشتیم، آمده‌ایم در محل بی‌یلاق شاه سابقمان به‌عنوان قربانیان نقض حقوق بشر، که صدایی مستقل باشیم برای هم‌وطنانمان که فریاد در گلویشان مانده است. فریاد ملتی که به‌طور رسمی به «خودی» و «غیرخودی» تقسیم شده است.

ما خواهان آزادی و عدالت اجتماعی و اقتصادی برای همه بودیم که شرط کافی برای تحقق یک دموکراسی در هر جامعه است، ولی از آنجا که یاد نگرفته بودیم چگونه به آن برسیم به نتایج معکوس رسیدیم، ولی داریم یاد می‌گیریم و برای این یاد گرفتن بهای کمی پرداخت نکرده‌ایم.

محمدرضا می‌گفت: در سفر «شمس الواعظین» در دسامبر ۲۰۰۴ به هلند، به وی گفتم: چقدر هم تو شانس آوردی، هم خودم. خوشحالم که سال ۱۳۶۰ (آغاز درگیری‌های مسلحانه) گیر من نیفتادی که الان کشته شده بودی، ولی حالا با اینکه با مجموعه عقایدت مخالفم، ولی حاضرم جانم را بدهم که تو حرفت را بزنی. و این به نظر من تحول بزرگی است در یک جامعه استبدادزده تاریخی که حکومت‌ها بر دگراندیشان سیاسی و فکری منت می‌گذارند که «شکر کنید که جانتان را نمیگیریم».

در ژنو دو خانم مسن در کنار دریاچه شهر از ما پرسیدند از کجایید؟ گفتم: کانادا، سوئد، هلند، نروژ.

گفت: نه، منظورم اهل کجایید؟ گفتیم ایرانی. گفت چرا از کشورهای مختلف؟ گفتیم در کشور خودمان امنیت زیستن نداریم و خارجی محسوب می‌شویم. به او گفتم شهر زیبایی دارید و امن، به شهرتان افتخار کنید و لذت ببرید. سخت است در خارج کشور بودن و لحظه‌ای که شما مجبورید دوباره کشورتان و فرهنگتان را مرزبندی کنید. هیچ احساس خوبی ندارم که کشورم و ملت‌م زیر سؤال

۲۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

برود، ولی این گردانندگان مذهبی کشور هستند که باید تا قیام قیامت پاسخ بدهند چرا نام ایران مترادف با نقض حقوق بشر، خشونت و ترور عجین شده است. من دوست داشتم که این جمع برای صلح جهانی و کمک به پیشبرد حقوق انسان‌ها در جوامع دیگر از داخل آمده بود.

ما بر خلاف مقامات جمهوری اسلامی از اشتباهاتمان درس گرفته‌ایم و شجاعانه و صادقانه به آن اعتراف می‌کنیم. ما برای جبران اشتباهاتمان و ادای دینمان به مردمان و کشورمان، برای نهادینه کردن «حقوق انسان‌ها» حقوق همه شهروندان و پاسخگویی همه در برابر قانون تلاش می‌کنیم و با ایمان به اینکه «حقوق بشر» یک هدف درازمدت انسانی است، نه یک ابزار برای رسیدن به اهداف سیاسی، از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کنیم. علی‌رغم اینکه تمامی ما سیاسی بوده‌ایم و هستیم و سر هیچ موضع سیاسی توافق نداریم، ولی یاد گرفته‌ایم که دمکراسی از حقوق بشر می‌گذرد.

در قبل از انقلاب مرحوم بازرگان به اتفاق علی اصغر حاج‌سیدجوادی و جمعی دیگر «جمعیت دفاع از آزادی» را به‌منظور دفاع از زندانیان سیاسی پایه‌گذاری کرده بودند، اما از آنجا که [این] جمع «حقوق بشر» را یک هدف می‌داند پس از تشکیل «جمهوری اسلامی» دیگر آن را دنبال نکردند.

از اشتباهاتمان بگویم تا نسل جوان که در بین ما هست، این اشتباه را تکرار نکند. — اشتباه ما این بود که در ارومیه در زمستان ۱۳۵۷، شش ساواکی را در میدان شهر تکه تکه کردند، ولی هیچ گروهی اعتراض نکرد.

— اشتباه ما این بود که ابراهیم یزدی در تلویزیون در سال ۱۳۵۷ به گوش تیمسار رحیمی، فرماندار نظامی تهران که اسیر بود، سیلی زد و هنوز هم معذرت خواهی نکرده است.^۱

— تیمسار نصیری رئیس سازمان مخوف شاه بدون محاکمه و وجود وکیل مدافع و هیئت منصفه تیرباران شد.

۱. ماجرای دستگیری تیمسار رحیمی و گفتگوی دکتر یزدی با وی در ادامه همین جلد و در فصل ششم آمده و دکتر یزدی هر گونه خشونت با او را تکذیب کرده است. مشروح دستگیری تیمسار رحیمی پیش‌تر در جلد چهارم خاطرات دکتر یزدی نیز آمده بود (ویراستار).

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۱۹

— تیمسار ربیعی علی‌رغم اینکه در هیچ کشتاری شرکت نداشت و فساد مالی هم نداشت، تیرباران شد و جنازه اش را که با جلیقه خلبانی اش در آن کرم گذاشته بودند به خانواده اش تحویل دادند و کسی به‌خاطر اینکه به «جنازه انسان» بی‌حرمتی شده است، اعتراض نکرد.

— دانشجویان خط امام سفارت آمریکا را اشغال کردند و آقای خمینی آن را انقلاب دوم نامید و چندصد کارمند سفارت آمریکا که در بین آنها هم تعدادی جاسوس سازمان سیا بود، ماه‌ها در سلول‌های انفرادی از حق اولیه و زندانی جنگی برخوردار نشدند. اما نه تنها اعتراض نکردیم، بلکه آن را با حضور هر روزه‌مان برای ماه‌ها در جلوی سفارت، تأیید کردیم.

— سعید متحیدین، مسئول تشکیلات مجاهدین خلق در اعتراضات هر روزه علیه آمریکا، بعداً در تابستان ۱۳۶۰ اعدام شد؛ درحالی‌که قبل از ۳۰ خرداد به دلیل غیرسیاسی دستگیر شده بود.

— امیرانتظام به اتهام جاسوسی دستگیر شد، کسی اعتراض نکرد.

— در ترکمن صحرا، توماج، مختوم، جرجانی و واحدی اعضای جوان شورای زمین ترکمن صحرا با حکم خلخالی و توسط حسن کاشانی برادر حاج ماشاءالله قصاب اعدام شدند و کسی اعتراض نکرد. ماشاءالله قصاب مسئول گروه بانده شاهین بود که بر اساس فتوای خلخالی در اوایل انقلاب افرادی مانند ذبیحی را که در رادیو دعای سحر می‌خواند به اتهام دعا کردن برای شاه، مفسد فی‌الارض خواندند، و در خیابان او را کشتند.

راستی، اولین سلسله قتل‌های زنجیره‌ای با فتوای خلخالی علیه تعدادی زنان خودفروش بود. از آنجا که ما، منظوم جریانات سیاسی و فکری، در قبال حوادث موضع‌گیری بی‌طرفانه نکرده بودیم، فقط آن موقعی محکوم کرده بودیم که با خط سیاسی و فکری ما می‌خواند؛ لذا به‌عنوان «پیشرو توده‌ها» به مردم که آگاهی سیاسی کمتری داشتند، یاد نداده بودیم که چگونه بایستی به اعدام‌ها و نقض حقوق بشر اعتراض کنند که کارمان به اینجا نرسد.

۲۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

و این شد که ماشین کشتار بعد از ۲۰ خرداد به شدت به راه افتاد. بهزاد نبوی، عضو مجاهدین انقلاب اسلامی و سخنگوی دولت وقت گفت: اگر ما اینها را نمی‌کشتیم آنها ما را برمی‌داشتند و آنها هنوز هم به مسائل این دوره نپرداخته‌اند. تا اینکه نوبت به صادق قطب‌زاده رسید که بدون داشتن اسلحه به اتهام کودتای نظامی اعدام شد.

در جریان جنگ ایران و عراق، هزاران نفر از هواداران فکری نظام و جوانان مملکت کشته شدند.

و الآن رفسنجانی و محسن رضایی، از دست‌اندرکاران جنگ، یکدیگر را به ادامه جنگ در روزنامه‌های کشور متهم می‌کنند، ولی کسی حاضر نیست که از میان مسئولان شجاعت و صداقت داشته باشد و بگوید چرا جنگ ادامه پیدا کرد و از خانواده‌های کشته‌شدگان جنگ معذرت خواهی کند.

این تقبل مسئولیت، اولین قدمی است برای بهبود زخم عمیق ملت ایران که دریای خون در میان‌شان جاری شده است.

پایان کلام

وقتی ما (فعالین حقوق بشر) از حقوق بشر صحبت می‌کنیم معتقدیم که راه درست از نهادینه کردن حقوق بشر می‌گذرد که رعایت آن از طرف حکومت، شرط لازم برای تحقق دموکراسی در ایران است.

ما این را وظیفه خودمان می‌دانیم که بدون کینه در این راه طولانی قدم بگذاریم و نیک می‌دانیم که بدون کمک تک‌تک مردم - چه در داخل کشور و چه خارج کشور - بدون غلبه بر تعصب‌های قومی، سیاسی و فکری و تقویت روحیه بخشش، ممکن نیست این راه آماده شود.

حقوق بشر، مخصوص زندانیان سیاسی نیست، برای همه است، ولی در حکومت‌های استبدادی شاخص اصلی قضاوت حکومت‌هاست.

راه حقوق بشر برای همه مردم است: از حق اتحادیه‌های صنفی تا حق آموزش و بهداشت برای همه. رابطه درست مصرف‌کننده و تولیدکننده، حق قوم‌ها، حق کودک

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۲۱

و خانواده، حق زن در خانواده و جامعه و حق خانواده در جامعه، عدالت در قوه قضائیه برای همه.

حقوق بشر برای زندانیان معمولی هم هست. همان طور که پاسبانی به زندانی ظلم می‌کند و زندانی مرجع رسیدگی ندارد، خود پاسبان هم وقتی که حقتش ضایع می‌شود نمی‌تواند از مقام بالاترش به جایی شکایت کند؛ بنابراین، هر دو قربانی یک سیستم هستند.

مسئله اساسی این است که این سیستم یک‌شبه درست نمی‌شود. ما معتقدیم که حداقل بیست سال برای تغییر سیستم و فرهنگ‌سازی زمان لازم است. این بدون کمک همگان مسیر نیست. از کمک‌هایتان دریغ نکنید.

بچه‌هایی که در ژنو آمده بودند همه مخارج سفر را خودشان تقبل کرده بودند؛ چون این حداقل کاری است که می‌شود در ادای دین به جامعه و انسانیت کرد. این درسی است که ما از زندگی در جوامع دمکرات یاد گرفته‌ایم.

زمان آن رسیده است که مصرع «دیگران کاشتند و ما خوردیم» را به «ما می‌کاریم تا دیگران بخورند»، تبدیل کنیم.

در آن موقع است که به انسان بودنمان افتخار خواهیم کرد.

چ - پاسخ به مطالب نشریه فرهنگ پویا - سال ۱۳۸۵

جناب آقای

مدیر مسئول نشریه «فرهنگ پویا»

به تازگی نسخه‌ای از شماره نشریه، مورخ ... تحت عنوان منافقین

با سلام و آرزوی توفیق [...] بقیه مطلب ناخوانا] ... به دفتر نهضت آزادی ایران واصل شد که هرچند صاحب امتیاز نشریه فوق‌الذکر، شخص عنوان شده است، اما متأسفانه گویا این نشریه با امکانات مؤسسه پژوهشی امام خمینی و تحت نظر آقازاده آقای مصباح یزدی، متولی این مؤسسه اداره می‌شود که واقعاً مزید این تأسف آنجاست کسانی که خود منادی اخلاق و دین در جامعه هستند، امکانات بیت‌المال را چه‌سان به دست فرزندان خود در راستای توهین و افترا به‌کار می‌بندند.

۲۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

«یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم» (سوره حجرات، آیه ۱۲).

افسوس که بعد از ۲۷ سال از انقلابی که به امید حاکم شدن روح اسلام در کالبد جامعه انجام شد، هنوز طاغوت و تفرعن آنچنان در میان بخشی از کسانی که باید مبلغ و عامل به احکام شرع باشند، رواج یافته که زحمت خدایی می‌کشند و در مورد ایمان مسلمان نیز قضاوت می‌کنند و بی‌هراسی از این کفر، جمعی را تکفیر و قومی را تفسیق می‌کنند! به راستی چه می‌توان گفت زمانی که جمعی از یاد می‌برند که یوم‌الحساب را صاحبی است که حتی اثمه نیز به خود اجازه نزدیک شدن به آن ساحت را نداده‌اند.

و نازیباتر آنکه حتی برای توضیح این قضاوت مضحک خود، دلایل را نیز قلب و جعل می‌سازند، ولی حتی همین دلایل بی‌پایه‌شان نیز آنقدر سیر منطقی ندارد که بتواند بخشی از کیفرخواست را اثبات نماید. مدیر مسئول «نشریه فرهنگ پویا» آیا به راستی می‌تواند توضیح دهد که ادعای بنیانگذاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی توسط نهضت آزادی ایران چه تفاوتی با مثل معروف «خَسَن و خُسین هر دو دختران معاویه‌اند» دارد؟

یکی از مسئولین اطلاعات سپاه، طی مصاحبه‌ای مدعی شده است که آقای دکتر ابراهیم یزدی در سال ۱۳۷۰ از دولت ماهیانه ۱۵۰ هزار تومان حقوق می‌گرفته است. این کذب محض است. آقای دکتر یزدی و اکثریت قریب به اتفاق اعضای نهضت آزادی ایران حتی مشاغل دولتی در هیچ سطحی ندارند و یکی از رموز موفقیت نهضت آزادی ایران در تاریخچه پرافتخار فعالیت آن، استغنائی اعضای آن بوده است. دبیر کل فقید نهضت آزادی ایران در دوران دولت موقت نه تنها ریالی حقوق از دولت دریافت ننمود، بلکه هزینه صبحانه و ناهاری را نیز که در نخست‌وزیری صرف کرده بود، از اموال شخصی خود پرداخت نمود. منافق اوست یا کسانی که در ربع قرن گذشته از بودجه بیت‌المال ارتزاق نموده‌اند و با حقوق‌هایی که از نهادهای مختلف گرفته‌اند، برج‌ها برافراشته‌اند.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۲۳

از ثمره آقازادگی مهندس بازرگان به فرزندان و اعضای خانواده وی فقط حبس‌ها و زندان‌های متمادی در سالیان اخیر رسیده است و یکی از فرزندان وی به دلایل سیاسی جزو نه نفر ممنوع المعامله در ایران است. پرسش اینجاست که [آیا] او منافق است یا آقازاده‌هایی که علی‌رغم حضور در پرونده‌های مالی شهرام جزایری و یا اتهامات میلیاردری، هنوز معاملات میلیاردری دارند؟ یا آقازاده‌ای که در تشکیلات پدری می‌تواند نشریه‌ای حاوی هتک حرمت فراد را با بودجه بیت‌المال منتشر سازد؟

حسب عادت تا به حال معمول چنین بود که مدعیان، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به شوروی و نهضت آزادی را به آمریکا می‌چسبانند اما گویا به تازگی بر اثر پژوهش‌های مؤسسه پژوهشی تحت نظر آقای مصباح یزدی و آقای دکتر متولیان - که عقیده دارند وقتی نگاهی، روحانیتی نباشد پس منافقانه است - روایتی نوین از تأسیس و ارتباط این دو سازمان کشف شده است. از نکات جالب در بحث ایشان نیز معرفی تفسیر «پرتوی از قرآن» آیت‌الله طالقانی به‌عنوان یکی از منابع و عقبه‌های فکری نفاق است. هرچند در صفحات متعددی از این نشریه، تعرضاتی ناروا به نهضت آزادی ایران، اعضا و بنیانگذاران آن روا داشته شده است، اما فقط برای تذکر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

در مقاله‌ای تحت عنوان «بازرگان، پدر معنوی منافقین» نویسنده در ابتدای مقاله می‌نویسد: در سال ۱۳۶۰ امام در پاسخ به نامه وزیر کشور وقت آقای محتشمی ... لازم به ذکر است که در سال ۱۳۶۰ آقای محتشمی وزیر کشور نبودند و احتمالاً منظور نویسنده، نامه مورخ ۱۳۶۷ است که بنا به قول آقای موسوی تبریزی، دادستان سابق انقلاب به خط آقای خمینی نیست و استناد به آن نیز خلاف وصیت ایشان است. [چنان که در وصیتنامه نوشته‌اند: پس از فوتشان فقط به نامه‌هایی استناد شود که هم خط و هم امضای ایشان را توأمان داشته باشد].

در ثانی، نهضت آزادی ایران ادعای پیروی از خط امام را نداشته است که احتمالاً با توجه به ضعف اطلاعات تاریخی نویسنده مقاله با حزب توده که در آن سال‌ها با ادعای خط امامی بودن، سنگین‌ترین حملات را به نهضت آزادی ایران می‌نموده اشتباه شده است.

۲۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

مطلبی که در همین مقاله از «روزنامه میزان» نیز برداشت شده است و نویسنده باز به دلیل فقر اطلاعات تاریخی خود به آن استناد نموده، مقاله‌ای است که در آن مهندس بازرگان هر دو گروه مجاهدین و مکتبی‌ها - که امروزه حزب‌اللهی خوانده می‌شوند - را با لفظ فرزندان من خطاب نموده بودند. دریغ که در آن زمان هم هیچ‌یک از این دو گروه تندرو به نصایح مشفقانه او توجه ننمودند و فاجعه‌های سال ۱۳۶۰ و سالیان بعد از آن را پدید آوردند.

در فراز دیگری به تأثیر شگرف کتاب‌های «راه طی شده» مهندس بازرگان بر شهیدان حنیف‌نژاد و بدیع‌زادگان اشاره کردند که بد نیست خاطرنشان شود کتب مهندس بازرگان در آن سال‌ها نه تنها بر جوانان مسلمان و مبارز که بر روحانیونی که به مبارزه با رژیم ستمشاهی می‌پرداختند نیز تأثیری شگرف داشت تا جایی که استاد مرتضی مطهری در مورد کتب ایشان ... و مقام رهبری نیز در پیام تسلیتی که به مناسبت درگذشت ایشان منتشر نمودند، خاطر نشان شدند:

«ایشان یکی از مبارزین دیرین با رژیم ستم‌شاهی و نیز از پیشروان ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی با زبان منطق و شیوه نوین بود و از این رهگذر بی‌شک در چشم همه علاقه‌مندان به گسترش و رواج ایمان اسلامی در میان طبقات تحصیل‌کرده در دوران خفقان و دین‌زدایی رژیم پهلوی، دارای شأن و ارزش تخصصی بود.»

گمان می‌رود با ذکر همین نکته نیز واضح باشد که نشریه مؤسسه‌ای که مدعی حرکت در مسیر ولایت فقیه و اطاعت محض از رهبری است، تا چه اندازه در عمل به مدعای خود التزام و اعتقاد دارد.

سؤال اینجاست که این‌گونه اعمال بیشتر به تعاریف نفاق شبیه است، یا عملکرد نهضت آزادی ایران که سال‌هاست صراحتاً اعلام نموده به ولایت فقیه اعتقادی ندارد، ولی خود را ملزم به اجرای قانون اساسی و ما نحن فیہ می‌داند؟

در بخشی دیگر از همین مقاله، نویسنده با ذکر عناوینی توهین‌آمیز قبول نموده که «مبارزه با انحصارطلبی و طرفداری از آزادی قلم و بیان از ویژگی‌های مهندس بازرگان تا پایان عمرشان بوده است». بی‌گمان نیازی به تذکر نیست که از خصوصیات منافقین،

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۲۵

تغییر اصول اعتقادی‌شان است و ثبات رأی و عمل علی‌رغم همه فشارها از صفات بارز «الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه» است.

در بخشی دیگر از همین مقاله نیز ادعا شده که تسخیر سفارت آمریکا «زنگ پایانی بر عمر کابینه خیانتکار بازرگان بود». برای تنویر افکار در همین بخش نیز لازم است تذکر داده شود که استعفای مهندس بازرگان در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ سومین استعفای ایشان پس از پذیرش مسئولیت دولت موقت به دلیل اعتراض به دخالت نهادهای غیرمسئول در روند اداره مملکت بود و پس از پذیرش استعفا نیز آیت‌الله خمینی که در جای‌جای این مقاله از ایشان به انحاء مختلف هزینه شده است، از عملکرد دولت موقت تقدیر و تشکر نمودند.

نگاهی به منابع مورد استفاده در همین مقاله اخیر نیز خود گویای آن است که از ثمره استفاده از منابعی کاملاً یکدست و جهت‌دار با عناوینی نظیر «دشمن‌شناسی» و «راهبردهای مقابله با بحران‌ها» و نظایر آن نمی‌توان توقع نتایجی غیرمغرضانه و بی‌طرفانه داشت. [از این رو]، به نویسندگان این مقالات توصیه می‌شود برای آشنایی با نقش نهضت آزادی در مبارزه با رژیم پهلوی، حداقل به آثار و خاطرات سران فعلی جمهوری اسلامی - البته آنهایی که در دوران مبارزه با طاغوت نیز نقش داشتند - مراجعه نمایند تا متوجه شوند که به چه دلیل اعضای نهضت آزادی ایران در شورای انقلاب اسلامی اکثریت داشتند.

همچنین نشریه «فرهنگ پویا» در جای‌جای دیگر مقالات خود نیز تعریضات مشابهی به نهضت آزادی ایران داشته است که غالباً در متن پیوست که پاسخ نهضت آزادی ایران به یکی از کتب منتشره نهاد نمایندگی ولی فقیه در بسیج می‌باشد، مفصلاً پاسخ داده شده است و لذا خواهشمند است بنابر قانون مطبوعات، این متن را نیز در ادامه جوابیه و در اولین شماره نشریه منعکس نمایید.

رونوشت: جناب آیت‌الله مشکینی، ریاست مجلس خبرگان جهت استحضار و ارجاع به کمیسیون محترم تحقیقات مجلس خبرگان رهبری به‌عنوان فعالیت یکی از نهادهای زیر مجموعه رهبری با بودجه بیت‌المال.

۲۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ح ح - شکایت از نشریه جبهه

بسمه تعالی

ریاست محترم مجتمع ویژه قضایی امام خمینی

با سلام، به پیوست یک نسخه از روزنامه «جبهه»، شماره ۲۹، مورخ شنبه ۱۳۷۸/۷/۱۰ ارسال می‌گردد.

در این نشریه، مطالبی خلاف، دروغ و تهمت علیه این‌جانب به شرح زیر به چاپ رسیده است:

در صفحه دوم این نشریه، در مقاله‌ای تحت عنوان «افشاگری جبهه پیرامون پیوند فکری نشریه موج با نهضت آزادی»، بعد از آنکه مطالب بی‌اساسی سر هم‌بندی شده است، آمده است که: «... حتی ماجرای مضحک اقامه نماز سیاسی به پیشنهاد ابراهیم یزدی که یکی از اتباع آمریکاست، توسط همین انجمن صورت گرفته است».

آنچه در این مقاله به این‌جانب در مورد تابعیت آمریکا نسبت داده شده است، کذب محض و از مصادیق بارز اشاعه اکاذیب می‌باشد که بر طبق قانون جرم محسوب می‌گردد.

بنابراین، بدین وسیله علیه آقای احمد کاظم‌زاده، مدیرمسئول و صاحب امتیاز «نشریه جبهه» و آقای مسعود ده‌نمکی، سردبیر این نشریه، به‌عنوان مفت‌تری اعلام جرم نموده و درخواست رسیدگی قانونی می‌نماید.
با تشکر از اقدامی که مبذول می‌فرمایید.

دکتر ابراهیم یزدی

خ خ - نشریه رمز عبور؛ تهمت روابط پنهانی با آمریکا

طرح پرونده‌سازی عناصر مشکوک علیه من، تنها به این نامه منحصر نبود. در سال ۱۳۸۹، یعنی ۲۶ سال پس از آن نامه، روزنامه «ایران»، متعلق به «موسسه فرهنگی - مطبوعاتی ایران» مجله‌ای هفتگی با عنوان «رمز عبور» منتشر کرد. در شماره دوم این هفته‌نامه - که در خرداد ۱۳۸۹ چاپ و منتشر شده - نوشتاری با عنوان «گفتگوی در باره پیگیری امنیتی از روابط مشکوک ابراهیم یزدی - از آمریکا به او می‌گفتند چه

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۲۷

کندا! منتشر شد. نام هیچ‌یک از گفتگوکننده و گفتگو شونده در این مطلب نیامده است. سردبیر مجله، در مقدمه این گفتگو، مدعی شده است که این گفتگو را با «یکی از اعضای دادستانی انقلاب اسلامی مرکز» انجام داده است که «بنا به ملاحظات معمول خواستار عدم ذکر نام خویش گشته است». نویسنده مدعی می‌شود نامه‌های مشکوکی از آمریکا برای من فرستاده می‌شده است.

مطالب این مقاله سرپا کذب محض است. او مدعی است نامه‌های متعددی برای من می‌آمده است. می‌گوید آن نامه‌ها را یک دخترخانمی می‌نوشته و می‌فرستاده است. او روشن نکرده از کجا فهمیده بود که نویسنده نامه یک دختر خانم است! در ساختگی بودن این داستان همین بس که حتی کپی یا تصویری از اصل یکی از نامه‌های مورد ادعا را نیاورده و در مجله نشان نداده است، بلکه یک متن دستنویس را آورده که مطالب آن نامفهوم و حاوی غلط‌های انشایی و املائی است؛ همچنین پاکنویس نامه‌های ارسالی را بر روی کاغذهای مارک‌دار دادستانی انقلاب اسلامی مرکز چاپ کرده است. نویسنده این مقاله یا گفتگو، مدعی است آقای هاشمی رفسنجانی در جریان این امور خلاف آشکار بوده است.

تصویر عین نامه چاپ شده در «نشریه رمز عبور»



شکایت به دادستان

در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۹۰ طی نامه‌ای به شرح زیر، خطاب به آقای عباس جعفری دولت‌آبادی، دادستان وقت تهران از مجله و نویسندهٔ مطلب شکایت کردم، اما متأسفانه هیچ اقدامی صورت نگرفت.

همان‌طور که در نامه به دادستان نوشته‌ام این مقاله در خرداد ۱۳۸۹ نوشته و چاپ شده است. از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ من چندین بار بازداشت شدم. در هر یک از این موارد بازداشت ساعت‌ها بازجویی شده‌ام. در سال ۱۳۸۱ بیش از پنجاه جلسه بازجویی شدم. این عضو دادستانی دادگاه انقلاب که جرئت ذکر نام خود را ندارد، کجا بوده است که اسناد را به دادگاه تحویل نداده بود و هرگز در مورد این نامه‌ها بازجویی

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۲۹

نشدم. وقاحت هم حدی دارد. اینها از کدام اسلام سخن می‌گویند که به آنها اجازه می‌دهد به هر کس تهمت بزنند و پرونده‌سازی کنند؟

د د - اتهامات سردار جواد منصوری^۱

در همان شماره دوم مجله «رمز عبور» آقای جواد منصوری، اولین فرمانده سپاه پاسداران و از صاحب‌منصبان حکومتی در صفحه ۴۰ مطلبی را نوشته‌اند که نشان می‌دهد ایشان با مراکز غیبی خاصی در ارتباط بوده‌اند و صاحب کشف و شهودند و افراد را ندیده و نشناخته، قضاوت کرده‌اند که اینها عوامل سیای آمریکا هستند.

در تاریخ ۱۳۹۰/۳/۵ طی نامه‌ای به دادستان وقت تهران، آقای جعفری دولت‌آبادی از آقای جواد منصوری شکایت کردم. متأسفانه در مورد این شکایت هم اقدامی صورت نگرفت. در هیچ‌یک از بازداشت‌های متعدد و بازجویی‌های طولانی که در دوران جمهوری اسلامی شده‌ام، اسناد مورد ادعای آقای منصوری نه ارائه شد نه پرسشی از آنها ارائه شد.

این ادعاهای بی‌اساس و دروغ‌پردازی‌ها را کسی کرده است که از سن بیست سالگی وارد مبارزه علیه استبداد سلطنتی شده است و طعم تلخ ظلم و ستم را چشیده است، اما گویی هیچ چیزی نیاموخته است.

در سال ۱۳۹۳ آقای منصوری بار دیگر ادعاهای کذب خود را مطرح کرد. این بار هم علیه او و روزنامه و سایتی که ادعاهای موهن او را منتشر کرده بود، توسط وکیل حقوقی اعلام جرم شد که نتیجه داد.

ذ ذ - تحریف سخنان دکتر یزدی و پیام خمینی به کارتر در گفتگوی دکتر ابوالحسن

بنی‌صدر با رادیو عصر جدید - ۲۵ بهمن ۱۳۹۲

«گویایی مهم پیام سری ۷ بهمن ۱۳۵۷ خمینی به کارتر» از زبان بنی‌صدر
عصر جدید: [از سوی] اظهارات سران رژیم حاکم بر ایران مبنی بر [اینکه] «امام در آرزوی جنگ با آمریکا بوده» و گفته‌های فیروزآبادی و کوبیدن دائمی بر طبل جنگ [را

۱. اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دارای مناصب گوناگون سیاسی و فرهنگی.

۲۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

شاهدیم و از سوی دیگر] سازش آقای خامنه‌ای با آمریکا در باره مسئله اتمی تضادی را به وجود آورده است؛ این تضاد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بنی صدر: تناقض مواضع ضد آمریکایی اعم از گفته آقای جنتی مبنی بر «امام در آرزوی جنگ با آمریکا بوده» و اظهارات فیروزآبادی مبنی بر «ایران آماده جنگ مستقیم با آمریکاست»، با سازش اتمی که نزدیکان آقای خامنه‌ای کار آن را تمام شده می‌دانند، حل نمی‌شود، مگر به اینکه بدانیم این تناقض ظاهری است و در طول مدتی که استبداد بر ایران حاکم گشته، رژیم، ستیز در ظاهر و سازش در نهان را با آمریکا رویه کرده و هنوز هم بر همان رویه است. به مناسبت سالروز انقلاب ایران و اینکه در آن انقلاب، قدرت‌های خارجی چه نقشی داشتند و ادعای آقای جنتی در باره نظر آقای خمینی در باره آمریکا، به جاست بررسی انجام دهیم و ببینیم که آقای خمینی به راستی در آرزوی جنگ با آمریکا بوده، یا این ادعا، دروغی برای ایجاد یک ظاهر ضدآمریکایی غلیظ برای پوشاندن سازشی است که همانند قرارداد ترکمانچای توصیف شده است؟

سابقه اول: آنچه که تاریخ می‌گوید، آقای خمینی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جانب کودتاچی‌ها را داشته؛ بعدها هم نگفت: مصدق از آمریکا و انگلیس سیلی خورد، بلکه گفت: مصدق از اسلام سیلی خورد».

سابقه دوم: پیامی است که آقای دکتر یزدی در آخرین دیدار با نماینده آمریکا به نمایندگی از آقای خمینی برای کارتر فرستاده است. برای اینکه به اهمیت این پیام پی ببریم، مختصری یادآور می‌شوم که کنفرانس هشت کشور ثروتمند در روزهای ۵، ۶ و ۷ ژانویه ۱۹۷۹ در گوادلوپ تشکیل شد. آقای دکتر یزدی در کتاب «آخرین تصمیم‌ها در آخرین روزها» مدعی شده: «آقای ژیسکاردستن قبل از رفتن اجلاس گوادلوپ خواسته بود که نزدیکان آقای خمینی گزارشی در باره وضعیت واقعی ایران و موقعیت رژیم شاه تهیه و به او ارائه کنند. این گزارش تهیه و توسط آقای قطب‌زاده ارائه شد و سبب شد که آقای ژیسکاردستن در آن کنفرانس جانب انقلاب ایران را بگیرد و بگوید: «عمر رژیم شاه به سر رسیده و غرب سودی در حمایت از رژیم ندارد».

آقای یزدی در جلد سوم خاطراتی که اخیراً منتشر کرده است، همان مدعا را بازگو کرده و این بار قولی را از کتاب «PAVED WITH GOOD INTENTIONS» نوشته رابین

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۳۱

بری نقل کرده است. بنابر کتاب آقای بری، آقای ژیسکاردستن آخرین سخنران کنفرانس گوادلوپ بود و گفت: «کار رژیم شاه تمام و حمایت از او بی‌فایده است. آقای خمینی آدم معقولی به نظر می‌رسد و ما از حمایت رژیم شاه سودی نمی‌بریم و برای جریان یافتن نفت به غرب، سود کشورهای ثروتمند جهان در این است که با تغییر رژیم در ایران موافقت کنند». این مطلب را رابین بری در صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶ کتاب خود آورده و کتاب در سال ۱۹۸۰ منتشر شده و در آن تاریخ، هیچ سند مکتوبی در این باره نبوده و صاحب کتاب هم هیچ مأخذی برای این نقل قول ذکر نکرده است. معنای نقل قول بیان شده از ژیسکاردستن، این است که مردم ایران انقلاب نکردند و رفتن رژیم شاه را ناگزیر نکردند، بلکه این امر، نتیجه زبردستی کسانی بوده که در پاریس، گزارشی تهیه کردند و آن گزارش دستمایه صحبت‌های آقای ژیسکاردستن شد.

صحبت‌های وی نیز سبب اتخاذ تصمیمی در گوادلوپ شد که نتیجه‌اش ترک ایران توسط شاه در ۱۶ ژانویه (۹ روز بعد از پایان کنفرانس) و بازگشت خمینی شد!! آیا این مسئله واقعیت دارد؟ خیر. یک دروغ صددرصد است؛ زیرا آقای ژیسکاردستن کتاب خاطراتش را منتشر کرده و در جلد دومش می‌گوید:

«در کنفرانس گوادلوپ، آقای کارتر گفت: «در ایران انقلاب انجام گرفته و شاه در موقعیتی است که حفظش غیرممکن شده و امکانی که آمریکا می‌بیند، این است که شاه ایران را ترک کند و از بختیار به‌عنوان نخست‌وزیر در یک رژیم سلطنتی حمایت بشود و اطمینان می‌دهم که ارتش از این راه حل حمایت خواهد کرد»».

پس پیشنهاد آقای کارتر در کنفرانس گوادلوپ بنا بر نوشته آقای ژیسکاردستن، حمایت از راه حل بختیار بوده است و چنین نیست که در کتاب آقای یزدی به‌صورت «خواست آمریکا برای حفظ شاه و رژیمش و مخالفت سران اروپا» بر عکس شده است! ژیسکاردستن در [ادامه] خاطراتش می‌نویسد:

«بعد از آقای کارتر، اشمیت صدراعظم آلمان سیگاری که می‌کشید را به علامت بیزاری در جاسیگاری له کرد و گفت: «نظر آقای کارتر خطاست. رفتن شاه ایران را گرفتار یک دوران بی‌ثباتی می‌کند و خطر مداخله شوروی را جدی می‌کند»؛ سپس من

۲۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

(ژیسکاردستن) صحبت کردم. دنباله حرف آقای اشمیت را گرفتم و همان استدلال آقای اشمیت را مطرح کردم و گفتم: «رفتن شاه به صلاح نیست؛ می‌باید از او و رژیمش حمایت کنیم»، اما آقای کارتر تصمیم خود را گرفته بود و استدلال‌های ما به جایی نرسید».

خاطرات نوشته‌شده توسط آمریکایی‌ها و اسناد آمریکایی و انگلیسی منتشرشده، ثابت می‌کنند که نوشته آقای ژیسکاردستن صحیح است و قضیه به همین صورت بوده و راه حل آمریکا، «نه شاه، نه خمینی بلکه بختیار» بوده است. آقای سولیوان می‌نویسد: «وقتی که دکتر بختیار را دیدم، متوجه شدم که در دنیایی ذهنی خود را برنده می‌داند و معتقد است که با رفتن شاه، رهبری انقلاب دزدیده شده را از آن خود می‌کند و خود را رهبر ایران می‌دید. بختیار در جلسه شورای امنیت ملی گفت: «مشکل دو راه حل دارد: یا باید اصولی از قانون اساسی راجع به سلطنت را تغییر داد یا اینکه وضعیت کنونی ادامه یابد که روشن است قابل ادامه نیست». در واقع می‌خواست اصول مربوط به سلطنت از قانون اساسی حذف شود و خود را رئیس جمهور رژیم جدید می‌دید».

دکتر بختیار، عباسقلی بختیار (خاله‌زاده‌اش) را در ۴ بهمن ۱۳۵۷ نزد من فرستاد که اینکه می‌گوید: «تک‌روی کرده‌ام، هرچه بوده، شده. کاری کنیم که ضرر از بین برود و ...». گفتم: «شاید بتوان راه‌حلی یافت؛ بدین صورت که به آقای خمینی پیشنهاد کنم که آقای دکتر بختیار از نخست‌وزیری شاه استعفا کند و نخست‌وزیر انقلاب شود». آقای عباسقلی بختیار گفت: «چنین چیزی ممکنه؟»، گفتم: «به نظرم نه؛ چون آقای خمینی برنده است، دلیلی ندارد که به چنین پیشنهادی رضایت دهد؛ با این حال پیشنهاد می‌کنیم». قرار بر روز بعد یعنی پنجم بهمن شد، پنجم بهمن ایشان پیش من آمد و گفتم: «آقای خمینی موافقت کرد». او خیلی تعجب کرد و گفت: «واقعاً؟»، گفتم: «واقعاً موافقت کرد». گفت: «ولی آقای دکتر بختیار می‌گوید: نمی‌تواند این کار را بکند؛ زیرا ارتشی‌ها کودتا خواهند کرد». البته کودتای ارتش، به قول خاطرات برژینسکی، چماقی بود که آمریکایی‌ها بالای سر خمینی نگه داشته بودند تا او را بترساند که اگر از جایش تکان بخورد، کودتای نظامی خواهد شد و اِلاً به قول ارتشبد قرباغی «ارتش متلاشی بود، نمی‌توانست خودش را نگه دارد، چه برسد به کودتا!» بعدها معلوم شد که از سوم

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۳۳

بهمن ۱۳۵۷، دکتر بختیار با شورای انقلاب در تهران تماس می‌گیرد، در هفتم بهمن قرار می‌شود که ایشان به‌عنوان نخست‌وزیر به پاریس بیاید، ولی [شب همان روز، آقای خمینی بیانیه‌ای با این مضمون صادر می‌کند: «آمدن ایشان نزد من به استعفا از نخست‌وزیری موکول است»]. بنابراین، دکتر بختیار نمی‌آید. در هفتم بهمن (۱۳۵۷) آقای خمینی پیامی را برای کارتر فرستاده که آقای دکتر یزدی می‌گوید آن را عیناً برای فرستاده آمریکا خوانده است. پیام بدین شرح است:

«کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت آمریکا هم بخصوص آینده خود آمریکا هم در ایران، سخت ضرر دارد، و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی در باره اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند. دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم، ضرری برای آمریکا ندارد. این‌گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد شد. ملت از من حرف‌شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است، چیزی نیست جز بشردوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشریت است. بستن فرودگاه‌ها و جلوگیری از رفتن ما به ایران، ثبات را بیش از پیش برهم می‌زند، نه آنکه اوضاع را تثبیت نماید. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم برون‌د فرودگاه را باز کنند با زور؛ اما من هنوز چنین اذنی نداده‌ام. همچنین نیروهای مسلح نظامی و غیرنظامی، از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده‌اند، اما من هنوز اذن نداده‌ام و ترجیح می‌دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود».

- گویایی نخست پیام خمینی به کارتر: آن ادعا که گویا در گوادلوپ تصمیم گرفتند که شاه برود، خمینی بیاید، دروغ است؛ زیرا اگر راست بود، این پیام بی‌محل می‌شد؛

۲۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

دلیلی برای دادن این پیام نبود؛ به عکس آمریکایی‌ها به جای پیام ۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۸ دی ۱۳۵۷) توسط دو مقام فرانسوی به آقای خمینی مبنی بر اینکه «شاه از ایران می‌رود، شما شلوغ‌کاری نکنید و از بختیار حمایت کنید، وگرنه احتمال کودتای نظامی می‌رود و وضعیتی پیش می‌آید که برای هیچ‌کس خوب نیست!»، باید پیام می‌دادند: «ما تصمیم گرفتیم شاه برود، شما به ایران بیاوید؛ پس آماده بازگشت شوید». جای تعجب از آقای دکتر یزدی است که با وجود اینکه خودش پیام ۷ بهمن را برای آمریکایی‌ها برد، آن دروغ را در باره گوادلوپ در خاطراتش آورده که توهین آشکاری به مردم ایران است.

گویایی دوم پیام خمینی به کارتر: همان‌طور که بارها گفته‌ام، در تاریخ باید به دنبال امرهای مستمر بود؛ آنکه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آن موضع را داشته، در پیام ۷ بهمن ۱۳۵۷ش به کارتر نیز همین موضع مشاهده می‌شود. در اکتبر سورپرایز و ایران گیت هم همین خط و ربط را می‌بینید. آقای خمینی به جای اینکه به ارتش ایران مراجعه کند و به آنها تأمین دهد، به کارتر متصل می‌شود تا ارتش ایران را از عمل باز دارد و خمینی بتواند به ایران برگردد! لازم به یادآوری است که شهید داریوش فروهر که از ایران آمد، پیامی از سران ارتش بدین مضمون آورده بود: «اگر آقای خمینی تأمین واقعی بدهد، آماده‌ایم که با انقلاب همراه شویم». آقای خمینی متنی نوشت، تأمین هم داد؛ متأسفانه آن را مثل بقیه تعهدات نقض کرد و همان‌طور که می‌دانیم سران ارتش را کشت و ارتش را متلاشی کرد؛ به طوری که هنگام حمله قشون عراق به ایران، با ارتشی متلاشی از وطن دفاع کردیم.

مراجعه به قدرت خارجی برای استقرار قدرت جدید، مسئله دومی است که پیام خمینی به کارتر گویایی می‌دهد؛ مراجعه‌ای که خلاف اصل استقلال است. همین رویه را در گروگان‌گیری، سازش پنهانی بر سر گروگان‌ها، جنگ هشت ساله، ایران‌گیت‌ها و سرکشیدن جام زهر می‌بینیم. در مورد سرکشیدن جام زهر دوباره یادآور می‌شوم که سه ماه قبلش، آقای ولایتی مأمور می‌شود به آقای گنشر (وزیر خارجه آلمان) بگوید: «ایران قطعنامه را پذیرفته است»؛ درحالی‌که مردم ایران، مطلقاً اطلاعی ندارند و سه ماه

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۳۵

بعد از طریق بیانیه آقای خمینی و سر کشیدن جام زهر مطلع می‌شوند که آقای خمینی جنگ را در شکست تمام کرده است!

گویایی سوم پیام خمینی به کارتر: اگر یادتان باشد آقای خمینی یک دفعه خطاب به من می‌گفت: «هی منم منم نگویدا!» می‌بینید که در این متن، محور خودش است؛ همه‌اش «من» است: برنامه من، جمهوری اسلامی که من می‌خواهم برقرار کنم و ... اما آن جمهوری که ایشان می‌خواست برقرار کند که گویا جز بشردوستی و به نفع صلح و آرامش بشر هم نبوده، از زمان استقرار ایشان بر اریکه قدرت، همه‌اش جنگ و ویران شدن و ویران کردن است: از گروگان‌گیری شروع می‌شود، جنگ هشت ساله و بعد هم قرار گرفتن ایران در حلقه آتش و بحران اتمی که اکنون گرفتارش هستیم؛ بنابراین، خلاف آنچه ایشان در این پیام به آقای کارتر گفت، واقعیت یافت. نمی‌توانست هم جز این شود؛ زیرا وقتی دین را وسیله قدرت کردید، چون توقع قدرت، به‌کاربردن زور است، پس دین را باید توجیه‌گر به‌کاربردن زور کنید و بس. [در این صورت، دین] ویرانگر می‌شود که شد.

گویایی چهارم پیام خمینی به کارتر: خمینی در این پیام می‌گوید: «بختیار برای شما ضرر دارد، ما برای شما ضرر نداریم!» ظاهر قضیه این است که از آن زمان تا امروز، آمریکا و ایران در برخورد و زد و خورد هستند، اما در واقع در تمام مدت، این رژیم با وفاداری بی‌چند و چونی حافظ منافع آمریکا در ایران و منطقه بوده است. ایران که به این روز افتاده، ثروت‌هایش مثل سیل به طرف غرب رفته، نفت ایران هم جریان داشته، نفت بقیه کشورهای خاورمیانه را هم می‌برند؛ این هم وضع خاورمیانه است!

چطور می‌شود که اینها در ظاهر ستیز و در واقع به‌طور محرمانه زد و بند کنند؟ اگر این امر در جامعه ایرانی بردی نداشت، چگونه این سیاست در این ۳۵ سال به‌طور مداوم به‌کار می‌رفت؟ این سؤال، سؤال بزرگی است که مردم ایران باید از خودشان بپرسند. آنچه معلوم و آشکار است، این است که وجدان علمی جامعه ایرانی، غنی نیست؛ یعنی تاریخدانان، روشنفکران، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان حقایق را مرتب به مردم ایران نمی‌گویند؛ در نتیجه این‌گونه رفتارها از سوی این رژیم، برد دارد؛ نه تنها در سطح ایران، بلکه در سطح منطقه هم برد دارد. پوششی برای رژیم

ایجاد می‌کند که هم سازش کند، هم بعد از انجام سازش مثل آقای روحانی، بدون خم به ابرو آوردن و احساس شرم، بگوید: «دنیا در برابر ایران تسلیم شد!» چنان‌که در انتهای جنگ هشت ساله جام زهر را سر کشید و جنگ را در تسلیم تمام کرد، ولی امروز از «پیروزی در دفاع مقدس» سخن می‌گویند! گروگان‌گیری نیز در شکست تمام شد؛ میلیاردها دلار ثروت ملی ایران را آمریکایی‌ها بردند و کارتر گفت: «ایرانی‌ها را نقره داغ کردم»، چه گفتند؟ آقای رجایی گفت: «گروگان‌ها بنجل بودند، دیگر به کار نمی‌آمدند!» ولی خودشان گفتند: «شاخ آمریکا را شکستیم، گروگان‌گیری ابهت آمریکا را شکست، اسطوره ابرقدرتی آمریکا را شکست!» هر بار با تیزی و تندی، به آمریکا حملات زبانی کردند، در همان حال سازش پنهانی کردند. بعد از اینکه افتضاح کار درآمده، گفتند: «پیروز شدیم!»

می‌خواهید این وضعیت تغییر کند؟ دیدید که گفتم ارتشیان به آقای خمینی مراجعه کردند، تعهد کرد، نقض تعهد هم کرد. آقای خمینی از سران ارتش نخواست که جانب ملت را بگیرند، بلکه از آقای کارتر خواست که آنها را رام کند! قدرت غیر از این نمی‌تواند بکند. آقای خمینی توجه کنید: نمی‌شود یک قدرت استبدادی را بر پایه موافقت جمهور مردم بنا کرد؛ برای اینکه موافقت جمهور مردم به رعایت شدن حقوقشان نیاز دارد و این حقوق با استبداد مطلقه سازگار نیستند؛ پس چون از طریق مردم نمی‌تواند استبداد را برقرار کند، به طرف قدرت خارجی می‌رود؛ بنابراین، اگر می‌خواهید وضعیت تغییر کند، مسئله در سازش با آمریکا و توافق نهایی حل نمی‌شود؛ در تغییر طرز فکر شما حل می‌شود. یک قلم به این مسئله توجه بکنید؛ آقای روحانی به دانشگاه رفت و خطاب به دانشجویان گفت: چرا راجع به توافق ژنو، اظهار نظر نمی‌کنید؟ در خارج کشور، یک شخصیت علمی طراز اول و رئیس واحد تحقیقاتی فیزیک - شیمی مرکز مطالعات علمی فرانسه یعنی آقای مصطفوی^۱ در باب برنامه اتمی ایران، به مردم ایران مرتباً اطلاع می‌دهد. از داخل کشور اطلاعاتی به من رسیده است و گفته‌اند: «حواستان را جمع کنید که جانس در خطر است. عناصر افراطی درون رژیم،

۱. منظور دکتر بنی‌صدر، آقای مهران مصطفوی است.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۳۷

برای اینکه هم آگاه‌کنندگان مردم را خاموش کنند و هم برای ضربه زدن به اعتبار حکومت آقای روحانی، قصد دارند ایشان را ترور کنند. آقای خامنه‌ای، شما در آغاز انقلاب دو قتل مرتکب شدید، از آن به بعد هم تا حالا، سردهسته تروریست‌ها تشریف داشتید، مرتب هم تهدید به ترور کرده‌اید، اما این کارها رژیم شما را از سقوط نجات نمی‌دهد؛ زیرا این رژیم با حیات ملی ایران تضاد دارد و شما مردم ایران، حساس باشید؛ زیرا اگر لاقید باشید، وجدان علمی شما ضعیف می‌شود [آنگاه] متوجه نمی‌شوید چه بلاهایی سرتان می‌آید. شاد و پیروز باشید (گفتگو با رادیو عصر جدید در ۲۵ بهمن ۱۳۹۲).

منبع:

<http://www.asrjadid.com/musicvideo.Php?vid=8eade25e1>

ر ر - افترا و تهمت جاسوسی به دکتر یزدی از سوی اشخاص و نشریات وابسته به نهادهای امنیتی

«روزنامه جوان»، وابسته به معاونت فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در خردادماه ۱۳۹۰ ویژه‌نامه‌ای در زمینه تاریخ سیاسی منتشر کرد و در آن از قول آقای جواد منصوری، نخستین فرمانده سپاه پاسداران پس از انقلاب، مطالبی سراسر دروغ و افترا به من نسبت داد. منصوری در این ویژه‌نامه گفته است:

«بنده در آبان‌ماه ۱۳۵۷ به دوستانم در زندان مشهد گفتم که سی‌ای ای آمریکا این سه نفر یعنی آقایان قطب‌زاده، بنی‌صدر و یزدی را دور امام می‌گمارند تا انقلاب را به سرقت ببرند؛ یعنی همان کاری را که در بسیاری از انقلاب‌های دنیا کردند. و هم‌اکنون نیز به این افکار شوم و پلید خود پایبندند».

«بنده در اسفند ۱۳۵۷ یعنی دو هفته بعد از پیروزی انقلاب، یک شب به آیت‌الله خامنه‌ای گفتم: این سه تن جاسوسند و ایشان جوابی به بنده ندادند».

«یک بار در خرداد ۱۳۵۸ آقای سرهنگ حاتمی، رئیس اداره دوم ارتش که فردی مؤمن و متدین بود، بعد از جلسه بنده را کنار کشید و گفت «پرونده جاسوسی این سه تن در اداره دوم هست؛ به آقایان بگویید بیایند و ببینند، لاف‌بازانند که چه کسانی در

۲۳۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

شورای انقلاب هستند» اما آقایان حاضر نشدند بروند و پرونده‌ها را ببینند و یا اگر هم دیدند کاری نکردند» (روزنامه جوان، ویژه‌نامه تاریخ سیاسی، خرداد ۱۳۹۰).

ز ز - اتهامات بی‌اساس سردار سدهی به بازرگان و یزدی

ماجرای تقابل «حضرت آقا» با بازرگان در باره ۸۰ فروند اف ۱۴

۲۸ بهمن ۱۳۹۳، ساعت ۱۵:۳۲

مسئول دفتر ارتباطات نیروهای مسلح گفت: بازرگان و ابراهیم یزدی به دنبال ادامه حضور مستشاری نظامی آمریکا در ایران و برگرداندن ۸۰ فروند جنگنده اف ۱۴ (F-14) به آمریکا بودند.

به گزارش جهان، سردار محمد سدهی مسئول دفتر ارتباطات نیروهای مسلح در مراسم رونمایی از کتاب «به سوی قله‌ها» که صبح امروز در نیروی هوایی ارتش رونمایی شد، اظهار داشت: تدوین سلسله کتاب‌های جهاد خودکفایی، تلاشی است برای اینکه راه چگونه از وابستگی رها شدن و دستیابی به استقلال را در عمل تجربه کردن بیماییم.

وی افزود: تدوین این سلسله کتاب‌ها برای این است که این راه برای همیشه در تاریخ بشریت ثبت و الگویی برای جهانیان باشد.

سدهی ادامه داد: تلاش‌های زیادی در نیروهای مسلح به ویژه نیروی هوایی در تبیین اندیشه‌های مقام معظم رهبری در حوزه جهاد و خودکفایی صورت گرفته است. مسئول دفتر ارتباطات نیروهای مسلح با اشاره به پیروزی انقلاب اظهار داشت: با پیروزی انقلاب بحث خروج مستشاران خارجی از نیروهای مسلح مطرح شد، اما در دولت موقت، بازرگان و ابراهیم یزدی به دنبال این بودند تا حضور مستشاری نظامی آمریکا در ایران مستمر و تثبیت شود؛ لذا قراردادهای مهم نظامی را لغو کردند.

وی افزود: به‌عنوان مثال به دنبال این بودند که قرارداد ۸۰ فروند جنگنده اف ۱۴ که به نیروی هوایی ایران تحویل داده شده بود، لغو شود و به آمریکا برگردانده شود. منطق بازرگان این بود که نگهداری این ۸۰ فروند هزینه زیادی به دولت موقت تحمیل می‌کند؛ پس قراردادها لغو و اف ۱۴ها به آمریکا برگردانده شود.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۳۹

سدهی تأکید کرد: وقتی موضوع علنی مطرح شد، حضرت آقا صراحتاً با آن برخورد کردند در آن زمان معاونت امور انقلاب وزارت دفاع به عهده ایشان بود و در مرداد ۵۸ طی نامه‌ای اعلام کردند که دولت موقت حق لغو هیچ قراردادی را ندارد مگر با موافقت معاونت امور انقلاب وزارت دفاع.

مسئول دفتر ارتباطات نیروهای مسلح ادامه داد: در آن زمان، تقی ریاحی وزیر دفاع وقت نیز به دنبال این بود که اف ۱۴ها به آمریکا برگردد، اما در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۸ با اشاره امام (ره) ریاحی از وزارت دفاع کنار زده می‌شود و مهندس چمران به این سمت منصوب می‌گردد و کار خروج مستشاران آمریکا شروع به تحقق می‌باید.

سدهی خاطرنشان کرد: مقام معظم رهبری معتقد بودند حضور مستشاران نظامی یعنی تداوم وابستگی به آنها و این با انقلاب منافات دارد؛ درحالی‌که جوانان ایرانی می‌توانند به سمت خودکفایی پیش بروند.

وی در بخش دیگری از سخنانش اظهار داشت: زمانی که بعد از انقلاب قرار بود سوختگیری هوایی انجام شود، خیلی‌ها اعلام کردند که نمی‌توانید این کار را انجام دهید، اما بعد از انجام آن همین افراد اظهار پشیمانی و توبه کردند.

سدهی افزود: در آن زمان وابسته نظامی یونان تصویر سوختگیری هوایی ما را به کشورش برده بود و او را توبیخ کرده بودند که چرا عکس مونتاژ برایشان برده است؛ زیرا آنها باور نمی‌کردند که ایران بتواند با وجود تحریم‌ها چنین کاری را انجام دهد؛ لذا این فرد به نزد ما آمد و درخواست کرد مستندات را به او بدهیم که برای کشورش باورپذیر باشد.

مسئول دفتر ارتباطات نیروهای مسلح تصریح کرد: جهاد خودکفایی مفاهیم نو در ادبیات و صنایع دفاعی ایجاد کرد و نهاجا تبدیل به یک قدرت مقتدر در حوزه نظامی و بازگردانی در برابر دشمنان شده است. به گزارش فارس، وی در پایان اظهار داشت: ما باید به سمت پیشرفت پایدار حرکت کنیم.

منبع: <http://jahannews.Com/vdcepf8ezhj87oi.b9bj.gtml> کد مطلب: ۴۰۷۹۶۱

۲۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ژ ژ - دکتر یزدی از نگاه دستگاه پهلوی و ساواک (جوسازی ساواک و عوامل شاه علیه دکتر یزدی)

پرویز ثابتی، رئیس اداره امنیت داخلی ساواک پس از سه دهه سکوت - صدای آمریکا، ۱۳۹۰/۱۱/۲۲

ساواک از روحانیون و فعالین مذهبی چه درکی داشت؟

اعلی حضرت بعد از آن گزارش اولیه شروع کرد ساواک را بی اثر کردن. از صلیب سرخ بین المللی بازرس آوردند برای زندان‌ها. نتیجتاً زندانی‌ها از داخل فهمیدند که دست زیر ساطور است. در خارج هم فهمیدند و راه افتادند. بعد هم مسائلی مثل فوت شریعتی و فوت پسر خمینی پیش آمد و بعد هم ختم‌هایی که برای پسر خمینی گرفته شد و ما می‌خواستیم جلوی او را بگیریم، ولی اعلی حضرت می‌گفت: نه خیر جلوی او را نگیرید و این جور اجتماعات آزاد است.

اصلاً تمام این انسجامی که این آخوندها پیدا کردند در دوره چهل روز ختم‌های پسر خمینی بود. بعضی‌ها می‌گویند شماها اصلاً از آخوند خبر نداشتید. چطور خبر نداشتیم؟ خیلی هم خبر داشتیم. خیلی‌ها یا در زندان بودند یا در تبعید بودند؛ کنترل شده بودند. موقعی که ول شدند این طور شد؛ یعنی در پنج شش ماه آخر.

یادم است که این آقای ابراهیم یزدی آتش‌بیار معرکه واقعاً عجیبی بود. اتفاقاً در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) در آمریکا بودم؛ چون دعوت داشتم در جایی، موقعی که از نیویورک به تهران می‌رفتم در فرودگاه همکارانم گفتند آقای [علی] شریعتی در لندن فوت شده و آقای [ابراهیم] یزدی از هیوستون تگزاس به نجف رفته تا از آقای خمینی بخواهد که اعلامیه بدهد و بگوید آقای شریعتی را دستگاه کشته. فردایش در تهران، از خانه خود خمینی - به هر حال ما آنجا مأمور داشتیم - خبر آمد که یزدی آمد اینجا و به آقای خمینی همچنین حرفی زد و خمینی گفته این شریعتی در حسینیه ارشاد، اینها وهابی هستند و از عربستان سعودی کمک می‌گیرند و حاضر نشده بود که آن اعلامیه را صادر کند.

یزدی باز هم ول کن نبود و گفته بود حالا فرصتی پیش آمده که آمریکایی‌ها حاضر هستند شاه را تحت فشار قرار دهند، شما بیایید و یک اعلامیه علیه کمونیست‌ها بدهید.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۴۱

خمینی هم تحت فشار آقای یزدی و برای اینکه توجه آمریکایی‌ها را به خودش جلب کند، اعلامیه‌ای علیه کمونیست‌ها داد.

این داستان گذشت و آنها که نتوانسته بودند سر جریان فوت شریعتی اقدامی بکنند، شد زمان فوت پسر خمینی و ختم‌هایی که برای او راه افتاد که ما خواستیم جلوش را بگیریم و اعلی‌حضرت نگذاشت، تا اینکه چهلم و اینها تمام شد و بعد خمینی سه نامه تشکر نوشت: یکی برای انجمن‌های اسلامی در خارج، یکی برای مردمی که در داخل برای ایشان تسلیت گفتند و یکی برای یاسر عرفات و تشکر کرد و گفت مرگ پسر من در مقابل فجایعی که در رژیم شاه می‌گذرد ناچیز است. حتی خود خمینی در نامه‌اش می‌گوید: «مرگ پسر من» و نمی‌گوید قتل.

اینها همه چیزهایی است که خود اینها، مثل نهضت آزادی درست کردند به‌عنوان اینکه شهید شده و یا به قتل رسیده. خود خمینی هیچ وقت نگفت؛ در نامه‌اش هم نیست.

موقعی که ما گزارشی تهیه کردیم مبنی بر اینکه قصد داریم جلوی انتشار این مسئله را بگیریم و گزارش را نصیری برد پیش شاه، اینجا دیگر شاه عصبانی شد و گفت: این مردک پدرسوخته و جاسوس که مخالف اصلاحات ارضی، مخالفت حقوق زن و عقب‌افتاده [است]، این حرف‌ها چیست که می‌زند؟ شاه به نصیری گفته بود که دو تا مقاله تهیه کنید راجع به خمینی و دفعه دیگر که شرفیاب می‌شوید بیاورید من ببینم.

(<http://ir.voanews.com/content/parviz-sabeti-iv-siamak-iv-139155704/148016.html>).

س س - جوابیه دکتر ابراهیم یزدی به ادعاهای نادرست آذر برزین^۱
از دستگاه و کارگزاران سیاسی و نظامی حکومت پهلوی در باره من اظهار نظرهای نادرست و غرض‌آلود بسیاری اظهار و منتشر شده است؛ از جمله اظهارات

۱. تیمسار سپهبد خلبان عبدالله شاپور آذربرزین (۱۳۰۸-۱۳۹۴)، سیاستمدار نظامی عصر پهلوی دوم، که جانشین و معاون عملیاتی و فرماندهی نیروی هوایی رژیم پهلوی را بر عهده داشت و مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ به فرماندهی نیروی هوایی رسید.

۲۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

سپهد شاپور (عبدالله) آذر برزین که در خاطرات خود، لغو قراردادهای نظامی میان ایران و آمریکا و زیان‌های آن را به من نسبت داده است. پس از انتشار کتاب «فرماندهی و نافرمانی» در سال ۱۳۹۳ که خاطرات این شخصیت نظامی در حکومت پهلوی است، جوابیه‌ای برای او به شرح زیر نوشتم.

ندای آزادی: دکتر ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر، وزیر امور خارجه دولت موقت و دبیرکل کنونی نهضت آزادی ایران، در پی انتشار خاطرات آقای آذر برزین به ادعاهای نادرست ایشان پاسخ داده که متن آن بدین شرح است:

آقای آذر برزین در خاطراتی که به کوشش آقای حسین دهباشی با عنوان: «فرماندهی و نافرماندهی»^۱ نوشته شده، ادعا کرده است که لغو قرارداد خرید جنگنده‌های اف ۱۶ توسط من صورت گرفته است. برخی از سایت‌های وابسته به گروه‌های شکست‌خورده از انقلاب و نیز سایت‌های^۲ وابسته به گروه‌های افراطی به اصطلاح اصولگرای ایران نیز با خوشحالی آن را منعکس کرده‌اند. متأسفانه نه آقای حسین دهباشی و نه سایت‌های منعکس‌کننده این ادعاها، کوچک‌ترین توجهی به مطالب آقای آذر برزین نکرده‌اند.

۱- ادعاهای آقای آذر برزین به کلی و از بیخ و بن نادرست است

۱- آقای مهندس بازرگان در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ حکم نخست‌وزیری خود را دریافت کرد. در آن تاریخ اگرچه من عضو شورای انقلاب بودم، ولی هنوز دولت موقت شکل نگرفته بود تا من سمتی یا مسئولیتی در آن داشته باشم. در آن تاریخ، دولت بختیار در نزد دولت‌های خارجی، از جمله آمریکا، دولت قانونی و رسمی ایران بود. دولت موقت پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از طرف دولت‌های خارجی به رسمیت شناخته شد.

۱. کتاب «فرماندهی و نافرمانی» عنوان دومین جلد از مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر است که به کوشش حسین دهباشی به گفتگو و مصاحبه با سپهد شاپور (عبدالله) آذربرزین در ۷۳۰ صفحه، در قطع رقعی، جلد گالینگور با بهای ۳۵ هزار تومان از سوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران در زمستان ۱۳۹۳ منتشر شده است.

۲. منظور از سایت، پایگاه‌های علمی - خبری در فضای اینترنتی است، نه پایگاه نظامی (ویراستار).

۲۴۳ □ جنگ سیاسی - روانی

۲- در یک روز قبل از معرفی آقای مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، دولت بختیار طی تفاهمنامه‌ای نه تنها قرارداد خرید هواپیماهای اف ۱۶ بلکه اقلام دیگری را هم لغو کرد، که اخبار آن در روزنامه‌های یومیه ایران منتشر شد و در منابع متعدد هم در باره آن نوشته شده است. انتظار این بود که راویان سخنان آقای آذر برزین این خبرها را می‌خواندند.

۲- لغو قراردادهای خرید اسلحه ایران از آمریکا - روزنامه اطلاعات، ۱۵ بهمن ۱۳۵۷
AP: بنا به گزارشی که در واشنگتن انتشار یافته است دولت ایران که از نظر مالی به دلیل از دست دادن درآمد فروش نفت آسیب دیده، تصمیم گرفته است قراردادهای خرید جنگ‌افزار از آمریکا را به میزان ۱۰ میلیارد دلار لغو کند. گزارش واشنگتن پست در شماره امروز، توافق در باره فسخ سفارش‌های خرید اسلحه بین اریش فن مارید - فرستاده نظامی آمریکا - و فرماندهان نظامی ایران [حاکمی است] نام‌برده بعد از دو روز به واشنگتن برگشت. طبق گزارش مزبور، موارد [قرارداد لغو شده] شامل ۱۶۰ فروند جت اف ۱۶ ساخت جنرال دینامیکس به ارزش ۳/۵ میلیارد دلار، هفت فروند هواپیمای پیچیده اخطار هوابرد از محصولات بویینگ حدود ۱/۳ میلیارد دلار، دو فروند ناوشکن به ارزش ۱/۴ میلیارد دلار، حدود بیست فروند هواپیماهای جنگنده و شناسایی ماک دونالد داگلاس هر یک [برابر با] ۵۰۰ میلیون دلار، ۴۰۰ فروند موشک‌های فینیکس به ارزش یک میلیارد دلار [می‌شود].

۳- لغو قراردادها

از: کتاب [مایکل] لدین [و] لوئیس، ص ۱۹۰ [نقل شده است]: «سفر اریک فون مارید به تهران: در اواسط دسامبر، پنتاگن اریک فون مارید - قائم مقام آژانس خدمات امنیت دفاعی D.S.A.A - را به تهران فرستاد. هدف اولیه از اعزام وی آن بود که اقساط عقب‌افتاده را وصول کند.

دولت ایران به دلیل اعتصابات نفت و قطع صدور نفت نمی‌توانست تعهدات خود را بپردازد.

۲۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

[توضیح این ادعا درست نیست؛ چرا که ایران ۱۴ میلیارد دلار ذخایر ارزی داشت و می‌توانست از آن محل بپردازد].

ماربد، به جای پیگیری مسئله و وصول مطالبات و حل آن، پیشنهاد ژنرال‌های عالی‌رتبه ایران را پذیرفت و به مذاکره برای امضای تفاهمنامه «M. O. U» پرداخت که به موجب آن برنامه‌های فروش اسلحه به میزان ۱۰ میلیارد دلار را لغو کرد. این یک توافقنامه بسیار عالی و مفیدی بود؛ برای آنکه ایران را از زیر بار تعهدات سنگین آزاد می‌ساخت و همچنین روابط آینده دو کشور را از بقایای چسبنده روابط گذشته آزاد می‌ساخت.

حداقل، و نه کمتر از بقیه این بود که دولت آمریکا را از مشکلات عمده مالی و کاغذبازی فراوان نجات داد؛ چرا که اگر خمینی روی کار می‌آمد، دولت آمریکا مجبور بود این قراردادها را یک‌طرفه لغو کند.

اما برژینسکی عمیقاً نگران مذاکرات بود و تفاهمنامه را به مدت یک هفته نگه داشت. او نگران آینده ارتش ایران بود، اما وزیر دفاع (ژنرال براون) روی آن اصرار و تأکید داشت و بالاخره رئیس جمهوری کارتر آن را بعد از ۱۱ ساعت در سوم فوریه ۷۹ یعنی دو روز بعد از ورود خمینی به ایران امضا کرد.

اریک فون ماربد، قبلاً هم در ایران بوده است و از طرف وزارت دفاع آمریکا، مسئول نظارت بر سفارشات تسلیحات نظامی آمریکایی برای ایران بوده است.

۴- لغو قراردادها و یادداشت تفاهم

اصل انگلیسی این تفاهمنامه (MOU= Memorandum of understanding) در ۳ فوریه ۱۹۷۹، برابر با ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ توسط اریک فون ماربد، از جانب وزارت دفاع آمریکا و تیمسار توکلی، معاون تسلیحاتی وقت وزارت دفاع ایران، امضا شده است. برگردان فارسی این تفاهم نامه به شرح زیر است:

۵- تفاهمنامه بین ایران و آمریکا در دولت بختیار

وزارت جنگ - معاونت تسلیحاتی وزارت جنگ

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۴۵

سلطنت آباد - تهران - ایران - ۱۴ بهمن ۱۳۵۷
یادداشت تفاهم (Memorandum of Understanding)
این یادداشت تفاهم میان دو دولت ایالات متحده و دولت ایران تجدید نظرها در سفارشات خرید و پذیرش فروشهای نظامی خارجی Foreign Military Sales (FMS) معتبر میان دو دولت را مقرر می‌دارد.
دولت ایران و دولت ایالات متحده موافقت کردند که دولت ایالات متحده با سرعت (و مصلحت) مراتب زیر را به اجرا گذارد:
تمامی اقدامات مربوط به سفارش برنامه‌ها و اقلام زیر را پایان داده و لغو نماید.
- برنامه صلح زرافه (Peace Zebra Program): تمام اقلام فروشهای نظامی خارجی، شامل ۱۶۰ فروند هواپیمای اف ۱۶/B/A، لوازم یدکی، MODS, AGE و کمک‌ها، آموزش‌ها و پشتیبانی‌های فنی (انبارها و قراردادهای).
- برنامه صلح آسمان (Peace Sky Program): تمام اقلام فروشهای نظامی خارجی شامل هفت فروند هواپیمای E3-A، لوازم یدکی، MODS, AGE و کمک‌ها، آموزش‌ها و پشتیبانی‌های فنی (انبارها و قراردادهای).
- برنامه چرخش صلح (Peace Roll Program): تمام اقلام فروشهای نظامی خارجی شامل ۱۶ فروند هواپیمای RF-4، لوازم یدکی، MODS, AGE و کمک‌ها، آموزش‌ها و پشتیبانی‌های فنی (انبارها و قراردادهای).
تقلیل تحویل‌ها به مقادیر معین شده در جدول زیر:

تقلیل کمیت	شرح
۲	ناوشکن اسپرانس CG9486-Spruance
۱	زیر دریایی تانگ ۷-Tang
۴۴۴	موشک فینیکس AIM-54A-8-Phonix
۲۰۹	موشک هارپون RGM-84-9-Harpoon
۲۵۸	موشک استاندارد SM-1-10-Standard
۳۶۰	موشک هاک Xmin-23B-11-Hawk

۲۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

۳۶۲	AIM-9-Side winder	موشک سایدویندر
۲۱۴	MK46	اژدر
۱۷۴	MK57	اژدر
تماماً	ECM-ALQ-119	
۱۱۳	M548	بارکش
۱	Bridge Launcher	پل گذار ۱-بارکش
۹	M-110 85P2-Howitzer	هوتیزر
۱۱۸۲	Tow	ضد تانک تو ۳-تو
۱۰۹۳۷	Dragon	ضد تانک دارگون ۴-درگون
۱۰۸	M-113	آی پی سی
۹۹	M825	جیپ
۱۱۷	M116 A1	تریلر ۶ تنی
۶	M353	تریلر ۳/۵ تنی

مهمات - تعلیق تحویل خودبخود تمام اقلام. تحویل تنها با درخواست:

۹۰ م م، ۱۵۵ م م، ۱۷۵ م م، ۱۰۵ م م (هوتیزر)

۱۰۵ م م (برای تانک M60) و ۱۰۰ م م (نیروی زمینی)

تقلیل تمام سفارشات لوژستیک ادامه پشتیبانی فروش‌های نظامی خارجی دولت ایران، به انضمام تقلیل و تجدید ساختمان تمام قراردادهایی که تحت سفارشات فروش‌های نظامی خارجی با کنتراکتورها بسته شده است. خدمات و پشتیبانی در سطح زیر ارائه گردد:

سقف کارمندان	سیستم	سفارش FMS	طرف قرارداد
۵۰۰	هلیکوپتر	WA/VZZ	هلیکوپتر بل
	هلیکوپتر	WAL/WDC	ایترناسیونال (BIH)
۶۰	اف/۱۴/فینکس	GFZ	گرومن

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۴۷

			هیوز
			پرات و ویتنی
			هریس کورپوریشن - PRD بخش الکترونیک
			تلکوم سیستم اینک
۲۰	موشک هاگ	VSJ WCC	بوزالن
	TSG73	VUU	ری تئون
		WAG.WDM	لیتون
۹۷	Peace log	ZAA	کرافت سرویس
۵۰	خدمات مهندسی - فنی	GJJ	متعدد

تقلیل ۷۳۰ کارمند نظامی و غیرنظامی دولت ایالات متحده (در برابر تعداد ۹۶۹ نفری که وزارت دفاع آمریکا اجازه داده است) که در حال حاضر مأمور در ایران هستند و توسط دولت ایران، تحت پوشش سفارشات فروشهای نظامی خارجی برای ماگ MAAG تیمهای کمک فنی و پشتیبانی، پرداخت می‌شوند، به تعداد حداکثر ۲۵۰ کارمند واجد صلاحیت.

دولت ایالات متحده، از طریق معاونت آژانس امنیت دفاع و دولت ایران، از طریق وزارت جنگ، موافقت می‌کنند که حداکثر در مدت سی روز بررسی و مرور تمام سایر سفارشات فروشهای نظامی خارجی مربوط به اقلام در جریان را آغاز نمایند تا اطمینان حاصل شود که تنها آن اقلام دفاعی و خدماتی تهیه و تحویل ایران داده خواهد شد که به بهترین وجهی برای امنیت مبرم و فوری ایران ضروری هستند و عاقلانه‌ترین مصرف وجوه حساب تنخواه‌گردان ایران محسوب می‌گردد.

دولت ایالات متحده، وجوهی [را] که برای اقلام در مورد سفارشات ختم یا لغو شده، بر روی اقلامی که تحویل آنها تقلیل داده شده‌اند، برای قراردادهای خدمات و پشتیبانی تقلیل داده شده، برای سفارشات و پذیرش‌ها، مصرف شده‌اند و به حساب تنخواه‌گردان دولت ایران قابل جبران هستند، وصول نموده و به حساب تنخواه‌گردان

۲۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

واریز خواهد نمود. تمام اسناد لازم برای توجیه وجوه غیرقابل جبران، جهت مطالعه و تصویب در اختیار دولت ایران گذارده خواهند شد.

دولت ایالات متحده، به میزان ممکن، هر یک و یا تمام سرمایه‌های باقی‌مانده غیرقابل تحویل به ایران را به حساب وزارت دفاع آمریکا و یا سایر حساب‌های برنامه فروش‌های نظامی خارجی منتقل می‌سازد تا جبران کامل و منصفانه آن را به حساب تنخواه‌گردان دولت ایران حاصل شود. اگر چنانچه بهایی که بابت جبران اقلام منتقل شده در نظر گرفته می‌شود، کمتر از بهایی است که دولت ایران در ابتدا پرداخته است، دولت ایالات متحده مراتب را به ایران اطلاع می‌دهد و موافقت دولت ایران را قبل از انتقال، جلب می‌نماید. دولت ایران و دولت ایالات متحده حداکثر تا ۳۰ جولای ۱۹۷۹، برنامه‌های تجدیدنظرشده سفارشات و تقلیل برنامه‌های معلق شده، به انضمام تأثیر آنها بر هزینه‌ها و برنامه‌های تحویل را متفقاً بررسی می‌کنند تا دولت ایران بتواند در باره آن برنامه‌هایی که باید ادامه پیدا کنند یا ختم و یا لغو گردند، در چهارچوب شرایط عمومی برنامه‌های سفارش و پذیرش، اتخاذ تصمیم نماید. دولت ایالات متحده موافقت می‌کند، دولت ایران را در هر نوع برنامه‌ای که به علت پایان پیش‌بینی تولیدشان، باید کلاً لغو گردند، به موقع و به‌طور کتبی تا قبل از ۳ جولای ۱۹۷۹ مطلع سازد. دولت ایالات متحده همچنین موافقت می‌کند که در باره آن دسته از برنامه‌ها که به علت عدم دسترسی به مقررات دولت ایالات متحده یا سایر مقررات فروش‌های نظامی خارجی، نفع ادامه سفارش آنها بیشتر است، از عواقب ختم و لغو اقلام، توصیه‌های لازم را به دولت ایران بنماید.

همچنین تفاهم شده است که به منظور پیشگیری از لغو قرارداد و تحصیل تمام و منصفانه پرداخت مخارج (به حساب تنخواه‌گردان ایران) از محل انتقال سرمایه‌های باقی‌مانده غیرقابل تحویل، تا زمانی که مجوزی برای وزارت دفاع دولت ایالات متحده کسب نشده یا یک مشتری دیگری از طریق فروش‌های نظامی خارجی پیدا نشود که مسئولیت تعهدات و مخارج اقلامی که باید منتقل شوند را برعهده گیرد، ممکن است برای دولت آمریکا (در طی دوره کوتاه انتقال) ضروری باشد که به پرداخت تعهدات و مخارج از حساب تنخواه‌گردان ایران ادامه دهد.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۴۹

دولت ایالات متحده برای وجوهی که به حساب ایران بازپرداخت می‌شود و به واریز کردن آنها در حساب تنخواه گردان، جهت پرداخت تعهدات دولت ایران نیازی نیست، حسابی با بهره، که سودی برای دولت ایران حاصل گردد، باز خواهد نمود. همچنین دولت ایالات متحده تمامی وجوه متعلق به دولت ایران را که در جمله وجوه بازپرداختی نیستند، به این حساب واریز خواهد کرد. به دولت ایران اجازه داده خواهد شد که موجودی این حساب را به هر حساب دیگری و برای هر مقصودی که توسط دولت ایران تعیین گردد، انتقال دهد.

دولت ایالات متحده، دولت ایران را به‌طور کامل از وضعیت حساب تنخواه‌گردان دولت ایران و حساب جدیدی که باز می‌شود، مطلع خواهد ساخت. این یادداشت تفاهم بلافاصله نافذ بوده و تا زمانی که تغییر ننماید یا لغو نشود به قوت خود باقی است.

تهران - ۱۳۵۷/۱۱/۱۴ ۳/ فوریه ۱۹۷۹

۶- دولت ایران - معاون تسلیحاتی وزارت جنگ - توکلی

دولت ایالات متحده - معاون مدیریت آژانس امنیت دفاع DSAA - اریک فون ماربد

در به امضا رساندن این تفاهمنامه، هویزر و اریک فون ماربد و ویلیام سولیوان نقش کلیدی مهمی داشتند. من در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» صفحات ۲۰۵ - ۲۰۹ به‌طور مبسوط به سفر هایزر و لغو قراردادهای فروش اسلحه پرداخته‌ام. سولیوان در خاطرات خود [با عنوان] «مأموریت در ایران» می‌نویسد: امضای این تفاهمنامه و لغو قراردادهای میلیاردی دلار به نفع دولت آمریکا بود.

هایزر در خاطرات خود «مأموریت مخفی هایزر در تهران» (خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه محمدحسین عادل، انتشارات رسا، ۱۳۶۵) می‌نویسد: «وظیفه من در گام اول، امضای یک یادداشت تفاهم بود. دستورات واشنگتن به اریک کاملاً واضح بود: تهیه و انعقاد یک یادداشت تفاهم با ایران». هویزر سپس در چند جا

۲۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اشاره می‌کند که طوفانیان با امضای چنین یادداشتی موافق نبود. اریک به براون گزارش داده بود که: «اما در مورد تهیه یادداشت تفاهم، این کار به نظر عملی نمی‌آید».

«دولت آمریکا نگران آن است که دولت ایران به علت وضع بحرانی اقتصادی قادر به انجام پرداخت‌های خود برای خرید سلاح‌های جدید و یا سایر وسایل پشتیبانی نخواهد بود». مقامات آمریکا می‌گویند: در آینده آمریکا مجبور است برخی فروش‌های خود را من جمله معامله ۱/۶ میلیارد دلاری مربوط به چهار نابودکننده موشک‌های هدایت‌شونده و معامله بیش از ۹ میلیارد دلاری مربوط به جنگنده‌ها را لغو نماید (مقاله نیویورک تایمز، ۱۹۷۹/۱/۲۸ / ۸ بهمن ۱۳۵۷، ص ۴۱). «اظهار ناراحتی عمیق خود را در فشار واشنگتن برای انعقاد یادداشت تفاهم ابراز داشتم و کمی به خاطر اصرار آنها به آنان طعنه و کنایه زدم».

در شرایط بحرانی روزهای انقلاب، هایزر به براون می‌گوید: «در مورد برنامه فروش تسلیحات و یادداشت تفاهم، گفتم که اریک فون مارید با چند تن از مسئولان ملاقات دارد. در ۱۳۵۷/۱۱/۱۴ با تیمسار قره‌باغی در باره امضای یادداشت تفاهم خریدهای نظامی صحبت کردم. ... پیش از این، قره‌باغی علاقه زیادی به این کار نشان نداده بود، اما این بار سخنان مرا مثل یک دستور قبول کرد. به تیمسار طوفانیان نگاه کرد و خیلی کوتاه به او گفت که کار را انجام دهد». اما به موجب اسناد و مدارک موجود آقای طوفانیان حاضر به امضای این تفاهمنامه نشد و به دستور قره‌باغی تیمسار توکلی آن را امضا کرد.

لغو این قراردادها، به ظاهر عملی «ملی» و «انقلابی» محسوب می‌شد. بختیار با انگیزه سیاسی این قراردادها را لغو کرد، اما لغو این قراردادها میلیاردها دلار به ضرر ایران تمام شد. دولت آمریکا هزینه لغو قراردادها را از محل موجودی ایران در حساب مخصوص تنخواه‌گردان ایران، برداشت نمود.

۲- آقای آذر برزین این داستان را چگونه و با چه هدفی ساخته است؟ آیا پیری [او] موجب فراموشی و سخافت ذهنی [او] شده است؟ درست است که در دوران شاه ترفیع درجات افسران بر اساس دانش یا شجاعت نبوده است، اما شنیدن این سخنان از یک سپهبد نیروی هوایی، خیلی سؤال برانگیز است.

جنگ سیاسی - روانی □ ۲۵۱

آقای دهباشی چرا این سخنان بی‌اساس را به‌عنوان «تاریخ ایران معاصر» پذیرفته و چاپ کرده است؟

پناه می‌برم به خدای لایزال از شر خناسانی که بی‌وقفه یوسوس فی صدور الناس.
ابراهیم یزدی - تهران - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴

مأخذ: <https://www.nedayezadi.net/1394/02/14117>

فصل دوم

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاهها

الف - اعتراض سازمان چریک‌های فدایی خلق به انتصاب دکتر یزدی برای حل اختلافات شهرستان‌ها

پس از استعفای دولت موقت و نیز استعفای من از وزارت امور خارجه، به دلیل اختلافاتی که در برخی شهرهای ایران مانند استان سیستان و بولچستان، استان هرمزگان، قزوین و آذربایجان شرقی میان گروه‌های مردمی و سیاسی ایجاد شده بود که به تنش‌ها و گاهی به کشتار رسیده بود، در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۸ طی حکمی از سوی آیت‌الله خمینی به‌عنوان نماینده امام در حل اختلافات شهرستان‌ها منصوب شدم. حزب توده و جریان‌های چپ که از استعفای من از وزارت امور خارجه خوشحال بودند، این بار مستقیماً این مأموریت مرا هدف قرار دادند و در باره صدور حکم، مستقیماً به رهبر انقلاب انتقاد کردند. دو نمونه از این انتقادها در پی از نظر می‌گذرد.

۱ - بازرگان و یزدی از رفتن شاه به آمریکا حمایت کردند - نشریه کار، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۸/۹/۲۸

با وجود افشای روابط حسنه یزدی با امپریالیسم آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، چرا یزدی مأمور رسیدگی به شکایات مردم در سراسر ایران می‌شود؟ به دنبال تسخیر سفارت آمریکا و برکناری بازرگان و یزدی از نخست‌وزیری و سرپرستی وزارت خارجه که بالاخره رابطه آن را با این قضایا فاش نکردند و به دنبال افشاگری شماره ۱۳ «دانشجویان پیرو خط امام» مستقر در مرکز جاسوسی آمریکا، درباره رفتن شاه به آمریکا و افشای روابط حسنه آقای، یزدی وزیر خارجه وقت، با

۲۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

امپریالیسم آمریکا که در روز سه‌شنبه ۶ آذرماه ۱۳۵۸ انتشار یافت، ساعت ۹ شب همان روز جیمی کارتر، رئیس‌جمهوری آمریکا در [سنگر] تلویزیون سراسر آمریکا ظاهر می‌شود و برای مردم آمریکا از روابط حسنه امپریالیسم آمریکا با بازرگان و یزدی سخن می‌گوید. از این سخنان کارتر و سخنان دیگر رهبران امپریالیسم آمریکا که چند روز قبل از این از شبکه سراسری تلویزیون آمریکا پخش شد، کاملاً مشهود است که امپریالیسم آمریکا با تمام تلاش خود می‌کوشد محافل لیبرالی را در ایران تقویت کند و حکومت ایران را به دست آنان بسپارد، تا بدین وسیله دوباره سلطه خود را بر مردم ما تحکیم بخشد.

ما در آینده نیز خواهیم کوشید نشان دهیم که چگونه امپریالیسم آمریکا در هر حرکت خود از چنین مهره‌هایی حمایت می‌کند و می‌کوشد این نمایندگان سرمایه‌داری را به قدرت برساند.

ما در اینجا بخشی از سخنان کارتر و سخنگوی سرمایه‌داران آمریکایی را که از شبکه تلویزیونی آمریکا پخش شده است، عیناً نقل می‌کنیم.

حالا بد نیست [پیش از آن] به سخنان سخنگوی راکفلر نیز که از رادیوی آمریکا پخش شده است، توجه کنیم: «مدتها بود که قرار بود شاه به آمریکا بیاید. در این مورد با دولت ایران تماس گرفتیم و بهترین دوستان ما در ایران آقای مهدی بازرگان، نخست‌وزیر و آقای دکتر یزدی، وزیر امور خارجه به ما گفته بودند که می‌توانند مردم را آرام نگه دارند...».

اینکه که نقش آقای بازرگان و یزدی و روابط سیاسی آنها با امپریالیسم آمریکا معلوم شده است، اینک که امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند لیبرال‌ها را در ایران به قدرت برساند تا منافع خود را حفظ کند، چرا آقای بازرگان و امثال او هنوز در شورای انقلابند و به دکتر یزدی مسئولیتی داده می‌شود که بسیار حساس است؟

سخنرانی کارتر در ۲۷ نوامبر، برابر با ۶ آذر:

«از ماه ژانویه نقشه‌ای برای آوردن شاه به آمریکا توسط کیسینجر طرح‌ریزی شد. ما می‌دانستیم که آمدن شاه به آمریکا باعث عکس‌العمل‌های شدید مردم ایران خواهد شد و به همین دلیل دست به اقدامات زیر زدیم:

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۵۵

۱- گارد حفاظتی سفارت را در ایران تقویت کردیم.

۲- با دولت ایران (دولت بازرگان) تماس گرفتیم، هم دولت ایران و هم وزارت خارجه قبول و تعهد کردند که امنیت سفارت آمریکا را در تهران تضمین کنند و تا سه روز هم این کار را کردند، ولی متأسفانه با تعویض بعضی از دوستان ما در دولت (آقای بازرگان و آقای یزدی) ما بیش از این نتوانستیم کاری بکنیم».

۲ - مبارزه ضد امپریالیستی و سیاست ضد انقلابی شورای انقلاب - نشریه کار، ۱۳۵۸/۹/۲۸

نزدیک به یک ماه و نیم از تاریخ تسخیر سفارت آمریکا می‌گذرد. از آن زمان تاکنون تغییرات مهمی در سطوح مقامات بالای کشور به وجود آمده است. دولت بازرگان استعفا می‌دهد و به دنبالش دکتر یزدی وزیر خارجه سابق از پست خود برکنار می‌شود. ابوالحسن بنی‌صدر سومین، وزیر خارجه ایران بعد از قیام بهمن ماه است و هنوز جابه‌جایی کامل صورت نپذیرفته که شورای انقلاب جای سابق یزدی را از بنی‌صدر پس می‌گیرد و به قطب‌زاده می‌سپارد.

تغییرات دیگری نیز در سایر سطوح من جمله شورای انقلاب صورت گرفته است. اما از آنجایی که وزارت خارجه و سیاست خارجی ایران در رابطه با تسخیر سفارت، مقام ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد، ما در این مقاله، تعقیب سیاست خارجی ایران را بیشتر از کانال تغییرات وزارت خارجه دنبال می‌کنیم.

بعد از تسخیر سفارت، تظاهرات میلیونی توده‌ها به همراه شعارهای «مرگ بر امپریالیسم» و «مرگ بر آمریکا»، افشای کلیه قراردادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، قطع وابستگی و قطع صدور نفت به آمریکا و بالاخره استرداد شاه خائن و بازپس دادن اموال به یغما برده‌اش، نشان از این روحیه و از این فشار داشت و قبل از آن نیز ما این روحیه و این خواست‌ها را در شعارها و قطعنامه‌های تظاهرات و میتینگ‌ها در اعتصابات کارگری (بخصوص صنعت نفت) و در اعلامیه‌ها و هشدارهای گروه‌ها و سازمان‌های مترقی و ضد امپریالیست شاهد بودیم.

دولت بازرگان و دکتر یزدی را همچون دیگران توان مقابله با این موج عظیم ضد امپریالیستی نبود.

۲۵۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

آنها شناخته‌تر از آن بودند که حتی با گرو گذاشتن گذشته به اصطلاح «ملی و مبارز» خود بتوانند توده‌ها را فریب دهند، مامشات و محافظه‌کاری کنند و دستاوردهای قیام خونین مردم ما را یکسره تقدیم امپریالیسم نمایند. نه، توده‌ها این را نمی‌پذیرفتند و نخواهند پذیرفت.

چنین بود که شورای انقلاب خود همه کارها را به عهده گرفت و از این رهگذر بعضی از تضادهای درونی جناح‌های حاکمه را نیز تخفیف داد و ترکیب اعضای آن به قضاوت مردم گذاشته شد که نه چیزی چشمگیرتر از کابینه بازرگان بود و نه سیاستی برتر از آن ارائه می‌داد.

ابوالحسن بنی‌صدر که جای یزدی را در وزارت خارجه پر کرده بود، طرح خود را مبنی بر بازپس گرفتن شاه مخلوع که در آن بر لزوم شرکت در جلسه رسمی شورای امنیت جهت افشاگری درباره جنایات شاه در طول زمامداری ننگینش تأکید داشت ارائه داد (مصاحبه بنی‌صدر با «روزنامه اطلاعات» ۱۰ آذر) و این، تنزل دادن خواست‌های ضد امپریالیستی توده‌ها بود، اما این حداقل نیز برای شورای انقلاب و بخصوص شخص قطب‌زاده که تمام تلاشش تحکیم سلطه امپریالیسم آمریکا است، زیاد بود. شورای انقلاب بنی‌صدر را از وزارت خارجه برداشت و شخصی به جای او گمارد که در دروغ‌گویی، عوام‌فریبی و شیادی برترین است.

قطب‌زاده، این عنصر مرتجع و شناخته‌شده را - که در طول دوران پس از قیام، نقش عمده‌ای در پایمال کردن حقوق دمکراتیک توده‌ها ایفا کرده است - امروز همه مردم آگاه ما می‌شناسند. این تغییر در عین حال، نشانه کشمکش بر سر قدرت در حاکمیت نیز هست. ببینیم بنی‌صدر در مورد استعفای خود چه می‌گوید:

«ناچار بودیم که از امکاناتی که در جهان داشتیم برای رسیدن به این هدف استفاده کنیم. اما رادیو - تلویزیون، سیاستی درست نقطه مقابل ما در پیش گرفت و با جعل خبر و ناسزا گفتن (آنچه که با نام قطب‌زاده مترادف است) به دبیر کل سازمان ملل و تبلیغات دروغ، جوی درست کرد که در ذهن همه این مسئله شکل گرفت که اگر ما در شورای امنیت شرکت کنیم، فوراً یک حکم محکومیت دست ما می‌دهند و ما محکوم شده برمی‌گردیم؛ بنابراین، با جوی که ایجاد شد، شرکت کردن در شورای امنیت

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۵۷

بی‌معنی بود ... در نتیجه من چطور می‌توانستم در وزارت خارجه بمانم؟» (مصاحبهٔ بنی‌صدر با روزنامهٔ اطلاعات، ۱۰ آذر ۱۳۵۸)

ولی قطب‌زاده، مصرأً تأکید کرد که رفتن بنی‌صدر از وزارت خارجه در رابطه با سفر نیویورک نیست و ایشان دیر یا زود از این وزارتخانه می‌رفت. همچنین او در مقابل این پرسش که آیا تاکتیک سیاست باز بنی‌صدر، موجب رفتن او از وزارت خارجه شد؟ طبق معمول به عوام‌فریبی دست زد و گفت:

«سیاست بنی‌صدر، سیاست شورای انقلاب بود. سیاست ما نیز همین خواهد بود که قبلاً بوده است. باید بگویم که در نفس مبارزه با امپریالیسم هیچ‌گونه تغییری به‌وجود نیامده است» (روزنامهٔ اطلاعات، همان تاریخ).

اما همین شخص طبق آنچه که در «روزنامهٔ بامداد» مورخ ۱۲ آذر نوشته شده است، آشکارا کنار رفتن بنی‌صدر را به دلیل عدم تحرک کافی او در تطبیق خود با خط امام دانست و اظهار داشت که «راديو - تلویزیون از اول در خط امام بوده، هست و خواهد بود».

این اختلافات، کشمکش بر سر کسب قدرت را به خوبی آشکار می‌کند. بنی‌صدر راديو - تلویزیون را (قطب‌زاده را) جعل‌کنندهٔ خبر، ناسزاگو و تبلیغاتچی دروغگو خطاب می‌کند و قطب‌زاده بنی‌صدر را فاقد تحرک و خارج از خط می‌خواند. شورای انقلاب نیز از قطب‌زاده حمایت می‌کند.

سیاست شورای انقلاب در مورد سد کردن حرکت توده‌ها و انحراف آن از خواست‌های اصولی‌اش اینک در سیاست خارجی و برخورد با مسئلهٔ سفارت به وضوح روشن است.

قطب‌زاده، وزیرخارجهٔ جدید شورای انقلاب، در اعلامیه‌ای که روز جمعه ۱۶ آذرماه صادر کرد (روزنامهٔ بامداد، شنبه ۱۷ آذر) چنین می‌نویسد:

«با همکاری همه‌جانبهٔ تمام گروه‌های ضد امپریالیستی و صهیونیستی ایران و جهان یک هیئت از شخصیت‌های مستقل و آزادهٔ جهان و ایران در تهران تشکیل دهیم تا پروندهٔ جنایات دولت آمریکا در ایران را از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ تاکنون مطالعه و بررسی نماید».

۲۵۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

همچنین «عمال جاسوسان آمریکایی را که به نام دیپلمات خود را معرفی کرده‌اند، در حضور همین هیئت به نظر مردم جهان بگذاریم» و سپس «در حد قدرت و امکان تلاش نماییم تا نتایج بررسی و تحقیق این هیئت را به زوایای جهان برده و همگان را از آن آگاه نماییم».

همین، دیگر نه صحبتی از افشا و لغو قراردادها در میان است و نه از قطع ارتباط؛ حتی صحبت از استرداد شاه نیز به تدریج کمتر و کمتر می‌شود.

تمام این مانورها و جا عوض کردن‌ها، کوشش‌هایی است در جهت انحراف خواست‌های ضد امپریالیستی توده‌ها و تثبیت منافع سرمایه‌داران وابسته. اگر یزدی نتواند مجری این سیاست باشد، شانس خود را با بنی‌صدر امتحان می‌کنیم و در غیر این صورت، قطب‌زاده را به کمک می‌طلبیم. این است سیاست شورای انقلاب. بدیهی است که امپریالیسم در این میان نیز بی‌کار نشست و در سطح جهانی دست به یک سری مانورهایی زد که افکار عمومی جهانیان را از مسئله اصلی منحرف گرداند.

مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل و رأی صادره مبنی بر بازگرداندن جاسوس‌ها و بازگشت مناسبات به حالت عادی و همین‌طور رأی دیوان بین‌المللی لاهه، تلاش‌های امپریالیسم آمریکا را برای محق جلوه دادن خود نشان می‌دهد.

این ارگان‌ها که ساخته و پرداخته امپریالیسمند، هیچ‌گاه در خدمت منافع خلق‌های جهان قرار نخواهند گرفت و رأی آنها پیشیزی برای نیروهای ارزنده و انقلابی ارزش ندارد.

رفتن شاه خائن از ایالات متحده به پاناما، تازه‌ترین شگرد امپریالیسم برای حل مسئله است و این شکلی بود که از آغاز، ماجرا پیش‌بینی می‌شد، اما نه تلاش‌های مذبحانه امپریالیسم و نه شگردهای گوناگون سازشکاران، محافظه‌کاران و مرتجعین داخلی در نهایت نخواهد توانست سیل خروشان خلق رزمنده ما را علیه امپریالیسم سد نماید. طبقه کارگر، دهقانان و سایر زحمتکشان ما روز به روز بیدارتر، آگاه‌تر و متشکل‌تر می‌شوند و لحظه به لحظه عرصه را بر امپریالیسم آمریکا و طبقه سرمایه‌دار وابسته به آن و سازشکاران و مرتجعین دشوارتر می‌کنند.

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۵۹

ب - بیانیه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) - فرانکفورت

۲۰ خرداد ۱۳۵۸ / ۱۰ ژوئن ۱۹۷۹

آقای یزدی، چرا تکیه بر مسند وزارت فراموشی می‌آورد؟

آن زمان که جنبش مترقی دانشجویان خارج از کشور با الهام از جنبش خلق‌های زحمتکش ایران و پیشگامان انقلابی‌اش قاطعانه بر علیه رژیم خائن و امپریالیست‌های غارتگر مبارزه می‌کرد، همه فرصت‌طلبان و ... ها در خانه‌هایشان بودند و به محض روشن شدن افق‌های پیروزی به‌ویژه پس از قیام پیروزمند مردم، اینان برای کسب اعتبار و تصاحب مناصب وزارت و ... به تبلیغ جنبش دانشجویی خارج، بدون توجه به هویت سازمانی آن - که هیچ ارتباطی با فرصت‌طلبانی چون ...ها نداشت - پرداختند. و امروز که سازشکاران هرچه بیشتر در جهت به سازش کشیدن نتایج مبارزات مردم حرکت می‌کنند، در این مقطع نیز جنبش مترقی دانشجویی چون گذشته به مبارزات بی‌امان خود بر علیه ارتجاع و امپریالیسم و نهادهای ضد دموکراتیک ادامه می‌دهد و خواستار تصفیه عوامل رژیم منفور سابق در کلیه شئون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و ... است.

آقای یزدی با حمایت از این عوامل و حمله به دانشجویان مبارز، آنها را آشوب‌طلب می‌خواند و سعی در منحرف کردن جهت سیاسی جنبش دانشجویی به خواست‌های صرفاً صنفی دارد (رجوع شود به بیانیه وزارت خارجه در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۵۸ در مطبوعات). جوانان مبارز و سازش‌ناپذیری که در طی بیست سال گذشته با تشکل در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) ساعتی از مبارزه مقدس در جهت پیروزی و بهروزی ستم‌دیدگان هم‌وطن خویش و افشای رژیم دیکتاتوری شاه خائن و اربابان امپریالیستش غافل نبوده‌اند، هم اکنون نیز هدف حملات ضدانقلابی و مغرضانه واقع شده‌اند. امروز که فرصت‌طلبان بی‌عمل سعی در وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها را دارند، نه در عزم پولادین این جوانان مبارز خللی وارد توانند آورد و نه پیشیزی به انبان میان‌تهی افتخارات طوماری خود خواهند افزود. اگرچه سال‌ها علیه رژیم شاه و امپریالیسم مبارزه کرده‌ایم، لیکن نه

۲۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

چشمداشتی به بوق و کرنای بی جهت داریم و نه می‌خواهیم در پیرامون آنچه کرده‌ایم قلم بزنیم. آنچه ما را بر آن داشت که با خلق سخن بگوییم، اتهامات ارتجاعی و آریامه‌روار مندرج در اطلاعیه منتشره از طرف وزارت امور خارجه بوده است. حال که این‌گونه است لازم می‌بینم گوشه‌هایی از آنچه را که در سال‌های گذشته در خارج از مرزهای میهن در جریان بوده به قضاوت عموم بگذاریم.

بیش از بیست سال است که دانشجویان مترقی و مبارز ایرانی در خارج از کشور در صفوف کنفدراسیون جهانی مبارزه کرده‌اند. دانشجویان مسلمان مبارز نیز از این امر برکنار نبوده‌اند و در صفوف کنفدراسیون و یا در خارج از آن در مبارزه بی‌امان بر علیه ارتجاع و امپریالیسم شرکت داشته‌اند. در این میان جریانی غیرانقلابی و محافظه‌کار سعی داشت خود را در میان صفوف دانشجویان مسلمان مبارز جا بزند. آقای یزدی نیز از جمله سران این جریان بوده است. زمانی که صفوف انبوه کنفدراسیون، مبارزه آشتی‌ناپذیر خود را ادامه می‌داد، زمانی که دانشجویان مسلمان مبارز با دفاع از مبارزه انقلابی سازمان‌هایی چون «مجاهدین خلق ایران»، و تبلیغ و ترویج اسلام مبارز و تفسیر انقلابی مباحث مذهبی سعی در گسترش صفوف مبارزاتی دانشجویان را داشتند، جریان فوق‌الذکر با سرگیجه در مباحث محفلی و فارغ از عمل، سوق دادن افکار توده‌های ایرانی به سوی مسائل شرعی - از قبیل ذبح اسلامی و دیگر مقوله‌های به دور از سیاست - سعی داشت مسائل روز جنبش انقلابی ایران را بی‌اهمیت جلوه دهد. به یاد می‌آوریم آقای یزدی را که در ژانویه ۱۹۷۵ در شهر ساکرامنتو در کالیفرنیا درست زمانی که بحث داغ بر سر لزوم طرح شعار سرنگونی رژیم منحوس شاه خائن با جریان‌های سازشکار در گرفته بود، با این شعار مخالفت می‌ورزید؛ زیرا در اساسنامه تشکیلات ایشان به این مسئله اشاره‌ای نشده بود.

به روشنی در خاطرمان هست که در پاییز گذشته، زمانی که سراسر ایران را بانگ «مرگ بر شاه» می‌لرزاند و توده‌ها از تکرار صدباره و هزارباره این شعار در مقابل ارتش تا به دندان مسلح شاه خائن ابایی نداشتند، آقای یزدی در آن طرف دنیا و به دور از مخاطراتی که هر دقیقه مردم مبارز را تهدید می‌کرد، در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، در شهر لس آنجلس در باره طاغوت سخن می‌راند و پس از یک تحلیل تاریخی از

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۶۱

طاغوت بودند.^۱ جناب یزدی با یک تبسم منفور چهلوی^۲، به ناگهان سخن را به پایان برد و در مقابل سؤال دانشجویان که خواستار روشن شدن رابطه دار و دسته دربار پهلوی و طاغوت بودند، جناب یزدی با یک تبسم پرمعنی فقط به جمله عاقلان داند بسنده کرد. آیا آقای یزدی به خاطر می‌آورد زمانی را که تظاهرات کنفدراسیون جهانی در لس آنجلس برای اعتراض به جنایت شاه در سینما رکس آبادان را پلیس فاشیستی لس آنجلس به خون کشید و صد و هفتاد و یک نفر از دانشجویان مبارز را به زندان انداختند، اما در این تظاهرات خونین خبری از انجمن دانشجویی ایشان نبود؟ هیچ‌گاه از خاطر نخواهیم برد زمانی را که خائنین دربار پهلوی به ویلای خواهر شاه جلاد در محله اعیان‌نشین بورلی هیلز در شهر لس آنجلس فرار کردند و در همان زمان، بیستمین کنگره جهانی کنفدراسیون در این شهر در جریان بود و پناهگاه این جانیان فراری به دست توانای دانشجویان متشکل در کنفدراسیون و دیگر توده‌های رزمنده ایرانی به آتش کشیده شد و چند روز بعد دانشجویان وابسته به انجمن آقای یزدی، پس از برگزاری یک تظاهرات آرام در یک پارک خوش آب و هوا در فاصله زیادی از ویلای خوش و آب و هوا، در فاصله زیادی از ویلای این خائنین، مصاحبه‌ای تلویزیونی کردند و یکی از ایشان با ... تمام اعلام داشت که مخالف آشوب‌طلبی هستیم و با خواست‌های پلیس هماهنگی داریم. ده‌ها بار کنسولگری شاه خائن و لانه‌های جاسوسی رژیم در سراسر جهان به اشغال کنفدراسیون جهانی درآمد و در آن زمان آقای یزدی مشغول کمک به امر مداوای کادرهای زخمی ارتش تجاوزگر آمریکا در جنگ ویتنام و دریافت حقوق‌های گراف از بیمارستان نظامی ارتش آمریکا در تگزاس بود.

پایگاه ساواک در خارج از کشور در شهر ژنو به تسخیر کنفدراسیون درآمد و هزاران صفحه از اسناد ساواک به دست این فرزندان خلق افتاد که نه تنها از انتشار آن ابایی نداشتند، بلکه آن را با شوق تمام وظیفه خود می‌دانستند و کتابی که هم‌اکنون در

۱. جمله نارساست. در متن نسخه اصلی به همین صورت آمده است (ویراستار).

۲. روشن نیست منظور از واژه چهلوی چیست.

۲۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

ایران تحت نام «پارهای از اسناد ساواک» انتشار یافته است، بخشی از این اسناد است؛ همچنان که انتشار این مدارک در آن روزها باعث افشا و اخراج یکی از مأمورین منفور ساواک از سوییس شد. امروز که اسناد ساواک و سیا در دسترس آقایان قرار گرفته، می‌بینیم که همه این مدارک محفوظ مانده و صحبتی هم در مورد افشای اسناد جنایت و خیانت رژیم منفور شاه نیست و از آن غم‌انگیزتر جریان گم شدن اسناد موجود در سفارت ایران در آمریکا است که وزارت امور خارجه تمایلی به توضیح لازم در پیرامون آن را ندارد، ولی با شناختی که کنفدراسیون از آقای یزدی دارد می‌شود حدس زد که این امر بدون ارتباط با پیشینه مبارزاتی جناب وزیر امور خارجه و اقوام ایشان نیست.

لابد عدم لغو بخش بزرگی از قراردادهای محرمانه با آمریکا که خود آقای یزدی هم بدان اشاره کرده، ادامه مبارزات درخشان ایشان است. جای تعجب نبود که آقای یزدی و انجمن ایشان در تظاهرات عظیم و خونین ۲۰ هزار نفری فرانکفورت (آذر ۱۳۵۷) که [در] رسانه‌های گروهی کشورهای امپریالیستی تحت نام «دوشنبه خونین» منعکس شد، حضور نداشت.

به یاد می‌آوریم این تظاهرات را که به پشتیبانی از مبارزات قهرآمیز توده‌های زحمتکش میهنمان انجام گرفت و با حمله متهورانه اعضای کنفدراسیون جهانی به کنسولگری امپریالیسم آمریکا و مؤسسات غارتگران خارجی تداوم یافت. در این تظاهرات صدها تن از دانشجویان مبارز به خاک و خون کشیده شدند و نبردهای خیابانی در فرانکفورت موجب گردید تا ساعت‌ها شهر به حالت غیرعادی درآید. کجا بودند بعضی پرگویان در این صحنه‌های خشم و خون؟

کجا بودند اینان در اعتصاب غذاهای بی‌شمار و طولانی که برای کمک به امر نجات رزمندگان «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» و «مجاهدین خلق ایران» و دیگر مبارزین توسط کنفدراسیون برگزار می‌شد؟

زمانی که مجالس یادبود برای رزمندگان بی‌شمار سازمان‌های انقلابی برگزار می‌شد، اینان در لانه‌هایشان بحث می‌کردند که آیا این رزمندگان، شهید خلق هستند یا خیر؟

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۶۳

کجا بودند آقای یزدی و انجمن ایشان در مبارزاتی که بر علیه فرح خائن برپا شد و دانشجویان رزمنده کنفدراسیون و ایرانیان میهن پرست به درون مجلسی که از طرف سرمایه داران جهانخواار آمریکایی برای تجلیل از این خائن برپا شده بود، نفوذ کردند و آن را به هم ریختند، و پلیس و اف بی آی را مات و مبهوت به جای گذاردند؟! نتیجه آن شد که پلیس نیویورک مجبور به بسیج ۴۴۷۷ مزدور خود شد تا شاید بتواند از این عامل خود بهتر حفاظت کند و این امر به اعتراض وسیع مردم آمریکا منجر شد؛ زیرا که چند هزار دلار خرج این بزرگترین بسیج پلیسی تاریخ آمریکا، از ذخیره مالیاتی ایشان پرداخت شد.

وارونه جلوه دادن عقاید و مغشوش کردن افکار مردم در تلویزیون، با فیلم مثله شده و بی سر و تهی که در تلویزیون نشان داده شد و سخنی از این همه مبارزات و توضیح منشأ سازمانی آن نرفت، هیچ کمکی به فرصت طلبان نکرده و نخواهد کرد.

مردم خوب به خاطر دارند که دانشجویان مبارز کنفدراسیون جهانی در سفر شاه خائن به آمریکا، چه بر سر او و اربابش کارتر جنایتکار آوردند. فیلم‌ها و عکس‌ها و مدارک موجود گویای آن است که چه کسانی فعالانه در صحنه‌های زد و خورد خونین جلو و پشت کاخ سفید شرکت داشتند.

بخش کوتاهی از این مبارزات از تلویزیون شاه خائن در ایران پخش شد؛ درحالی که همین حقایق در تلویزیون دولتی امروز به گونه‌ای خلاف حقیقت به خورد مردم داده می‌شود.

بیش از ده هزار دانشجویان محاصره کننده کاخ سفید چه کسانی بودند و آیا چه سازمانی این گروه عظیم را بسیج کرده بود؟ چرا از بردن نام کنفدراسیون جهانی در شرح این تظاهرات طفره می‌روید؟ با توجه به قیام مسلحانه پرشکوه خلق، این گونه اعتقاد داشتیم که دوران نکبتبار دیکتاتوری در ایران به پایان خواهد رسید، اما هرچه می‌گذرد نه تنها اثری از گسترش آزادی‌های دموکراتیک مشهود نیست، بلکه هر روزه با تحکیم دوباره نهادهای ضد دموکراتیک، این امید نیروهای مترقی و مبارز ضعیف‌تر می‌شود.

۲۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

در همین رابطه نیز دانشجویان رزمنده و مؤمن به آرمان ستم‌دیدگان، صدای اعتراض خود را نسبت به انتصاب و ابقای گروهی از عوامل رژیم شاه خائن در سفارتخانه‌ها و سرکنسولگری‌های ایران در سراسر جهان بلند کردند و خواستار پایان فعالیت این عوامل ضد انقلابی شدند، اما با آنچه روبه‌رو گشتند چیزی جز گسترش دامنه انحصارطلبی، انتقال تهدید و ارعاب و سرکوب به خارج از مرزهای ایران نبود.

به‌راستی این همه نهادهای ضد دموکراتیک که هر روزه مستحکم‌تر می‌شود به سود کیست؟ خلق چه سودی از خفقان می‌برد؛ درحالی‌که برای گسترش مبارزه ضد امپریالیستی خود در همه ابعاد به آزادی احتیاج دارد؟ این سؤال را از آقای یزدی می‌کنیم و مصرأً منتظر جواب ایشان هستیم.

امروز نیز هشدار می‌دهیم اگر سیاست اتهام و تهدید و ارعاب آریامهرگونه ادامه پیدا کند، تا هر زمان که لازم باشد، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و کلیه دانشجویان رزمنده و وفادار به آرمان خلق در سراسر جهان، از استرالیا، اندونزی، بنگلادش، فیلیپین و هندوستان تا ترکیه و اروپا و آمریکا با عزم پولادین با آن به مقابله برخوانند خاست و همان‌گونه که امپریالیسم و اتحاد رژیم شاه و ساواکش با پلیس و سازمان‌های جاسوسی سراسر جهان نتوانستند به مبارزات کنفدراسیون خلیلی وارد آورند، نوشته‌هایی مانند آنچه وزارت امور خارجه منتشر کرده و در آن ابراز می‌دارد: «اخیراً مشاهده شده است که عناصری به نام دانشجویان ایرانی مقیم خارج سعی در ایجاد آشوب و جنجال در محل نمایندگی‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران در خارج را دارند ... عملاً دست به کارهایی می‌زنند که ثابت شود از طرف مراکز مشکوکی تحریک می‌شوند ... و لذا به مأمورین دولت دستور داده شده است که با این گونه اعمال عناصر آشوب‌طلب در هر نقطه دنیا به شدت مقابله کنند ...».

و تاکتیک‌هایی از قبیل متناسب کردن دانشجویان به مراکز سیاسی مشکوک - که ما را به یاد تاکتیک‌های رژیم محمدرضاشاهی می‌اندازد - نه تنها اثری در مغشوش کردن افکار مردم ندارد، بلکه کنفدراسیون جهانی بیش از پیش، مصمم و پیگیر به مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک خود ادامه می‌دهد و برای افشای این توطئه‌های ضد

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۶۵

دموکراتیک و مسموم، هرگز گامی به عقب نخواهد گذاشت. کسانی که با چند ماه دیپلماسی^۱ سعی در پوشاندن گذشته آنچنانی خویش دارند، باید بدانند که هرگز قادر نخواهند شد با توسل به شیوه‌های ترور سیاسی، تهدید و ارعاب، جلوگیری حرکت مترقی و رزمنده جنبش دانشجویی باشند.

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) - فرانکفورت

۲۰ خرداد ۱۳۵۸ / ۱۰ ژوئن ۱۹۷۹

۱. دیپلماسی: مترجمی (فرهنگ بزرگ سخن، ج ۴، ذیل دیپلماسی). گویا منظور همان دیپلماسی و اشاره به کم تجربه بودن و نداشتن پیشینه کاری در حوزه دیپلماسی نیز هست (ویراستار).

ث - قطعنامه کنفدراسیون علیه دکتر یزدی

بیانیه کنفدراسیون علیه یزدی

CONDEMN YAZDI'S SECRET MISSION AGAINST THE IRANIAN PEOPLE*****

We would like to take this opportunity and introduce the real character of Ibrahim Yazdi, the so-called foreign minister of the reactionary government of Iran, a U. S. mercenary who has come in a secret mission.

Ibrahim Yazdi is a representative of the government whose members - have not ever been truly against the Shah's repressive rule, on the contrary, in several occasions begged him to share the power with them. The letters written and signed by Mehdi Bazargan, Sandjabi, and Shapour Bakhtiar, to name a few, for the above purpose are fortunately in the hands of Iranian people.

Ibrahim Yazdi is one of the ^{most} hated persons by the Iranian people. The following points are only a few instances in order to show the dirty tricks implemented by him against the Iranian people.

1- All his life, specially during the last 18 years of his stay in the United States, Ibrahim Yazdi has not ever joined the Iranian Students in a single protest against the puppet regime of the Shah. But, when it was certain that the Shah had to go, he was suddenly exported to Iran to conduct a phony referendum and to cheat in the election.

2- Yazdi is the one who challenged Iranian people in the call for the formation of Constitutional Assembly and super imposed his idea of the Council of Experts. He is a member of the so-called "Revolutionary Council" which put together the first draft of the "Constitution" that an ordinary mind may recall without a severe sense of shame and humiliation.

3- Yazdi ordered all the Iranian embassies abroad to preserve the same information collected by SAVAK (the Shah's secret police) in connection with Iranian dissidents and students outside the country, including the United States, and send them directly to his office to use them against the opposition. He further ordered the same embassies to identify the opposition papers, their publishers, and writers, and to keep him informed.

4- Yazdi is the one who institutionalized the censorship.

5- Yazdi is responsible for the continuation of the arms deal with the merchants of death which has been initially started by the puppet Shah himself. He has recently signed a \$5 million contract with the U.S. Government in order to add to the present 6000 of Kurdish people who were murdered by the present government in Iran.

6- Frightened by the workers' strikes in the oil industry in Iran, Yazdi asked for fuel from the Carter's Administration a few weeks ago, in order to run the military machine, against the Kurdish resistance in a case that the Kurdish uprising can not be suppressed quickly and the supplies might run out. This is indeed ironic that with the "fuel shortage" during this winter in the United States, why the U.S. government gave the first priority to the Yazdi's request rather than the urgent need of the American people.

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاهها □ ۲۶۷

7- Yazdi is the one who tried to preserve the CIA stations in Iran. There are strong indications that these stations (for instance in Kabkan Noshahr, etc.) are still working.

8- He invited U.S. military advisers to patch up his military machine.

9- His provocation has led to closing all progressive newspapers in Iran, and the arrest of progressive writers, and assault everyone who in fact advocates the freedom of press.

We would call on all the freedom loving people to condemn Ibrahim - Yazdi remembrance of another dimension of the Shah's repressive rule . While the Shah's true face is exposed to everyone at the present time imperialism is trying hard to mask and represent him/ once again, with faces such as Shapour Bakhtiar, and Ibrahim Yazdi as a new package.

We would urge you to condemn Ibrahim Yazdi, and his disgraceful tactics against the Iranian people.

YAZDI IS NOT A TRUE REPRESENTATIVE OF THE IRANIAN PEOPLE .

DOWN WITH THE REACTIONARY GOVERNMENT OF IRAN .

DEATH TO THE SHAH AND HIS DISGUISED FACE , BAKHTIAR .

U.S. ADVISERS, CIA AGENTS, OUT OF IRAN .

DOWN WITH U.S. IMPERIALISM .

LONG LIVE THE JUST STRUGGLE OF IRANIAN PEOPLE .

LONG LIVE THE SOLIDARITY OF AMERICAN AND IRANIAN PEOPLE .

Federation of Iranian Students In U.S., Member of World Confederation of Iranian Students (National Union)

Iranian Students Association in Washington- Baltimore, Member of World Confederation of Iranian Students (National Union)

پ - نقد رادیو مسکو: ابراهیم یزدی حقایق را تحریف می کند

رادیو مسکو در تفسیر ساعت ۱۸:۳۰ بعدازظهر دیروز خود گفت: «بدون شک مراجعه به حقایق تاریخی، مفید و آموزنده است، به شرط اینکه تحریف نشده باشد. متأسفانه این شرط و این نکته را نمی توان درباره سخنانی ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجهٔ اسبق ایران - که اخیراً در شهر ارومیه ایراد کرد - صادق دانست. به گفتهٔ روزنامه

۲۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

جمهوری اسلامی، ابراهیم یزدی ضمن تشریح جریان رشد جنبش انقلابی ایران در سال گذشته، گفته است که ایالات متحده آمریکا و چین در باره این جنبش همان روشی را داشتند که اتحاد شوروی در پیش گرفته بود.

روی چنین ارزشیابی و تشریح رویدادها نام دیگری جز تحریف حقایق نمی‌توان گذاشت؛ زیرا همه می‌دانند که ایالات متحده آمریکا طی تقریباً چهل سال از رژیم محمدرضا پهلوی پشتیبانی می‌کرد و در سال ۱۹۵۳ که مردم او را از کشور راندند، سازمان «سیا»ی آمریکا، کودتای نظامی به راه انداخت و دولت قانونی مصدق را سرنگون ساخت و دوباره شاه را بر تخت سلطنت نشانند.

در سال گذشته هم واشنگتن تمام اقدام‌ها را به‌عمل آورد تا بلکه بار دیگر رژیم شاه را از خطر سقوط نجات بدهد. کافی است به روی کارآمدن دولت نظامی ارتشبد از هاری اشاره شود که بدین مناسبت کیسینجر، دوست نزدیک شاه، آشکارا گفت: امید است که این دولت با دست آهنین بتواند انقلاب را در ایران سرکوب کند. ژنرال هوپزر آمریکایی هم می‌بایستی این مسئله را حل کند که با عجله و شتاب از طرف پنتاگون برای رهبری ده‌ها هزار مستشار نظامی آمریکایی به ایران اعزام شد. این مستشاران به شاه کمک می‌کردند که بر مسند قدرت حکومت باقی بماند.

در کوشش برای پشتیبانی از رژیم درحال تلاشی شاه، پکن هم می‌خواست از واشنگتن عقب نماند. جالب است که هوا کوئو فنگ، زمامدار کنونی چین لازم شمرد به ایران پادشاهی برود و اولین دیدار خود را از یک کشور سرمایه‌داری به‌عمل آورد. هوا کوئو فنگ ضمن دیدار خود در اواخر اوت و اوایل سپتامبر سال گذشته از تهران، هنگام ملاقات با شاه، مراتب دوستی خود را ابراز داشت.

شاه از این ابراز دوستی هوا کوئو فنگ بال و پر گشود و به یکی از ضدانسانی‌ترین جنایات خود دست زد و ۸ سپتامبر در خیابان‌های تهران بیش از چهار هزار تن افراد بی‌سلاح را گلوله‌باران کرد. با این جمعه خونین، دوستی محمدرضا پهلوی با هوا کوئو فنگ استحکام پذیرفت.

برخلاف سیاست آمریکا و چین در جهت پشتیبانی از رژیم شاه، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی از اصول دوستی و حسن تفاهم ملت‌ها پیروی کردند و

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۶۹

همواره از مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران پشتیبانی معنوی و سیاسی کردند.

در این مورد ما بر آن بوده و هستیم که تنها خود مردم ایران حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند و مشخصات و ماهیت حکومت را در کشور معین نمایند. لئو نید برژنف در ماه دسامبر سال گذشته، ضمن پاسخ به سؤال خبرنگار «روزنامهٔ پرآودا» در بارهٔ رویدادهای ایران، خاطرنشان ساخت که کشور ما با قاطعیت تمام با مداخلهٔ خارجی در امور داخلی ایران از جانب هر کس و به هر شکل و بهانه‌ای باشد مخالف است.

چنین است حقایق مسلم تاریخی. این حقایق نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها و سلطه‌طلبان، سیاستی در مورد مردم ایران و مبارزهٔ انقلابی آنها دنبال می‌کنند که با سیاست کشورهای سوسیالیستی کاملاً مغایرت دارد.

ت - اتحاد چپ؛ این چگونه مبارزهٔ ضد امپریالیستی است؟

سخنی با خلخالی و یزدی

پس از اینکه در ۲۷ اردیبهشت، سنای آمریکا احکام دادگاه‌های انقلاب را در مورد جنایتکاران رژیم سابق محکوم کرد، از جانب برخی از رهبران مذهبی و سیاسی مواضعی اتخاذ شد که به خوبی بیانگر درک سطحی و نازل آنها از ماهیت امپریالیسم و خاصه امپریالیسم آمریکا می‌باشد. این افراد کوشیدند از یک طرف قطعنامهٔ سنای آمریکا را که از حمایت کلیهٔ جناح‌های امپریالیستی برخوردار بود، ناشی از توطئهٔ یک نفر از عوامل مزدور شاه سابق جلوه دهند، و از طرف دیگر سعی کردند تا مگر حساب سنای آمریکا را از حساب دولت آمریکا جدا کنند. نمونه‌هایی از این کوشش‌های عبث را در نظرات آیت‌الله خلخالی و همچنین سخن پراکنی‌های دکتر یزدی مشاهده می‌کنیم. مثلاً آقای خلخالی می‌گوید (به نقل از یونایتد پرس): پرزیدنت کارتر حداقل منطقی است، ولی سناتور جاکوب جاویتس که قطعنامه‌ای را در انتقاد از اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب ایران در سنای آمریکا مطرح ساخت، به خاطر رشوه‌هایی که وی و همسرش از شاه گرفته‌اند، در صورت ورود به ایران باید حتماً تحت تعقیب قرار گیرند (روزنامهٔ

۲۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

کیهان، ۲۹ خرداد). به عبارت دیگر اینکه کارتر در این توطئه دست نداشته است و تنها یک آدم که پولی از شاه گرفته است، اقدامی کرده که تازه ایشان نیز در سال آینده به سنا راه پیدا نخواهد کرد. ما در ادامه این مصاحبه چنین می‌خوانیم: منابع مطلع به من گفته‌اند که به خاطر اسنادی که ما منتشر ساختیم سناتور جاویتس شانس انتخاب مجدد خود را برای سنای آمریکا از دست داده است و در اینجا آنچه که روشن نیست، این است که اگر جاویتس مادر مُرده به خاطر اینکه پولی گرفته بود این قطعنامه را مطرح کرد، دیگر نمایندگان چرا به قطعنامه مزبور رأی دادند و نقش کارتر در این میان چه می‌شود؟ حالا فرض را بر این می‌گذاریم که آقای خلخالی به علت دوری و بی‌خبری از مسائل جهانی چنین درفشانی‌هایی را کرده‌اند و غرضی در کار نیست، در مورد آقای دکتر یزدی چه باید بگوییم که حضرتشان بزرگ‌شده آمریکا می‌باشند؟ ما به این مطلب وقوف کامل داریم که در آمریکا قوه مقننه از قوه مجریه جداست و چنین قطعنامه‌ای که از طرف سنای آمریکا صادر شده، لزوماً به معنی سیاست دولت آمریکا در برابر مسائل ایران نیست، اما ناگزیریم که اعتراض خود را به دولت آمریکا و مقامات مسئول آن کشور منتقل کنیم (روزنامه بامداد، ۱ خرداد). خلخالی یک نفر را از تمام مجلس سنا جدا می‌کند و دومی کار را آخر رسانده و مجلس سنا را از کل سیاست آمریکا جدا می‌سازد، و جالب اینکه هر دو اسم این را هم می‌گذارند مبارزات ضد امپریالیستی.

ث - بیانیه انتقادی انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف در باره سیاست‌های دولت موقت

به نام خدا و به نام شهیدان به خون خفته خلق

تحلیلی از سیاست خارجی دولت موقت جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

به راستی که عصر ما، اوج انقلاب‌ها و جنبش‌های رهایی‌بخش خلق‌هاست. این واقعیتی انکارناپذیر است که تاریخ معاصر گواه آن می‌باشد. همواره شاهد درگیری ستم‌دیدگان محروم علیه جباران زمان بوده‌ایم و در این مرحله حساس تاریخی، تجلی آن را در قیام‌های افتخارآمیز خلق‌ها علیه امپریالیزم جهانی، به سرکردگی آمریکا با اندوخته‌ای

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۷۱

از تجربیات و دستیابی به پیچیده‌ترین روش‌های ضدخلقی برای بقای خویش پنجه بر حلقوم آزادگان گذاشته است و جز این هم انتظاری نداریم؛ زیرا که هیچ رابطه‌ی مسالمت‌آمیز انسانی بین امپریالیزم و خلق‌ها وجود ندارد. ملت‌های تحت سلطه‌ی این غول جهانخوار در یک برخورد درازمدت، محرومیت، ظلم، شکنجه و اسارت را با گوشت و پوست و خون خویش احساس می‌کنند و سرانجام درمی‌یابند که: یا نبرد یا اسارت. ولی آزادگان را اسارت پذیرفته نیست؛ لذا مشاهده می‌کنیم که خشم و کینه‌ی خلق‌ها شعله‌ور می‌شود و همچون آتشفشان، خروش را آغاز می‌کند و آتش انتقامشان بسان سیلی بنیان‌کن جریان می‌یابد و در مسیرش می‌سوزاند، زیر و رو می‌کند، حاکمان را به زیر و محکومان را به رو می‌آورد و اینان در مسیر حرکت خویش اسارت‌ها می‌بینند، شکنجه‌ها متحمل می‌شوند، خون‌ها اِثار می‌کنند، اما در مقابل، رهایی را می‌طلبند. خلق قهرمان ایران نیز در تداوم سنت پیشوایان خویش، انقلابی را آغاز کرد تا به بیان نخستین امام، علی (ع) پست‌ترین‌ها، بالاترین و بالاترین‌ها، اسفل‌ترین شوند «حتی نعوذ اسفلکم اعلا بکم و اعلاکم اسفلکم» (خطبه ۱۶ نهج البلاغه). انقلاب خلق ما با این هدف و آرمان در این مرحله تاریخی، دیکتاتوری رژیم شاه و امپریالیزم دشمن اصلی تمام خلق‌ها را پیش رو داشت. اکنون، پس از سرنگونی دیکتاتوری، برای تحقق آرمان‌هایش ملزم به داشتن جهت ضد امپریالیستی و سرانجام محو همه آثار سلطه امپریالیزم می‌باشد. ما مبارزه‌ای قاطع و مستمر در جهت قطع نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیزم آمریکا و متحدانش و به‌طور اخص نابودی عوامل سیا، موساد و عُمال پس‌مانده ساواک را در پیش داریم که لازمه آن، داشتن قهر انقلابی - توحیدی و همچنین حفظ اتحاد تمامی نیروهای اصولی ضد امپریالیستی و نیز برقراری اتحاد و همکاری با تمام خلق‌های تحت ستم و سلطه این غول جهانخوار می‌باشد. و اتحاد و همیاری با خلق‌ها را نه در حرف که در عمل، یعنی در یک برخورد فعال و ارگانیک با ایشان تحقق بخشیم. سیاست خارجی حکومت ایران و موضع آن در قبال فساد خلق یعنی امپریالیزم و خلق‌ها، معیاری است برای سنجش تداوم اصولی انقلاب و ما سعی می‌کنیم تا حد امکان کم و کیف سیاست خارجی دولت موقت جمهوری اسلامی ایران را بررسی نماییم.

الف - سیاست خارجی دولت در رابطه با امپریالیزم آمریکا

به دلیل سلطه تاریخی و گسترده امپریالیزم بر ایران، انقلاب ما و امپریالیزم به طور طبیعی به مثابه دو وجه یک تضاد، در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و با سرنگونی دیکتاتوری شاه، این تضاد به طور کامل حل نشد. انقلاب ما باید در ادامه جهت ضد امپریالیستی خویش، حل بنیادی این تضاد را دنبال کند. اکنون، دولت به عنوان یکی از ارگان‌های رهبری‌کننده انقلاب این مسئولیت را دارد که آمریکا را به عنوان دشمن اصلی تلقی نماید و همانند همه انقلابات ضد امپریالیستی تاریخ معاصر جهان، سیاست خارجی خود را بر اساس تحریم روابط و قطع نفوذ دشمن اصلی تنظیم نماید؛ بخصوص، اگر دولت اسلامی باشد، باید کلام امام علی(ع) را به عنوان یک اصل تغییرناپذیر در سیاست خارجی خود رعایت فرماید؛ آنجا که می‌فرماید: «الوفاء لاهل الغدر، غدر عندالله، و لغدر لاهل الغدر، وفا عندالله: وفا و دوستی با خیانتکاران و دشمنان، خیانت به خداست و دشمنی و خیانت به ایشان، دوستی با خدا». حال باید دید دولت جمهوری اسلامی تا چه حد این اصل و اصول دیگر را رعایت می‌کند.

آقای یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی، در مصاحبه‌ای اظهار داشتند که «آمریکا سالیان دراز حامی و طرفدار شاه سابق بوده است و دولت ایران به این نتیجه رسیده که آمریکاییان تقریباً در تمام موارد قتل، سو قصد، شکنجه و فساد رژیم پهلوی دخالت داشته‌اند. البته ایرانیان قصد بدی نسبت به آمریکا و آمریکاییان ندارند، ولی برای آنها مشکل است که این دخالت‌های گذشته را فراموش کنند»(۱). همچنین در جای دیگر می‌فرمایند: «نظر به اظهار علاقه و آمادگی‌های سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا مبنی بر اشاره به دوستی میان دولت ایران و آمریکا که گفته است آمریکا، حاضر است با ایران روابط حسنه داشته باشد و حتی در مورد مسائل نظامی چنانچه دولت ایران مایل باشد، آمریکا حاضر است به ایران کمک نماید. همچنین افزود قطعنامه سنای آمریکا با این اظهارات تناقض آشکار دارد»(۲). یا در جای دیگر می‌فرمایند: «جلوگیری از ورود شاه به آمریکا یک ژست حسن نیت خواهد بود. حال آنکه اگر به او اجازه ورود بدهند، نشانه دیگری خواهد بود حاکی از آنکه دولت آمریکا صادقانه نمی‌خواهد سیاست خود را نسبت به ایران تغییر دهد»(۳).

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۷۳

اشکال اینجاست که ماهیت این گفتارها متناقض است. اگر دولت ایران پذیرفته است که اینها در تمام جنایات رژیم سابق شرکت داشته‌اند، پس روابط حسنه و حسن نیت و صداقت، چه انتظاری است؟ آیا صداقت امپریالیزم در تصور یک وزیر انقلابی و یک دولت انقلابی می‌تواند جایی داشته باشد؟ اساساً شما دولتمردان خود بهتر می‌دانید که همه جنایات و خیانت‌ها و کشتارها که در تمام جهان اتفاق می‌افتد، سرخ یک طرف قضیه در دست این جهانخواران است. ماهیت کثیف این دژخیمان از روز روشن‌تر است و مشتشان در پیشگاه همه خلق‌ها باز شده و کوس رسوایی‌شان به صدا در آمده است. آن وقت شما می‌فرمایید: «ما شدیداً سعی می‌کنیم که روابط دوستانه با آمریکا را حفظ کنیم»؟ نکنند همه چیز را فراموش کرده‌اید؟ آن هم درحالی‌که کنت براون، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا می‌گوید: «گذشته‌ها را فراموش کنیم» (۴). آیا پشتیبانی‌های مکرر کارتر، این جنایتکار پلید از شاه خائن، خصوصاً بعد از کشتار ۱۷ شهریور و کشتارهای دیگر را فراموش کنیم؟ آیا این همه جنایت و توطئه را تحت پوشش دفاع از حقوق بشر، در همه نقاط جهان فراموش کنیم؟ در رابطه با قطعنامه سنای آمریکا، امام در سخنرانی خود گفتند: «معلوم است سنای آمریکا باید ما را محکوم کند. البته دولت آمریکا نیز ما را محکوم می‌کند، منتها حالا حرفش را نمی‌زند... روابط ما با آمریکا روابط یک مظلوم و ظالم است، روابط یک غارت شده و یک غارتگر است؛ آنها احتیاج دارند با ما روابط داشته باشند، ما چه احتیاجی به آنها داریم. ما روابط با آمریکا را می‌خواهیم چه کنیم؟» (۵)؛ آن وقت شما می‌گویید: «جمهوری اسلامی در چارچوب مسائل و مصالح دو کشور آماده همکاری است و قطعنامه سنای آمریکا، سیاست دولت آمریکا در برابر دولت ایران نیست» (۶).

دولتی که خود را منتخب امام و خلق می‌داند و خصوصاً شما آقای وزیر امور خارجه که ادعای پیرو خط امام بودن را دارید، تا کجا خط امام را دنبال می‌کنید؟ کدام مصالح را رعایت می‌کنید؟ آیا شما مصالح خلق را رعایت می‌کنید؟ اگر می‌کنید، باید بپذیریم که امام مصالح خلقمان را رعایت نمی‌کند!! چرا که اساساً رابطه مصالح خلق ما و مصالح امپریالیزم، رابطه بود و نبود است. از طرف دیگر حتی مفسر پرسابقه سیاسی در سیمای جمهوری اسلامی! نیز موضع سنای آمریکا را مهم‌ترین عامل تعیین سیاست

خارجی دولت آمریکا می‌داند و از این حرف شما که سال‌ها در آمریکا بوده‌اید و به این مسئله آشنایی کامل دارید، اظهار تعجب می‌کند. این تفاوت را چطور توجیه می‌کنید؟ تعجب‌آور اظهارات ایشان در مورد دشمنی که بیشتر از همه از انقلاب ایران، ضرر کرده است، می‌باشد. ایشان در مصاحبه‌ای گفته‌اند: «این صهیونیست‌ها هستند که بیشترین لطمه را دیده‌اند» (۷)، و در جای دیگر ضمن مصاحبه، دکتر یزدی گفت: «جنبش ضد آمریکایی که فعلاً در تهران به چشم می‌خورد، از بسیاری جهات و عمدتاً ناشی از روابط حسنه و نزدیکی است که واشنگتن با اسرائیل دارد» (۸).

آقای دکتر یزدی، آیا آمریکا بیشتر لطمه دیده است یا اسرائیل؟ مگر نه این است که صهیونیسم فرزند نامشروع امپریالیزم است و منافع این دو به هم گره خورده است؟ چرا مسئله را لوٹ می‌کنید؟ چرا از اینکه آمریکا را دشمن اصلی خلق ایران و همهٔ خلق‌های جهان معرفی کنید، ابا دارید؛ از چه می‌ترسید؟

بسیار مسخره است ذکر این مطلب که دشمنی با آمریکا به‌خاطر روابطش با اسرائیل باشد، آن هم از زبان یک وزیر خارجه دولت انقلابی اسلامی! مردمی را که حضور کثیف آمریکا را با گوشت و پوست خود احساس کردند و خون دادند تا این بختک را از خود دور کنند، نمی‌توان گول زد. حاکمیت ۲۵ ساله رژیم دست‌نشاندهٔ شاه، تشکیل ساواک با استفاده از کارشناسان و دستگاه‌های شکنجهٔ آمریکایی و اسرائیلی، کشتارهای فردی و جمعی انقلابیون، پر کردن انبارها از اسلحه‌های غیر ضروری، تحمیل قراردادهای درازمدت، مثلاً بیش از هزار قرارداد که بیشترش نظامی می‌باشد (به گفتهٔ آقای امیرانتظام وجود چهل هزار مستشارهای آمریکایی در ایران، وجود شرکت‌های متعدد غارتگر آمریکایی و ...)، همه نشان دهندهٔ اهمیت ایران برای آمریکا در جهت تأمین منافعش می‌باشد. به هر حال، امپریالیزم آمریکا همواره خون این ملت را مکیده و هرگز با مسالمت کوتاه نخواهد آمد. اما چرا شما سعی دارید بگویید که فریادهای «مرگ بر آمریکا» به خاطر ماهیت خودش نیست، بلکه به‌خاطر روابطش با صهیونیست‌هاست؟ این قلب آشکار حقایق و واقعیت‌هاست. چرا صادقانه این مسائل را برای خلق روشن نمی‌کنید؟ آیا زبان دیپلماسی چنین ایجاب می‌کند؟ اگر این‌طور است، بدانید که ملت انقلاب کرد، نه رفرم و اصلاح. بنابراین،

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۷۵

دولت انقلابی نباید به زبان دیپلماسی با ضد خلق برخورد کند. آیا شما در رابطه با اسرائیل و آفریقای جنوبی نیز به این شکل برخورد می‌کنید؟ آقای یزدی، مطمئن باشید که اگر به جای راه‌حل‌های انقلابی و برخورد قهرآمیز با دشمن اصلی خلق، دست به اعمال رفرمیستی و مسالمت‌آمیز و دوستانه بزنید، بدون شک کشور ما را با دست خویش به دامن امپریالیزم آمریکا انداخته‌اید.

در زمینه عملکردهای دولت انقلابی در رابطه با سیاست خارجی کمی بیشتر دقت کنیم: امیرانتظام، سخنگوی قبلی دولت در مورد شایعه فروش هواپیماهای اف-۱۴ و موشک‌های پیشرفته ایران به آمریکا، گفت: «دولت به هیچ وجه این تصمیم را ندارد و فکر نمی‌کنم در آینده هم چنین تصمیمی بگیرد. اینها سلاح‌هایی هستند که برای دفاع از مرزهای ایران لازمند و مورد نیاز دولت و ارتش اسلامی است» (۹). همچنین آقای وزیر امور خارجه هم می‌فرمایند: «ما پیمان‌های نظامی نظیر خرید کشتی‌های جنگی که به درد ما نمی‌خورد را لغو نکرده و از آمریکا بخواهیم تا ساخت آنها را به اتمام برساند و در پایان ساخت، آنها را یا به خود آمریکا یا به کشورهای دیگر بفروشیم» (۱۰). به این ترتیب درمی‌یابیم که دولت قصد دارد همچنان وابستگی‌ها را در زمینه تسلیحاتی حفظ کند و این دریافت ما را، عملکردها و اظهار نظرهای دیگرشان به اثبات می‌رساند. امیرانتظام می‌گوید: «سرمایه‌گذاری‌هایی که در چند سال گذشته بخصوص در مورد سلاح کرده‌ایم، در حدود چهل میلیارد دلار است و ملت ایران به هیچ وجه اجازه نخواهد داد که این سلاح‌ها به دور ریخته شود و ما به شرط عدم مداخله آمریکا و به شرط نشان دادن علاقه آنها به داشتن روابط دوستانه با دولت جمهوری اسلامی ایران که خودشان بارها اعلام کرده‌اند، از تکنسین‌ها و متخصصین آنها برای استفاده از چهل میلیارد دلار سرمایه‌گذاری ملت ایران استفاده خواهیم کرد» (۱۱). و در این رابطه وزیر امور خارجه می‌گوید: اگر کارشناسان خارجی در هر رشته‌ای لازم باشند، ما در اینکه از آنها بخواهیم اینجا بیایند، تردید نخواهیم کرد. او اضافه کرد: «اما آنها به‌عنوان افراد غیرنظامی استخدام می‌شوند تا برای یک سازمان ایرانی کار کنند» (۱۲). در تأیید این حرف‌ها باز می‌شنویم که: «یک هیئت از مستشاران نظامی آمریکا که متخصص سلاح‌های مدرن و پیچیده نظیر جنگنده‌های اف-۱۴ می‌باشند، حدود یک هفته است

به ایران آمده‌اند» (۱۳). به دنبال انتشار این خبر، آقای یزدی گفتند که: «این هیئت برای بازخرید و مذاکره در مورد سلاح‌ها به ایران آمده‌اند» (توضیح یک). هواپیماهای جنگنده اف-۱۴ و کشتی‌های جنگی و تسلیحات دیگر، کارشناسان و مستشاران نظامی و بالاخره روابط دوستانه با امپریالیزم مفاهیمی هستند که در قاموس هیچ فرهنگ انقلابی نمی‌گنجد، مگر فرهنگ امپریالیستی. اولاً مگر نه این است که این تسلیحات به درد سرکوبی خلق‌های محروم و یا نمایش استراتژیک در برابر شوروی می‌خورد؟ آیا ارتش و دولت اسلامی به اینها نیاز دارد؟ آیا دفاع از مرزها دلیل نگهداری این سلاح‌هاست؟ سلاح‌های مدرن و پیچیده‌ای که آمریکا آنها را به منظور حفظ موازنه قوا و ایفای نقش ژاندارمی منطقه و فعالیت‌های جاسوسی و ضد جاسوسی در رابطه با شوروی، در اختیار ایران گذاشته بود، حالا چگونه به درد ارتش جمهوری اسلامی می‌خورد؟ ثانیاً: چه موقع ملت ایران به شما اجازه داده که قراردادهای نظامی را لغو نکنید، که کارتان را با این ادعا توجیه می‌کنید؟ عدم لغو قراردادهای امپریالیستی، نگهداری تسلیحات سنگین، و بازگرداندن مستشاران، خرید وسایل یدکی و ... تحت پوشش استقلال و روابط دوستانه، همان داخل شدن امپریالیزم از پنجره است. شما که ادعای انقلابی و اسلامی بودن دارید و اعمالتان را بر اساس رهنمودهای ایدئولوژیک می‌دانید، همین‌قدر بدانید که امام ششم (ع) در جواب مردی که شترهایش را به رجالی از دستگاه جبار اجازه داده بود تا به سفر حج بروند، گفت: «آیا تو منتظر هستی که او برگردد و شترهای تو را پس دهد؟ مرد گفت: آری. امام فرمود: وای به حال تو که حاضری برای پس گرفتن شترهایت لحظه‌ای آرزوی بقای آنها را داشته باشی و این گناهی بس عظیم است». با این وصف چطور گفتار و اعمال خود را توجیه می‌کنید؟ چرا قراردادهای و روابط اسارت‌بار را فاش نمی‌کنید؟ آیا از اینکه افشا و لغو قراردادهای فشارهایی را در آینده موجب شوند، هراس دارید؟ یا از اینکه شبه واترگیتی برای جناب کارتر پیش از انتخابات پیش آید؟ با این اعمال و گفتار، آن وقت در رابطه با فرستادن سفیر، ادعای قطع روابط هم دارید؟ آیا با این حرف‌ها می‌خواهید از خود مهره‌ای انقلابی ترسیم نمایید؟ در مصاحبه گفته‌اید: «ما نمی‌توانیم کاتر را به‌عنوان سفیر آمریکا در ایران بپذیریم؛ زیرا او سوابق بدی در زئیر به‌عنوان سفیر آمریکا در آنجا

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۷۷

داشته است. ما از آمریکا می‌خواهیم برای نشان دادن حسن نیت خویش نسبت به انقلاب ما، سفیر دیگری اعزام دارد». آیا چطور می‌شود آمریکا با چنان ماهیت که رابطه‌هایش فقط بر اساس استثمار است و بس، یک دیپلمات را که نتواند منافع نامشروعش را در ایران حفظ کند، به‌عنوان سفیر برای ما اعزام دارد؟ آیا اساساً سیاست خارجی آمریکا بستگی به افراد دارد؟ هر کسی را که به‌عنوان سفیر بفرستند، جز یک جاسوس و یک مزدور سیا چیز دیگری نیست. مسئله اینجاست که شاید وزارت امور خارجه هنوز نتوانسته یک دیپلمات ایرانی را که بتواند روابط به اصطلاح حسنه آنچنانی را حفظ کند، برای سفارت آمریکا اعزام دارد؛ زیرا طبق عرف دیپلماسی لازم است سفرای دو کشور، در یک زمان اعزام شوند. در مجموع حرف‌ها و رفتار و اعمال دولت انقلابی، تناقضات و ابهامات در رابطه با کشورهای امپریالیستی، خصوصاً آمریکا، بسیار است. نمی‌دانیم تا چه حد درگیر یک بازی سیاسی و جنگ زرگری شده‌ایم. شما که ادعای اسلامیت و انقلابی بودن را دارید، چرا به فرمان امام علی(ع) عمل نمی‌کنید، آنجا که می‌گوید: «فلیصدق رائد اهله» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۳). پس باید پیشرو نسبت به پیروانش صادق باشد. شما که در اریکه قدرت قرار گرفته‌اید و وظیفه خود را تحقق اراده ملت می‌دانید، شما که مسئولیت تداوم واقعی انقلاب خلق را به دوش می‌کشید، بدانید که اگر بازگشتی به گذشته‌های ننگین سرنوشت خلقمان را در نظر داشته باشید، سرانجام سرنوشتی بهتر از پیشینیان نخواهید داشت.

ب - سیاست خارجی دولت در رابطه با جنبش‌های آزادی‌بخش خلق‌ها

شما‌ای از سیاست خارجی دولت را در قبال امپریالیسم آمریکا مورد بررسی قرار دادیم. اکنون به محور دوم بحث، یعنی سیاست خارجی دولت در رابطه با جنبش‌ها و انقلابات آزادی‌بخش خلق‌های جهان می‌رسیم. با توجه به کیفیت و چگونگی روابط دولت با آمریکا، می‌توان به ماهیت سیاست دولت با خلق‌های تحت ستم پی برد. طبیعتاً جاذبه امپریالیسم موجب دافعه جنبش‌های آزادی‌بخش خلق‌ها و کشورهای ضد امپریالیسم و نیز تمایل به سازش و برقراری روابط دوستانه با کشورهای ارتجاعی و تحت سلطه امپریالیسم، می‌شود. به بیان دیگر، مگر می‌توان با وجود دوستی با دشمن و

وابستگی‌اش، روابط برادرانه با خلق‌های واقعاً دوست، ادامه داد؟ به نمودهای عینی این روابط توجه می‌کنیم.

۱- رابطه دولت ایران با فلسطین: به ظاهر و صرفاً در حرف، خود جناب یزدی اذعان دارند که: «از آنجا که ما مسلمانیم، نمی‌توانیم نسبت به ملت‌هایی که تحت ستم قرار گرفته‌اند بی‌تفاوت باشیم و باید در این‌گونه موارد فعال بوده و علیه ظلم ایستادگی کنیم. این مهم نیست که آنها کجا هستند و که هستند. ما به‌عنوان مسلمان وظیفه داریم از مردم محروم هر کجای هستند، حمایت کنیم».

با مشاهده عملکردهای دولت در قبال خلق‌های دیگر، به عدم تعهد ایشان نسبت به سخنان خویش، پی خواهیم برد. در رابطه با خلق فلسطین در مطبوعات می‌خوانیم که دولت رسماً اعلام کرد که ایران به فلسطین کمک معنوی می‌کند، نه کمک مادی.

جناب وزیر، شما خود بهتر از هر کسی می‌دانید که خلق قهرمان فلسطین طی سالیان دراز در جریان مبارزه انقلابی و قهرآمیز علیه امپریالیزم و صهیونیزم، خالق بزرگ‌ترین حماسه‌های انسانی بوده است و فرهنگ انقلابی فلسطین سال‌هاست که امیدبخش همه ملل اسیر و جریانات و سازمان‌های انقلابی بوده است. بدون شک ملتی با چنین خصوصیتی نیازی به به‌به و چه‌چه گفتن ما از قهرمانی‌اش در محافل بین‌المللی ندارد، بلکه احتیاج مبرمی به کمک‌های مادی ما دارد. این سخن برادر یاسر عرفات را در بدو ورود به ایران به‌خاطر آورید که: «انقلاب ایران یعنی انقلاب فلسطین. ایران و فلسطین یک جان در دو کالبدند. حیات هر دوی آنها به یکدیگر بستگی دارد». به راستی هم که چنین است. انقلاب ایران که منحصر به خود نیست، بلکه حرکتی است در جهت تداوم و استمرار جنبش‌های خلق‌ها علیه جهان‌خواران. فراموش نمی‌کنیم که طی سالیان دراز، ملت قهرمان فلسطین در جریان مبارزه‌ای سخت و بی‌امان با امپریالیزم، صهیونیزم و ارتجاع از هیچ‌گونه کمک مادی و معنوی به انقلابیون جهان، از جمله انقلابیون ایران دریغ نکرده‌اند. به‌خاطر داریم که برادران مجاهد ما در اردوگاه‌های فلسطین درس انقلاب و حریت می‌گرفتند و با کوله‌باری از اسلحه و مهمات که هدیه خلق مستضعف فلسطین بود، به جنگ علیه شاه می‌آمدند. در مقابل این خدمات روز ۱۶ فروردین روز امضای قرارداد صلح کارتر، سادات و [مناخام]

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۷۹

بگین، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب (آقای یزدی) به آقای حلیم، معاون هانی الحسن تلفن می‌زند و می‌گوید که کنسولگری خود را در اهواز تعطیل کنید و پس از چند روز نخست‌وزیر و آقای یزدی، هانی الحسن را به کاخ نخست‌وزیری دعوت می‌کنند و رسماً ابلاغ می‌کنند که کنسولگری فلسطین در اهواز تعطیل گردد (۱۴). نمونه دیگری از این خدمات متقابل را در جای دیگری می‌خوانیم: روز ۲۳ فروردین ساکی محتوی مجله و کتاب برای هانی الحسن رسیده بود، ولی مأمورین فرودگاه آن را می‌گیرند و حاضر نمی‌شوند به تقاضای هانی الحسن آن را تفتیش کنند، بلکه با خود می‌برند و تهدیدش هم می‌کنند، ولی پس از کوشش‌های واسطه، ساک را به او تحویل می‌دهند (۱۵). تا حالا کجا رسم بوده که کیف سفیری را آن هم سفیر فلسطین را تفتیش کنند؟ و نه یک تفتیش ساده، بلکه همراه با تهدید؟! این ابهامات از کجا آب می‌خورند؟ چرا پیش از ظهر روز ۲۳ فروردین هواپیمایی مملو از آمریکایی‌ها از استکهلم در فرودگاه تهران به زمین نشست، ولی بدون تفتیش چمدان‌های آنها از سالن فرودگاه خارج شد؟ (۱۶). اینجاست که حرف و عمل مسندنشینان دولت انقلاب با هم تناقض پیدا می‌کند. ماهیت هر سیاستی در عمل خود را نشان می‌دهد و خوب حرف زدن، صرفاً وسیله‌ای برای پوشش لجن‌مالی‌ها و به عقب بردن انقلاب و مجوزی قانونی برای ورود ارتجاع است. مگر رژیم منفور پهلوی آنقدر خوب صحبت نمی‌کرد و آن‌همه دم از خدمت به خلق و میهن نمی‌زد و ادعای پیشبرد و ترقی کشور را تا دروازه‌های تمدن بزرگ، نداشت؟ شما نیز دم از کمک به خلق‌های مسلمان تحت ستم جهان می‌زنید، ولی عملاً بدان‌گونه رفتار می‌کنید.

آقای یزدی، وقتی پیغمبر می‌گوید: «مسلمانی که شب را به صبح رساند، ولی به امور مسلمین رسیدگی نکند، مسلمان نیست». فقط حرف نمی‌زند، بلکه تجلی آن را در عمل او می‌بینیم. آیا این است پاسخ صادقانه و انقلابی در قبال خدمات خلق قهرمان فلسطین به ایران؟

۲- رابطه دولت ایران با لیبی: از موضع‌گیری‌های ضد امپریالیستی و قاطع کشور لیبی کم و بیش مطلعیم. با چنین شناختی لازم است که تا به حال اتحاد خویش را با خلق لیبی در جهت مواضع ضد آمریکایی برقرار کرده باشیم، ولی در عمل مشاهده

۲۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌کنیم که: آقای یزدی و امیرانتظام به «عبدالسلام جلود» نخست‌وزیر لیبی در کاخ نخست‌وزیری، می‌گویند: ما در شرایط کنونی نمی‌توانیم با شما روابط دیپلماتیک داشته باشیم و سفارش می‌شود این موضوع به‌صورت سر بماند و جوان‌ها نفهمند (۱۷). و نیز شبی که قرار بود جلود به دیدار امام برود، از طرف دولت کوشش می‌شود قبل از او نماینده سادات به دیدار امام برود، ولی امام تقبیح می‌کند. همچنین تلفن می‌شود که امام جلود را نپذیرد، ولی امام قبول نمی‌کند (۱۸) و همچنین در این رابطه از سفر هیئتی به دعوت رسمی دولت لیبی برای شرکت در جشن استقلال آن کشور جلوگیری شد (۱۹). جناب وزیر، از شما می‌پرسیم که حتی اگر به فرض لیبی در جریان امام موسی صدر نقشی داشته است - که البته تا به حال مدرکی در این زمینه ارائه نشده است - آیا باید یکسره دست رد به سینه آنها زد؟ همان‌طور که رژیم کثیف پهلوی آنها را طرد می‌کرد؟ و آیا واقعاً دلیل اصلی شما همین است؟ چطور است که گذشته‌های تلخ و دردآورمان را، شکنجه‌ها و اسارت خلقمان را در رابطه با آمریکا فراموش کنیم و بر اساس یک مشت یاوه‌سرایی‌های عوام‌فریبانه آنها سعی در تحکیم روابط دوستانه با آنها داشته باشیم، ولی بر اساس یک سری شایعات در مورد دخالت لیبی در جریان امام موسی صدر، روابط دیپلماتیک با آنها برقرار نسازیم؟ اینها از کجا ناشی می‌شوند؟ آیا اختلاف نظرهای شخصی در رابطه با مسئله لبنان و فلسطین و طرفداری‌های شخصی از «سازمان امل» و «الفتح» باعث بروز چنین برخوردها و سیاست‌های ابهام‌آمیزی می‌گردد یا چیز دیگری؟ خودتان بهتر می‌دانید، ولی آگاه باشید که ملت قیام نکرده و خون نداده است که شاهد درگیری‌هایی باشد که سرنوشتش را به بازی می‌گیرند (توضیح ۲ و ۳).

۳- رابطه دولت با فیلیپین: در این مورد با کمال تأسف مشاهده می‌کنیم که نماینده جبهه آزادی‌بخش مورو در سفر اخیرش به ایران، با گلایه اعلام می‌کند که قرارداد فروش نفت به مارکوس یک ماه قبل تمدید شده است. مارکوس، همان دژخیم نوکر امپریالیسم است که با شاه سابق روابط بسیار خوبی داشت و با نفت ایران، سوخت وسایل جنگی خود را تهیه می‌کرد و اکنون نیز از ایران انقلابی تهیه می‌کند. مارکوس جلاد، با استفاده از سلاح‌های آمریکایی و سوخت ایرانی، بر انبوه مسلمانان مورویی

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۸۱

آتش گشود و دست به سرکوبی‌های وحشیانه زده است. بمباران‌های وسیع، قتل‌عام‌های همه روزه، خرابی‌های بی‌حساب، کشتار ۹۰۰۰ نفر، سوزاندن مساجد و مدارس، تجاوزات بی‌شرمانه به دختران مسلمان، همه و همه بهایی است که خلق فیلیپین برای آزادی‌اش یکه و تنها در مقابل مارکوس و ارباب امپریالیستی‌اش می‌دهد و نه تنها جمهوری اسلامی کمکی به این ملت مستضعف نکرده، بلکه قرارداد نفت را هم تمدید کرده است (۲۰). قلب کدام دردمندی از شنیدن این مطالب به درد نمی‌آید؟ ما در پیشگاه خلق کبیر مورو سرافکنده‌ایم. این داغ ننگی است بر پیشانی ملت ما که متأسفانه خودش بی‌خبر از اینهاست. ملت به شما دولتمردان اعتماد کرده است که سرنوشتش را در اختیار شما قرار داده، ولی بدانید اگر اعتماد و اطمینان ملت سلب شود، و به ماهیت ابهام‌آمیز چنین سیاست‌هایی - که بالاخره روشن خواهد شد - پی ببرد، همچنان که میلیون میلیون به خیابان‌ها ریخت، صدها هزار کشته و زخمی داد، دوباره فریاد برخواید آورد. آن وقت دیگر گول چهره‌ها را نخواهد خورد. در آن موقع، خلق به قضاوت می‌نشیند و در این قضاوت، افراد را با حق محک می‌زند، نه حق را با افراد؛ درست همان‌طور که علی (ع) به آنها آموخت.

۴- روابط دولت با زیمباوه: نماینده چریک‌های مسلمان خلق زیمباوه در سفر اخیرش به ایران در مصاحبه‌ای می‌گوید: «ما شب‌ها در کوی دانشگاه تهران می‌خوابیم. او همچنین گفته بود که ما به هر نوع کمکی که باشد از طرف دولت ایران نیازمندیم» (۲۱). آیا این است مهمان‌نوازی یک دولت انقلابی اسلامی از چریک‌های مسلمان خلقی که بر علیه ظلم و ستم و تبعیض نژادی مبارزه می‌کند؟ ایراد ما به نفس خوابیدن این هیئت که به‌عنوان مترقی‌ترین نمایندگان نیروهای مسلمان خلق زیمباوه به ایران آمده بود، در کوی دانشگاه نیست، بلکه میزان بها و اهمیتی را که دولت به این افراد و در نتیجه خلق زیمباوه می‌دهد، در مد نظر ماست. در جایی که به خلق فیلیپین نه تنها کمکی نکرده‌ایم، بلکه به مارکوس جلاد، نفت فروخته‌ایم، و نیز [وقتی] نماینده چریک‌های مسلمان خلق زیمباوه صریحاً اعلام می‌دارد که ما به هر نوع کمک چه مادی، چه معنوی احتیاج داریم، بسیار جای تعجب دارد که از زبان آقای وزیر خارجه می‌شنویم که: «تا به حال هیچ‌یک از جنبش‌های آزادی‌بخش از ما طلب کمک مادی

۲۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

نکرده است. وقتی یاسر عرفات می‌گوید: «انقلاب ایران یعنی انقلاب فلسطین»، نه شوخی دارد و نه تعارف می‌کند؛ او یک واقعیت را مطرح می‌سازد. آقای یزدی، این شما هستید که واقعیت‌ها را زیر پا می‌گذارید. رسالت انقلابی و اسلامی ما حکم می‌کند که به خلق‌های تحت ستم امپریالیزم خونخوار و رژیم‌های دست‌نشانده آن، به هر نحوی شده، کمک نماییم. این مسئله از روز روشن‌تر است و دیگر چه احتیاجی است که خلق‌های مستضعف جهان به ما دست حاجت دراز کنند. در این شرایط است که می‌بینیم این سخنان شما چیزی بیش از یک سفسطه نمی‌تواند باشد. شما که قصد هیچ‌گونه کمکی به خلق‌های برادرمان را ندارید، لاقلاً این را صریحاً به خلق قهرمانمان بگویید، تا به صداقت شما در کارتان شک نکنیم.

۵- رابطه دولت با عمان: هیئتی متشکل از سفیر و معاون وزارت خارجه عمان از طرف سلطان قابوس برای برقراری روابط حسنه وارد ایران می‌شوند (۲۲)؛ دولت ایران به عمان اطمینان داده است که از چریک‌های مارکسیست ظفار حمایت نمی‌کند (۲۳)؛ البته این خبر بعداً توسط سفیر عمان تکذیب شد، ولی آنچه در اینجا مطرح است، اینکه این خبر توسط دولت ایران تکذیب نشد و چنان‌که از ماهیت پست سفیر عمان بر می‌آید بعید نیست برای سرپوش گذاردن بر مسئله، آن را تکذیب کرده باشد. از این هم که بگذریم، این سؤال مطرح می‌شود که چرا سفیر عمان در ایران باید وضع را تا به آن حد ارتجاعی و مساعد ببیند که با گستاخی تمام، هیئت حسن نیت، ولو غیررسمی، به ایران بفرستد؟ گویا به نظرشان آمده است که بعید نیست ما گذشته‌ها را هم، همان‌طور که در مقابل امپریالیزم فراموش کردیم، در قبال ایشان نیز فراموش کنیم و ماهیت ارتجاعی و وابستگی نوکرمنشانه سلطان قابوس را به امپریالیزم آمریکا و رژیم مزدور شاه که باعث به خاک و خون کشیدن عمان شده و می‌شود، در نظر نگیریم و بر اساس سیاست فراموشکارانه در ایجاد روابط دوستانه با آنها کوشش کنیم (توضیح ۴).

به‌طور کلی تما برخوردهای غلطی که در زمینه سیاست خارجی دولت می‌شود، چه در رابطه با امپریالیزم و چه در رابطه با نهضت‌های آزادی‌بخش خواه از روی صداقت و نا آگاهی و خواه به دلایل دیگر که مبهم است، نتیجه‌اش جز این نیست که انقلاب ما را به سرعت به دامن حاکمیت ارتجاع بکشاند که نمودهای عینی آن را همه روزه در

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۸۳

همه جای ایران مشاهده می‌کنیم. پشتیبانی دولت از امپریالیزم تحت پوشش روابط دوستانه با آمریکا و نیز تقویت ارتجاع با تحت فشار قرار دادن نیروهای مترقی، همه و همه ناقوس‌های خطری جدی را برای خلق ما به صدا در می‌آورد. قضاوت این مهم را خلق ما به صدا درمی‌آورد.

قضاوت این مهم را به خلق وا می‌گذاریم؛ خلقی که در نهایت اشتباه نخواهد کرد و دوست و دشمن خویش را خواهد شناخت و آنگاه دیگر جلویخ را نمی‌توان گرفت. این پیامی است که شهیدانمان به ما ابلاغ کردند، که عاقبت حق پیروز است و بیش از چند صبحی کوتاه نمی‌توان روی آن سرپوش گذارد.

پیروز باد مبارزات حق‌طلبانه تمام خلق‌های جهان.

مرگ بر امپریالیزم آمریکا، بزرگ‌ترین طاغوت زمان.

نابود باد ارتجاع، پایگاه داخلی امپریالیزم.

پیش به سوی جامعه توحیدی آزاد و بدون طبقات.

انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف

ج - دکتر یزدی، دعوت دانشجویان را برای شرکت در مناظره پذیرفت

دانشجویان از دکتر یزدی و دکتر پیمان دعوت کردند برای بحث پیرامون سیاست خارجی دولت بازرگان در یک مناظره شرکت کنند.

دکتر یزدی اعلام کرد: آماده است به دعوت عده‌ای از دانشجویان و دانش‌آموزان در

مناظره و بحث آزاد شرکت کند. اطلاعیه دفتر دکتر یزدی به این شرح است:

بسمه تعالی

اخیراً اعلامیه‌ای از طرف دانشجویان دانشگاه‌های مختلف ملی، صنعتی، تهران، پلی تکنیک، علم و صنعت، و دانش‌آموزان نواحی ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷ و غیره آموزش و پرورش منتشر شده است و طی آن از آقایان دکتر یزدی و دکتر پیمان دعوت شده است تا در یک مناظره برای بحث پیرامون سیاست خارجی دولت آقای مهندس بازرگان شرکت نمایند. بدین وسیله به اطلاع عموم هم‌وطنان خصوصاً دانشجویان و دانش‌آموزان عزیز می‌رساند که آقای دکتر یزدی از بحث آزاد، مستدل و منطقی و

۲۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

مناظره رو در رو استقبال می‌نماید و ضمن تجلیل از پیش‌قدمی دانشجویان، آمادگی خود را اعلام می‌نماید.

چ - آقای دکتر یزدی، به سؤال آقای عنایت پاسخ بدهید

از دولت انقلاب - چه از طرف آنهایی که به انقلاب ایران ایمان دارند و انتقاد سازنده می‌کنند و چه از سوی آنان که بی‌علاقه‌اند و انتقادهایی عوام‌فریبانه به عمل می‌آورند - به هر صورت انتقاداتی مطرح می‌شود که ندادن پاسخ به این سؤال‌ها در توده مردم معتقد به انقلاب، عکس‌العمل بدی در اذهان ایجاد می‌کند و به قول معلم عزیزم آقای مهندس رحمت‌الله مقدم، سستی دولت در این مورد عکس‌العمل بدی همراه خواهد داشت.

از جمله آقای محمود عنایت در صفحه نهم «روزنامه بامداد» [به تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۳ طی انتقادی] تحت عنوان «چون پرده برافتند نه تو مانی و نه من» فرموده‌اند که آقای دکتر یزدی در اجتماع احزاب گفته‌اند کلیه قراردادهای آمریکا در اواخر حکومت شاپور بختیار لغو شده و چرا دولت انقلاب تا به حال این قضیه را مخفی نگه داشته است.

آقای عنایت، سپس با نظر خود زیرکانه اظهار نظر می‌کنند که کلام آقای دکتر یزدی به‌طور قطع مبنی بر امر محتوم و مسلمی است؛ یعنی اینکه آقای عنایت فریاد می‌زنند مردم بدانید دکتر بختیار یک ضد آمریکایی مادرزاد است و اگر سرنگون شده، به‌خاطر همین موضعی است که اختیار کرده است. من از آقای عنایت سؤال می‌کنم: آقای بختیار با کدام لشکر می‌خواست به جنگ آمریکا برود:

۱- با همان مأموران مشترک ساواک و سیا که به ظاهر منحل شده بود، ولی قرار بود همان تشکیلات به نام دیگر و در قالب دیگر با چنگال‌ها از پیکر وطن خون آشامی کند؟

۲- با همان ارتش‌بدهای ارتش آمریکایی ایران که حتی یک نفر از آنها هم در زمان حکومت ایشان برکنار نشد؟

۳- با کمک ژنرال هویزر؟ آقای عنایت، آقای بختیار امری محتوم و مسلم را انجام نداده، بلکه مانوری داده تا چه پیش آید. اقدام او پاسخ مثبت و موقتی بوده که ایشان به

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۸۵

احساسات ضد آمریکایی انقلابیون که فریاد می‌زدند «مرگ بر آمریکا» داده است. بعید نیست این مانور را هم به نظر ژنرال هویزر داده باشد. من از آقای دکتر یزدی می‌خواهم خیلی صمیمانه این مطلب را حلای کنی تا به شایعاتی که مغرضین در مورد ایشان می‌گویند پاسخ گوید. به محمود عنایت بگوید آقا جان، آخر ساواک را که بختیار منحل نکرد؛ برنامه حقوق بشر کارتر آن را قبلاً منحل کرده بود. مگر نه اینکه آنها ماه‌ها قبل فعالیت‌های اصلی خود را متوقف کرده بودند! ضمناً سخنگوی دولت به محمود عنایت بگوید که نخست‌وزیر در مقابل حمله به فرودگاه سکوت نکرد؛ مگر نه اینکه بزرگ‌ترین فریاد ایشان همانا که تهدید به استعفا کرده‌اند؟ آیا به نظر عوام‌فریبان، شکست سکوت یعنی فریاد زدن در پشت بام مسجد شهر است؟

زاهدان - پرویز ستاری

ح - اعتراض محمدعلی هادی به صدور نفت به فیلیپین

یکی از شرایط انتقاد، آشنایی و آگاهی کامل نسبت به موضوع و شخص یا اشخاصی است که از آنها انتقاد می‌شود. باید اذعان کنیم بسیاری از کسانی که پس از پیروزی انقلاب به مصدر کار رسیدند و مسئولیت‌های سیاسی، اداری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حتی رسانه‌ای را به دست گرفتند، تخصص و شناخت کافی از حوزه مسئولیت خود و چگونگی ارتباط و تعامل با بخش‌های دیگر را نمی‌دانستند. همین ناآگاهی سبب تداخل در امور دیگران، انتقاد نادرست و گاهی اتلاف منابع می‌شد. یکی از نمونه‌های این ناآگاهی در رابطه بخش‌های گوناگون با وزارت امور خارجه نمود پیدا کرده بود؛ مثلاً در باره صدور نفت به کشورهای مختلف، گمان می‌کردند وزارت خارجه مسئول صادرات نفت است یا حتی نمی‌دانستند سیاست‌های کلی برقراری رابطه یا قطع رابطه با کشورهای مختلف در نهادهایی مانند شورای انقلاب تصویب می‌شود، آنگاه وزارت امور خارجه آن را اجرایی می‌کند؛ از این رو، به انتقاد از وزارت امور خارجه می‌پرداختند یا انتظار داشتند وزارت امور خارجه فلان کار را انجام دهد. اگر به صورت مصداقی بخواهم یک نمونه از این اعتراض‌های نادرست را بازگو کنم، اعتراض آقای محمدعلی هادی به صدور نفت به فیلیپین بود.

۲۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

آقای محمدعلی هادی نجف‌آبادی که از اعضای گروه محمد منتظری بود، در یادداشتی در باره فروش نفت به فیلیپین به وزیر امور خارجه اعتراض می‌کند. اعتراض به عملکرد مسئولان در نظام جمهوری حق همه آحاد ملت است، اما کسی که خود را آگاه به مسائل دیپلماسی می‌داند باید می‌دانست که مسئول فروش نفت، وزارت نفت است، نه وزارت امور خارجه. او به بهانه انتقاد از فروش نفت به فیلیپین، اتهامات بی اساس دیگری را نیز بر ما وارد ساخته است که نشان می‌دهد تنها بی‌اطلاعی از وظایف وزارت امور خارجه، موجب این اعتراض نبوده است، بلکه غرض‌ورزی‌های سیاسی هم بوده است. البته چند ماه بعد آقای مهندس معین‌فر، وزیر نفت دولت موقت توقف فروش نفت به فیلیپین را اعلام کرد.

محمدعلی هادی، مقاله‌ای نوشته بود با عنوان «آقای دکتر یزدی، نکند مارکوس هم مستضعف است؟» که «روزنامه کیهان» آن را چاپ کرده بود. متن کامل آن مقاله و پاسخی که من بر آن نوشتم بدین شرح بود:

آقای دکتر یزدی، نکند مارکوس هم مستضعف است؟! - روزنامه کیهان - ۱۳۵۸/۴/۳
وزیر امور خارجه کشورمان آقای دکتر یزدی در تبیین و تشریح سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «باید گفت از آنجا که ما مسلمان هستیم، نمی‌توانیم نسبت به ملت‌هایی که تحت ستم قرار گرفته‌اند بی‌تفاوت باشیم و باید در این‌گونه موارد فعال بوده و علیه ظلم ایستادگی کنیم و این مهم نیست که آنها کجا هستند و که هستند» و باز در ادامه اعلام سیاست خارجی خود می‌افزاید: «ما به‌عنوان مسلمان وظیفه داریم از مردم محروم هر کجا هستند حمایت کنیم».

این مهم نیست که آقای وزیر از کدامین موضع و به نمایندگی چه جناحی حرف می‌زنند. آنچه مهم و ضمناً نامفهوم است، تضاد فاحش و عمیق حرف و عمل می‌باشد؛ آن‌سان که عملکرد وزارت خارجه صددرصد مخالف مبانی و اصول تشریح‌شده به وسیله آقای دکتر یزدی می‌باشد.

انگیزه چنین عملی کدام است و چه عاملی این‌گونه موضع‌گیری را ایجاب می‌کند؟ مخصوصاً که جناب آقای وزیر با تکیه بر موازین اسلامی و از موضع اعتقادی

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۸۷

— ایدئولوژیک، مسائل و روابط را ارزیابی می‌کنند و بر آن هستند که روابط، روابطی سالم و اسلامی باشد، ولی این جای بحث بسیار دارد؛ چه اگر هر عملی و اندیشه‌ای را به محک قرآن زده و بسنجیم که «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون» تضاد گفتار و عمل، خدا را به خشم خواهد آورد و در این صورت، بر هر مسلمانی این‌سان رفتار، ناپسند خواهد بود.

بگذریم و به اصل مطلب بازگردیم. آنچه [را که] در اصول مطروحه به وسیله وزیر در مورد سیاست خارجی ایران اشارت رفته، به‌عنوان اصلی اسلامی می‌پذیریم؛ چه جهت انترناسیونالیستی اسلام، این را به ما آموخته است که اولاً هر مسلمان در قبال دیگر مسلمانان در هر کجای دنیا مسئولیت دارد: «من اصبح و لم یهتّم بأمر المسلمین فلیس بمسلم» (کسی که شب را به صبح آورد بدون اینکه در اندیشه رفع گرفتاری و نابسامانی‌های مبتلابه مسلمانان نباشد، او را مسلمان نتوان نامید). و در ثانی این را سنت اسلامی به ما آموخته است که تا در جهان ظلم هست، مبارزه هم هست و بر این مسلمان، در کنار ایستادن و نظاره‌گر صحنه منازعه حق و باطل، ظالم و مظلوم بودن، گناهی نابخشودنی است و بر عهده هر مسلمانی است که «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» (خصم ظالم و یار و مددکار مظلوم باشید).

و حال مخاطبمان آقای وزیر امور خارجه است. نمی‌دانم به اصولی که ایشان بدان معترفند، استناد کنیم یا به رفتار و عملکردشان. آنچه اکنون برایمان به شدت مهم و برانگیزنده است، این است که هزاران نفر از برادران مسلمانان در فیلیپین قتل‌عام می‌شوند. همسنگر رژیم شاه سابق و نوکر جیره‌خوار آمریکا، حضرت مارکوس بر انبوه مسلمانان مورویی - که همچون خلق مسلمان ایران به دادخواهی برخاسته است و خواستار رهایی از اسارت امپریالیسم و یوغ استعمار می‌باشد - آتش گشوده و دست به فجیع‌ترین سرکوبی‌های وحشیانه زده است. ما این را به خوبی واقفیم و شاید کسی هم چنین مسئله روشنی را انکار نکند که خلق مسلمان مورو به دلیل مسلمان بودن و دقیقاً در رابطه با حق‌طلبی و زیر بار ظلم و ستم نرفتن، و به انگیزه رهایی مبارزه می‌کند؛ مبارزه‌ای که ریشه در سالیان دراز داشته و اکنون نیز ادامه دارد و استمرار هم خواهد یافت تا به امید خدا پیروز شوند؛ چه «ألا إن نصر الله قریب». پیروزی اکنون

۲۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

نزدیک است. خلق مسلمان فیلیپین، یکپارچه به پا خاسته است و می‌جنگد تا دست‌نشانندگان و شیاطین امپریالیستی را نابود کند و امروز بر این اراده سخت استوار است.

دیروز، همسنگر نیرومند مارکوس (شاه سابق ایران) مددکاری بسیار نیکو و قدرتمند برای او می‌بود. اگر انبوه مستضعفین مسلمان بمباران می‌شدند، اگر مواضع آنها درهم کوبیده می‌شد و آنان قتل عام می‌گشتند، همواره دست نیرومند شاه سابق، یار و پشتیبان مارکوس بود. کمک اقتصادی و نیازمندی‌های حیاتی همچون سوخت و نفت، خدمتی بسیار شایان بود که رژیم سابق به مارکوس می‌نمود و بدین وسیله، پایه‌های حکومت طاغوتی‌اش را استحکام می‌بخشید، و الا سقوط آن حتمی بود.

ولی اکنون که افق پیروزی امت اسلام از ایران دمیده است و طلوع فجر را نوید می‌دهد، چشم همگی مستضعفان جهان به ملت بزرگ ایران دوخته شده است و مسلمانان مبارز مورو هم چون دیگر محرومان حق‌طلب جهان، چنین انتظاری دارند و ما حداقل به‌عنوان انعکاس خواست مردم، این را می‌توانیم بگوییم که امت اسلامی ایران به این انتظار مسلمانان مورو پاسخ مثبت گفته و سرنوشت خود را با آنان یکی می‌دانسته، و این را در تظاهرات ۱۵ خرداد به خوبی با فریادهای همبستگی و حمایت از مبارزات مسلمانان فیلیپین اعلام نمود.

اما آنچه اکنون داغ‌ننگی بر پیشانی ملت‌مان زده است و پذیرش آن برایمان بسیار سنگین خواهد بود، مسئله فروش نفت به وسیله دولت انقلابی به فیلیپین می‌باشد. من نمی‌دانم مگر مسئولین امر غافل هستند که بمباران‌های وسیع و آتش‌گشودن‌ها بر روی خلق مسلمان که همواره قتل‌عام‌ها و خرابی‌های بی‌حسابی را به جای می‌گذارد، جز از طریق سلاح‌های سنگین و مدرنی است که با سوخت خریداری شده از ایران به‌کار می‌افتد؟! حرکت هواپیماهای بمب‌افکن، تانک‌های سنگین و خودروهای نظامی مارکوس جلاد را چه کسی تأمین می‌کند؟ مگر غیر از نفت ایران و سایر کشورهای اسلامی منبع دیگری در اختیار مارکوس می‌باشد؟ مسلمانان مبارز و حق‌طلب مورو تاکنون نود هزار کشته [داده‌اند]، هزاران مسجد و مدرسه و خانه [آنان] ویران شده و موارد زیادی تجاوزات بی‌شرمانه به دختران مسلمان [شده است. اینها] بهای سنگینی

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۸۹

است که تاکنون به جرم حق‌طلبی پرداخته است و برای ملت مسلمان و مبارز ایران پذیرفتنی نیست که این‌سان دستش به خون برادران هم‌رزمش آغشته شود و فردا در پیشگاه خلق کبیر مورو و خدا سرافکننده و شرمسار باشد.

آقای دکتر یزدی، نکند وزیر مارکوس را محروم و مستضعف یافته‌اید و او را مستحق کمک و نجات از دست مسلمانان؟ و نکند خدای ناکرده مسلمانان را ظالمین تبهکار می‌دانید؟ آنچه اکنون برای ما بسیار قابل تعمق و پاسخگویی است، این‌سان هماهنگی و ارتباط با رژیم فیلیپین می‌باشد.

ملت مسلمان ایران، خود را به شدت همبسته و متحد خلق مسلمان مورو دانسته و رسالت اسلامی خود را حمایت بی‌دریغ از مبارزات حق‌طلبانه آنان می‌داند و شدیداً نفرت و انزجار خود را از رژیم مارکوس و سفاکی‌های او اعلام می‌دارد و این‌برایش پذیرفتنی نیست که دشمن سرسخت مسلمین از امکاناتش تغذیه کند و رودرویش بایستد و وبال‌جانش گردد. مخصوصاً این برای ملت مسلمان ایران شرم‌آور و باعث تأسف عمیق است که نماینده جبهه آزادی‌بخش مورو به‌عنوان گلایه اعلام می‌کند که قرارداد فروش نفت ایران به مارکوس یک ماه قبل تمدید شده است.

ما به موضع‌گیری غیر اسلامی و شاید ضد اسلامی وزارت خارجه ایران در این مورد و موارد مشابه شدیداً معترضیم و نمی‌پذیریم که از امکاناتمان به سود دشمنانمان بهره‌وری شود و افق امید مستضعفان جهان که چشمشان به دستاورد انقلاب ایران دوخته شده بود، اکنون به سراب یأس و ناامیدی مبدل گشته و خدای نخواستہ ایران را در جهت حمایت از دشمنان خود بیابند.

ملت ایران شدیداً خواستار تجدید نظر کلی و اساسی در روابط اقتصادی - سیاسی با رژیم فاشیستی مارکوس بوده و ادامه ارسال نفت جمهوری اسلامی ایران به فیلیپین، برای مردم به هیچ وجه قابل قبول نیست.

خ - جواب «مجله صف» به اعتراض دکتر یزدی

این مطلب در پاسخ به اعتراضی که آقای دکتر یزدی به مقاله مندرج در مجله «ماهنامه صف» ارگان ارتش جمهوری اسلامی ایران کرده بودند، آمده است. اصل مقاله

۲۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اعتراضیه آقای دکتر یزدی در نشریه داخلی هفته گذشته آمده است (صف، ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی ایران، شماره ۲۶، سال ۱۳۶۰).

دنباله سیاست خارجی

روی ظواهر و شواهد موجود، در دسترس همگان بوده است و از جریانات پشت پرده بی‌خبر بوده‌ایم ...

۳- ما لیبرالیسم را یک جریان انحرافی مشخص با ویژگی‌های مخصوص به‌خود می‌دانیم که این جریان پس از انقلاب در عرصه حاکمیت حضور داشت. ما بهتر می‌دانیم که آقای یزدی نگاهی به خطبه‌های امام جمعه موقت تهران در مورد لیبرالیسم بیندازند و همچنین سری به سخنان شهید بهشتی در این مقوله بیفکنند تا موضوع برایشان بهتر روشن گردد و تأکید می‌کنیم ما مفهوم این واژه را با توجه به این توضیحات در نظر گرفته و مطلب را ارائه نموده‌ایم. والسلام.

توضیحی در مورد مطلب سیاست خارجی

قسمتی از مطلب سیاست خارجی به قلم یکی از برادران تحریریه «مجله صف» در شماره ۲۵، مورد اعتراض آقای دکتر یزدی واقع شد. ایشان طی نامه‌ای محتوای این مطلب را مغرضانه و عاری از حقیقت توصیف نموده و از ما در باره نکاتی چند توضیح خواسته‌اند.

۱- قصد ما در این مقاله به هیچ وجه افراد نبوده‌اند و دقیقاً بر همین اساس هر گاه فرد خاصی را در نظر داشته‌ایم آن را با نام یاد کرده‌ایم؛ مانند بنی‌صدر و ... و ما در این مقاله نامی از ایشان نبرده‌ایم.

۲- قضاوت ما در مورد وقایع اتفاق افتاده در اول انقلاب از روی ظواهر و شواهد موجود در دسترس همگان بوده است و از جریانات پشت پرده بی‌خبر بوده‌ایم.

۳- ما لیبرالیسم را یک جریان انحرافی مشخص با ویژگی‌های مخصوص بخود می‌دانیم که این جریان پس از انقلاب در عرصه حاکمیت حضور داشت. ما بهتر می‌دانیم که آقای یزدی نگاهی به خطبه‌های امام جمعه موقت تهران در مورد لیبرالیسم بیندازند و همچنین سری به سخنان شهید بهشتی در این مقوله بیفکنند تا موضوع

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۹۱

برایشان بهتر روشن گردد. تأکید می‌کنیم ما مفهوم این واژه را با توجه به این توضیحات در نظر گرفته و مطلب را ارائه نموده‌ایم. والسلام.

د - سیاست خارجی دولت موقت، روابط با عراق و صدور انقلاب

پاسخ دکتر یزدی به سلسله مقالاتی از «روزنامه اطلاعات» در نقد سیاست خارجی دولت موقت

دکتر ابراهیم یزدی شماره: ۲۱-۴-۹۷۹

بسمه تعالی تاریخ: ۱۳۶۴/۹/۷

حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای دعایی

با احترام، «روزنامه اطلاعات» در مقالات متعدد و مسلسلی که از ۱۳۶۴/۷/۹ شروع شده است تحت عنوان «جنگ تحمیلی و نهضت آزادی»، به قلم مجتبی سلطانی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران دولت موقت و تصدی این‌جانب را مورد بحث و بررسی انتقادی قرار داده است. اگرچه نویسنده در مواردی از مرز نقد سیاست‌ها و عملکردهای دولت موقت و این‌جانب در روابط خارجی گذشته و بعضاً قضاوت‌های نادرست نموده و نسبت‌های بی‌اساسی به ما داده است که جرم و گناه محسوب می‌شود (نظیر اینکه عقاید و نیت پنهانی دولت موقت تلاش برای اداره کشور همراه با سازش با امپریالیسم بوده است)، اما با وجود این علی‌الاصول نقد و بررسی منطقی می‌تواند مثبت بوده و علامت خوبی در جهت حرکت مطبوعات به سوی باز شدن جو سیاسی جامعه و امکان برخورد سالم نظرات و اندیشه‌ها و سلیقه‌های گوناگون علاقه‌مند و نگران سرنوشت جمهوری اسلامی ایران تلقی گردد.

نویسنده مقالات، ضمن بررسی نظریه جنگ و صلح در اطراف صدور انقلاب و منشاء جنگ، مطالبی را در تحلیل سیاست‌ها و عملکرد دولت موقت و این‌جانب در امر روابط خارجی نقل و یا ذکر کرده است که بعضاً ناقص و نادرست و به تذکر و توضیح و اصلاح نیاز دارد، که در این نوشته توضیح داده شده است. جواب قسمت‌های دیگر راجع به خود جنگ و جهات شرعی و اقتصادی و نظامی و آینده آن در مقاله جداگانه‌ای خواهد آمد.

۲۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

مطالبی را که نویسنده در باب صدور انقلاب و روابط خارجی دولت موقت مطرح ساخته‌اند هنوز هم از موضوعات زنده روز هستند.

باز کردن این بحث در «روزنامه اطلاعات» و حتی در صورت امکان، توسعه و گسترش دامنه بحث به سطح نقد و بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آغاز پیروزی انقلاب تا به امروز می‌تواند، اگر خدا بخواهد و سعه صدر وجود داشته باشد و تعصبات فردی و گروهی کنار گذاشته شوند و صرفاً مصالح دور و نزدیک جمهوری اسلامی ایران مورد نظر باشد، راهگشای برخی از مشکلات کنونی شده و مفید و مؤثر واقع شود.

با توجه به این مقدمه، در باره برخی از نکات مقالات اطلاعات، در باره صدور انقلاب، سیاست خارجی دولت موقت و روابط با دولت عراق، توضیحاتی به شرح زیر داده می‌شود:

۱- صدور انقلاب

نویسنده به نقل از این‌جانب آورده است که: «باید توجه داشت که انقلاب، امری صادر شدنی نیست و دولت جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه چنین هدفی را دنبال نمی‌کند».

مطلب به‌گونه‌ای ناقص نقل شده است. جمله اصلی به شرح زیر است:

«انقلاب اسلامی ایران، تأثیر شگرفی در جهان به‌ویژه در منطقه گذارده است. در این شرایط گروه‌هایی هستند که قصد دارند از اعتبار انقلاب اسلامی ایران بکاهند و یکی از مسائلی که عوامل ضد انقلاب شایع کرده‌اند و آن را تقویت می‌کنند این است که دولت جدید ایران، اهداف توسعه‌طلبانه نظام شاهنشاهی را دنبال می‌کند و این امر نگرانی‌هایی را برای کشورهای منطقه به وجود آورده است.

باید توجه داشت که انقلاب، کالای صادراتی نیست و دولت جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه چنین هدفی را دنبال نمی‌کند».

ملاحظه می‌شود که مطلب با آنچه نویسنده سعی بر القای آن کرده است، فرق دارد. برای درک مسئله، توجه بیشتر به نکات زیر ضروری است.

نکته اول: مفهوم صدور انقلاب در روابط بین‌الملل

بعد از پیروزی انقلاب، واژه صدور انقلاب مورد استفاده بسیاری از مسئولان و دست‌اندرکاران در سطوح مختلف قرار گرفت و عموماً چنین اظهار می‌داشتند که می‌خواهیم انقلاب اسلامی را به سایر کشورها صادر کنیم. با توجه به مفهوم و معنای واژه صدور انقلاب در مناسبات بین‌المللی، این اظهارات موجب تأثیرات منفی و سوء در روابط جمهوری نو پای اسلامی با سایر کشورها، بخصوص همسایگان دور و نزدیک گردیده بود. واژه صدور انقلاب در زبان روابط و مناسبات بین‌المللی کنونی جهان به معنای برنامه‌ریزی و تهیه تدارکات برای ایجاد آشوب و شورشگری و نهایتاً سرنگونی رژیم یک کشور و استقرار نظام مورد نظر (مثلاً کشورهای عربی، پاکستان، افغانستان و ترکیه) با تربیت و اعزام نیروی مسلح توسط کشور دیگر (نظیر جمهوری اسلامی) می‌باشد.

این سخنان و اصرار بر صدور انقلاب در شرایطی ابراز می‌شد که تأثیر طبیعی پیروزی مردم ایران و سرنگونی رژیم شاه، موجبات ترس و نگرانی دولت‌های ارتجاعی و غیر مردمی منطقه را فراهم ساخته بود. دشمنان انقلاب اسلامی ایران نیز روی اغراض خاصی این نگرانی‌ها را مرتباً دامن می‌زدند. به‌کارگیری این واژه و اصرار بر صدور انقلاب، با توجه به معنا و مفهوم آن در مناسبات کنونی جهان، در واقع نه تنها کمکی به استقرار و تثبیت جمهوری اسلامی نمی‌کرد، بلکه همراه با اثرات منفی خود مرتباً مشکلات عملی برای دولت به وجود می‌آورد.

جالب است که نویسنده مقالات به این معنا و مفهوم واژه صدور انقلاب توجه داشته است و در همان ابتدای مقاله خود آورده است که: «صدور انقلاب به هیچ وجه به مفهوم صدور فیزیکی یا مکانیکی انقلاب از طریق مداخله مستقیم و نظامی در سایر کشورها مورد تأیید نبوده و نمی‌باشد». اما نویسنده توجه نکرده است که وقتی واژه صدور انقلاب در نظر عده‌ای چنین معنا و مفهومی را دارد، اولاً چه اصراری است بر به‌کارگیری این کلمه، و ثانیاً برای جلوگیری از سوء تفاهمات و پیشگیری از القای شبهات سوء علیه جمهوری اسلامی، چگونه باید عمل کرد؟ در رابطه با مسائل خارجی و روابط بین‌المللی باید به‌گونه‌ای سخن گفت و کلماتی به‌کار برده شوند که ضمن

۲۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

انتقال نظر و مقصود در ذهن شنوندگان آن، ایجاد شبهه و هیجان نامطلوب ننماید. ما نمی‌توانیم به دنبال کلمات خود حرکت کنیم و هر کجا که لازم شد توضیح بدهیم که منظور ما از این یا آن واژه چیست! اگر منظور نویسنده یا سایر کسانی که واژه صدور انقلاب را به کار می‌برده و می‌برند، گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب بوده است، باید برای آن کلمه‌ای که گویا و مناسب باشد انتخاب نمایند. به‌عنوان مثال این اظهارات موجب این توهم گردیده بود که دولت جمهوری اسلامی ایران نیروهای مسلحی را به افغانستان اعزام کرده و یا قصد اعزام آن را دارد. تا آنجا که علاوه بر مطرح ساختن آن در گفتگوی دیپلماتیک در مصاحبه‌های مطبوعاتی با این‌جانب به‌عنوان وزیر امور خارجه نیز مطرح می‌گردید که به‌عنوان نمونه در سؤال و جوابی در ۱۳۵۸/۲/۳۱ به شرح زیر منعکس است:

س - روابط ما با افغانستان چگونه است؟ چون مدتی است که در مورد صدور انقلاب، ما با افغانستان درگیری‌هایی داریم ... آنها گله‌هایی از ما دارند در مورد اینکه ما نیرو می‌فرستیم.

ج - اگر سؤال شما این است که ما به افغانستان نیرو می‌فرستیم یا فرستاده‌ایم، خیر. این را تکذیب کردیم. دولت ایران به هیچ‌وجه در صدور انقلاب با اعزام نیرو به هیچ کجا نیست. این مردم هر کشور هستند که بایستی خود انقلاب کنند. ما می‌دانیم که در افغانستان بین مردم و دولتشان نزاع‌ها و اختلافات و جنگ و درگیری‌هایی هست، اما این مردم افغانستان هستند که بایستی این جنگ را ادامه دهند و این آنها هستند که بایستی نوع رژیم مطلوبشان را انتخاب کنند. دولت ایران به هیچ‌وجه قصد صدور انقلاب را ندارد».

نکته دوم: دولت و صدور انقلاب

در تمام پاسخ‌هایی که به سؤال صدور انقلاب داده شده است، ما روی این نکته دائم تکیه می‌کردیم که «دولت ایران» قصد صدور انقلاب را ندارد. این امر در روابط خارجی اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. صدور انقلاب، از مقوله دخالت دولت‌ها در امور داخلی کشورهای دیگر می‌باشد؛ اصلی که در سطح جهانی مورد شناسایی و قبول قرار گرفته است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تصریح گردیده است. هیچ

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۹۵

دولتی، حتی دولت‌هایی که عملاً و واقعاً در امور داخلی سایر کشورها دخالت کرده و می‌کنند هرگز رسماً و صریحاً به این دخالت‌ها اقرار و اعتراف و اعلام نمی‌نمایند، بلکه [کار خود را] زیر پوشش‌های گوناگون و ظاهراً موجه انجام می‌دهند. یکی از مبانی سیاست خارجی دولت موقت، قبول اصل عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها بوده است؛ بنابراین، تأکید مکرر ما بر اینکه دولت ایران قصد صدور انقلاب را ندارد، در واقع انعکاس این اعتقاد بوده است، اما در هیچ‌یک از مصاحبه‌ها و یا موضع‌گیری‌های این‌جانب نبوده است که مسلمانان نباید کاری به کار هم داشته باشند، و فی‌المثل اگر عده‌ای از ایرانی‌ها احساس تکلیف ملی یا دینی کردند که با امکانات خودشان بروند در افغانستان یا لبنان با یک نظامی بجنگند، ما با آن مخالفت کرده باشیم. در عرف روابط بین‌المللی شرکت داوطلبان مسلمان ایرانی در جنگ افغانستان یا لبنان به قصد کمک و حمایت از مسلمانان، لزوماً به منزله سیاست دولت ایران و یا دخالت مستقیم آن دولت محسوب نمی‌گردد.

نکته سوم: نفی صدور انقلاب با اعزام نیرو

در مصاحبه‌ها همه جا تکیه ما بر عدم صدور انقلاب با اعزام نیرو بوده است؛ زیرا همان‌طور که خود نویسنده نیز اذعان دارد، واژه صدور انقلاب در نظر بسیاری به معنای صدور فیزیکی و مکانیکی از طریق دخالت مستقیم و نظامی می‌باشد. در واقع تکیه ما بر عدم صدور انقلاب از طریق اعزام نیرو، به‌منزله قبول صدور انقلاب به معنای دیگر از قبیل گسترش فرهنگ و فکر و ارزش‌ها و تجارب بوده است، می‌باشد.

نکته چهارم: انقلاب کالا نیست

به نظر ما انقلاب یک کالا نیست که بتوان آن را وارد و یا صادر کرد. انقلاب در هر جامعه‌ای از شرایط ویژه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی همان جامعه نشئت می‌گیرد. بروز و ظهور و پیروزی حرکت انقلابی در یک کشور به‌طور طبیعی اثرات اجتناب‌ناپذیری بر وضعیت عمومی سیاسی - اجتماعی کشورهای همسایه باقی می‌گذارد. تجلی این اثرات، نه آمادگی آن کشورها برای تغییرات انقلابی و نه صدور

۲۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

انقلاب تلقی می‌گردد. این مسئله در مصاحبه «روزنامه‌الثوره» چاپ دمشق با این جانب در ۲۴ شهریور ۱۳۵۸ به شرح زیر آمده است:

س - بعضی از کشورهای خلیج فارس هنوز با نگرانی و ترس به انقلاب ایران و صدور آن می‌نگرند. نظر واقعی شما در مورد خلیج فارس و پیش‌آمدهای آن چیست؟

ج - من هم می‌دانم بعضی از نگرانی‌ها وجود دارد ... تجربه انقلاب ایران نسبت به انقلاب شوروی و چین و کوبا و ویتنام چیز دیگری است ... این یک نوع تجربه انقلابی جدیدی است. و این چنین پیش‌بینی می‌شود که انقلاب ایران تجهیزات و تأییراتی در تمام کشورهای جهان سوم به وجود آورد، ولی کسی نمی‌تواند بگوید ما انقلاب را به خارج صادر می‌کنیم؛ زیرا انقلاب کالا نیست که قابلیت صادر کردن داشته باشد. و نیز هیچ‌کس نمی‌تواند انقلاب را وارد کند؛ زیرا انقلاب از ملت سرچشمه می‌گیرد. اگر ملت افغانستان از ملت ایران درس فراگیرد، این درس بدان معنا نخواهد بود «که ما انقلاب خود را به افغانستان صادر کرده‌ایم».

در این مورد کسی نمی‌تواند ما را سرزنش کند؛ زیرا اگر ملل دیگری اندیشه و تجربه ملت ما را فراگرفت و از آن اقتباس کرد، ما حاضر نیستیم این اتهام را قبول کنیم، که انقلابمان را به آن کشور صادر کرده‌ایم. چه دشمنان ما و حکومت‌های ارتجاعی و حکومت‌هایی که دارای پایگاه مردمی نیستند این را می‌گویند. اینها در تأییری که انقلاب ایران در میان ملت‌ها به وجود آورده است خطری را علیه حکومت خودشان مشاهده می‌کنند، و این مسئله سبب می‌شود که ترس و نگرانی آنها را فرا گیرد.

اشتیاق انقلابیون به صدور انقلاب خود به سایر کشورها، امری نیست که منحصرأ در ایران مشاهده شده باشد. در بسیاری از انقلابات دیگر نیز دیده شده و تا مدت‌ها بعد از پیروزی انقلاب مطرح بوده است. و در تمام موارد تقریباً بدون تجربه پیروزمند کاسترو - چه گوارا در سرنگون ساختن رژیم باتیستا در کوبا، اشتیاق انقلابیون به صدور انقلابشان به سایر کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی به حدی بود که چه گوارا با وجود نقش بسیار ارزشمندی که به وی در ساختمان اقتصاد آینده کوبا واگذار شده بود، نتوانست در کوبا بماند و از صحنه سیاست کوبا غایب شده و به بولیوی

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۲۹۷

رفت تا تجربه موفق کوبا را خود شخصاً به آن کشور منتقل سازد، اما نتوانست. نه تنها خود او از بین رفت، بلکه به روند طبیعی انقلاب بولیوی نیز لطمه بزرگی وارد گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از کسانی که واژه صدور انقلاب را به کار می‌بردند، در ابتدا به مفهوم بین‌المللی آن توجه نداشتند و عموماً آن را به مفهوم گسترش فرهنگی و تبلیغ اسلامی اصیل به کار می‌بردند، اما دنیای خارج این را نمی‌فهمید و چیز دیگری را می‌فهمید و تبلیغ می‌کرد و از این رهگذر موجبات نگرانی همسایگان و زمینه تحریکات علیه ایران را فراهم می‌ساخت. این جانب بارها در باره این موضوع با رهبر انقلاب و سایر دست‌اندرکاران که این واژه را به کار می‌بردند صحبت کردم و اثرات و عوارض نامطلوب به کارگیری آن - بدون توضیحات کافی در باره معنا و مقصود به کار برنده - را توضیح دادم. بعد از آن بود که در سخنرانی‌ها و یا مصاحبه‌هایی که این واژه به کار گرفته می‌شد، بلافاصله منظور از آن نیز اضافه می‌گردید. اولین باری که حضرت آیت‌الله منتظری در خطبه‌های نماز جمعه خود این واژه را به کار بردند و گفتند که ما باید انقلاب خودمان را «صادر کنیم» این جانب در برنامه دیدار هفتگی خود با ایشان در همین زمینه تذکراتی دادم. ایشان هم به مسئله توجه نموده و در صحبت‌های بعدی خود آن را توضیح دادند. این گفتگو طی یک مصاحبه مطبوعاتی با این جانب در ۱۳۵۸/۲/۲۵ به شرح زیر مطرح گردید:

«س - آقای دکتر شما گفتید که ... دولت ایران قصد صدور انقلاب به خارج را ندارد؛ درحالی‌که آقای منتظری در خطبه خودشان روز جمعه صراحتاً اشاره کرده‌اند که انقلاب ایران باید صادر شود. این عدم هماهنگی برای چیست؟

ج - در فرصتی که دیشب دست داده با حضرت آیت‌الله منتظری صحبت کردم. فکر می‌کنم هر دو یک نظر داریم و زبان مشترکی با هم پیدا کردیم. وقتی ما می‌گوییم انقلاب را نمی‌شود صادر کرد و نه تنها صادر نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم انقلاب اصلاً کالای صادراتی نیست، ما چه منظوری و نظری داریم و حضرت آیت‌الله هم وقتی می‌گویند «انقلابمان را صادر می‌کنیم» منظورشان چیست؟ انقلاب دارای ابعاد گوناگون است. یک بُعد انقلاب ما بُعد ایدئولوژیک آن است. انقلاب صرفاً یک تغییر سیاسی نیست. تغییر نظام سیاسی، فرع بر انقلاب فکری است. آن چیزی که در دنیا هنوز توجه

کافی و وافی به آن نشده است، این است که اول در ایران یک انقلاب عقیدتی و فکری (ایدئولوژیک) در این مسلمان‌ها به وجود آمد و بعد در نتیجه گسترش این انقلاب و پیدا کردن پایگاه سیاسی، موفق شد روبروی سیاسی جامعه را عوض کند. بنابراین، وقتی ما می‌گوییم که می‌خواهیم انقلاب اسلامی را به سایر کشورها بسط بدهیم، یعنی در گسترش فکر اصیل اسلامی باید پیش‌قدم باشیم. هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد. این وظیفه ماست. هیچ‌کس نمی‌تواند به ما بگوید چرا می‌خواهید اسلام اصیل را در عراق بسط بدهید.

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید چرا می‌خواهید فکر اصیل اسلامی را در آفریقا بسط بدهید، اما وقتی گفته می‌شود می‌خواهیم انقلاب را صادر کنیم به آن معنا که یک عده مسلح تربیت بشوند و یک نیروی مسلح از تهران بروند به یک کشور دیگر تا با دولت حاکم در آنجا بجنگند و سرنگونش سازند و یک جمهوری اسلامی بنا نهند، چنین صدور انقلابی به این معنا، نه مورد نظر آقای منتظری است و نه ما؛ بنابراین، [میان ما] تفاهم کامل وجود دارد. انقلاب را مردم آنجاها باید بکنند، نه ما.

اگر چنانچه مردم افغانستان با دولتی که به نظر آنها دولتی غاصب و فاسد است، می‌جنگند این مردم افغانستان هستند که می‌توانند این انقلاب را به نتیجه برسانند و پیروز کنند. اصلاً ویژگی انقلاب اسلامی ما این است که به دنیا نشان دادیم که انقلابات مستقل و متکی به خود، احتیاجی به کمک، حتی یک دینار، از منابع خارجی ندارند. انقلاب ما پیروز شد بدون اینکه یک نیروی خارجی کوچک‌ترین کمکی به ما بکند. انتقال این فکر و تجربه به سایر نقاط جهان را می‌گوییم صدور انقلاب. اگر بگویید بسط افکار اصیل اسلامی در کشورهای دیگر، منجر به انقلابات اجتماعی خواهد شد، این را قبول داریم و هیچ راهی برای جلوگیری از آن نیست و ... آن چیزی که مورد نظر آقای منتظری می‌باشد این است؛ یعنی حقایق اسلام را باید منتشر کنیم. در اصطلاح و به زبان دیپلماسی وقتی می‌گوییم ما انقلاب را صادر نمی‌کنیم و ایران قصد صدور انقلاب را ندارد، به این معناست که ما آدم مسلح نمی‌فرستیم که برود به کویت یا بحرین یا عراق یا افغانستان که در آنجا علیه نظام سیاسی حاکم، دست به جنگ مسلحانه بزند.

نکته پنجم: نشر و تبلیغ جهانی اسلام

در صورتی که صدور انقلاب به معنای گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب، بخصوص انتقال تجارب انقلاب ایران باشد، اولاً این وظیفه تنها بر عهده دولت و وزارت امور خارجه نمی‌باشد، بلکه یک وظیفه عمومی و همگانی خواهد بود. ثانیاً مقید به شرایطی است و نیاز به امکانات و تدارکات دارد. مگر می‌توان در دنیای کنونی، در ابعاد جهانی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل اسلامی را بدون برنامه‌ریزی و تهیه تدارکات ارائه و تبلیغ کرد که مفید و مؤثر واقع گردد؟

ساده‌اندیشی است که تصور شود دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بدون امکانات و تدارکات به راحتی و به سادگی این ارزش‌ها را تبلیغ کند و گسترش بدهد! این ارزش‌ها و مبانی ابتدا باید تبیین و تدوین گردند؛ در غیر این صورت، نقض غرض خواهد شد. آیا در درون حرکت اسلامی ایران، که منجر به پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گردید، همه رهبران و متفکرین در مبانی و ارزش‌ها وحدت نظر دارند؟ در همین راستا باید توجه داشت انقلاب اسلامی ایران رنگ فکر و اندیشه مذهب شیعه را دارد و از مبانی آن تغذیه نموده است.

باید بررسی کرد، بدون آنکه تقابل ریشه‌دار قدیمی بین شیعه و سنی را زنده و یا تشدید نمود؛ همچنین باید روشن نمود که ارزش‌ها و مبانی فکری اسلام اصیل به چه زبانی برای مردم سایر نقاط جهان توضیح داده شود. این‌طور نیست که طرح و ارائه مسائل به گونه‌ای که در ایران طرح شدند، در سایر کشورها و توسط سایر مردم نیز به همین صورت مورد استقبال قرار خواهد گرفت.

نویسنده مقالات معترف است به اینکه اجرای موفقیت‌آمیز صدور انقلاب، حتی به معنا و مفهوم گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب، مستلزم دیپلماسی ویژه‌ای است که «مهارت»، «ظرافت»، «هوشیاری»، «پیچیدگی» و «استتار» از خصوصیات آن می‌باشد.

ولی همین نویسنده با کمال تعجب، به‌کارگیری این چنین دیپلماسی را در طی دوران مسئولیتی که در دولت موقت بر عهده داشته‌ام پلیتیک یا حقه سیاسی نامیده است. حال فرض کنید که چنین بوده است، آیا نویسنده که مدافع حاکمیت کنونی

۳۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

است می‌تواند با جرئت و تقوا بگوید که بعد از دولت موقت، بخصوص در این پنج سال گذشته، در روابط خارجی و دیپلماسی و یا در امر صدور انقلاب حداقل مهارت، ظرافت، هوشیاری، پیچیدگی، استتار از جانب دولتمردان و دست‌اندرکاران رعایت شده است؟

نویسنده اعتراف می‌کند که صدور انقلاب، حتی به همین معنای گسترش فرهنگی و فکری نیازمند آن است که «سیاستگذاران و مجریان نیز طبیعتاً باید از شایستگی و صلاحیت‌های لازم برخوردار باشند». آیا بعد از دولت موقت این شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها حداقل در آن سیاستگذاران و مجریانی که مدعی صدور انقلاب بوده‌اند وجود داشته است؟

نویسنده اذعان می‌کند که: «انتقاداتی که می‌توان به شیوه‌ها و مجریان صدور انقلاب وارد دانست، ناشی از کمبود در این زمینه‌ها (یعنی شایستگی‌ها و صلاحیت‌های لازم) خواهد بود. در چهارچوب این انتقادات می‌توان از «عجالت‌ها»، «ناپختگی‌ها»، «ناآگاهی‌ها» و «ساده‌لوحی‌ها» که در امر صدور انقلاب پیش آمده است یاد نمود و با برشمردن موارد آنها مسئولان و مجریان وقت آنها را سرزنش و بازخواست نمود».

اما این وظیفه، کی و کجا انجام شده است؟ آیا نویسنده یک مورد را هم حلاجی و تحلیل نموده و به مردم ارائه داده است؟ آیا این شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها، این ناپختگی‌ها، ناآگاهی‌ها و ساده‌لوحی‌هایی که از مسئولان و مجریان یاد شده است، هیچ‌گاه مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند که چه زیان‌های عظیمی به این مملکت وارد ساخته است، و چه لطمات جبران‌ناپذیری به آبرو و حیثیت انقلاب و جمهوری اسلامی و ایران و اسلام در عرصه جهانی و در میان ملل مسلمان وارد ساخته است؟ آنها که باید بازخواست و سرزنش شوند چه کسانی هستند و در کجا و چگونه باید آنان را مؤاخذه نمود؟ مگر مملکت ارث پدرشان است که هر کار خواستند بکنند و با عدم صلاحیت و شایستگی و نپختگی و ساده‌لوحی و یا نیت‌های آلوده، هر ضرر و زیانی که به اسلام و ایران وارد ساختند، بی‌سر و صدا از آن گذشته شود و کسی یارای بازخواست و محاکمه آنان را نداشته باشد؟

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۰۱

آیا نباید برخی از رویدادهای سرنوشت‌ساز مملکت را در چهارچوب همین «کمبود شایستگی‌ها، صلاحیت‌ها، عجلت‌ها و ناپختگی‌ها، ناآگاهی‌ها و ساده‌لوحی‌ها» جستجو کرد؟

نکته ششم: توانایی‌ها و اولویت‌ها

نویسنده، بر ما تاخته و ایراد گرفته است که ما ارزش و موجودیت صدور انقلاب را با تردید روبه‌رو ساخته‌ایم. ما ضرورت گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌های اسلامی و تجارب انقلاب ملت ایران را هرگز مورد تردید قرار نداده‌ایم؛ زیرا به آن معتقدیم، اما انجام موفقیت‌آمیز آن را موکول به احراز شرایط معینی می‌دانیم. این شرایط را در تحقق امکانات و توانایی‌های لازم در جمهوری اسلامی می‌دانیم.

نویسنده در مورد صدور انقلاب، به همان معنای گسترش فرهنگی، با واقع‌بینی می‌نویسد که: «این مسئولیت‌ها با توجه به امکانات و توانایی‌های موجود عمدتاً تبلیغ و نشر جهانی مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی را در بر می‌گیرد».

آیا بعد از پیروزی انقلاب، در آن آشفته بازار، چه امکانات و توانایی‌هایی برای تبلیغ و نشر مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی در اختیار دولت موقت قرار داشت؟ هیچ‌یک از امکانات در اختیار دولت موقت نبود: صدا و سیما، جمهوری اسلامی نه تنها خود را موظف به تبعیت از سیاست دولت نمی‌دانست، بلکه مدعی آن بود و دولت را سانسور می‌کرد. وضع روزنامه‌ها در مجموع بهتر از صدا و سیما نبود. تازه اگر هم آن ابزار در اختیار دولت موقت قرار می‌گرفت، مقصود حاصل نمی‌شد. همان‌طور که گفته شد ابتدا باید مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی روشن گردد.

آیا هر کس می‌تواند و حق دارد هر آنچه را که به نظرش می‌رسد به نام مفهوم و ارزش انقلاب اسلام در دنیا تبلیغ کند و منتشر سازد؟! نگاهی اجمالی به برنامه‌های برون‌مرزی دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی از بدو پیروزی تا به امروز نشان می‌دهد که چه بلایی بر سر نشر و تبلیغ جهانی مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی وارد شده است که در برخی موارد فاجعه بوده است! آیا هرگز مروری انتقادی و جدی بر محتوای نشریات متعددی که توسط مقامات و نهادهای انقلابی وابسته به دولت

۳۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

جمهوری اسلامی که به نام اسلام و انقلاب تهیه و در سطح جهانی توزیع می‌شود، صورت گرفته است تا به عمق این عدم شایستگی‌ها و عدم صلاحیت‌ها و ضربه‌های ناشی از آن پی برده شود؟ آیا عملکرد هیئت‌هایی که با پول این ملت به نام «صدور انقلاب» در طی چند سال گذشته به کشورهای خارجی سفر کرده‌اند، مورد بررسی و بازخواست قرار گرفته‌اند؟

آیا دستگاه دیپلماسی کنونی برخوردار از آن شایستگی، توانایی، پختگی، آگاهی و تیزبینی لازم جهت معرفی و تبلیغ و نشر جهانی ارزش‌ها و مفاهیم والای انقلاب اسلامی می‌باشند؟ ای کاش آنها هرگز وظیفه‌ای تحت این عناوین برای خود قائل نمی‌شدند و اجازه می‌دادند آن همه تأثیرات عظیم انقلاب ملت ایران و پیروزی ۲۲ بهمن به صورت مثبت اولیه خود در میان مردم جهان باقی می‌ماند.

نکته هفتم: ارائه الگو و نمونه صدور انقلاب

در اینکه مسلمانان باید ارزش‌ها و مفاهیم اصیل اسلامی را در دنیا تبلیغ کنند و منتشر سازند، حرفی نیست و اگر هم می‌خواهند اسم آن را بگذارند «صدور انقلاب» در مورد آن هم فعلاً بحثی نمی‌کنیم، اما آیا سیاستگذاران و مجریان کنونی واقعاً فکر می‌کنند که مردم جهان به صرف تبلیغ و نشر هر چیزی که اسم آن را ارزش‌های اسلامی بگذارند، جذب می‌شوند و تحت تاثیر قرار می‌گیرند؟ شرایط اولیه دعوت اسلامی، از دیدگاه قرآن کدام است و مردم جهان چگونه و در تحت چه شرایطی به ارزش‌های اسلامی جذب می‌شوند؟ با آنچه که تبلیغ و نشر می‌گردد یا با عملکرد دعوت‌کنندگان و با ارائه الگوها و نمونه‌های نیکو و شایسته؟ ما معتقدیم بهترین راه تبلیغ و نشر جهانی اندیشه و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران، ارائه جامعه نمونه و الگو می‌باشد.

اگر حرکت انبیای الهی در تاریخ بشر اثرات شگرف و ژرفی باقی گذاشته‌اند تنها برای آن نبوده که پیام و فکرشان نشئت گرفته از منبع وحی بوده است، بلکه علاوه بر آن به این دلیل بوده است که پیامبران نمونه‌های بارز و زنده و غیرقابل انکار اندیشه‌ها و پیام‌های خود بوده‌اند.

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۰۳

بهترین اندیشه‌ها تا زمانی که نتوانند نمونه‌ها و الگوهای واقعی و عملی خود را ارائه دهند، ادعا و حرف محسوب می‌شوند و قادر نخواهند بود تأثیر قابل توجهی در جامعه بگذارند. اگر انبیا اثر گذاشته‌اند برای آن است که نه در زمان خودشان و نه در طی قرن‌های بعد از آن، کسی پیدا نشده است که بتواند ادعا کند یا به اثبات برساند که میان آنچه که ابراهیم (ع)، یوسف (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و یا رسول اکرم (ص) مردم را به سوی آن دعوت می‌کردند، با آنچه خود عمل می‌کردند، اختلاف و دوگانگی بوده است.

رسول اکرم (ص) حتی قبل از بعثت خود به «محمد امین» شناخته شده بود. بزرگ‌ترین ضربه بر یک اندیشه و فاجعه برای یک حرکت فکری، وقتی است که مدعیان آن فکر و اندیشه، آنچه را که می‌گویند خود عمل نکنند. خداوند می‌فرماید: «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبِيرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱.

اولین و اساسی‌ترین راه نشر و تبلیغ مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی در سطح جهانی یا ملی و بومی و قومی و خانوادگی، عملکرد به آنها و ارائه الگو و نمونه است. الگوی نمونه در سطح فرد، خانواده، جامعه، دولت، کشور، و در سطح خانواده جهانی، به مصداق: «كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّتًا وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۲.

اندیشه‌ای که داعیه حل تمام مشکلات بشری را دارد، باید بتواند جامعه نمونه‌ای که امت واسط باشد، ایجاد نماید و به‌عنوان شاهد به مردم جهان ارائه دهد. اهمیت مدینه انبئی در بزرگی و کوچکی آن در طول عمرش، ده سال یا کمتر یا بیشتر، نبوده و نیست، بلکه در این است که یک جامعه نمونه، بر روی همین کره خاکی در میان همین مردم، آن هم مردمی که از جهاتی از بسیاری از مردم کنونی جهان عقب‌تر و جاهل‌تر و

۱. چرا سخنی می‌گویید که خود به آن عمل نمی‌کنید؟ خداوند سخت به خشم می‌آید آنگاه که چیزی را بگویید و خود به آن عمل نکنید (سوره صف، آیه ۳)..
۲. بدین گونه شما را امتی میانه‌رو گردانیدیم تا نمونه برای مردم باشید و پیامبر نیز نمونه برای شما (سوره بقره، آیه ۱۴۳).

۳۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

فاسدتر و شرورتر و ظالم‌تر بودند، به وجود آمد تا معیار و شاهد و الگو و شاخص یک جامعه، رهبر، دولت و امت اسلامی باشد برای همه تاریخ.

اگر قرار است ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب اسلامی به دنیا صادر گردد، تنها و تنها از طریق ارائه چنین الگویی خواهد بود. انقلاب اسلامی ایران از آن توان و ظرفیتی برخوردار بود که چنین مدینه‌الگو و نمونه‌ای را، ولو به‌طور نسبی، بسازد و به جهانیان، خصوصاً مسلمانان جهان ارائه دهد. اگر این جامعه نمونه به وجود می‌آمد، انقلاب اسلامی، با همان معنا و مفهوم گسترش فکری و فرهنگی و انتقال ارزش‌های اسلامی و تجارب ملت ایران به سهولت و به سرعت به اقصی نقاط جهان صادر می‌گردید. و به مصداق «مشک آن است که خود بیوید، نه آنکه عطار بگوید»، عطر دلاویز یک جامعه و جمهوری اسلامی نمونه، در همه جا می‌پیچید و کسی را یارای سانسور و جلوگیری از اشاعه آن نبود، خبرش به همه جا می‌رسید و همه را مجذوب می‌ساخت، و از دورترین نقاط جهان هزاران نفر از مردم تشنه حق و خسته و کوفته و رنجور از ظلم‌ها، ستم‌ها، تزویرها و ریاکاری‌ها، وامانده از پوچی و بی‌هدفی و حیرانی، برای درک و آزمایش آنچه در ایران ساخته شده بود هجوم می‌آوردند و می‌آمدند و می‌دیدند و سپس مبشرین فکر و اندیشه اصیل اسلامی و صادرکنندگان انقلاب و انتقال‌دهندگان تجارب می‌شدند. مگر داستان مدینه النبی جز این بود؟ آیا جامعه و جمهوری اسلامی ایران [اکنون] نمونه جاذب و جالبی برای مردم جهان می‌باشد؟ آیا مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی میان مردم، میان مردم و دولت، دولت و مردم و رهبران با مردم به‌گونه‌ای هست که مردم نیازمند جهان را به خود جلب نماید؟

۲- سیاست خارجی دولت موقت

نویسنده مقالات [روزنامه] «اطلاعات» ضمن اشاره به برخی از مواضعی که این‌جانب به‌عنوان مسئول سیاست خارجی کشور در رابطه با عراق، ضرورت مبارزه با امپریالیسم، همبستگی با جنبش‌های آزادی‌بخش در طی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود اعلام کرده بودم، مدعی شده است که این مواضع اولاً معرف کلیت و اطلاق یک تفکر یکدست بر اعضای دولت موقت جمهوری اسلامی نبوده است و ثانیاً آن را همزمانی و

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۰۵

همراهی با شرایط و جو خاص آن روز معرفی کرده است. در این باره توضیحاتی به شرح زیر داده می‌شود.

بحثی نیست که تفکر اعضای دولت موقت در برخی از زمینه‌های داخلی و خارجی یکدست نبوده است. دولت موقت نیز چنین ادعایی ننموده است. برنامه از قبل تعیین شده برای شورای انقلاب و دولت موقت هم این نبود که از هر جهت یکدست و یکپارچه باشد. توصیه و نظر و برنامه این بود که از همه گروه‌های موجه ملی و اسلامی در آن حضور داشته باشند. از این گذشته مگر در دولت و حاکمیت کنونی، که متعلق به یک حزب سیاسی است و قاعداً یکدست و یکپارچه باید باشد، آیا کسی می‌تواند ادعا کند که در تمام زمینه‌های داخلی و خارجی منسجم و یکدست است؟ تغییرات و تنش‌ها و درگیری‌های همین چندماهه اخیر، گویای داستان درون دولت و حاکمیت کنونی می‌باشد.

صرف نظر از این امر، آیا منظور نویسنده این است که در خطوط کلی و اصلی برنامه‌های تعیین شده برای دولت موقت از طرف رهبر انقلاب یا شورای انقلاب و در سیاست خارجی و روابط با عراق و سایر کشورها اختلافی داشته‌ایم؟ سیاست خارجی دولت موقت در دوران تصدی این‌جانب، مصوبه هیئت دولت و شورای انقلاب بوده و از انسجام قابل قبولی برخوردار بوده است. باید توجه داشت که فرق است میان مواضع و تفکرات اعضای یک دولت با سیاست‌های خارجی (و یا داخلی) تصویب شده آن دولت.

پس از آنکه مسئولیت وزارت امور خارجه بر عهده این‌جانب محول گردید، در همان هفته اول، مبانی و اصول سیاست خارجی و دیپلماسی دولت و برنامه کار وزارت امور خارجه تنظیم و تدوین گردید. ابتدا در هیئت دولت و سپس در جلسه شورای انقلاب، که به درخواست این‌جانب برای بررسی همین مسئله، تشکیل شده بود، مطرح، بحث و مورد تصویب قرار گرفت.

این طرح شامل سه قسمت اساسی بود: قسمت اول اصول و مبانی سیاست خارجی، قسمت دوم رئوس اساسی دیپلماسی دولت و قسمت سوم، برنامه اجرایی وزارت امور خارجه.

۳۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

در قسمت اول، یعنی اصول و مبانی سیاست خارجی نظیر اصل بی‌طرفی (عدم تعهد) در منازعات بین‌المللی میان ابرقدرت‌های شرق و غرب، و عدم مشارکت در این تنازعات، اصل نفی سلطه و وابستگی به شرق و غرب یا نه شرقی و نه غربی (یا موازنه منفی)، اصل حمایت از مبارزات مردم دنیای سوم، اصل روابط دوستانه با کلیه دولت‌ها (به جز اسرائیل و آفریقای جنوبی) بر اساس احترام و منافع و مصالح دو جانبه. این اصول از سه منبع به هم مرتبط استخراج و تنظیم گردیده بودند: اول، اندیشه اسلامی؛ دوم، آرمان‌هایی که در طی سال‌های دراز و طولانی مبارزات ملی و اسلامی، به طرق گوناگون، علی‌الخصوص در آخرین مراحل رشد انقلاب اسلامی توسط مردم به صورت شعارهایی مطرح و درخواست شده بود؛ سوم مواضع و اصولی که رهبر انقلاب در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها اعلام کرده بودند.

قسمت دوم شامل خط مشی یا مواضع کلی جمهوری اسلامی با کشورهای جهان بود که کلاً به دیپلماسی تعبیر می‌شود. هر قدر اصل و مبانی سیاست خارجی یک دولت - از جمله دولت موقت، که نشئت گرفته از تفکر و فلسفه و اندیشه حاکم بر کشور است - لایتغیر و ثابت و ایستا است، دیپلماسی متغیر و پویا و متحرک است. دیپلماسی هر دولتی، متغیری تابع دو پارامتر یا دو عامل اساسی است: اول، اصول و مبانی پذیرفته شده در سیاست خارجی؛ دوم، برنامه‌ها، نیازها و اولیت‌ها در سطح ملی در داخل کشور. دیپلماسی در این چهارچوب به معنای علم و هنر به‌کارگیری تمام امکانات ملی و بین‌المللی در جهت تحقق هدف یا اهداف تعیین‌شده ملی می‌باشد.

بنابراین، برای یک دیپلماسی فعال و موفق تنها تعیین و تبیین اصول و مبانی سیاست خارجی کافی نیست، بلکه باید هدف یا اهداف کلی و اولویت‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی و نظامی در سطح کشوری، یعنی در سطح ملی، توسط مقامات و نهادهای ذی‌ربط تعیین شوند تا مجریان بتوانند با بررسی وضعیت عام مناسبات جهانی و خاص هر کشوری در جهت تحقق آن هدف یا اهداف، دیپلماسی خود را تنظیم نمایند.

هدف یا اهداف کلی دولت موقت، با توجه به برهم‌خوردگی و آشفتگی دوران انقلاب و تغییر نظام سیاسی کشور در حکمی که به آقای مهندس بازرگان داده شده

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۰۷

بود «سامان یافتن امور کشور و ترتیب اداره امور مملکت» در طی دوران انتقال، تا تشکیل مجلس و دولت دائمی تعیین شده بود.

در رابطه با این اهداف در طرح پیشنهادی و تصویب شده در دولت موقت و شورای انقلاب، ما روابط جمهوری اسلامی را متأثر از اصول و مبانی حاکم بر سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی، و هدف‌ها و نیازهای مملکت و اولویت‌ها، در سه محور بررسی کرده و خطوط کلی آن را ترسیم نموده بودیم. محور اول با قدرتها و ابرقدرت‌های شرقی و غربی، یا به تعبیری نیمکره شمالی، دوم با کشورهای دنیای سوم و محور سوم مناسبات با کشورهای اسلامی.

ضمناً یادآوری این نکته هم شاید مفید باشد که نسبت به اصل موازنه منفی و بی‌طرفی در منازعات بین‌المللی و روابط دوستانه متقابل با ابرقدرت‌ها کمترین مخالفت و اظهار نظر منفی در شورای انقلاب به عمل نیامد؛ درحالی‌که بعداً تمام حملات علیه دولت موقت روی این سیاست بود.

خط مشی و دیپلماسی ما با هر یک از این سه گروه کشورهای یادشده در بالا، متفاوت و از ویژگی‌های خاص برخوردار بوده است؛ مثلاً در رابطه با قدرتها و ابرقدرت‌های شرقی و غربی، دیپلماسی ما بر این پایه قرار داشته است که احتیاجات کشور، بدون وابستگی‌های اسارت‌بار با شرایطی کاملاً به نفع ایران تامین گردد.

در رابطه با کشورهای دنیای سوم، یک سلسله اوضاع و احوال فرهنگی، اقتصادی، سیاسی مشترک وجود داشته و دارد که می‌تواند محور دیپلماسی ایران با این کشورها قرار بگیرد. نظیر جنبش غیرمتعهدها، تلاش و برنامه‌ریزی برای فعالیتهای مشترک در زمینه‌های اقتصادی - صنعتی و غیره. در مورد کشورهای اسلامی، نقاط مشترک خیلی عمیق‌تر و اصولی‌تر هستند و بر این پایه روابط دیپلماسی می‌تواند شکل و محتوای خاصی به خود بگیرد.

در تبیین و برنامه‌ریزی دیپلماسی کشور، ما به این واقعیت توجه داشتیم که با مجموعه‌ای از دولت‌هایی سر و کار داریم که طیف وسیعی را از حیث شکل و محتوا تشکیل می‌دهند. درست است که ملت ایران انقلاب کرده و جمهوری اسلامی را تشکیل داده است، اما سایر ملت‌ها به معنای انقلاب اسلامی ایران، انقلاب نکرده‌اند.

۳۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

برای ایجاد مناسبات بین‌المللی میان ایران با سایر کشورها و براساس منافع و مصالح عمومی کشور، نمی‌توان ساده‌لوحانه به انتظار تغییر سایر دولت‌ها و تبدیل نظام آنان به نظام مورد قبول جمهوری اسلامی، و یا تسلیم و تمکین آنان از جمهوری اسلامی نشست، بلکه یک دیپلماسی فعال باید در چنین مجموعه ناهمگن و پر از تضاد و تخاصم حرکت کرده و از شرایط جهانی و مناسبات خارجی به نفع کشورمان استفاده نماید.

در این راستا و بر اساس مواضع استراتژیک و یا تاکتیکی سایر کشورهای جهان در رابطه با جمهوری اسلامی ایران ما با سه گروه از کشورها سر و کار داریم: کشورهای دوست، مخالف و دشمن. مجموعه مواضع و عملکردهای کوتاه و درازمدت هر یک از سه گروه در رابطه با ایران به دو دسته بالقوه تقسیم می‌شوند.

به این ترتیب وضعیت هر یک از کشورهای جهان، در رابطه با جمهوری اسلامی، بر اساس مطلوب یا مقبول بودن مواضع و روابطشان با ایران در طیفی مرکب از شش گروه اساسی قرار خواهند گرفت: دوستان بالفعل، دوستان بالقوه، مخالفین بالقوه، مخالفین بالفعل، دشمنان بالقوه و بالاخره دشمنان بالفعل. در یک طرف طیف کشورهای قرار دارند که بر اساس اصول و مبانی سیاست خارجی و مصالح و منافع ایران، دوستان بالفعل جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند و در طرف دیگر آن کشورهایی هستند که دشمنی خود را با ایران ظاهر و آشکار و علنی و فعال ساخته‌اند. نقش و رسالت و وظیفه دیپلماسی فعال و واقع‌بینانه آن است که از طریق همان علم و هنری که باید حاکم بر آن باشد، روابط و مواضع کشورها و دولت‌های خارجی را نسبت به جمهوری اسلامی به تدریج از یک طرف طیف، یعنی دشمنی بالفعل، به طرف دیگر طیف، یعنی دوستی بالفعل، حرکت دهد. سخن بر سر این نیست که دشمنان بالفعل استراتژیک جمهوری اسلامی به دوستان بالفعل استراتژیک تبدیل گردند، که این چه بسا غیر ممکن باشد، بلکه صحبت بر سر این است که هدف دیپلماسی واقع‌بینانه باید این باشد که با علم و هنر خود کلیه امکانات را آنچنان به‌کار گیرد که دشمنان بالفعل، به دشمنان بالقوه و دشمنان بالقوه به مخالفین (بالفعل و بالقوه) و مخالفین به دوستان تبدیل شوند و دوستان بالقوه از حالت بی‌تفاوتی خارج

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۰۹

شده و به حمایت جدی و عملی ایران برخیزند. ضمناً باید در نظر داشت و توجه کرد که همه دوستی‌ها، مخالفت‌ها و دشمنی‌ها ضرورتاً استراتژیک نیستند و برخی از آنها تاکتیکی می‌باشند. بدترین نوع دیپلماسی حاکم بر روابط خارجی یک دولت آن است که در جهت مخالفی که بیان شد حرکت نماید. یعنی حرکتی که قطب دوستانه بالفعل تدریجاً ضعیف‌تر و بی‌رنگ‌تر بشود و قطب دشمنان بالفعل قوی‌تر، پررنگ‌تر و فعال‌تر گردد.

حرکت دیپلماسی دولت موقت در زمان تصدی این‌جانب برخلاف قضاوت نادرست نویسنده و تهمت سازشکاری که بر ما زده‌اند، در جهت برنامه‌ریزی شده بود که به خنثی ساختن یا تقلیل دشمنی‌ها و مخالفت‌ها و ازدیاد دوستی‌ها بینجامد. چنین حرکتی به معنای سازش مصالح ملی یا تخطی از اصول و مبانی قبول‌شده سیاست خارجی نمی‌باشد، که آن اسمش دیپلماسی نبوده، تسلیم و سازش است، بلکه حرکتی بود در چهارچوبی که قبلاً بیان شد نه خارج از آن. این چنین نیست که برخی تصور کرده و یا می‌کنند که دیپلماسی موفق لزوماً بایستی با سازش و تسلیم همراه باشد.

با این توضیحات، امید است روشن شده باشد که برخلاف تصور بی‌جا و بی‌اساس نویسنده مقالات [روزنامه] «اطلاعات»، سیاست خارجی دولت موقت نه سازشکارانه بوده است و نه برنامه‌های ما «همزمانی و همراهی با شرایط و جو خاص آن روز در شعارهای ضد آمریکایی سر دادن» و یا «از گسترش مبارزات ضد امپریالیستی و یاری نهضت‌های آزادی‌بخش با حرارت سخن گفتن» بوده است، بلکه از روی بصیرت و اعتقاد و در رابطه با سیاست‌های مصوبه عمل می‌کرده‌ایم. ما معتقدیم فرق است، فرقی خیلی اساسی، میان مبارزه با امپریالیسم در شعار و در عمل. مبارزه با امپریالیسم در همه جا و همیشه نیازمند به دادن شعار نیست، [بلکه] شعور می‌خواهد و عمل. قدرت، تخیل اختراعی و طرح و برنامه‌ریزی می‌خواهد و کار بسیار پیچیده و زیرکانه.

نویسنده چنین مطرح ساخته است که چون نظر این‌جانب ضرورت تهاجم همه‌جانبه و مستمر علیه آمریکا بوده، لذا سیاست دولت موقت در جهت سازندگی نبوده است. ایشان از سخنرانی این‌جانب در نیویورک و به هنگام شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نقل می‌کند که گفته بودم:

۳۱۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

«ما نمی‌توانیم فقط در یک کشور با امپریالیسم بجنگیم. اگر می‌خواهیم در جنگ با امپریالیسم موفق شویم باید در تمامی جبهه‌ها با آن مقابله کنیم. این تنها ما نیستیم که با امپریالیسم می‌جنگیم؛ ملت‌های دیگری هم هستند و اگر ما دست به دست آنها ندهیم و امپریالیسم را در تمام دنیا در تنگنا نگذاریم، آنها با قدرت بیشتری می‌آیند و دوباره ما را در تنگنا قرار خواهند داد.»

نویسنده ضمن تأیید مواضع این جانب اضافه می‌کند که چون: «گوینده آن در واقع تنظیم‌کننده اصلی و معرف قانونی سیاست خارجی دولت موقت بوده است که در ضمن سایر اعضای دولت و بخصوص رئیس آن، شخص بازرگان، منطقاً مسئول آن شمرده می‌شدند»، پس بنابراین، تهاجمی بودن سیاست خارجی دولت موقت، خلاف سازندگی داخلی و مغایر با نفی صدور انقلاب بوده است.

این نتیجه‌گیری، حاکی از عدم توجه کافی نویسنده به تفاوت میان مفهوم و محتوای سیاست خارجی با کاربرد دیپلماسی می‌باشد.

اولاً در مورد صدور انقلاب قبلاً توضیحاتی داده شد و به نظر نمی‌رسد که میان آنچه در باره عدم استفاده از واژه صدور انقلاب گفته شد با دیپلماسی تهاجمی مورد بحث، تناقض و یا مغایرتی وجود داشته باشد. ثانیاً جمهوری اسلامی در تلاش برای کسب استقلال اقتصادی و قطع وابستگی‌های اسارت‌بار و مبارزه با سلطه استعمار و امپریالیسم با بسیاری از کشورهای دنیای سوم منافع مشترک دارد. در آنجا امپریالیسم به معنای مصطلح سیاسی و اقتصادی آن، یعنی قدرت «توسعه‌طلب» به کار گرفته شده است. کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان در نیمکره شمالی و در رأس آنها دو «ابر قدرت شرق و غرب» یعنی روسیه شوروی و آمریکا به منظور حفظ و ازدیاد نفوذ و منافع خود به طور مستمر و پیگیر، در جهت توسعه‌طلبی، علیه منافع و مصالح کشورهای ضعیف، علی‌الخصوص در دنیای سوم از موضع قدرت، حرکت می‌کنند. تمامی کشورهای دنیای سوم مبتلا به این مسئله هستند. مجاری این توسعه‌طلبی را باید در شیوه مناسبات بین‌المللی، خصوصاً مناسبات اقتصادی و فرهنگی جستجو کرد. در اینجا بحث بر سر ماهیت نظام‌های حاکم بر این کشورها نمی‌باشد، اگرچه باید به آن پرداخت. بلکه در اینجا بحث بر سر سیاست خارجی آنها در رابطه با کشورهای دنیای

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۱۱

سوم است. حفظ روابط با این قدرت‌ها مترادف با قبول کردن و یا تسلیم شدن به سیاست‌های توسعه‌طلبانه آنان نمی‌باشد. یک دولت مستقل ملی و برخوردار از حمایت عمیق مردم کشور می‌تواند با استفاده از مناسبات کنونی جهان، روابط خود را با این دولت‌ها بر اساس منافع مشترک حفظ نماید و به آنها اجازه دخالت را ندهد؛ بنابراین، وقتی ما صحبت از مبارزه علیه امپریالیسم می‌کنیم یعنی مقاومت در برابر سیاست خارجی سلطه‌گرانه و توسعه‌طلبانه این قدرت‌ها؛ اما این مبارزه لزوماً به معنای قطع رابطه با این قدرت‌ها نمی‌باشد. کما اینکه قطع روابط دیپلماسی نیز به معنای مبارزه با امپریالیست‌ها نیست. همچنان که همکاری با سایر کشورهای دنیای سوم در مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه ابرقدرت‌ها، از جمله آمریکا، آن هم در تمامی جبهه‌ها، از جمله جبهه‌های فرهنگی و اقتصادی، نه تنها ماینتی با سازندگی داخلی ندارد، بلکه دقیقاً در راستای صحیح آن قرار دارد. در صورتی که کشورهای دنیای سوم بخواهند با هم در زمینه‌های صنعتی، اقتصادی و تجاری همکاری‌های نزدیکی را آغاز نمایند، یک مقابله مؤثر با امپریالیسم قطعاً صورت واقعی پیدا خواهد کرد.

۳- برخورد با دولت عراق

نویسنده مقالات [روزنامه] «اطلاعات» به برخی از برنامه‌هایی که برای مقابله با تحریکات دولت عراق داشته‌ایم و عمل می‌کردیم، سه ایراد گرفته است که به ترتیب زیر جواب و توضیح داده می‌شود:

الف - به نقل از مصاحبه این جانب در ۱۳۵۸/۴/۲۵، ایراد گرفته است که چرا ما از بهبود بخشیدن به روابط ایران و عراق سخن گفته‌ایم و نقل کرده است که: «یزدی در همان گفتگو، حملات هواپیماهای عراقی به خاک ایران را توجیه نموده و آن را صرفاً یک اشتباه و خطا عنوان می‌سازد».

نویسنده در نقل سخن این جانب، به صورتی که موافق برداشت‌های نادرست خود تلقی بشود، تغییر داده است. این مصاحبه در ۱۳۵۸/۴/۲۵ پس از گفتگوی این جانب با سفیر جدید عراق در ایران به هنگام دریافت اعتبارنامه وی صورت گرفت. بخش‌هایی از آن مصاحبه که به موضوع مورد نظر مربوط می‌شود بدین قرار است:

۳۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

«گفتگوهای دیروز ما در دنباله تلاش‌ها و فعالیت‌های سفیر ایران در عراق (آقای دعایی) صورت گرفت. وی در طی چند روز گذشته با رئیس‌جمهور عراق و وزیر امور خارجه و دیگر مقامات این کشور ملاقات کرده است».

بلافاصله در همین مصاحبه به موضوع مذاکره و گزارش‌های سفیر ایران در عراق اشاره کلی شده است: بنا به پیشنهاد دولت عراق و پذیرش ما، قرار شده است که برای برطرف ساختن سوء تفاهماتی که به وجود آمده است در نخستین مرحله، حملات تبلیغاتی دو کشور نسبت به یکدیگر قطع شود. دولت عراق قول داده است که از به‌کار بردن عناوین مجهول در باره خوزستان و سایر نقاط جلوگیری کند».

به طوری که ملاحظه می‌شود در این مصاحبه هم، که در آن تاریخ به اجمال، اما با صراحت، آمده است، محور اصلی مشکل در روابط ایران با عراق، تحریکات دولت عراق در خوزستان معرفی شده است. پس از حمله عراق به خوزستان و بروز جنگ، جزئیات این مسائل به طور مبسوط در طی سرمقالات این‌جانب در کیهان آمده است، اما در آن مقطع زمانی (تیر ماه ۱۳۵۸) و در تحت آن شرایط که هدف از تلاش‌های دیپلماسی ما جلوگیری از توسعه اختلافات و پیشگیری [از] وخیم‌تر شدن روابط و نهایتاً درگیری و جنگ بوده است، عقل سلیم و منافع و مصالح کشور حکم می‌کرده است که مسائل فقط در همان حد باز بشوند. همان‌طور که در آن مصاحبه منعکس است، یک سری حرکت‌های دیپلماسی در تهران و بغداد در این راستا در جریان بوده است. وقتی میان دو دولت و یا دو گروه، اختلافی بروز می‌نماید، صحیح به نظر نمی‌آید که از همان ابتدا با قهر و خشونت برخورد شده و اعلام جنگ داده شود. مصالح جمهوری اسلامی، آن هم در نیمه اول سال ۱۳۵۸ ایجاب می‌کرده است که تمام راه‌های سیاسی برای حل بحرانی که توسط عراق علیه جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده بود، به‌کار گرفته شوند. فعالیت‌های دیپلماسی آقای [سید محمود] دعایی، سفیر ایران در عراق و آشنایی و شناخت ایشان از مقامات عراقی در این حرکت دیپلماسی، بسیار مفید بوده است. همین فعالیت‌ها باعث شد که عراق بپذیرد از تحریکات خود در خوزستان دست بردارد؛ که این‌جانب در آن مصاحبه از این امر به‌صورت قول دولت عراق یاد کرده‌ام. در برابر این، آنها پیشنهاد کرده بودند که تبلیغات ایران علیه بعث

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۱۳

عراق قطع شود. دولت ایران هم آن را پذیرفت. در اینجا لازم به تذکر است که تبلیغات ایران علیه عراق عموماً بی‌محتوا و در مواردی گمراه‌کننده و فاقد ارزش فرهنگی و عقیدتی بوده است. سفیر ایران در عراق، به کرات در تهران با مقامات مسئول در صدا و سیما در این باره گفتگوهایی نمود و جنبه‌های منفی و زیانبار آن نوع تبلیغات را، حتی در جلسات شورای انقلاب متذکر شدند؛ بنابراین، اگر ما می‌پذیرفتیم که به ازای قول دولت عراق در مورد قطع تحریکاتشان در خوزستان، برنامه‌های تبلیغاتی را متوقف سازیم، امتیاز مهمی به حریف نداده بودیم. موفقیت حرکت دیپلماسی ما در آن مقطع و تأیید نظر ما بر امکانات وسیع پیشگیری جنگ می‌باشد.

در یک چنین منظری از فعالیت‌های دیپلماسی بود که به سؤال خبرنگاران در باره بمباران برخی از مناطق مرزی ایران در غرب کشور توسط عراق به شرح زیر جواب داده شد:

«دولت عراق در خاک خود مانورهایی دارد و یا برخی از سرزمین‌های خود را بمباران می‌کند. در این شرایط امکان دارد که اشتباهاً برخی از نواحی مرزی ایران نیز مورد اصابت بمب قرار گیرد. در گذشته - منظور اسفند ۱۳۵۷ بوده است - که چنین اتفاقی رخ داد، دولت عراق رسماً و کتباً ضمن پوزش‌خواهی اعلام کرد که این واقعه به سهو رخ داده است و آمادگی خود را نیز برای جبران خسارات اعلام کرد».

ملاحظه می‌شود که نویسنده چگونه سخن این جانب را تحریف کرده و آن را به صورت توجیهی از حملات هواپیماهای عراقی به خاک ایران قلمداد نموده است! قدرت به‌کارگیری علم و هنر دیپلماسی یعنی همین که به جای تشدید درگیری‌ها و بروز جنگ، که به هر حال آغازش تحمیلی بوده است، حریف را وادار سازیم که رسماً و کتباً به تجاوز خود اعتراف نموده، پوزش‌خواهی کرده و جبران خسارات نماید. تنها کسانی این‌گونه دیپلماسی را محکوم می‌کنند که اصولاً خواستار جنگ بوده باشند و تجاوز محدود حریف را بهانه برای جنگ گسترده قرار بدهند. ما در دولت موقت چنین برنامه‌هایی را نداشتیم؛ بنابراین، در برابر کلیه تحریکات، اعم از داخلی و یا خارجی مقاومت می‌کردیم و سعیمان بر این بود که با خونسردی و متانت، مصالح عالیة کشورمان را حفظ نماییم.

۳۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ب - نویسنده با نقل مطالبی از سرمقاله مورخه ۱۳۵۹/۷/۵ این‌جانب در کیهان تحت عنوان «حمله نظامی صدام حسین»، سیاست خارجی دولت موقت در رابطه با دولت عراق را، از ابتدا «تهاجمی» خوانده است: «یزدی محورهای دیگری نیز برای سیاست خارجی دولت بازرگان نسبت به عراق ذکر می‌کند که مشخصه اصلی و بارز همه آنها تهاجمی بودن بر علیه رژیم صدام است».

اولاً نقل قول و استنتاج فوق ناقص است و ثانیاً ارائه این‌گونه جمع‌بندی‌ها، در واقع برگه دادن به دست دشمن علیه ایران است که خود ایشان در جای دیگر، که ذکر آن خواهد آمد، به آن ایراد گرفته‌اند.

مقاله استنادی نویسنده، قسمت چهارم از یک سری مقالاتی است به قلم این‌جانب که تحت عنوان فوق در «روزنامه کیهان» آمده بوده است. در سه قسمت اول این مقالات، به تفصیل برنامه‌های تحریک‌آمیز و دخالت‌های مکرر و تجاوزات بعث عراق و یاران و حامیانش علیه جمهوری اسلامی شرح داده شده است و اسناد آن ارائه گردیده و نشان داده شده است که از بعد از پیروزی انقلاب، تحریک و تجاوز و تخطی از جانب دولت عراق آغاز گردید. در قسمت چهارم آن مقالات، برنامه‌هایی که در مقابله با این تجاوزات و پیشگیری [از] توسعه آنها داشته‌ایم و آنها را بر طبق مصالح مملکت و موازین یک دیپلماسی موفق با زیرگی و پختگی و حساب‌شده پیگیری می‌کردیم، ذکر نموده‌ایم. نویسنده این شیوه کار ما را «حقیقه سیاسی» تعبیر نموده است که درست نمی‌باشد، بلکه از مصادیق همان «مهارت»، «ظرافت»، «هوشیاری»، «پیچیدگی» و «استتار»، در دیپلماسی است که ایشان هم در یکی از مقالات خود آنها را به درستی، از اجزای ضروری یک دیپلماسی موفق قلمداد نموده‌اند. قطعاً از این بابت نمی‌باید و نمی‌توان ما را مورد ملامت قرار بدهند.

در طی آن مقالات و در سایر مصاحبه‌ها ما به کرات موارد عدیده سیاست مداخله‌گرانه دولت بعثی عراق را بیان کرده‌ایم. در خلال جلسات «کنفرانس سران جنبش غیرمتعهدها» در کوبا، با رهبران جبهه پایداری (رؤسای جمهوری و وزیران خارجه کشورهای عضو جبهه یعنی الجزایر، سوریه، یمن جنوبی، لیبی، فلسطین و همچنین عراق) و ماه بعد در خلال جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد در

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۱۵

نیویورک، مذاکرات گسترده‌ای انجام دادیم. در این دیدارها، اسناد و مدارک دخالت‌های بعث عراق را در امور داخلی ایران و ستیزه‌جویی‌اش را با انقلاب اسلامی ارائه داده و التیماتوم دادیم که اگر عراق دست بردارد ما اجباراً مقابله به مثل خواهیم کرد. نمونه‌ای از این اقدامات و موضع‌گیری‌ها در سرمقالهٔ این‌جانب در [روزنامهٔ] «کیهان» سوم آبان ۱۳۵۹ به‌شرح زیر آمده است:

«ثانیاً این دولت عراق است که با اعزام خرابکاران مسلح و مزدور به نام «التحریر الاحواز» به داخل ایران، مفاد قرارداد ۱۹۷۵ را نقض کرده است، نه ایران. ما اسناد دخالت رژیم عراق را در این مورد در گذشته منتشر ساخته‌ایم و نشان داده‌ایم که چگونه دولت بعثی از همان ابتدای پیروزی انقلاب بلافاصله نیروهای مزدور مسلح را تجهیز کرده و با دادن پول و سلاح به داخل مرزهای ایران، دست به خرابکاری و کشتار مردم بی‌گناه می‌زده است.

در همان زمان ما با ارائهٔ این اسناد انکارناپذیر، به آنها اولتیماتوم دادیم که اگر بعثی‌های عراق دست از این حرکات خود بردارند، ما با کمال قدرت مقابله به مثل خواهیم کرد و اگر شروع بکنیم تا پایان عمل و تحقق اهداف پیش خواهیم رفت. در همان زمان به آنها گفتیم که رژیم بعثی عراق باید بداند که در این بازی، بازندهٔ نهایی خود بعثی‌ها خواهند بود؛ چرا که با توجه به وضعیت داخلی عراق و روابط دولت بعث با مردم عراق، آسیب‌پذیری رژیم بعث عراق فوق‌العاده بالاست و بدون شک این بعثی‌ها هستند که متضرر و متلاشی خواهند شد».

اما این التیماتوم‌ها وقتی می‌توانست مؤثر واقع گردد که همراه با عملیات سیاسی، دیپلماسی و تبلیغاتی در سطح منطقه و در عراق صورت گیرد. این شیوهٔ کار در مجموع موفق بود؛ به‌طوری‌که این دولت عراق بود که پیشنهاد قطع برنامه‌های تبلیغاتی را به ما داد و به‌ایزای آن قول داد که از تحریکات خود در خوزستان دست بردارد.

بنابراین، همان‌طور که در مصاحبه‌ها و مقالات گذشته مبسوطاً شرح داده شده است، عملکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در دوران تصدی این‌جانب در رابطه با دولت عراق، برخلاف قضاوت نویسنده، تهاجمی - به این معنا که ما آغازگر برنامه‌هایی بر ضد رژیم بعثی بوده باشیم - نبوده است. طرح چنین ادعایی و تبلیغ آن،

۳۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

در روزنامه‌های وابسته به دولت در واقع مطلوب دولت بعثی عراق بوده و می‌تواند مورد سوء استفاده آنها قرار گیرد.

ج - نویسنده پس از نقل قول‌هایی از این‌جانب در باره ماهیت رژیم بعث عراق و علل تحریکات عراق علیه جمهوری اسلامی، می‌نویسد: «البته جای این بحث نیز می‌باشد که از نظر سیاسی و امنیتی، اقدام یزدی در توضیح و تشریح سیاست‌های مداخله‌جویانه در رابطه با عراق از قبیل کمک به انقلابیون عراقی و تبلیغات بر علیه حکومت عراق تا چه حد صحیح و عاقلانه بوده است؟ زیرا وی به‌عنوان کسی که زمانی رسماً مسئولیت اداره سازمان دیپلماسی کشور را بر عهده داشته است، حق ندارد با ارائه این‌گونه مطالب و اطلاعات، برای حکومت عراق که در صدد اثبات مداخله ایران در عراق قبل از وقوع جنگ می‌باشد، سند و مدرک به دست بدهد؛ کما اینکه منافقین در تحلیل علل وقوع جنگ و تلاش برای تبرئه حکومت بعث و محکومیت نظام جمهوری اسلامی، به قسمت‌هایی از مطالب مذکور که از یزدی نقل شد، استناد کرده‌اند».

همان‌طور که توضیح داده شد، سیاست دولت موقت در رابطه با عراق «مداخله‌جویانه» نبوده است. نویسنده نباید چنین عنوانی را بپذیرد و آن را به‌کار گیرد. دولت عراق و به تبع آنها گروه‌های ضد انقلاب در داخل و خارج از کشور، تنها زمانی می‌توانند به آن مقالات استناد کنند که تعمداً آن قسمت‌هایی را که در آنها دخالت‌های دولت بعث عراق در امور داخلی ایران و نقض صریح و آشکار و مفاد موافقتنامه ۱۹۷۵ بین دو دولت، به تفصیل آمده است، نادیده بگیرند و بخواهند تنها به قاضی بروند، اما اگر چنانچه قرار باشد به‌منظور پایان بخشیدن به جنگ، این مسئله در یک محکمه صالحه‌ای مورد بررسی و رسیدگی جدی قرار بگیرد و مجریان دیپلماسی ایران واجد شایستگی‌ها و صلاحیت‌های لازم باشند، برای اثبات آغاز تجاوز و اعمال سیاست‌های مداخله‌جویانه عراق در ایران، مدارک و شواهد به اندازه کافی وجود دارند. نه دولت عراق و نه هیچ گروه دیگری نمی‌تواند به استناد مقالات و مصاحبه‌های این‌جانب، حکومت بعث عراق را در مورد شروع جنگ، تبرئه و نظام جمهوری اسلامی را محکوم

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۱۷

نماید، مگر در دادگاه‌هایی از نوع مَحْكَمَة بلخ! قضیه شروع جنگ را نیز نباید با ادامه آن بعد از فتح خرمشهر مخلوط نمود که موجب خلط مبحث می‌گردد.

۴- حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش

نویسنده مقالات [روزنامه] «اطلاعات» از سیاست خارجی دولت موقت در زمان تصدی این‌جانب چنین برداشت کرده است که ما نفس ارزش و جایگاه صدور انقلاب به معنای «صدور فکری و فرهنگی انقلاب» با حمایت‌های مادی و معنوی در حد مقدور از نهضت‌های رهایی‌بخش ... به‌عنوان وظایف و اهداف اصلی انقلاب اسلامی را، با سؤال مواجه ساخته‌ایم.

ایشان برای اثبات نظر خود با استفاده از آیات و اخبار، به تحلیل مبانی ایدئولوژیک صدور انقلاب و تعهد و مسئولیت یک مسلمان و یا یک جامعه اسلامی نسبت به سایر مسلمانان و جوامع اسلامی از یک سو و سایر انسان‌ها و جوامع انسانی از سوی دیگر پرداخته است.

در این قسمت اخیر، یعنی تعهد و مسئولیت مسلمانان، ما نه تنها به آن اعتقاد داریم، بلکه در تنظیم سیاست خارجی دولت موقت آن را در دو بخش روابط جمهوری اسلامی با کشورهای دنیای سوم و یا کشورهای اسلامی پیش‌بینی کرده بودیم و بر آن اساس در رابطه با جنبش‌های آزادی‌بخش در بخش سیاسی وزارت امور خارجه، یک واحد ویژه‌ای به‌وجود آوردیم که وظیفه آن در مرحله اول، جمع‌آوری اطلاعات درباره سازمان‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش در کشورهای دنیای سوم و جهان اسلام بود. ما می‌دانستیم که نهضت‌های آزادی‌بخش یا گروه‌هایی که تحت چنین نام‌هایی فعالیت می‌کنند، از حیث باورهای اعتقادی، وابستگی‌های سیاسی و معیارهای اخلاقی، طیف وسیع و گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند.

جمهوری اسلامی نمی‌توانست و نمی‌بایست بدون یک مطالعه اساسی و سیستماتیک، نسبت به آنها موضع اختیار کند و یا از آنها حمایت نماید. نمایندگان برخی از این جنبش‌ها، پس از پیروزی انقلاب به ایران آمدند، دولت موقت به اندازه شناخت خود از آنان و در حد مقدور از آنان استقبال و ابراز همدردی و حمایت نمود.

۳۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

اولین گروهی که [به] ایران آمد، هیئت نمایندگی فلسطینی‌ها به رهبری عرفات بود، که سفرهایی به مشهد و اهواز نیز انجام داد. دولت ایران، سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به‌عنوان نماینده مردم فلسطین در سطح یک دولت، به رسمیت شناخته و به آنها اجازه تأسیس نمایندگی در تهران را داد. این شناسایی نه به معنای تأیید تمامی مواضع و عملکردهای ساف و نه مجوزی برای فعال‌های مایشاء بودن آن سازمان در ایران بوده است. اگرچه بسیاری از کسانی که هم‌اکنون به مخالفت با یاسر عرفات برخاسته‌اند و از مخالفین وی حمایت‌های مادی و معنوی می‌نمایند، در آن زمان ما را به باد ناسزا و تهمت گرفته و از ما می‌خواستند که دست آنها را در ایران تا هر کجا که ممکن است باز بگذاریم؛ از آن جمله، وقتی ساف، بدون مذاکره قبلی و کسب اجازه از دولت ایران به تأسیس دفتری در خرمشهر اقدام نمود، بلافاصله با آن عمل مخالفت نموده و آنها را وادار به تعطیل دفتر نمودیم. [این کار] موجب آن شد که از همه طرف مورد حمله و انتقاد قرار بگیریم.

در مجامع بین‌المللی، در کنفرانس سران جنبش غیرمتعهدها در کوبا و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک، همه جا ما از آرمان مردم فلسطین و سایر جنبش‌های آزادی‌بخش دفاع کردیم.

بعد از فلسطینی‌ها نمایندگان «حرکه المحرومین» و «جنبش [امل] [لبنان]» و «مجلس اعلای شیعیان لبنان» و به دنبال آنان نمایندگان مردم نیکاراگوئه به تهران آمدند و مورد استقبال رسمی دولت قرار گرفتند. در اردیبهشت ۱۳۵۸ نماینده ویژه رهبر جنبش آزادی‌بخش زیمبابوه به تهران آمد. در مصاحبه‌ای که در ۱۳۵۸/۲/۸ [روزنامه] «اطلاعات» با این‌جانب در رابطه با سفر وی صورت داد، گفته شد که: «انقلاب اسلامی ایران بر پایه اصول مقدس اسلامی مبتنی است که هدف آن آزاد ساختن بشر از هر گونه بردگی پنهان و آشکار است. سیاست ما، بر این منوال است که از هر مبارزه بر حقی حمایت نماییم».

در همین زمان، نمایندگان اتحادیه جهانی سندیکاهای عرب به ایران آمدند و وزارت امور خارجه از آنها استقبال کرد. در طی یک مصاحبه‌ای در ۱۳۵۸/۲/۱۰ [روزنامه] «اطلاعات» با این‌جانب چنین گفته شد: «باید فعالیت خود را جهت ایجاد

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۱۹

سازمان اسلامی که تا خاور دور ادامه یابد، متمرکز سازیم تا مشکلات امت اسلامی و در رأس آن مسئله فلسطین حل شود».

مشابه همین رویدادها و مذاکرات با نمایندگان سازمان‌های آزادی‌بخش فیلیپین، اریتره، صحرا (پولیسارو) و ... صورت گرفت و بر اساس توانایی‌ها و اولویت‌ها و در حد مقدور کمک‌هایی ارائه گردید. در ۱۳۵۸/۲/۳۱ مواضع کلی وزارت امور خارجه ایران در مصاحبه‌ای به شرح زیر مطرح گردید:

«س - آقای دکتر شما گفته بودید که از جنبش‌های آزادی‌بخش حمایت می‌کنید؛ آیا این ضوابط ایدئولوژی که ما داریم در این روابط اثر خواهد گذاشت؟
ج - وقتی صحبت از ضوابط ایدئولوژیک می‌شود، باید روشن کنیم که دقیقاً منظور چیست؟ ما از آن دسته از جنبش‌های آزادی‌بخش که مستقل عمل می‌کنند، پشتیبانی خواهیم کرد.

بعضی از جنبش‌ها هستند که وابستگی‌هایی به این یا آن ابرقدرت دارند و برای مقاصد خاصی در مناقشات بین‌المللی بین دولت‌ها به‌وجود آمده‌اند. ما در این ماجراها نمی‌خواهیم کشیده شویم، اما گروه‌هایی که مستقل عمل می‌کنند خودمان را موظف می‌دانیم به آنها کمک کنیم».

در رابطه با نهضت‌های آزادی‌بخش ما یک سیاست کلی و اصولی را در محدوده توانایی‌ها و الویت‌ها تعقیب می‌کردیم که نمونه‌هایی را مختصراً ارائه دادیم؛ بنابراین، اظهار نظر و قضاوت و برداشت نویسنده مقالات [روزنامه] «اطلاعات» درست و منطبق با واقعیت نمی‌باشد».

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این مقاله جواییه به چهار ایراد اصلی نویسنده به نهضت آزادی و دولت موقت و این‌جانب در رابطه با سیاست‌ها و عملکرد دولت، رابطه با عراق و پیشگیری جنگ، صدور انقلاب و جنبش‌های آزادی‌بخش و مبارزه با امپریالیسم پاسخ داده شده است.

در باره جنگ و صلح از دیدگاه‌های عقیدتی و سیاسی و اقتصادی و نظامی، مطالبی که ایشان مطرح ساخته‌اند نیز جای تأمل فراوان داشته، قابل بحث و بررسی است، و بحول و قوه الهی، در مقاله دیگری به آنها پاسخ خواهند داد.

۳۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بار دیگر از اقدام مفید «روزنامه اطلاعات» در باز کردن بحث پیرامون مسائل اساسی مملکت به‌طور منطقی و اصولی، و نه تهمت و برچسب بر هر غیر موافقی، صمیمانه تشکر می‌نماید. امید است که در سایه این‌گونه برخورد سالم آرا و عقاید، همه صاحب‌نظران و علاقه‌مندان به سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی بتوانند در حل مسائل و مشکلات و در جدا کردن حق از باطل سهم خود را ادا نمایند.

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی
ابراهیم یزدی - ۷ آذرماه ۱۳۶۴

ذ - از نگاه مهاجرانی، نباید به شخصیت‌های نهضت آزادی، فرصت نوشتن آزادانه در روزنامه‌ها داده شود

نبايد کار را به دست این روزنامه‌نویس‌ها داد - روزنامه کیهان، ۱۳۷۷/۱۰/۶
«روزنامه جامعه» به چتر حمایتی گروه‌هایی تبدیل شده بود که نتوانسته بودند مجوز فعالیت بگیرند و به همین دلیل نیز برای تشکیل یک جبهه واحد سیاسی از روزنامه مزبور سود می‌برند.

دکتر [عطاءالله] مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در مصاحبه با «روزنامه اخبار» ضمن بیان این مطلب، افزود: به اداره‌کنندگان «روزنامه جامعه» در مورد رعایت مبانی و نهادهای دینی تذکر داده بودم و گفته بودم چه دلیلی دارد از کسانی که با نفس دین مسئله دارند، دعوت به همکاری کنید.

وزیر ارشاد همچنین اظهار داشت: شاهد بودیم در این روزنامه، گروه‌هایی که از سال ۱۳۶۰ به هم پیوستند و در برابر انقلاب قرار گرفتند، تک تک داشتند در این رشته گرد می‌آمدند تا سامان یابند؛ مثلاً هر دو - سه روز یک بار فردی به‌عنوان عضو هیئت اجرایی «جبهه ملی» اظهار نظر می‌کرد و عناصر اصلی «نهضت آزادی» و حتی گروه‌های مارکسیست از روزنامه سود می‌بردند.

مهاجرانی در پاسخ به این مطلب که برخی قلم‌به‌دستان «روزنامه جامعه» قبلاً در «نشریه بهمن» (متعلق به آقای مهاجرانی) قلم می‌زده‌اند، گفت: من معتقدم باید این‌گونه نویسندگان را اداره کرد و اجازه نداد آنها روزنامه را اداره کنند؛ مثلاً یکی از نویسندگان «روزنامه جامعه» و «روزنامه توس»، در «هفته‌نامه بهمن» هرگز

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۲۱

تحلیل داخلی نوشت و فقط مسائل بین‌المللی را تحلیل می‌کرد. در مورد تحلیل‌های خارجی هم گفته بودم باید متناسب با موضع انقلاب باشد. گفتنی است وزیر ارشاد، پیش‌تر نیز نظر هیئت نظارت در مورد تعطیلی «روزنامه جامعه» را قانونی خواند و صراحتاً مواضع آن را مورد سؤال قرارداد و به همین دلیل، مورد اعتراض و هتاک‌گری گردانندگان روزنامه مزبور قرار گرفت. مدعیان جامعه چندصدایی در روزنامه مزبور، که حاضر نبودند انتقادات وزیر ارشاد را تحمل کنند، حملات خود را حتی متوجه گروه کارگزاران سازندگی - که آقای مهاجرانی وابسته به آن است - کردند و در برخی اظهارنظرها از محکومیت کرباسچی هم دلشان خنک شد!

ر - رفقا ما هم هستیم

جمعی از کارگزاران فرهنگی رژیم طاغوت که در آمریکا و برخی کشورهای اروپایی به فعالیت علیه جمهوری اسلامی مشغولند، با امضای بیانیه‌ای حمایت خود را از محتوای یک نامه صادرشده از سوی برخی عناصر وابسته داخلی اعلام کردند. این عده که شامل گروهی از سلطنت‌طلبان، برخی ملی‌گراها و توده‌ای‌های سابق هستند، موضع‌گیری رفقای داخلی خود مبنی بر زمزمه احیای مجدد کانون منحل‌نویسندگان را که به بهانه محکومیت قتل‌های اخیر در کشور صورت گرفت، مورد ستایش قرار دادند! رادیو فرانسه در این زمینه گفت: بیانیه ایرانیان مقیم خارج، جزو نادر بیانیه‌های دهه اخیر است که چهره‌های مختلف روشنفکری را گردهم آورده است. هوشنگ وزیری، فرخ غفاری، رضا براهنی، نادر نادرپور، نسیم خاکسار، شهرنوش پارس‌پور، باقر مؤمنی و محمود عنایت از جمله امضاکنندگان بیانیه مذکور هستند. وزیری، در زمان رژیم طاغوت، سردبیری نشریه صهیونیستی «آیندگان» را بر عهده داشت و هم‌اکنون سردبیر یک نشریه سلطنت‌طلب در لندن است و فرخ غفاری و ایرج پزشکزاد نیز خدمتگزار رژیم طاغوت در عرصه‌های فرهنگی و سیاست خارجی بوده‌اند. برخی عناصر سانسور زمان شاه نیز از امضاکنندگان بیانیه مذکور هستند.^۱

۱. منبع این مطلب در متن اصلی نیامده است؛ همچنین روشن نیست چه ارتباطی با دکتر یزدی دارد، ولی حتماً ایشان از آوردن این متن منظوری داشته است (ویراستار).

ز - آشتی ملی یا آشتی جهانی؟

اخیراً آقای دکتر یزدی اظهار داشته‌اند که دولت در مقابل تهدیدات خارجی، آشتی ملی اعلام کند. باید دید آیا با پیوستن افرادی مانند آقای دکتر یزدی به حکومت ولایت فقیه و اعلام دولت آشتی ملی مورد نظر، وی می‌تواند حکومت ایران را صاحب چنان اقتداری کند که تهدیدهایی را که متوجه ایران شده است، برطرف و ایران را قادر به رفع تهدیدهای آمریکا نماید؟ واقعیت این است که حکومت ملاتاریا آنچنان امنیت ایران را با تهدید مواجه ساخته است که اگر تمامی افراد مملکت هم به پشتیبانی از آن برخیزند قادر به رفع خطرات پیش رو نمی‌گردند؛ چرا که سیاست‌های به‌کار گرفته‌شده از سوی حکومت که گویی از طریق شعبه‌ای از دفتر امور ایران کاخ سفید مستقر در دستگاه ولایت فقیه طرح‌ریزی می‌شود، افکار عمومی جهان را بر ضد ایران برانگیخته است.

اخیراً رسانه‌های تصویری آمریکایی، تصاویر رئیس‌جمهور ایران را در حالی نشان می‌دهند که گویی انبوه مردم، او و شعارهایش را پشتیبانی می‌کنند. لابد می‌خواهند مردم ایران را هم تهدیدی برای خودشان و همدست حکومت ایران جلوه دهند تا کشتار آنان مواجه با عکس‌العمل جهانی نگردد، و از این پس حکومت آمریکا خود را مستظهر به پشتیبانی کل جهان در مقابل ایران می‌پندارد و تصمیم دارد با پشتیبانی افکار عمومی جهان، ایران را به ویرانه‌ای تبدیل نماید تا منافع خود و همدستان خود را برای آینده‌های طولانی تضمین کرده باشد.

مقابله با تصمیم آمریکا و رفع تهدید قوای استکباری، از این پس فقط با جذب پشتیبانی افکار عمومی جهان ممکن می‌گردد، و این هم زمانی می‌تواند عملی گردد که ایرانیان خود این حکومت را که آلوده و مشهور به انواع اقدامات ضد بشری شده است، برکنار و خود سرنوشت خود را به دست گیرند تا افکار عمومی جهان قانع شود که ایرانیان هیچ ارتباطی با اعمال ناشایست حکومت ملاتاریا ندارند و مردمی آزاده و صاحب اراده هستند که اجازه نمی‌دهند نابخردان زمام امورشان را در دست داشته باشند، و فقط حکومت برخاسته از انتخاب واقعی مردم ایران است که می‌تواند با اتخاذ سیاستی عاقلانه هر گونه تهدید خارجی را خنثی و مقدمات

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۲۳

سعادت ایرانیان را فراهم آورد و دیگر از دست افرادی مثل آقای دکتر یزدی هم کاری ساخته نیست.^۱

ص - در مصاحبه با روزنامه ژاپنی ماینیچی - ۱۳۸۶/۷/۲۰

افاضات تازه ابراهیم یزدی: غنی‌سازی اورانیوم مخالف منافع ملی است! هم اکنون ایران نیازی به غنی‌سازی اورانیوم ندارد؛ چرا که نیروگاه هسته‌ای ندارد تا بخواهد در آن از اورانیوم استفاده کند. ابراهیم یزدی گفت: مخالفت در برابر اروپا و آمریکا و ادامه غنی‌سازی اورانیوم از سوی دولت ایران به معنای فراخواندن جهان به دعواست که این موضوع مخالف منافع ملی کشور می‌باشد.

به گزارش «بولتن نیوز»، وی در مصاحبه اختصاصی با روزنامه ژاپنی «ماینیچی» که امروز منتشر شد، افزود: آن چیزی که هم‌اکنون در اولویت قرار دارد، تبدیل شدن ایران به کشوری است که مورد اعتماد جامعه بین‌الملل باشد. «ماینیچی» به نقل از وی نوشت: آمریکا و اروپا با استفاده صلح‌آمیز از فناوری و انرژی هسته‌ای مخالف نیستند، بلکه مشکل اصلی آنها غنی‌سازی اورانیوم است که کاربرد دوگانه داشته و امکان استفاده از آن برای ساخت سلاح هسته‌ای نیز وجود دارد.

روزنامه ژاپنی ادامه داد: یزدی می‌گوید دولت ایران استفاده صلح‌آمیز و غیر صلح‌آمیز از غنی‌سازی اورانیوم را با هم مخلوط کرده و شواهد نشان‌دهنده آن است که اروپا و آمریکا می‌خواهند حق ایران را از آن بگیرند. وی افزوده است: هم‌اکنون ایران نیازی به غنی‌سازی اورانیوم ندارد؛ چرا که نیروگاه هسته‌ای ندارد تا بخواهد در آن از اورانیوم استفاده کند.

به نوشته «ماینیچی»، یزدی در برابر این پرسش که «به نظر می‌رسد حکومت ایران از مسئله هسته‌ای برای کنترل کردن و اداره کشور استفاده می‌کند»، با اشاره به جنبش ملی کردن صنعت نفت از سوی مصدق، نخست‌وزیر پیشین ایران، گفت: دولت این

۱. این مطلب بدون منبع آمده است (ویراستار).

۳۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

کشور این‌گونه سخن می‌گوید که در مورد مسئله هسته‌ای مصدق را نمونه خود قرار داده است.

یزدی اضافه کرد: دولت ایران با تأکید بر اینکه فشار اروپا و آمریکا ناعادلانه است، تلاش می‌کند با ایجاد یک فضای «مقاومت در برابر فشار» در کشور، مردم را به یکپارچگی فراخواند.

وی گفت: دولت ایران علاوه بر کنترل آزادی بیان، کارمندان و استادانی را که برای افزایش دستمزد خود اقدام به برپایی تظاهرات می‌کنند نیز به زندان فرستاده و از راه‌های مختلف به سرکوب آنها ادامه می‌دهد.

یزدی افزود: این موضوع نشان‌دهنده آن است که پایه رژیم حاکم بر ایران به لرزش افتاده و دولت ایران برای آنکه سستی پایه‌های خود را کمتر کند، مطرح کردن ناسیونالیسم و استفاده از آن برای یکپارچه کردن مردم را ضروری دانسته است.

«روزنامه ماینیچی» به نقل از یزدی نوشت: در هنگام سخن گفتن در باره مسئله هسته‌ای ایران، بهتر است واژه ملت ایران و دولت ایران را از هم جدا کرد.

این روزنامه اضافه کرد: یزدی شاید در این سخنان درصدد بوده است تا بگوید دولت حاکم بر ایران دارای موجودیتی جدا از ملت ایران است.

س - تشریح مواضع حقوقی و سیاسی نهضت آزادی در یک نشست خبری - خبرگزاری فارس، ۱۳۸۴/۲/۴

ابراهیم یزدی در پاسخ به فارس: نهضت آزادی اعتقادی به قانون اساسی ندارد. خبرگزاری فارس: دبیرکل نهضت آزادی گفت: ما اعتقادی به قانون اساسی نداریم و اگر بخواهیم باز هم در انتخاباتی ثبت نام کنیم این مسئله را در فرم ثبت نام به التزام تغییر خواهیم داد.

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس، ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران که پیش از ظهر امروز به همراه بازرگان و توسلی و دیگر اعضای شورای مرکزی این نهضت در یک نشست خبری با خبرنگاران داخلی و خارجی در منزل خود در تهران سخن می‌گفت، به بیان پیش شرط‌های نهضت آزادی برای مشارکت در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری پرداخت و بیان داشت: انتخابات ادواری فرصت مناسبی

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۲۵

برای ملت ایران است تا از حقوق محروم‌شده خود دفاع کند. وی تاکید کرد: اگر حق گرفتاری است، ملت باید در انتخابات، تمرین گرفتن حق را نماید و وظیفه ملی خود را انجام دهد.

یزدی، محورهای اساسی نهضت آزادی را در پنج محور خلاصه دانست و خاطرنشان کرد: در ساختار حقوقی و حقیقی فعلی نظام، رئیس جمهوری، فاقد اقتدار لازم است و به یک تدارکاتچی تنزل مقام یافته است و هر کاندیدایی که بر اساس رأی ملت این مسئولیت را می‌پذیرد، باید در ساختار تجدید نظر کند که این امر برای اقتدار رئیس جمهوری ضروری است؛ چرا که نبود اقتدار باعث می‌شود رئیس جمهوری به هیچ تعهدی عمل ننماید.

دبیرکل نهضت آزادی تصریح کرد: اولین شرط اقتدار رئیس جمهوری اختیار و آزادی در انتخابات کابینه است؛ چرا که تحمیل مقامات به وی باعث می‌شود تا رئیس جمهور منتخب نتواند تعهدات خود عملی کند.

وی افزود: باید ارتباط و اقتدار رئیس جمهوری با سایر نهادها شفاف شود و رئیس جمهوری بتواند برای اجرای برنامه‌های کلان ملی با توجه به نیاز جامعه، از تمامی نیروهای متخصص کشور صرف‌نظر از گرایش‌های سیاسی استفاده کند.

دبیرکل نهضت آزادی وجود نهادها و ارگان‌های موازی را از موانع اعمال مدیریت رئیس جمهور منتخب دانست و خواستار پایان دادن به فعالیت این گروه‌ها شد.

وی با اشاره به اینکه ریاست شورای عالی امنیت ملی از وظایف رئیس جمهوری است، اظهار داشت: رئیس جمهوری باید میان دستگاه‌های امنیتی، نظامی و انتظامی هماهنگی ایجاد کند تا ضمن حفظ اقتدار، این مسئله را ساماندهی کند تا از اقدامات خودسر در غالب دستگاه‌های موازی پرهیز شود.

دبیرکل نهضت آزادی، کنترل صدا و سیما را در اختیار یک جریان خاص دانست و آن را نکوهش کرد و افزود: رئیس جمهوری اسلامی باید توانایی نظارت بر این مسئله را به نفع ملت داشته باشد.

یزدی، اختیارات رهبری را در قانون اساسی تشریح کرد و از نامشخص بودن قانونی بخشی از این اختیارات انتقاد کرد و افزود: اگر رهبری بر اساس قانون می‌تواند

۳۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

رئیس قوه قضائیه را منصوب کند باید قانون برای شرایط این انتخاب و اجرای اصل ۱۰۰ قانون اساسی توضیح داشته باشد.

وی یکی از موانع اقتدار دولت و رئیس‌جمهوری را واگذاری فرماندهی نیروهای مسلح به رهبری دانست و گفت: باید اختیارات نیروی انتظامی به‌طور کامل به وزارت کشور واگذار شود تا مانند گذشته این لایحه اعمال شود و رهبری تمام مسئولیت‌های خود را به وزیر کشور تفویض اختیار کند.

وی چالش‌های موجود کشور را مورد بررسی قرار داد و بحران سیاسی را در شرایط فعلی از دیگر موانع دانست و گفت: بحران سیاسی به این معناست که مقررات و قانون اساسی به‌صورت یک‌جانبه از سوی صاحبان قدرت به‌طور یک‌طرفه زیر پا گذاشته می‌شود و نهضت آزادی به دنبال رفع موانع توسعه سیاسی است.

وی در ادامه، اصلاح قانون مطبوعات را خواستار شد و افزود: یکی از شیوه‌های نهادینه کردن دموکراسی، تفویض اختیارات شوراهای صنفی است و دولتی که به دنبال نهادینه کردن مردم‌سالاری است، باید زمینه‌های مناسب را برای تشکیل پارلمان دانشجویی فراهم سازد.

وی گفت: باید در قوانین انتخابات ریاست‌جمهوری، مجلس و خبرگان تجدید نظر شود تا ضمن کاهش دخالت نهادهای انتصابی، انتخابات به سوی انتخاب مستقیم مردم پیش رود.

یزدی، فرهنگ ملی ایران را فارسی و مسلط بر کشور دانست و یادآوری کرد: باید طبق قانون زبان و فرهنگ‌های قومی در جامعه برای حفظ گنجینه ملی در مسائل درسی گنجانده شود و امکانات و زمینه‌های اصل ۲۶ و ۱۶۸ قانون اساسی پیرامون احزاب و محکومین سیاسی تحقق یابد.

دبیر کل نهضت آزادی، خواستار افزایش اختیارات شوراها شد و گفت: توجه به تعهدات مهم بین‌المللی که جمهوری اسلامی ایران آن را امضا کرده، ضروری است و باید این تعهدات که از جمله قوانین ایران محسوب می‌شود، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد توجه قرار گیرد؛ چرا که ایران آن را امضا کرده است.

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۲۷

وی منشا قدرت را اراده مردم دانست و افزود: انتخابات باید عمومی و با رأی آزاد و مستقیم و مخفی از سوی مردم صورت گیرد که این از اصول مصرح اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

دبیرکل نهضت آزادی، مشارکت قومیت‌های مذهبی و قومی را در مدیریت کشور خواستار شد و افزود: درحالی‌که از هفته وحدت دم می‌زنیم، ولی برای مشارکت عمومی قومیت‌ها، محدودیت ایجاد کرده و اهل تسنن از بسیاری از مسئولیت‌ها محرومند.

وی گفت: خواستار پایان دادن به قانون‌گذاری توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان کارکردی غیرقانونی هستیم.

دبیرکل نهضت آزادی در ادامه به برنامه‌های این نهضت برای توسعه اقتصادی کشور اشاره کرد و گفت: باید بپذیریم در عصر بعد از جنگ سرد، تغییراتی در جهان ایجاد شده که مناسبات بین‌المللی را متحول کرده و در دوران انقلاب الکترونیک معاصر در دهکده جهانی نمی‌توانیم در خانه خود هر کاری که می‌خواهیم با فعالان سیاسی و خبرنگاران انجام دهیم و بگوییم به کسی مربوط نیست.

وی گفت: اگر دولت آقای خاتمی با رأی بالایی به ریاست جمهوری رسید، شاهد افزایش اعتبار جهانی دولت وی و ملت ایران بودیم و با همین نسبت کاهش مشارکت مردم در انتخابات آینده، ما را دچار چالش‌های فراوانی خواهد کرد.

یزدی، با تأکید بر تداوم سیاست تنش‌زدایی، خواستار گفتگوی مستقیم با آمریکا شد و گفت: ما گفتگوی مسالمت‌آمیز با تمام جهان، کشورهای مسلمان و همسایه را ادامه می‌دهیم و به ایده گفتگوی تمدن‌ها برای اصلاح دورنمای ایران در سطح جهانی تداوم می‌بخشیم.

دبیرکل نهضت آزادی، اصلاح ساختار قضایی کشور را از دیگر برنامه‌های آینده دانست و گفت: کلیه محاکم قضایی خارج از اختیارات قانونی باید برچیده شوند و لایحه تعریف جرم سیاسی و مشخص کردن هیئت منصفه نیز باید پیگیری شود.

یزدی، برچیده شدن بازداشتگاه‌های موقت را خواستار شد و گفت: سال‌هاست که با کمال تأسف می‌شنویم برای برخی زندانیان سیاسی محدودیت‌هایی ایجاد می‌شود که برای ابتدایی‌ترین درخواست‌های خود باید اعتصاب غذا کنند.

۳۲۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

وی گفت: بخشی از برنامه‌های دیگر خود را در زمان مقتضی اعلام خواهیم کرد و امیدواریم تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی با شرایط موجود امکان حضور تمام افکار و گرایش‌ها را برای انتخاب و مشارکت مردم فراهم سازند. یزدی افزود: وقتی تهدیدات کشورها را تهدید می‌کند، فرزنانگان حاکم ضمن ایجاد آشتی ملی، امکان پاسخ دادن ملت را به تهدیدکنندگان برای دفاع از کیان ملی فراهم می‌سازند.

دبیر کل نهضت آزادی در ادامه به سؤالات خبرنگاران داخلی و خارجی پاسخ داد. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار «روزنامه اقبال» در خصوص چشم‌انداز جریان انتخابات در صورت عدم تحقق پیش‌شرط‌های نهضت آزادی برای مشارکت در انتخابات، گفت: انتخابات آزاد، شرایط اجتناب‌ناپذیری دارد و نمی‌توان مثلاً خبرنگاری را به خاطر انتشار فیش حقوقی نمایندگان از حقوق خود محروم کرد و در چنین فضایی بی‌شک برگزاری انتخابات آزاد، افسانه است.

وی افزود: آنها با نام نهضت آزادی که فراتر از آن با آزادی مشکل دارند، ولی ما ناامید نیستیم و با تکیه بر کلام خدا بر ایده‌های خود اصرار داریم و نمی‌توانیم مطالبات خود را برای پیشبرد اهداف مردم مطرح نکنیم.

یزدی، در پاسخ به سؤال دیگر خبرنگار «اقبال» که پرسید آیا مشارکت نهضت با اطمینان از رد صلاحیت آنها و احتمالاً منجر شدن به حوادثی چون اوکراین و گرجستان نیست، گفت: در داخل کشور مسائلی مطرح می‌شود که بنیاد همه چیز ما را با تشکیک روبه‌رو می‌کند؛ مثلاً مطالبی که در نماز جمعه مطرح می‌شود ابطال نماز جمعه را در پی خواهد داشت و در این شرایط چگونه می‌توانیم با این جمع‌بندی به شرکت در انتخابات و سلامت برگزاری آن اعتماد کنیم.

[در ادامه] توسلی [نیز] به انتقادات خارجی علیه نهضت آزادی اشاره کرد و افزود: برگزاری انتخابات آزاد، تنها راه مستقیم کشاندن مردم به صحنه است تا مردم با رأی خود نه با دیدگاهی چشم و گوش بسته به کسی رأی بدهند.

یزدی نیز در پاسخ به این سؤال گفت: ما نباید به مردم سراب نشان دهیم و اگر توانستیم با کمک بسیج مردمی و نیروی منسجم مردمی، ساختارهای حقیقی را تغییر می‌دهیم و اگر امکان نداشت به تغییر ساختار حقوقی هم می‌رسیم.

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۲۹

ابوالفضل بازرگان، دیگر عضو شورای مرکزی نهضت آزادی در پاسخ به سؤال «خبرنگار فارس» در خصوص موارد موجود در فرم ثبت نام داوطلبان ریاست جمهوری، گفت: ما التزام به قانون اساسی را می‌پذیریم، ولی فکر می‌کنیم اعتقاد به قانون اساسی ورود به مسائل شخصی است و آن را قبول نداریم.

بازرگان تصریح کرد: ما نمی‌خواهیم برای رسیدن به سمتی اصول معتقد خود را پنهان کنیم و این بار هم در پرسشنامه اگر اعتقاد به قانون اساسی شرط ثبت نام شد، آن را به التزام تغییر می‌دهیم.

وی در خصوص فعالیت هسته‌ای ایران با رد این ایده که داشتن صلاح هسته‌ای نشان قدرت است، افزود: داشتن سلاح کشتار جمعی را بر اساس آموزه‌های دینی، خلاف می‌دانیم، ولی فعالیت هسته‌ای را در عرصه صلح‌آمیز حق مسلم خود می‌دانیم. بازرگان، بررسی کارشناسی تولید انرژی هسته‌ای را خواستار شد و تأکید کرد: ما موافق تولید سلاح هسته‌ای نیستیم و به دولت ایران هم توصیه‌ای برای حرکت این زمینه نمی‌کنیم.

وی در خصوص عدم اقبال مردم به نهضت آزادی در انتخابات شورای شهر که موضوع سؤال دیگر «خبرنگار فارس» بود، گفت: ما به رأی مردم تن در می‌دهیم، ولی در آن دوره امکان اطلاع‌رسانی ما بسیار محدود بود و نتوانستیم با مردم ارتباط خوبی برقرار کنیم.

بازرگان افزود: چون مردم در انتخابات شوراها تصمیم گرفته بودند که رأی ندهند، آن انتخابات شرایط خاصی داشت که با تبلیغات سوء رسانه ملی و نیامدن مردم غیر از آبادگران هیچ گروهی رأی نیاورد.

وی افزود: شرایط و آمار نشان می‌دهد که در حال حاضر هم مشارکت مردم در عرصه انتخابات مناسب نخواهد بود، ولی ما به فعالیت خود ادامه می‌دهیم.

یزدی هم در پاسخ به این سؤال فارس گفت: مشارکت نهضت آزادی در انتخابات شوراهاى تهران حجت بود که رأی هم نیاوردیم، ولی اگر رأی نیاوردیم به معنی بد بودن ما نیست.

۳۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

وی افزود: اگر این تجربه دولتمردان است، پس ما را تأیید و شرایط حضور ما را فراهم کنند تا باز هم مردم در باره ما قضاوت کنند؛ چرا که این مهم نیست که ما رأی نیاوریم، بلکه هدف ایجاد شرایط مناسب برای انتخابات آزاد می‌باشد.

توسلی در پاسخ به سؤال «خبرنگار/ایسنا» در این خصوص که آیا نشانه‌های تحقق شرایط نهضت آزادی فراهم است، گفت: اگر هرچه به انتخابات نزدیک‌تر شویم، احساس آزادی بیشتری کنیم، این نشان از تحقق خواسته‌هاست، ولی نه تنها خواسته‌های ما تحقق نیافته، بلکه شرایط برای برگزاری یک انتخابات آزاد هم فراهم نیست.

دبیرکل نهضت آزادی در خصوص اینکه چه کسانی با آزادی نهضت آزادی مخالف هستند، گفت: همان کسانی که در نماز جمعه حکم اعدام افراد را صادر کردند و گفتند که اعضای نهضت آزادی به صورت قاچاقی زنده هستند، با آزادی ما و اصولاً مفهوم آزادی مخالف هستند.

منبع: <https://www.farsnews.ir/news/8402040171%>

ش - حمایت از تروریست‌های داعش، آخرین خوش خدمتی رئیس نهضت آزادی - روزنامه کیهان، ۱۳۹۳/۴/۱۴

رئیس گروهک نهضت آزادی گفت: نئوکان‌ها و صیهونیست‌ها در آمریکا آنقدر قوی هستند که نمی‌گذاشتند بوش مسائل را با ایران حل کند، اما آقای اوپاما می‌خواهد که مسئله را حل کند!

ابراهیم یزدی در مصاحبه با روزنامه اجاره‌ای آرمان گفت: اگر ایران به جای روسیه قرارداد نیروگاه هسته‌ای را به یک کشور اروپایی واگذار می‌کرد، تاکنون شاید راه هم افتاده بود، ولی روس‌ها این‌گونه نیستند.

وی آنگاه با بیان اینکه تابوی مذاکره با آمریکا شکسته شد، می‌گوید: الآن در وقایع عراق یک فرصت مناسب تاریخی به وجود آمده است که ایران و آمریکا مسائلشان را با هم حل کنند؛ یعنی الآن حادثه‌ای در عراق رخ داده است که یک همسویی میان ایران و آمریکا به وجود آمده است کم و بیش شبیه به افغانستان در زمان حکومت طالبان در

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۳۱

افغانستان، دولت ایران نقش کلیدی در سقوط طالبان داشت ... دولت بوش با دولت اوپاما فرق دارد. بوش از ابتدا نمی‌خواست مشکلاتش با ایران را حل کند.

او در ادامه، نسخه آمریکایی - سعودی برای عراق را تأیید کرده و با عبور از دموکراسی می‌گوید: در عراق ۶۵ درصد جمعیت شیعه است، اما اقلیت سنی ۷۰ - ۸۰ سال از ۱۹۳۰ در عراق حاکم بوده و قدرت و ریشه دارد. دولت عراق نمی‌تواند مطلق‌گرا و مطلق‌خواه باشد؛ لاجرم باید رهبران سنی را به بازی می‌گرفت، اما نکرد و برعکس عمل کرد. این یک اشتباه راهبردی بزرگی بود. درست است که در یک بازی دموکراسی رأی اکثریت معتبر است، اما رهبران شیعه در عراق باید بدانند که کشورهای عربی همسایه عراق اکثراً سنی مذهب هستند. این دولت‌ها تحمل یک دولت شیعه دیگری را در منطقه ندارند! کما اینکه حاضر نیستند به هیچ قیمتی یک نظام دموکراتیک در بحرین، که اکثریت جمعیت آن شیعه است پیروز شود و یک دولت شیعه سوم در منطقه به‌وجود آید.

رئیس گروهک نهضت آزادی - که حضرت امام در باره آنان فرمود: اگر سر کار می‌ماندند اسلام و ایران سیلی می‌خورد که تا قرن‌ها سربلند نمی‌کرد - تعمداً در باره چند موضوع مهم تغافل کرده یا خلاف حقیقت سخن گفته است.

۱- تحریم‌های فلج‌کننده به‌عنوان نهایت دشمنی با یک ملت، محصول دوره اوپاما است نه بوش. در همین یک سال اخیر که به ادعای یزدی، تابوی مذاکره شکسته، آمریکایی‌ها ۱۴ بار ملت ایران را به گزینه نظامی روی میز تهدید کرده‌اند و بر گستره تحریم‌ها افزوده‌اند؛ در مقابل ویزای سفیر ویژه رئیس‌جمهور برای نمایندگی ایران در سازمان ملل کارشکنی کرده‌اند و معاون وزیر خارجه آمریکا ژن ایرانی‌ها را فریبکاری دانسته است.

۲- دولت اوپاما نوکرتترین دولت‌های آمریکا در قبال رژیم صیہونیستی است. حتماً رئیس گروهک نهضت آزادی می‌داند که چند روز پیش شیمون پرز با هافینگتون پست و شبکه ۱۰ تلویزیون اسرائیل مصاحبه کرد و تأکید نمود: «اوپاما بیشترین کاری را که یک رئیس‌جمهور آمریکا برای اسرائیل می‌تواند، انجام داده است ... می‌توان به او در مذاکرات هسته‌ای با ایران اعتماد کرد. او در طول دوره خدمت خود بی‌وقفه از منافع

۳۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

اسرائیل در خاور میانه و به‌ویژه در قابل ایران حمایت کرده است. هیچ‌یک از رؤسای جمهور سابق آمریکا به اندازه اوباما برای دفاع از اسرائیل قدم برنداشت. ما چه خواسته‌ای از رئیس جمهور آمریکا داریم که اجابت نکرده باشد؟ روابط اسرائیل با آمریکا هرگز بهتر از حالا نبوده است».

۳- این ادعا که «اگر قرارداد نیروگاه هسته‌ای به یک کشور اروپایی واگذار می‌شد، تاکنون به‌راه افتاده بود»، خلاف واقع است. طرف قرارداد اولیه در ساخت نیروگاه بوشهر، آلمانی‌ها بودند که نقض تعهد کردند. همچنین ایران مالک ۱۰ درصد سهام شرکت یوردیف فرانسه در زمینه غنی‌سازی و فعالیت‌های هسته‌ای است، اما فرانسه سود سهام کشورمان را بازپس نمی‌دهد. غربی‌ها همچنین در ماجرای نیاز ایران به سوخت ۲۰ درصد رآکتور تهران حاضر نشدند این سوخت را به ما بفروشند.

۴- ما منافع مشترکی با آمریکا در عراق نداریم: اولاً به این اعتبار که حمایت دولت اصلاحات از اشغالگران افغانستان، عملاً به ضرر کشورمان و موجب تهدید امنیت ملی شد. ثانیاً ما در عراق از دولت قانونی و منتخب حمایت می‌کنیم و آمریکا در صدد براندازی همین دولت است. ما از ثبات و امنیت عراق در برابر تروریست‌ها پشتیبانی می‌کنیم و آمریکا تروریست‌ها و ناامنی‌های ایجاد شده از سوی آنها را ابزار فشار بر ایران و دولت عراق می‌داند؛ بنابراین، حامی گروه‌های تروریستی در عراق و سوریه است؛ هر چند که در لفظ از تروریسم انتقاد می‌کند. به همین دلیل نیز آمریکا درست مطابق ادبیات آقای یزدی، به جای تخطئه تروریست‌های داعش به تخطئه دولت منتخب عراق پرداخت و مدعی شد وضعیت فعلی به‌خاطر نادیده گرفتن حقوق سنی‌ها و کردها پیش آمده و باید فراتر از انتخابات و دموکراسی، دولت نجات ملی فراگیر تأسیس شود! این ادبیات، وارونه نوشتن صورت مسئله تروریسم در عراق است.

۵ - آیا آقای یزدی مستخدم آل سعود است که می‌گوید چون برخی دولت‌های سنی منطقه (بخوانید وهابی، مرتجع و سازشکار نسبت به آمریکا و رژیم صیہونیستی) با دولت شیعی در عراق مخالفند، بنابراین، باید بازی دموکراسی و قانون و انتخابات را در عراق به‌هم زد؟! آیا به زعم آقای یزدی باید به تروریست‌های داعشی کرسی و منصب سپرد و مثلاً بنی‌صدرهایی در عراق روی کار بیایند که مستهضر به گروهک‌هایی

نقدها بر عملکرد، مواضع و دیدگاه‌ها □ ۳۳۳

شبیهِ سازمان منافقین و نهضت آزادی هستند؟! ثم ماذا؟! آیا آنگاه نباید دور تصاعدی تروریسم و خشونت و آشوب خیابانی و باج‌خواهی در قبال دولت منتخب را شاهد بود؟

تازه‌ترین مصاحبه یزدی در توجیه مشی دولت آمریکا، بار دیگر ثابت می‌کند که چرا آمریکایی‌های جنایتکار و حامی استبداد و جنایت‌های رژیم پهلوی، امثال او را به‌عنوان دوستان و رابطین خوب خود در ایران دسته‌بندی می‌کردند و چرا حضرت امام (ره) آنها را طرفدار وابستگی کشور به آمریکا و گروهی که ضرر آنها از ضرر گروهک‌های دیگر حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است، خواندند؟

۶ - گروهک نهضت آزادی، برخلاف ژست انتقادی امروز نسبت به بوش، طرفدار مذاکره و سازش با دولت آمریکا در دوره ریاست بوش بود و آن زمان انتقادی از مواضع نومحافظه‌کاران نمی‌کرد (روزنامه کیهان، شنبه ۱۴ تیر ۱۳۹۳، شماره ۲۰۸۱۴، ص ۲ - <https://www.magiran.com/article/2981937>).

فصل سوم

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور

الف - آتش زدن دفتر کارم در هیوستون - تگزاس

در دی ماه ۱۳۵۷ در همان روزی که شاه ایران را ترک کرد، دفترکارم در هیوستون تگزاس - که در واقع ستاد فعالیت‌های سیاسی ما بود - به آتش کشیده شد. من در نوفل لو شاتو بودم که همسرم با ناراحتی بسیار زیادی این رویداد را برایم شرح داد. بسیاری از اسناد ما در آن آتش‌سوزی از بین رفتند. اگرچه فرزندانم، خلیل و سارا و بعضی از دوستان و همکاران توانستند با زحمت بسیار، برخی از اسناد را از میان شعله‌های آتش نجات دهند، اما بخش قابل توجهی از بین رفت. اسکن برخی از اسناد موجود در جلد دوم خاطراتم آثار سوختگی آن اسناد را نشان می‌دهد. در سال ۱۳۸۰ که برای درمان سرطانم در بیمارستان ام دی اندرسون بستری بودم، مردی حدود پنجاه ساله که مدعی بود تازه از زندان آزاد شده است، با زحمت زیاد توانسته بود آدرس مرا پیدا کند؛ آمد و مرا دید و خود را معرفی کرد. نامش روبرت بوب هچ بود. وی با صراحت گفت که او دفتر مرا در سال ۱۹۷۹ آتش زده است، اما حاضر نشد محرک یا محرکان را معرفی کند و من هم به علت بیماری‌ام و عوارض ناشی از درمان سرطان، در وضعیتی بودم که علاقه و انگیزه‌ای برای پیگیری قضیه نداشتم.

ب - ترور من، برنامه گروه فرقان

آیت‌الله مطهری اولین قربانی ترورگروه فرقان بود. هیچ‌گاه روشن نشد که گروه فرقان به کجا وابسته بود و از چه جایی دستور می‌گرفت. این یک بحث لازم، اما جداگانه‌ای است. گفته می‌شد رهبر این گروه، یک روحانی انقلابی به نام [حبیب] آشوری بوده است. با یکی از آثار او قبل از انقلاب آشنا شده بودم. او خدا را هم چون انقلابی

۳۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

است، باور داشت! بعد از ترور آیت‌الله مطهری، تازه چند روزی بود به وزارت امور خارجه رفته بودم که یکی از مسئولین کمیته انقلاب اسلامی در خیابان هدایت به دیدنم آمد و بعد از توضیحاتی پیرامون اعضای بازداشت‌شده «فرقان» پرسید که آیا پاسداری دارم؟ منظورش محافظ یا بادی‌گارد بود. او گفت: نام من در صدر فهرست اسامی کسانی است که فرقان برنامه ترور آنها دارد. او تأکید کرد که باید محافظ داشته باشم. او سپس فردی به نام مهدی وفاجو را معرفی کرد که موظف به پاسداری از من می‌باشد. آقای مهدی وفاجو از آن زمان تا پایان دوره اول مجلس پاسدار محافظ من بود. بعد از مجلس اگرچه محافظم نبود، اما خود و خانواده‌اش رابطه با خانواده ما را حفظ کرده است.

پ - برنامه سیای آمریکا برای ترور رهبری انقلاب و دکتر یزدی

پس از نافرجامی حمله نظامی آمریکا به ایران در پنجم اردیبهشت ۱۳۵۹ و رویداد صحرای طبس، به دستور رئیس‌جمهور وقت و فرمانده نیروی هوایی، یکی از هلی‌کوپترهای نیروی مهاجم، در حالی که موتور آن روشن و آماده پرواز رها شده بود، توسط جنگنده‌های نیروی هوایی با موشک منجر شد. این اقدام نیروی هوایی موجب بحث و حدیث‌های فراوانی در مجلس اول شد و در نهایت تصویب شد که وزارت دفاع، این موضوع را بررسی کرده و به مجلس گزارش دهد. مرحوم دکتر چمران این پیگیری را به آقای سرهنگ دیزجی - که مشاور وزیر و از افسران بسیار روشن و متعهد بود - واگذار کرد. در گفتگویی با دکتر چمران به او یادآور شدم که سازمان سیای آمریکا زیرمجموعه شورای امنیت ملی آمریکاست، نه وزارت امور خارجه؛ بنابراین، اسناد فعالیت‌های این سازمان در ایران در سفارت آمریکا نگهداری نمی‌شده است و اگر اسنادی باقی مانده باشند باید در مرکز هیئت مستشاران آمریکا (خلیج) در ایران باشد. به دستور دکتر چمران، سرهنگ دیزجی با من تماس گرفت و من یکی از اعضای سابق انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، که متخصص کامپیوتر بود، به او معرفی کردم و با هم به ساختمان خلیج در خیابان پاسداران رفتند و با زحمت زیاد از حافظه کامپیوترهای این مرکز، بیش از هشتصد صفحه کپی گرفتند. در

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۳۷

میان این اوراق، در رابطه با برنامه آمریکا در برخورد با انقلاب ایران، سندی بود که نشان می‌داد سیای آمریکا در مقابله با انقلاب ایران چندین ترور را در برنامه داشته است؛ در رأس این ترورها بعد از نام آقای خمینی نام من آمده بود. در گزارش وزارت دفاع به مجلس، یک نسخه از این اسناد نیز تحویل داده شد. قاعداً باید در بایگانی مجلس نگهداری شده باشد.

ت - توطئه ترور یا ترساندن در زاهدان

بعد از استعفای دولت موقت و نپذیرفتن هیچ مسئولیتی در دولت شورای انقلاب، آقای خمینی مرا به‌عنوان نماینده ویژه خود برای رسیدگی به اختلافات و درگیری‌های مختلف در شهرستان‌ها و استان‌ها معرفی کردند. اولین مأموریت در زاهدان بود. شرح کامل آن مأموریت، در جلد ششم خاطراتم آمده است. آن بخشی که مربوط به تیراندازی با تیربار و مسلسل‌های سبک و سنگین در عیدگاه زاهدان توسط عناصری به نام بلوچ صورت گرفت، به‌طور خلاصه چنین است:

تیراندازی در عیدگاه

هیئت اعزامی به زاهدان زمانی به عیدگاه رسید که جمعیت سیستانی‌ها به محل رسیده بودند و پیرامون عیدگاه مستقر شده بودند. اتومبیل هیئت مجبور بود که در کنار دیوار عیدگاه در ابتدای جاده بایستد. عیدگاه در سرایشی تپه‌ای، در انتهای خیابان اصلی شهر قرار دارد و تپه‌های اطراف آن کاملاً مشرف به آن هستند. در محل ورودی به عیدگاه متوجه شدیم که بر روی تپه‌های مشرف بر عیدگاه، مسلسل‌ها و تیربارهایی نصب شده و افرادی هم در کنار آنها ایستاده یا نشسته‌اند. این یک آرایش کامل نظامی بود. به محض ورود ماشین حامل هیئت به کنار دیوار عیدگاه و قبل از اینکه کسی از ماشین پیاده شود، تیراندازی شروع شد. ظاهراً از پایین تپه به افراد بالای تپه، ورود ما را خبر دادند، اما آنها نمی‌دانستند که ما با ماشین مولوی عبدالعزیز وارد شده‌ایم. بر اساس آنچه در محل مشاهده کردیم و اطلاعاتی که بعداً جمع‌آوری شد، آرایش نیروها به این صورت بود که چون تعداد بلوچ‌ها کمتر و تعداد سیستانی‌ها بیشتر و حدود بیست هزار

۳۳۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

نفر بودند، وقتی سیستانی‌ها وارد محل شدند، به طرفی که به بالای عیدگاه می‌رفت، هدایت شدند. از طرف دیگر وقتی سیستانی‌ها وارد عیدگاه شدند و به پشتیبانی از پاسداران و استاندار و ضد کسانی که مخالف پاسداران بودند، شعارهایی سردادند. هنگامی که سیستانی‌ها به طرف تپه و بالای عیدگاه حرکت می‌کردند، عده‌ای از بالای تپه شروع به سنگ‌اندازی به طرف آنها می‌کنند. در وسط این سنگ انداختن‌ها، ناگهان تیراندازی هوایی و تیراندازی به طرف مردم با تیربارها و یوزی‌ها از بالای تپه‌ها شروع می‌شود. آنها حتی به طرف محلی که ماشین حامل مولوی عبدالعزیز و هیئت هنوز ایستاده بود، تیراندازی کردند. واضح بود که برنامه‌ای وجود دارد. خوشبختانه مولوی عبدالعزیز همراه هیئت بود و فرصتی برای جدا شدن از هیئت نداشت. با شروع تیراندازی به سمت محل توقف ماشین، از همراهان ما یوسف پسر، مهندس میرخانی، جواد یارجانی که از ماشین پیاده شده بودند، در کنار دیوار عیدگاه در بریدگی جوی مانند خاکی روی زمین خوابیدند. وقتی مولوی عبدالعزیز خواست از ماشین پیاده شود، به وسیله پاسداران محافظ هیئت، به زور به داخل ماشین برگردانده شد و بقیه اعضای هیئت هم سوار شدند و مولوی به پسرش که راننده این ماشین بلیزر بود، دستور داد که به سرعت از محل شود؛ درحالی که تیراندازی هنوز ادامه داشت.^۱

ث - تیراندازی در اطراف منزل مسکونی

نامه به رئیس مجلس در باره تیراندازی در اطراف منزل

جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی
بعد از سلام، پیرو مذاکرات تلفنی دیروز بعد از ظهر در مورد عدم امنیت، لازم می‌داند مراتب را زیر را به استحضار برساند:

حدود پنج یا شش ماه قبل، در زمانی که به دلیل خطر حملات هوایی دشمن به تهران، شب‌ها خاموشی کامل بود، چند شب متوالی در جلوی منزل، در هنگام پیاده شدن از ماشین از طرف اشخاص ناشناخته‌ای به سوی این‌جانب تیراندازی شد که به علت اقدامات محافظ این‌جانب توطئه‌گران در تاریکی شب متواری شدند. این‌جانب

۱. شرح کامل این ماجرا در جلد ششم خاطراتم آمده است.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۳۹

در همان موقع مراتب را به اطلاع مقامات کمیته‌های محلی رسانیدم، ولی به علت مسئله جنگ و وضع حساس مملکت حاضر نشدم و اجازه ندادم که این حادثه در مطبوعات منعکس گردد، و اگر خاطرتان باشد مراتب را شفاهاً به اطلاع شما رسانیدم و شما اظهار نگرانی کردید و پیشنهاد کردید که بیش از یک محافظ داشته باشم که [گفتم]: انجام آن در حد مقدمات شخصی من نیست و وظیفه ارگان‌های مسئول امنیت است که ترتیب آن را بدهند و اقداماتی هم شد، ولی بی نتیجه.

در تمام این موارد، این جانب نهایت سعی را نمودم که با توجه به مسئله جنگ، این مسائل به صحنه روز نامه‌ها کشیده نشود.

در شیراز، بعد از جریان توطئه، با وجود ناراحتی شدید، علی‌رغم اصرار همراهان، از رفتن به بیمارستان خودداری کردم؛ چرا که انعکاس سیاسی آن را در داخل و خارج مملکت به نفع جمهوری اسلامی نمی‌دانستم و به مصلحت مملکت ندانستم که گفته شود اختناق یا هرج و مرج و بی‌قانونی آنچنان است که در روز میلاد با سعادت امام حسین (ع) و در خانه خدا، که به افتخار پیامبرش مسجدالنبی نامیده شده است، نماینده مردم در آستانه ورود به مسجد، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. و از همه بدتر و زشت‌تر اینکه تمامی اشخاص ذی‌مدخل چه آنها که در تهران توطئه می‌کنند و چه در زنجان و چه در شیراز، همه شناخته شده هستند؛ اسامی و مشخصات آنها موجود است، اما هیچ‌گونه اقدامی برای مجازات متخلفین نشده و نمی‌شود و آنها آزادانه به کار خود مشغول هستند و به قانون اساسی و دولتمردان می‌خندند.

جناب آقای هاشمی

قانون اساسی فقط لفظ نیست، فقط جملات و سطور که نوشته شده باشد نیست. قانون برای اجرا است. اصول قانون اساسی، حتی در جلسات مجلس زیر پا گذاشته می‌شود. تهمت و افترا، امری مقبول و حسن است، درحالی‌که قانون اساسی آنها را متخلف و موجب مجازات شناخته است. شرع انور هم تهمت و دروغ و افترا را معصیت شناخته است؛ پس چگونه است کسانی در مجلس به خود اجازه می‌دهند که با بی‌اعتنایی‌ها به دستور شرع و حکم قانون، به هر کس هر چه می‌خواهند نسبت

۳۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بدهند و جوسازی می‌کنند و در خارج از مجلس هم همین عناصر، نمایندگان را تهدید کنند و مورد ضرب و شتم قرار دهند. چگونه می‌توان در چنین شرایطی به انجام تکالیف واجب اسلامی پرداخت!

ج - تعرض‌های فیزیکی در محوطه مجلس

همزمان با تشدید درگیری‌های خیابانی، فشار بر نمایندگان اقلیت در مجلس بالاگرفت. علاوه بر حملات برخی از نمایندگان هتاک به نمایندگان اقلیت، بخصوص اعضای نهضت آزادی ایران، مزاحمت‌های عناصر وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی در مجلس شدت پیدا کرد. در محوطه مجلس، برخی از پاسداران نمایندگان اکثریت و افرادی وابسته به سپاه در محوطه پارکینگ مجلس جمع می‌شدند و هنگامی که نمایندگان اقلیت، بخصوص نمایندگان عضو نهضت آزادی، از جمله دکتر سبحانی و مهندس بازرگان وارد می‌شدند، علیه آنها شعار می‌دادند و توهین می‌کردند که بعضاً با مزاحمت‌های فیزیکی بخصوص در زمان خروج از مجلس همراه بود. سردهسته این افراد شخصی بود به نام «جمالی‌فر» معروف به «ابوحنیف». در باره این مزاحمت‌ها و جو رعب و وحشت در مجلس، چندین بار به‌طور خصوصی با آقای هاشمی صحبت کردیم، اما نتیجه‌ای نداشت.

نامه به رئیس مجلس در باره مزاحمت عناصر آشوبگر در محوطه ساختمان مجلس

۱۳۶۰/۳/۷ -

در یک نوبت که ابوحنیف، تعرضات فیزیکی داشت، طی نامه‌ای به شرح زیر مراتب را به هاشمی نوشتم و درخواست رسیدگی و جلوگیری از تعرضات او را کردم:

جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

امروز، پنجشنبه ۷ خرداد ۱۳۶۰ بعد از ختم جلسه علنی مجلس، موقعی که عازم خروج از محوطه مجلس بودم، شخصی به نام جمالی‌فرد، معروف به ابوحنیف در داخل محوطه مجلس، در محل پارکینگ ماشین‌ها ضمن پخش اوراقی شروع به هتاک و تهمت و اهانت به این‌جانب را نمود. متأسفانه برخی از محافظین و اشخاص دیگر در محوطه نیز از وی حمایت کردند. این چندمین باری است که این شخص همراه با

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۴۱

عده‌ای از اراذل و اوباش در جلوی مجلس و یا در محوطه داخل مجلس به این قبیل اعمال خلاف مبادرت ورزیده است و یا اوراق چاپی با محتوای سر تا پا دروغ و تهمت و افترا منتشر ساخته است؛ حتی یک بار هم این‌جانب را تهدید به قتل نموده است. این‌جانب یک بار این مطلب را شفاهاً به جناب‌عالی تذکر دادم و خواستار آن شدم که جلوی این حرکات گرفته شود. این شخص، سابقه ناراحتی و شرارت دارد. پرونده سوابق وی در دادسرای تهران موجود است و یک بار هم از طرف دادسرای تهران قرار بازداشت وی صادر شده است. باوجود این سوابق، او را بازداشت نمی‌نمایند. آیا ارتباط نام‌برده با برخی از نمایندگان مجلس، مانع از اجرای وظیفه دادگستری شده است؟ معلوم نیست چه دست‌هایی در کار است که سعی دارد هر روز حادثه به وجود بیاورند.

ریاست محترم مجلس، تکرار این قبیل حوادث، مسلماً عواقبی در بر خواهد داشت و موجب بروز عکس‌العمل‌هایی خواهد شد که در شرایط حساس کنونی مملکت به مصلحت نمی‌باشد. این‌جانب ضمن اینکه یک بار دیگر ضرورت امنیت نمایندگان را متذکر می‌شوم، اعلام می‌کنم که نه از مرگ ترس و واهمه‌ای دارم و نه از تهدید و هوچی‌گری هراسی دارم. حفظ امنیت نمایندگان در محوطه مجلس بر عهده هیئت رئیسه مجلس است و برای پیشگیری هر نوع حادثه‌ای رسیدگی به اعمال این شخص و گروه وی و ارجاع آن به مقامات صالحه قضایی را درخواست می‌نمایم.

با تشکر - ابراهیم یزدی نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی - ۱۳۶۰/۳/۷

رونوشت: دادستان کل کشور

بسمه تعالی

جناب آقای هاشمی

بعد از سلام، چون نمی‌خواهم در این شرایط حساس، جنجال جدیدی برپا شود، از ارسال این نامه به جراید خود داری می‌نمایم و انتظار دارم که در اسرع وقت به این مسئله رسیدگی نموده و این‌جانب را از نتیجه مطلع سازید. در غیر این صورت، این‌جانب ناچارم برای حفظ امنیت خود و جلوگیری از حوادث نامطلوب، مردم را در جریان امر قرار بدهم.

۳۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

با تشکر - ابراهیم یزدی، نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی - ۱۳۶۰/۳/۷
متأسفانه هیچ اقدامی از جانب رئیس مجلس صورت نگرفت و اشرار، به مزاحمت‌های خود ادامه می‌دادند.^۱

چ - حمله اوباش و ضرب و شتم در شیراز - خرداد ۱۳۶۰

درگیری‌های لفظی و کلامی میان گروه‌های سیاسی، به تدریج به حملات فیزیکی هواداران حزب حاکم و ضرب و شتم مخالفین توسعه پیدا کرد. علاوه بر حملات به جلسات و دفتر نهضت آزادی در خیابان مطهری، به سایر گردهمایی‌ها نیز حمله می‌شد؛ از جمله در تیرماه ۱۳۶۰ این گروه‌ها با حملات خود مانع برگزاری مراسم یادبود شهید دکتر چمران در مسجد الجواد شدند.

در اوایل خرداد سال ۱۳۶۰، از طرف دوستان و علاقه‌مندان شیراز، آقای حمید عطار با من تماس گرفت و مرا برای سفر به شیراز و ایراد سخنرانی به مناسبت ۱۵ خرداد و سالروز ولادت حسین بن علی (ع) دعوت کرد. آقای حمید عطار، از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان بود. با پیشنهاد و اصرار خودش به جنوب لبنان رفت و در کنار مرحوم دکتر چمران در عملیات رزمی علیه اشغالگران اسرائیلی شرکت کرد. مدتی هم با سازمان مجاهدین خلق اولیه همکاری می‌کرد، اما بعد از علنی شدن تغییر ایدئولوژیک، حاضر به ادامه همکاری با آنان نشد و به‌رغم توطئه‌های مکرر علیه جانش، بالاخره توانست با کمک ما از خاور میانه خارج شود. بعد از انقلاب، وقتی سپاه پاسداران توسط این‌جانب در دولت موقت تشکیل شد، به‌عنوان اولین فرمانده سپاه در شیراز منصوب گردید. دعوت او را برای سفر به شیراز پذیرفتم، اما با توجه به جو سیاسی بسیار ملتهب و بعضاً مسموم آن زمان، از او خواستم که با تمام گروه‌ها تماس بگیرد و گفتگو کند؛ اگر آنها هم موافق بودند، من خواهم آمد، وگرنه آمدن من در آن شرایط صلاح نیست. ایشان ضمن تأیید نظر من، بعد از چند روزی اطلاع دادند که با فرماندهان سپاه در شیراز از جمله آقای دکتر خاتمی جلسه‌ای داشته‌اند و آنها عموماً موافقت

۱. شرح کامل برخوردها در مجلس را در دفتر اول جلد هفتم خاطراتم آورده‌ام.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۴۳

و حمایت خود را اعلام کرده‌اند. ایشان همچنین با رهبران بازار آقایان مازندرانی، مشکسار، حسینیان، مجدالدین و موحد گفتگو کردند و نظر موافق آنان را اطلاع دادند. نیز با علما و روحانیان و برخی از امامان مساجد صحبت کردند. آقای سید احمد پیشوا، امام جماعت مسجد شهدا و نیز آقای شیخ محمدرضا حدائق، امام جماعت مسجد النبی هر دو، هم استقبال کردند و هم آمادگی خود را برای برگزاری این مراسم در این مساجد اعلام کردند.

با این مقدمات بالاخره در روز پنجشنبه چهاردهم خردادماه ساعت ۱۰ صبح به اتفاق آقای مهدی وفاجو، پاسدارم وارد فرودگاه شیراز شدیم. به درخواست و دعوت رسانه‌های گروهی، رادیو، تلویزیون و مطبوعات در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت کردم و به پرسش‌های آنان پاسخ دادم. عصر روز پنجشنبه به دیدار مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، امام جمعه شیراز رفتیم.

اما از وقتی که برنامه سفر من به شیراز قطعی شد، فعالیت برای جلوگیری از آن شروع شد. ظاهراً هسته اصلی مخالفت در درون حزب جمهوری اسلامی در شیراز بود. آقای حدائق به آقای عطار اطلاع می‌دهد که چهارشنبه شب و پنجشنبه صبح، عده‌ای از همین افراد به دیدن ایشان می‌روند و از ایشان می‌خواهند که برنامه را لغو کنند. تهدید می‌کنند که مجلس را برهم خواهند زد و درگیری به وجود خواهند آورد. اگر این برنامه اجرا شود هم شما مسئولید و هم آقای دکتر یزدی.

در دیدار با آیت‌الله دستغیب، آقای عطار این مطالب را به ایشان گزارش می‌دهند. واکنش آقای دستغیب این بود که: «لا اله الا الله. خوب اگر می‌خواهند آرامش را بهم بزنند پس شما هم صحبت نکنید!».

آقای عطار جواب دادند: حضرت آیت‌الله، کسی که در این شرایط می‌خواهد سوء استفاده کند چند صباح دیگر هم نماز جمعه شما را بهم خواهد زد. مانعی ندارد، آقای دکتر یزدی برنامه را لغو می‌کنند، اما شما هم علیه گروه‌های آشوبگر موضع‌گیری کنید. اما آقای دستغیب همچنان اصرار داشت که «شما رعایت آرامش بکنید. شهر آرام است، باعث بهم ریختن اوضاع نشوید. اگر اطمینان داشتید مانعی ندارد، و الا سخنرانی که واجب نیست. آنچه امروز بر همه مسلمین واجب است، حفظ آرامش

۳۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

است». تعجب آور این بود که ایشان وجوب حفظ آرامش را به آشوبگران توصیه نمی‌کردند.

پس از این دیدار، من خطاب به همراهان شیرازی خود گفتم: شما پیگیری کنید چه کسی یا کسانی آقای حدائق را تهدید کرده‌اند. اگر از مسئولین کشور هستند و نظر بر جلوگیری دارند، خوب ایرادی ندارد. ما هم حرفی نداریم، اما اگر چند نفر خودسرانه این کارها را می‌کنند، نباید جا زد، بلکه باید در مقابلشان ایستاد. آنها نباید فکر کنند با تهدید می‌توانند جلوی قانون بایستند. من آمادگی خود را اعلام می‌کنم. به همراهان شیرازی توصیه کردم با مقامات استان تماس بگیرند؛ اگر انتظامات را بر عهده می‌گیرند، من می‌روم و صحبت می‌کنم؛ حتی اگر مرا بکشند، ولی اگر نمی‌خواهند هیچ دخالتی بکنند، من هم مثل آقای دستغیب معتقدم سخنرانی واجب نیست؛ حفظ آرامش لازم است. من تجربه‌ی زمان دکتر مصدق را به یاد داشتم که چگونه گروه‌های فشار با ایجاد تشنج، در نهایت موجب شکست در مبارزه شدند.

در این فاصله، عصر روز پنجشنبه ۱۳۶۰/۳/۱۴ از مرودشت تماس گرفتند و دعوت کردند که برای ایراد سخنرانی در مراسم نماز جمعه به آنجا بروم. وقتی پرسیدم و مطمئن شدم که مسئله پیش نخواهد آمد، پذیرفتم. تأکید من بر این بود که بروز خشونت‌ها به نفع جمهوری اسلامی نیست؛ درحالی‌که یک جریان مشکوک، زیر پوشش هواداری از جمهوری اسلامی و شخصیت‌های روحانی، خشونت را به جمهوری اسلامی تحمیل می‌کند. در مرودشت استقبال مردم بسیار وسیع خوب بود؛ شعارها فراوان داده می‌شد، اما با وجود این، دو یا سه نفر شعارهای بی‌ربط دادند: «مرگ بر لیبرال» و «مرگ بر ضد ولایت فقیه» می‌گفتند. تردید دارم که آنها حتی معنای «لیبرال» را بدانند. یادم آمد که پدرم تعریف می‌کرد دو نفر از بچه‌های محله، که در مسجد معزالدوله، در خیابان گوته فعال بودند و پدر را خوب می‌شناختند، به دیدنش رفته بودند و پیش پدر گله کرده بودند که پسرش یعنی من، هوادار «لیبرال‌ها» شده است. پدرم جواب داده بود که من نمی‌دانم منظور شما از «لیبرال» چیست؟ گفته بودند طرفدار سرمایه‌دار؟ پدرم جواب داده بود که چرا باید پسر طرفدار سرمایه‌دارها شده باشد؛ درحالی‌که نه من سرمایه‌دارم و نه خود او. در میان بستگان هم سرمایه‌دار

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۴۵

نداریم. این جوانان ساده لوح حتی نمی دانستند «لیبرال» کیست و آن را «لیبرال» تلفظ می کردند. رندان آنها را اغفال کرده بودند و به جای لیبرال واژه لیبرال را یاد داده بودند که رابطه ریال و سرمایه را به آنها بفهمانند.

در مرودشت، مسئولین نماز جمعه، آن دو سه نفر جوان را دعوت به سکوت کردند. به خواهش امام جمعه، بین دو نماز از من خواسته شد صحبتی بکنم. با اصرار امام جمعه پذیرفتم. مردم با «شعارهای درود برخمینی، سلام بر یزدی» از من استقبال کردند. به مناسبت ۱۵ خرداد من در باره **نهیضت روحانیت** از جنبش تنباکو به رهبری **میرزای شیرازی** تا پیروزی انقلاب و نقش تعیین کننده ۱۵ خرداد در مبارزات ضد استبدادی صحبت کردم.

بعد از اتمام این مراسم به شیراز برگشتیم و جمعه شب در مراسم سوگواری حضرت امام حسین (ع) که منزل **آقای ایمانیه**، نماینده امام خمینی برگزار بود، شرکت کردم. به درخواست و دعوت صاحبخانه و مرحوم **آیت الله شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی** که در آن زمان، عضو شورای نگهبان و نماینده امام در استان فارس بود، و با اعلام آن توسط واعظ مراسم، آقای شیخ الاسلامی به مدت ۴۰ دقیقه پیرامون جنبش روحانیت، تحریکها و نیرنگ سیاستهای خارجی علیه انقلاب ایران صحبت کردم. مرحوم ربانی شیرازی در واکنش به سخنرانی من گفت این جالبترین تحلیلی بود که تا به حال در باره مبارزات روحانیان شنیده است.

روز شنبه، از دوستان شیرازی خواستم که ترتیب برگشتن مرا به تهران بدهند، اما معلوم شد در آن روز پروازی برای تهران نیست. دوستان شیراز هنوز اصرار داشتند بمانم و برنامه اجرا شود.

آقای عطار و دوستانش با فرمانده سپاه پاسداران، آقای دکتر مسعود خاتمی تماس گرفته و قرار شد روز یکشنبه، قبل از برگشتن من به تهران، همراه با معاون سپاه و یکی از اعضای شورای فرماندهی، دیداری با من داشته باشند. در مورد برنامه مسجد النبی به آقای دکتر خاتمی گفته شد که عده ای می خواهند اخلال کنند. ایشان گفتند که ما نمی گذاریم و اگر بخواهند شلوغ کنند، دخالت می کنیم. آنها از اینکه چه کسی یا کسانی آقای حدائق را تهدید کرده اند، اظهار بی اطلاعی نمودند.

۳۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

آقای عبادتی، معاون سپاه تأکید کرد که اگر عده‌ای بخواهند اخلاص کنند و درگیری ایجاد شود، سپاه وارد عمل می‌شود. آقای عطار، از آقای حدائق برای دکتر خاتمی نقل کرد که گفته‌اند سپاه با برگزاری مراسم مخالفت کرده است، اما ایشان تکذیب کرد و گفت: می‌رود با ایشان صحبت می‌کند.

آقای عطار با استاندار، آقای محمدنبی حبیبی (دبیر کل کنونی حزب مؤتلفه اسلامی) تماس گرفت. ایشان گفتند: «الآن به شهربانی دستور می‌دهم مراقب اوضاع باشند، و ان‌شاءالله حادثه‌ای پیش نخواهد آمد». آقای سرهنگ قدرت، رئیس پلیس شیراز، تأکید کرد که استاندار دستور داده است و مأموران اعزام می‌شوند. آقای عطار و دوستان شیراز توسط شخصی به نام محمدعلی انتظارالمهدی با آقای کامکار، سرگروه حزب‌الله تماس گرفتند؛ آنها قول دادند که کاری نکنند، اما می‌گفتند، فلانی، یعنی بنده هم قول بدهم که حرفی علیه بهشتی نزنم. من از این سخن تعجب کردم. من اختلاف نظرهای سیاسی خود را با مرحوم دکتر بهشتی و حزب جمهوری پنهان نمی‌کردم، اما هیچ‌گاه علیه شخص دکتر بهشتی سخنی نگفته بودم. به هر حال مسئولین حزب‌الله هم پذیرفتند آرامش حفظ شود. به این ترتیب با اصرار دوستان شیراز، پذیرفتم که برنامه سخنرانی در مسجدالنبی اجرا شود. اما چنین نشد. گروهی با لباس شخصی در مسجد جمع شده بودند. از لحظه ورود به مسجد، به طرف من حمله کردند. با تیغ موکت‌بری، لباس مرا تکه تکه کردند. من برای مصون ماندن از حملات از پله‌های منبر بالا رفتم، اما مهاجمین، که اکثراً جوان‌هایی بودند که نمی‌دانستند من کی هستم، فقط یکسره شعار می‌دادند. به یاد می‌آورم در آن میان یکی از مهاجمین را که نسبتاً سالمند بود و بسیار شلوغ می‌کرد و علیه دکتر مصدق شعار می‌داد. او از پادوهای دکتر مظفر بقابی در زمان دکتر مصدق بود و از بزن بهادرها و شلوغ‌کن‌های آن دوره به شمار می‌رفت. او مرا خوب می‌شناخت و آمدنش به مسجد برای شلوغ کردن بود.

آنچه در مسجد اتفاق افتاد، دور از انتظار و شرم‌آور بود. ضرب و شتم یک نماینده مجلس، عضو سابق شورای انقلاب، معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه بعد از انقلاب و کسی که مورد وثوق و تأیید رهبر انقلاب بوده است، بازتاب بسیار گسترده خارجی پیدا کرد.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۴۷

بعد از برگشتن به تهران، چند روزی در منزل بستری بودم و آقای سید محمد موسوی خویینی‌ها، نایب رئیس مجلس، به عیادتم آمد و جویای جزئیات واقعه شد.

۱- چگونگی مضروب شدن دکتر یزدی در شیراز - ۴ خرداد ۱۳۶۰

شیراز - خبرنگار «کیهان»، ۱۳۶۰/۳/۱۸: دکتر ابراهیم یزدی، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی هنگام ورود به مسجدالنبی شیراز مورد ضرب و شتم گروهی قرار گرفت و به شدت مجروح شد. وی که به دعوت اصناف و بازاریان شیراز برای شرکت در جشن‌های ۱۵ خرداد و سوم شعبان و ایراد سخنرانی به شیراز آمده بود، قرار بود شب‌به‌شب گذشته در مسجدالنبی سخنرانی کند که به شدت مجروح شد. به گزارش خبرنگار ما از شیراز، استانداری فارس ضمن موافقت، برای محافظت از وی و حفظ انتظامات، به شهربانی شیراز دستوراتی داده بود. همین گزارش حاکی است افراد مخالف وی، یک ساعت قبل از ورود دکتر یزدی در بیرون و داخل مسجد مستقر شده بودند؛ به محض ورود دکتر یزدی و هنگامی که وی از اتومبیل پیاده شد، بر سر او ریختند و وی و محافظش را زیر باران مشت و لگد گرفتند. در این هنگام به دلیل عدم وجود نیروی انتظامی در مسجد، کسانی که در مسجدالنبی اجتماع کرده بودند، متفرق شدند و دکتر یزدی و محافظش با مهاجمین در مسجد تنها ماندند. در جریان ضرب و شتم دکتر یزدی، یکی از مهاجمین از بلندگوی مسجد استفاده کرد و گفت: آقای یزدی ما از شما چند سؤال داریم، ولی نمی‌خواهیم اینجا به ما جواب دهید، بروید در مجلس جواب دهید.

گزارش رسیده حاکی است که دکتر یزدی و محافظش به شدت از ناحیه کتف و گردن مجروح شده بودند که اتومبیل‌های شهربانی به مسجد رسیدند و آنها را نجات دادند. استاندار فارس در رابطه با این حادثه به خبرنگار ما گفت: به شهربانی دستور داده شده بود که مسجد را کنترل کند و هم‌اکنون هم شهربانی مأمور بررسی چگونگی واقعه شده است.

سرهنگ کیاوش، رئیس شهربانی‌های فارس نیز در تماس با کیهان گفت: مأمورین شهربانی قبل از برگزاری مراسم به مسجد مراجعه کردند، ولی دیدند در مسجد بسته

۳۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

است و تابلویی مبنی بر عدم ایراد سخنرانی بر در مسجد نصب شده است و به همین دلیل، چند مأمور را در آن جا گمارده و بقیه مراجعت کردند و در پایان هم مأمورین شهربانی بودند که محافظ دکتر یزدی را نجات دادند. در جریان این حادثه اسلحه محافظ دکتر یزدی به سرقت رفت و عینک وی نیز شکست.

کیهان: صرف نظر از مواضع سیاسی آقای دکتر یزدی و اینکه این ماجرا را چه کسانی و به چه منظوری پدید آورده‌اند، نفس عمل حمله به نماینده مجلس شورای اسلامی ولو کاملاً هم بر خطا باشد، از نظر قانون اساسی محکوم است. جا دارد دستگاه قضایی با پیگیری و تلاش مستمر در شناسایی و مجازات عاملان این واقعه و وقایع مشابه آن، شر این گونه وقایع را از جامعه انقلابی ما دور سازند. ما به نوبه خود مضروب کردن دکتر یزدی را محکوم می‌کنیم.

۲- دکتر یزدی در شیراز مضروب شد - روزنامه اطلاعات ۱۳۶۰/۳/۱۷

شیراز - خبرنگار «روزنامه اطلاعات»: از سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در شیراز جلوگیری شد.

دیشب به دنبال پخش اعلامیه‌ای مبنی بر سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در مسجدالنبی شیراز - که به امضای بازاریان و اصناف شیراز رسیده بود - گروهی از جوانان شیراز پس از اتمام مراسم رژه پاسداران، با دادن شعارهایی چون «مرگ بر لیبرال»، «مرگ بر ملی‌گرا»، «ضد سپهسالاری، ولایت فقیه است»، به طرف مسجد حرکت کردند.

همچنین از سوی انجمن اسلامی مسجد، اطلاعیه‌ای بر سردر مسجد نصب شده بود که سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی لغو شده است.

گروهی که برای شنیدن سخنرانی در جلوی مسجد اجتماع کرده بودند، با دیدن این اطلاعیه متفرق شدند. دکتر یزدی پس از یک ساعت تأخیر، وارد مسجد شد و گروهی با دادن شعارهای «مرگ بر یزدی»، «کیش کیش ملی‌گرا»، از ورود وی به مسجد جلوگیری کردند و او را از جلوی مسجد دور ساختند.

گروهی که وی و محافظش را محاصره کرده بودند، با مشت و لگد و شکستن عینک دکتر یزدی و خلع سلاح نمودن محافظش، آنها را به شدت مجروح کردند و

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۴۹

گروهی از مردم که شعار «حزب فقط حزب‌الله» را می‌دادند، محافظ دکتر یزدی را دستگیر کردند و درحالی‌که دکتر یزدی را از در پشت مسجد خارج می‌کردند، دوباره گروهی به وی حمله‌ور شدند. یکی از افراد حاضر در مسجد، طی سخنانی اعلام کرد که دکتر یزدی بدون اطلاع هیچ‌یک از مسئولین شهر و مسجد برای سخنرانی آمده و تعدادی از بازاریان هم از دعوت وی اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و بارها به‌وسیلهٔ تلفن از وی خواسته بودند که از این سخنرانی صرف‌نظر کند و گفته بودند به علامت اعتراض به موضع ایشان، از سخنرانی جلوگیری می‌کنیم. دکتر یزدی با اینکه مجروح و مضروب بود، ولی خواستار پاسخگویی به مسائل شد که به وی اجازه داده نشد و در میان حلقهٔ مأمورین انتظامی خودش و همراهانش که مجروح شده بودند، از مسجد خارج شدند و کوشش مأمورین باعث شد که مردم متفرق شوند.

۳- امکانات شهربانی و ژاندارمری فارس، فراهم شد - روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۶۰/۳/۲۰
برای استقرار امنیت در شهر و جاده‌های شیراز، امکانات شهربانی و ژاندارمری فارس فراهم شد.

شیراز - خبرنگار اطلاعات: محمدنبی حبیبی، استاندار فارس در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی در مورد جلسهٔ شورای امنیت، ناامنی در شهرها و جاده‌ها، جنگ‌زدگان و مسائل دیگر منطقه به سئوالات خبرنگاران پاسخ داد.

استاندار فارس در مورد جلسهٔ شورای امنیت گفت: به دنبال چند فقره سرقت بانک و راهزنی در جاده‌ها، این جلسه در تهران تشکیل شد و فرماندهان ژاندارمری و شهربانی استان، یکی از عوامل عدم موفقیت در شناسایی و دستگیری مجرمین را نبودن امکانات کافی دانستند، که از سوی مسئولین کشور قول تأمین امکانات داده شد و امروز نیز مقداری از این تجهیزات در اختیار شهربانی و ژاندارمری گذاشته شد و در این جلسه تصمیماتی در جهت برقراری امنیت در منطقه گرفته شد.

استاندار فارس در مورد مضروب شدن دکتر یزدی در شیراز گفت: در بارهٔ این سخنرانی با استانداری تماس گرفته نشده بود و در مورد اینکه چه گروهی در به‌هم زدن سخنرانی و مضروب کردن دکتر یزدی نقش داشته است، گروه مشخصی را سراغ

۳۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ندارم، ولی معتقدم که برخورد با مخالفین هم، باید به شکل دیگری غیر از این حادثه باشد. استاندار فارس در مورد مهاجرین اسکان یافته در فارس، گفت: در حال حاضر ۲۵۰ هزار جنگ‌زده داریم که تمامی اینها با کمک ارگان‌های مختلف، زیر پوشش مردم و دولت در فارس هستند و اخیراً ۵۰ هزار مهاجر جدید آمده‌اند که ما سعی داریم آنها را در منازل مردم، جای دهیم و به‌زودی طرح پذیرش یکصد هزار جنگ‌زده دیگر به اتمام خواهد رسید و آنها نیز در روستاهای فارس و حومه شیراز اسکان خواهند یافت. همچنین اردوگاه سروستان که پذیرای ده هزار تن از خواهران و برادران جنگ‌زده خواهد بود، تا آخر ماه جاری، آماده می‌شود.

حبیبی در مورد خوانین قشقایی و گروگان‌گیری اخیر فرماندار و کارمندان ادارات فیروزآباد، گفت: پس از گروگان‌گیری از سوی عوامل خوانین، برای مذاکره از ما هیئتی خواستند که اعلام کردیم هیچ مذاکره‌ای انجام نخواهد شد و برای آزاد کردن گروگان‌ها، ساعت معینی تعیین کردیم که آنها آزاد شدند و فرماندار فیروزآباد نیز در جریان گروگان‌گیری شکنجه شده بود.

۴- بیانات رئیس مجلس در باره حادثه شیراز

پس از آنکه خبر ضرب و شتم من و پاسدار محافظم به گوش مسئولان به ویژه رئیس مجلس رسید، آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس در اولین سخنرانی خود به این موضوع پرداخت و ضمن اظهار ناخرسندی از این حادثه، وعده پیگیری قضایی عاملان و مسببان آن را داد. سخنان رئیس مجلس در نطق پیش از دستورش به شرح زیر بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. لابد آقایان خبر حادثه‌ای را که در شیراز برای آقای دکتر یزدی پیش آمده، شنیده‌اند؛ البته من هنوز از کم و کیف قضیه خبر ندارم. در ماهیت قضیه نمی‌توانم قضاوتی بکنم. خواستم که مسائل روشن‌تر بشود، اما اصل این، پدیده بسیار زشت و نازیبایی است و اسباب وهن مجلس است و در نتیجه اسباب وهن مملکت است. من در درجه اول از کسانی که دست به این‌گونه اعمال می‌زنند، به اینها تذکر می‌دهم فکر نکنند که این مسائل بدون تعقیب می‌ماند و در درجه دوم به مسئولان قضایی و امنیتی کشور [و] به پلیس این تذکر اکید را می‌دهم که جداً پیگیری

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۵۱

کنند و مجلس را هم از ماهیت قضیه مطلع کنند و کسانی [را] که تخلف کرده‌اند و عمل خلاف قانونی انجام داده‌اند، مجازات بکنند؛ و امیدواریم که با بیداری نیروهای امنیتی و دستگاه‌های قضایی این‌گونه حوادث را از این به بعد دیگر در کشورمان شاهد نباشیم».

برخلاف وعده آقای هاشمی، این مسئله بدون تعقیب ماند و هیچ اقدامی صورت نگرفت.

۵- سکوت خبری صدا و سیمای ایران

بعد از بازگشت به تهران، چند روزی در منزل استراحت کردم. دوستان زیادی از سراسر ایران تماس گرفتند، و ابراز همدردی کردند. آقای موسوی خویینی‌ها، نایب رئیس مجلس برای عیادت به منزل آمد. آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه علنی روز ۱۸ خرداد عمل به قول خودش حزب‌اللهی‌ها را تقبیح کرد. باعث تأسف این بود که صدا و سیمای جمهوری حاضر نشد یک کلمه در این مورد خبر بدهد؛ درحالی‌که رسانه‌های خارجی، زخمی شدن مرا با آب و تاب پخش کردند. در بعضی از اخبار خارجی گفته شد که به من تیر زده‌اند و در بیمارستان بستری هستم. البته توطئه‌ای برای این کار بود. اگر خونسردی ما نبود، این کار می‌شد و در میان شلوغی‌ها قضیه لوٹ می‌شد. در تأیید این توطئه اینکه در آن شلوغی‌ها یکی از مهاجمین به اشتباه با چاقو بر پشت یک نفر می‌زند. بعد مهاجمین به ضارب اعتراض کردند که چرا دقت نکرده و اشتباهی زده است. اگر در توطئه خود موفق می‌شدند، می‌گفتند تقصیر خودش بود، حرف‌های محرک زد و مردم تحمل نکردند و عکس‌العمل نشان دادند.

چند هفته بعد، اسلحه کمری محافظم را که مجلس به او داده بود برگرداندند. مدتی بعد نامه‌ای بدون امضا از شیراز دریافت کردم که گفته بود از مهاجمین آن شب است و اشتباه کرده و از من پوزش طلبیده بود و عینکم را را نیز پس فرستاده بود.

۶- ثبت غیبت غیر موجه در مجلس

از آنجا که در حمله شورشیان شیراز، مصدوم و مجروح شده بودم، بدیهی است که چند روزی در خانه استراحت کردم تا آثار آن صدمات و جراحات از بین برود؛ از این

۳۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

رو، از حضور در جلسات مجلس معذور بودم. با این حال باخبر شدم که این عدم حضور را غیبت غیرموجه اعلام کرده‌اند. چنین بود که طی نامه‌ای به رئیس مجلس، به ایشان یادآوری کردم که موضوع را در نظر داشته باشد و غیبتم را موجه بدانند.

«ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

به‌طوری که مستحضرید بعد از حادثه مسجدالنبی در شیراز در ۱۶ خردادماه جاری، هنوز در منزل دوره نقاهت را می‌گذرانم؛ معذالک شنیده شد که عدم حضور این‌جانب را در جلسات مجلس، غیرموجه اعلام نموده‌اند، که باید اصلاح شود. با تشکر.

یزدی - ۱۳۶۰/۳/۲۴».

۷- نامه به دادستان و رئیس مجلس برای رسیدگی به حادثه شیراز

پس از آن نیز نامه‌ای به دادستان کل کشور و رئیس مجلس نوشتم و در آن شرح ماجرا را گزارش دادم و از ایشان درخواست رسیدگی کردم.

۱- نامه به رئیس مجلس

«جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

بعد از سلام، پیرو مذاکرات تلفنی در باره حادثه مسجدالنبی شیراز، چون تأکید کردید که تنها اظهارات رسمی در تکذیب آشوبگران و ضاربین کافی نیست و باید این عناصر شناخته شده و مجازات گردند، شرحی را که جهت جناب دادستان کل کشور همراه باگزارش مبسوط واقعه فرستاده‌ام، برای شما هم می‌فرستم و امیدوارم که برحسب تکالیف شرعی و قانونی و اخلاقی خود عمل بفرمایید. والسلام.

دکتریزدی - ۱۳۶۰/۳/۲۶».

۲- نامه به دادستان کل کشور

«جناب آقای موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور

در روز شنبه ۱۶ خرداد برابر با سوم شعبان مصادف با ولادت باسعادت سیدالشهداء امام حسین (ع) از طرف جمعی از مردم شیراز در مسجدالنبی برای ایراد سخنرانی در باره قیام پانزده خرداد و مقام حسین بن علی (ع) دعوت شده بودم. بعد از انتشار خبر این برنامه، عده‌ای عناصر ناشناخته سعی کردند با تهدید و ارعاب، مانع اجرای برنامه بشوند. مسئولین برنامه با مقامات رسمی انتظامی و استانداری تماس گرفتند. جناب

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۵۳

آقای حبیبی استاندار فارس اطمینان داند که اجازه نخواهند داد عناصر آشوبگر ایجاد اغتشاش نمایند و تأکید کردند که دستورات لازم را به رئیس شهربانی داده‌اند و رئیس شهربانی نیز ضمن تأیید مراتب اطلاع داد که نیروهای انتظامی آرامش را کنترل خواهند نمود. در حدود ساعت ۸ بعد از ظهر روز شنبه بعد از پیاده شدن از ماشین در مدخل ورودی مسجد، مورد حمله و ضرب و شتم عده‌ای که خود را «حزب الهی» معرفی می‌کردند قرار گرفتم و این برنامه ضرب و شتم تا حدود یک ساعت ادامه داشت. این جانب برای جلوگیری از هر گونه توسعه تشنج، مردم را به حفظ آرامش دعوت می‌کردم تا بالاخره به کمک مأمورین انتظامی از مسجد خارج شدم.

آقای دادستان کل، در حالی که تمامی مسئولان مملکت، مرتب بر لزوم رعایت قانون تکیه می‌کنند و همگان حفظ آرامش را توصیه می‌کنند، چگونه است که عده‌ای اجازه چنین جسارت‌هایی را به خود می‌دهند. این عناصر به کجا وابسته هستند که تمام مقررات را زیر پا می‌گذارند. پشت اینها به کجا گرم است؟ چه کسانی مسئول هستند که این افراد را مجازات کنند؟ به موجب گزارش پیوست که تقدیم می‌گردد، محرکین این اغتشاش و ضرب و شتم، همگی شناخته شده می‌باشند. به موجب تکالیف قانونی که بر عهده جناب عالی قرار گرفته شده‌اند، انتظار است که تحت تأثیر فشارهای سیاسی گروه‌های ذی‌ربط و ذی‌نفع قرار نگیرید و با پیگیری و مجازات متخلفین، گسترش و سرایت اغتشاشات و این نوع هرج و مرج‌ها را مانع شوید. در شأن جمهوری اسلامی نیست که در روز ولادت حسین بن علی (ع) در آنجا که خانه خداست و به نام پیامبرش مسجدالنبی خوانده شده است، عده‌ای آشوبگر مانع برگزاری ساده‌ترین و آرام‌ترین مراسم مذهبی شده و نماینده مردم در مجلس و کسی را که سوابق سیاسی و مبارزات و خدماتش بر همگان و بر خالق روشن است، این چنین مضروب نمایند. اگر این وضعیت ادامه یابد بترسید از روزی که این شتر در خانه خود آقایان هم بخوابد و هیچ کس نتواند هرج و مرج و اغتشاشات را کنترل کند، و آن روز خیلی دیر خواهد بود و تأسف بی‌فایده.

والسلام. والعاقبه للمتقین. باتشکر از اقدامات قانونی که مبذول خواهید فرمود.

دکتر یزدی - ۱۳۶۰/۳/۲۶.

۳۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

رونوشت - جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

۸- نامه دوم به آقای هاشمی رفسنجانی در باره حادثه شیراز - ۱۳۶۰/۳/۲۶

«جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی
بعد از سلام. پیرو مذاکرات تلفنی دیروز بعد از ظهر، همانطور که عرض کردم علت عدم حضور این جانب در مجلس، علاوه بر نگاهت ناشی از حادثه مسجدالنبی شیراز در روز سوم شعبان، و مهم تر از آن، جوی است که بر جلسات مجلس و محوطه و اطراف آن حاکم است و هر گونه امنیتی را از بین برده است و من به کرات، چه شفاهی و حضوری و چه کتبی، این مسائل را متذکر و از جناب عالی، به علت مسئولیتی که دارید درخواست اقدام قانونی مقتضی را نموده‌ام. متأسفانه یا اقدامات مؤثر نبوده‌اند یا اقدامی نشده است و دامنه این امور روز به روز وسیع تر می‌گردد. مسئله این نیست که من از تهدید و تهمت و افترا و حتی مرگ نمی‌ترسم، بلکه مسئله این است که جلوی این قبیل مسائل و تخلفات باید گرفته شوند.

این اعمال، بدعت‌های بد و خطرناکی است که وقتی دامنه‌اش گسترش یافت، گریبان همه را خواهد گرفت و اینها نه در شأن جمهوری اسلامی است و نه مفید به حال آن، و حتماً خطرناک و مضر. اگر من این قضیه را پیگیری می‌کنم و مصراً می‌خواهم که جلوی این تخلفات و تجاوزات گرفته [شود و] قانونی [هم] گرفته شود، قبل از هر چیز و بیش از همه به خاطر حفظ حرمت جمهوری اسلامی و مجلس شورای اسلامی می‌باشد.

این جانب در باره جو داخلی مجلس و جلسات فعلاً سخن نمی‌گویم که متأسفانه تهمت و افترا و غیبت و ... که به لحاظ شرعی معصیت و به لحاظ قانونی ممنوع و متخلف باید مجازات گردد، در مجلس ما امری رایج شده است و مع‌الاسف برخی از نمایندگان محترم مجلس که سوگند یاد کرده‌اند و شرف انسانی خود را وثیقه سوگند خود قرار داده‌اند که پاسدار حریم اسلام و قانون اساسی باشند و معلم و نمونه و الگو و اسوه برای مردم، اصول مصرحه در قانون را رعایت نمی‌کنند. از این می‌گذرم، اما برای شرکت در مجلس باید حداقل امنیت وجود داشته باشد که نیست. و من بار دیگر

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۵۵

نمونه‌هایی از اعلامیه‌های سر تا پا موهن و کذب و تهمت را که توسط عناصر شناخته شده، هم در محوطه مجلس، حتی در ناهارخوری مجلس و هم در اطراف مجلس در برابر در ورودی مجلس هر روز پخش و توزیع می‌شود، ارسال داشته و اعلام می‌کنم تا جناب عالی رفع این گونه تهدیدها و تهاجمات را نفرمایید و این افراد را به دست قانون نسپارید، و حداقل امنیت را به وجود نیاورید از شرکت در جلسات مجلس معذورم. در انتظار اقدامات جناب عالی. والسلام.

دکتر یزدی - ۱۳۶۰/۳/۲۶».

۹- نامه سوم به هاشمی رفسنجانی در باره تهدیدها و اهانت‌ها

«جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی بعد از سلام، پیرو مذاکرات تلفنی دیروز بعد از ظهر در مورد عدم امنیت، لازم می‌داند مراتب را زیر را به استحضار برساند.

حدود پنج یا شش ماه قبل، در زمانی که به دلیل خطر حملات هوایی دشمن به تهران، شب‌ها خاموشی کامل بود، چند شب متوالی در جلوی منزل در هنگام پیاده شدن از ماشین از طرف اشخاص ناشناخته‌ای به سوی این‌جانب تیراندازی شد. که به علت اقدامات محافظ این‌جانب، توطئه‌گران در تاریکی شب متواری شدند. این‌جانب در همان موقع مراتب را به اطلاع مقامات کمیته‌های محلی رسانیدم، ولی به علت مسئله جنگ و وضع حساس مملکت، حاضر نشدم و اجازه ندادم که این حادثه در مطبوعات منعکس گردد و اگر خاطرتان باشد مراتب را شفاهاً به اطلاع شما رسانیدم و شما اظهار نگرانی کردید و پیشنهاد کردید که بیش از یک محافظ داشته باشم که گفتم: انجام آن در حد مقدرات شخصی من نیست و وظیفه ارگان‌های مسئول امنیت است که ترتیب آن را بدهند و اقداماتی هم شد، ولی بی نتیجه.

در تمام این موارد، این‌جانب تمامیت سعی را نمودم که با توجه به مسئله جنگ، این مسائل به صحنه روزنامه‌ها کشیده نشود.

در شیراز، بعد از جریان توطئه، با وجود ناراحتی شدید، علی‌رغم اصرار همراهان، از مراجعه به بیمارستان خودداری کردم؛ چرا که بازتاب سیاسی آن را در داخل و خارج مملکت به نفع جمهوری اسلامی نمی‌دانستم و به مصلحت مملکت ندانستم که

۳۵۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

گفته شود اختناق یا هرج و مرج و بی‌قانونی آن‌چنان است که در روز میلاد باسعادت امام حسین (ع) و در خانه خدا، که مسجدالنبی نامیده شده است، نماینده مردم در آستانه ورود به مسجد مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد، و از همه بدتر و زشت‌تر اینکه تمامی اشخاص چه آنها که توطئه می‌کنند و چه در زنجان و چه در شیراز، همه شناخته شده هستند؛ اسامی و مشخصات آنها موجود است، اما هیچ‌گونه اقدامی برای مجازات متخلفین نشده و نمی‌شود، و آنها آزادانه به کار خود مشغول هستند و به قانون اساسی و دولتمردان می‌خندند.

جناب آقای هاشمی

قانون اساسی فقط لفظ نیست، فقط جملات و سطور که نوشته شده باشد نیست. قانون برای اجراست. اصول قانون اساسی، حتی در جلسات مجلس زیر پا گذاشته می‌شود. تهمت و افترا امری مقبول و حسن است؛ درحالی‌که قانون اساسی آنها را متخلف و موجب مجازات شناخته است؛ شرع انور، تهمت و دروغ و افترا را معصیت شناخته است.

پس چگونه است کسانی در مجلس به خود اجازه می‌دهند که با بی‌اعتنایی‌ها به دستور شرع و حکم قانون، به هر کس هر چه می‌خواهند نسبت بدهند و جوسازی می‌کنند و در خارج از مجلس هم همین عناصر، نمایندگان را تهدید کنند و مورد ضرب و شتم قرار دهند! چگونه می‌توان در چنین شرایطی به انجام تکالیف واجب اسلامی پرداخت؟

از آن پس توطئه علیه این‌جانب به صورت دیگری ادامه داشته است که در یک یا دو نوبت آن را شفهاً به شما گزارش دادم و بالاخره در تاریخ...^۱ کتباً مراتب را نوشتم و شخصی را که وابسته به یک گروه چپ شناخته شده است، به شما معرفی کردم و همچنین به شما و دادستان کل کشور اعلام جرم و شکایت نمودم. جناب‌عالی در پاسخ یادداشت این‌جانب اطمینان دادید که جلوی تخلفات را خواهید گرفت. مع‌الأسف یا اقدامی نشده و یا اقدام مؤثر واقع نگردیده؛ به طوری که تهدیدات در مقابل مجلس

۱. جای تاریخ در اصل سند، خالی است (ویراستار).

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۵۷

و یا در محوطه آن، همچنان ادامه یافت؛ طوری که این‌جانب مجدداً یادداشتی برای جناب‌عالی فرستادم که به جناب آقای یارمحمدی، نماینده خود ارجاع فرموده بودید.

ایشان به این‌جانب مراجعه و بعد از استماع توضیحات لازمه، فرمودند که اگر شخص مزبور یک بار دیگر در محوطه مجلس و یا اطراف آن پیدا شود، بازداشت شده و به مقامات انتظامی تحویل داده خواهد شد. در سفر زنجان، توطئه‌ای بود که نتوانستند اجرا کنند و عقیم ماند. در شیراز توطئه را نیمه‌تمام اجرا کردند.^۱

۱۰- گزارش آقای حمید عطار از حادثه مسجدالنبی شیراز

به درخواست من آقای عطار، گزارشی در هشت صفحه از آنچه اتفاق افتاده بود، تهیه کرد و برای رئیس مجلس، دادستان کل و روزنامه‌ها فرستاد و رونوشت آن را نیز برای من فرستاد. در این گزارش، در باره آنچه در مسجدالنبی اتفاق افتاد، چنین آمده است:

«بسمه تعالی

با توجه به علاقه مفروطی که اهالی شیراز نسبت به جناب آقای ابراهیم یزدی چه در زمانی که ایشان در پست وزارت امور خارجه مشغول خدمت بودند و چه بعد، که به نمایندگی از جانب امام خمینی به سرپرستی «روزنامه کیهان» اشتغال ورزیدند، داشتند، تصمیم بر این شد که از ایشان دعوتی به عمل آید تا در مراسم سالگرد قیام خونین پانزده خرداد و سالروز ولادت حسین بن علی علیه الصلوه و السلام در جمع مردم شیراز سخنرانی کنند؛ لذا در وهله اول با فرمانده منطقه ۹ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تماس گرفته شد و قرار یک جلسه با شرکت بعضی از برادران اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران و غیره معمول گردید.

در رابطه با دعوت عمومی به نظر رسید اگر اصناف و بازار، اطلاعیه‌ای صادر و از مردم دعوت نمایند، معتبر است و وقتی با بازار تماس حاصل گردید، معلوم شد [باید]

۱. دوسوم این نامه، عین نامه‌ای است که پیش‌تر در باره تعرض در محیط مجلس، به رئیس مجلس نوشته شده بود. این نامه، جداگانه و در ادامه حوادث شیراز نوشته شده است (ویراستار).

۳۵۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

پنج نفر از آقایان بازاری به نام‌های: ۱- آقای حاج حسن مازندرانی، ۲- آقای مشکسار، ۳- آقای حسینیان، ۴- آقای مجدالدین و ۵- آقای موحد نسبت به دعوت مذکور موافقت نمایند. ابتدا با آقای مازندرانی صحبت شد که گفتند: «بسیار خوب و مناسب است و ما ارادت زیاد داریم». آقای مازندرانی همچنین اضافه کردند: «باید با آقای موحد نیز تماس گرفته شود و اگر ایشان هم موافقت کردند با آقایان مجدالدین و مشکسار هم در میان خواهیم گذاشت و وقتی ما چهار نفر موافقت کردیم، کافی است». به ایشان عرض شد: نمی‌خواهیم طوری شود که فردا عده‌ای بگویند ما دعوت نکرده‌ایم و تکذیب می‌شود. ایشان فرمودند: «مگر هر کس می‌تواند بیاید برای بازار و اصناف پیش خود اطلاعیه بدهد؟». اگر مسئولین قانونی بخواهند پیگیری کنند ما جوابگو نخواهیم بود.

آقایان مذکور به جز آقای حاج ناصر حسینیان جملگی گفتند با اسم امضا نمی‌کنیم و این کار رسم معمول ما نیست؛ فقط می‌نویسیم اصناف و بازار. آنگاه در حضور آقای مشکسار، آقای مازندرانی زیر پیش‌نویس اطلاعیه را با عبارت «اصناف و بازاریان شیراز» امضا نمودند، لکن نام کسی قید نگردید.

قبل از چاپ آگهی مزبور، بار دیگر جهت اطمینان خاطر بیشتر، تلفنی با آقایان مشکسار و مازندرانی صحبت شد و متن اعلامیه نیز تلفنی برایشان قرائت گردید که گفتند: بسیار خوب است. سؤال شد این اعلامیه در بازار پخش خواهد شد، مانعی نمی‌بینید؟ گفتند: نه آقا. مگر می‌شود کسی بیاید و برای ما تعیین تکلیف کند؟ عین فتوکپی آن پیش‌نویس و دستخط آقای مازندرانی به پیوست همین گزارش می‌باشد.

نظر بازار این بود که مراسم شنبه‌شب در مسجد نو (الشهدا) برگزار شود، لکن گفته شد اگر مجدالاسلام سید احمد پیشوا، امام جماعت آن مسجد موافقت به جای دیگری داشتند بلامانع است.

با آقای شیخ محمدرضا حدائق، امام جماعت مسجدالنبی تماس حاصل گردید و از ایشان به صورت مشورتی سؤال شد، پاسخ دادند: «بسیار عالی است. کی تشریف می‌آورند؟...». به ایشان گفته شد ممکن است عده‌ای بخواهند به دلایل و غرایض گوناگون، موجبات اخلال فراهم نمایند؛ ایشان گفتند: «فکر نمی‌کنم آقا؛ یعنی کی

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۵۹

ممکن است اخلال کند؟ دکتر یزدی افتخار ماست و من خدمت ایشان ارادت دارم و...».

فردای آن روز، تلفنی با منزل ایشان تماس گرفته شد و به عرض رسید اعلامیه می‌خواهد برود زیر چاپ. نظرتان تغییر نکرده؟ گفتند: «مگر همان آقای دکتر ابراهیم یزدی نیست؟» پاسخ مثبت داده شد. گفتند: «چه مانعی دارد؟».

صبح روز پنجشنبه ساعت هشت صبح معلوم شد عده‌ای به منزل آقای حدائق مراجعه و خواستار لغو برنامه شده‌اند. به ایشان گفته شده بود مجلس را به هم خواهیم ریخت و احتمال درگیری شدید می‌رود و اگر آقای یزدی بیاید، مسئول کل قضایا شما خواهید بود. آقای حدائق همچنین تلفنی گفتند: «انجمن اسلامی مسجد که اتفاقاً یکی از آنها هم پاسدار است، مخالفت کرده، و شب گذشته هم ساعت ۱۰ سه نفر از حزب آمدند منزل و خلاصه تهدید کردند. بهتر است شما با سپاه پاسداران تماس گرفته و بخواهید امنیت را تأمین و در صورت مخالفت یا عدم همکاری سپاه، برنامه را به جای دیگری انتقال دهید».

حدود ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه چهاردهم خردادماه یکهزار و سیصد و شصت دکتر ابراهیم یزدی به همراه محافظان وارد فرودگاه شیراز شد و سپس بنا به درخواست رسانه‌های گروهی، رادیو تلویزیون و مطبوعات در یک مصاحبه شرکت جست و به سؤالات ایشان پاسخ گفت.

عصر روز پنجشنبه جهت دیدار با آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، امام جمعه شیراز، آقای یزدی به منزل ایشان رفتند. مطالبی را که آقای حدائق گفته بودند به عرض ایشان رسید. امام جمعه در پاسخ گفتند: «لا اله الا الله، خوب اگر می‌خواهند آرامش را به هم بزنند پس شما هم صحبت نکنید». به ایشان گفته شد: حضرت آیت‌الله، کسی که در این شرایط می‌خواهد سوء استفاده کند، چند صباح دیگر نماز جمعه شما را به هم خواهد زد. مانعی ندارد، آقای یزدی می‌پذیرند، اما شما علیه گروه‌های منحرف، موضع‌گیری که می‌فرمایید یک عقب نشینی است. مأمورین انتظامی باید رعایت انتظامات را بکنند و وقتی نکردند آن موقع، احتمال بالاتر از درگیری هم خواهد بود. آیت‌الله دستغیب، امام جمعه، در پاسخ فرمودند: «شما رعایت آرامش را

۳۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بکنید. شهر آرام است؛ باعث به هم ریختن اوضاع نشوید؛ اگر اطمینان داشتید مانعی ندارد و اِلّا سخنرانی که واجب نیست. آنچه امروز بر همه مسلمین واجب است، حفظ آرامش است و ...».

پس از اتمام دیدار با آیت‌الله دستغیب، دکتر یزدی به همراهان خود گفت: شما پیگیری کنید چه کسی آقای حاج شیخ محمدرضا حدائق را تهدید کرده. اگر مسئولین قانونی این مملکت دارند جلوگیری می‌کنند که این راهی دارد و اگر چند نفر از گروهک‌های معلوم‌الحال تهدید کرده‌اند، ما از جا در نمی‌رویم و مقابلشان می‌ایستیم. آنها نباید فکر کنند با تهدید می‌شود جلوی قانون بایستند. من به هر حال آمادگی خود را اعلام می‌دارم، لکن شما شیرازی‌ها با مقامات استان تماس گرفته، ببینید اگر انتظامات را به عهده می‌گیرند من هم می‌روم و صحبت می‌کنم؛ حتی اگر مرا بکشند، ولی اگر نه، هیچ‌گونه دخالتی نمی‌خواهند بکنند؛ همان‌طور که آیت‌الله دستغیب فرمودند سخنرانی واجب نیست و آنچه لازم است حفظ آرامش می‌باشد.

عصر روز پنجشنبه ۱۳۶۰/۳/۱۴ با توجه باینکه محتملاً برنامه روز شنبه ۱۳۶۰/۳/۱۶ میلاد مسعود حسین ابن علی(ع) لغو خواهد شد باشد، با [ستاد] برگزاری نماز جمعه مروودشت و امام جمعه آن شهر تماس حاصل و اجازه ایراد سخنرانی داده شد. موضوع به عرض آقای یزدی رسید و ایشان هم موافقت نمودند. آقای یزدی و سایرین که از شیراز ایشان را همراهی می‌کردند، هیچ‌کس را در مروودشت نمی‌شناختند؛ لذا تلفنی، محلی را در آن شهر مشخص و آقای یزدی رهسپار آنجا شدند که بلافاصله یکی از مسئولین ستاد برگزاری نماز جمعه، به همراه عده‌ای حدود شش نفر جهت راهنمایی ایشان به محل اقامه نماز حضور یافتند. از محل مزبور تا صف جماعت، حدود سیصد و پنجاه متر فاصله بود و در این فاصله کوتاه نمازگزاران شعارهای «الله اکبر، خمینی رهبر»، درود بر خمینی، سلام بر یزدی» فضا را پر کرد. در ضمن سه نفر درحالی که بالا و پایین می‌پریدند، فریاد می‌زدند: «مرگ بر لیبرال»، «مرگ بر ضد ولایت فقیه» که مسئولین برگزاری نماز جمعه از ایشان سکوت را خواستار شدند و آنها پذیرفتند. به علت خرابی بلندگو و دیر شدن وقت ایراد خطبه، امام جمعه

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۶۱

پس از پوزش از آقای یزدی، گفت: «تقاضا می‌کنیم بین دو نماز ارشاد فرمایید». آقای یزدی گفت: نه، ان‌شاءالله در فرصتی دیگر؛ و با اصرار امام جمعه، ایشان پذیرفتند.

بین دو نماز با شعار «درود بر خمینی، سلام بر یزدی»، آقای دکتر یزدی از جا برخاست و به ایراد سخنرانی پرداخت. موضوع صحبت، نهضت روحانیت در پانزده خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی بود و اینکه ۱۵ خرداد نقطه عطف تاریخ مبارزات مردم مسلمان ایران به رهبری روحانیت مبارز است. ایشان نقش تعیین‌کننده روحانیت از جنبش تنباکو به رهبری میرزای شیرازی تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ را برشمرد. هیچ‌گونه درگیری یا شعار مخالف و ... پیش‌آمد نکرد.

جمعه‌شب آقای دکتر ابراهیم یزدی، جهت شرکت در مجلس سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین که در منزل آقای ایمانیه، نماینده امام خمینی مدظله در اخذ وجوهات، شرکت جست. بنا به خواست مستمعین در مجلس و تقاضای آقای شیخ الاسلامی که روی منبر اعلام نمود، آقای دکتر یزدی به مدت چهل دقیقه صحبت کرد. آیت‌الله شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، عضو شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نماینده امام خمینی در استان فارس نیز حضور داشتند. آقای دکتر ابراهیم یزدی، اینجا نیز دسیسه‌ها و نیرنگ‌های ابرقدرت‌های جهانخوار روس و آمریکا و انگلیس و غیره را در راه سرکوب روحانیت برشمرد.

نوار هر دو سخنرانی که در مرودشت و شیراز انجام گرفته، موجود می‌باشد.

صبح روز شنبه، سوم شعبان برابر با شانزدهم خرداد یکهزار و سیصد و شصت هجری شمسی، آقای دکتر یزدی قصد مراجعت به تهران را داشتند، لکن با نبودن پرواز و اینکه بگذارید با مسئولین استان تماس گرفته شود، ایشان ماندند.

با رئیس و فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منطقه ۹ آقای دکتر مسعود خاتمی تماس حاصل گردید. ایشان اولاً پیشنهاد شرکت در جلسه‌ای با حضور آقای یزدی را پذیرفتند و قرار شد صبح روز یکشنبه قبل از عزیمت آقای یزدی به تهران، جلسه دایر گردد. معاون سپاه و یکی از اعضای شورای فرماندهی نیز که حضور داشتند، این پیشنهاد را پذیرفتند و قرار شد دیگرانی را نیز که مایل به شرکت باشند، خود دعوت کنند.

۳۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

در رابطه با سخنرانی آقای یزدی در مسجدالنبی، از آقای دکتر خاتمی سؤال شد و به ایشان گفته شد عده‌ای مصمم به اخلاص هستند. ایشان گفتند: قلباً موافق نیستیم، لکن وظیفه ما پاسدارهاست اگر خبری شد، دخالت کنند. به آقای عبادتی، معاون سپاه گفته شد ممکن است اطلاعاتی بدهید و از مردم بخواهید آرامش برقرار است و جلوی گروهک‌های منحرفی را که بخواهند نظم را به هم بزنند خواهید گرفت؟ ایشان گفتند: «نه، ما نمی‌توانیم اطلاعاتی بدهیم؛ چون دلیلی ندارد. کس و یا کسانی که اعلان کرده‌اند یا آقای حدائق را تهدید کرده‌اند، معلوم نیست کیستند و اگر ما اطلاعاتی بدهیم تازه یاد عده‌ای خواهیم آورد که بیایید و اخلاص کنید، لکن اگر درگیری شد مثل همه جای دیگر، سپاه وارد عمل می‌شود».

به آقای خاتمی عرض شد: آقای حدائق گفته‌اند سپاه مخالفت کرده و عده‌ای هم به اسم حزب، به منزل ایشان مراجعه کرده‌اند و گفته‌اند درگیری و خونریزی خواهد شد. اجازه سپاه است. از ایشان وقت خواسته شد تا آقای حدائق را ملاقات کنند. آقای دکتر خاتمی گفتند: این زشت است که آقای حدائق بیایند اینجا. تلفن هم نیست که با ایشان تلفنی صحبت کنیم، لکن ان‌شاءالله امروز عصر در رژه پاسداران ایشان [را] ملاقات و خواهم گفت که هرچه از ناحیه سپاه به ایشان گفته شده، دروغ است و ما کسی را بر این کار نگمارده‌ایم.

متأسفانه دیگر نشد با آقای حدائق تماس گرفته شود. علت هم این بود که با آقای خاتمی قرار گذاشته شد ساعت ۲ تا ۲/۵ در پایگاه شهید مسگر در بلوار استقلال، [با] شیخ محمد حدائق ملاقاتی صورت گیرد، اما متأسفانه آقای حدائق که قرار بود ساعت ۱/۵ در منزل خود باشند، نبودند.

با آقای محمدنبی حبیبی، استاندار فارس تماس گرفته شد و ایشان در جهت تأمین انتظامات و امنیت گفتند: «الآن به شهربانی دستور می‌دهیم مراقب اوضاع باشند و ان‌شاءالله حادثه‌ای پیش نخواهد آمد».

چند دقیقه بعد با سرهنگ قدرت، رئیس پلیس شیراز تماس گرفته شد. وی گفت: «الآن آقای استاندار زنگ زدند و دستور دادند. چشم قربان، ما مأمورین خود را اعزام می‌کنیم ...».

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۶۳

توسط شخصی به نام محمدعلی انتظارالمهدی با عبدالرضا کامکار، سراقپ حزب‌الله تماس حاصل شد. حزب‌الله گفت: «قول می‌دهیم کاری نکنیم، لکن آقای یزدی هم قول بدهد که خلاف آقای بهشتی حرف نزند». به ایشان گفته شد کافی نیست، ما انتظامات را از شما می‌خواهیم؛ زیرا ممکن است گروهی دیگر تحت عنوان حزب‌الله خرابکاری کنند و ایشان پذیرفتند. مطالب فوق به عرض آقای یزدی رسید. ایشان گفتند پس با این حساب چرا صحبت نشود! می‌رویم.

«ساعت ۷/۵ سخنرانی شروع می‌شد. جهت اطمینان بیشتر، چند نفر به مسجد اعزام شدند تا اوضاع را بررسی کنند. آنها ساعت ۸ اطلاع دادند اوضاع آرام است. آقای دکتر یزدی به قصد مسجد حرکت نمود. ساعت ۸/۳۰ دقیقه ماشین ایشان در نزدیکی مسجد متوقف شد و یک نفر دیگر جهت بررسی بیشتر به طرف مسجد رفت. مردم دسته‌دسته و گروه‌گروه به طرف مسجدالنبی سرازیر بودند. در مسجد تعدادی از پاسداران حضور داشتند و چند مأمور شهربانی نیز در مدخل ورودی ایستاده بودند. اوضاع به نظر آرام می‌رسید. آقای سید علی انتظارالمهدی پرسید: کو آقای دکتر یزدی؛ دیگر نمی‌آیند؟ گفته شد: چرا می‌آیند. اوضاع چه جور است؟ ایشان گفتند: مردم منتظرند.

مراتب به اطلاع آقای دکتر یزدی رسید و ایشان به جانب مسجد حرکت کردند. بیست متری مسجد، آقای دکتر یزدی از ماشین پیاده شد که بلافاصله از جانب گروهی که فریاد می‌زدند «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح الله» مورد حمله و ایذا قرار گرفت. مشت و لگد نثار می‌شد. عینک وی در همین اثنا به سرقت رفت. محافظ وی نیز بی‌نصیب نمانده و شدیداً کتک خورد. سیلی و مشت از هر طرف می‌بارید و موهای دکتر را می‌کشیدند. مردمی که در مسجد یا بیرون منتظر ایستاده بودند، هر کدام فرار را بر قرار ترجیح دادند و هر کس از جایی می‌گریخت. مغازه‌داران، درب‌های خود را پایین کشیدند. دکتر را با همان وضع به درون مسجد برده و با لنگه کفش وی را شدیداً مضروب ساختند. عبدالرضا کامکار پشت میکروفون قرار گرفت و درحالی که می‌لرزید فریاد می‌زد: «آقای دکتر یزدی، شما آمریکایی هستید. آقای دکتر یزدی، چرا به اینجا آمده‌اید؛ درحالی که گفته بودیم نیاید». اسلحه محافظ وی نیز به سرقت رفت. درون

۳۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

مسجد دیگر هیچ‌کس جز حزب‌الله راه نمی‌دادند. دکتر یزدی، کنار دیوار ایستاده بود و به این منظره‌های شوم می‌نگریست. با کارد موکت‌بری به جان وی حمله شد و کت وی پاره شد. دیگری میخ به پشتش فرو کرد که خون جاری گردید؛ سپس دکتر را روانه منبر کردند و وی را بالا برده و شروع به شعار دادن کردند. یک نفر به نام اسمعیل‌زاده، رئیس «فداییان اسلام» پشت میکروفون قرار گرفته و سؤالاتی نمود، اما گفته شد نباید اینجا جواب بدهید. باید بروید در مجلس پاسخ سؤالاتمان را بدهید.

جو تنفر و انزجار آنچنان مستولی شده بود که آدمی را از همه چیز متعذی می‌کرد. یک نفر از پاسداران به نام اسمعیل شایق مرتب تحریک می‌کرد و می‌گفت: «بگیرید، اسلحه را خودم دیدم بگیرید و ... بچه‌ها نگذارید در برود و ...».

حدود شش نفر از مأمورین شهربانی در مسجد بودند و نظاره‌گر این فجایع. سیصد نفر یک نفر را این‌چنین مظلوم گیر آورده و هر گونه تهمت و ناسزایی را نثارش می‌کنند و برای زدنش فقط از اسلحه گرم استفاده نشد. به ایشان گفته شد چرا مرده‌اید؟ مگر شما مأمور انتظامات نیستید؟ بروید و این فرد را نجات دهید. یکی از آنها درحالی‌که خنده مسخره‌ای می‌کرد، گفت: «تو خیلی صداقت داری و ساده هستی. این دکتر یزدی چشم امام است، نماینده بیش از نیم میلیون مردم تهرونه. ببین چه به سرش می‌آورند! من چه‌کاره‌ام جز یک مأمور ساده شهربانی باشم سر عایله. بروید بیرون. بدتر اعصاب خودتان را هم خرد نکنید. من که اینجا آمده‌ام مجبورم و ...».

پس از قریب به یک ساعت، بالاخره با دخالت عده‌ای از مردم که تا به حال مات و مبهوت بودند، و مأمورین شهربانی، دکتر یزدی از منبر پایین آورده شد تا به بیرون هدایت شود. حزب‌الله همچنان نعره می‌کشید و موهای آقای دکتر یزدی را گرفته بود. لباسش را پاره پاره کردند و ... مأمورین شهربانی که محافظ ایشان را به کلانتری برده بودند، بازگرداندند. دکتر و محافظش زخمی بودند و آثار سیلی بر صورت و مشت و لگد به خوبی مشاهده می‌شد.

صبح روز یکشنبه بدون اینکه آقای دکتر یزدی با سپاه جلسه‌ای بگذارد، ساعت ۷/۵ صبح به تهران پرواز کرد.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۶۵

آقای دکتر یزدی رفته بود، و آن روز صبح تلفن‌ها و تماس‌های متعدد با دعوت‌کنندگان و حتی ملاقات‌کنندگان با آقای دکتر یزدی از نواحی مختلف مورد سؤال و تهدید واقع گردیدند. آقای حاج ناصر حسینیان که نتوانسته بود نظر چهار نفر دیگر نمایندگان بازار، یعنی آقای مازندرانی و مشکسار و مجدالدین و موحد را جلب نموده و دعوت بازار را تکذیب رسمی کند، دست به جمع‌آوری امضا در بازار زد و حدود شصت امضا جمع نمود. در متن آن طومار (به اصطلاح خودشان طومار)، آمده است: «... عاملین می‌بایست تحت تعقیب و بازجویی قرار گیرند...» و تیتراژ آن به‌عنوان سپاه محترم پاسداران انقلاب اسلامی می‌باشد.

طبق گزارش واصله، مردم منطقه خیابان قآنی تصمیم به برگزاری مراسمی دوشنبه‌شب داشتند که با توجه به صحبت‌های امام، ملغی گردید. آنها معترض به واقعه شنبه‌شب بوده و گفته بودند مردم این ناحیه، اصلاً وارد درگیری نبوده و آنهایی که تحت هر نام، حزب الله و یا غیره، دست به این عمل ضد اسلامی زده‌اند از مناطق دیگر جمع آمده بودند ...

در خاتمه از آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌خواهیم شیراز را با کوفه مقایسه نکنند؛ زیرا دعوت‌کنندگان از شما را هم در آن شب زدند و اگر دستشان در آن شب نرسید در روزهای بعد، به طریق گوناگون تحت فشار و وحشت قرار دادند.

در جمع‌بندی کل جریان به این امر واقف شدیم که متأسفانه مدعیان راه امام خمینی مدظله راه دیگری را می‌روند و این است که فرموزه وی را که «سال، سال قانون باشد» را هم به سال قانون جنگل مبدل ساختند.

و من الله التوفیق و علیه التکلان - حمید عطار

۱۱- گزارش مهدی وفاجو از حادثه شیراز و نامه او به هاشمی رفسنجانی

علاوه بر گزارش مفصل آقای حمید عطار و ارسال آن برای آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، آقای وفاجو، محافظ این جانب نیز نامه‌ای به شرح زیر به آقای هاشمی نوشت و برای ایشان فرستاد:

«بسمه تعالی

۳۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

این جانب مهدی وفاجو، محافظ قانونی آقای دکتر ابراهیم یزدی، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی می‌باشم که در مورخ ۱۳۶۰/۳/۱۶ در شیراز و به دعوت بازاریان که برای سخنرانی از آقای یزدی دعوت کرده بودند در مسجدالنبی با توجه به گفته آقای استاندار که انتظامات را برقرار می‌کند و اجازه سخنرانی هم داده‌اند، در ساعت ۸/۵ شب همان روز به مسجدالنبی رفتیم و به محض اینکه از ماشین پیاده شدیم یک عده ترسو به طرف ما هجوم آوردند و ما را به طرف خیابان هول دادند و شروع به فحاشی و کتک زدن [کردند] و به صورت توهین آمیز عینک آقای دکتر را برداشتند و بردند. این جانب مهدی وفاجو را از آقای دکتر یزدی جدا کردند و اسلحه مرا به زور گرفتند. پس از گرفتن اسلحه سی‌الی‌چهل نفر مرا با میخ و مشت و لگد در خیابان زدند و تمامی لباس‌هایمان را پاره پاره کردند و آقای دکتر را به جلوی بلندگو برده و با بی‌احترامی شروع به تهمت زدن کردند و اجازه ندادند که به سؤال‌های خودشان جواب بدهند. افراد شهربانی رسیدند و بنده را به زور از دست آن عده که می‌گفتند: «حزب فقط حزب‌الله» رها کردند و به کلانتری بردند. کتک خوردن این جانب چندان اشکالی ندارد. این بار اولی نیست که به این صورت کتک خورده‌ام. از این کتک‌ها در رژیم گذشته در حکومت نظامی زیاد خورده‌ام، ولی آن کتکی که در زمان رژیم گذشته می‌خوردم ناآگاهانه بودند، ولی امروز این کتک‌ها بی‌احترامی به جمهوری اسلامی و قانون و امام و امت و مجلس شورای اسلامی است. بنده را به‌عنوان محافظ ایشان سپرده‌اند. این ظلم است و ظلم پایدار نیست و باید جلوی این‌گونه کارها گرفته شود. چرا نمی‌گذارند نماینده مردم حقیقت را بگویند تا قضیه برای مردم روشن شود. و این هنر نیست چهل - پنجاه روی یک نفر حمله کنند و او را مضروب کنند. عرضی ندارم. والسلام.

مهدی وفاجو

مسئله اساسی برای من این بود که چرا جمعی باید به چنین مراسمی حمله کنند. در آن زمان، من نماینده مجلس بودم، جنگ ادامه داشت و هنوز خرمشهر آزاد نشده بود و من و دوستانمان با تمام قوا از جنگ حمایت می‌کردیم. هنوز روابط من با رهبر فقید انقلاب برقرار بود. پس آنها چه بهانه‌ای برای حمله به من داشتند؟ توجه به این

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۶۷

پرسش از آن جهت مهم است که اگرچه برای حمله و مخالفت با ما در این سالها و ماهها، بهانه‌های جدیدی مطرح می‌کنند، اما در آن تاریخ این بهانه‌ها نبود. پس چرا؟ آیا جز این بود که عده‌ای ضد انقلاب به نام امام و دین و خدا و انقلاب، از همان زمان برای بدنام کردن و نابودی انقلاب مصمم بودند. یکی از حمله‌کنندگان در مسجدالنبی، همان‌طور که در گزارش آمده است، یکی از مهاجمین به نام اسماعیل زاده را، هم به اسم و هم قیافه می‌شناختم. او از مخالفین دکتر مصدق و هوادار بقایی و از بزب بهادرهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. وی خود را از اعضای فداییان اسلام معرفی می‌کرد. اما در این مورد تردید جدی دارم. او در حمله به من مرتب به دکتر مصدق فحش می‌داد.

شیوه عمل آشوبگران، یادآور آشوب‌های خیابانی دوران دولت دکتر مصدق توسط مخالفین او بود. آیا طراحان و برنامه‌ریزان این آشوب‌ها، همان منابع فعال و مؤثر در زمان دکتر مصدق نیستند؟ اگر پهلوی‌طلب‌ها و یا چپ‌ها مرا آماج حملات خود کرده بودند، برای من تعجب‌آور نبود، اما اینان به نام اسلام و انقلاب و رهبر انقلاب دست به این کارها می‌زدند.

۱۲- نامه پدر و مادرم به آقای خمینی

مادر و پدرم از آنچه در شیراز رخ داد یکه خورده و به شدت ناراحت شده بودند. باور کردنش برای آنها بسیار سخت بود. در واکنش به این رویداد، پدرم و مادرم مشترکاً تلگراف شهری زیر را برای جماران فرستادند:

بسمه تعالی - جماران

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران به‌طوری‌که استحضار دارید آقای دکتر ابراهیم یزدی متجاوز از سی سال است به‌خاطر اسلام و در مقابل رژیم طاغوت تلاش و مبارزه کرده که لااقل پانزده سال آن را از نزدیک شاهد بوده‌اید. بارها نیز رسماً مورد تأیید شما قرار گرفته‌اند. اینک در جمهوری اسلامی، چماقداران به نام اسلام و زیر پوشش حزب‌الله از سخنرانی ایشان در مسجدالنبی شیراز جلوگیری کرده، ایشان و همراهانشان را شدیداً مضروب ساخته

۳۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

در حالی که همه مسئولان ناظر و شاهد و ساکت هستند. جا دارد از حسن توجه آن حضرات و همه مسئولان جمهوری اسلامی ایران به خاطر پاداشی که به ایشان و به ما داده می شود قبلاً سپاسگزاری نمایم. العاقبه للمتقين.

پدر و مادر ایشان - محمد صادق یزدی و معصومه مرتضوی
نشانی: تهران، اول خیابان ایران (یمن الدوله)، کوچه مقدم (شش متری بن بست)، دست راست، درب دوم. تلفن: ۳۶۳۹۹۸
این اولین و شاید تنها اقدام سیاسی مادرم محسوب می شود.^۱

۱۳- گزارش من از رویداد شیراز به نهضت آزادی

در روز جمعه ۲۲/۳/۱۳۶۰ در گردهمایی اعضای نهضت و علاقه‌مندان طی یک سخنرانی گزارش این رویداد را دادم. برخی نکات دیگر را نیز توضیح دادم. در دیدار با آیت‌الله دستغیب، ایشان گفتند: «این دولت، دولت امام زمان است. هر کس دولت را تضعیف کند، چنین و چنان است. بعد هم اینکه شما صحبت نکنید. اگر شما فکر می‌کنید ممکن است مفسده‌ای برپا شود، در اینجا صحبت نکنید. واجب که نیست. در پاسخ سخنان ایشان داستان سفرم را به شیراز در سال ۱۳۲۹ شرح دادم. در آن سال به دعوت دانشجویان و جوانان شیراز به اینجا آمدم تا در مراسم نیمه شعبان صحبت کنم. در آن زمان اگر به یاد داشته باشید جو غالب در دانشگاه‌ها در دست توده‌ای‌ها بود. دکتر قربان، رئیس دانشگاه را هم می‌گفتند بهایی است. دانشجویان مسلمان با دعوت من و برگزاری مراسم نیمه شعبان می‌خواستند این جو را بشکنند. دکتر قربان، جلوی برنامه را گرفت. به این بهانه که اگر شما این برنامه را اجرا کنید، توده‌ای‌ها چنین و چنان می‌کنند و مانع اجرای این برنامه در دانشکده پزشکی شد. دوستان دانشجوی شیرازی ما مراسم را در دبیرستان شاپور برگزار کردند. این آقای هم که می‌بینید امروز اینجا نشسته، آن روز ناظم آن جلسه بود. ما آن روز از تهدید و فشار ترسیدیم و جا نزدیم؛ امروز هم با این تهدیدها و تحریکات جا نمی‌زنیم. غلط می‌کنند چند نفر ناشناس به این و آن تلفن بزنند و تهدید کنند، غلط می‌کنند. حق ندارند. ما تکلیف

۱. شرح کامل این ماجرا در دفتر اول جلد هفتم خاطراتم آمده است.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۶۹

داریم و می‌رویم. و شما آقای دستغیب بدانید اگر امروز جلوی اینها نایستید، دیر یا زود شما هم از تهاجمات اینها مصون نخواهید بود. این چه جمهوری اسلامی است که کیانوری‌ها و احسان طبری‌ها می‌توانند از صدا و سیما حرف بزنند، اما بازرگان‌ها و یزدی‌ها نمی‌توانند حرفشان را بزنند! حتی در یک مسجد کوچک در شهر شیراز به‌مناسبت نیمه شعبان نمی‌شود رفت سخن گفت. من می‌روم و می‌دانم چه بهایی باید پردازم.

همان‌طور که در گزارش بالا آمده است، وقتی ما وارد مسجد شدیم حدود سیصد تا چهارصد نفر از مهاجمین دور ما را گرفتند و شروع کردند به زدن. بعضی‌ها هم با تیغ موکت‌بری لباس مرا تکه تکه کردند و پشت مرا زخمی کردند. آنها بلندگو را در دست گرفتند و شروع کردند ابتدا به ناسزا گفتن و سپس طرح سؤالات. من در جواب گفتم: به تمام پرسش‌های شما پاسخ می‌دهم. اگر راست می‌گویید و آزاده هستید بگذارید من هم حرفم را بزنم. قبول کردند. مرا به طرف منبر بردند. در بالای منبر فردی نشسته بود که خیلی عربده می‌کشید و ناسزا می‌گفت، مخصوصاً به دکتر مصدق. او را شناختم. اسماعیل‌زاده از بزین بهادرهای دارودسته بقایی و شمس قنات‌آبادی و ضد مصدق بود.

چند نفر از مهاجمین آمدند و یک‌یک پرسش‌های خود را مطرح کردند و من هم خیلی آرام پاسخ دادم. جلسه آرام شد. مهاجمین دیدند این کار به زیانشان تمام شده است و بازی را باخته‌اند. برنامه را برهم زدند و گفتند: پاسخ پرسش‌های ما را در مجلس بدهید.

نیروی انتظامی وارد مسجد شد و ما را از مسجد بیرون برد؛ درحالی‌که زخم‌های پشتم آزارم می‌داد. متأسفانه پاسدارم را هم خیلی کتک زدند، اسلحه او را هم گرفتند. ما را به منزل یکی از دوستان بردند. رئیس شهربانی آمد و درحالی‌که سخت ناراحت بود، عذرخواهی کرد. در برابر اعتراض من که چرا مانع نشدید، گفت: دست و پای ما بسته است. ما سردسته مهاجمین را می‌شناسیم. بعضی از آنها را که از اوباش محلات بودند، اسم برد: رسول شله، حسین عقرب و ...

۳۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

نیروهای نفوذی ضدانقلاب نگذاشتند من صحبت کنم، اما خبر این فضاخت توسط خبرگزاری‌های جهان منعکس شد و به ضرر مهاجمین و متأسفانه جمهوری اسلامی تمام شد.

توضیح و یادآوری: مسئله اساسی برای من این بود که چرا عده‌ای چنین رفتار می‌کنند؟ انگیزه آنها چیست، چه کسانی آنها را تحریک می‌کنند؟ رفتار آنها بسیار شبیه رفتار اوباش زمان دکتر مصدق بود. در آن تاریخ من نماینده مجلس بودم، جنگ ادامه داشت و هنوز خرمشهر آزاد نشده بود. من و دوستان با تمام نیرو از جنگ دفاعی حمایت می‌کردیم. هنوز رابطه من با رهبر انقلاب ادامه داشت. پس آنها با چه بهانه‌ای به من حمله کردند؟ توجه به این پرسش از آن جهت مهم است که اگرچه در این سال‌های اخیر به بهانه‌های جدید به ما حمله می‌کنند، اما در آن تاریخ این بهانه‌ها نبود. آیا جز این می‌تواند باشد که جمعی ضدانقلاب به نام امام و دین و خدا و انقلاب از همان زمان برای بدنام کردن و نابودی انقلاب و انتقام از عناصر مؤثر در انقلاب با برنامه‌ریزی عمل می‌کردند! یکی از حمله‌کنندگان در مسجدالنبی شیراز، فردی بود به نام اسماعیل‌زاده. او را از زمان نهضت ملی به اسم و قیافه می‌شناختم. او از مخالفان دکتر مصدق، هوادار دکتر مظفر بقایی و از گروه مجاهدان شمس قنات‌آبادی بود. در تمام زدوخوردهای خیابانی آن زمان، حضوری فعال داشت. او گاهی خود را از اعضای فداییان اسلام معرفی می‌کرد. آیا او عضو فداییان بود یا نه، تردید دارم. او در مسجدالنبی درحالی‌که به من حمله می‌کرد، مرتب به دکتر مصدق ناسزا می‌گفت. آنچه بعد از انقلاب در آشوب‌های خیابانی صورت گرفته و می‌گیرد، یادآور آشوب‌های خیابانی در دوران نهضت ملی و زمامداری دکتر مصدق توسط مخالفان او است.

ح - حمله اوباش در زنجان و نامه اعتراضی به استاندار زنجان - خرداد ۱۳۶۱

بسمه تعالی

جناب آقای استاندار محترم زنجان

در روز دوشنبه ۱۱ خردادماه به مناسبت عید سعید مبعث، مراسمی در مسجد سید زنجان برگزار بود. در این مراسم این‌جانب بنا به دعوت مردم قهرمان زنجان سخنانی

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۷۱

ایراد نمودم. این‌جانب در سخنان خود به مناسبت بعثت پیامبر گرامی اسلام و با توجه به جو سیاسی روز، و به منظور پرهیز از هر گونه برخورد، روی ضرورت آگاهی و بصیرت اسلامی و تزکیه مردم (انقلاب فرهنگی) در رابطه با حفظ و تداوم انقلاب اسلامی تکیه نمودم، اما قبل از شروع سخنان این‌جانب، عده‌ای در حدود چهل نفر در قسمتی از صحن مسجد در جلوی محل سخنرانی جمع شده و با در دست داشتن عکس‌هایی از برخی از دولتمردان با دادن شعارها و سوت زدن و جیغ و فریاد کشیدن و پرتاب سنگ و کلوخ و تخم مرغ در تمامی مدت سخنرانی، سعی داشتند ایجاد تشنج و حادثه‌آفرینی نموده، مانع برگزاری مراسم عید سعید مبعث بگردند.

جمعیت عظیمی تمامی صحن مسجد و کوچه‌های اطراف را پوشانیده بود و با متانت و آرامش در مراسم بزرگداشت عید سعید مبعث، حضور پیدا کرده بودند. حضور این عده بسیار قلیل و تلاش و سماجت آنان در برهم زدن نظم و آرامش گردهمایی مسجد به هیچ وجه قابل تحمل نبود. مردم صبور و مقاوم زنجان که از مشاهده این وضع عصبانی شده بودند، چندین بار برای مقابله با اجامر و اخراج آنان از مسجد و گوشمالی دادن به آنان هجوم آوردند و اگر کوشش و دعوت و درخواست‌های این‌جانب از مردم مبنی بر حفظ خونسردی و آرامش و متانت نبود، به احتمال زیاد، درگیری شدیدی بروز می‌کرد که مسلماً در شرایط حساس کنونی به هیچ وجه به مصلحت جمهوری اسلامی نمی‌بود.

مردم زنجان و هزاران نفری که در مراسم عید مبعث در مسجد حضور داشتند و شاهد اعمال موهن این عده قلیل بودند، از خود و مسئولین امور سؤال می‌کنند که آیا قانون اساسی خون‌بهای هزاران شهید قهرمان این ملت نیست؟ مگر این قانون، آزادی‌های اساسی مشروع را برای مردم تضمین نکرده است؟ آیا اجتماع در مسجد، خانه خدا و برگزاری مراسم عید سعید مبعث و استماع سخنرانی نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی از مشروع‌ترین حقوق این مردم نیست؟ پس به چه دلیل و با کدام مجوز، عده‌ای که ماهیت و هویت آنان بر مردم زنجان روشن است، به خود اجازه می‌دهند در حضور مأمورین انتظامی دست به چنین اعمال ننگینی بزنند؟ این افراد به کجا وابسته هستند و پشتگرمی آنها به حمایت کدام مقام است که این چنین گستاخانه

۳۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

عمل می‌کنند؟ مسئولیت حفظ نظم و امنیت مردم با چه مقامی و نهادی است؟ مگر قرار نبود به فرمان امام، امسال سال حاکمیت قانون باشد؟ پس اجرای قانون چه شد؟ جناب آقای استاندار با تذکر مراتب فوق و از آنجا که این اولین بار نبود که عده معدودی دست به چنین کاری زده‌اند، از مقامات مسئول استانداری و مقامات قضایی و قوای انتظامی درخواست می‌شود اقدامات قانونی در دستگیری و مجازات افراد مخل به نظم اجتماعات و مبانی اسلام را مبذول دارند. مسلماً مردم قهرمان زنجان که در مراسم عید مبعث در مسجد حضور داشتند و ناظر بر اعمال این عده قلیل بودند، با مقامات ذی‌ربط در معرفی این افراد و پیگیری این امر همکاری خواهند نمود.

والسلام - یزدی

خ - اعلام آمادگی برای شرکت در انتخابات مجلس دوم و برخورد حذفی خوشونتبار

... محترم و مردم قهرمان ایران برسانیم. همان‌طوری که استحضار دارید بعد از سخنان رهبر انقلاب و آیت‌الله العظمی منتظری و ریاست جمهوری در رابطه با انتخابات دوره آینده مجلس شورای اسلامی، نهضت آزادی تصمیم گرفت در تاریخ جمعه ششم آبان «سمینار تأمین آزادی انتخابات» در داخل نهضت برگزار نماید. طبق روش متداول خود این تصمیم را طی نامه شماره ... مورخ ۶۲/۷/۳۰ به اطلاع وزارت کشور رسانید، ولی وزارت کشور از طریق کمیته مرکزی طی تلفنگرام ۲۹۲ مورخ ۶۲/۸/۴ و کلانتری طی تلفنگرام شماره ۵/۲۱ مورخ ۸/۴ یعنی در ساعت پنج بعدازظهر چهارشنبه روز بعد از شنبه و یک روز مانده به برنامه به دفتر نهضت ابلاغ نمودند که سمینار را نمی‌توانند برگزار نمایند. کمیته مرکزی در تلفنگرام از ما خواسته بود که در جلوگیری از هر گونه تجمع و برگزاری مراسم با نیروهای انتظامی همکاری نماییم. تصمیم گرفته شد سمینار برگزار نشود و قرار گذاشتیم آقایان دکتر یزدی و مهندس توسلی و این‌جانب در محل حاضر شده و عدم برگزاری سمینار را به دعوت شدگان اطلاع دهیم. علاوه بر آن پلاکاری مشعر بر عدم برگزاری سمینار در جلو ساختمان نصب شد، ولی با کمال تاسف در حوالی ساعت چهار بعد از ظهر حدود سیصد نفر مسلح با برنامه تنظیم‌شده قبلی - که در شکل گرفتن آن، برنامه‌های هفته گذشته اعم از صدا و سیما و مقاله

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۷۳

مورخ ۵ آبان ۶۲ دور از ادب اسلامی «روزنامه جمهوری اسلامی» و پیش‌خطبه نماز جمعه که با کمال تعجب و تأسف ما را به قصد راهپیمایی متهم نموده بود، سهم بسزایی داشتند - به ساختمان نهضت هجوم آوردند و علی‌رغم سه بار استمداد از کمیته مرکزی درحالی‌که مامورین کمیته مرکزی و دادستانی مرکز و شهربانی حضور داشتند، پس از شکستن نرده و در، به عنف وارد ساختمان و طبقات و اتاق‌ها شدند (مجید انصاری: مردم در ۱۴ اسفند چهره شما را در کنار بنی‌صدر یادشان نرفته است. شما چرا مردم را دعوت کردید؟) و با نثار فحش‌های رکیک و نسبت‌های ناروا آقایان دکتر یزدی، مهندس توسلی و این‌جانب را شدیداً مضروب و مصدوم ساختند و حدود بیست نفر بر سر این‌جانب ریختند و آن‌قدر مشت و لگد بر بدنم وارد ساختند که تعادل خود را از دست داده و روی زمین افتاده و چند لحظه‌ای از هوش رفتم. در این هنگام چند نفر من را به زیر میز فلزی منتقل نمودند. پس از مدتی آقای مهندس توسلی را که به شدت مصدوم شده بود، پهلوی من آوردند. در این موقع یکی از مهاجمین روی میز رفته و اظهار داشت که برادران کمیته و دادستانی در اتاق بمانند و بقیه برادران بیرون بروند. مسئولین کمیته و دادستانی به جای اینکه متجاوزین و ضاربین را دستگیر نموده و از تاراج و تخریب و بی‌احترامی به کتاب‌هایی که میان آنها قرآن و نهج البلاغه و تفسیر نیز وجود داشت، جلوگیری کنند سه نفر دیگری را که همراه خود در ساختمان آورده بودیم، بازداشت کردند. پس از آنکه آقایان یزدی و مهندس توسلی و این‌جانب را مدتی در یکی از اتاق‌ها نگاه داشتند، حدود ساعت ۳۰:۶ بعدازظهر بود که با ماشین‌های کمیته ما را به منزل رساندند و در موقع خروج از ساختمان، با حالت نزاری که داشتم اصرار کردم که تکلیف اسنادی که مورد تجاوز قرار گرفته را روشن کنید. یکی از اعضای کمیته و شخص دیگری که حکم از دادستانی انقلاب مرکز ارائه داد، اظهار نمودند هیچ چیز خارج نشده و ما مسئول حفاظت آنها هستیم. اظهار داشتم اقلأً بگذارید از طبقات بازدید کنیم با این امر موافقت کردند و درحالی‌که رئیس پلیس مرکز حضور داشت، چندین اتاق را بازدید کردم که تصادفاً دست زده بودند. نماینده دادستانی اظهار داشت ساختمان در اختیار ما می‌باشد و باید اسناد آن را خارج کنیم. اظهار شد در حضور ما صورت‌جلسه کنید و یا پلمب و

۳۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

مهر نموده فردا با فرصت کافی اسناد را برده و صورت جلسه نمایید. قبول نکردند و با اصرار ما را خارج کردند. روز بعد، از دادستانی تلفن کردند که می‌خواهند ساختمان را تحویل ما بدهند. پرسیدم چه چیز را می‌خواهید تحویل دهید؟ گفتند: فقط اسناد را برده‌ایم؛ بقیه چیزها موجود است. بلا فاصله دو نفر (آقایان دکتر یزدی و مهندس توسلی) به محل ساختمان رفته و ساختمان را با در و پیکر شکسته و اثاث خرد ...

د - بمب‌گذاری در منزل، انفجار و آتش‌سوزی - ۱۹ آبان ۱۳۶۳

در این تاریخ همسرم در ایران نبود. مرحوم مادرم اکثراً منزل ما می‌ماند، اما آن روز خوشبختانه در خانه ما نبود. من هم رفته بودم منزل با جناقم، مرحوم مشیری. قرار بود آقای حسن بایرامی شب منزل ما باشد. حدود ساعت ۹:۳۰ شب هرچه به منزل تلفن زدم کسی جواب نمی‌داد. از ساعت ۹:۳۰ به بعد، تلفن یا بوق مشغول می‌زد، که غیرعادی بود و یا آنکه یک زنگ می‌زد و سپس صوت می‌کشید و بعد دوباره یک زنگ می‌زد و خرخر می‌کرد. بعد از صرف شام، از هر دری سخنی گفته می‌شد و بحث داغ بود، اما من در دل احساس نگرانی می‌کردم. از آقای شهریار مشیری، خواهرزاده همسرم خواستم که با هم برویم منزل ما. بعد وقتی حسن آقا آمد، برگردد. او آماده شده بود که راه بیفتیم. قبل از آنکه راه بیفتیم، حدود ساعت ده و پنج دقیقه آقای مهندس علاءالدین مشیری به منزل ما زنگ زد. این بار حسن آقا جواب داد و با هیجان خبر داد که منزل آتش گرفته و به سرعت خود را برسانید. بدون دفع وقت با شهریار حرکت کردم. حدود ساعت ۱۰:۳۰ به منزل رسیدیم. حسن آقا با برادرش در منزل ما بودند. در مرحله اول با اوضاع برهم و آشفته‌ای روبه‌رو شدیم. در اتاق مهمانی بمب‌های آتش‌زا و انفجاری پرتاب شده بود که همه چیز را آتش زده بود. می‌خواستیم به کلانتری زنگ بزنیم، اما تلفن کار نمی‌کرد؛ یعنی آنقدر خش خش می‌کرد که قابل استفاده نبود. به خانه همسایه روبه‌رویی رفتیم که از آنجا تلفن بزنیم، آنها هم در خانه نبودند و کسی به زنگ در جواب نداد. در همین زمان، برادرم آقای دکتر اسماعیل یزدی، که از طریق حسن آقا از جریان باخبر شده بود، از راه رسید. به داخل منزل برگشتیم. هیجان غریبی به من دست داده بود. سرما، باران، و هیجان، طوری بود که احساس می‌کردم دارم

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۷۵

می‌لرزم. برادرم دکتر اسماعیل با آقای شه‌ریار مشیری رفتند به کلانتری قل‌هک. آنها گفتند باید بروید کلانتری ۲ در پاسداران. رفتند آنجا. آنها با بی‌سیم ابتدا به گشت سیار کلانتری خبر دادند که بعد از چند دقیقه آمدند منزل؛ حدود ساعت ۱۱ شب.

به دنبال آنها، افسر نگهبان کلانتری، سروان تبریزی‌نام با دو مأمور از راه رسید. بعد از رفتن دکتر اسماعیل به کلانتری، به چند جا زنگ زدیم که خبر بدیم، اما موفق نشدم. به مهندس عزت سحابی خبر دادم و از او خواستم به کمیته یا هر جا می‌داند خبر بدهد. چند دقیقه بعد از رسیدن مأموران کلانتری، سه نفر از کمیته انقلاب تجریش آمدند؛ چند دقیقه‌ای بودند. اطراف را با بی‌تفاوتی بررسی کردند و رفتند. برخورد آنان با وضعیت آنچنان بود که گویی چیزی نشده و یا اگر هم شده، خوب چه بهتر!

آتش دیگر به کلی خاموش شده بود و وضعیت تحت کنترل بود. وضعیت اتاق‌ها بدین قرار بود: پنجره‌های بیرونی رو به حیاط کلاً شکسته و خرده شده بودند، پرده‌های حصیری به کلی سوخته بودند، درهای آهنی بر اثر حرارت آتش و دود، سیاه و خم شده بودند. پرده‌های داخل اتاق‌ها به کلی سوخته و تنها اثری از اسکلت چوبی سوخته و ذغال‌شده باقی مانده بود. قاب‌های قدیمی و عکس‌های روی دیوار و بخاری، کتاب‌های روی بخاری، سایر اشیا همه سوخته بودند. شدت انفجار، یا حرارت، سنگ‌های مرمر بالای بخاری را خرد کرده بود. بعضی از مبل‌ها نیز به‌طور ناقص سوخته بودند. دود، همه جا را سیاه کرده بود. گچ‌کاری و روکاری سقف در اتاق پذیرایی و بخشی از ناهارخوری و همچنین در قسمتی از دیوارهای اتاق ریخته بود. حرارت داخل اتاق به قدری بالا بوده است که اشیا پلاستیک داخل اتاق، نظیر سرپوش تقسیم‌های برق، سیم‌های برق، قسمت‌هایی از لوسترها، همه ذوب شده بودند، و همین امر، باعث اتصالی برق و قطع فیوز در آن قسمت شده بود. علاوه بر قطع برق، سوختن سیم‌های تلفن نیز باعث اتصالی و خرابی تلفن منزل شده بود. با قطع سیم تلفن آن قسمت، مشکل تلفن را حل کردیم. بر اثر موج انفجار شیشه‌های سایر در و پنجره‌های اتاق پذیرایی و ناهارخوری بدون استثنا شکسته بودند ... شدت حرارت، رنگ تمام درها را سوزانده بود. دود در اتاق‌های پذیرایی و ناهارخوری به قدری زیاد

۳۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بود که از طریق کانال‌های تهویه به سایر اتاق‌ها در ساختمان سرایت کرده، همه جا را سیاه کرده بود.

حسن‌آقا بایرامی و برادرش حدود یک ربع به ده به منزل ما رسیده بودند و با مشاهده آتش، بلافاصله با استفاده از شیلنگ آب، به خاموش کردن آتش پرداخته بودند. به دلیل قطع فیوز، برق آن قسمت قطع شده بود. با وجود این آتش را خاموش می‌کنند. در حالی که حسن‌آقا مشغول خاموش کردن آتش بود، ساکنین منزل شرقی (میرعشقی) در بالکن‌ها نظاره می‌کرده‌اند، بدون آنکه برای کمک قدمی بردارند یا اظهار آمادگی برای کمک نمایند. یکی از همسایگان شمالی منزل، که کارگر صنایع نظامی بود، به حسن‌آقا مراجعه و اظهار می‌دارد که حدود ساعت ۳۰:۹ که برای تلفن زدن از منزل خارج شده بود، در برگشت به منزل، در جلوی منزل ما یک ماشین هیلمن آبی را با دو سرنشین مشاهده می‌نماید که منزل ما را تحت نظر و مراقبت داشته‌اند. در همین زمان ناگهان صدای انفجار را از منزل می‌شنود و سپس شعله‌های آتش را می‌بیند و بلافاصله زنگ منزل ما را می‌زند، اما کسی جواب نمی‌دهد. آن دو نفر هم نگاه‌های غضبناک و تهدیدآمیزی به او می‌کنند به طوری که او به طرف منزل می‌رود و آنها هم صحنه را ترک می‌کنند. متأسفانه به دلیل تاریکی شب و ترس و هیجان وی، شماره ماشین برداشته نمی‌شود. شاید هم شماره‌ای نداشته است.

در جریان خاموش کردن آتش، بسیاری از لوازم منزل در راهروها و اتاق پذیرایی و ناهارخوری خیس شدند و صدمه اساسی دیدند.
مأموران کلاتتری از میان بقایای سوختگی‌ها، آثار بمب آتش‌زا، کوکتل مولوتوف را پیدا و جمع آوری کردند.

دوستان که به تدریج خبردار شده بودند، برای کسب خبر آمدند. اول مهندس معین‌فر رسید. مدتی بعد، دکتر علی صادقی و برادر خانمش همایون، بعد مهندس عزت‌الله سجابی و زری خانم جمع شدند. مأموران کلاتتری، کار خود را حدود ساعت ۱۲ تمام کردند و رفتند. ساعت یک و نیم بعد از نیمه‌شب دیگر همه رفتند. دوستان صلاح ندانستند که من در خانه بمانم. من هم با آقای علی طلیعه به خانه ایشان رفتم. حسن‌آقا، بنده خدا، آن شب تنها در خانه ما ماند.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۷۷

صبح روز بعد، یکشنبه ۲۰ آبان ماه، اول صبح برادرم دکتر اسماعیل آمد. بعد افراد دیگری که خبردار شده بودند، آمدند. به اتفاق دکتر اسماعیل به کلانتری ۲ و به دیدار سرگرد قربانی، رئیس کلانتری رفتیم. او خیلی احترام گذاشت و محبت کرد. مردی رشید، از هر جهت مناسب کلانتر بودن. متین، مؤدب، وارد و مسلط به کار بود.

جریان را می دانست. برگه‌هایی داد که به عنوان شاکی پر کردم؛ سپس از او خواستم که یک مأمور کارشناس برای ارزیابی دقیق بفرستد. یکی از افسران کلانتری به نام سروان دادگر را احضار کرد و به او دستورات لازم را داد. به خانه برگشتیم. دوستان نهضت آزادی، مهندس بازرگان، دکتر سید احمد صدر حاج سیدجواد، مهندس توسلی و مهندس صباغیان آمدند. قبلاً هم من صبح زود خودم با آقای صدر تماس گرفته و پیغام داده بودم که فوری به خانه ما بیایند. همه جمع شدند. آقای صدر، متن نامه‌ای را به عنوان سرپرست دادسرای شهرستان تهران تهیه کرد که امضا کردم و همان روز فرستادم. رونوشت آن را برای امام، آیت‌الله منتظری، رئیس جمهوری (آقای خامنه‌ای)، نخست‌وزیر (آقای مهندس میرحسین موسوی)، رئیس دیوان عالی کشور، وزیر کشور و دادستان کل کشور فرستادم. دوستان جوان‌تر، جمع شدند. هر یک از آنها با جایی تماس می‌گرفتند. با دفتر حاج سید احمد آقا خمینی، «خبرگزاری پارس»، روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» تماس گرفتند و خبر دادند و موضوع را پیگیری کردند. نهضت آزادی هم اطلاعیه‌ای منتشر کرد. حوالی ساعت ۶ بعد از ظهر، خبرنگاران «کیهان» و «خبرگزاری جمهوری اسلامی» آمدند و ضمن عکسبرداری، مطالبی تهیه کردند. روز دوشنبه «روزنامه کیهان» صفحه ۲ خبر را به‌طور مختصر منتشر ساخت. بدین ترتیب، خبر عمومی شد. در همان روز یکشنبه نیز خبرگزاری‌های خارجی تماس گرفتند و کسب خبر کردند.

روز دوشنبه آقای اشراقی، مسئول دفتر دیوان عالی کشور، که از طریق خبر «روزنامه کیهان» مطلع شده بود، تلفنی جویای جریان واقعه شد. ضمن شرح مراتب رویداد، وقتی از جریان نامه به رئیس دادسرای شهرستان تهران باخبر شد، قول پیگیری آن را داد و تلفنی خبر داد که دادستان نامه مرا دریافت کرده است و پیگیری می‌کند و خود نیز شخصاً پی خواهد گرفت. همان روز دادستان تهران، آقای میرعمادی، تماس

۳۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

گرفت و قول داد که پیگیری نماید و ضمناً نسبت به حفظ امنیت به شهربانی دستور داده است. از روز بعد (سه‌شنبه بعد از ظهر) مأموران شهربانی به حفاظت در برابر ساختمان پرداختند.

متن نامه به دادسرای تهران

ریاست محترم دادسرای شهرستان تهران
احتراماً اشعار می‌دارد شب گذشته (شنبه ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۶۳) حدود ساعت ۳۰:۲۱ دقیقه چند نفر - احتمالاً بیش از دو نفر - به منزل این‌جانب حمله کرده از دیوار بالا رفته و وارد منزل شده و در حالی که از ساکنین کسی در منزل نبوده است با انداختن کوکتیل مولوتوف و بمب‌های انفجاری و آتش‌زا، اتاق پذیرایی و ناهارخوری ساختمان را به آتش می‌کشند و مبلمان، پرده‌ها، لوسترها، تابلوهای دیواری، فرش، موکت و سایر اثاث البیت را می‌سوزانند. شدت انفجار به حدی بوده است که دیوارها و سقف به‌طور سطحی ریخته می‌شوند و در قسمت‌هایی از ساختمان ایجاد شکاف نموده است.
در حدود ساعت ۲۲ شب، یکی از آشنایانی که شب‌ها در منزل اتراق می‌نماید، از راه می‌رسد و با مشاهده آتش، دست به‌کار شده و با کمک افراد دیگر آتش را خاموش می‌نماید.

به موجب اظهار نظر یکی از همسایگان در حدود ساعت ۳۰:۲۱ دقیقه شب یک [خودرو] هیلمن آبی رنگ با دو سرنشین در نزدیک منزل مسکونی این‌جانب توقف داشته و مراقب منزل بوده‌اند. در همان زمان صدای انفجار از داخل منزل را شنیده و زبانه شعله‌های آتش را دیده است.

سرنشینان هیلمن بعد از شنیدن صدای انفجار و دیدن شعله‌های آتش، صحنه را به سرعت ترک می‌کنند. مراتب به کلانتری ۲ اطلاع داده می‌شود و افسر نگهبان با چند مأمور در محل حاضر شده به بررسی حادثه می‌پردازند. به موجب اظهار نظری که آنان از روی آثار باقی‌مانده نموده‌اند، حداقل دو بمب کوکتیل مولوتوف و احتمالاً بمب (یا بمب‌های) انفجاری دیگری نیز به‌کار گرفته شده است. مراتب از طریق کلانتری ۲ مورد پیگیری می‌باشد.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۷۹

ضمناً مأمورینی از کمیته انقلاب تجریش نیز در محل انفجار بمب و آتش‌سوزی حاضر شده و مراتب را مشاهده نموده‌اند.

نظر به اینکه وقوع حادثه مذکور، نشانی از انجام توطئه و سوء قصد نسبت به مال و جان این جانب و خانواده می‌باشد، تقاضا دارد موضوع را مورد پیگرد جدی و سریع قرار داده و مباشرین عمل و عاملین توطئه را شناسایی کرده و تحت پیگرد قانونی قرار داده شوند.

ضمناً اقدامات لازم برای جلوگیری از تکرار این نوع عملیات توطئه‌آمیز معمول فرمایید. در انتظار اقدام عاجل جناب‌عالی می‌باشم. والسلام.

با تشکر - ابراهیم یزدی - ۱۳۶۳/۸/۲۰

اطلاعیه نهضت آزادی ایران پیرامون بمب‌گذاری منزل آقای دکتر ابراهیم یزدی

تاریخ: ۱۳۶۳/۸/۲۰

شماره: ۲۱/۴/۶۹۳

حدود ساعت ۲۱ و سی دقیقه شنبه ۱۳۶۳/۸/۱۹ واحد مسکونی آقای دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت و نماینده مردم تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی و از سران نهضت آزادی ایران، واقع در منطقه اختیاریه، مورد حمله افراد ناشناس قرار می‌گیرد. فرد یا افرادی داخل محوطه خانه شده و با استفاده از غیبت سکنه خانه، پنجره اتاق پذیرایی را شکسته و با پرتاب و انفجار کوکتیل مولوتوف در داخل سالن، خانه را به آتش کشیدند. در نتیجه این آتش‌سوزی، فرش و مبلمان و اثاث البیت دچار حریق شده و خسارات معتنابهی به واحد مسکونی وارد شد. خوشبختانه در حدود ساعت ۲۲ یکی از سکنه خانه از راه رسیده و با کمک دیگران آتش را فرونشاندند.

به قرار اظهار یکی از همسایگان، حدود ساعت ۳۰:۹ شب ماشین سواری آبی رنگی از مدل هیلمن در جلو واحد مسکونی آقای یزدی متوقف بوده و دو نفر از سرنشینان آن، نزدیک منزل ایستاده و مراقب بوده‌اند. در همین اوان، صدای انفجار و شعله‌های آتش از داخل خانه شنیده و دیده می‌شود که در اثر آن، همسایگان از منزل خود بیرون می‌ریزند. این دو نفر پس از شنیدن صدای انفجار و دیدن شعله، محل حادثه را ترک می‌کنند.

۳۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

کارشناسان کلاتتری ۲ در ساعت ۱۱ شب در محل حاضر شده و حادثه را بررسی نموده‌اند و اظهار داشتند که به موجب آثار به دست آمده از بقایای بمب و کوکتیل مولوتوف، اولاً بیش از یک کوکتیل مولوتوف به کار رفته است و ثانیاً شدت موج انفجار و تخریب، نشان می‌دهد که احتمالاً علاوه بر کوکتیل مولوتوف، بمب یا بمب‌های دیگری هم به کار رفته است.

علاوه بر مسئولان کلاتتری ۲، از طرف کمیته انقلاب تجریش نیز افرادی در محل حاضر و مراتب را مشاهده نموده‌اند.

در این حادثه، خوشبختانه به سکنه منزل - که در زمان حمله سوء قصد در منزل بوده‌اند - صدمه وارد نشده است.

مراتب به مقامات انتظامی و دادسرای شهرستان تهران اطلاع داده شد تا اقدام عاجل برای شناسایی عوامل سوء قصد و تحت پیگرد قرار دادن آنها بنماید.

نهضت آزادی ایران - ۱۳۶۳/۸/۲۰

متأسفانه، به رغم وعده‌های داده شده، هیچ اقدامی در جهت شناسایی عاملین این جنایت صورت نگرفت، اما اطلاعاتی که غیر رسمی به این جانب رسید، حاکی از آن بود که این اقدام به دنبال و در رابطه با سخنرانی من در دفتر نهضت آزادی در روز ۱۳ آبان و نقد بیانیه‌های الجزیره و توافق‌های صورت گرفته با آمریکا بوده است.^۱

ذ - دستور وزیر اطلاعات برای ترور من در ترکیه

در کارزار جنگ سیاسی - روانی و ترور شخصیت در پایان دهه ۱۳۵۰ و سراسر دهه ۱۳۶۰، آقای خمینی در یکی از سخنرانی‌های خود، این حملات روانی - سیاسی را مورد حمله قرار دادند و با صراحت از من دفاع کردند. اما سخنان بازدارنده آقای خمینی و موقعیت خاص من مانع از این نبود که به جای بازداشت، اگر بتوانند، با صحنه‌سازی یا به هر صورت دیگر، مرا از بین ببرند. پس از آزادی از زندان اوین در سال ۱۳۷۷، به برخی از دوستان نزدیک گفته بودم که اینها دیگر مرا بازداشت نمی‌کنند، بلکه به ترتیبی

۱. برای آگاهی از شرح کامل این ماجرا نیز نک: دفتر اول از جلد هفتم خاطرات.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۸۱

از بین می‌برند. در سال ۱۳۷۷ بعد از افشای قتل‌های زنجیره‌ای^۱، فهرست اسامی نزدیک به هشتاد نفر منتشر شد که قرار بود طبق برنامه در همان سال به قتل برسند. نام من هم در آن لیست بود. به موجب اطلاعات منتشر شده از اعترافات عاملین قتل‌های زنجیره‌ای سال ۱۳۷۷، که بازداشت، بازجویی و محاکمه شدند، وزیر اطلاعات وقت، به مأموران خود دستور داده بود که مرا در خارج از کشور، هر کجا می‌توانند، بزنند.

در سفری که به آنکارا برای گرفتن ویزای سفر به آمریکا، به دیدن آقای عبدالله گل رئیس جمهوری کنونی ترکیه رفتم که در آن زمان نماینده مجلس ملی بود. او مرا به صرف ناهار در رستوران مخصوص نمایندگان دعوت کرد. در هنگام صرف غذا از من پرسید چرا به آنکارا آمده‌ام؟ پاسخ دادم برای گرفتن ویزای سفر به آمریکا. او با لحنی جدی گفت: «در آنکارا نمان؛ جانت در خطر است! سه گروه علاقه دارند تو را بکشند: سازمان مجاهدین خلق، سلطنت‌طلب‌ها و حزب‌اللهی‌های وابسته به دولت ایران. هر یک از اینها که موفق به کشتن تو شوند، به راحتی آن را به گردن گروه دیگر می‌اندازد.» او به من توصیه کرد یک شماره تلفن به کنسولگری آمریکا بدهم و از شهر بیرون بروم و بخواهم که هر موقع ویزایم حاضر شد با تلفن خبر بدهند. من سخنان او را جدی ندانستم، اما به هر حال، هم به این دلیل و هم به دلیل هزینه‌های بالای هتل‌ها در آنکارا و اینکه جواب درخواست ویزای من، حداقل شش تا هشت هفته طول می‌کشید، همراه با دوست ترک از میری‌ام به شهر از میر رفتم. هنگامی که برای دادن درخواست ویزا به کنسولگری سفارت رفتم، بعد از دادن درخواست، کنسول خود به پشت بام آمد و با فارسی خیلی روانش به من گفت: «آنکارا جای امنی برای تو نیست و بهتر است در این شهر نمانی.» در آن زمان، اگر چه از آنکارا بیرون رفتم، اما این سخنان را جدی نگرفتم.

۱. قتل‌های زنجیره‌ای، به کشتار پیاپی و سازمان‌یافته اندیشمندان و نویسندگان منتقد حکومت اسلامی ایران، توسط نیروهای نظامی، امنیتی و وزارت اطلاعات، گفته می‌شود که طی آن برنامه، فقط در سال ۱۳۷۷ شماری از کنشگران سیاسی، نویسندگان و رهبران مخالفان حکومت را به شیوه‌های گوناگون سر به نیست کردند؛ از جمله داریوش فروهر و همسرش را در خانه‌اش کشتند، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و دکتر مجید شریف را پنهانی کشتند و جنازه‌هایشان را در خیابان و بیابان رها کردند (ویراستار).

۳۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دو یا سه سال بعد، وقتی اعترافات متهمین قتل‌های زنجیره‌ای را خواندم، فهمیدم سخنان آقای عبدالله گل، حدس و گمان نبوده و مبتنی بر اطلاعاتی بوده است. با انتقال یک زندانی عضو سازمان القاعده به سلول انفرادی‌ام در زندان اوین و به خاطر آوردن این اخبار و سابقه وجود یک اراده در وزارت اطلاعات برای قتل من، احساس نگرانی‌ام چندان بی‌مورد به نظر نمی‌رسید؛ زیرا اعترافات متهمان قتل‌های زنجیره‌ای نیز از این راز پرده برداشت. اکنون متن اعترافات دو تن از متهمان ردیف اول این قتل‌ها را از نظر می‌گذرانیم:

اعترافات آقای مصطفی کاظمی (موسوی)، متهم ردیف اول قتل‌های زنجیره‌ای در جلسه بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۱/۵

«در ۱۳۷۷/۹/۹ در ساعت ۶ بعد از ظهر با آقای دُرّی نجف‌آبادی^۱ صحبت کردم. آقای دری از کنار من بلند شدند و رفتند با فاصله چند متری روی صندلی نشستند و گفتند: بروید همان کانونی‌ها را بزنید. من گفتم: آقای صادقی می‌گویند کانونی‌ها جلسه تشکیل نمی‌دهند و بایستی یکی - دو نفر از آنها زده شوند تا دور هم جمع شوند و جهت دادن بیانیه بر روی آنها عملیات انجام شود. آقای دری گفتند: همین کار را بکنید و ابراهیم یزدی را هم اگر می‌توانید در همان خارج کشور بزنید. و من اصلاً در این جلسه اسمی از ابراهیم یزدی نیاوردم و این بر اساس همان جلسه ۷۷/۸/۲۲ بود که من اسم ابراهیم یزدی را مطرح کرده بودم، ولی در این جلسه من نامی از ابراهیم یزدی نبردم و آقای دری خودشان رأساً مسئله ایشان را مطرح کردند که اگر می‌توانید در همان خارج کشور بزنید، و بعد از این، من در مورد ابراهیم یزدی هیچ‌گونه اقدامی ننمودم؛ چون هیچ ردی از او نداشتیم و اگر اطلاعات نیز می‌خواستیم بگیریم حساسیت ایجاد می‌شد و کار در خارج از کشور نیز لازمه‌هایی دارد که ما فاقد بوده و توانایی نیز نداشتیم و به دنبالش نیز نرفتیم...».

آقای محمدرضا باطبی، از زندانیان حادثه کوی دانشگاه سال ۱۳۷۸ که زمانی با کاظمی هم‌بند بوده است، خاطراتش در مورد او را بدین سان شرح داده است.

۱. حجت‌الاسلام قربانعلی دُرّی نجف‌آبادی، وزیر وقت اطلاعات ایران.

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۸۳

اعترافات کاظمی در بازجویی در ۱۳۷۹/۱/۵: «وزیر گفت: چرا یک کاری نمی‌کنید؟ این نهضت آزادی و این گروه‌ها هر روز اطلاعیه می‌دهند و این قدر فعالیت می‌کنند و هر چه می‌خواهند می‌گویند، به همه توهین می‌کنند، به رهبری، به امام و به اسلام، و اینها نمی‌خواهند جمهوری اسلامی باشد، با دین مردم مخالفند». «گفتند: (در مورد هماهنگی) من که مخالفتی ندارم که یک بررسی روی آن بکنند و آقای "جوادی" (کارشناس نهضت آزادی) و "اسلامی"^۱ هم نظر بدهند، ولی همه مشکلات که چارت و شرح وظایف نیست. من خیلی نگران این وضعیت هستم. نه «روزنامه جامعه» و نه «نهضت آزادی» و نه خیلی از این دوی خردادی‌ها، آقای خاتمی را قبول ندارند و نگران آقای خاتمی هستم». «... و من در رابطه با فعالیت‌های ابراهیم یزدی و پیمان و شمس‌الواعظین گفتم. که آقای دری گفتند: فعلاً شما بروید این کارها را انجام دهید».

اعترافات مهرداد علیخانی در بازجویی در ۷۹/۳/۱۰: «ساعت ۱۹:۳۰ وارد شدیم. وزیر گفت: چه کردی؟ موسوی گفت: این صادق باید کاری کند، این آدم و امکانات دارد. وزیر گفت: چه کار می‌توانی بکنی؟ گفتم: هیچی. سناریوی ترکیه ناشدنی است». مشخصات امر قتل‌های زنجیره‌ای که به چهار بار حبس ابد محکوم شد: سید مصطفی کاظمی مشهور به موسوی شیرازی (نام سازمانی - اداری)، فرزند علی، متولد ۱۳۳۸، شماره شناسنامه ۴۵۲، تحصیلات: دیپلمه، متأهل. قائم مقام معاونت امنیت وزارت اطلاعات در زمان وزارت دری نجف‌آبادی. مدیرکل طرح و بررسی، مسئول بولتن و ارزیابی، خط‌مشی و هدف‌گذاری. کاظمی هیجده سال سابقه عملیاتی و کاری داشته و در سابق وی مسئول اداره کل التقاط واجا و نیز مسئول اداره کل فارس بوده است. به این ترتیب او در سال ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ درحالی‌که تنها ۲۲ سال داشته است، وارد واجا شده است. او به اتهام آمریت در چهار قتل (فروهر، اسکندری، پوینده و مختاری) به چهار بار حبس ابد محکوم شد.

سید حسین حجت (مهدوی)، پرسنل اداره التقاط واجا، دارای سابقه عملیات در طرح الغدیر، ترور، آدم‌ربایی و دزدیدن مجاهدین و سایرین؛ معروف به «آقا سید».

۱. معروف به سعید اسلامی یا سعید امامی.

۳۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

متولد ۱۳۴۶، یعنی او هنگام انقلاب ۱۱ ساله بوده است. در عملیات فاو شرکت داشته، شیمیائی شده است. در جبهه به «حجت دیوانه» معروف بوده است.

مهرداد علیخانی، معروف به صادق، مهدوی، صادق، آقاصادق، سید صادق (نام سازمانی - اداری)، متولد ۱۳۴۰، دیپلمه. شروع به کار در واجا ۱۳۶۱/۸/۱۲، یعنی در ۲۱ سالگی. رئیس اداره چپ نو در واجا. به اتهام آمریت در چهار قتل (قتل فروهر، اسکندری، پوینده و مختاری به چهار بار حبس ابد محکوم شد. سعید امامی متولد ۱۳۳۶ شیراز، لیسانسه و متأهل.

حجت الاسلام حاج شیخ قربانعلی (حسینعلی) ذری نجف آبادی، متولد ۱۳۲۴. محمدحسین مرادی، معروف به محمد اثنی عشری، متولد ۱۳۴۴، دیپلمه، معاونت در قتل فروهر. آیا این فرد، همان کسی است که همراه با فرد دیگری با بارگان و من دیدار و گفتگو کرد؟

افراد دیگری هم که در قتل‌های زنجیره‌ای خالت داشته‌اند عموماً متولدین ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ بوده‌اند؛ یعنی در هنگام انقلاب ده - یازده ساله و عموماً دیپلمه بوده‌اند؛ یک جوان دیپلمه بی تجربه؛ و در سال ۱۳۷۷ میانگین سنی آنها سی سال بوده است.

ر - حمله در اهواز

در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴... به دعوت انجمن اسلامی دانشگاه شهید چمران به اهواز رفتم^۱

Iranian dissident leader attacked in Ahvaz

IranMania.com Sun, 12 Jun 2005 10:03 PM PDT

LONDON, June 13 (IranMania) - One of Iran's most prominent dissidents, Ibrahim Yazdi, has been attacked and injured by hardline vigilantes while out campaigning on behalf of the main reformist candidate standing in Friday's presidential election, according to Iran's State News Agency (IRNA)

ز - در سلول انفرادی در بازداشتگاه اوین

در شب روز اربعین، یعنی جمعه شب برابر با ۱۶ بهمن ۱۳۸۸، حدود ساعت ۹ شب، در سلول باز شد و مردی بلند قامت، با ریش سیاه وارد شد. بالاجبار پتوهای خواب را

۱. این مطلب در متن اصلی به همین صورت ثبت شده است (ویراستار).

تهدیدهای فیزیکی و طرح ترور □ ۳۸۵

جابه‌جا کردیم تا جا برای پتوهای خواب او هم فراهم شود. پس از آنکه این هم‌سلولی تازه‌وارد، خوب مستقر شد، خود را به او معرفی کردم و نامش را پرسیدم. او را «ریگی» صدا می‌زنند، اما گفت نام خانوادگی‌اش «سالارزهی» و اهل یکی از روستاهای شهرستان خاش در بلوچستان ایران است. در گفتگوهای بعدی، خود را از اعضای القاعده معرفی کرد که در وزیرستان - منطقه‌ای در مرز پاکستان و افغانستان - با آمریکایی‌ها می‌جنگیده است. تیم یا گروه آنها هفت نفر بودند. در اصابت موشک آمریکا به محل استقرار آنها، چهار تن از اعضای گروه کشته و سه تن، از جمله او مجروح می‌شوند. او از ناحیه پای راست به شدت آسیب می‌بیند و به ایران فرار می‌کند. در ایران او را دستگیر و در بیمارستان بستری و درمان می‌کنند، اما به علتی که به من نگفت، او را به پنج سال زندان محکوم کرده بودند. او دوران زندانش را در اوین می‌گذراند. زبان فارسی را با لهجه غلیظ بلوچی بر زبان می‌راند. می‌گفت در روستایشان سه یا پنج کلاس درس خوانده و سپس برای تحصیل حوزوی و مولوی شدن به یکی از مدارس دینی پاکستان رفته است. مدارسی که عربستان آنها را دایر کرده است. به گفته خودش دروس حوزوی را تمام کرده بود، ولی دانش و آگاهی دینی‌اش بسیار ابتدایی بود. دو جلد کتاب همراه داشت: یکی جلد دوم کتاب «سیره معصومین»، ترجمه مرحوم علی حجتی کرمانی و دیگری، «کلیات سعدی» بود. وقتی مرا شناخت و از سوابقم مطلع شد، رفتارش تفاوت کرد و بسیار محترمانه و مؤدبانه شد و بسیار ملاحظه مرا می‌کرد، ولی ورود و حضور او در این سلول انفرادی، نگرانی‌هایی در من به وجود آورد! اعضای القاعده، ما شیعیان را رافضی و واجب‌القتل می‌دانند. نگرانی من این بود که مبدا او را تشویق یا وادار کرده باشند، شب هنگامی که در خواب هستم، بلایی بر سرم بیاورد و به ازای آن، آزادش کنند! اگرچه احتمال این کار ضعیف بود، اما جواب نگرانی مرا نمی‌داد. این نگرانی من بی‌علت نبود.

فصل چهارم

طنز و هجو

الف - زندگی‌نامه

۱- بخش نخست: استراتژی تأسیس و عضویت (نیمه آشکار ابراهیم یزدی) - پایگاه اینترنتی بازتاب، ۱۵ شهریور ۱۳۸۵
به قلم: م. ف

کودکی عجیب، در فراز و نشیب

ابراهیم یزدی در سوم مهر ماه سال ۱۳۱۰ در قزوین متولد شد و در شش سالگی به تهران آمد. البته درست‌تر آن است که نوشته شود [در شش سالگی به تهران] «آورده شد»؛ چون هیچ پسر بچه شش ساله‌ای خودش نمی‌تواند از قزوین به تهران بیاید. هر چند ابراهیم در طول زندگی‌اش هنجارشکنی‌های زیادی کرده و قواعد زیادی را زیر پا گذاشته، ولی به نظر نمی‌آید از این قاعده مستثنی بوده باشد. او تا دست‌چپ و راستش را شناخت، قوای متفکین و بخصوص نیروهای آمریکایی را دید که به راحتی خوردن یک لیوان آب، ایران را اشغال کرده بودند و در تهران جولان می‌دادند. چنین اوضاعی می‌تواند بر ذهن و روان یک کودک معصوم به‌طور جدی اثر بگذارد و حتی او را به کارهای شگفت‌آور و غیرقابل‌باوری وا دارد. از جمله این کارها، ورود ابراهیم یزدی در سن یازده سالگی به عالم سیاست بود که چندان هم سخت نبوده است؛ به‌طوری که خود او در این باره می‌گوید: «۱۶ آذر ۱۳۲۱ شنیدم مردم علیه قوام‌السلطنه قیام کرده‌اند و مجلس شلوغ شد. من هم که یک نوجوان بودم وارد جمعیت شدم و در باز مجلس را گرفتم و رفتم داخل صحن. مردم شعار می‌دادند: «نون و پنیر و پونه ... قوام گشمنونه». من هم شروع کردم به شعار دادن. و به این ترتیب، نون و پنیر و پونه به علاوه گشمنگی مفرط، ابراهیم یازده ساله را با سیاست آشنا کرد!

۳۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

پنج سال بعد، او که از خوردن نون و پنیر خسته شده و از پونه هم بدش آمده بود، تصمیم گرفت سیاست را در فاز جدیدی تجربه کند و در نتیجه به عضویت سازمانی سیاسی و مخفی به نام «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» درآمد. او در این سالها کارهای عجیب و غریب فراوانی کرد که نشان‌دهنده جرئت و جسارت بسیار زیاد او بود و از آینده روشن او حکایت می‌کرد. بعضی از آن کارها هنوز به یاد ابراهیم یزدی مانده است: «یک بار سال تحویل با دوچرخه به قزوین رفتیم، ورزشکاران قزوین به استقبالمان آمدند!»

درس، کار، فیزیک، متافیزیک

ابراهیم یزدی در دانشکده داروسازی دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و چند روز پیش از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، فارغ‌التحصیل شد. او در دانشگاه هم فعالیت‌های جسورانه‌ای داشت و هرچند که دیگر با دوچرخه به قزوین نمی‌رفت، اما بسیار محبوب بود؛ آنقدر که در سال اول تحصیل، از طرف دانشجویان به‌عنوان نماینده در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران انتخاب شد و عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران هم بود.

او همزمان برای امرار معاش، به‌طور خصوصی فیزیک تدریس می‌کرد، اما در جریان یکی از این تدریس‌ها فیزیک و متافیزیک را قاطی کرد و با شاگرد خصوصی خود که خواهر دوستش بود، ازدواج کرد.

همسر او خانم سرور طلیعه بود که از طرف پدری دختر میرزا باقر طلیعه، از آزادی‌خواهان برجسته صدر مشروطیت بود و از طرف مادری، دختر همسر میرزا باقر طلیعه، از آزادی‌خواهان برجسته صدر مشروطیت بود.

بعد از این جریان، دوستان و آشنایان با توجه به سابقه ابراهیم، او را از هر نوع تدریس منع و دستش را در جاهایی مثل سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران و شرکت تولیددارو بند کردند تا دیگر هیچ بهانه‌ای برای تدریس نداشته باشد و سرش به زندگی بند شود، اما سر ابراهیم یزدی به زندگی بند بشو نبود که نبود و دایم به دنبال دردرس می‌گشت. خب آدمی هم که دنبال دردرس باشد در چنین وضعیتی دو راه [بیشتر] پیش

طنز و هجو □ ۳۸۹

رو ندارد: یا برود دنبال کارهای فیزیکی و یا به فعالیت‌های سیاسی بپردازد. آن دوران مصادف بود با سال‌های خفقان و سرکوب‌های بعد از کودتا و هر گونه فعالیت سیاسی - بخصوص با گرایش‌های ملی یا چپی - می‌توانست عواقب سوئی داشته باشد، اما در عین حال احتمالاً کم‌خطرتر از عواقب تدریس خصوصی یا سفر با دوچرخه به قزوین بود که قطعاً عواقب سوئی داشت! این‌طوری بود که ابراهیم یزدی تصمیم گرفت خودش را وقف فعالیت‌های سیاسی کند.

ابراهیم یزدی برای فعالیت‌های سیاسی و مبارزات ملی، شیوه مخصوص به خودش را داشت و البته خیرش را هم دید؛ به‌طوری که وقتی تا هفت - هشت سال بعد از کودتا، مصدق‌ها یا اعدام می‌شدند یا به زندان می‌افتادند، یا توسط شعبان بی‌مخ (به‌طور دقیق‌تر: تاجبخش!) کارآجین می‌شدند و یا فراری بودند، یزدی در چند نهاد دولتی و خصوصی کار می‌کرد و راست راست راه می‌رفت، که اینها همگی نشان از نبوغ سیاسی و ویژگی‌های منحصر به فرد روش مخصوص ابراهیم یزدی در مبارزه داشت.

البته بعضی از منتقدان هم بر این باورند که همین نکته می‌تواند نشان‌دهنده این موضوع باشد که یزدی در آن سال‌ها چندان فعال نبوده است که طبیعتاً این ادعا درست نیست (۱). او تا سال ۱۳۳۹ سه بار بابا شده بود (۲) و در همین سال تصمیم گرفت برای مدت اندکی به آمریکا برود. خانواده و دوستان، او را با تمام رسوم ملی و مذهبی بدرقه کردند، اما از بخت بد (یا خوش) کاسه آبی که قرار بود پشت پای او ریخته شود تا زود برگردد، افتاد و شکست و این نشانه این بود که مسافر یک‌ساله، حالا حالا برنخواهد گشت.

یزدی در آمریکا

نهضت آزادی ایران توسط اعضای مذهبی‌تر جبهه ملی، اندکی بعد از خروج ابراهیم یزدی از ایران اعلام موجودیت کرد. خیلی‌ها بر این باورند که این دو ماجرا هیچ ربطی به هم ندارند، اما بعضی‌ها هم گمان می‌کنند از این جریان می‌شود نتیجه گرفت که ابراهیم یزدی آنقدر در نهضت ملی شلوغ‌کاری و قیل و قال می‌کرده که تا زمان

۳۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

حضورش در ایران، فرصت تمرکز فکر و اعلام موجودیت برای هیچ کدام از اعضا نمی‌گذاشته است.

متأسفانه هر سه نفر مؤسس نهضت آزادی در ایران، یعنی مرحومان بازرگان، سبحانی و طالقانی از دنیا رفته‌اند و دوستان آنها هم یا از دنیا رفته‌اند و یا در شرف از دنیا رفتن هستند و در نتیجه امکان پاسخ قطعی به این فرضیه از میان رفته است. در هر حال، آنچه قطعی است این است که در سال ۱۳۴۰، نهضت آزادی ایران اعلام موجودیت کرد و مرامنامه آن توسط مهندس مهدی بازرگان نوشته و در آن تصریح شد که آنها «مسلمان، ایرانی و مصدقی» هستند. اندکی بعد یزدی به همراه علی شریعتی، مصطفی چمران و صادق قطب‌زاده، شاخه نهضت آزادی در خارج از کشور را تأسیس کردند.

چندی بعد، یزدی و برخی از دوستانش «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» را به‌عنوان شاخه نظامی تشکیل دادند و برای آموزش نظامی به مصر رفتند و بعدها مدتی را هم برای آموزش در جنوب لبنان سپری می‌کردند.

نقل است که در هنگام حضور یزدی در جنوب لبنان، یکی از بدخواهان برای همسر او توضیح داد که آنها برای برخوردهای «فیزیکی» به مصر و لبنان رفته‌اند و خانم طلیعه که دوسیه سوابق فیزیکی ابراهیم آقا دستش بود، بعد از بازگشت یزدی چنان بلایی به سرش آورد که یزدی برای همیشه با هر نوع مبارزه و برخورد فیزیکی خداحافظی کرد!

بعد از این ماجرای تلخ، یزدی انرژی خودش را صرف فعالیت سیاسی و مبارزه از طریق «تأسیس و عضویت» کرد؛ به این ترتیب که هر سال در تأسیس ده - پانزده تا نهاد و دفتر و تشکل و انجمن شرکت می‌کرد و هر چقدر هم که می‌توانست عضو نهادها و دفترها و انجمن‌ها و تشکل‌های مختلف می‌شد. به‌عنوان نمونه او در این سال‌ها عضو هیئت مؤسسين انجمن‌های اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، عضو تحریریه «راه مصدق»، عضو انجمن اسلامی پزشکان در آمریکای شمالی و کانادا، عضو انجمن اسلامی جامعه‌شناسان و متخصصین علوم سیاسی آمریکا، مؤسس انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت، مؤسس رئیس جامعه اسلامی هیوستون،

طنز و هجو □ ۳۹۱

عضو شورای مرکزی جبهه ایران شاخه آمریکا و عضو هیئت تحریریه مجله «اندیشه جبهه» بود (۳).

پانویس‌ها:

۱- معلوم نیست چرا بعضی‌ها فکر می‌کنند حتماً باید فعالیت‌های یک نفر علنی باشد و به چشم بیاید؟ درحالی‌که بسیاری از فعالیت‌ها، مخفی و محرمانه هستند و بعدها نتایجشان مشخص می‌شود.

۲- عرض نکردم!

۳- ضمناً او در بخش زهرشناسی چند مرکز علمی و پژوهشی هم کار می‌کرد.

منبع قسمت اول: <http://www.daryanews.ir/news.php?id=230>

۲- بخش دوم: آقای دبیرکل، پیش‌نماز می‌شود! - ۲۱ شهریور ۱۳۸۵

همای اقبال نهضت!

برای نوشتن زندگی‌نامه ابراهیم یزدی در دوران انقلاب، هیچ چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه بپذیریم علاوه بر حقیقت، واقعیت هم نسبی است!

مثلاً یزدی خودش مدعی است که بنیانگذار جمهوری اسلامی در بسیاری از موارد با او مشورت می‌کرده و حتی انتخاب فرانسه برای آخرین اقامت امام خمینی، به تصمیم او بوده است (۱)؛ درحالی‌که برخی می‌گویند بنیانگذار انقلاب اعتنای چندانی به یزدی و همفکران وی نداشته است و در جریان انتخاب فرانسه هم، یزدی کاره‌ای نبوده است؛ حتی در جریان پرواز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، که یزدی از سوار شدن خودش و رهبر انقلاب با سلام و صلوات یاد می‌کند، یکی از نزدیکان امام گفته بود که «این لیبرال» قرار بوده است در میانه راه پیاده شود، اما با خدمه پرواز درگیر می‌شود و تا پایان سفر می‌ماند! (۲).

بگذریم. به هر حال، سفر یک‌ساله آقای یزدی به غرب، بعد از هفده - هجده سال با پیروزی انقلاب ملت ایران پایان گرفت. او در بدو ورود، به عضویت شورای انقلاب اسلامی درآمد و اندکی بعد، با تشکیل کابینه دولت موقت مهندس بازرگان، به‌عنوان وزیر امور خارجه معرفی شد.

۳۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

او در آن زمان یکی از چپ‌گراترین و رادیکال‌ترین اعضای نهضت آزادی و کابینه بود، تا آنجا که اصل قرار دادن شعار «نه شرقی، نه غربی» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به او منسوب می‌کنند.

بعد، ماجرای صعود دانشجویان پیرو خط امام از دیوار سفارت آمریکا و افشای بعضی از اسناد محرمانه پیش آمد که منجر به سقوط دولت موقت و بی‌کاری موقتی یزدی و دیگر اعضای نهضت آزادی شاغل در دولت بازرگان شد، اما از آنجا که به جز در، پنجره هم از اختراعات مفید بشر محسوب می‌شود، یزدی و سه نفر دیگر از هم‌نهضتی‌ها، یعنی بازرگان، صدر حاج‌سیدجوادی و صباغیان به مجلس شورای اسلامی راه پیدا کردند (۳).

مخالفان این چهار نفر در مجلس اول، به آنها «لیبرال» می‌گفتند و سر هر موضوع کوچکی کارشان با هم به پرخاش و درگیری می‌رسید؛ موافقان چندانی هم نداشتند! فشار حزب‌الله هر روز بر آنها بیشتر می‌شد تا آنجا که کم مانده بود در سال ۱۳۶۱ علیه نهضت آزادی اعلام جرم هم بکنند. فرار بنی‌صدر و اعدام صادق قطب‌زاده که هر دو از دوستان ابراهیم یزدی بودند، هم شده بود قوز بالا قوز.

اینها را که اضافه کنیم به مواضع و نظرات نهضت آزادی در مورد ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر، که برخلاف نظر رهبر انقلاب بود، می‌توان تصدیق کرد همین که نهضتی‌ها در آن ایام کاری دست خودشان ندادند، خیلی هنر بود؛ فعالیت سیاسی و حزبی پیشکش (۴). ولی به‌رغم همه این بدبیارها، اعضای نهضت آزادی یک کارهایی هم می‌کردند؛ از جمله کارهای مهم آنان در دهه ۱۳۶۰، نزدیکی آنان به جانشین رهبری بود که یکی از عوامل برکنار شدن وی ارزیابی می‌شود!

در سال ۱۳۶۸ و به دنبال تصویب قانون احزاب، نهضت آزادی ایران رسماً غیرقانونی اعلام شد. نهضتی‌ها به کمیسیون ماده ۱۰ شکایت بردند که چرا همچین کردید؟ آنها هم نامه‌ای را که به امضای رهبر فقید انقلاب بود و به استناد آن فعالیت نهضت آزادی غیرقانونی اعلام شده بود، را گذاشتند جلوی‌شان. بازرگان گفت: این نامه تا حالا کجا بوده؟ محتشمی‌پور گفت: پیش من بوده ... دعوا بالا گرفت و طبق معمول نهضت آزادی مغلوب شد.

طنز و هجو □ ۳۹۳

در آن ایام، یزدی همچنان فعالیت‌های غیرفیزیکی خودش را در صنایع داروسازی دنبال می‌کرد تا حالا که وضع سیاسی مملکت این‌طور است، دست‌کم پیش زن و شش تا بچه‌اش شرمند نباشد و در سال ۱۳۷۱ هم مشاور سازمان جهانی بهداشت شد (۵).

یزدی دبیرکل می‌شود

سال ۱۳۷۳ مهندس بازرگان، مرحوم و نهضت آزادی ایران بی دبیرکل شد. بعد درحالی‌که همه فکر می‌کردند دکتر سحابی - که جانشین بازرگان بود - دبیرکل بشود، ابراهیم یزدی به دبیرکلی برگزیده شد. احتمالاً یکی از دلایل این انتخاب، همان شیوه‌های منحصر به فرد یزدی در مبارزه بود که تا آن زمان همه را به حیرت واداشته بود؛ مثلاً درحالی‌که همیشه یزدی تندترین نقدها را به حاکمیت نثار می‌کرد، کمترین آسیب را می‌دید و این روش که «بزن و در رو» نامیده می‌شد، درست برعکس روش «بخور و ایستا»ی سحابی بود که به‌رغم آنکه به اندازه یزدی در نقد نظام تیز و تند نبوده، اما همیشه چند برابر او دردسر برایش درست می‌شد.

اعضای نهضت که تا آن زمان، استراتژی «بخور و در رو» را پیروی می‌کردند، تصمیم گرفتند چند مدتی روش یزدی را آزمایش کنند.

ابراهیم یزدی بعد از دبیرکلی، تصمیم گرفت نهضت آزادی را به تکاپو وا دارد، اما هرچه فکر کرد که با یک عده پیرمرد که از زمان شریعتی و طالقانی، آپ‌تودیت نشده بودند (۶) چه کاری می‌شود کرد؟ چیزی به خاطرش نرسید، تا اینکه وقتی داشت با ناامیدی به دیوار روبه‌رو نگاه می‌کرد، چشمش افتاد به عکسی سیاه و سفید که ۳۵ سال پیش با دوستان انجمن اسلامی یکی از دانشگاه‌ها انداخته بودند. ناگهان فکری به خاطر یزدی رسید و کشفی عظیم او را تکان داد؛ به‌طوری‌که «یافتم... یافتم» گویان از منزل تا دفتر نهضت دوید. سحابی در آنجا نگاه ناامیدانه‌ای به یزدی انداخت و گفت: «ابرام... باز با زیرپیراهنی اومدی کوچه؟ ... آه!» (۷).

یزدی پیش‌نماز می‌شود

طرح ابراهیم یزدی خوب جواب داد و در عرض دو - سه سال، نهضت آزادی توانست چنان مقبولیتی در دانشگاه‌ها به هم رساند که تصورش هم تا پیش از آن مشکل بود.

۳۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

واقعا چه کسی فکر می‌کرد انجمنی‌هایی که تا چند سال پیش با داغ «لیبرال»، نهضتی‌ها را «هو» می‌کردند، آنچنان با آنان ایاق شوند که در اردوی سیاسی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر، ابراهیم یزدی را بکنند امام جماعت خودشان و پشت سرش نماز بخوانند که البته این به محل تولد یزدی هیچ ربطی نداشت و تمام اینها همزمان بود با بالا گرفتن بلوای دکتر سروش در دانشگاه‌ها؛ و اینها دست به دست هم داد تا در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور شود (۸).

از اینجا به بعد، دور تازه‌ای از بدببیری‌های نهضت آزادی شروع شد: اول از همه، تا آمدند بجنبند تمام دولت را [حزب] کارگزاران و [سازمان] مجاهدین [انقلاب اسلامی] و [جبهه یا حزب] مشارکت و حتی بعضی از راستی‌ها پر کردند و هیچ چیز دندانگیری به نهضت آزادی نرسید. بعد نوبت به انتخابات شوراهای سال ۱۳۷۷ رسید که آنجا هم هرچه رأی بود به چپی‌ها و کارگزارانی‌ها داده شد. سال ۱۳۷۸ انتخابات مجلس برگزار شد که به‌رغم نظارت شورای نگهبان، علیرضا رجایی از سوی نهضت آزادی، هم تأیید صلاحیت و هم از طرف وزارت کشور به‌عنوان یکی از راه‌یافتگان به مجلس معرفی شد، اما سریعاً تغییر ماهیت داد و یکی دیگر از کاندیداها به جایش به مجلس ششم رفت!

یزدی و یاران که دیدند کارها دارد به این منوال پیش می‌رود و حتی اصلاح‌طلبان هم در مجلس ششم، روی آنها با محافظه‌کاران به «توافق» رسیده‌اند، کم‌کم تبدیل شدند به منتقدان اصلاحات؛ اما هنوز گرم نشده بودند که زلزله مهیبی در سال ۱۳۷۹ به وقوع پیوست و سی - چهل تا از مطبوعات اصلاح‌طلب و از جمله تریبون‌های نهضت آزادی را به زیر خاک برد (۹) و تا آمدند لباس‌هایشان را بتکانند، پس‌لرزه‌ها رسید و تا اردیبهشت سال بعد، تقریباً همه ملی - مذهبی‌ها (۱۰) و تمام اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی رفتند اوین و آن طرف‌ها برای عوض کردن آب و هوا.

حالا لابد انتظار دارید با آن سوابق و استراتژی «بزن در رو» من برایتان بگویم که یزدی این بار هم قسیر دررفت و زندان نرفت؛ درحالی‌که برخلاف نظر آدم‌های بدبین یا کسانی که زود قضاوت می‌کنند، این دفعه این‌طوری نبود و اندکی پیش ابراهیم یزدی به خاطر کسالت در مناطق استراتژیک بدنش، رفته بود آمریکا. البته همچنان خیلی‌ها

طنز و هجو □ ۳۹۵

فکر می‌کردند که یزدی به خاطر گریز از زندان در آمریکا به سر می‌برد، اما گذشت زمان نشان داد که این‌طور نیست و به محض اینکه آب‌ها از آسیاب افتاد، بعد از نوزده ماه، ابراهیم یزدی به تهران برگشت و بعد از شرکت در مراسم هفتم دکتر سبحانی، به خانه رفت. همان کاری که سبحانی و رفیعی و رئیس طوسی و رحمانی و علیجانی و صابر بعد از زندان کردند! (البته بعد از آنکه مسئولان رسیدگی به پرونده، به این نتیجه رسیدند که بعید است کسانی که انرژی و حوصلهٔ پوست کردن یک خیار را هم ندارند، با آر.پی.جی و کاتیوشا به وزارت کشور حمله کنند!)

آرزوهای بزرگ

دکتر ابراهیم یزدی در آستانه ۷۵ سالگی همچنان پرجنب‌وجوش است و خوش‌مشرب، و البته همچنان از فعالیت‌های «فیزیکی» دور نگه داشته می‌شود! نهضت آزادی ایران نیز اندک اندک در حال انتقال به کهریزک^۱ است و قرار است ابراهیم یزدی در هنگام استقرار آن، نقش مبصر این خانهٔ سالمندان را بر عهده گیرد.

او اکنون دو آرزو بیشتر ندارد: یکی اینکه رییس جمهور شود و دیگر آنکه یک بار دیگر با دوچرخه به قزوین برود و مورد استقبال قرار گیرد. هیچ کدام از اینها محال نیست!

پانویس‌ها:

۱- در انتهای وصیتنامهٔ امام هم به این موضوع اشاره شده است: از قرار مذکور، بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به وسیلهٔ آنان بوده، این دروغ است. من پس از برگرداندنم از کویت، با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم؛ زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود؛ آنان تحت نفوذ شاه بودند، ولی پاریس این احتمال نبود.

۲- یزدی در بخشی از پاسخ به مرحوم حاج احمد آقا^۲ که این حرف‌ها را زده بود، در اواخر دههٔ ۱۳۶۰ نوشت: «شما به کسی این اتهامات پوچ و بی‌اساس را زده‌اید که

۱. آسایشگاه معروف سالمندان، واقع در کهریزک تهران (ویراستار).

۲. منظور، سید احمد خمینی، فرزند آیت‌الله خمینی است که در اسفندماه ۱۳۷۴ درگذشت (ویراستار).

۳۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

طراح و مؤسس «سپاه پاسداران» بوده است، طراح و مبتکر «روز قدس» بوده است ... آقا بالاخره یکی روشن کند این سپاه پاسداران طرح و ابتکار کی بوده؟ تا حالا که ده پانزده نفر کتباً نوشته‌اند که «سپاه پاسداران» را آنها تاسیس کرده‌اند. یکی‌اش محسن سازگار!

۳- بعدها این پنجره توسط شورای نگهبان گیل گرفته شد!

۴- این ماجراها همه در سال‌هایی می‌گذشت که چپی‌ها^۱ - که دشمن خونی لیبرال‌ها^۲ بودند - تقریباً همه کارهای اجرایی را قبضه کرده بودند. وزیر کشور هم موجودی بود به نام «محتشمی‌پور»!

۵- لابد در امور کنترل جمعیت و تنظیم خانواده!

۶- معنای اصطلاح «آپ تو دیت» را نوه دختری دکتر یزدی توانست بعد از سه جلسه تدریس فشرده به بابابزرگ تفهیم کند.

۷- قاعدتاً منظور از سحابی در اینجا، مرحوم یدالله سحابی است و نباید با پسرش اشتباه شود؛ چون از اوایل دهه ۱۳۶۰ تا آن سال‌ها رابطه عزت‌الله سحابی و ابراهیم یزدی در حدی نبود که با هم حرف بزنند!

۸- البته واضح است که رئیس‌جمهور شدن [سید محمد] خاتمی به همین راحتی‌ها نبود و علاوه بر یزدی و سروش، به چند میلیون نفر دیگر هم بستگی داشت؛ ولی آیا قرار است من برای شما بیوگرافی کوتاهی از یزدی بنویسم یا تاریخ ۲۰ جلدی دوم خرداد را؟ چه انتظاراتی از آدم دارید‌ها!

۹- بعضی از زلزله‌ها فقط مطبوعات را به زیر خاک می‌برد!

۱۰- واژه «ملی - مذهبی» اول بار در مجله «ایران فردا» وضع شد تا به‌عنوان تابلوی فعالیت‌های جبهه‌ای احزاب، گروه‌ها و گرایش‌های مختلف این طیف، استفاده شود. الآن این اصطلاح حسابی تابلو است!

۱. در اینجا منظور از چپی‌ها، سازمان‌های کمونیستی و سوسیالیستی وابسته به اردوگاه چپ شوروی سابق و چپ جهانی قرن بیستم نیست، بلکه مقصود از چپی‌ها گروه‌های سیاسی، مذهبی و دانشجویی منتقد گروه‌های سنتی حاکم بودند؛ مانند مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ... (ویراستار).

۲. یعنی جبهه ملی و نهضت آزادی ایران (ویراستار).

منبع قسمت دوم:

<https://moribamaram.persianblog.ir/18YOyRkkW5Cdd7QNn3GX>

۳- پاسخ به نقد مقاله سایت بازتاب

سردبیر محترم سایت بازتاب

در روزهای اخیر، مطالبی تحت عنوان «نیمه آشکار ابراهیم یزدی» در آن سایت منتشر گردیده که گمان دارم از نظر حقوقی مصداق توهین و افترا به یک شخصیت حقیقی محسوب می‌شود.

هرچند در مملکتی که قوه قضائیه و هیئت نظارت بر مطبوعات و چندین نهاد قضایی و امنیتی رأساً با مطبوعات و رسانه‌ها برخورد می‌کنند و گمان دارم که بخشی از حاکمیت نیز بی‌تمایل نباشد که به دستاویز شکایت یکی از شهروندان، رسانه بخشی دیگر از حاکمیت را محدود و یا مسدود نماید، این‌جانب هیچ‌گونه تمایلی به شکایت از رسانه‌ها و افزودن دستاویزی بر ادعانامه‌های دادستانی در توقیف رسانه‌ها ندارم. در مطلب یادشده که نویسنده آن حتی جرئت استفاده از نام حقیقی خود را نیز در پای آن نداشته است، تعرضات متعددی صورت گرفته که برای تنویر افکار عمومی خواهشمندم پاسخ به سؤالات زیر را نیز در همان مکان منتشر نمایید.

سؤال اول اینکه آیا مطلب فوق‌الذکر طنز محسوب می‌شده است؟ چرا که متأسفانه علی‌رغم تلاشی که نویسنده از خود نشان داده است، من به جز هجو، چیزی در آن نیافتم و حتی در آن صورت نیز این هجویه از قلم فوق‌العاده سبک و بی‌هنری بهره برده بود که به نویسنده پنهان این مطلب توصیه می‌شود حداقل برای نگارش چنین مطالبی کمی در ادبیات فارسی مطالعه نموده و یا حداقل یکی دو مورد از هجویه‌های معروف زبان و ادب را رونویسی کنند.

معلوم نیست نگارنده مطلب چه خاطره تلخی از سفر با دوچرخه به دیار ما قزوینیان دارند که در جای‌جای مقاله از عواقب سوء این سفر سخن می‌گویند! تا آنجا که به یاد دارم ما قزوینیان همواره به مهمان‌نوازی شهره بوده‌ایم و برای اثبات این امر و رفع کدورت‌های موجود از آقای ف. م، نویسنده مقاله دعوت می‌کنم تا چندی در قزوین مهمان ما باشند.

۳۹۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

نویسنده در جایی به نامه من به حاج احمد خمینی در مورد تحریفاتی که در تاریخ می‌شود، اشاره نموده است. بد نبود به این نکته نیز اشاره می‌شد که آیا آقای احمد خمینی جوابی برای آن نامه داشتند یا خیر؟ برخی تاریخ‌نویسان کنونی، کاملاً معتقدند که تاریخ، داستان‌هایی است که مورد توافق حاکمان و غالبان باشد و برای همین نیز هرچه که می‌خواهند به‌عنوان تاریخ منتشر می‌سازند، اما گمان می‌کنم بسیاری از وقایع تاریخ معاصر، هنوز شاهدانی دارد که اگرچه کنج عزلت گزیده‌اند، اما هنوز شرافت خود به دنیا نفروخته‌اند و می‌توانند در مورد صحت و سقم برخی حوادث تاریخی شهادت دهند.

سایت بازتاب که تا این حد نسبت به افشاگری‌های تاریخی به‌طور مثال در مورد حسینیه ارشاد شوق نشان می‌دهد، به‌جاست با دعوت از حاضران در نوفل‌لوشاتو و عراق، یک بار تصویری کامل از آن وقایع را نشان دهد.

جهت اطلاع خوانندگان سایت بازتاب یادآور می‌شوم که علی‌رغم نظر نگارنده هجویه، در سال‌های ملی شدن صنعت نفت و سال‌های پس از کودتا، من در انجمن‌های اسلامی در دانشگاه فعالیت داشتم که شرح آن نیز در کتاب جنبش دانشجویی ایران در دهه ۲۰ و ۳۰ منتشر شده است. تعلق خاطر انجمن‌های اسلامی به نهضت آزادی ایران و لطفی که به شخص من دارند، نیز شاید بی‌ارتباط با این فعالیت‌ها نباشد.

همان‌طور که در مقاله مورد نظر اشاره شده است، در طول حدود نیم قرن فعالیت سیاسی، همواره از تأسیس هر نوع نهاد مدنی و اجتماعی حمایت کرده‌ام که در این راستا علاوه بر عضو هیئت مؤسسين «انجمن‌های اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا»، عضو تحریریه «راه مصادق»، عضو «انجمن اسلامی پزشکان در آمریکای شمالی و کانادا»، عضو «انجمن اسلامی جامعه‌شناسان و متخصصین علوم سیاسی آمریکا»، مؤسس «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت»، مؤسس و رئیس «جامعه اسلامی هیوستون»، عضو شورای مرکزی «جبهه ایران» شاخه آمریکا و عضو هیئت تحریریه مجله «اندیشه جبهه» و ... بوده‌ام و همزمان با فعالیت در رشته عملی مورد علاقه‌ام که متأسفانه در دوران انقلاب به یکباره تا مدت‌ها ناچار از کنار گذاشتن

طنز و هجو □ ۳۹۹

آن شده‌ام به قول نویسنده محترم در بخش زهرشناسی مراکز پژوهشی و تحقیقاتی هم فعالیت داشتم و به همین دلیل هم علی‌رغم ناخوشایندی برخی افراد، بسیاری از زهرهای مسمومی را که به سمت ایران نشانه می‌رود شناسایی می‌کنم.

در مورد ورود اعضای نهضت به مجلس شورای ملی پس از دولت موقت، تعبیر ورود از پنجره که معمولاً در مورد سارقان استفاده می‌شود، بیشتر برآزنده کسانی است که در نحوه و تعداد آرایششان شبهه‌های جدی وجود دارد که خوشبختانه تاکنون هیچ کس به خود اجازه نداده بود چنین شبهه‌ای را در مورد ورود اعضای نهضت به مجلس شورا مطرح کند و دقیقاً به همین دلیل هم از دوره بعد، شورای نگهبان تلاش نمود تا سدی بر سر راه کسانی که می‌توانند با آرای مردم به مجلس راه یابند، ایجاد نماید که نگارنده با تعبیر بستن پنجره مشعوفانه از این عمل شورای نگهبان حمایت نموده است. نگارنده در جایی مدعی شده‌اند که «با توجه به اینکه نظرات نهضت آزادی در مورد ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر، که برخلاف نظر رهبر انقلاب بود، همین که نهضتی‌ها در آن ایام کاری دست خودشان ندادند، خیلی هنر بود»؛ هرچند امیدی به واکنش بنیاد حفظ آثار آیت‌الله خمینی ندارم، اما فکر می‌کنم این بزرگ‌ترین توهین به شخصیت آقای خمینی است که اگر کسی برخلاف نظر ایشان نظری داشت، احتمالاً کاری دست خود می‌داد.

من با توجه به سال‌ها آشنایی نزدیک با آیت‌الله خمینی که ایشان در اوایل انقلاب سابقه این آشنایی را حدود بیست سال اعلام نمودند، به هیچ وجه ایشان را تا این اندازه دیکتاتور نمی‌دانم که در صورت مخالفت کسی با نظریاتشان با او برخورد نمایند؛ هرچند که برخی از زیردستان ایشان به اصطلاح کاتولیک‌تر از پاپ بوده و چنین نظری نداشتند که نمونه آن را هم می‌توان در بازداشت گسترده اعضای نهضت آزادی ایران و ماه‌ها زندان انفرادی و شکنجه در پی یک نامه انتقادآمیز در اول سال پس از درگذشت آیت‌الله خمینی دید.

آقای محتشمی در مصاحبه‌ای اعلام نمودند که بخشی از سران، خدمت آقای خمینی رسیده و اعلام نمودند که اعضای نهضت آزادی ایران با اسلام مخالفت می‌کنند و خواستار مجوز برخورد با اعضای نهضت آزادی بودند و ایشان پاسخ داد با اسلام

۴۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

مخالفت می‌کنند و یا با من و شما؟ و با وجود اصرار بسیار آن افراد، موفق به دریافت مجوز برخورد نشدند.

تنها نکته جالب این هجویه، همان بخشی است که به مباحث مربوط به کمیسیون ماده ۱۰ احزاب اشاره می‌کند و تقریباً روایتی مقرون به صحت از آن مسئله را مطرح می‌کند. در جلسه یادشده ناگهان نامه‌ای از آیت‌الله خمینی مطرح شده که پیش‌تر هیچ خبری از آن نبود و همان‌گونه که نویسنده متذکر شده، نامه تنها به امضای آیت‌الله خمینی بوده و بر اساس اعلام برخی شهود و نزدیکان بیت آیت‌الله خمینی، خط آن با خط ایشان متفاوت بوده است؛ و این در حالی‌ست که ایشان در وصیتنامه، پیش‌بینی چنین قضایی را کرده بودند و صراحتاً تأکید دارند که بعد از مرگ من تنها اسنادی از من اصالت دارد که هم خط و هم امضای من را توامان داشته باشد.

در بخشی دیگر از مطلب نیز نگارنده به روابط من با نوه دختری‌ام اشاره کرده بوده که احتمالاً مانند بسیاری دیگر از ادعاهایی که در ربع قرن اخیر وارد شده است، ثمره شنوهای نهادهای امنیتی مختلف بر زندگی خصوصی من می‌باشد که مطابق مدرک پیوست، یکی از آنها که احتمالاً توسط یک نهاد امنیتی کارگذاری شده بود، توسط یک نهاد امنیتی دیگر، هنگام تفتیش منزل من کشف شد.

در مورد انجمن‌های اسلامی هم علاوه بر آنچه که در مورد تعلق خاطر اعضای این انجمن‌ها به بنیانگذاران انجمن‌های اسلامی در دانشگاه در دوران ستم‌شاهی اشاره کرده بودم، توضیح این نکته ضروری است که از دوران پس از جنگ که دانشجویان توانستند به مرور در فضایی آرام‌تر به قول قرآن کریم «یستمعون القول و يتبعون احسنه» عمل نمایند، تا به امروز برخلاف بسیاری از منتسبان به حاکمیت، نزدیکی این قشر با نهضت هر روز بیش از روز گذشته بوده است؛ و شاید یکی از دلایل توقیف و منحل نمودن انجمن‌های اسلامی و تخریب دفاتر آنها در دولت اخیر نیز، اطلاع از همین مسئله بوده است.

زلزله مهیبی که نویسنده بازتاب، شادمانه از آن نام می‌برد، حتی از دید رئیس جمهوری وقت نیز توقیف فله‌ای مطبوعات لقب گرفت. البته جای تعجب نیست؛ چرا

طنز و هجو □ ۴۰۱

که هنوز هم برخی‌ها کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت مردمی مصدق را قیام ۲۸ مرداد می‌خوانند.

در ادامه نیز یادآور می‌شوم جایی که همه اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی ایران و بسیاری از علاقه‌مندان آن و فعالین ملی - مذهبی در ماه‌های متمادی در سال ۱۳۸۰ به سر می‌بردند اوین نبود، بلکه زندان‌های انفرادی و غیر قانونی ۵۹ متعلق به سپاه پاسداران و در حوالی میدان عشرت‌آباد بود که با اوین کیلومترها فاصله دارد، و نباید در اثر بی‌اطلاعی نویسنده با زندان کمیته مشترک (توحید) که در سال‌های اواخر دهه ۱۳۶۰ اعضای نهضت در آن شکنجه می‌شدند و یا بند امنیتی زندان اوین که در سال ۱۳۸۲ جوانان علاقه‌مند به نهضت آزادی در آن بازداشت می‌شدند، اشتباه شود. اما در حال حاضر، همچنان‌که اشاره شد:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موجدیم که آسودگی ما عدم ماست

نهضت آزادی ایران نیز علی‌رغم تمام فشارها و محدودیت‌ها توانسته با عضوگیری از میان جوانان پرشور و معتقد، نسلی جدید تربیت نماید و آرزوی بزرگ من نیز تنها این است که در فردایی نه چندان دور، هنگامی که مردم‌سالاری در میهنم نهادینه می‌شود، بار امانتی را که سال‌هاست بر دوش خود حس می‌کنم بر دوش این جوانان بگذارم.

۴- هجویه احمد شاملو در باب زبان

از شاملو، این را علیه شما پیدا کردم^۱

یوم جمعه، اول شوال، عید فطر. دل‌مان را خوش کرده بودیم که این روز را در سفر میمنت‌اثریم و دست امام جمعه دارالخلافه از دامنمان کوتاه است و نمی‌تواند از ما فطریه بدوشد.

اما همان اول صبح، میر کوتاه گردن شکسته، حال ما را گرفت. این میر کوتاه، پسر داماد علی‌خان چابهار است که رخت‌داری‌اشی ما بود و چند سال پیش در سفر کاشان

۱. از نوع تیتیر دانسته می‌شود این مطلب را یکی از دوستان دکتر یزدی به ایشان رسانده‌اند، ولی از منبع آن یادی نشده است (ویراستار).

۴۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

یکهو شکمش باد کرد، چشم‌هایش پلق زد، رویش سیاه شد و مرد. بردند خاکش کنند، ملاها جمع شدند الم‌شنگه راه انداختند که این، بی‌دین معصیتکار بوده، خدا روسیاهش کرده؛ نمی‌گذاریم در قبرستان مسلمانان دفنش کنند. لچارها هم وقت گیر آوردند، کسبه را واداشتند دکان و بازار را ببندند، دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن و شاه‌حسینی راه انداختند. از شهرها و دهات دور و بر هم آمدند ریختند تو مسجد جمعه. ملا را فرستادند رو منبر که چه کنیم چه نکنیم؟ گفت: این ملعون خبیث اصلاً دفن کردن ندارد؛ جنازه نجسش را باید با گه سگ آتش زد.

داشتند دست به کار می‌شدند که کاشف عمل آمد که علت مرگ آن بیچاره، خوردن خورش بادمجانی بوده که عقرب از دودکش بالای اجاق تو کماجدونش افتاده. خلاصه هیچی نمانده بود به فتوای ملاباشی جسد آن مرحوم مغرور را با سنده سگ فراوانی - که به همیاری جند اسلام از کوچه پس‌کوچه‌های کاشان و ساوه و نظنز و آن حوالی آورده وسط میدان شهر کود کرده بودند - هندی مندی کنند. خدا بشکند گردن حکیم‌باشی تولوزان را که با نشان دادن عقرب پخته، فتنه را خواباند.

سوزاندن جسد آدمیزاد پر و پیمانی مثل داماد علی‌خان با سنده سگ البته کلی سیاحت داشت و اتفاقی نبود که هر روز پا بدهد. حالا اگر صاحب جنازه رخت‌دار مخصوص بوده باشد هم گو باش، ما که بخیل نیستیم. مرده‌اش که دیگر به حال ما فایده‌ای نداشت. فقط تماشای آن مراسم پر شکوه هندو - اسلامی از کیسه ما رفت.

الغرض صحبت سر میر کوتاه بود. خُبث طینت این بد چابھاری به اندازه‌ای است که از همان دوران غلام‌بچگی توانست اول خفیه‌نویس دربار همایون شود. همه شرایط خفیه‌نویسی در او جمع است. پستان مادرش را گاز گرفته، دست مهتر نصیب عیار را از پشت بسته است. پول کاغذی را تو کیف چرمی ته جیب آدم می‌شمارد. ولدالزنا حتی از تعداد زالوهایی که نایب‌السلطنه و صدراعظم و امام جمعه به بواسیرشان می‌اندازند هم خبر دارد. آدم نابازه حرام‌زاده‌ای است. خود ما هم ته دل از او بی‌توهمی نیستیم، اما دوام اساس سلطنت را همین گونه افراد ضمانت می‌کنند.

شنیده بودیم قحبه جمیله‌ای را تور کرده به لُهو و لعب مشغول است. معلوم شد در عوالم جاسوسی و خدمتگزاری، ضعیفه را پخت و پز کرده، پیش او انگریزی (انگلیسی)

طنز و هجو □ ۴۰۳

می‌آموزد. امروز محرمانه کاغذی در قوطی سیگار جواهرنشان ما قرار داده بود با این مطلب که:

«all ready بیشتر نوکرهای دربار همایون connection سلطان روسپی‌خانه شده، قرار داده‌اند با روی کار آمدن Candida او بیضه اسلام را disappeared کنند.»
هر چه بیشتر خواندیم کمتر فهمیدیم، بلکه اصلاً چیزی دستگیرمان نشد. دل‌پیچه همایونی را بهانه کرده روانه تویلت شدیم که همان دارالخلائی خودمان باشد. بحمدالله این قدرها انگریزی می‌دانیم و به میر کوتاه اشاره فرمودیم که در این روز عید، افتخار آفتابه‌کشی با اوست. رفتیم پشت پرده دارالخلا خف کردیم و همین که میر کوتاه با آفتابه رسید، گریبانش را گرفته فی‌المجلس به استنطاق او پرداختیم که: پدر سوخته چه مزخرفاتی تحریر کردی که حالی مان نمی‌شود؟ فقط کلمه کاندیدا را فهمیدیم!
در کمال بی‌شرمی گفت: قربان، وَاَلَا بَلَّا بعضی از مطالب معروضه Persian word ندارد.

فرمودیم: Persian word دیگر چه صیغه‌ای است؟؟

عرض کرد: یعنی کلمه فارسی.

لگدی حواله‌اش کردیم که: حرام‌لقمه، حالا دیگر فارسی، کلمه فارسی ندارد!!!!
محل نزول لگد شاهانه را مالید و نالید و گفت: تصدیق بفرمایید. منظور چاکر این بود که آن کلمات در فارسی لغت ندارد.

محض امتحان سؤال فرمودیم: آن کلمه اول چیست؟

عرض کرد: all ready .

تو شکمش واسرنگ رفتیم: که خُب یعنی چه؟

به التماس افتاد که: سهو کردم؛ یعنی جنج یا همین حالاشم نیت سوء نداشتیم. انگریزی‌اش راحت‌تر بود، انگریزی عرض کردم.

پرسیدیم: آن بعدی‌اش، آن بعدی چی، نمک به حرام؟

اشکش سرازیر شد. عرض کرد: connection یعنی رابط در اینجا یعنی جاسوس.
گلویش را چسبیدیم فرمودیم: مادرت را برای عشرت عساکر همایونی روانه باغ شاه می‌کنیم، تخم حیض. حالا دیگر در زبان خودمان کلمه جاسوس نداریم؟! تو همین دربار قضا اقتدار ما، چوب تو سر سگ بزنی جاسوس می‌ریند پدرسوخته.

۴۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

حالا جاسوس نداریم؟! صدر اعظم ممالک محروسه، جاسوس انگریز است، وزیر دربار جاسوس نمسه (اتریش)، نایب السلطنه زن طلب، جاسوس روس. و گوش شیطان کر به خواست خدا خود ما این اواخر جاسوس نمره اول نیکسون دماغ و بیسینجریم. جاسوس نداریم!!؟

با صدای خفه از ته حلقوم عرض کرد: قبله عالم دارید جان نثار را خفه می فرمایید. مختصری شل فرمودیم نفسش پس نرود. سؤال شد: آن آخری، آن دسته پیر را از کجا درآوردی؟

عرض کرد: دسته پیر خیر قربان (disappeared) d- i- s- a- p- p- a- r- e- d یعنی ناپدید.

دیگر خونمان به جوش آمده بود.

در کمال غضب فرمودیم: مادربه خطا حالا می دهیم بیضه هایت را فلان بهمان کنند تا فارسی کاملاً یادت بیاید!

القصه، مرتیکه حال ما را گرفت. نگذاشت عید فطر به این بی سرخری را با خوبی و خوشی به شب برسانیم.

از اخته کردنش در این شرایط پلتیکی چشم پوشی کردیم؛ در عوض دستور فرمودیم میرزا طبیب شیرازی او را ببرد بنشانند وادار کند جلوی هر کدام از آن کلمات منحوسه هزار بار معنی فارسی اش را به خط نستعلیق شکسته مشق کند. دیدیم میرزا طبیب دهنش را پشت دستش قایم کرده می خندد.

پرسیدیم چیست؟ عرض کرد: قربان خاک پای جواهرآسایت بشوم بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست. ملا ابراهیم یزده خاصی (اسم اصلی دکتر ابراهیم یزدی) که این اطراف پیشنماز بود، صلوات را صیلویت می گفت و نصفش را انگریزی صادر می کرد.

صَبَّهَ آلَا مَاحَمَدَ and all his family مبلغی خنده فرمودیم حالمان بهتر شد. به میرزا طبیب گفتیم به آن پدر سوخته بگو پانصد بار بنویسد، هزار بار زیاد است؛ از شغل شریفش باز می ماند.

۵- حمله انتقادی به دکتر یزدی در قالب طنز

بررسی جراید را این بار از شجاعت و رشادت جناب آقای مهندس بازرگان، نخست‌وزیر، آغاز می‌کنیم. اگر شما خوانندگان عزیز هم به رشادت و شجاعت ایشان عقیده دارید و یا خلاف آن را تصدیق می‌کنید برای ما بنویسید.

«روزنامه بامداد»: «آقای دکتر یزدی، وزیر امور خارجه در مصاحبه‌ای گفت: آقای مهندس بازرگان شجاع‌ترین مرد ایران است.»

«جوشن»: برادر دکتر یزدی عزیز، صاحب‌نظر، صاحب‌فکر و در بعضی از موارد صاحب تشخیص که بدانی به قول معروف شتر را کجا بخوابانی، هستی، ولی در مورد شجاعت آقای مهندس بازرگان مخلص به تشخیصت شک و تردید دارم. خوب دکتر جون، ما حالا سراغ پهلوانان افسانه‌ای باستانی نظیر رستم و گودرز و سهراب و غیره نمی‌رویم و می‌گوییم همگی آنها مالیده، ولی خوب این کاری است که شما شجاعت و دلاوری پهلوانان یزدی، پهلوانان تختی و همین دکتر چمران خودمان، وزیر دفاع جمهوری اسلامی را که با آن شجاعت و از خودگذشتگی از هلی‌کوپتری پایین آمد و دشمن را تار و مار کرد و دیگر شجاعان را نادیده بگیری و بفرمایید مهندس بازرگان شجاع‌ترین مردم ایران است؛ نه جانم، نه عمرم، نه عزیزم. وزیر خارجه هستی، باش؛ ما را در مجالس و محافل دعوت نمی‌کنی، نکن؛ توجهی به مندرجات جراید نداری، نداشته باش؛ اینها به جای خود محفوظ، ولی دکتر جان از تحصیلات مهندس بازرگان هر چه بگویی حرف و ایرادی نیست. باید گفت بر منکرش لعنت. از صحت علمش صحبت بفرمایید، همه قبول دارند؛ از صفا و صمیمیتش نسبت به دوستان و خویش و قوم‌ها ذکر کنید، قولی است که جملگی بر آنند. ملاحظه می‌فرمایید همه‌شان بحمدالله مصدر کارند و یک بی‌کار در آن دار و دسته و حول و حوش نیست. چند وقت دیگر هم که دوران دولت موقت پایان یافت، هر یک از ایشان سر کار شرکت‌ها ...

«روزنامه بامداد»: «دکتر یزدی گفته است: من معتقدم گروگان‌ها باید محاکمه می‌شدند.»

«جوشن»: ای ناقلا، داری خلاف وعده و وفا عمل می‌کنی دکتر جون. از یک طرف با مستر برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر ملاقات و خوش و بش می‌کنی و قول و قرار

۴۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

دوستی و مودت می‌گذاری و هنوز مرکب آن قول و قرار کذایی خشک نشده، خلف وعده می‌نمایی و اعتقاد پیدا می‌کنید که باید دوستان آمریکایی‌تان محاکمه می‌شدند. برادر، ما که می‌دانیم شوخی‌ات گرفته است، ولی شوخی هم حد و اندازه‌ای دارد؛ بنابراین، بهتر است تا همین جا قال قضیه را بکنی و شوخی را کنار بگذاری؛ زیرا این قبیل شوخی‌ها در شأن دکتر تحصیل‌کرده و دیپلمات و سیاستمدار عزیزی چون جناب عالی نیست. من در عالم دوستی گفتم؛ شما دیگر مختارید قبول کنید یا نکنید. «روزنامه جمهوری اسلامی»: «انتخاب مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی نیز پر مفهوم است».

«جوشن»: برای ارادتمند از پرمفهومی گذشته است، بلکه به صورت گیج‌کننده‌ای در آمده است. گفته و می‌گوییم خدایا زین معما پرده بردار. مگر همین مهندس بازرگان نبود که بارها از جانب حوزه علمی قم مورد انتقادات شدید قرار گرفت؟ مگر همین مهندس نبود که بدون اطلاع امام با برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر ملاقات کرد؟ مگر همین مهندس بازرگان شریک و وکیل مدافع امیرانتظام نیست؟ مگر همین مهدی بازرگان نیست که شادروان سعید نفیسی در کتاب «نیمه راه بهشت» صفحه ۸۹ به‌طور کنایه به او تاخته است. مگر همین مهندس بازرگان نبود که در زمان صدارت به جای استفاده از وجود جوانان لایق و تحصیل‌کرده، تمام قوم و خویشان و شرکای خود را دور و برش جمع کرد و نه ماه وقت مملکت و مردم را تلف کرد؟ در این صورت آیا بنده حق ندارم در باره انتخاب آقای مهندس بازرگان دچار سرگیجه شوم؟

۶- مصاحبه خیالی طنز نشریه کیهان هوایی با دکتر یزدی

خنک شد!

مدت‌ها بود که «دس‌انداز» از آقای دکتر یزدی خبری نداشت، تا اینکه شورش‌های اخیر در شهرهای آمریکا، بی‌اختیار و از طریق «تداعی معانی»، «دست‌انداز» را به یاد ایشان انداخت. دیگه معطل نشد، تلفونو برداشت و زنگ زد:

- الو ... آقای دکتر یزدی

- هلو. داکتر یزدی اسپیکینگ (دکتر یزدی صحبت می‌کنه).

- الو: من دست‌انداز هستم. این دیگه چه جور صحبت کرده؟

طنز و هجو □ ۴۰۷

- دست انداز و مرض. این چه وقت زنگ زده؟ مگه نمی‌دونی من استرس دارم؛
یعنی عصبانی و ... هستم؟ ...
- مگه چی شده؟
- دیگه می‌خواستی چی بشه؟ یک مشت سیاه پاپتی، آمریکا رو به آتیش کشیدن!
راستی صداتشو در نیاری که حاکمیت سوءاستفاده می‌کنه ...
- مگه من تا حالا در باره قضیه «مستر رایت» یا اخبار نظامی که در زمان جنگ هر
طوری بود به عراق می‌رسوندین یا ماجرای اون یارو توی دفتر نهضت آزادی که
داشت گذش در میومد و ... حرفی زده‌ام که این دفعه دوش باشه؟
- خب، فقط می‌خواستم تأکید کرده باشم ... آخه خیلی دلم شور می‌زنه ... درست
مثل اون روزهایی که ایران، خرمشهر و آبادان رو از دست عراق پس گرفته بود ...؛ یا
مثل اون روزهایی که دانشجویان سفارت آمریکا رو گرفته بودن ... اصلاً می‌گم نکند
این شورش‌ها در شهرهای آمریکا هم کار جمهوری اسلامی ایران باشه؟! راستی
چطوره نهضت آزادی و جبهه ملی یک اطلاعیه مشترک بدن و این حرکت رو به شدت
محکوم کنن؟ ... ها؟ چطوره؟ ...
- کی رو محکوم کنن؟ ... سیاهان آمریکایی رو؟
- نه بابا، تو هم عجب خنگی هستی ها؟ منظورم اینه که جمهوری اسلامی ایران رو
محکوم کرد ...
- چرا؟
- آخه اونا هر چی باشه تابعیت آمریکایی دارن، واسه همین اگر محکومشون کنیم
ممکنه زبونم لال به پرستیژ آمریکا لطمه بخوره ...
- خوب بگین سیاه‌پوستان شورشگر از کشورهای آفریقایی و فقط برای برپایی
شورش وارد آمریکا شده‌اند ... چطوره؟ ... این جواری پرستیژ آمریکاجونتون هم حفظ
می‌شه.
- گل گفتمی ... اما ... حالا که قراره بگیم سیاهان شورشی از یک کشور دیگه برای
شورش به آمریکا رفتن، خب چرا نگیم از جمهوری اسلامی ایران اعزام شدن؟ آخیش
... دلم خنک شد.

۷- نامه به کیهان هوایی در باره تکذیب مصاحبه با دست‌انداز - ۱۳۷۱/۴/۲۷

مدیر مسئول «کیهان هوایی»

بعد از سلام. روزنامه «کیهان هوایی» در شماره ۲۸۵ به تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۷۱ در مطلبی تحت عنوان «دست‌انداز» مطالبی در باره این‌جانب آمده است که کذب، خلاف واقع و موهن و برخلاف موازین قانونی و شرعی است. و از این طریق قانون مطبوعات، جواب زیر را در همان سؤال درج نماید.^۱

۱- نویسنده مدعی شده است که با این‌جانب تلفنی، مکالمه‌ای نموده است. این کذب محض است. نه ایشان و نه فرد دیگری از «کیهان هوایی» با این‌جانب مکالمه تلفنی نداشته است. احتمالاً نویسنده دچار وهمیات بوده است.

۲- نویسنده در آن مکالمه تلفنی موهوم، پنداشته است که در آغاز مکالمه جوابش را به انگلیسی شنیده است.

اولاً این قسمت نیز نظیر اصل تلفن، وهمیات نویسنده است. مگر آنکه نویسنده در آن مکالمه موهوم، با مخاطب خود به زبان بیگانه سخن گفته باشد که برطبق حدیث: با مردم مطابق فهمشان سخن بگویید، به همان زبان جواب شنیده است.

ثانیاً نویسنده با جعل این مکالمه تلفنی و انتصاب آن به این‌جانب، ضمن اقرار زیر به آشنایی این‌جانب به زبان انگلیسی، خواسته است چنین نگاه کند که این آشنایی زشت و گناه است. اما چنین نیست. دانستن زبان بیگانه نه زشت است و نه کفر. قباحت و زشتی برای آنانی است که سال‌های دراز در آمریکا یا دیگر کشورهای بیگانه زیسته و زبان مردم آن سامان را حتی در حد یک محاوره عادی فرا نگرفتند، و عمر را به بطالت گذرانیدند، و خواندن کتاب از هر نوعش و به هر زبانی را غیر انقلابی خواندند.

مگر نویسنده قرآن نخوانده و یا به کلام خداوند تبارک و تعالی توجه ننموده است که در سوره روم، آیه ۲۲ فرمود: «اختلاف زبان در میان آدمیان صنع پروردگار و از آیات خداوند است». چرا در ذهنیات بعضی‌ها علم و دانش زشت است؟! دانستن زبان

۱. اینجا جمله‌بندی مطلب درهم ریخته است. درست آن بود گفته شود: مطابق قانون مطبوعات، این پاسخ را در همان صفحه و همان ستون درج کنید (ویراستار).

طنز و هجو □ ۴۰۹

و تسلط بر آن، نظیر انگلیسی به معنای پذیرفتن فرهنگ آن مردم نیست. چه بسیار مردمی که هرگز در خارج از کشور نبوده‌اند و یا بوده‌اند و هیچ یک از زبان‌های بیگانه را هم نیاموخته‌اند، اما از فرق تا نوک انگلستان پاهایشان فرنگی هستند و فرنگی فکر می‌کنند.

بالاخره برای کسانی که با فرهنگ ملی و با ایرانیت مخالف هستند و ملی‌گرایی را مترادف با کفر می‌دانند، سخن گفتن به فارسی یا زبان بیگانه چه تفاوتی می‌کند؟ در یوم‌الدین خداوند، با چه زبانی با آدمیان سخن گفته می‌شود؟

۳- نویسنده در مکالمه‌ای موهوم، زبان به هُمرات و گُمرات آلوده ساخته و به نقل دروغ از این‌جانب رو آورده است که: «یک مشت سیاه پاپتی آمریکا را به آتیش کشیدن...».

اگر نویسنده محترم از عالم و همین و جهان هاویه پای به بیرون می‌گذاشت و فارغ از مرض‌های قلبی و تنگنای اندیشه‌هایش می‌خواست نظر بدهد، می‌توانست از آن برادران رنگین‌پوست مسلمان آمریکایی، که هم‌اکنون در ایران هستند و در خدمت برخی از نهادهای جمهوری اسلامی خدمت می‌کنند، در مورد خدمات و فعالیت این‌جانب به جامعه رنگین‌پوستان آمریکا مشورت و نظرخواهی و تحقیق می‌کرد و در وادی گمراهی قلم به جعل این اباطیل نمی‌آلود.

۴- نویسنده مدعی شده است که: «مگه من تا حالا در باره قضیه «مستر رایت» یا اخبار نظامی که در زمان جنگ هر طوری بود به عراق می‌رسوندین، یا ماجرای اون بارو توی دفتر نهضت آزادی که داشت گذش در می‌اومد و ... حرفی زده‌ام که این دفعه دوش باشد».

اینها نیز یک تهمت‌های زشت و کثیف و بی‌شکل است. اگر سندی یا مدرکی در باره این اتهامات دارید آنها را منتشر سازید؛ و اگر ندارید، که مطمئناً ندارید، از خدا بترسید، و اگر از خدا نمی‌ترسید و به روز جزا ایمان ندارید آزاده باشید. هر کس که با مواضع سیاسی یا ایدئولوژیک نهضت آزادی ایران و رهبران یا اعضای آن مخالف باشد حق دارد آن مواضع را نقد کند و با اسم و امضای صریح خود منتشر سازد، اما توسل به این شیوه‌ها برای هیچ‌کس نجات و رستگاری نمی‌آورد. تاریخ را باید خواند و عبرت

۴۱۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

گرفت؛ حتی می‌توان به حافظه رجوع کرد. در همین دوران کوتاه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کسانی بودند، که با قلم و زبانی قوی‌تر و رساتر حق و انصاف و عدالت را زیرپا گذاشتند و برخلاف دستورات قرآنی به ادبیات جاهلی توسل جستند، جعل سند کردند؛ حتی حرمت و قداست نمازهای جمعه را پاس نداشتند؛ هم آنها که تنها هنرشان و انگیزه‌شان برای کسب مقام و امکانات، لجن‌پراکنی علیه شخصیت‌های خدمتگزار اسلام و ایران بود، اکنون کجا هستند؟ در چه وضعی و در چه شرایطی قرار دارند! آیا نمی‌خوانند و نمی‌دانند که: «چاه مکن که خود افتی!»، یا «چاه کن همیشه تبه چاه است»؟

استفاده از ادبیات در زبان سیاسی از این نوع، برای مقابله با مخالفین سیاسی و عقیدتی در شأن روزنامه‌ای که توسط مؤسسه کیهان، که سرپرستش مدعی است زیر نظر ولی فقیه قرار دارد، نمی‌باشد.

اگر حرف حقی باشد، منطقی مفیدتر و مؤثرتر است. با زبان رمالان سیاسی تار کج نفسانیات هیچ فردی به جایی نمی‌رسد.
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین.

دکتر ابراهیم یزدی - ۲۷ تیرماه ۱۳۷۱

۸- کلیدواژه‌های دکتر یزدی (طنز)

رضا قلی‌زاده

باور کنید نوشتن در مورد شخصیت‌های سیاسی ایرانی خصوصاً کسانی که در دوران معاصر و در قید حیات هستند، کار سختی است؛ علی‌الخصوص شخصیت تاریخی گرانقدری همچون دکتر ابراهیم یزدی که هویت تاریخی ایشان با تاریخ معاصر خاورمیانه هم پیوندهای عمیق و معناداری دارد. از نظر من و شاید برخی از هم‌نسلی‌های بعد انقلاب، دکتر یزدی کتاب خاطرات سیاری است که هر از چندگاهی با طوفان حوادث ورق می‌خورد و ما چند سطری از تاریخ انقلاب و خاور میانه را می‌خوانیم. امیدواریم که روزی تمام این صفحات خوانده شوند. الغرض و المرض

۱. اصل ضرب المثل این است: «چاه مکن بهر کسی / اول خودت بعداً کسی».

طنز و هجو □ ۴۱۱

اینکه حکایت بنده حقیر سراپا تقصیر از دکتر یزدی به روش عامیانه، یعنی در پای کرسی نشستن و شعر خواندن و حکایت شنیدن در زیر نور چراغ گردسوز در سرمای سخت شب یلداست. این روش هنوز در بسیاری از مناطق ایران کاربرد دارد.

کلید واژه های مرتبط با دکتر یزدی

قزوین، تهران، دارالفنون، داروسازی، دکتر فتح الله اعلم، آمریکا، جبهه ملی، انجمن های اسلامی، نوفل لوشاتو، مشاور امام، شورای انقلاب، نهضت آزادی، مدرسه رفاه، معاون نخست وزیری، صادق قطب زاده، موسسه کیهان، وزیر امور خارجه، لیبرال، پیمان سنتو، جنبش غیرمتعهدها، روز قدس، سپاه پاسداران، دکتر علی شریعتی، مطهری، امام موسی صدر، چمران، فیدل کاسترو، فتح، حماس، رجب طیب اردوغان، راشد الغنوشی، جمال عبدالناصر، صدام حسین، جرج بوش پدر، کارتر، ساواک، خلخالی، منتظری، جنبش سبز، سران فتنه، یورگن هابرماس، نوام چامسکی، قاضی صلواتی، ژنتیک مولکولی، اقتصاد اسلامی، سه جمهوری، غده خوش خیم پروستات. حالا شما خودتان کلاهتان را قاضی کنید!

مثنوی نیمه کاره از روی دست مولوی در شرح احوال دکتر ابراهیم یزدی

آن یکی یزدی به کشتی در نشست	رو به کشتیان نهاد آن دم نشست
گفت هیچ از فلسفه خوانده ای گفت لا	گفت: نیم عمر تو شد در فنا
دلشکسته گشت کشتیان ز تاب	لیک آن دم کرد خامش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند	گفت کشتی بان بدان یزدی بلند
هیچ دانی فقه و مغلطه؟ حالا بگو	گفت خیر آقا، ای خوش کلام ماهرو
گفت کل عمرت ای یزدی فناست	زان که کشتی غرق این افکارهاست
مغلطه باید نه اینجا فلسفه	فلسفه دانی و لاکن غلطه
گر تو علامه زمانی در جهان	پس برو بنشین و پیش ما نمان
(القصه) مرد یزدی را از آن در دوختیم	تا شما را جبر و فقه آموختیم

ضرب المثل های بعد از انقلاب اسلامی

هر که به یزدی نزدیک تر است، هنوز نشکفته گلش، او پرپر است.

۴۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

هرکه به یزدی نزدیک‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند. یک روز یک یزدی سنگی را میندازه تو آب که چهل سال بعد همیشه سنگ را از چاه درآورد.

با قزوینی شوخی نکن، شاید که او یزدی بود یزد به باقلواش مینازه، قزوین به یزدی‌اش).

قانون بقای روحانی و اپوزیسیون

دکتر علاوه بر رد کردن برخی از نظریه‌ها - که تاوان سختی هم به خاطر آن داده است - خودش هم صاحب نظریه است. آخرین نظریه دکتر یزدی، قانون بقای روحانی و اپوزیسیون است.

برخی معتقدند که این همان قانون بقای ماده و انرژی است که در فضای بسته صادق است. حالا باید ببینیم که آگه خدای ناکرده کمی لای درب‌ها را باز کنند یا ناخواسته لای دری بر اثر فشار بیرونی باز شود، باز هم ماده و انرژی در داخل ثابت می‌ماند؟ و فقط از صورتی به صورت دیگر در میاد، یا به‌طور کلی همه چیز دود میشه و هوا میره، و انرژی‌های نوظهوری جاشون را پر میکنه؟ به هر حال باید صبر کرد. هنوز من رديه‌ای بر نظریه دکتر پیدا نکردم.

نتیجه‌گیری

اگر بسیاری از نخبگان علمی کشور از ساختار مغز انیشتین تعریف و تمجید می‌کنند و از آن شگفت‌زده هستند و یا بسیاری از هنرمندان و موسیقی‌دانان داخلی و خارجی، حنجره طلایی هاید را تحسین می‌کنند، ما نیز از بینی دکتر یزدی شگفت‌زده هستیم؛ چون دکتر شامه سیاسی بسیار قوی و استثنایی دارد.

به‌طور کلی سه نظر در مورد دکتر وجود دارد: طرفداران نظر اول معتقدند که: اگر می‌خوای بدونی دیروز در مملکت چه اتفاقی افتاده و چه خبر بوده، برو روزنامه اصلاح‌طلبان را بخون. اگر می‌خوای بدونی فردا چه اتفاقی در کشور میافته، برو «روزنامه کیهان» عمو حسین را بخوان و اگر می‌خوای بدونی چند سال دیگر تو مملکت احتمال داره چی پیش بیاد، برو یک مقاله از دکتر را بخون! و طرفداران نظریه

طنز و هجو □ ۴۱۳

دوم معتقدند که: اگر دکتر یزدی نبود همه چیز سر جای خودش بود و الآن کشوری داشتیم به سرسبزی جنگل‌های مازندران و گلستان! و طرفداران نظریه سوم معتقدند که: اگر دکتر یزدی به جای داروسازی و مطالعات پیرامون تغییرات جهشی در مواد ژنتیک، کمی بیشتر ریاضی می‌خواند به احتمال زیاد محاسباتش بهتر از کار درمی‌آمدند. با این اوصاف، و این همه حساسیت نسبت به دکتر یزدی، نتیجه نهایی این است که: اگر دکتر بهشتی یک ملت بود، دکتر یزدی یک انقلاب است.

منبع: <https://melimazhabi.com/maghalat/> - پنج‌شنبه ۱۵ ژانویه ۲۰۱۵.

۹- نقد روزنامه جوشن بر مدیریت دکتر یزدی بر روزنامه کیهان

«روزنامه جوشن»: شاد و خرم باشی ای دوست، تو و فامیل و جمع دوستانه. راستی مانند اینکه ستاره «روزنامه کیهان» با ستاره دکترهای داروساز جور درآمده! ابتدا دوست و همشهری عزیز ما دکتر سمسار، دکتر داروساز سردبیر «کیهان» شد؛ در دنبال ایشان اکنون دکتر یزدی عزیز که دکتر داروساز است، سردبیری «کیهان» را به عهده گرفته است. هیچ بعید نیست که با رفتن دکتر یزدی به مجلس، نوبت به سرپرستی دکتر داروساز دیگر چون دکتر ممکن، معاون وزارت ارشاد برسد! هم‌اکنون ما به رسم علی‌الحساب می‌گوییم مبارک است.

«روزنامه کیهان»: «دکتر یزدی گفت: اینکه نباید سانسور در مطبوعات باشد، یک اصل اسلامی است».

«روزنامه جوشن»: دکتر جون قربان دهند. چه گفتار و کلمات زیبایی به دهان آوردی؛ حتماً که از شهر و دیار آن آزاده‌مرد ملی عارف قزوینی هستی! ولی دکتر تو را به جان هر کس که دوستش داری، به من بگو هنگامی هم که در دولت جناب آقای مهندس بازرگان - ملانصرالدین شناس معروف - عضویت داشتید به چنین افکاری می‌اندیشیدید و یا خیر؟ هر گاه نخواستید بنویسید، یواشکی تلفنی به ارادتمند جواب مرحمت فرمایید. واقعاً قربان هر روح آزاد و آزادی‌خواهی که چنین افکاری در مغزش پرورش دهد و از روی ایمان برای هدایت همگان بیانش کند.

۴۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱۰- سنگ قبر ابراهیم یزدی رو شکستن!

رفتن سنگ قبر ابراهیم یزدی رو شکستن که مثلاً بندازن گردن حزب اللهی‌ها. و آلاً زنده‌اون خدایامرز اینقدری مهم نبود که حالا مرده‌ش جای خود داره.

یه ایده دیگه بساط کنید بی زحمت!

منبع: <http://www.jahannews.com/news/593428/>. پنجشنبه ۳ اسفند

۱۳۹۶، کد مطلب: ۵۹۳۴۲۸.

فصل پنجم

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب

الف - نقش تاریخی دکتر یزدی در انقلاب و ماجرای سفر امام خمینی به پاریس

- گفت و گوی روزنامه اعتماد با صادق طباطبایی - ۲۵ اسفند ۱۳۹۰

*کسانی که از روز اول تا آخر جزو کادر ثابت نوفل لو شاتو بودند، در راس آنها آقای دکتر یزدی بود که مورد احترام امام هم بودند. آقایان دکتر حسن حبیبی، بنده، صادق قطب‌زاده، سید احمد و حاج مهدی عراقی که به اتفاق آقای موسوی خویینی‌ها همان دو - سه هفته اول از ایران آمد و امور تدارکاتی و مدیریت داخلی را بر عهده داشت.

۲- ناگفته‌های انقلاب در شهر کتاب

فیگارو و لوموند، ممنوعیت مصاحبه با امام را شکستند - خبرگزاری مهر -

۱۳۹۰/۱۱/۹

صادق طباطبایی با بیان ناگفته‌های انقلاب گفت: هنگام ورود امام خمینی (ره) به پاریس، دولت فرانسه به ایشان گفت که اجازه مصاحبه با رسانه‌ها را ندارد، اما با مصاحبه محرمانه‌ای که «روزنامه فیگارو» با ایشان انجام داد و به تبعش مصاحبه «روزنامه لوموند»، این طلسم شکست.

به گزارش خبرنگار مهر، دهمین نشست دیداری با اهل قلم، شب گذشته با حضور سید صادق طباطبایی و مخاطبانش، شب گذشته شنبه هشتم بهمن در شهر کتاب مرکزی برگزار شد.

طباطبایی در ابتدای این برنامه که به بهانه بیان ناگفته‌های انقلاب تشکیل شده بود، گفت: عنوان ناگفته‌های انقلاب، برای این جلسه بسیار گسترده و وسیع است. هم از نظر زمانی که وقت اندکی داریم و هم اینکه چنین کاری به تنهایی از عهده من بر نمی‌آید، مگر اینکه بخواهم ناگفته‌های خاطرات خودم را بگویم. همه دیده و

۴۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

شنیده‌اید که پس از رشد بحران در کشور، جلسه‌ای در واشنگتن برگزار شد که حاصلش این بود که از عراق خواسته شد جلوی امام خمینی (ره) را بگیرند تا صدایشان به مردم ایران نرسد.

امام به عراقی‌ها گفت: من نسبت به مردم ایران تعهد دارم

وی افزود: تصورشان [امام خمینی] این بود که با این کار جلوی رشد شتاب مبارزات مردم را می‌گیرند؛ بنابراین، رژیم صدام به امام (ره) رجوع کرد و اعلام کرد که سکوت کن؛ چون ما تعهداتی نسبت به دولت ایران داریم. امام (ره) هم به آنها گفتند: همان‌طور که شما نسبت به دولت ایران تعهد دارید، من هم نسبت به مردم ایران تعهد دارم و نمی‌توانم سکوت کنم؛ حتی اگر یک روز از عمرم باقی مانده باشد، به بیان حقایق خواهم پرداخت. اگر می‌توانید مرا تحمل کنید؛ در غیر این صورت از این کشور به کشور دیگری می‌روم. چند روز بعد پیام آوردند که نمی‌توانیم حضور شما را در عراق تحمل کنیم. به این ترتیب امام (ره) با برنامه‌ریزی به پاریس رفت.

این نویسنده در ادامه گفت: من از جمله کسانی بودم که در پاریس در خدمت ایشان بودم. آن زمان در آلمان تحصیل می‌کردم. زمانی که امام (ره) می‌خواست به پاریس برود، مصادف با برگزاری کنگره سالانه انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های اروپا در آخن آلمان بود. کنگره موقتاً تعطیل شد و من سریع به بوخوم رفتم. تلاشم این بود که وقتی امام (ره) به پاریس می‌رسد آنجا باشم، ولی پروازم تاخیر داشت و وقتی به پاریس رسیدم که امام (ره) مستقر شده بود. اولین خاطره‌ام از دیدار حضوری با ایشان در پاریس با سلام و احوال‌پرسی همراه بود که با تبسم وارد محل اقامت شدم و ایشان اشاره کرد که بیا پیش من بنشین.

امام گفت: اگر دایه‌ات بود اینجا نمی‌آمدم

طباطبایی ادامه داد: اولین جمله‌ای که بعد از سلام گفتم، این بود که آقا شما کجا، اینجا کجا؟ امام (ره) با یک حالت افسرده گفت: اگر دایه‌ات^۱ بود، اینجا نمی‌آمدم. بد نیست

۱. منظور امام موسی صدر است که دایه آقای صادق طباطبایی بود.

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۱۷

به یک نکته که در برخی از کتاب‌های خاطرات اشاره می‌شود و واقعیت ندارد، اشاره کنم. گفته می‌شود که وقتی امام می‌خواست از نجف به پاریس برود، آقای ابراهیم یزدی با ایشان بود. این حرف صحیح است؛ چون عده‌ای می‌گویند چون من با امام (ره) نبوده‌ام پس آقای یزدی هم نبوده است. اما در آن زمان گذرنامه‌های ایرانی برای سفر به اروپا نیازی به ویزا نداشت؛ یعنی برای سفر امام (ره) به پاریس لازم نبود ایشان ویزا بگیرد.

وی گفت: گفته می‌شود که مقامات عراقی می‌خواستند امام (ره) با هواپیمایی عراق سفر کند، ولی دوستان می‌خواستند ایشان با ایرفرانس به پاریس برود؛ بنابراین، تدابیری اتخاذ شد تا ایشان با ایرفرانس برود و مشکل امنیتی پیش نیاید؛ درحالی‌که این حرف اصلاً صحیح نیست، بلکه واقعیت این است که وقتی رژیم عراق، قاطعیت امام (ره) را دید، نگران شد؛ چون اگر بلایی سر ایشان می‌آمد، بغداد خود را مسئول می‌دانست و باید پاسخگو می‌بود؛ بنابراین، تدابیری اتخاذ کرد که حالا که امام (ره) دارد می‌رود، به سلامت به پاریس برسد. با این اوصاف، مقامات پاریس نباید از سفر امام باخبر می‌شدند. رسانه‌ها هم وقتی از ماجرا خبردار شدند که امام (ره) در پاریس مستقر شد. نزدیک عصر آن روزی که امام (ره) به پاریس رسید، مقامات فرانسوی به دیدار ایشان آمدند و گفتند ما تازه مطلع شدیم شما آمده‌اید. بدانید که اینجا جای آشوب نیست.

ابراهیم یزدی گفت: برای اینکه شک نکنند، من امام و حاج احمدآقا را رد می‌کنم نویسنده کتاب «خاطرات سیاسی، اجتماعی» ادامه داد: امام (ره) گفتند: من قصد آشوب ندارم، اما کاری دارم که اگر اینجا مانعش شوید در هر کشور دیگری آن را انجام می‌دهم و همان جمله معروف را گفتند که اگر از فرودگاه به فرودگاه و از بندرگاه به بندرگاه بروم، به مبارزه ادامه می‌دهم.

اما هنگام ورود به فرودگاه و وقتی که قرار بود پاسپورت‌ها مهر ورود بخورند، آقای یزدی پیشنهاد داده بود به دلیل اینکه چند روحانی در گروه بوده است، خودش حاج احمدآقا و امام (ره) را از گیت رد می‌کند و باقی دوستان همراه هم در گروه دیگری به سمت گیت بیایند تا جلب توجه نشود.

۴۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

طباطبایی در پاسخ به این سؤال که چرا رژیم عراق نگران سلامتی امام خمینی (ره) بود، گفت: رژیم عراق آن زمان در تبلیغات خود، مواضع ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی اتخاذ می‌کرد و چنین ژست‌هایی می‌گرفت. مجاهدین و مبارزین ایرانی را در خود جای می‌داد و حتی تیمور بختیار هم که به آنجا رفت به او جا دادند؛ بنابراین، در پی حفظ این پرستیژ بودند. در مورد امام (ره) هم به همین دلیل احساس خطر می‌کردند تا مبادا وجهه‌شان خدشه‌دار شود. وقتی امام (ره) به پاریس آمد، ابتدا در یک ساختمان سه طبقه مستقر شد که مکان نامناسبی بود. روز بعد در دهکده‌ای نزدیک به پاریس به نام نوفل لو شاتو، خانه‌ی یکی از دوستان ایرانی به نام دکتر عسکری‌فر را دیدیم که یک خانه‌ی به اصطلاح آخر هفته‌ای بود. خانه، ساده و روستایی بود و امام (ره) با دیدنش، از آن خوشش آمد. وقتی امام (ره) در آن خانه مستقر شد، مُصیراً بود سه شخصیت را از ایران ببیند: شهید مطهری، شهید بهشتی و مهندس بازرگان.

حضور در پاریس بعدها در نگرش فقهی امام تأثیر گذاشت

وی در ادامه گفت: به این سه نفر اطلاع داده شد که امام (ره) خواستار دیدار شما هستند و آنها هم در اولین فرصت خودشان را به نوفل لو شاتو رساندند که مهم‌ترین اطلاعات امام (ره) از این افراد حاصل شد. ورود امام (ره) به پاریس و اقامتش در مدت کوتاهی که آنجا بود، در روحیه‌اش تأثیر عجیبی گذاشت. خواهرم نقل می‌کرد که در نجف حال امام (ره) افسرده و پریشان و در عین حال مصمم بود، اما با حضور در پاریس و رفت و آمد با ایرانی‌های دیگر، این افسردگی به حالت ابتهاج تبدیل شد که به نظرم حتی بعدها در نگرش فقهی امام (ره) هم تأثیر گذاشت. دولت فرانسه در ابتدای حضور امام (ره) به او گفته بود که اجازه‌ی مصاحبه نداری. به این ترتیب تمام شبکه‌های بین‌المللی به کنار نرده در خانه آمده بودند و از خانه و امام (ره) فیلمبرداری می‌کردند و زیرنویس می‌دادند که اجازه‌ی صحبت کردن ندارد.

مؤلف کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» گفت: چند روز بعد «روزنامه فیگارو» که نزدیک‌ترین روزنامه به رئیس‌جمهور آن زمان فرانسه بود، مصاحبه‌ی محرمانه‌ای با امام (ره) انجام داد و منتشرش کرد. بعد از آن «لوموند» مصاحبه‌ای ترتیب

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۱۹

داد و به این ترتیب طلسم مصاحبه با امام (ره) شکست و جراید و روزنامه‌های مختلف به نوفل لو شاتو سرازیر شدند. ممانعت اولیه که حکومت فرانسه برای مصاحبه ایجاد کرده بود، به درخواست شاه ایران بود. وزارت خارجه ایران همان‌طور که وزارت خارجه عراق خواسته بود، از وزارت خارجه فرانسه خواست تا ترتیبی بدهد صدای امام (ره) به گوش مردم نرسد. آنها هم برای اینکه به دوستان ایرانی‌شان حسن نیت نشان بدهند و بگویند ما کار خود را کردیم، آن ممانعت را ایجاد کردند. تا قبل از شکسته شدن طلسم مصاحبه، خبرنگارها جلوی در خانه می‌ایستادند و ما هم گاهی به آنها چایی می‌دادیم، اما اولین گفتگوی فیگارو، محرمانه انجام شد و سومین مصاحبه را هم شبکه یک تلویزیون فرانسه انجام داد که به صورت زنده پخش شد.

طباطبایی افزود: به امام (ره) گفتیم که رهبری شما بر ما و مردم ایران مسجل است، اما باید مشروعیت شما را به مردم جهان نشان بدهیم و به همین دلیل چهار عنصر لازم است: اول، داشتن قدرت و اتوریته. دوم، مشخص شدن اینکه قدرت شما در چه محدوده جغرافیایی اعمال می‌شود که این عامل هم خود به دو شاخصه سلبی و ایجابی تقسیم می‌شد. بعد از این چهار عنصر هم چهار کلید باید در دستن امام (ره) قرار می‌گرفت که یکی گمرکات و بنادر بود، دیگری کنترل نفت بود، کلید سوم بانک‌ها بودند و چهارمین کلید هم مطبوعات بودند که رژیم نتواند اخبارش را به مردم برساند. این چهار کلید در کنار آن چهار عنصر موجب شد مشروعیت امام (ره) حاصل شود. از این مقطع به بعد، سرنگونی شاه در ایران را با شتاب می‌بینیم.

این تحلیل که غربی‌ها در سقوط شاه نقش داشتند، صحیح نیست

این محقق ادامه داد: چند سالی است که این تحلیل شنیده می‌شود که شاه در چند سال اولی که سر کار آمد، دست‌نشانده بود و همه چیز را به او دیکته می‌کردند، اما بعد از اینکه به فروشنده بزرگ نفت تبدیل شد و تمدن بزرگی را ایجاد کرد، غرور برش داشت و گفت: من دیگر به این چشم‌آبی‌ها نفت نمی‌فروشم و غربی‌ها هم که احساس خطر می‌کردند، گفتند باید او را برداریم؛ بنابراین BBC برود با آیت‌الله خمینی صحبت کند و سخنانش را پخش کند؛ بنابراین، هم آوردن و هم رفتن شاه اعمال قدرت‌های

۴۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بزرگ بوده است، اما نه تنها این تحلیل از اساس، بی پایه است و نه تنها تا ۲۱ بهمن سعی در حفظ نظام پادشاهی و شخص شاه بود، بلکه حتی تا غروب ۲۲ بهمن که رادیو و تلویزیون به تسخیر انقلابیون درآمد، امیدها ناامید نشده بود و هایزر گفته بود در صورت داشتن چهار ژنرال، امکانات، پول و سربازهای کارکشته می تواند کودتا کند؛ چون با وجود سربازی که گل در لوله تفنگش گذاشته اند نمی شود، کودتا کرد.

وی گفت: در مقطعی، خبرهایی به ما رسید مبنی بر اینکه گویی می خواهند امام (ره) را ترور کنند. شهید چمران چند نفر از زبده ترین جوانان آموزش دیده در لبنان را برای محافظت و تأمین امنیت منطقه به نوفل لو شاتو فرستاد و این افراد به صورت نامرئی امنیت منطقه را تأمین می کردند. ژاندارمری فرانسه هم در تأمین امنیت نقش داشت و وقتی موضوع را به آنها اطلاع دادیم، به ما گفتند که چند روز پیش، خانه ای در آن اطراف کشف شده که آمریکایی ها می خواستند وسایل استراق سمع در آن کار بگذارند.

نویسنده کتاب «تکنوپولی» در ادامه گفت: وقتی نمایندگان جیمی کارتر برای دیدار با امام (ره) آمدند، اجمال پیامشان این بود که اوضاع در ایران بحرانی است. سعی کردیم بحران به مناطق دیگر کشیده نشود. موفق شدیم ارتش را مهار کنیم و می دانید که ارتش اگر مهار نشود خود به خود اقدام می کند و اوضاع بحرانی تر می شود. شاه می رود و دولت بختیار که روی کار آمد، از آن حمایت کنید تا اوضاع آرام شود. وقتی فضا آرام شد و تشنج خوابید، انتخابات برگزار کنید. اگر این کارها را نکنید، تضمینی نمی کنیم که دست از ارتش برنداریم. امام (ره) با خونسردی گوش کرد و هوشیارانه در چند جمله گفت: من تشکر می کنم و به آقای کارتر سلام برسانید. اما من از آقای کارتر به عنوان یک دموکرات تعجب می کنم. خود شاه وقتی می گوید اینها پدر من را آوردند و او را بردند و من را به جایش نشاندند. وقتی او بارها این را می گوید یعنی بارها به غیرقانونی بودن حکومتش اشاره می کند؛ بنابراین، نخست وزیر می هم که تعیین می کند، غیرقانونی و غیرشرعی است. بر فرض که من هم این کارها را کردم، اما مردم ایران به غیر از رفتن سلطنت رضایت نمی دهند. دوم اینکه به رها کردن ارتش تهدید کردید. ارتش را رها کنید؛ مگر تا به حال چه کار توانسته است بکند؟ ما زیر سرنیزه

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۲۱

بزرگ شده‌ایم. ولی بدانید که مردم ما کینه‌جو نیستند. به زودی پیروز می‌شوند و وقتی پیروز شوند، روابطشان را بر اساس روابط امروزشان تعیین می‌کنند.

نمایندگان کارتر از اطلاعات امام تعجب کردند

طباطبایی گفت: امام (ره) در پایان گفت: اما یک پیام هم برای رئیس جمهورتان دارم. از ایشان به‌خاطر مناقشاتی که بر سر رفتن شاه با دیگر رئیس‌جمهورها داشتند، تشکر کنید. این نماینده‌ها بسیار تعجب کردند که امام (ره) از مناقشات کارتر چگونه آگاه شده است. امام (ره) این اطلاعات را از طریق گزارشی که آلمانی‌ها تهیه کرده بودند و ما آن را در اختیار ایشان قرار داده بودیم، کسب کرده بود. اما یکی از خاطره‌نویسان آمریکایی بعدها در کتابش، چون توجیهی بر دلیل آگاهی امام (ره) از موضوع نداشت، نوشته بود که «آیت الله خمینی در دیدار چهارشنبه شبش با امام زمان، به این اطلاعات دست یافته است».

وی در ادامه گفت: قصد دارم در پایان صحبت به این نتیجه برسیم که غرب به هیچ وجه مایل به رفتن شاه نبود. پیش از انقلاب، شمار پرسنل ارتش پانصد هزار نفر بود و پنجاه هزار مستشار نظامی آمریکایی در کشور بودند. به نظر شما برای هر ده نفر یک مستشار نظامی احتیاج است؟ پاسخ خیر است و این افراد، مأموریت دیگری داشتند. واقعیت این بود که ایران در آن زمان، پادگان نظامی آمریکا بود و سقوط شاه برای غرب، فاجعه بود. به همین دلیل سعی می‌کردند به هر قیمتی که شده او را حفظ کنند. یک سال قبل از انقلاب، یعنی در سال ۱۳۵۶ قرارداد نیزه سه‌سر میان ایران، ترکیه و اسرائیل برای تحویل اورانیوم غنی‌شده به ایران امضا شد. مشخص است که این کار برای تحویل بمب اتم به ایران بوده است. شما نمی‌پرسید ایران، آن زمان بمب اتم را برای چه می‌خواست است؟ پاسخش این است که [این بمب را آمریکا] برای مقابله با شوروی [نیاز داشت]. بسیاری از قنوات^۱ کشور برای فعالیت‌های هسته‌ای و دیگر برنامه‌ها از بین رفت و صدمات زیادی به کشور وارد شد که سرچشمه آنها اسرائیل

۱. روشن نیست منظور از قنوات در اینجا چیست: آیا منظور قنات‌های آب است یا یگان‌های ویژه؟ در منبع اصلی به همین صورت آمده است (ویراستار).

۴۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

بود. به همین دلیل امام (ره) همیشه پیکان مبارزه را از سال ۱۳۴۲ به سمت اسرائیل می‌گرفت، اما یک سری از روشنفکران اپوزیسیون می‌گفتند که امام (ره) تعصب عربی و اسلامی علیه یهودی‌ها دارد.

طباطبایی افزود: حالا چرا اسرائیل و آمریکا باید رضایت بدهند که محمدرضا پهلوی که حافظ منافعشان در ایران بوده، برود و فردی بر سر کار بیاید که از دوران طفولیت علیه اسرائیل بوده است؟ کدام عقل سلیمی این تحلیل را می‌پذیرد؟ در ادامه این برنامه، مخاطبان کتاب‌های طباطبایی به صحبت با او و امضای کتاب‌هایشان توسط او پرداختند.

ب - ماجرای دستگیری، بازجویی و گفتگو با تیمسار رحیمی

تیمسار رحیمی، به‌عنوان فرماندار نظامی تهران، ارشدترین افسر ارتش بود که مردم در صبح روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ او را در خیابان شناخته و بازداشت کردند. به موجب آنچه بعداً کسی (آقای کریمی) که او را دستگیر کرده و به مدرسه رفاه آورده بود، برای من شرح داد، درحالی‌که وی با لباس مبدل در حاشیه خیابان سپه، حمله مردم به پادگان باغ شاه را تماشا می‌کرده است، توسط این فرد و دوستانش، از افسران زیردست رحیمی، که با انقلابیون همکاری داشت و او هم با لباس غیرنظامی در میان مردم بود، مورد شناسایی قرار می‌گیرد و چند نفری او را می‌گیرند و به مدرسه رفاه می‌آورند. در آن روزها، هنوز دولت موقت به ساختمان نخست‌وزیری در خیابان پاستور نقل مکان نکرده بود. جلسات شورای انقلاب و دولت موقت در همان جا تشکیل می‌شد. در آن زمان من عضو شورای انقلاب بودم. وقتی خبر دستگیری رحیمی به جلسه شورای انقلاب داده شد، آقای دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، به‌عنوان حقوقدان عضو شورای انقلاب، برای بازجویی از او رفتند. پس از رفتن آقای صدر، من پیشنهاد کردم که با رحیمی صحبت بشود که او به‌عنوان فرماندار نظامی تهران از سربازان بخواهد که چون انقلاب پیروز شده است، جلوی مردم نایستند و به پادگان‌ها برگردند. نظر ما این بود که به درگیری میان مردم و سربازان و کشتار بی‌مورد خاتمه داده شود. این نظر با موافقت اکثریت شورا تأیید شد. من چون خود پیشنهاددهنده بودم، شورای انقلاب از

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۲۳

من خواست که خودم بروم و با رحیمی صحبت کنم. من موقعی رسیدم که آقای صدر هنوز مشغول بازجویی و صحبت با رحیمی بودند. آقای صدر حاج سیدجوادی طی یادداشتی جریان بازجویی از رحیمی را برای من نوشته‌اند که در ادامه در همین بخش آمده است.

در آن اتاق، افراد زیادی از جمله صادق خلخالی جمع بودند. من در صحبت با رحیمی، مطلب مورد نظر را مطرح کردم، اما وی نپذیرفت و اصرار داشت که «نظامیان به وظایف قانونی خود عمل خواهند کرد». امتناع رحیمی از صدور فرمان به سربازان برای خودداری از ادامه درگیری با مردم و بازگشت به پادگان‌ها، در حالی بود که اولاً در دورانی که وی به سمت فرماندار نظامی تهران، به جای ارتشبد غلامعلی اویسی، منصوب شده بود، کشتارهای زیادی در تهران و حومه صورت گرفته بود. علاوه بر این، وی به‌عنوان فرماندار نظامی تهران روز قبل، یعنی ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ ساعت منع عبور و مرور در خیابان‌ها را از ۴:۳۰ بعدازظهر اعلام کرده بود. ثانیاً او چون با اعلام بی‌طرفی ارتش مخالف بود، به جای حضور در نشست شورای عالی ارتش که در ساعت ۳:۱۰ روز ۲۲ بهمن تشکیل شد، به خیابان رفته بود و در جلسه حضور نداشت و احتمالاً از نتیجه تصمیمات و اعلامیه صادره نیز بی‌خبر بود. شورای عالی ارتش در این نشست، به اتفاق آرا تصمیم می‌گیرد که:

«برای جلوگیری از هرج و مرج و خون‌ریزی بیشتر، بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی آن روز اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید».

هنگامی که تیمسار رحیمی را دستگیر کردند و به مدرسه رفاه آوردند، هنوز اعلامیه شورای عالی ارتش منتشر نشده بود؛ بنابراین، ما برای جلوگیری از ادامه درگیری‌ها و کشتار مردم از او خواستیم که دستوراتی را صادر کند، اما او حاضر نشد.

تلویزیون‌های وابسته به سلطنت‌طلبان - بهتر است گفته شود پهلوی‌طلبان - بخش کوتاهی از نوار صحبت‌های این جلسه را منتشر کرده و مدعی شدند که او [تیمسار

۴۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

رحیمی] به صورت من [یزدی] سیلی زده است و من در واکنش، دست او را بریده‌ام. چنین چیزی مطلقاً صحت ندارد. اولاً آنها که این نوار را به دست آورده‌اند چرا تمام آن نوار را منتشر نمی‌کنند و به پخش هفت - هشت دقیقه آن اکتفا کرده‌اند. ثانیاً این نوار نشان می‌دهد با کسی که در دوران انقلاب، فرماندار نظامی تهران و مسئول کشتار مردم در سطح شهر بوده است، در آن جلسه نه تنها برخورد فیزیکی، بلکه هیچ صحبت تندی هم نشده است. در آن نوار ویدئویی، هیچ علامتی از عصبانیت و خشونت نه در صحبت و نه در صورت رحیمی و یا در من یا سایرین دیده نمی‌شود. حتی صحبت‌های صادق خلخالی، اگر چه تند بود، اما تهدید و خشونت هم در آن نبود. شاید بهتر آن باشد که متن صحبت در همان نوار ویدئویی هفت - هشت دقیقه‌ای، که این تلویزیون‌ها مرتب آن را پخش می‌کنند، عیناً آورده شود.

متن گفتگو با تیمسار رحیمی، آخرین فرماندار نظامی تهران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به نقل از سایت <http://www.irani.org>، پیاده شده از روی نوار:

- پ (پرسشگر ناشناس): ملت ایران، شاه را مسئول تمام جنایات گذشته می‌داند؛ آیا شما هنوز به او وفادارید؟

- ر (تیمسار رحیمی): من قسمی خورده‌ام در شروع زندگی خدمتی‌ام و چون قسم خورده‌ام تا زمانی که پادشاه مملکت هستند من وفادارم.

- خ (خلخالی): قسم فقط در صورتی معتبر است که مطابق با موازین شرعی و قسم به الله و بالله بوده باشد، آن هم در مقابل کارهایی که خلاف شرع نباشد.

- خ: تیمسار، در زمان فرماندار نظامی تیمسار اویسی، بیشتر در تهران کشتار و مجروح به پا شد یا در زمان شما؟

- ر: عرض کنم که من، خدا می‌دونه [که] نسبتشو نمی‌دونم و می‌ترسم یک وقت چیزی بگم خدای نکرده برخلاف اصول و واقعیت مطلبی رو گفته باشم، ولی اون چیزی که مسلمه نیت به کشتن مطلقاً هیچ وقت نبوده و حتی ما، من به سهم خودم و تیمسار اویسی هم به سهم خودش تا آنجایی که مردم به خاطر دارند، همیشه علاقه‌مند بودیم که کشت و کشتاری نشه و حتی همیشه تأکید می‌کردیم که خون از دماغ کسی نیاد. یعنی تا این حد راضی به ...

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۲۵

- خ: تا چه حدی موفق بودید تیمسار؟
- ر: تلاش می‌کریم که تا هر چقدر که ممکنه توفیقمون بیشتر باشه که کشت و کشتار نشه.
- پ: این احتمال هست که شما امشب رو هم در اینجا به سر برسونید. تکلیف افراد فرمانداری نظامی تهران چی هست؟ کی به اونا دستور می‌ده؟ و اونا امشب رو به چه صورت باید با مردم سر کنند؟
- ر: اینا یه برنامه‌ای دارند، یه مقرراتی دارند. مقرراتشون رو اجرا می‌کنن دیگه.
- ی (دکتر یزدی): شما توصیه‌ای به اونا دارین که چه کار بکنند امشب؟
- ر: وظایف وجدانی و وظایف خدایی شون رو باید انجام بدن.
- ی: یعنی اینکه اگر مردم دوباره شورش کردند، بکشید؟
- ر: هیچ وقت، ابداً.
- ی: پس نفرمایید ... (نامفهوم).
- ر: هیچ وقت (چند بار) ما علاقه‌مند نیستیم که کسی کشته بشه، و این رو هر وقتی که من با افرادم باشم می‌گم.
- ی: همین امشب که اینو از تلویزیون پخش می‌کنن، از تلویزیون ایران این رو بفرمایید که اونا تکلیفشون چیه!
- ر: خودشون می‌دونن که تکلیفشون چیه.
- ی: یعنی اینکه به رویه سابق ادامه بدن؟
- ر: رویه‌ای که انسان، با شرف، با حقیقت و به اصطلاح در حکم انسانیته.
- پ: تیمسار، یکی دیگه از مسئولیت‌هایی که شما داشتین ... (ناتمام)
- ی: منظور من اینه که آیا الان افراد فرماندار نظامی بایست امشب به پایگاه‌های خودشون برگردند؟
- ر: یعنی چی برگردند؟
- ی: آیا باز هم در خیابان‌ها باشند، یا برگردند به پادگان‌هاشون امشب؟
- ر: عرض کنم که ساعت منع عبور و مرور هست. ساعت منع عبور و مرور کنترل می‌شه.

۴۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

- ی: یعنی اگر کسی در ساعت منع عبور و مرور آمد بیرون، باز هم ... (نامفهوم)
- ر: ابدأ.
- ر: ساعت‌های منع عبور و مرور، یک وقت هستش که مثلاً یک کسی اتومبیلش پنجر شده، یک کسی هست که.
- ی: جواب منو بدین؛ از زیر جواب در نرین. شما الآن در مقابل ملت ایران قرار گرفته‌اید. هر نظری که شما بدین در حضور کسی که از نظر قضایی صلاحیت داره، منعکس خواهد شد. شما بفرمایید که امشب شما که فرماندار نظامی تهران بودید آیا امشب واحدهای شما باید برگردند به پادگان‌ها یا تو خیابون‌ها بمونن؟
- ر: باید کنترل عبور و مرور را به عهده بگیرند.
- ی: فقط عبور و مرور رو؟ مگه اونا مسئول اداره راهنمایی هستن؟
- ر: تا وقتی که فرماندار نظامی هست. شاید مثلاً کنترل عبور و مرور ساعت ۱۲ شب به بعد.
- ی: همان‌طور که می‌دانید بختیار که استعفا داده؛ شما هم که اینجا هستین، مسئولید. کادرهای شما چه کار باید بکنند؟
- ر: وظیفه‌شون رو انجام می‌دن. در جهت وظیفه وجدانی و خدایی خودشون انجام می‌دن.
- ی: پس تمام قوانین رو زیر پا بذارن و فقط طبق وجدان راستینشان رفتار بکنن؟
- ر: و مقرراتی که بهشون ارائه شده.
- ی: کی ارائه داده اینا رو؟
- ر: قوانین هست.
- ی: قوانینی که خلاف وجدان انسانیشون باشه؟
- ر: ابدأ.
- ی: بنابراین، افراد شما باید طبق وجدانشون اون طور که تشخیص می‌دن عمل بکنن.
- ر: حتماً.
- ی: خوب، حالا اگر چنانچه مردم در ساعات منع عبور و مرور اومدن تو خیابون، باید بزنشون؟ چه کار [باید] بکنن؟

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۲۷

- ر: اگر حیاناً اینا بیان بیرون و توجه بکنن. عرض کردم که به دلایل مختلف ممکن هست اشخاص بیان بیرون: یه وقت هست که یه کسی می‌خواهد بیاد بیرون معذرت می‌خواهم خدای نکرده بره دزدی. یه وقت هست که یکی می‌خواهد بیاد بیرون بره خدای نکرده گرفتاری و مشکلات دیگه‌ای رو برای مردم فراهم بکنه. یه وقت هست یکی ماشینش پنجر شده. اینها وظایفی دارن. اون کسانی که در مسیر انجام وظیفه در مسیر مشکلات جاریه روبه‌رو می‌شن، اونها رو رهاشون می‌کنن، حتی کمکشون می‌کنن و [حتی] به منازلشون هم می‌رسونن. اونهایی هم که برخلاف مقررات بیان بیرون هم که نمی‌کشن که می‌گیرن می‌برن فوقش فرماندار نظامی، یه تحقیقاتی ازشون می‌کنن بعد هم رهاشون می‌کنن.

- ی: عین گذشته بایست عمل بکنن؟

- ر: گذشته‌ای که شما اشاره می‌فرمایید شاید یک مورد خاصی وجود داشته که.

- ی: گذشته‌ای که مردم رو می‌کشتین؟

- ر: نه، همچین نیست (دوبار).

- خ: من چند تا سؤال شرعی دارم: یکی این مردمی که الآن در خیابونها در ساعات منع عبور و مرور به اصطلاح شما، به طرفداری از آقای خمینی و به مخالفت با شاه در خیابونها تظاهرات می‌کنن (...) و اینکه شاه را طرد می‌کنه و می‌گویند شاه آدمکشه ...

- ر: نه که آزاد گذاشتیم برنامه رو.

- خ: به عقیده جناب عالی (...) اون کسانی که بر علیه شاه شعار بدن کاری نداشته باشد و آنهایی را که طرفداری از آقای خمینی شعار بدهند کاری نداشته باشد ...

- ر: عرض کنم که موقعی که فرماندار نظامی وجود داشته باشد، اولاً کلیه مقررات انتظامی تحت امر این فرماندار نظامی هست.

- ی: فرماندار نظامی در خیابونها چه کار می‌خواهد بکنه؟

- ر: من نمی‌فهمم یعنی چه؟

- ی: یعنی افراد فرمانداری ارتش در خیابونها چه کار می‌خوان بکنن؟

۴۲۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

- خ: من یک سؤال دیگه در رابطه با مسائل شرعی دارم و آن عبارت است شرعاً مراجع دین و علمای دین به مقتضای اصل دوم متمم قانون اساسی که شما خودتون قبول دارین، حق و تو در قوانین دارند. اونها خودشون به صراحت اعلام کردن که از سه - چهار ماه قبل، شاه خائن است و عنوان شاهی نداره و قسمی که شما خوردید به عنوان مملکت که به شاه وفادار باشید، آقایون مراجع در تمام این سالها یک نفر هم وجود نداره که بگه این قسم صحیحه؛ و این قسم شرعی نیست. قسم باید به الله و بالله و والله باشه و مورد قسم هم باید طوری باشه که خلاف شرع نباشه؛ مباح باشه، یا واجب باشه یا مستحب باشه، و الاً به یک کار جرمی اگر شما قسم بخورید این قسم هیچ قابلیت عمل نداره. پس بنابراین، شما چگونه می‌توانید به این قسمتون پایبند بوده باشید؟

- ر: ما قانون اساسی داریم که از آن قانون اساسی طرفداری می‌کنیم. ما طرفدار قانون اساسی هستیم.

- [نامشخص]: آیا این قانون اساسی اجرا شد؟

- ر: عرض کنم که شاید مثلاً به‌طور کامل اجرا نشده باشه، ولی در هر صورت اون چیزی که قابل احترام هست و همه مردم مملکت ما بهش اعتقاد دارن، در اون حد عرض می‌کنم.

- ی: ... شاه رو خلع کردن، به خاطر خیانت و جنایاتی که مرتکب شد؛ آیا شما شاه رو به همین صفت می‌شناسین؟

- ر: عرض کنم که شاهنشاه برای ما فرمانده هستند. من نظامی‌ام. شما اطلاع دارید که ایشون هم برای ما فرمانده هستند. و امور سیاسی و امور فرماندهی رو ما با همدیگر قاطی نمی‌کنیم. از آنجایی که من اشاره کردم و ایشون تقریباً سعی کردن که عرض منو برگردونن. ما در زندگی خودمون یک قسمی خوردیم به شاهی وفادار باشیم و تا وقتی که شاهنشاه، پادشاه مملکت ما و فرمانده ما باشه، این وفاداری رو ما با او داریم».

به طوری که از این گفتگو روشن می‌شود، تیمسار رحیمی حاضر نشد به عنوان فرماندار نظامی به نیروهای تحت فرمان خود دستور بدهد که به پادگان‌هایشان

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۲۹

برگردند. همچنین ملاحظه شد که هیچ تندی و خشونت و تهدیدی در این گفتگو دیده نمی‌شود؛ هرچند طبیعی است که تیمسار رحیمی، از سویی به دلیل آنکه دستگیر و گرفتار شده، فشار روانی بسیار بالایی دارد و از سوی دیگر می‌کوشد با پاسخ‌های کوتاه و نامشخص، از زیر بار مسئولیت در برود.

پ - ماجرای ربوده شدن فرزند طالقانی

در ۲۴ فروردین‌ماه ۱۳۵۸، هنوز در نخست‌وزیری بودم که مرحوم طالقانی به من تلفن زد و با یک حالت بسیار ناراحت‌کننده و عصبانی اظهار داشت: افراد مسلح سپاه پاسداران، دو فرزند او را ربوده‌اند. ایشان با وجودی که رئیس شورای انقلاب بود، تصور می‌کرد که سپاه هنوز تحت نظر دولت و من، به‌عنوان معاون نخست‌وزیر، قرار دارد و اطلاع نداشت که در اواخر اسفندماه ۱۳۵۷ شورای انقلاب با یک مصوبه، مسئولیت سپاه را از دولت گرفته و به‌طور کامل تحت نظر خود قرار داده است و دولت هیچ نقشی در فعالیت‌های سپاه ندارد. مرحوم طالقانی، تصور می‌کرد که این کار به دستور یا با اطلاع من انجام شده است. اگرچه در این مکالمه تلفنی، توضیحات لازم را دادم، با وجود این، بلافاصله به منزل آیت‌الله رفتم. سرهنگ عزیزالله امیررحیمی که فرمانده دژبان مرکز شده بود، نیز حضور داشت. به‌طور خلاصه گفتند که ابوالحسن و مجتبی طالقانی به همراه همسر ابوالحسن طالقانی^۱ که فلسطینی است و برای دادن پیام و هدیه‌ای از جانب طالقانی نزد هانی الحسن رفته بودند، هنگام برگشتن، توسط افراد مسلح وابسته به کمیته انقلاب یا سپاه، به فرماندهی محمد غرضی - که در آن زمان رئیس کمیته مستقر در ساختمان مرکزی ساواک سابق (ضرابخانه) بود - بازداشت شده‌اند و آنها را به محل ساواک برده بودند. شورای انقلاب، علاوه بر سپاه، همه تأسیسات ساواک، ساختمان و اسناد آن را نیز به همین ترتیب از دولت منفک کرده و تحت نظر یکی از اعضای روحانی خود قرار داده بود. با پیدا شدن ماشین‌های بازداشت‌شدگان معلوم شد آنها را به کمیته برده‌اند؛ بنابراین، مهندس غرضی یا به دفتر طالقانی احضار شد یا خودش آمد. در منزل آیت‌الله وضعیت بحرانی و هیجانی خاصی

۱. اینجا در متن اشتباهی پیش آمده؛ زیرا همسر مجتبی فلسطینی بود، نه همسر ابوالحسن (ویراستار).

۴۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

به وجود آمده بود. طالقانی ناراحتی قلبی داشت و این رویداد او را سخت متأثر کرده بود. امیررحیمی، اجازه نداد غرضی از منزل طالقانی برود و می‌خواست او را به پادگان ببرد و نگه دارد. افرادی هم، بدون معرفی خود، به منزل طالقانی زنگ زدند که فرزندان طالقانی را به شرط آزادی غرضی، رها می‌کنند. افراد مسلح وابسته به سازمان مجاهدین خلق، به بهانه هواداری از طالقانی اطراف منزل او را محاصره کرده بودند. مرحوم طالقانی با عصبانیت از غرضی علت بازداشت را پرسید. غرضی توضیح داد که مجتبی طالقانی، که با مجاهدین کار می‌کرده است و به گروه مارکسیست‌شده‌ها پیوسته است، در قتل رفعت افرا، از اعضای سازمان نقش داشته است.

در زمان شاه، عده‌ای از اعضای سازمان‌های مسلح، از جمله مجاهدین در عمان مستقر شده بودند و آموزش نظامی می‌دیدند و گاهی هم در عملیات ظفار شرکت می‌کردند. در جریان تغییر ایدئولوژی رهبری سازمان، برخی از اعضای سازمان حاضر به تغییر ایدئولوژی نشدند و رهبری را نفی کردند. چند تن از این اعضا نظیر مجید شریف واقفی و صمدیه لباف به دستور و به دست مأموران رهبری سازمان کشته شدند. غرضی مدعی بود که خانم رفعت افرا در عدن نیز به همین ترتیب کشته شده است و مجتبی مسئول آن است. مرحوم طالقانی با تحکم به او جواب داد اگر مدرکی دارد ارائه بدهد و اگر قابل اعتنا باشد او خودش مجتبی را ادب می‌کند. با روشن شدن ماجرا و شناخته شدن عواملان این امر، و اینکه من نقشی در این ماجرا نداشته‌ام، او کمی آرام شد. در اواخر شب، بالاخره فرزندان آیت‌الله آزاد شدند. طالقانی دستور داد دفاترش را تعطیل کردند و خود با ماشین یکی از دوستان (احمد علی‌بابایی) به نقطه نامعلومی رفت که بعدها روشن شد به منطقه لشت نشا در گیلان رفته است. شرح این رویداد تشنج‌زا در گزارش خبرنگار «روزنامه اطلاعات» آمده است.

سخنگوی دولت بازرگان اعلام کرد که دولت از دستگیری فرزندان آیت‌الله متأسف و به آن اعتراض دارد. آیت‌الله مهدوی کنی، رئیس کمیته‌های انقلاب رسماً اعلام کرد که افرادی خودسر فرزندان طالقانی را دستگیر کرده‌اند و ربطی به کمیته ندارد. مدت یک هفته از ۲۴ تا ۳۱ فروردین، جستجو برای یافتن آیت‌الله طالقانی به جایی نرسید. جمعیت زیادی هر روز جلو منزل طالقانی گرد می‌آمدند تا خبری از او دریافت کنند.

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۳۱

گفته شد که آیت‌الله طالقانی به زودی طی بیانیه‌ای حقایق را به ملت خواهد گفت. دفتر آیت‌الله طی اعلامیه‌ای جزئیات بازداشت مجتبی و ابوالحسن طالقانی را به اطلاع عموم رسانید و اینکه این دو نفر مورد آزار قرار گرفته و آنها هم در اعتراض، اعتصاب غذا کرده بودند.

سید احمد خمینی از طرف پدرش به منزل طالقانی رفت و با فرزندان طالقانی صحبت کرد، اما کسی از محل طالقانی خبر نداشت. در حوالی ظهر پیامی از طالقانی در رادیو و تلویزیون خوانده شد که در آن طالقانی گفته بود، اعتراض او جنبه شخصی ندارد، بلکه مربوط به خودسری‌ها و سلب آزادی مردم است. پیگیری سید احمد به نتیجه رسید و شب‌هنگام طالقانی از محل اختفای خود به قم رفت و تا پاسی از شب با آقای خمینی در خلوت مذاکره کرد. دکتر سنجابی که به دنبال اختلاف با مهندس بازرگان در اواخر اسفندماه ۱۳۵۷ می‌خواست استعفا بدهد، در این اوضاع به‌عنوان اعتراض به دولت استعفا داد.

اخیراً آقای مجتبی طالقانی در مصاحبه‌ای با یک مجله وابسته به نهادهای امنیتی، ادعاهایی را در مورد این رویداد مطرح کرده است که به‌کلی نادرست است.

۱- مسئله رבוده شدن مجتبی طالقانی و بسته شدن دفتر ساف در اهواز

یکی از افراد وابسته به سازمان مجاهدین خلق، در مورد بازداشت مجتبی طالقانی می‌نویسد: «شب بیست و سوم فروردین‌ماه ۱۳۵۸ از دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین، برادرهانی الحسن، مسئول آن دفتر به پدر^۱ تلفن زده و می‌گوید پیامی از یاسر عرفات برای شما داریم و صحبت‌هایی است که باید با شما در میان بگذاریم. به دنبال تلفن برادر هانی الحسن صبح روز بعد یعنی بیست و سوم فروردین، پدر از فرزندش مجتبی و ابوالحسن می‌خواهد که به دفتر ساف رفته و پیام آنها را بیاورند. پدر از این نظر مجتبی را برای این مأموریت می‌فرستد که او به علت سال‌ها همکاری با سفارت فلسطین با آنها دوست بوده و هم از نظر زبان و هم تفاهمی که بین او و مسئولین

۱. گروه‌های سیاسی فعال در اوایل انقلاب، به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق، آیت‌الله طالقانی را «پدر طالقانی» می‌خواندند (وبراستار).

۴۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

فلسطین است، آنها می‌توانند به راحتی مسائلشان را با او مطرح کنند. ساعت ۹ صبح، مجتبی به اتفاق همسرش هدی، که او نیز فلسطینی است، با ابوالحسن در مقابل سفارت فلسطین قراری گذاشته و همراه هم به ملاقات هانی الحسن می‌روند. هانی الحسن بعد از صحبت‌های ابتدایی با ناراحتی می‌گوید به پدر بگویند جریاناتی در بالا وجود دارد که دائماً سنگ راه ما شده و می‌خواهند در راه همبستگی بین ملت ایران و فلسطین کارشکنی کنند.

این جریانات که در ارگان‌های مختلف بعد از انقلاب نفوذ دارند، می‌خواهند ما را در ایران به انزوا کشیده و حتی‌المقدور در مقابل ما کارشکنی کنند. او به دنبال این اعتراضات، اسم چند تنی را نیز که حدس می‌زده منشأ این اقدامات هستند، مطرح نموده و می‌گوید: از طرف دکتر یزدی از ما رسماً خواسته‌اند که دفترمان را در اهواز ببندیم و همین الان برادر ابوعمار به ما دستور دادند که در صورت چنین اقدامی ایران را ترک کنیم؛ چون برای ما سابقه ندارد دفتری را که در محلی گشوده‌ایم ببندیم؛ بخصوص که ما دفتر خود را در اهواز با توافق مقامات ایرانی از جمله شورای انقلاب و شخص آقای سید احمد خمینی افتتاح نموده‌ایم. پیام مرا به پدر برسانید و به ایشان بگویید که ما منتظر عکس‌العمل شما هستیم.

ابوالحسن و مجتبی و همسرش در راه بازگشت [بودند که] ناگهان [می‌بینند] چند اتومبیل که قبلاً در کمین ماشین بودند، آنان را تعقیب نموده و در خیابان شادمان مجبور به توقفشان می‌کنند. «اصغر صباغیان» از پژوی آلبالویی رنگی بیرون آمده و درحالی‌که عملیات دستگیری را رهبری می‌کرده، از ابوالحسن می‌خواهد فوراً از ماشین پیاده شده و به ماشین او برود.

ابتدا ابوالحسن با این تصور که ممکن است آنها اشتباه کرده باشند، خودش را معرفی نموده و کارت دفتر را به آنان نشان می‌دهد، ولی صباغیان با تمسخر می‌گوید ما شما را می‌شناسیم یا الله پیاده شوید! و بعد به دستور او سعی می‌کنند، به زور آنها را به ماشین دیگری منتقل کنند. در این اعمال توهین‌آمیز و بخصوص به علت اینکه رابطه‌ای بین این دستگیری و ملاقات و پیام هانی الحسن می‌بیند، مجتبی با فریاد خطاب به آنها می‌گوید شما عمال ساواک و صهیونیزم هستید.

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۳۳

۲- مجتبی سکوت سی ساله را شکست

ناگفته‌های فرزند طالقانی از اختلاف با پدر، بازداشت خود و سرنوشت امام موسی صدر^۱

مجتبی طالقانی، فرزند مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی سکوت ۳۳ ساله خود را شکست و برای اولین بار در مصاحبه‌ای به بیان ناگفته‌هایی از زندگی خود پرداخت. [مجله] کتاب ماه فرهنگی - تاریخی «یادآور» در جدیدترین شماره خود که شناختنامه جامع آیت‌الله طالقانی است، با سید مجتبی طالقانی گفتگو کرده است. او در این مصاحبه برای اولین بار نوشتن نامه‌اش به پدر (نامه‌ای که ضربه سنگینی بر آن مرحوم وارد کرد) را ابتکار سازمان خواند و نقطه‌نظرات جدیدی از آن تاریخ و شخصیت آیت‌الله طالقانی را از دیدگاه خود بیان کرده است؛ گفت‌وگویی که در زیر می‌خوانید:

- قبل از هر چیز یک پرسش شخصی مطرح کنم. شما در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ و نیز ۱۳۵۰ در پی فعالیت‌های سیاسی بودید. آیا در حال حاضر از این فعالیت‌ها کناره‌گیری کرده‌اید؟ چون چندان خبری از شما نیست؟

- الان بیشتر در حال انجام کارهای روزمره زندگی هستم و فعالیت ویژه‌ای ندارم. البته اخبار و رویدادها را پیگیری می‌کنم و طبعاً دیدگاه خاص خودم را هم دارم، اما با جریان سیاسی خاص همکاری نمی‌کنم.

- قدیمی‌ترین خاطراتی که از مرحوم طالقانی در قامت یک پدر دارید، چیست؟

- بیشترین خاطراتی که در ذهنم مانده، مربوط به بازداشت‌های ایشان است. قدیمی‌ترین خاطره‌ای که یادم هست، روزی است که از مدرسه ابتدایی برگشتم و دیدم

۱. منبع: مجله یادآور، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۹ - ۱۲ (در یک مجلد)، شناختنامه جامع آیت‌الله سید محمود طالقانی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
این گفتگو را پایگاه اینترنتی «تاریخ ایرانی» نیز به تاریخ ۱ دی ۱۳۹۱ به نقل از مجله «یادآور» منتشر کرده است: <http://tarikhirani.ir/fa/news/2890/>

۴۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

پاسبان‌ها کوچه را اشغال کرده‌اند. همسایه‌ها آمدند جلو و گفتند آمده‌اند پدرت را ببرند و مرا به خانه خودشان بردند. من از ایوان خانه آنها می‌دیدم که پدرم طبق معمول، چمدان کوچکی را که همیشه برای موقع دستگیری، دم دستش آماده داشت، به دست گرفته است و دارد با مأمورین می‌رود. بیشتر از این منظره‌ها در ذهنم هست. این دستگیری گمانم در سال ۱۳۴۱ بود.

بعد از آزادی، گاهی با ایشان به برخی مراسم سیاسی و مذهبی می‌رفتیم؛ منتهی چون غالباً خیلی طول می‌کشید، اواخر مجلس خوابمان می‌برد. به هر حال جسته‌گریخته در جریان مسائل پدر بودیم. بعدها هم برای ملاقات با ایشان به زندان می‌رفتیم که بیشتر در زندان قزل‌قلعه بود. با ایشان ملاقات حضوری داشتیم. بعد هم به زندان قصر منتقل شدند که وضعیتش فرق داشت. این ملاقات‌ها دو هفته یک بار بود که گاهی هم با مشکلاتی همراه می‌شد؛ ضمن اینکه همیشه هم اجازه ملاقات نمی‌دادند. در آن مرحله، چیزهایی که به‌طور مشخص یادم هست، اینهاست و همچنین سؤالاتی که ایشان در ملاقات‌ها از ما می‌پرسیدند. یادم هست نوروز بود و در زندان قصر به ملاقات ایشان رفته بودیم و پدرمان اسکناس‌های نو دو تومانی را امضا کرده بودند و به‌عنوان عیدی به خیلی‌ها و از جمله به ما دادند. به هر حال خاطرات ما از ایشان در دهه ۱۳۴۰ بیشتر به ملاقات‌های ما با ایشان در زندان‌ها و یا تبعیدها مربوط می‌شود.

– در دوران کودکی چقدر فرصت خلوت کردن با پدر، تفریح و ساعات

خوشی را با او گذراندن برای شما پیدا می‌شد؟

– خیلی کم. شاید برادران و خواهران بزرگ‌تر من، این فرصت را بیشتر پیدا کردند، ولی من در دهه ۱۳۴۰ هنوز بچه بودم و دستگیری‌ها و زندان‌ها و تبعیدی‌های ایشان، مکرر بود؛ البته خاطرات خاصی از کارهای پدرانه ایشان در ذهنم مانده، از جمله اینکه ما در خانه حمام نداشتیم و مجبور بودیم به حمام عمومی برویم. ساعت ۵ و ۶ صبح و بعد از نماز، بابا، من، مهدی و حسین را برمی‌داشت و می‌برد حمام نمره عمومی. البته حمام رفتن در آن موقع کلی مشکلات داشت. باید نمره می‌گرفتیم و توی صف می‌نشستیم.

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۳۵

برای ما هم خیلی سخت بود که توی سرما و گرما به حمام عمومی برویم. یادم هست پدرم درحالی که ما را می‌شستند، همزمان داستان‌های پیامبران را تعریف می‌کردند؛ از حضرت آدم شروع می‌کردند و می‌آمدند جلو و برای اینکه دفعه بعد هم برای حمام رفتن انگیزه داشته باشیم، درست جای حساس قصه که می‌رسید، می‌گفتند بقیه‌اش باشد برای حمام بعدی! و همین انگیزه‌ای می‌شد تا برای اینکه بفهمیم دنباله داستان چه شد، نوبت بعد هم صبح زود بیدار شویم و به حمام برویم. این پررنگ‌ترین خاطره‌ای است که از آن دوره یادم می‌آید.

واقعیت این است که خانواده ما در یک فقر نسبی و نه مطلق زندگی می‌کرد. در عالم بچگی، فرصت همراهی با پدرمان، بخصوص وقتی به میهمانی‌های بازاری‌های ثروتمند می‌رفتند، برای ما این امکان را فراهم می‌کرد چیزهایی را بخوریم که کمتر سر سفره ما پیدا می‌شد و این هم برای ما خاطره خوشی بود. آن روزها مسائل سیاسی برایمان مطرح نبود و بیشتر از این نوع خاطرات یادم هست، ولی در کنار این جلسات - چه می‌خواستیم و چه نمی‌خواستیم - در جریان برخی از مسائل سیاسی قرار می‌گرفتم. محفل‌ها هم مختلف بودند؛ مثلاً جمع بازاری‌ها، جمع انجمن اسلامی مهندسين که بیشتر به نهضت آزادی نزدیک بودند و جمع‌هایی که بیشتر روحانی بودند و ما خواهی نخواهی بدون اینکه خیلی تلاش کرده باشیم، با جمع‌های مختلفی که در مجموع ترکیب سیاسی - مذهبی داشتند آشنا می‌شدیم. ما به هر حال می‌دیدیم این رژیم است که پدر ما را می‌گیرد و به زندان می‌برد و ما را از وجود ایشان محروم می‌کند و این می‌توانست انگیزه‌ای برای ضدیت ما با حکومت باشد.

- در دوران کودکی، پسر طالقانی بودن چه حال و هوایی داشت؟ نگاه دیگران،

هم کلاسی‌ها و مردم به شما چگونه بود؟

- دو جور بود: یکی در محله قلعه وزیر بود که مردم خیلی سیاسی نبودند و فقط می‌دانستند که سیدی آنجا هست که گاهی پاسبان‌ها می‌آیند و او را می‌گیرند و می‌برند. یادم هست حتی با بچه‌های محل هم که دزد و پلیس بازی می‌کردیم، همیشه به ما می‌گفتند چون پسر آقا هستید نباید دزد بشوید! باید پلیس بشوید. در رفتار بچه‌هایی که با آنها همبازی بودیم، چنین مراعات‌هایی هم می‌شد.

۴۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ما مدرسه دولتی می‌رفتیم و در آن مدرسه کاری به این مسائل نداشتند؛ یعنی بچه‌های مدرسه نمی‌دانستند کی به کی است و چی به چی. بعداً که پدرمان زندانی شد، بعضی از دوستان و بازاری‌ها که در هنگام زندانی بودن پدر، برای خودشان نوعی حق سرپرستی نسبت به ما قائل بودند، آمدند و به مادرمان گفتند: درست نیست که این بچه‌ها مدرسه دولتی بروند. توی این محله هم آدم‌های عجیب و غریبی زندگی می‌کنند؛ در نتیجه اینها لات می‌شوند! بهتر است که اینها را در مدرسه علوی بگذاریم. به همین دلیل ماها را به آنجا بردند. من از کلاس چهارم دبستان، یک‌مرتبه از مدرسه‌ای که همه جور آدمی در آن بود، به مدرسه علوی رفتم که جو مذهبی داشت و ظهرها باید نماز جماعت می‌خواندیم. ناهارخوری داشت و کیفیت غذایش خیلی بهتر از کیفیت غذای خانه ما بود، ولی در دنیای متفاوت با دو ترکیب از افراد مختلف، در مقابل ما قرار داشت.

من تا کلاس پنجم دبیرستان در مدرسه علوی بودم که حضورم در آن مدرسه، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاسی شدنم داشت؛ چون در مدرسه علوی، آدم‌هایی با گرایش‌های مختلف حضور داشتند. با این همه، گرایش عمده به سردمداری آقای علامه کرباسچیان این بود که صراحتاً همه بچه‌ها، بخصوص ماها را تشویق می‌کرد که بروید و با «انجمن ضد بهائیت» کار کنید. مدرسه علوی یکی از مراکز عمده عضوگیری برای «انجمن ضد بهائیت شده» بود و آقای توانا که در آن انجمن بسیار فعال بود، یکی از معلم‌های ما بود. او حتی جلسات تدریس خصوصی در خانه‌اش می‌گذاشت و تحت عنوان آموزش قرآن و نهج‌البلاغه، به نوعی یارگیری هم می‌کرد.

خود من احساس می‌کردم این جریان نمی‌تواند مورد تأیید پدرمان باشد و با ایشان که صحبت کردم، پدرم با قاطعیت گفتند که این یک جریان انحرافی است و اصلاً نباید به طرف آن بروید. خود رژیم از یک طرف بهایی‌ها را تقویت می‌کند و از یک طرف می‌گوید با آنها مبارزه کنید و ملت را می‌گذارد سرکار! اتفاقاً باید با این خط مبارزه کنید.

– نکته‌ای که در باره نگاه مرحوم طالقانی به انجمن حجّتیہ گفتید، جالب بود. مشهور است که در میان فرزندان ایشان، شما در عین کم و سن و سال‌ترین بودن،

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۳۷

یکی از سیاسی‌ترین‌ها بودید. در سیاسی شدن شما بیشتر پدرتان نقش داشتند یا محیط و دوستان؟

- ایشان حتی اگر چیزی هم به ما نمی‌گفتند، همین دستگیری‌های مکررشان و جوی که بر خانه ما حاکم شده بود، روی ما تاثیر می‌گذاشت، ولی در فرایند سیاسی شدن من، محیط مدرسه علوی [نقش بیشتری داشت] که ما در آنجا با مسائل جدیدی روبه‌رو می‌شدیم. بی‌آنکه قصد خودنمایی داشته باشم، این را عرض می‌کنم که پدر وقتی می‌دید من گرایش سیاسی دارم، روی من حساب [باز می‌کرد] و به نوعی روی من کار می‌کرد و سعی داشت گام به گام، مرا پیش ببرد.

از همان بچگی به من گفت: پسر، یادت باشد که باید به همه چیز شک کنی! تا شک نکنی به یقین نمی‌رسی. می‌پرسیدم: پدر، شما هم به همه چیز شک کردید؟ گفت: بله. من هم در آغاز به همه چیز شک کردم. این حرف پدر، خیلی روی دیدگاه من تأثیر داشت که هیچ چیزی را نباید چشم‌پسته پذیرفت. می‌گفت: چون من مسلمان هستم، تو نباید چشم‌پسته دنبال من راه بیفتی. باید بروی ببینی که آیا این گرایش درست است یا نه؟ اصول عقاید را باید با استدلال قبول کرد. نمی‌دانم با بقیه بچه‌ها هم این رابطه را داشت یا نه، ولی ما از ابتدا چنین رابطه‌ای داشتیم که به نوعی ترکیبی بود از اعتماد، تقابل و وحدت. فکر می‌کنم رابطه ما تا زمانی که ایشان زنده بود، بر همین مبنا بود.

- به نوع رابطه فکری خود با پدرتان اشاره کردید و قطعاً در این مورد خاطراتی هم دارید که ذکر آنها مجال وسیع‌تری را می‌طلبد، اما بر حسب اسناد، در زندگی سیاسی شما دو نقطه مهم وجود دارند که در تاریخ‌نویسی‌هایی که در باره آیت‌الله طالقانی انجام می‌گیرد، از توقف بر این دو نکته گریزی نیست: یکی از آن دو، نامه معروفی است که شما خطاب به ایشان نوشتید مبنی بر اینکه منش فکری ایشان که مبتنی بر قرآن و نهج‌البلاغه است، در عرصه مبارزه پاسخگو نیست و فرمول مبارزه همان است که در گروه‌های چپ یا متمایل به آن مورد عمل قرار می‌گیرد. بر اساس این نامه و در نظر تاریخ‌نگاران، شما فرزند ناهمفکر مرحوم

طالقانی محسوب می‌شوید که در مسیر مبارزه از همگامی و نه هم‌هدفی با ایشان خودداری کردید. آیا این برداشت را در باره آن نامه درست می‌دانید؟

- هم آری، هم نه! چون بدون مرور فرآیندی که من با ایشان داشتم، نمی‌شود به این سؤال جواب داد. البته تفصیلش فرصت زیادی را می‌طلبد. زمانی که سازمان مجاهدین هنوز به وجود نیامده بود، پدر ما با رهبران این سازمان، بخصوص شخص "محمد حنیف‌نژاد" رابطه نزدیک داشت. یادم هست که هر از چندی، حنیف‌نژاد صبح زود به خانه ما می‌آمد و با هم تبادل نظر داشتند و بحث می‌کردند. البته من در جریان مستقیم حرف‌هایشان نبودم؛ چون صحبت‌ها خصوصی بود. یادم هست که یک وقتی که با پدر رفته بودیم طالقان، جزوه شناخت را که هنوز چاپ نشده بود، به من دادند و گفتند این را بخوان و نظرت را راجع به آن بگو و یا کتاب اقتصاد به زبان ساده و چند کتاب دیگر را که مجاهدین تدوین کرده بودند و هنوز چاپ نشده و دست‌نویس بودند، حتی لاک غلط‌گیری روی آنها بود. تأکید کردند که اینها را به هیچ کس نشان نده، خودت بخوان و نظر بده. در آن دوره، فرآیند سیاسی من و پدر با هم پیش می‌رفت. ایشان کتاب‌هایی را که می‌خواندند به من می‌دادند تا بخوانم و به هر حال نوعی هم‌داستانی داشتیم تا زمانی که به دلیل حمله ساواک، من مخفی شدم. ساواک دنبال بود و اسنادی را هم از خانه ما به دست آورده بود. به تازگی دیدم در بخشی از اسناد ساواک که منتشر شده، اشاره‌هایی به این قضیه هست. [بر پایه] این اسناد به نظر می‌رسد که ساواک از چند و چون رابطه من و پدر چندان اطلاعی نداشت. البته من در این دوره با محفلی نزدیک به چریک‌های فدایی خلق هم رابطه داشتم و اتفاقاً اسنادی که ساواک از خانه ما به دست آورده [بود]، هم مرتبط با مجاهدین خلق بود و چریک‌های فدایی؛ از جمله چگونگی فرار "اشرف دهقانی" و امثالهم. به همین دلیل، حتی این تصور در ساواک ایجاد شده بود که من هم‌زمان رابط پدر و مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق هستم! البته تصور غلطی بود، و ساواکی‌ها در ذهنشان، گاهی روابط را تا این حد هم توسعه می‌دادند. از این نظر من به شدت تحت تعقیب بودم. قبل از اینکه مرا دستگیر کنند با پدرم تماس گرفتم و ایشان گفت از کشور برو، من کمکت می‌کنم، و آنجا در ارتباط خواهیم بود. این آخرین ارتباط مستقیم من با پدرم

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۳۹

بود. پس از فرار، رابطه ما قطع شد و دوباره رابطه من با سازمان مجاهدین وصل شد و به سازمان پیوستم و در پروسه مسائل درونی سازمان قرار گرفتم. بخشی از آن نامه، برداشت خود من از فرآیندهای درون سازمان بود.

البته باید اعتراف کنم که در موقع نوشتن آن نامه، شخصاً در جریان بسیاری از مسائل واقعی که در سازمان پیش آمده بود، نبودم؛ یعنی هنوز بیانیه تغییر ایدئولوژیک به دست من نرسیده بود، ولی با توجه به فرآیندی که خودم طی کرده بودم، نامه را نوشتم و از آنجایی که تصور کردم پدرم هم به هر حال بخشی از این فرآیند یعنی نزدیکی و همکاری با مجاهدین را با ما طی کرده است، باید همین راه را تا انتها هم بروم که البته تصور غیرواقع‌بینانه‌ای بود. در جریان انقلاب که به ایران برگشتم و با پدرم صحبت کردم، باز هم انتظار داشتم که ایشان وارد همین فرآیند بشود که اذعان می‌کنم انتظار غلطی بود. این‌طور هم نبود که ابتکار این نامه از طرف من باشد، بلکه از طرف بخش منشعب سازمان بود، ولی به هر حال در حدی که فکر می‌کردم و به ذهنم می‌رسید، مطالب آن نامه را نوشتم و انکار هم نمی‌کنم؛ ضمن اینکه از بعضی از مسائل هم بعداً مطلع شدم؛ از جمله تصفیه‌های خونین که واقعاً وقتی متوجه شدم، برایم شوک‌آور بود.

– بهتر است مسئله را از این زاویه ببینم که رابطه آیت‌الله طالقانی با [سازمان] مجاهدین [خلق]، فراز و فرودهایی داشت. در بدو تأسیس سازمان، ایشان مثل بسیاری از علما و البته بسیار نزدیک‌تر از آنها، با این گروه و بخصوص با مؤسسين اولیه آن، همدلی‌های زیادی کرد. از وقتی که گرایش سازمان به چپ بیشتر شد، تردید ایشان هم در حمایت از آنها رو به افزایش گذاشت. آقای [مهندس لطف‌الله] میثمی می‌گوید: ایشان در سال ۱۳۵۱ – ۱۳۵۲ از ما خواست که مجدداً جزوات سازمان، مخصوصاً چهار تایی آخر را برایشان ببریم که با دقت بیشتری بخوانند. حتی اگر مسئله در حد تغییر ایدئولوژی باقی می‌ماند، مرحوم طالقانی آنقدر سعه صدر داشت که البته با حفظ فاصله، آنها را تحمل کند، ولی کار به تصفیه‌ها کشید و حتی خود ایشان هم تهدید به قتل شد؛ یعنی بهرام آرام و وحید افروخته ...

۴۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

– البته اینها درست است. کلاً من در جریان تهدیدها و نیز تردیدهای پدر در این دوره نیستم. البته این تردیدها را باید در چارچوب و مقطع تاریخی خودش دید و قضاوت کرد. اتفاقاً من در یکی – دو سال قبل از این واقعه، فرصت زیادی داشتم که با پدرم باشم. در جریان تبعید به بافت، بیشتر از همه، من و مادرم در کنار پدرم بودیم. در دوران تبعید ایشان در سال ۱۳۵۰، من در کلاس ششم دبیرستان بودم و باید دیپلم می‌گرفتم. پدرم به من گفتند: دیپلم و این حرف‌ها چیست؟ بلند شو بیا اینجا. من به دبیرستان کمال می‌رفتم. پدرم گفت: برو پهلوی آقای دکتر! منظورش دکتر [یدالله] سحابی، مدیر مدرسه بود. گفت: برو بگو فلانی گفته بلند شو بیا اینجا. من هم رفتم و به آقای دکتر گفتم: پدرم در تبعیدگاه در بافت تنهاست و من می‌خواهم بروم پهلوی ایشان. او هم گفت: بابات غلط کرده با تو! همین جور صریح! گفتم: شما هر طور دلتان می‌خواهد قضاوت کنید، ولی من در مورد خاص، از نظر پدرم پیروی می‌کنم، نه از نظر شما. دکتر شروع کرد به دعوا کردن با من که دیپلم نمی‌گیری، رفوزه می‌شوی و ... البته رابطه من و دکتر، به نوعی رابطه پدر و فرزندی بود، اما در این مورد خاص، گفتم: ایشان الآن در بافت تنهاست و من حتماً باید با مادرم بروم پهلوی ایشان. برای گرفتن دیپلم هم لازم نیست حتماً به دبیرستان بیایم، خودم می‌خوانم و می‌آیم امتحان می‌دهم. وقتی به بافت رفتم، با پدرم برنامه‌ریزی کردم که چه بخوانم. این مقطع درست بعد از اعدام‌های مجاهدین بود. پدرم نقدهایی در مورد کتاب «اقتصاد به زبان» ساده داشتند و سر این کتاب با هم بحث کردیم. خود ایشان، قبلاً کتاب «اسلام و مالکیت» را نوشته بود و این دو کتاب با هم تضاد داشتند و تضادشان هم کاملاً روشن بود. به هر حال، گرایش کتاب «اقتصاد به زبان ساده»، به سمت مارکسیسم بود. واقعیت این است که من در آن مقطع، روی این قضیه حساسیتی نداشتم و به پدرم می‌گفتم: شما اگر طرح بهتری دارید، بگویید، ولی در کتاب «اسلام و مالکیت» هم مسائل کاربردی مطرح نشده‌اند. بحث ما این بود و پدرم می‌گفت: باید روی آیات قرآن و منابع دینی کار کرد و استنباط‌های جدیدی را ارائه داد. به این معنا، یک مقدار نگرانی از طرف ایشان هم وجود داشت. شاید این حرفی را که می‌خواهم بزنم کمتر کسی گفته باشد. در سال ۱۳۵۰ که آقا به زابل یا بافت تبعید بودند، دقیق یادم نیست بعد از اعدام‌ها، فوق‌العاده

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۴۱

روحیه شکسته‌ای پیدا کرده بودند و می‌گفتند: مثل اینکه تمام بچه‌های مرا کشته‌اند! یعنی این قدر رابطه عاطفی شدیدی با رهبران سازمان داشتند. می‌گفتند: دیگر زندگی برایم معنا ندارد! حال روحی پدرم طوری بود که من در آنجا به شدت نگران شدم. عکس‌العمل ایشان نسبت به اعدام‌های فله‌ای سال ۱۳۵۰ و دستگیری‌ها، عصبی بود؛ چون ایشان بسیار عاطفی بودند و با این بچه‌ها هم روابط عاطفی عمیقی داشتند؛ بخصوص با رهبران سازمان. دست‌کم تا آن موقع، تفاوت دیدگاه‌ها، تحت‌الشعاع حمایت ایشان از مجاهدین بود. بعد از سال ۱۳۵۲ رابطه مستقیم من با پدرم قطع شد؛ چون مخفی شدم و به سازمان پیوستم و دیگر پروسه پدرم را دنبال نکردم. پس از آن، ایشان دستگیر شدند و داستان خاموشی و اینها پیش آمد. بعدها بود که خود ایشان برایم توضیح دادند که در ادامه ماجرا چه اتفاقاتی رخ داده است.

– اشاره کردید به اینکه نوشتن آن نامه به پدرتان، یک تصمیم گروهی بود و صرفاً معلول اراده شخص شما نبود. در واقع سازمان می‌خواست حرف‌های خود با مرحوم طالقانی را از زبان فرزندش بزند. از طرف دیگر می‌گویند که از تمام آثار تغییر ایدئولوژیک هم اطلاع نداشتید، از جمله تصفیه‌ها. بعدها که خبردار شدید که اینها نه تنها بسیاری از هم‌زمان و آدم‌های پاک‌باخته گروه را تهدید کرده و کشته‌اند و حتی پدرتان را نیز به بیرون شهر برده و به او گفته بودند تو را می‌کشیم و به گردن رژیم می‌اندازیم! این رفتارها برای شما در آن سمت و سویی که ایستاده بودید، تردیدی به وجود نیاورد؟

– مسلم است که به مکانیسم این حرکت تردید کردم. این شیوه عمل قطعاً تردیدآور بود. برای ما ایده‌آل این بود که سازمان به دو بخش تقسیم شود. آن بخشی که مارکسیست است، جدا شود و بخشی که مذهبی مانده، بماند و با این ایده‌آل هم زندگی می‌کردیم. حتی اوایل چنین تصویری به ما داده می‌شد که سازمان به این شکل در خواهد آمد، ولی بعداً به تدریج، این وضعیت عوض شد. اخبار کشتن‌ها بعدها و به تدریج به ما رسید. درست موقعی که این مسائل پیش آمد، من در اردوگاه فلسطینی‌ها بودم و تا حدی از جریان‌های داخلی دور و در حال آموزش‌های نظامی بودم. تنها ارتباط

۴۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

ما با سازمان، از طریق فردی بود که گاهی می‌آمد و او را می‌دیدم و بچه‌هایی را برای آموزش نظامی می‌آورد. تردیدهای من نسبت به کل برخوردها و جریانات سازمانی، لحظه به لحظه بیشتر می‌شد و درمی‌یافتم که فرآیند آن‌طور که از طرف رهبری سازمان ادعا می‌شود، نیست که تصفیه‌شدگان یک مشت خائن بوده و می‌خواسته‌اند با ساواک همکاری کنند! و این جور حرف‌ها. به نظر من حتی اگر کسی می‌خواست برود و با ساواک هم همکاری کند، مجازاتش اعدام نبود. بعداً معلوم شد که مسئله سر اختلاف ایدئولوژیک است و آن دوستان، چون روی [نظر] خود پافشاری کرده بودند، اعدام شدند. اینجا بود که من در اولین کنفرانسی که سازمان منشعب گذاشت، خیلی واضح مواضع خودم را اعلام کردم. وقتی تقی شهرام از من پرسید: نظر تو چیست؟ گفتم: از نظر من حکم کسی که این تصفیه‌ها را انجام داده، اعدام است! بخصوص کسی که رفیقش را اعدام کند و آن هم به بدترین شکل. گفتم: این سیاست نیست، جنایت است. این کار سازمان برای من شوک بزرگی بود و در همان کنفرانس هم گفتم که وظیفه اصلی ما این است که وضعیت پیش آمده را به هر نحو ممکن جبران کنیم و اگر بخش منشعب صداقت دارد، باید این ضربه‌ای را که به سازمان خورده، جبران کند.

در سال ۱۳۵۴ پس از این حرکت سازمان، چه در داخل و چه در خارج از زندان‌ها، موج شدید ضدیت با این مجموعه شروع شد و ساواک هم به خوبی از این شکافی که بین مذهبی‌ها و مارکسیست‌ها به وجود آمده بود، حداکثر استفاده را کرد. تأکید من این بود که باید این قضیه به هر نحو ممکن، جبران شود و همین بحث را هم در اولین ملاقاتی که با پدرم داشتم، مطرح کردم. خاطرم هست درست شب قبل از برگشتن آقای خمینی به ایران، من و پدرم در منزل خواهرم که نزدیک فرودگاه بود، قرار داشتیم و هفت - هشت ساعت بحث کردیم. پدرم معتقد بود که مارکسیست شدن این جریان، کار ساواک بوده است. من مخالف بودم، ولی ایشان معتقد بود در چنین ضربه بزرگی به سازمان، احتمالاً ساواک دست داشته است. من تا آنجا که تجربه داشتم و از چیزهایی که خودم دیده بودم به ایشان گزارش دادم. بعد هم که انقلاب پیروز شد و دستگیری ما پیش آمد و در این حیص و بیص بود که با سازمان قطع رابطه کردم.

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۴۳

- این قطع رابطه تحت تأثیر گفتگوهایی بود که با پدر داشتید، یا خودتان به این نتیجه رسیدید که دیگر نباید با این سازمان همکاری کرد؟

- البته من ادامه همکاری ام با سازمان را مشروط به جبران ضربه بزرگی که به کل جنبش خورده بود، قرار داده بودم.

- منظورتان تصفیه‌هاست؟

- بله، تصفیه‌ها و نوع برخوردهای انجام شده، مورد اعتراض من بودند. اختلاف عقیده در هر سازمانی ممکن است پیش بیاید. ما در سازمان‌های عربی منطقه، این تجربه را دیده بودیم که اول سازمان‌هایی ملی بودند، بعد مارکسیست شدند؛ مثلاً تجربه گروه «جورج حبش» که به شکلی چنین فرآیندی را طی کرده بودند و بدون اینکه چنین تصفیه‌های خونینی در آنها پیش بیاید، جدا شده بودند. رفتار بخش منشعب سازمان، یک مسئله غیرعادی و برای من شوک شدیدی بود؛ بخصوص که بعضی از افرادی را که قربانی این تصفیه‌ها شده بودند، از جمله «محمد یقینی» را از نزدیک می‌شناختم و با هم ماموریت‌های مشترکی را انجام داده بودیم. من بیشتر از این زاویه بود که با سازمان قطع رابطه کردم؛ به اضافه اینکه کلاً با مشی سازمان و روابط درون سازمانی هم مشکل داشتیم. بعد از انقلاب هم بیشتر سعی می‌کردم با پدرم باشم؛ چون به دورانی برای تأمین امنیت روحی و آرامش نیاز داشتم.

- برگردیم به موضوع رابطه مرحوم طالقانی با سازمان. همان‌طور که اشاره شد، ایشان در آغاز، سازمان مجاهدین را بخشی از محصول زحمات خود می‌دید و با بنیانگذاران آن روابطی هم‌افزا داشت. این بدان معنا نیست که با همه نظرات آنها موافق بود، ولی در عین حال آنها در سایه ایشان بالیده بودند، اما هر قدر جلوتر می‌آیم، می‌بینیم که این رابطه کمرنگ‌تر می‌شود. در باره ماجرای فتوای زندان هم، روایت‌های مختلفی وجود دارد: بعضی‌ها می‌گویند ایشان آن فتوا را داد، بعضی‌ها هم می‌گویند نداد، که البته قوی که می‌گوید داد، خیلی قوی‌تر است؛ چون در این مورد، مستندات روشنی وجود دارند. هم اسناد ساواک - آن هم نه اسنادی که ساواک برای انتشار تهیه کرده باشد - و هم شهود متنوعی که این رویداد

را نقل می‌کنند، حاکی از آنند که آقای طالقانی با جریان فتوا علیه مجاهدین مارکسیست‌شده، همراهی کرد.

از آن مقطع که جلوتر می‌آییم، پس از انقلاب هم روابط ایشان با گروه رجوی، مجموعاً رو به سردی بود تا اینکه ایشان دو هفته مانده به پایان عمرشان، در آن نماز جمعه معروف و در ضمن سخن، اینها را هم نواختند که به شدت موجب ناراحتی‌شان شد و واکنش‌هایی هم نشان دادند؛ از جمله اینکه به دفترشان زنگ می‌زدند و فحش می‌دادند! به نظر شما چرا نگاه و رفتار مرحوم طالقانی به سازمانی که این همه با آن همدلی داشت، در آغاز نسبت به بخش منشعب و در نهایت نسبت به بخش به ظاهر مسلمان آن، چنین سیری را پیمود؟

- البته من چنین تحلیلی ندارم. این بحث، هم تحلیلی است و هم تاریخی. بعد از انقلاب، مجاهدین دائماً پیش پدر ما می‌آمدند و حرف پدر این بود که شما زیاد به من نچسبید و دلیل آن هم خیلی روشن بود. ایشان می‌گفتند من الآن در موقعیتی هستم که باید با حفظ فاصله، از تمام نیروهای موجود دفاع کنم و اگر شما فاصله‌تان را با من حفظ نکنید، دفاع از شما مشکل خواهد شد. هدف ایشان این بود که شرایط دموکراتیک بهار آزادی، سر جایش بماند. متأسفانه در بعضی از بحث‌ها، این نکات به شکلی مغشوش مطرح می‌شوند. برخورد ایشان با همه نیروها و نه فقط مجاهدین برخوردی بود که در مراسم بزرگداشت دکتر مصدق در احمدآباد کاملاً تبیین شد. ایشان گفت: جامعه، مثل خانواده من است. من در خانواده‌ام همه رنگ آدمی دارم، در جامعه هم همه جور آدم هست. اینها باید با هم همزیستی کنند تا بتوانند با اتحاد همدیگر، در مقابل دشمنان مشترک بایستند. این خط کلی پدر ما بود. ایشان دیگر در موقعیتی نبود که مثل سال‌های اولیه تشکیل سازمان مجاهدین و مثل سال‌های قبل از انقلاب، از آنها حمایت کند، بلکه در آن موقعیت از هدف والاتری حمایت می‌کرد؛ بخصوص بعد از دستگیری من که این هدف عمده‌تر هم شد و آن هم این بود که باید شرایط دموکراتیک اول انقلاب، در میان نیروهایی که در انقلاب شرکت داشتند، حفظ شود. تا آنجا که من می‌فهمم نظر و هدف پدر این بود.

– داستان فتوای داخل زندان چگونه؟

– داستان فتوای داخل زندان به یک معنا درست است و به یک معنا درست نیست! ایشان در ابتدای کار، وارد این جریان شدند، ولی به تدریج از این خط فاصله گرفتند. اگر با آقای «طاهر احمدزاده» مصاحبه کرده باشید، حتماً این مطلب را گفته و قبلاً هم این مسئله در کتاب «طالقانی و تاریخ» آمده است. به طور مشخص این فاصله از زمانی ایجاد شد که ساواک همیزم‌بیار این معرکه شد و مشخصاً برای شعله‌ور کردن این آتش، طرفین را تحریک می‌کرد. در همان دوره است که می‌بینیم دکتر شریعتی در [روزنامه] «کیهان» مقاله می‌نویسد. درست فضایی مثل قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درست کرده بودند و می‌گفتند کمونیست‌ها را به زودی به دار خواهند کشید! پس شما باید بین شاه و چپ‌ها یکی را انتخاب کنید. این مسئله خیلی روشن بود. در چنین فضای سنگینی که زندانیان دیگر زیر شدیدترین و فجیع‌ترین شکنجه‌ها بودند، برای روحانیون و این طرفی‌ها یک سری امکانات ایجاد کرده بودند. اینها در نظر من تصادفی نیست. اگر کسی بخواهد وارد عمق مسئله شود و تاریخ را به شکل کامل بررسی کند، باید تمام این جزئیات را نکته به نکته بررسی کند. در این فرآیند، پدر ما احساس شکست کرد و هدف و آرزویی را که داشت، محقق نیافت و در زندان زیر فشار شدید قرار گرفت؛ چون همه می‌گفتند تو مقصر انحرافات این سازمان بودی! همه که می‌گویم یعنی اکثراً. من چنین وضعیتی را کاملاً درک می‌کنم و هر آدم منصفی که خود را جای پدر ما بگذارد، این را خوب می‌فهمد. پسرش یعنی خود من که پدر روی او خیلی حساب می‌کرد، با آن نامه، آن وضعیت را برایش ایجاد کرد که برای او به معنای یک شکست بود. بعد از انقلاب که به ایران آمدم، وقتی برای اولین بار پدرم را دیدم، او را یک آدم فرسوده یافتم! صرف‌نظر از تمام بحث‌های سیاسی و ایدئولوژیک، آدمی بود که زیر بار تمام این فشارها خرد شده بود؛ آن هم فشارهای همه‌جانبه و نگرانی‌های شدید نسبت به آینده انقلاب؛ لذا به همه کس، از شخص من گرفته تا دیگران مشکوک شده بود! دائماً با من چک می‌کرد که تو واقعاً با هیچ سازمانی رابطه نداری؟ و من هر چه می‌گفتم رابطه را قطع کرده‌ام، باور نمی‌کرد! از خودم می‌گویم تا ببینید که نسبت به همه، چه تردیدی پیدا کرده بود. البته وقتی انسانی منصفانه این فرآیند را بررسی می‌کند

۴۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

و می‌بیند که پدر چه مراحل را گذرانده بود، این سوءظن طبیعی به نظر می‌رسد. به نظر من اگر بگوییم که ایشان آن فتوا را داد، پس چنین است، این کافی نیست. در مورد اسناد هم تا وقتی که تمامی آنها به وسیله یک گروه کاملاً بی‌طرف بررسی نشوند، نمی‌شود فقط به یک سند استناد کرد و از آن نتایج تاریخی گرفت. باید تمام اسناد را کنار هم گذاشت و تحلیل و بررسی کرد. من تا همین جا که سه جلد کتاب اسناد ساواک پدرم را دیده‌ام، بعضی‌ها درست هستند و خودم هم در جریان آنها بوده‌ام، اما در باره برخی موضوعات هم ناقص و ناکافی هستند؛ مثلاً سخنرانی‌های پدرم را که توسط مخبرهای ساواک گزارش شده، کسی نمی‌تواند نفی کند؛ چون حتی پدرم در مسجد هدایت می‌دانست چه کسانی مخبر ساواک هستند و به آنها می‌گفت: آقا درست بنویس، گزارش درست به ساواک بده، کج و کوله ننویس.

ماجرای خیلی روشن بود، ولی به نظر من، روی یک‌سری مسائل پیچیده و داستان‌هایی از سنخ سؤال شما، اصلاً کار نشده و باید یک بار و با لحاظ تمام اسناد در باره آنها بررسی شود.

– البته ما الآن نمی‌توانیم بدون دلیل، صحت و سقم اسناد منتشره را زیر سؤال ببریم. منظور من هم لزوماً یکی – دو سند ساواک نبود، [بلکه] مجموعه چیزهایی است که نقل می‌شود. آنچه را که در سؤال قبلی گفتم هم تضادی با صحبت‌های شما ندارد. تلویحاً گفتم پدرتان طبیعتاً با کسانی که مارکسیست شده بودند، مخالف بود و در مرحله اول در فتوا شرکت کرد، ولی وقتی فهمید ساواک دارد از این قضیه استفاده می‌کند، طبعاً عقب کشید. اینها با هم منافاتی ندارد، اما آن چیزی که برایم از همه مهم‌تر است و دیگر پای اسناد ساواک در میان نیست، آن خطبه معروف یکی – دو جمعه مانده به زمان فوت ایشان است که ایشان گفتند: (قریب به این مضمون) یک عده جوان سی ساله، پنج تا کتاب خوانده‌اند و خیال می‌کنند قیم این ملت هستند و هی دم از طبقه کارگر می‌زنند. به تو چه ربطی دارد؟ تو که دست پینه نبسته. تو فقط اینجا نشسته‌ای و شعار می‌دهی! ... مرجع این ضمائم به افراد خاصی برمی‌گشت و در درجه اول هم این ضمائم، مرجع خود را که

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۴۷

مجاهدین و برخی از گروهک‌ها بودند پیدا کرد. اینکه سند ساواک نیست که مورد سانسور قرار گرفته باشد، بلکه کلام ایشان است ...

- ایشان هیچ وقت از تعبیر گروهک استفاده نکرد ...

- بله، تعبیر گروهک از من بود ...

- آنجا ایشان صریحاً گفتند جوجه کمونیست‌ها. وقتی برگشتند خانه، من روی این خطبه با ایشان بحث داشتم. گفتم: جوجه یعنی چه؟ آیا کمونیست‌های گنده خوب هستند و جوجه کمونیست‌ها بد هستند؟ ایشان با حزب کمونیست‌ها بد هستند؟ ایشان به حزب دموکرات حمله کرد و تنها اسم مشخصی که آوردند، حزب دموکرات بود. بقیه را به شکل عام خطاب کرد؛ از جمله جوجه کمونیست‌ها و یا به قول شما کسانی که دستشان پینه نزده.

البته برای من هم این ادبیات، نامأنوس بود و به طرز حرف زدن پدرم نمی‌خورد. آن خطبه با حرکت کلی پدر ما همخوانی نداشت؛ چون درست در همان موقع که این صحبت را کرد، داشت در کردستان تمام کوشش خود را می‌کرد که جنگ نشود. ایشان به همین خاطر، شورایی در سنندج درست کرد. در مورد آن خطبه، تمام سعی من در این بود که بفهمم چه حادثه‌ای پیش آمده که پدر ما برآشفته است، چه شده؟ به نظر من برای ایشان سندسازی کرده‌اند که بله، شوروی‌ها دارند می‌آیند و عراق دارد می‌آید و از این جور صحبت‌ها!

- به نظر شما پدر متأثر از چه اندیشه‌ای آن موضع را گرفتند؟

- نگرانی پدرمان در آن مقطع از چند چیز بود: اولاً انقلاب تازه صورت گرفته بود. نگرانی ایشان از جنگ داخلی بود. ثانیاً سوءاستفاده امپریالیسم آمریکا، ساواک و ارتش از هرج و مرج جامعه و بازگرداندن وضعیت به دوران قبل. این هم از نگرانی‌های ویژه پدرمان بود. ثالثاً از اینکه نکند دستاوردهای انقلاب و آزادی‌ها زیر سؤال بروند. اینها مشغله‌های ذهنی پدرمان بودند.

بعضی وقت‌ها میزان یکی از این نگرانی‌ها بالا می‌رفت، گاهی هم یکی دیگر؛ مثلاً وقتی مرا گرفتند، نگرانی پدرم آینده انقلاب بود. نگرانی از تحدید آزادی‌ها در بین بود و اینکه دوباره بساط زندان راه بیفتد.

در مورد این سخنرانی با ایشان بحث کردم و حالت قهر و اعتراض هم داشتم که این حرف یعنی چه؟ علتش چیست؟ چه شنیده‌اید؟ چه شده؟ در مورد جوجه کمونیست‌ها گفتند: منظورم این است که این بچه‌ها هنوز غوره نشده، می‌خواهند مویز شوند. هنوز جوانند و پخته نشده‌اند و سیاست را نمی‌شناسند. که البته به نظر من، غیر از عده معدودی که با برنامه روشن کار می‌کردند، بقیه همه ناپخته و غوره بودند.

من فکر می‌کنم اگر بخواهیم جهت‌گیری پدر و هر شخصیت دیگری را تعیین کنیم، باید فرآیند زندگی و موضع‌گیری‌های او را در مجموع ببینیم و از روی یکی دو سخنرانی نمی‌شود قضاوت کرد. مجموعه حیات و زندگی هر شخص و بخصوص آخرین موضع‌گیری‌های پدر باید در نظر گرفته شوند.

– ماجرای دومی که در زندگی سیاسی مرحوم طالقانی با نام شما پیوند دارد، ماجرای پر سر و صدای دستگیری شما در اوایل سال ۱۳۵۸ است. در مورد این دستگیری، افراد مختلف از جنبه‌های گوناگون حرف زده‌اند و شاید همین روایت‌های دستگیری، خودش چند جلد کتاب شود؛ البته اختلافات فراوانی هم در این روایات دیده می‌شود ...

– مسئله این است که کسی که در این باره کتاب یا مقاله می‌نویسد، حداقل زحمتی که می‌تواند به خودش بدهد، این است که با فرد اصلی تماس بگیرد و بپرسد که آقا این ذهنیت من درست است یا نه؟ برخی از کسانی که سعی کرده‌اند به اصطلاح یک پژوهش تاریخی بکنند، خیلی پرت و پلا گفته‌اند. به نظر من صحیح‌ترین تفسیر، همانی است که در «طالقانی و تاریخ» آمده است ...

– قبل از اینکه به اصل دستگیری بپردازیم، به علت آن می‌پردازیم. قبلاً اشاره کردید که اساساً نه با تصفیه‌ها سروکار و نه از آنها اطلاع داشتید. طیف گسترده‌ای از افراد که لزوماً از دستگیرکنندگان شما هم نیستند، از جمله اعضای دولت موقت هم تفسیرهای متفاوتی از این ماجرا داده‌اند، از جمله آقای ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با نشریه «پیام هاجر» که متعلق به خانم اعظم طالقانی است، گفته که یکی از اعضای زن سازمان در خارج، تغییرات ایدئولوژیک را نپذیرفته و مشمول

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۴۹

این تصفیه‌ها شده و مأموریت انجام این تصفیه را هم به فرزند آقای طالقانی دادند. بعد از انقلاب این افراد به بهانه این قتل در خارج، مجتبی طالقانی را دستگیر کردند؛ بنابراین، این حرف‌ها تنها انحصار به طیف دستگیرکننده شما ندارد و جریانات متنوعی این حرف را می‌زنند.

– به هر حال آقای یزدی هم به شکلی در این دستگیری نقش داشت و از جنبه‌های مختلف پشت این مسئله بود، اما در مورد سؤال شما باید بگویم که پزشک قانونی اینجا [پاریس] بعد از خودکشی خانم محبوبه افرا، گواهی کرد که ایشان با مصرف بالای والیوم خودکشی کرده و این گواهی را به خانواده ایشان هم داد و آنها این گواهی را از پزشک قانونی خود اینجا گرفتند.

اتفاقاً موقعی که این مسئله پیش آمد، من برای یک سری تحویل و تحولات به پاریس رفته بودم. می‌خواستم همه امکاناتی را که در اختیارم بود، تحویل بدهم و به ایران برگردم. حدود یک ماه و نیم، دو ماه قبل از انقلاب بود. در آن روزها، یکی – دو تا مسئله هم پیش آمده بود: یکی اینکه پدرمان از زندان آزاد شده بود و من از آنجا با ایشان تماس گرفتم و آزادی‌اش را تبریک گفتم و کلی راجع به وضعیت انقلاب و مسائلی که می‌شد در مورد آنها تلفنی صحبت کرد، حرف زدیم. ایشان از من پرسیدند به نوفل لو شاتو رفته‌ای؟ جواب دادم: نه نرفته‌ام. ایشان هم اصراری نکرد و گفت: به هر حال این هم یک نظری است و نظر هر کسی هم محترم است.

مرکز بین‌المللی دانشگاه پاریس در حومه این شهر بود که همه اپوزیسیون هر جمعه در آنجا جمع می‌شدند، میز می‌گذاشتند و کتاب و اعلامیه عرضه می‌کردند. من هم برای دیدن آدم‌ها، کتاب‌ها و اعلامیه‌ها به آنجا سر می‌زدم.

چند روزی بعد از این داستان، تصادفاً کسی را دیدم که آمد و خودش را معرفی کرد و گفت: می‌خواهم با شما صحبت کنم. گفتم: مسئله‌ای نیست و در یکی از پارک‌های پاریس، پارک لوکزامبورگ قرار ملاقات گذاشتیم. این آقا خودش را آلاپوش معرفی کرد. یکی از برادران آلاپوش، منتهی شاخه انقلاب اسلامی بود. اسم کوچکش الآن یادم نیست؛ علی‌رضا بود یا چیز دیگری؟ نمی‌دانم. گمانم از بنیانگذاران

۴۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بود. ثانیاً با شوهرش^۱، محمد یزدانی - که مسئول خارج از کشور سازمان بود - مشکل داشت. یادم هست همان جا هم والیوم مصرف می‌کرد. در یمن جنوبی، چه از نظر آب و هوا و چه از نظر زندگی و امکانات، وضعیت بسیار سختی داشتیم. به هر حال بعد از این داستان رابطه من با ایشان قطع شد. بعد از چند ماه از تراب حقوق‌شناس شنیدم که ایشان خودکشی کرده و پزشک قانونی هم قضیه را تأیید کرده است. اتفاقاً تراب خیلی هم ناراحت بود.

- خانم افرا تغییرات ایدئولوژیک را پذیرفته بود یا نه؟

- تا آنجا که من می‌دانم پذیرفته بود؛ چون غیرمنطقی است که در آن مقطع گویندگی رادیوی مجاهد را به کسی بدهند که تغییرات را نپذیرفته است. اگر سازمانی بپذیرد که کسی گویندگی آن را بکند که خط فکری آن را قبول ندارد، باید خیلی سازمان عجیب و غریبی باشد! مخصوصاً که مقالات را هم خود ایشان می‌نوشت و این‌طور نبود که ما بنویسیم و او بخواند.

بسیاری از مقالات را خود محبوبه می‌نوشت و در این مورد مشخص، تردیدی نداشت. حالا اینکه چقدر به مارکسیسم معتقد بود، من توی مغز کسی نیستم که اندازه‌اش را بدانم، ولی موضع متعارف و تغییرات ایدئولوژیک سازمان را قبول داشت و اظهارنظر ضد آن را قبول نداشت.

بعد که آقای آلا‌دپوش آمد و این ادعا را کرد، گفتم: اینجا قانون دارد؛ باید بروید پزشکی قانونی و تحقیق کنید. رابطه من با ایشان در عدن در یک چارچوب مشخص بود و بعد از آن هم با ایشان رابطه‌ای نداشته‌ام.

اینجا هم شهر هرت نیست و به هر حال فرانسه است. بروید پزشکی قانونی و آنها به شما پاسخ روشن می‌دهند که ماجرا چه بوده است. اینجا حتی در موضوع خودکشی هم مسئله را تعقیب و از همه کسانی که در آن خانه با متوفی بوده‌اند، بازجویی می‌کنند تا بفهمند علت خودکشی چه بوده است.

۱. منظور همان محبوبه افرا است.

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۵۱

البته ایشان یک کمی توپ و تشر زد و خط و نشان کشید و به‌طور مشخص، تهدید من از همین جا شروع شد. خیلی صریح گفت: پایت را در ایران بگذاری، پایت را قلم می‌کنیم. ما هم گفتیم حالا که نه به بار است و نه به دار، شما که از الآن دارید از این حرف‌ها می‌زنید، وای به حال بعد. به هر حال ملاقات ما به این تندی و به این شکل تمام شد.

– اگر شما با خانم افرا این قدر فاصله داشتید و طبعاً افراد دیگری هم شاهد این فاصله بودند، آقای آلا‌دپوش با چه محاسبه‌ای و بر اساس چه ذهنیتی برای پیدا کردن قاتل خواهرش یک‌راست آمده بود سراغ شما؟

– من فکر می‌کنم باید تصادفی مرا در آنجا دیده باشد و با یک عده‌ای بود که یا قبلاً مرا یا عکسم را دیده بودند. شاید هم با هدف تماس‌گیری با من آمده بود. به هر حال باید این چیزها را از خود ایشان پرسید تا من. من دقیقاً در جریان نیستم که چطور مرا شناخت.

– برسیم به اصل داستان دستگیری شما که افراد زیادی آن را روایت کرده‌اند. فکر می‌کنم در سی سال اخیر مصاحبه‌ای نداشته‌اید و بعد از سی سال برای اولین بار است که دارید این ماجرا را روایت می‌کنید. فارغ از تحلیل موضوع، آنچه را که از لحظه دستگیری دیدید تا آزادی و بعد از آن مسافرت پدر را با ذکر جزئیات بیان کنید.

– تا آنجا که من یادم هست – البته من همیشه مشروط حرف می‌زنم، چون به هر حال بعد از سی سال، یک سری چیزها از ذهن آدم می‌رود – مسئله اساسی‌اش که پدرمان به آن دلیل ما را برای ملاقات با هانی الحسن فرستاد، این بود که هانی الحسن که نماینده «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» در تهران بود. چندین بار با دفتر تماس گرفته بود تا با پدرمان ملاقات کند، ولی ایشان مقداری از او دلگیر بود. علتش هم این بود که پدرمان به مناسبت سالروز وفات دکتر مصدق از ایشان دعوت کرده بود که اگر می‌تواند به احمدآباد بیاید، ولی ایشان به هر دلیلی نرفته بود. بعد از داستان احمدآباد، توسط بعضی از روحانیون تهران برای آیت‌الله کاشانی مراسمی گذاشته شد که در واقع

۴۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

پاسخی بود به مراسم احمدآباد. در این جلسه از هانی الحسن دعوت کرده بودند و او رفته بود. پدر ما از این داستان خیلی کلافه شدند و از من پرسید: تو هانی الحسن را می‌شناسی؟ جواب دادم: در این حد که سه - چهار تا برادر هستند و نقششان را هم در سازمان آزادی‌بخش و رابطه‌شان با یاسر عرفات تا آنجا که می‌دانستم، گفتم؛ چون به هر حال در لبنان و جاهای دیگر با ابوجهاد و اینها رابطه داشتیم. پدر ما برای کسانی که سیاست‌بازی‌های این شکلی داشتند، اصطلاح بازی‌گری را به کار می‌برد. پرسید: این به ایران آمده تا از فلسطین دفاع کند یا می‌خواهد وارد جریانات داخلی اینجا شود؟ این بازی‌گری‌ها چیست که می‌کند؟ گفتم: به هر حال آدم‌های این جوری هم در سازمان آزادی‌بخش هستند و از این کارها هم می‌کنند. ایشان گفتند: بارها زنگ زده و ملاقات خواسته و ما هم نداده‌ایم. ولی گفته که کار خیلی مهمی دارد و می‌خواهد خصوصی بیاید، حتی گفته از یاسر عرفات پیام دارد که باید به ما بدهد. تو که زبان اینها را بلدی، برو بین پیامش چیست و اگر مسئله واقعاً مهم بود، ملاقاتی می‌گذاریم که ببینیم چه می‌گوید.

- پس داستان نامه یاسر عرفات نبوده، چون بعضی‌ها در مصاحبه‌هایشان گفته‌اند که شما برای گرفتن نامه عرفات رفتید!

- در حد یک پیام از عرفات بود. هانی برای اینکه بتواند ملاقات بگیرد و حس کرده بود که یک پیچ دیپلماتیک هم ایجاد شده است، می‌گفت که از یاسر عرفات پیام دارد و واقعاً هم داشت. یادم نمی‌آید به صورت کتبی بود یا نه.

به هر حال با این مقدمات، پدر به من گفتند با ابوالحسن و همسر سابقم، هدی، بروید. آن موقع دفتر فلسطین توی خیابان شادمان بود. دفتر پاستور در حال تغییر بود و موقتاً به آنها در یکی از خانه‌های بزرگ مصادره‌شده، دفتر داده بودند. ما به محض اینکه پیاده شدیم، دیدم حفاظت آنجا دست یک سری از افراد مسلح است. آن موقع هنوز سپاه وجود نداشت. البته باز این حفاظت هم یک مقدار طبیعی بود. به هر حال من رفتم داخل و با هانی صحبت کردم. پرسیدم: پیام چیست؟ جواب داد: یاسر عرفات گفته که سازمان آزادی‌بخش دفتری در اهواز درست کرده بود. آن دفتر بسته شده و این برای ما قابل توجیه نیست. اگر وزارت خارجه بخواهد این کار را بکند، ما دفترمان در

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۵۳

تهران را هم می‌بندیم. این در واقع اولتیماتومی به دولت موقت و مشخصاً وزارت امور خارجه و آقای یزدی بود. بعد ایشان گفتند: ما یک سری اسناد از افراد مشکوکی در وزارت امور خارجه داریم که تحت عنوان طرفداری انقلاب نفوذ کرده‌اند و به همراه آقای دکتر چمران و گروه امل لبنان، وارد شده‌اند؛ اینها دارند تمام تلاششان را می‌کنند که مانع نزدیکی انقلاب ایران و فلسطین شوند و همان وضعیتی را که در لبنان ایجاد کرده‌اند، به ایران هم منتقل کنند. ما از این آدم‌ها یک لیست داریم که با سازمان‌های جاسوسی غربی تماس دارند و می‌خواهیم این لیست را خدمت آقا بدهیم. با این مقدمات معلوم شد که پیام کاملاً مهم بود. پرسیدم: چیز کتبی وجود دارد؟ گفت: نه باید شفاهی بگوییم.

به هر حال مشغول همین بحث‌ها بودیم که در باز شد و یکی از محافظ‌ها آمد داخل. مرا که دید، چشم‌هایش برق زد! بعد هم رفت و ما هم توجهی نکردیم. بعد از این جلسه، برگشتیم که برویم این پیام را به پدر گزارش بدهیم که در میان راه، در خیابان شادمان یک دفعه چندین ماشین با چراغ‌های روشن، راهنما زدند و پیچیدند جلوی ماشین ما و آن را متوقف کردند. اصغر صباغیان بود که به ابوالحسن گفت: ماشین را بزن کنار و بیا پایین. ابوالحسن فکر کرد اشتباه شده و کارت دفتر را درآورد و خودش را معرفی کرد. او گفت: بله، همه‌تان را می‌شناسم. ابوالحسن یک مقدار دماغ هم شد. من در آن لحظه احساس کردم که هدف اصلی آن من هستم.

– بعضی‌ها احتمال می‌دادند که اینها تلفن دفتر را کنترل کرده و فهمیده بودند که شما دارید به ملاقات هانی الحسن می‌روید، در حالی که شما اشاره می‌کنید وسط حرف‌ها بود که یکی آمد و مرا دید و چشمش برق زد! به نظر شما، این دستگیری از قبل برنامه‌ریزی شده بود یا ضمن برنامه فهمیدند شما آنجا هستید و این تصمیم را گرفتند؟

– من واقعا آن طرف داستان را نمی‌دانم. احتمال اینکه تلفن کنترل شده باشد و از آن طرف هم برای بازرسی نهایی آمده باشند، هست؛ چون شاید شک داشتند که من هستم یا یکی دیگر از برادرانم. البته همه اینها احتمال است. به هر حال گفتم: باید مرا

۴۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

به زور ببرید، وگرنه با پای خودم نمی‌آیم. اینها همه ما را به زور کشیدند توی ماشین دیگری و به نقطه نامعلومی بردند که بعداً معلوم شد ظاهراً باغ شیان در سلطنت‌آباد بوده است. البته قبل از اینکه به باغ ببرند، به ابوالحسن و همسرم گفتند: ما با شماها کار نداریم، فقط با این کار داریم. پیدا بود که طرفشان من هستم.

البته با آن پیش‌زمینه قبلی، تا حدی برنامه برای من روشن بود که اینها پروژه‌شان کلید خورده و دارند کار خودشان را می‌کنند. همان موقع که مرا به سلول می‌بردند، صدای همهمه می‌شنیدم؛ از جمله از سلول بغلی ما که بعداً فهمیدم حماد شیبانی بوده و سرود می‌خواند. حماد شیبانی چند روز قبل توسط محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده بود و او را هم به آنجا آورده بودند.

به هر حال بعد از چند ساعتی، مرا با چشم‌های بسته برای بازجویی بردند و در نتیجه نتوانستم ببینم چه کسانی هستند، ولی پیدا بود که نفرات زیادند. یک بخشی از بازجویی‌ها در باره همین داستان‌های درون سازمان بود و اتهاماتی که مطرح کردند و من همان جواب‌ها را به آنها دادم. حرف‌هایی از این قبیل می‌زدند که: تو که کمونیست هستی، چطور در خانه پدرت که یک روحانی است، زندگی می‌کنی؟ گفتم: من در خانه خودم هستم. اگر مشکل شرعی دارید، از پدرمان که مجتهد است بپرسید. این مشکل من نیست، مشکل شماست. تشخیص پدر ما در این مورد با شما فرق دارد.

- از مرحوم طالقانی و برنامه‌هایش چیزی از شما پرسیدند یا سؤالاتشان بیشتر

شخصی بود؟

- بیشتر سؤالات متوجه من بود. مسئله‌ای که اصرار داشتند که من در باره آن حتماً موضع بگیرم و از اول می‌خواستند بحث را به آن سمت بکشانند، این بود که به هر حال مجاهد‌ها سرنوشتی جز چپ شدن ندارند. آنها به هر حال خودشان را هووی مجاهدین می‌دانستند و [سازمان] مجاهدین انقلاب اسلامی را در مقابل [سازمان] مجاهدین [خلق قرار می‌دادند]. قطب دیگر پدرمان بود که می‌گفت اگر پسر من مجرم است، باید به صورت قانونی به آن رسیدگی شود.

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۵۵

صبح روز بعد، اولین اقدامی که پدرمان کرد این بود که گفت دکتر یزدی را بگویید بیاید تا ببینیم قصه فلسطین چیست؟ فردا صبح دکتر یزدی با چند تن از همراهانش آمد. پدرمان پرسید: داستان چیست؟ ایشان گفت: در سازمان آزادی‌بخش جریانات مختلفی هستند و ما از جزئیات آن خبر نداریم. جرج حبش و اینها هستند که می‌خواهند ایران را تجزیه و خوزستان را از ایران جدا کنند و برای این کار توی اهواز دفتر زده‌اند. خیلی کم پیش می‌آمد که امپر پدر ما بالا برود و من فقط در برابر بعضی از عناصر ساواک دیده بودم که خیلی عصبانی بشود. شنیده بودم که در بازجویی‌ها هم همین طور است. به یکباره بسیار برافروخته شد و با پرخاش شدیدی یزدی و همراهانش را از خانه بیرون کرد!

بعد از چنین مقدماتی، پدرمان گفت: اینجا جای ماندن نیست. البته بعدها گفتند پسر ایشان زمینه‌ها را فراهم کرد، ولی این‌طور نیست و خود پدر به قدری از وضعیت و مسائلی که پیش آمد، کلافه بود که گفت اینجا جای ماندن نیست. به بچه‌ها بگویید دفاتر را ببندند. به مهدی هم بگویید یک کسی را پیدا کند و بزیم بیرون! مهدی رفت و آقای ناصر بختیار را که دوست نزدیک پدر و خودش بود، خبر کرد و آمد و به اتفاق به سمت جاده کرج حرکت کردیم.

– قبل از اینکه دنباله داستان را بگویید، باید بگویم که من و آقای مهدی برای پیگیری پژوهش تاریخی در باره این ماجرا پیش بعضی از مسئولین و اعضای وقت شورای مرکزی سپاه هم رفتیم. با آقای رفیق‌دوست و آقای بشارتی هم صحبت کردیم.

آقای رفیق‌دوست می‌گفت: جریان آقای غرضی در سپاه با ما متفاوت بود. ما با این کار موافق نبودیم و غرضی و رفقاییش این کار را انجام دادند. فردای آن روز هم که رفتیم و با امام صحبت کردیم، ایشان گفتند بروید و از دل آقای طالقانی در بیاورید و دلجویی کنید. آیت‌الله طالقانی هیچ‌کس را راه نداد، ولی مرا راه داد که رفتم و با ایشان صحبت کردم و اسنادی از مجاهدین را نشان دادم و تا آخر عمر به ایشان گزارش می‌دادم. آنها مدعی‌اند که کلیت سپاه این کار را انجام نداده و

۴۵۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

جریانی در سپاه بوده که این کار را کرده است. خود شما کدام تحلیل را قبول دارید؟

- من هم این را قبول دارم؛ چون شنیدم که حتی جای بازجویی ما را یکی از بچه‌های سپاه به دفتر خیر داده بود. به اضافه اینکه جریاناتی که آن موقع در سپاه بودند، یکی خود آقای رفیق‌دوست بود که گمانم در پادگان عباس‌آباد بود. جریان دیگر آقای ابوشریف و اطرافیان او بودند که برنامه دیگری داشتند. یک بخش هم زیر نظر محمد منتظری بود. این حرفی که رفیق‌دوست می‌زند به نظر من تا حد زیادی درست است؛ چون خود او از طریق محمدرضای ما که با هم رفاقت قدیمی داشتند، به آقا پیغام داده بود که ما نبودیم، البته بعد از آزادی ما.

ابوشریف را از قدیم می‌شناختم و با هم در پاکستان و اروپا همراه بودیم. محمد منتظری هم آمد به خانه ما و با من صحبت و حتی علیه اینها افشاگری کرد. البته دعوی محمد منتظری با غرضی و رفقایش از قدیم و از موقعی بود که در سوریه با هم بودند.

به هر حال این تحلیل تا حد زیادی درست است، اما جالب است که بعدها کسانی خودشان گفتند که در بازجویی‌ها شرکت داشتند؛ از جمله **جلال‌الدین فارسی**. نمی‌دانم این بخش از مجاهدین انقلاب چند نفر بودند؟ الآن اصلاً هستند، نیستند؟ گروه «صف» و «منصورون» و «فلق» بودند. بخش چپ مجاهدین انقلاب چند نفر بودند. بخش چپ مجاهدین انقلاب اسلامی مثل **بهزاد نبوی** و گروهش را نمی‌دانم در این داستان بودند یا نه؟ ولی جناح راست [سازمان] مجاهدین انقلاب [اسلامی] در این قصه نقش داشت ...

- در این باره، مستندانی به شکل اظهارات پراکنده و بیابیه و ... وجود دارد. در ماجرای دستگیری شما و التهابات پس از آن، درست است که اسم سپاه بیشتر بر سر زبان‌ها افتاد، اما سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در روز آخر، علیه ایشان راهپیمایی راه انداخت. بعدها بهزاد نبوی گفت که ما این کار را کردیم. آنها عملاً علیه مرحوم طالقانی راهپیمایی به راه انداختند، ولی جرئت نمی‌کردند علناً آن را

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۵۷

اعلام کنند. نکتهٔ عجیب هم اینکه وقتی ایشان در مدرسهٔ فیضیه سخنرانی می‌کرد، جلوی روی ایشان پلاکارد بزرگی از آرم مجاهدین انقلاب زده بودند! شواهد دیگری هم هست؛ از جمله اظهارات مرتضی الویری که آن زمان جزو مجاهدین انقلاب بود.

همهٔ اینها نشان می‌دهد که مجاهدین انقلاب اسلامی در این قضیه نقش داشتند و قضیه ظاهراً به نام سپاه بود. این چیزی است که ما در تحقیقاتمان به آن رسیده‌ایم. در ادامه، رفتن به چالکروود و باغ آقای بختیار و آمدن احمدآقا و صحبت‌های پدرتان با ایشان و نهایتاً تصمیم برای حرکت به سمت قم را روایت کنید!

- چندین مسئله پیش آمد. ما به سمت کرج رفتیم؛ چون در اول کار، هدفمان روشن نبود و فقط به دنبال جایی بودیم که هم پدر استراحت کنند و هم زیاد جلوی چشم نباشند؛ چون واقعاً ایشان می‌خواست مخفی باشد. اعلام شد که دفاتر پدر بسته است و مجاهدین خلق طی اعلامیه‌ای علت بسته شدن دفاتر را اعلام کردند و مقداری در بارهٔ این مسائل توضیح دادند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به سمت دفاتر [سازمان] مجاهدین خلق راهپیمایی کرد که اینها می‌خواهند شر به پا کنند. از دفتر به ما زنگ زدند که موضوع از این قرار است. بد نیست اشاره کنم که ماشینی که با آن رفتیم، سابقاً متعلق به ژنرال هایزر و بسیار مجهز بود و همه جور تجهیزات از جمله تلفن و بی‌سیم داشت و می‌شد بدون اینکه ردیابی شود، از آن تماس تلفنی گرفت. وقتی بچه‌ها گفتند که اوضاع از این قرار است، پدر آن اعلامیهٔ اولیه را صادر کرد که مسئله، مسئلهٔ بچه‌های من نیست و سرنوشت انقلاب است.

بعد ما به چالکروود رفتیم. تا جایی که یادم هست من بودم و مهدی و مادرمان و یکی - دو تا از بچه‌های پاسدار و آقای چهپور. البته من از سابقه‌ای که از ایشان می‌شناختم، شدیداً مراقب حرکاتش بودم؛ چون می‌دانستم به هر حال با طرف مقابل مرتبط است. دائماً هم در بحث‌ها با هم درگیر می‌شدیم.

پدر گفتند جای خوبی است، کنار دریا هم هست و توی چشم هم نیست و می‌شود قدم زد. موقع قدم زدن هم عبا را روی سرشان می‌انداختند که توسط ماشین‌هایی که از جاده عبور می‌کردند، شناخته نشوند. در آنجا برای ما هم فرصتی فراهم شده بود که با هم صحبت کنیم. ایشان شدیداً نگران بود؛ همان نگرانی‌های سه‌گانه‌ای که قبلاً هم اشاره کردم. گاهی که نظر مرا می‌خواستند، می‌گفتند تو با این عقل ناقص، در باره این مسئله چه فکر می‌کنی؟ در این بحث‌ها «مسئله شورا» مطرح شد و پدرم گفتند: من معتقدم شوراها باید تشکیل بشوند؛ چون یکی از پادزهرهای این وضعیت، تشکیل شوراهاست. از نظر ایشان شوراها می‌توانستند مانع از انحراف انقلاب بشوند. ایشان روی مشارکت مردم در سرنوشت خودشان خیلی تکیه داشت.

- فکر شورایی آیت‌الله طالقانی قدمتی چند دهه‌ای داشت و قبل از داستان دستگیری شما هم، ایشان این رویکرد را در ماجرای شورای کردستان نشان داده بود، لذا بین دستگیری شما و ایجاد شوراها چندان ارتباط منطقی وجود ندارد.

- در واقع ایشان فرصت را برای طرح این مسئله مغتنم شمرد. مسئله مهم، ترکیب شوراها بود. من نگفتم که ایشان مسئله شوراها را فی‌البداهه مطرح کرد. اتفاقاً در بحث‌هایمان، شوراها را با این نام مطرح نمی‌کردیم، بلکه منظورمان نیروی کنترل‌کننده قدرت از طرف مردم بود. اسم خیلی مهم نبود. ایشان روحیه ضد دیکتاتوری داشت و در فضای ذهنی خود، برخی از اصطلاحات و عبارات را به کار می‌برد. مثلاً می‌گفت این صندلی پدر آدم‌ها را در می‌آورد و کسی که روی آن بنشیند، مسخ و از انسانیتش دور می‌شود. در مجلس خبرگان هم که روی زمین نشست، همین نکته را در نظر داشت. البته این تحلیل من است، اما حرف‌های خودشان هم بود. می‌گفتند کسانی که در قدرت قرار می‌گیرند، ممکن است برای حفظ خودشان به خیلی کارها دست بزنند.

من و پدر در بسیاری از موارد با هم توافق نداشتیم، اما در این مورد موافق بودیم. مسئله اجرا و تحقق شوراها برایشان اهمیت داشت و شورایی که در کردستان تشکیل دادند، برای ایشان یک نمونه بود که این کار شدنی است. البته ایشان مشکلات را هم می‌دانستند و پیش‌بینی می‌کردند نیرویی که می‌خواهد به قدرت برسد، از جمله دولت، نمی‌تواند شوراها را بپذیرد. اتفاقاً یکی از مخالفین شورا، خود دولت موقت بود. این

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۵۹

ایده قبلاً هم به شکل عام توسط ایشان مطرح شده بود. ایشان همان‌طور که از مقدمه‌ای که بر «تنبیه الامه و تنزیه المله» مرحوم نایینی نوشتند، برمی‌آید، طرفدار دموکراسی بودند و نظام مشروطه را هم از این موضع می‌دیدند و می‌گفتند بین دموکراسی و اسلام تضاد وجود ندارد. ایشان حتی دفتر خودشان را هم شورایی اداره می‌کردند، معتقد بودند که تفکر و تصمیم‌گیری جمعی را تا حدی که قابل اجراست باید اجرا کرد و این کار را در دفتر خودشان هم کردند. ما در کنار دریا قدم می‌زدیم و در باره مسائل مختلف از جمله همین مسئله شوراها، مسئله فلسطین، موضوع آقای سید موسی صدر و ... بحث می‌کردیم.

– به بحث‌هایی که در آن سفر با پدرتان داشتید، اشاره کردید. کسانی که در آنجا بوده‌اند، اعم از اعضای خانواده و دیگران، عمدتاً از نظرات مخالف شما با ایشان در آن گفتگوها صحبت می‌کنند. در چه مواردی با پدر اختلاف داشتید و در چه موضوعاتی با او موافق بودید؟

– موافق‌ها را که گفتم.

– مخالف‌ها را بگویید!

– مخالفت عمده من با ایشان این بود که در عین حال که نگران اوضاع بودند به کلیت وقایع خوش‌بین بودند، ولی ارزیابی من کاملاً بدبینانه بود؛ از جمله اینکه من با مجلس خبرگان کاملاً مخالف بودم و می‌گفتم طبق بحث‌هایی که از قبل از انقلاب هم داشتیم باید مجلس مؤسسان تشکیل می‌شد، نه مجلس خبرگان. با رفراندومی هم که در باره نوع رژیم برگزار شد، مخالف بودم، ولی ایشان موافق بود.

بحث‌های فلسفی هم داشتیم، ولی من سعی می‌کردم زیاد وارد آن بحث‌ها نشوم و بیشتر بحث‌های سیاسی و واقعیت‌های روز را مطرح کنم. البته جزییات آن بحث‌ها خیلی یادم نیست، ولی چه آن موقع، چه بعد از آن، بر سر این مسائل اختلاف داشتیم، با این همه پس از بحث در مسائل سیاسی به نقاط مشترکی هم می‌رسیدیم، در عین اینکه هر یک از ما می‌توانست عقاید خود را هم حفظ کند. به نظر من این بزرگ‌ترین تفاوت ایشان با دیگران بود.

– نکته‌ای که خود ایشان هم کم و بیش در جریان آن قرار گرفتند، احتمال بروز جنگ داخلی در اثر خروج ایشان از تهران بود. مجاهدین خلق اطلاعیه دادند که نیروهای نظامی خود را در اختیار ایشان می‌گذارند و هر روز هم علیه دستگیرکنندگان شما و به طرفداری از مرحوم طالقانی راهپیمایی داشتند. حالا اینکه این راهپیمایی‌ها چقدر صادقانه بود یا می‌خواستند برای تسویه حساب با طرف مقابل از آنها استفاده کنند، نیاز به تحلیل جداگانه‌ای دارد. آمدن احمدآقا^۱ و اطلاعاتی که از مرکز به پدرتان می‌رسید، ایشان را مجاب کرد که سفر را تمام کند و همراه با او به قم و نزد امام برود. از این فرآیند چه خاطراتی دارید؟

– البته مجاهدین انقلاب اسلامی هم اعلامیه دادند که ما در طرف مقابل هستیم و می‌زنیم شماها را داغون می‌کنیم! این قطب‌بندی برای پدرمان نگران‌کننده بود و شدیداً وحشت کرده بودند. ایشان پیش‌بینی نمی‌کردند تظاهرات‌هایی که به طرفداری از ایشان برگزار می‌شوند، چنان ابعاد گسترده‌ای داشته باشند. یادم هست در همان روزها خبر آوردند که در تنکابن (شهرسوار آن موقع) قرار است تظاهرات بشود. پدر گفتند: برویم ببینیم چه خبر است؟ ماشین طوری بود که از بیرون، داخل آن دیده نمی‌شد. رفتیم و دوری زدیم و ایشان دیدند که تظاهرات گسترده‌ای است و همه خواهان بازگشت ایشان هستند. پدر به موقعیت اجتماعی خودشان بهای کمی می‌دادند و دائماً می‌خواستند از قدرت فرار کنند. شما برای یادنامه‌تان، با هر کسی که مصاحبه کنید، خواهد گفت که ایشان بیشتر تمایل به فرار از قدرت داشت تا نزدیک شدن به آن. همیشه هم می‌گفت: اگر احساس تکلیف نکنم، دلم می‌خواهد بروم توی دهی و در گوشه‌ای به کارهای خودم برسم. آن وقت شما تصور کنید در چنین موقعیتی، چنین قطب‌بندی پیش آمد.

در آنجا برای اینکه کسی ما را ردیابی نکند، تماس‌ها از طرف ما صورت می‌گرفت؛ یعنی ما به باجه تلفن می‌رفتیم و به دفتر زنگ می‌زدیم و از آنها اطلاعات می‌گرفتیم. محمدرضای ما در تهران بود. چند بار که زنگ زدیم، او گفت: احمدآقا آمده اینجا و

۱. سید احمد خمینی، پسر آیت‌الله خمینی.

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۶۱

اصرار می‌کند که حتماً مرا ببرید پهلوی آقا! او گفته بود اگر من نیامم و برای انقلاب مسئله‌ای پیش بیاید، مسئولیتش با شماست! ما این پیام را به پدرمان منتقل کردیم. به هر حال وقتی احمدآقا چنین مطلبی را مطرح کرد، پدر گفت: بگویید بیاید. و ایشان با محمدرضا آمد. اختلافی که من در این موضوع با پدرم داشتم این بود که می‌گفتم ابعاد این داستان باید روشن شود و نباید روی آن سرپوش گذاشته شود. من احساس می‌کردم شرایط به گونه‌ای است که ممکن است پدر کوتاه بیاید و اصرار داشتم که در اینجا باید امتیاز گرفت و حداقل امتیاز این است که جوانب این داستان برای مردم روشن شود و اطلاع‌رسانی درستی صورت بگیرد. وقتی احمدآقا آمد، فضا عوض شد و پدر گفتند: من می‌روم قم. من هم گفتم: می‌روم و همه حقایق را به رسانه‌ها می‌گویم. فضا هم طوری بود که می‌شد این حرف‌ها را گفت. پدر رفتند قم و ما هم به تهران برگشتیم.

– از گفت‌وگوهای پدرتان و احمدآقا چیزی به یاد دارید؟ طبق اسناد رابطه این دو بسیار صمیمانه بوده است.

– یادم هست که احمدآقا گفت: چند روز دیگر، روز ارتش است و با این صف‌بندی مسلحانه‌ای که دو طرف کرده‌اند، ممکن است اوضاع به هم بریزد. وحشت از جنگ داخلی بود.

اینکه به رابطه صمیمانه پدرم با احمدآقا اشاره می‌کنید، ممکن است درست باشد، ولی در این جریان، احمدآقا از غرضی حمایت می‌کرد.

– شما این را از کجا دریافتید؟

– در همان شب اول دستگیری ما، خود احمدآقا برای آزادی غرضی از قم تلفن زد و بر این مسئله تأکید می‌کرد؛ به اضافه اینکه خود ما هم می‌دانستیم آن دو ارتباط نزدیکی دارند. البته احمدآقا هم همیشه به خانه ما می‌آمد و رفتار صمیمانه‌ای داشت و خیلی بی‌رودربایستی بود. اوایل انقلاب، یک وجهه روشنفکری هم داشت. یک بار که به خانه ما آمد، گفت: حالا می‌شود که چند تا از این بچه‌های چپ هم به دولت موقت بروند و وزیر بشوند؟ پدر ما به ایشان جواب جالبی داد که نشان می‌داد در عین حال

۴۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

که با او رابطه صمیمی دارد، می‌داند که اینها سؤالات متعارفی نیستند و از آنجا که در مسائل سیاسی بسیار آدم هوشمندی بود، با لحنی آمیخته به شوخی به ایشان گفت: شما که چنین طرح‌های انقلابی دارید، چرا به پدرتان پیشنهاد نمی‌دهید؟

- اتکای شما به خاطرات است، اما من به اسناد دسترسی دارم و اتکایم به آنهاست. در پیامی که مرحوم طالقانی بعد از رفتن به قم، از رادیو داد، گفت: فرزند آزاده امام ... و جوری از احمدآقا تعریف کرد که با این تحلیل شما که ایشان پشت دستگیری شما بوده، نمی‌خواند. غرضی در دفتر امام سمتی داشت و شاید از جنبه دوستی و رفاقتشان بوده که پیگیر سرنوشت او بوده‌اند، نه اینکه لزوماً دستگیری شما مورد قبول ایشان بوده باشد.

- من نگفتم دستور دستگیری من از آن ناحیه صادر شده بود. ماجرای بعد از آن را گفتم؛ چون غرضی دستگیر شده بود و برای آزادی او، ایشان خیلی محکم ایستاده بود؛ آن هم به هر قیمتی و بدون قید و شرط! یادم هست که پدر مشخصاً گفته بودند: اگر قضیه گرو و گروکشی است، بچه‌های ما را بکشید. یعنی داستان به اینجا کشیده شده بود. غرضی به هر حال پشتگرمی داشت که می‌توانست این کارها را بکند. پشتگرمی به این معنی نیست که الزاماً کسی که پشت اوست، این دستور را داده، ولی پشتش قرص بود که توانست این کار را بکند.

- ظاهراً شما با قم رفتن پدر مخالف بودید؛ چون برادران سید مهدی و همین‌طور آقای ناصر بختیار، آقای چهپور، شهید محسن ارومی و ... با ایشان بودند، ولی شما نبودید. چرا با ایشان نرفتید؟

- اولاً که فضا طوری نبود که من هم به قم بروم؛ چون این حرکت را قبول نداشتم. اگر قرار بود مسئله حل شود، راه‌حلش را این‌گونه نمی‌دیدم.

- پس در این مسئله با پدرتان اختلاف نظر داشتید؟

- بله، این شیوه را که آقا برای حل مسئله به قم بروند، قبول نداشتم. حتی اگر قبول هم داشتم، نمی‌رفتم. من پس از انقلاب در همراهی با پدرم نکاتی را رعایت می‌کردم و در محافل عمومی با او ظاهر نمی‌شدم.

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۶۳

- در عکس و فیلم‌های بعد از انقلاب پدر هم، اصلاً در اطراف ایشان نیستید.

- بله. بعد از انقلاب مدتی در باغ تربیت بدنی کرج، مشغول چوپانی بودم. چون نمی‌توانستند گوسفندهای هژبر یزدانی را نگه دارند، آنها را پخش کرده بودند که هر کسی چند تایی را نگه دارد. بابای ما هم ۱۰ - ۱۵ تا را گرفته بود و ما مشغول چوپانی بودیم. طبیعتاً حفاظت آنجا هم با خود من بود؛ چون پاسداری که آنجا نبود. بخصوص وقتی پدر به تهران یا مجلس خبرگان می‌آمد، ما آنجا بودیم. علاوه بر این، پدر ما اساساً به محافظ و پاسدار اعتقاد نداشت و اینهایی هم که بودند تا حدی تحمیلی بودند. خود من هم با توجه به مسائلی که پیش آمده بود، دلم نمی‌خواست در محافل در کنار پدرم حضور داشته باشم. البته گاهی تصادفاً پیش می‌آمد که من هم بودم؛ مثلاً در منزل آقای چهپور که جلسات شورای انقلاب تشکیل می‌شد، گاهی من هم حضور داشتم و مجبور بودم با اعضای شورای انقلاب سلام و علیکی داشته باشم، ولی تا حد ممکن سعی می‌کردم با پدر در محافل عمومی ظاهر نشوم. تا قبل از این مصاحبه هم خاطرات خود را مطرح نکرده‌ام. چون خودم را میراث‌دار پدر نمی‌دانم؛ در حالی که خیلی هم با هم صمیمی بودیم، ولی اینکه من ایشان را تابلو و از ایشان استفاده سیاسی کنم، این را قبول نداشتم و ندارم؛ تاکنون هم در چنین زمینه‌هایی فعال نبوده‌ام؛ حتی وقتی بعضی از اعضای خانواده ما نماینده مجلس شدند، گفتند: اگر خودتان چیزی در چپته دارید، از خودتان مایه بگذارید، اما از پدر خرج نکنید.

کسی نمی‌تواند مدعی شود که ایشان (آیت‌الله طالقانی) متعلق به ما یا من بوده است. من خودم معتقد نیستم که ایشان متعلق به من بود، ابداً. حالا آنهایی که مدعی هستند ایشان از آنها بوده، سند بیاورند. فرآیندی که ایشان چه در رفتار و چه در گفتارشان طی کرد، نشان می‌دهد که تا چه حد طرفدار آزادی‌های اساسی انسانی بوده است. آزادی فکر و آزادی عقیده فقط یک برنامه سیاسی نیست، بلکه یک منش رفتاری است. ایشان در رفتارشان با خانواده چگونه برخورد می‌کرد؟ سخنرانی احمدآباد دقیقاً انعکاس تفکر ایشان است. می‌گفتند: «جامعه برای من مثل خانواده من است. در خانواده من همه جور آدمی هست: چپ هست، مجاهد هست، حزب‌اللهی هست؛ اینها باید با هم کنار بیایند». تصورشان نوعی پلورالیسم بود و تا آنجا که درک ایشان اجازه

۴۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌داد، به این اعتقاد عمل هم کردند». من تأکید می‌کنم که اصلاً مدعی نیستم ایشان از من است، ولی اگر کسی انصاف داشته باشد، می‌تواند این را در فرآیند زندگی ایشان ببیند.

- از موضوع دستگیری شما بگذریم. به‌عنوان آخرین سؤال، در باره نسبت طالقانی و مجاهدین خلق سؤالی را مطرح می‌کنم. یکی از مباحثی که در باره مجاهدین [خلق]، هم در طیف حامیان و وفاداران نظام و هم در طیف اپوزیسیون مثل نهضت آزادی مطرح است، این است که مجاهدین حداقل در چند ماه آخر عمر مرحوم طالقانی، با ایشان برخورد ابزاری و تبلیغاتی داشتند. به‌عنوان نمونه سندی هست که رجوی در محفلی گفته بود که طالقانی به چند علت دارد کم‌کم موی دماغ ما می‌شود: اول اینکه رهبری آقای خمینی را قبول دارد و هر جا صحبت می‌کند، می‌گوید من رهبری ایشان را پذیرفته‌ام و هر وقت ناراحت می‌شوم، پیش ایشان می‌روم و نیرو می‌گیرم؛ درحالی‌که ما با رهبری آقای خمینی مخالفیم. دوم اینکه در نماز جمعه به کردها حمله کرد و گفت اینها چه کاره انقلاب هستند و شما که دستتان پینه زده؛ درحالی‌که ما با کردها وحدت استراتژیک داریم. نکته سوم هم اینکه ایشان می‌گویند خلع سلاح شوید و ما نمی‌خواهیم. مرحوم طالقانی اصرار داشت که اینها خلع سلاح و تبدیل به گروه سیاسی بشوند، ولی اینها سلاح‌هایشان را مخفی کردند و نهایتاً در ۳۰ خرداد بیرون آوردند. علاوه بر این، تا یکی - دو سال بعد از فوت مرحوم طالقانی، در نشریاتشان از میان مواضع ایشان هر آنچه را که به نفع خودشان بود می‌گفتند، ولی جاهایی را که نبود حذف می‌کردند ...

- خیلی‌ها این کارها را کردند.

- بله، ولی آنها داعیه‌دار مرحوم طالقانی نبودند و نمی‌گفتند ایشان معلم فکری یا پدر ماست، اما اینها خودشان را فرزندان ایشان حساب می‌کردند. سؤال این است که چقدر برخورد اینها را ابزاری یا صادقانه می‌بینید؟

- من به اتکای خاطرات خودم این داستان را یک جور سناریوسازی می‌بینم. چه بخواهیم چه نخواهیم، مواضع سیاسی پدر ما پس از انقلاب، لنگرهایی برای همه این

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۶۵

نیروها بود. تمام نیروهایی که معتقد به دموکراسی بودند یا دست‌کم شعار آن را می‌دادند، به نوعی پدر ما را لنگرگاه خودشان می‌دانستند. مجاهدین [خلق] هم به هر حال تا آن موقع در این فاز سیاسی می‌گنجیدند. تا آنجا که من یادم هست، مشکل پدرم با اینها این بود که شما زیاد به من نزدیک نشوید؛ چون من در موقعیتی هستم که نمی‌توانم از یک جریان مشخص دفاع کنم؛ وگرنه مخالف سرکوب هر جریانی هستم. این موضع عمومی ایشان بود. البته مجاهدین سعی داشتند بیشتر نزدیک شوند و ملاقات‌های زیادی بگیرند. یادم هست که پدر خیلی هم به آنها ملاقات نمی‌داد، ولی بعضی از درخواست‌ها را هم قبول می‌کرد. بعد از ماجرای دستگیری ما، پدر با خیابانی و رجوی به قم رفتند ...

– البته پدر شما با رجوی و خیابانی به قم نرفتند. آنها در قم هم نفوذی داشتند و از بازگشت ایشان مطلع شده و خودشان را مقارن با حضور ایشان به قم رسانده بودند. به‌طور مشخص رجوی و خیابانی و ابریشم‌چی آنها بودند. برادر شما آقا مهدی می‌گوید که وقتی به قم رفتیم، دیدیم اینها آنجا هستند و واقعاً تعجب کردیم که از کجا خبر داشتند که ما داریم به قم می‌رویم!

– به هر حال پدر ما سعی داشت وساطت کند و کسی حذف نشود. من موضع کنونی مجاهدین را اصلاً قبول ندارم، اما چون مسئله بیان وقایع تاریخی است، معتقدم پدرمان همواره سعی داشت میانه را بگیرد و نگذارد افراد و جریان‌ها حذف شوند. پدر قطعاً با مسلح بودن آنها مخالف بود، اما با گرفتن مقر آنها هم موافق نبود. آقا می‌گفت همه باید خلع سلاح شوند. مجاهدین [خلق] هم می‌گفتند هر موقع مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب‌اللهی‌ها خلع سلاح شدند، ما هم می‌شویم، ولی تا وقتی که آنها مسلح هستند، ما هم اسلحه‌هایمان را تحویل نمی‌دهیم! آنها یک گروه شناسنامه‌دار به نام «سپاه» و مورد تأیید شورای انقلاب و دولت بودند.

من در جریان این بحث‌ها که می‌گویند پدر با آنها برخورد می‌کرد که چرا نمی‌روید اسلحه‌هایتان را تحویل بدهید، نیستم، ولی می‌دانم که گاهی به مراسم‌های اینها می‌رفت و عکس‌هایش هم هست. در مراسم خانه رضایی‌ها هم رفته بود. البته من

۴۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

هم زیاد علاقه نداشتیم با اینها مراوده یا عکس داشته باشیم. اینها حتی در نشریه خود، عکس مرا که کنار یاسر عرفات و مهدی ابریشم چی نشسته‌ام، حذف کردند!

– بهمن‌ماه ۱۳۵۷ را می‌گویی که یاسر عرفات به خانه حاج خلیل رضایی آمد؟

– نه، بعد از فوت آقا بود. عرفات برای تسلیت به خانه پیچ شمیران آمد. در آن عکس هم من هستم، هم ابوالحسن. الان هم آن عکس را دارم، اما آنها در نشریه خود، مرا از این عکس حذف کرده بودند. ما قبل از اینکه به خانه حاج چهپور منتقل بشویم، منزل حاج خلیل رضایی زندگی می‌کردیم. نمی‌دانم داستان رفتن به منزل چهپور را برای شما نقل کرده‌اند یا نه؟

– می‌گویند پدرتان گفته بودند در اینجا تلفن‌های من کنترل می‌شود.

– خیر، مسئله اصلی، اصرارهای اعظم بود؛ چون به هر حال در خانه‌ای که ما در آن بودیم، مادرمان هم بود و طبعاً دسترسی اعظم به آقا کمتر می‌شد. او می‌خواست دائماً بیاید و برود و به همین خاطر، فشار زیادی می‌آورد که چرا منزل رضایی‌ها مانده‌اید؟ بیاید منزل حاج چهپور که حیاط هم دارد. البته خود آقا هم زندگی در آپارتمان را دوست نداشت و دلش می‌خواست جایی باشد که بتواند قدمی بزند و نفسی بکشد. مادر ما شدیداً با رفتن به خانه چهپور مخالف بود و می‌گفت نمی‌خواهم به آنجا بروم. این انتقال با اصرار اعظم صورت گرفت؛ چون مادر اعظم بعد از انقلاب فوت کرد و دسترسی اعظم به آقا کمتر شد. یادم هست که اعظم انجمن زنان را درست کرده بود و آقا می‌گفت این سکینه خانم و رقیه خانم‌بازی‌ها را رها کن و برو به بچه معلولت برس، ولی او تحت عنوان اینکه از آقا سؤال تفسیری دارد، با آقا جان آقا جان گفتن، می‌آمد و سؤالات خودش را مطرح می‌کرد. واقعیت این است که آقا از برخوردهای داخل زندان او هم خیلی راضی نبود. از ما یک جور ناراضی بود، از اعظم هم جور دیگری؛ چون در زندان زنان، طبق خاطراتی که ویدا حاجبی نوشته ...

– چی نوشته؟

– نوشته که اعظم یک سری امکاناتی داشت که بقیه زنان زندانی نداشتند؛ مثلاً اجازه داشت برود و پدرش را ببیند و بعد هم حرکات عجیب و غریبی می‌کرد. ویدا حاجبی

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۶۷

قبلاً اینها را به خود من هم گفته بود، ولی در کتاب خاطراتش به نام «داد بیداد» که در ایران هم چاپ شده، اینها را آورده است. او نوشته اعظم درحالی‌که با بازجوها با خوشرویی برخورد می‌کرد، با زندانی‌ها برخورد بدی داشت! داستان عدس پلو را هم که همه گفته‌اند.

توی زندان به عدس پلو می‌گفتند ساچمه پلو. در آنجا در عدس پلو کشمش می‌ریختند و اعظم گفته بود که این کشمش‌ها تبدیل به شراب می‌شوند و نجس هستند! یک عده از زن‌ها هم به تصور اینکه او چون دختر آقاست، پس این چیزها را بهتر از بقیه می‌داند، با او هماهنگی می‌کردند و همین باعث شده بود که در زندان قشقرق عجیب و غریبی راه بیفتند! این امکاناتی که در اختیار اعظم می‌گذاشتند، به خاطر این بود که ملاحظه‌آقا را می‌کردند، وگرنه به خاطر همکاری که نبود.

نمی‌گویم همکاری اطلاعاتی می‌کرد، ولی در وضعیتی که همه را به زیر هشت می‌بردند و شکنجه می‌کردند، حتی یک ملاقات دادن هم امتیاز محسوب می‌شد. اگر با زندانیان سیاسی چک کنید، بدترین دوران شکنجه‌ها بین سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ بوده است؛ بخصوص ساواک به کسانی که در جریانات چریکی و مسلحانه بودند، خیلی فشار می‌آورد. پروژه ساواک هم برای اختلاف انداختن بین این دو گروه مذهبی و چپ موفق شد. راه آن هم این بود که در زندان به یک طرف امکاناتی دادند.

– به نظر شما رأفتی که نسبت به اعظم به خرج می‌دادند، در همین راستا بوده؟

– به نظر من در همین راستا بوده و می‌خواستند همین فضا را به زندان زنان هم منتقل کنند. من روحیه پدرم را می‌شناختم. او هرگز دلش نمی‌خواست در چنین فضایی، به او اجازه بدهند که هفته‌ای یک بار برود و جلوی زندانیان سیاسی بنشیند و با اعظم گپ بزند! چون او در مقابل ساواک کاملاً قطعیت داشت و همان‌طور که دیگران هم نقل کرده‌اند، حتی موقعی که در زندان از درد دندان زجر می‌کشید، با توجه به اینکه بیماری شدید قند هم داشت، نمی‌خواست از آنها تقاضا کند اجازه بدهند پزشکی از بیرون بیاید و او را معالجه کند. با آن روحیه، قابل درک است که رضایت زیادی از آن وضعیت نداشت.

- پردازیم به بخش دیگری از این گفتگو. همان‌گونه که خودتان هم اشاره داشتید، شما تا به حال خیلی کم صحبت کرده‌اید. من بعضی از دیدگاه‌های شما را به شکل تحلیل از کتاب «طالقانی و تاریخ»، بی‌آنکه اسمی از شما برده شده باشد، استنباط کرده‌ام. به نظر می‌رسد تحلیل‌های شما روی فکر نویسنده کتاب، آقای بهرام افراسیابی (۱) تاثیر گذاشته است ...

- خود افراسیابی آدم غیرسیاسی بود. مسئله اصلی او هم این بود که در شرایط بعد از فوت پدر، کتابی در بیاورد که بفروشد. قبلاً دو - سه تا کتاب ترجمه کرده بود که ترجمه‌هایش هم بسیار بد بودند ... در آن دوره کتابی به اسم «پدر طالقانی در زندان» منتشر کرد که یادداشت‌های مرحوم طالقانی در زندان را شامل می‌شد.

- البته این یادداشت‌ها به شکل تقطیع شده و نامنظم در آن کتاب آمده که مجموعه آن، به‌ویژه بخش‌های منتشر نشده در این شماره از یادآور خواهد آمد. از دیگر آثارش «انقلاب پرتغال» و «عربستان بی‌سلاطین» است.

- «عربستان بی‌سلاطین»، نوشته فرد هالیدی (۲).

- بله، «انقلاب پرتغال» هم نوشته گیل گرین (۳) بود.

- به هر حال این آدم، آدم سیاسی نبود. بعد از انقلاب آمد سراغ ما در دفتر و به من گفت که می‌خواهم این کار را بکنم. او را وصل کردیم به کسانی که در این زمینه اطلاعات داشتند، اما در واقع این، برای من هم فرصتی بود تا بتوانم نظرات خود را در آن کتاب بیان کنم، بی‌آنکه الزاماً اسم من در میان باشد.

- از مطالعه کتاب می‌شود متوجه این موضوع شد. خود او هم دائماً استناد

می‌کند که یکی از فرزندان پدر می‌گوید.

- من دنبال کارش بودم؛ چون فکر می‌کردم انجام این تحقیقات به روشن شدن مسائل کمک می‌کند. کتاب هم کتاب ماندگار و خوبی شد. سه تا چاپ خورد و تیراژهای بالایی هم داشت. متأسفانه خود من ندارم! چند سالی است که بازار کتاب‌نویسی در مورد پدر ما گرم شده! یکی از بدترین کتاب‌ها در باره ایشان، جزوه کوچکی است که محمدمهدی جعفری در باره پدر نوشته است. نمی‌دانم به اسم او

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۶۹

نوشته‌اند یا خودش نوشته، ولی دست کم در مورد خود من، کلی دروغ در آن هست؛ از جمله اینکه آقا به او گفته برو با مجتبی صحبت کن، بلکه او را سر عقل بیاوری! اصلاً روش آقا این‌طور نبود.

– آقای محمدمهدی جعفری، دو بخش از خاطراتش را که در باره دکتر شریعتی و مجاهدین بود، قبل از چاپ خاطرات دو جلدی‌اش، به صورت جزواتی چاپ کرد که اشاره شما به جزوه مربوط به مجاهدین است. خاطرات ایشان تحت عنوان «برای آزادی» چاپ شده که در آن به تفصیل نحوه آشنایی و خاطرات خود از مرحوم طالقانی را نوشته است. بله، عرض می‌کردم که کاملاً مشخص است که کتاب «طالقانی و تاریخ» کاملاً از فکر شما مایه گرفته است.

در باره رویکرد مرحوم طالقانی نسبت به دولت موقت، عملکرد آن و نیز شخصیت مهندس بازرگان، تحلیل‌هایی که در این کتاب کرده‌اید، نشان‌دهنده فاصله ایشان با عملکرد این دولت است. البته این از مواضع خود ایشان هم قابل استنباط بود و فقط تحلیل شخصی شما نیست. ایشان دولت را ضعیف می‌دانست و یک بار هم اطلاعیه داد که در مورد این دولت و عزل و نصب‌های آن به من مراجعه نکنید. بیانات عده‌ای از اعضای دولت موقت هم نشان می‌دهد که اینها الآن در استفاده از عکس و اعتبار مرحوم طالقانی چقدر صادق هستند و در اعماق اندیشه‌شان نسبت به ایشان چه طرز تفکری داشتند؛ مخصوصاً بحث‌هایی که بر سر تشکیل شوراها با ایشان داشتند. در آن کتاب نکاتی در باره نگاه مرحوم طالقانی به دولت موقت هست که بعدها مسکوت گذاشته شد. اولاً در مورد انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری ...

– آقا با این موضوع مخالف بود ...

– همین‌طور است. شما در آن کتاب، روایتی در این زمینه دارید که با روایت نهضت آزادی‌ها متفاوت است. از قول شما در آنجا نقل می‌شود که دو سه روز بعد از ورود امام به ایران، مسئله نخست‌وزیری مهندس بازرگان مطرح بود. پدرتان

۴۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

را به مدرسه رفاه خواستند و آقا در بازگشت گفتند بالاخره این مسئله را تأیید کردم، ولی به نظر من بازرگان به درد این کار نمی‌خورد. ایشان در نهایت می‌تواند یک وزیر باشد، نه نخست‌وزیر.

- تا آنجایی که یادم هست پدرمان این قضیه را از دو زاویه می‌دید: یکی اینکه می‌گفت مهندس بازرگان اهل این کار نیست و حریف خیلی‌ها نمی‌شود.

- یعنی توانایی این کار را ندارد؟

- هم توانایی این کار را ندارد و هم بقیه نخواهند گذاشت کاری بکند. البته نهضتی‌ها بیشتر از بخش دوم این تحلیل استفاده می‌کنند که دیگران نگذاشتند، و آقا ما می‌توانستیم، اما در واقع مجموعه‌ای از هر دو بود؛ حتی یادم هست که پدر در مقام مقایسه می‌گفتند: اگر سنجابی نخست‌وزیر می‌شد از بازرگان بهتر عمل می‌کرد. البته پدر رابطه‌ی دوستی با آنها را حفظ می‌کرد، ولی خط سیاسی دولت موقت و مهندس بازرگان با پدرم فرق داشت. آنها معتقد به حفظ همان سیستم قبلی بودند منهای شاه! البته مهندس بازرگان این را نفی هم نمی‌کرد و می‌گفت ما می‌خواستیم باران بیاید، سیل آمد. در صوتی که پدر ما در این زمینه کاملاً رادیکال بود. به نظرم چیزی که دولت موقت را ساقط کرد، عقب افتادن از موج انقلاب بود و حزب جمهوری اسلامی توانست با استفاده از این خلاء اینها را از میدان کنار بزند!

- مهندس بازرگان هم به انقلاب به معنای متعارف آن معتقد نبود و فردای ۲۲ بهمن گفت: انقلاب تمام شد؛ بروید سر کارت‌تان و پشت میزهایتان بنشینید و کار را شروع کنید!

- بله، ایشان می‌خواست تا جایی که ممکن است تغییرات کمی اتفاق بیفتد. در آن دوره مشکلات واقعی وجود داشتند. ملی کردن و این برنامه‌ها بیشتر زیر سر جناح بنی‌صدر و تا حدی مهندس سحابی بود که به هر حال بخشی از کار را در اختیار داشتند. البته بعضی جاها را هم نمی‌توانستند کنترل کنند؛ مثلاً صاحبان بعضی از کارخانه‌ها نبودند و اینها مجبور بودند آنها را ملی کنند. ملی - مذهبی‌ها و نهضتی‌ها بعد از انقلاب، کاملاً دور و بر آقا را خالی کردند؛ حتی در دفتر آقا، غیر از اکبر

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۷۱

بدیع‌زادگان که می‌شد گفت تا حدی به نهضتی‌ها نزدیک بود، دیگر کسی از آنها نبود؛ حتی چهره‌هایی مثل بسته‌نگار به رغم وابستگی‌هایی که به پدر داشتند، ایشان را رها کردند و به مجموعه دولت پیوستند. ترکیب دفتر هم جالب بود، چون همه جور آدمی آنجا بودند. کل طیف نهضت، حالا روی تشخیص خودشان یا تعیین اولویت، لااقل در ترکیب دفتر وارد نشدند یا نماندند. آدم‌هایی که در دفتر فعال بودند، یکی چهپور بود ... آقای چهپور که به حزب جمهوری متمایل بود، ولی تا آخر با مرحوم طالقانی ماند. حسین فهمیده هم همین‌طور بود. نمی‌دانم الان چه‌کاره است!

– معاون آقای ری‌شهری در تشکیلات حرم حضرت عبدالعظیم است ...

– مدتی در جهاد سازندگی بود. اسماعیل‌زاده هم که بیشتر با مجاهدین بود و بدیع‌زادگان که به نهضت آزادی تمایل داشت.

– پس ترکیب متنوعی بود.

– همین‌طور است. در پاسدارهای پدر هم محمد ترکان بیشتر به مجاهدین متمایل بود، محسن ارومی با بچه‌های چهپور خیلی رفیق و مثل خود آنها بود. به هر حال نهضت آزادی در این برهه، روبه روی آقا قرار گرفت و سر شوراها که کاملاً با آقا درگیر شدند.

– شوراها موضوع مهمی است که در ادامه به تفصیل در باره‌اش صحبت می‌کنیم. در این کتاب نقل شده که نهضت آزادی‌ها اطراف آیت‌الله طالقانی را خالی کردند و ایشان در پاسخ به یکی از فرزندان‌ش که احتمالاً شما بوده‌اید، گفت: «تو نباید از این موضوع ناراحت بشوی. این ذات هر انقلابی است که بعد از پیروز شدن انقلاب، یک عده به دنبال تقسیم غنائم می‌روند». این جمله یادتان هست؟

– بله، این را هم به من گفت و همیشه هم آن عبارت معروف نهج‌البلاغه: «التبلیب بلبله و لتغریبلن غریله» را تکرار می‌کرد و می‌گفت: «ناراحت نشو». البته این را در مورد همه می‌گفت و فقط منحصر به نهضت آزادی هم نبود. ایشان این دید را نسبت به همه کسانی که بعد از انقلاب به دنبال قدرت و ثروت بودند، داشتند. البته با نهضتی‌ها جور دیگری برخورد می‌کرد؛ یعنی نهضتی‌ها را دوستانی می‌دانست که دنبال این کارها رفته

۴۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

بودند؛ از آنها یک مقدار بیشتر گله‌مند بودند. به نظر من در ابتدا کار به جاهای باریک کشیده نشد، ولی بعداً سر مسئله شوراها و مسائل دیگر بود که به قول معروف گرای آنها بیشتر شد. در این کتاب آمده که صباغیان به مرحوم طالقانی گفته بود: «این طرح شما قابل اجرا نیست». آقا هم عصبانی شده و گفته بود: «تو یک عمر شاگرد من بودی. حالا آمده‌ای چیز یاد من بدهی؟ شما اگر دنبال این طرح نروید، در نماز جمعه افشایتان می‌کنم».

– آقای صباغیان در گفتگو، این موضوع را انکار کرد، ولی بعد یک چیزهایی گفت که چاشنی منفی بیشتری داشت! یعنی قبول کرد که آقا، سر ماجرای شوراها به او تشر زده بود.

– البته من این را دقیقاً یادم نیست، ولی سر گرفتن ما بازرگان برگشته و به آقا گفته بود: «سید! مگر دیوانه شده‌ای؟ این کارها چیست که می‌کنی؟» بازرگان سر سفر رفتن ما خیلی کلافه بود و به آقا می‌گفت: «تو داری مملکت را به هم می‌ریزی».

– این را چه موقع گفت؟

– بعد از بازگشت. بازرگان به هر حال خود را مسئول حفظ نظم و پدر را یکی از عوامل برهم ریختن نظم در آن روزها می‌دانست. واقعاً هم حسابی اوضاع را به هم ریخت! راهپیمایی‌های گسترده‌ای انجام شد.

به اضافه برخوردی بود که پدر سر قضیه فلسطین با یزدی کرد که به هر حال در آن دوره، دست راست بازرگان بود. بچه‌های [جنبش] امل و امثال اینها توسط یزدی در وزارت امور خارجه و این‌جور جاها نفوذ کرده بودند. اینها واقعیت‌هایی هستند که امیدواریم روزی شکافته شوند. اتفاقاً من به ملی – مذهبی‌هایی که در بروشورهای خود هم عکس آقا را می‌زنند، هم عکس بازرگان را، می‌گویم که می‌دانم که نقاط مشترکی داشتند، ولی نقاط افتراقشان، بخصوص بعد از انقلاب خیلی زیادتر بود. حتی قبل از انقلاب هم، مهندس بازرگان و نهضت آزادی، کاملاً با مشی مسلحانه و مجاهدین مخالف بودند، اما پدر عملاً هر دوی اینها را تأیید می‌کرد. بازرگان به حنیف‌نژاد گفته بود: «من شماها را خیلی دوست دارم، ولی این راهی که دارید می‌روید به ترکستان

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۷۳

است! آنها هم مثل جبهه ملی، منتهی مسلمان بودند و اعتقاد داشتند شاه باید سلطنت کند، نه حکومت. من فکر نمی‌کنم همین حالا هم اگر با نهضت آزادی‌ها مصاحبه کنید، این را نفی کنند.

– بله، قضیه شوراهای را می‌گفتید.

– نظر پدر در باره شوراهای کاملاً روشن بود و به شورا در همه عرصه‌ها، از پایین تا بالا اعتقاد داشت. دولت موقت از زاویه حفظ نظم قبلی نمی‌توانست زیر بار شوراهای برود. در آن موقع، شوراهایی در کارخانه‌ها و جاهای دیگر تشکیل شده بودند که با مدیریت‌ها تزاخم داشتند و دولت به‌عنوان نماد و هرم مدیریت‌ها، طبیعتاً از آنها دفاع می‌کرد و شوراهای را اغتشاش‌برانگیز می‌دانست. می‌گفت: نمی‌گذارند مدیران کار خودشان را بکنند. شوراهای بعد از انقلاب در عرصه‌های مختلف وجود داشتند، حتی بعضی از روستاها و محلات هم تا حدی صاحب شورا شده بودند، ولی به تدریج این شوراهای جمع شدند. طبیعتاً دولت بازرگان با مسئله شوراهای نمی‌توانست کنار بیاید. حزب جمهوری اسلامی هم که آماده به قدرت رسیدن بود، با شوراهای مخالف بود و اعتقاد داشت که این شوراهای در حال حاضر به‌عنوان عامل فشار، خوب هستند، ولی بعداً باید توسط خود آنها تحت کنترل قرار بگیرند. هیچ قدرتی نمی‌توانست شوراهای را به شکلی که وجود داشتند، بپذیرد.

به نظر من از این زاویه بود که نهضت آزادی فوراً با شوراهای مخالفت کرد. البته دکتر سامی و جنبش مسلمانان مبارز که او پشت آن بود، از جمله کسانی بودند که از شوراهای حمایت کردند، به اضافه عده‌ای از آدم‌های دموکرات و لیبرال‌غیروابسته به نهضت آزادی که تا حدی از شوراهای دفاع کردند و حتی تا پای تدوین قوانین آن هم رفتند؛ منتهی بعداً عملاً تعلیق شد تا افتاد به بعد از جنگ و ریاست جمهوری خاتمی که به نوعی به اجرا درآمد که به هر حال با آن چیزی که پدر ما می‌گفت، فاصله داشت.

– از بگومگوها و اصطکاک‌هایی که در این باره پیش آمد چیزی یادتان هست؟ چون دولت موقتی‌ها، یکی از بهانه‌هایی که می‌آورند این است که مهندس بازرگان و آقای طالقانی به علت کثرت کارهای بعد از انقلاب، چندان فرصت نمی‌کردند

همدیگر را ببینند، و این موجب می‌شد که آقای طالقانی از واقعیت‌هایی که دولت با آنها مواجه بود، دور باشد و گاهی اوقات حرف‌هایی بزند که چندان جالب نبود؛ مثلاً می‌گفت یک افسر یا یک سرباز هم می‌تواند رئیس شهربانی باشد که این نشان می‌دهد که ایشان تلقی درستی از سلسله مراتب نظامی نداشت!

- اینجا دیگر صحبت نشناختن سلسله مراتب نیست، بلکه صحبت از دو دیدگاه متفاوت به مسائل سیاسی و اعتماد کردن به مردم است. پدر ما و دکتر شریعتی اگر هم در طیف ملی - مذهبی‌ها بودند، در بخش رادیکال آن بودند، نه بخش لیبرال. بخش راست آن جریان، در اختیار سران نهضت آزادی بود، ولی پدر ما در بخش به اصطلاح چپ آن قرار می‌گرفت. زاویه برخورد این دو طیف با مسائل مختلف، از جمله مسائل اقتصادی بسیار متفاوت بود. گرایش به مردم به اصطلاح پدر ما مستضعف، در نهضت آزادی کمتر مطرح بود؛ به اضافه اینکه به هر حال نقاط مشترک هم داشتند.

- در پایان این گفت و شنود طولانی مایلم در باره یک موضوع بحث برانگیز هم از شما سؤالی داشته باشم و آن سرنوشت «امام موسی صدر» است. شما هم در سوریه بودید و هم در لبنان و به لحاظ ارتباط با فتح، از سرنوشت ایشان هم آگاهی دارید. بعد از انقلاب، مرحوم طالقانی از جمله کسانی بود که همواره در معرض درخواست بسیاری از گروه‌ها از جمله خانواده آقای صدر، برای پیگیری مسئله ربوده شدن ایشان بود. ظاهراً یاسر عرفات یا هانی الحسن به ایشان گفته بودند که آقا موسی مرده و ایشان هم یک بار این را بیان کرد که موجب ناراحتی عده‌ای شد. لیبیایی‌ها هم روی این مانور می‌دادند که ببینید حتی مسئولین ایران هم اعتقاد ندارند که آقا موسی زنده است. ظاهراً شما با پدرتان در این مورد صحبت‌هایی کرده بودید. حالا که دیگر داستان تقریباً تمام شده، قذافی کشته شده و خبری هم از آقا موسی نیست، شما بفرمایید که ماجرا چه بوده است؟

- من تاکنون در این باره با چند رسانه، از جمله «الجزیره» و «المنار» در چهار سال پیش مصاحبه کردم و همان موقع هم دیدگاهم را گفتم، ولی نمی‌دانم این دو چرا این موضوع را سانسور کردند! در پاسخ به شما باید بگویم که در آغاز دهه ۱۳۵۰، من

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۷۵

چون همیشه زیر نظر ساواک بودم و نمی‌توانستم کارهای علنی خاصی را انجام بدهم، پدرم گفتند برو فلسطین! من حتی از دانشگاه مصر درخواست پذیرش کرده بودم. در آن روزها ایشان به من گفتند اگر رفتی بیروت، پیش جلال‌الدین فارسی برو، ولی سراغ آقا موسی نرو!

- نقطه اختلاف پدرتان با آقا موسی چه بود؟

- آقا موسی به یک معنا، توسط دولت ایران به لبنان فرستاده شده بود و در آنجا با جریان‌های مختلف هم روابط پیچیده‌ای داشت و مورد حمایت شاه هم بود. باید بگویم که داستان از اینجا شروع شد که آیت‌الله بروجردی، آقا موسی را فرستادند لبنان. آسید شرف‌الدین، رئیس شیعیان لبنان فوت کرده بود و آنها دنبال جانشین می‌گشتند. به‌خاطر اینکه آقا موسی با آنها رابطه خانوادگی داشت، دیدند بهترین گزینه است. البته گفته می‌شد که قبل از او قرار بود آقا رضا برود، ولی او قبول نکرد و آقا موسی قبول کرد. می‌دانید که لبنان وضعیت خاصی دارد و گروه‌های مختلف سیاسی در آنجا فعال هستند. هر کسی که در آنجا وارد فعالیت بشود، کلی تاکتیک‌های سیاسی یاد می‌گیرد. ایشان در لبنان با نیروهای اپوزیسیون ایرانی هم رابطه داشت و به همین دلیل هم بعداً با [دکتر مصطفی] چمران رابطه برقرار کرد، ولی با سفارت ایران در لبنان و با شاه هم رابطه داشت؛ چون به هر حال، شاه خودش را شاه شیعیان می‌دانست و از طریق سفارت ایران، کمک‌هایی را برای عمران جنوب لبنان و ساختن مدارس می‌فرستاد. البته این تا قبل از جنگ داخلی لبنان بود. ما در جریان مستقیم این تحولات بودیم؛ چون در جنگ داخلی لبنان شرکت داشتیم. بین فلسطینی‌ها و نیروهای فالانژ و مسیحی‌ها جنگ بود و طایفه شیعه ناچار شد موضع‌گیری کند. آنها خودشان را به مسیحی‌ها نزدیک‌تر می‌دیدند تا به سنی‌ها!

- چرا؟

- در لبنان سیستم سیاسی، طایفه‌ای است و قدرت سیاسی بین طوایف مختلف پخش شده است. رئیس‌جمهور باید مسیحی مارونی باشد، نخست‌وزیر سنی و رئیس مجلس شیعه. شیعیان اکثریت نسبی بودند. فرانسوی‌ها سیستمی گذاشته بودند که با

۴۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی، عملاً مسیحی‌ها می‌توانند به‌عنوان طرف سوم مطرح باشند و حاکمیت خود را حفظ کنند. رؤسای طوایف هم با این معادله بازی می‌کردند. از این زاویه بود که تا جنگ داخلی، شیعیان لبنان بین مسیحی‌ها و سنی‌ها به بازی عجیب و غریبی مشغول بودند. بعد از جنگ داخلی، این وضعیت به‌هم ریخت و یکباره موضع آقا موسی - همه به ایشان می‌گفتند آقا موسی، از جمله پدرمان - عوض شد و به سمت جنبش فتح رفت که در بیروت قدرت زیادی داشت و توانست به آنها نزدیک شود. حتی سلاح‌های اولیه را فتح به آقا موسی داد. ما در جریان این ماجرا بودیم و خود فتحی‌ها می‌گفتند که ما به اینها کلاشینکف‌ها دادیم. در این موقع آقا موسی شروع کرد به موضع ضد شاه گرفتن. بعد از این داستان، سفارت ایران حتی پاسپورت ایشان را هم گرفت و در اینجا بود که بین سفارت و آقا موسی درگیری پیش آمد.

- اشاره کردید که پدرتان گفت با آقاموسی تماس نگیر. چرا؟

- این نهی به این دلیل بود که در آن دوره آقا موسی رابطه‌اش با شاه نزدیک بود و بدیهی است پدر ما که کلاً ضد شاه بود، از ایشان فاصله گرفت. اواخر کار به جایی رسید که پدرمان می‌گفت: آقا موسی از خط قرمزهایی عبور کرده! ایشان در هر سفری که به ایران می‌آمد، ملاقاتی هم با شاه داشت و لذا از او خواسته بودند حالا که چنین موقعیتی پیش شاه دارد، دست‌کم برای زندانیان سیاسی شاخص، وساطتی بکند، ولی او این کار را نکرد و یا دست‌کم در حد مورد انتظار نکرد. البته الآن عده‌ای مدعی شده‌اند که ایشان این کار را می‌کرده، ولی در آن دوره نشانه‌ای از این کار دیده نمی‌شد. معیار پدر ما در رابطه با هر کسی، نزدیکی یا دوری او به شاه بود؛ حتی در مورد آقای فلسفی قبل از اینکه موضع‌گیری صریح در قبال شاه بکند، هر جا که می‌آمد، پدر ما بلند می‌شد و می‌رفت! در این جور موارد لحظه‌ای تردید نمی‌کرد. با آقا موسی هم همین مشکل را، البته به شکل دیگری داشت.

- از قضیهٔ ربودن آقا موسی چه می‌دانید؟ چون خیلی‌ها معتقدند که فتح و چهره‌هایی چون یاسر عرفات، هانی الحسن و امثال اینها قطعاً از سرنوشت آقا موسی خبر داشتند.

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۷۷

- نیازی به نقل قول از آنها نبود؛ چون خود من هم خبر داشتم!

- جدی؟! پس داستان را نقل کنید.

- خاطرم هست بعد از انقلاب در خانهٔ چهپور نشسته بودیم که یک‌دفعه به گمانم محمد منتظری بود که زنگ زد و گفت: «یک هواپیمای لیبیایی با هیئتی که در رأس آن سرهنگ جلود، فرد دوم لیبی است، برای تبریک پیروزی انقلاب آمده و در فرودگاه مهرآباد نشسته و یک عده آدم مسلح هم هواپیما را محاصره کرده‌اند!». پدرمان با وزارت خارجه تماس گرفت. یزدی در جواب پدرم گفت: «یک هواپیما بدون هماهنگی قبلی آمده و دعوتی هم از اینها نشده؛ توی فرودگاه نشسته و یک عده از طرفداران آقا موسی هم اینها را محاصره کرده‌اند!» مثل اینکه خود یزدی و اطرافیانش هم در جریان بودند، لاقلاً اینکه با کسانی که هواپیما را محاصره کرده بودند، آشنا بودند. پدرمان فوری متوجه شد که داستان، داستان آقا موسی است. افراد مسلح می‌خواستند اینها را گروگان بگیرند تا لیبی آقا موسی را آزاد کند. ایشان در آن لحظه به من گفت: «تو که آنجاها بودی بیا ببینم داستان آقا موسی چه بود؟» گفتم: «آقا! داستانش طولانی است». گفت: «تا قبل از اینکه اینها بیایند بگو چه خبر است؟» گفتم: «آقا موسی در این اواخر رابطه‌اش با قذافی یک مدت شکرآب شده بود...».

- سر چی؟

- قذافی برای مناطقی که مورد حملهٔ اسرائیل بودند، بخصوص روستاهای جنوب لبنان، به آقا موسی کمک مالی می‌کرد و در عین حال می‌خواست نفوذ خودش را در لبنان توسعه بدهد. در این فرآیند، آقا موسی با قذافی مشکل پیدا کرد و قذافی هم مدتی قهر و کمک‌هایش را قطع کرد. با وساطت عرفات قرار می‌شود که آقا موسی به لیبی دعوت و به اصطلاح مجلس آشتی‌کنان برگزار شود. این همان سفری است که او به همراه دو نفر به لیبی می‌رود و در آنجا بعد از چند روز ناپدید می‌شود. همان داستانی که همه شنیده‌اند. من اتفاقاً چند روز بعد از این قضیه به لیبی رفتم، چون مسئول دفتر سازمان مجاهدین در لیبی شده بودم. برای تحقیق در مورد این مسئله، رفتم پیش فلسطینی‌های جبههٔ خلق که سوای رابطهٔ رسمی با مقامات بالای نظامی لیبی، با بعضی از آنها دوستی هم داشتند. از آنها پرسیدم: «جریان از چه قرار است؟»

۴۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

مسئول آنجا به شوخی گفت: «او را گذاشتند توی موشک و فرستادند به کره ماه!»
گفتم: «یعنی چی؟»

- در این گفت‌وگو مخاطب شما چه کسی بود؟

- مسئول جبهه خلق، جورج حبش بود. البته من خیلی حرفش را جدی نگرفتم و گفتم: «بگو داستان از چه قرار است؟» گفت: «من هم جسته گریخته یک چیزهایی شنیده‌ام. این جور چیزها را که به همه نمی‌گویند. ما شنیده‌ایم که اینها را گرفته و بازجویی و شکنجه کرده‌اند و آقا موسی زیر شکنجه سخته کرده و از بین رفته. اینها احتمالاً فقط قصد زهرچشم گرفتن داشته‌اند و قصد کشتن نداشته‌اند، ولی بعد که می‌بینند آقا موسی از بین رفته، دو تا همراهان او را هم می‌کشند که قصه لو نرود».

- دستگاه امنیتی قذافی؟

- بله. البته من باور نکردم؛ چون این قصه یک جورهایی عجیب و غریب بود. در عین حال می‌دانستم که قذافی با مخالفینش شوخی ندارد. از آنجایی که مسائل درون لیبی را دنبال می‌کردیم، می‌دانستیم که قذافی هر چند وقت یک‌بار برنامه‌ای می‌گذارد به اسم زحف، یعنی حمله. یک مشت آدم‌های هوادار خودش را راه می‌انداخت و مثلاً به کارخانه‌ها حمله می‌کردند و مدیران را می‌گرفتند و از این جور دیوانه‌بازی‌ها. به خیال خودش زهرچشم می‌گرفت. آخرین باری که آنجا بودیم، زحف به مساجد را راه انداخته بود. به بعضی از مساجد حمله و آخوندهای سنی را پایین کشیده و افرادی از طرفداران خودش را امام جماعت کرده بود. ظاهراً روحانیون سنی که از این وضعیت کلافه شده بودند، از حضور آقا موسی استفاده و سعی می‌کنند برای انجام وساطت نزد قذافی، با ایشان تماس بگیرند؛ چون دلیل ندارد که مهمان یک مرتبه این‌جور مغضوب شود که شکنجه‌اش کنند. آقا موسی هم در عین اینکه به قذافی علاقه‌ای نداشت، به آنها یک قول‌هایی می‌دهد.

- این خبر چقدر موثق است؟

- واقعاً نمی‌دانم، ولی خبر شایع همین بود.

- این هم سرّی بوده و شما در روابطتان فهمیدید؟

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۷۹

- بله، آنها هم می‌گفتند منبع کاملاً موثقی وجود ندارد. احتمالاً در میان خود آخوندهای سنی هم عده‌ای از اطلاعاتی‌های فذافی بوده‌اند و خبر داده‌اند که آقا موسی آمده اینجا و اینجا با او ارتباط برقرار کرده بودند. منتهی نکته عجیب ماجرا این بود که بعد از چند روز، از طرف یک مقام بالای امنیتی لیبی، مرا خواستند و به یکی از مقرهای مهم‌شان بردند و خیلی محترمانه از من پذیرایی کردند و گفتند: «نظر شما راجع به موسی صدر چیست؟» گفتم: «ایشان خیلی هم با ما هم‌خط نیست، ولی رهبر شیعیان لبنان است.» گفتند: «به نظر شما خائن بوده یا نه؟» گفتم: «بستگی دارد به اینکه چه تعریفی از خائن بکنیم.» گفتند: «مگر نمی‌دانید با سفارت ایران و با شاه رابطه خوبی داشته؟» گفتم: «تا حدی می‌دانیم.» گفتند: «پس خائن بوده دیگر.» گفتم: «کلمه خائن خیلی گنده است. اگر بخواهیم بر این اساس خائن تعیین کنیم، از این خائنها زیاد هستند.» پرسیدند: «منظورمان این است که آیا می‌شود ایشان را کشت؟» گفتم: «نه.» می‌خواست از مقوله خیانت به کشتن برسد. [آنگاه] یک چک سفید گذاشت جلوی من و گفت: «شما مگر یک سازمان مسلح نیستید؟» گفتم: «چرا.» گفت: «اعلام کنید که ایشان را ترور کرده‌اید. در این چک سفید هم هر مبلغی که دوست دارید بنویسید، من امضا می‌کنم.» گفتم: «اولاً سازمان مجاهدین خلق، ایشان را جزو اهدافی که باید زد، نمی‌داند. با ایشان اختلاف نظر داریم، ولی هدف ترور ما نیست. در ثانی ما در خارج از ایران عملیات مسلحانه انجام نمی‌دهیم. اهداف ترور ما مشخص هستند: عناصر ساواک و مستشاران خارجی.» گفتم: «یعنی چی؟» کمی هم عصبانی شد، ولی بعد سکوت کرد.

- شما را به عنوان پسر آیت‌الله طالقانی می‌شناخت؟

- نه خیر. اسم و رسم واقعی مرا نمی‌دانستند. مرا به‌عنوان نماینده سازمان مجاهدین در لیبی می‌شناختند. بعد از این ماجرا برایم روشن شد که تفسیری که جبهه خلقی‌ها ارائه می‌دهند، تقریباً درست است و طرف یا کشته شده یا در وضعیتی است که کمتر از کشته شدن نیست. به هر حال این گذشت تا در شب آمدن جلود، قضیه را به پدر گفتم. خیلی تعجب کرد و گفت: «حالا با این جلود و دار و دسته‌اش که دارند می‌آیند چه کار کنیم؟» گفتم: «قضیه دو جنبه دارد: یکی رابطه دولت ایران با لیبی است و لیبی

۴۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

هم جزو معدود کشورهایی است که با شاه رابطه نداشته و الآن هم برای تبریک انقلاب آمد؛ طبیعتاً روابط دو کشور را بر این داستان نباید به هم زد، ولی مسئله آقا موسی هم یک مسئله انسانی است و آنها باید تکلیف او را روشن کنند. شما در مذاکراتان به اینها بفهمانید که این مسئله باید حل شود. البته دختر آقا موسی با اعظم ما خیلی رفیق و در این قضیه فعال بود و دائم به دفتر می آمد.

- احتمالاً شما خواهر آقا موسی، خانم رباب صدر را می گوئید.

- بله، آن شب در همین بحثها بودیم که ابوشریف اینها را آورد. اینها آمدند و رنگهای پریده و وضعیت خیلی بدی داشتند. جلود هم پاک خودش را باخته بود. پدر شروع کرد به عربی با اینها صحبت کردن و پرسید قضیه چیست؟ بعد هم محمد منتظری آمد و اینها را به قم و منزل آقای منتظری برد. من در همین حد مسئله آقا موسی را می دانستم. بعدها هم اخبار جسته گریخته ای داشتیم، ولی هیچ کدام خبر موثقی نبود.

- به نظر شما همان یافته های اولیه تان موثق ترند؟

- فکر می کنم آنها معتبرتر هستند. جالب اینجاست که همان طور که اشاره کردم، [شبکه های تلویزیونی] «الجزیره» و «المنار» در این مورد با من مصاحبه کردند، ولی هیچ موقع پخش نکردند! ولی ما پخش می کنیم؛ چون دیگر همه چیز تمام شده و فارغ از برخی دکانداری ها، زمان بیان واقعیت است. فکر می کنم همان داستان موشک و کره ماه درست باشد.

- شما خودتان با آقاموسی برخوردی نداشتید؟

- نه؛ چون در بیروت مسئولیت سازمانی با من نبود، با تراب حق شناس بود. از این گذشته به علت تفاوت مواضع سیاسی مان، با ایشان رابطه نداشتیم، مگر گاهی اوقات که بچه ها گیر می کردند و زندانی می شدند، در آن موارد از طریق مصطفی چمران و آقاموسی آزادشان می کردیم؛ مخصوصاً بعد از اینکه رابطه شان با فتح بهتر شد. در آن دوره جلال الدین فارسی با اینها مشکلات عجیب و غریبی داشت و با آقا موسی کارد و پنیر بود. به نظرم بیشتر این اختلافات، روانی بود تا سیاسی! مرحوم پدر از جلال بدش

ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۸۱

نمی‌آمد، مخصوصاً که مبارز هم بود، ولی یک بار که می‌خواست به طالقان بیاید، گفت: «از او بدم نمی‌آید، ولی اگر بیاید کله مرا می‌خورد!» من آن موقع ۱۴ - ۱۵ سال داشتم. جلال آمد و شروع کرد به حرف زدن و آقا به من اشاره کرد که او را بردار ببر یک دوری بزن؛ از آن دورهایی که نفسش را بگیری! ما هم او را برداشتیم و بردیم و نزدیک شب برگردانیم که دیگر نای حرف زدن نداشت و از بس او را راه برده بودیم، کفشش که مناسب راهپیمایی نبود، پاره شده بود! آن شب از زور خستگی از حال رفت و صبح روز بعد هم از طالقان رفت!

- شما را خسته کردیم. به‌عنوان آخرین سؤال، بیش از سی سال از درگذشت آیت‌الله طالقانی می‌گذرد. احساس شما از پس این سال‌ها نسبت به شخصیت و میراث او چیست؟

- در اینجا همیشه عکس ایشان و مادرم جلوی رویم هست. در مسیر سیاسی که طی کردم - حالا هرچه را فهمیدم یا نفهمیدم - عمدتاً خود را مرهون ایشان می‌دانم. آن روحیه و سعه صدری که داشت، برایم جالب و آموزنده بود. فکر می‌کنم نقطه آغاز حرکت من هم، فکر و فعالیت‌های ایشان بود. همیشه به همه می‌گویم خیلی خوشحالم که در چنین خانواده‌ای به دنیا آمده و چنین پدری داشته‌ام؛ چون می‌دانم هیچ‌یک از این افراد، چنین رابطه درونی و عمیقی را با پدرشان نداشته‌اند. احترام به نظرات دیگران، سعه صدر، شنیدن حرف‌های دیگران و نوع برخورد ایشان را انصافاً در کسی ندیده‌ام. ایشان حتی با بچه‌های کوچک هم صمیمی بود و با آنها قاطی می‌شد. من فکر می‌کنم اگر ایشان زنده بودند، تحولات به شکل دیگری درمی‌آمد، ولی متأسفانه از بین رفتند.

- با تشکر از شما که وقت زیادی را در اختیار ما گذاشتید و با حوصله به سؤالات ما پاسخ دادید.

- من هم از فرصتی که در اختیارم قرار گرفت، ممنونم و امیدوارم فضایی به وجود بیاید که وقایع تاریخی از ابعاد گوناگون و به شکل دقیق مورد بررسی قرار بگیرد تا بتوان از آنها درس گرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱- بهرام افراسیابی، متولد ۱۳۲۰ در شیراز، تحصیلات در مدرسه سلطانی. پس از سربازی به آلمان و سپس به اتریش و در دانشگاه «اینسبورگ» فلسفه خواند. مدت شش سال در کالج لندن به فراگیری زبان انگلیسی و زبان‌شناختی پرداخت. سپس به ایران بازگشت و در سال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ در مقطع کارشناسی ارشد در رشته زبان وارد دانشگاه تهران شد. نزدیک به یکصد عنوان تألیف و ترجمه با موضوعات تاریخی، سیاسی و رمان دارد.

۲- فرد هالیدی^۱ (۱۹۴۶ - ۲۰۱۰) نویسنده ایرلندی، متخصص روابط بین‌الملل و امور خاورمیانه، شبه‌جزیره عربستان و مسائل ایران. زبان را در درک جهانی‌سازی بسیار مهم می‌دانست و با ۱۲ زبان دنیا از جمله زبان فارسی، عربی، لاتین، یونانی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، روسی و پرتغالی آشنایی داشت. اهمیت انقلاب‌ها در تاریخ جهان و روابط بین‌الملل، اهمیت جنسیت در روابط ملی و بین‌المللی، ویژگی‌های منحصر به فرد سیاست در شبه‌جزیره عربستان، و اهمیت نمادهای فرهنگی مانند طنز و واژگان غیرعادی در روابط میان انسان‌ها از مهم‌ترین دغدغه‌های پژوهشی او به شمار می‌رفتند.

۳- گرین گیلبرت.^۲

ت - اتهامات مربوط به مهندس عباس امیرانتظام و دفاع و شهادت در دادگاه وی**۱- شایعات در باره امیرانتظام**

شایعات زیادی در باره آقای امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر - که سابق بر این نیز سخنگوی دولت بود - بر سر زبان‌هاست. آفتابی نشدن او، بر شایعات گوناگون قوت داده است. بعضی عقیده دارند نسبت به وی خدای نخواستہ سوء قصد شده است؛ گروه دیگری می‌گویند: با آقای دکتر یزدی اختلاف پیدا کرده است؛ جمعی نیز معتقدند که چون نتوانسته است به خوبی از عهده این کار برآید، او را از گفتگو با خبرنگاران و نمایندگان جراید منع کرده‌اند. یقیناً توضیح دفتر مطبوعات نخست‌وزیری به این‌گونه شایعات پایان می‌دهد.

1. Fred Halliday.

2. Green Gilbert.

۲- گواهی در دادگاه مهندس عباس امیرانتظام

نامه به آیت‌الله محمد محمدی گیلانی - ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۰

یکی از اتهامات آقای مهندس امیرانتظام، این بود که ایشان خواهان انحلال مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی شده بود؛ درحالی‌که اصل موضوع یک درخواست فردی از سوی امیرانتظام نبود، بلکه هیئت دولت در زمان دولت موقت، در برخی کارها با مشکل قانونی روبه‌رو بود که از سویی لازم بود قانون اساسی به زودی تصویب شود و از سوی دیگر، مباحثی که در مجلس بررسی قانون اساسی صورت می‌گرفت، نشان از آن می‌داد که روند تصویب اصول قانون اساسی کشور از آن اصول و اهداف اولیه انقلاب و خواسته‌های مردم و مبارزان و وعده‌های سران انقلاب به مردم، فاصله می‌گیرد؛ چنین بود که در هیئت دولت، نامه‌ای جمعی تهیه شد که طی آن درخواست شده بود مجلس بررسی قانون اساسی یا منحل شود و یا مجلس مؤسسان تشکیل شود. هجده تن از اعضای هیئت دولت آن نامه را امضا کرده بودند، ولی به شرحی که خواهد آمد آن نامه، هرگز نه به جایی فرستاده شد و نه منتشر گردید؛ با این حال، امضای آن نامه، به‌عنوان یکی از اتهامات مهندس عباس امیرانتظام در پرونده او آمده بود. آیت‌الله محمد محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، از چند تن از اعضای دولت موقت و از جمله من جوایای حقیقت ماجرا شد که به شرح زیر گواهی داده شد.

یادآوری می‌کنم که من (ابراهیم یزدی) با آنکه در جلسات گفتگو و نگارش آن نامه بودم، ولی نمی‌دانم چه شد که هنگام امضای نامه، من نبوده‌ام و امضای من پای نامه نیست؛ از این رو، می‌توانستم به‌کلی از زیر بار این درخواست دادگاه انقلاب، شانه خالی کنم، ولی با این حال، مسئولیت آن را پذیرفتم و طی یادداشت جداگانه‌ای اعلام کردم با آنکه امضای من در این نامه نیست، ولی چون تصمیم جمعی هیئت دولت بوده، من مسئولیت آن را می‌پذیرم.

بسمه تعالی

تهران - ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۰

ریاست محترم دادگاه شماره ۱ انقلاب، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی

۴۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

با توجه به بند آخر کیفرخواست صادره علیه آقای مهندس امیرانتظام، معاون نخست وزیر دولت موقت و همکار سابق ما، این جانبان لازم دانستیم من باب شهادت و توضیح مطلب، نکات ذیل را به استحضار آن دادگاه برسانیم تا خدای نکرده با صدور یک رأی خلاف حق، لطمه به انقلاب اسلامی ایران و دادگاه‌های آن و به خود اسلام وارد نشود.

۱- تدوین نامه‌ی مربوط به انحلال مجلس بررسی قانون اساسی (معروف به خبرگان) به‌عنوان ریاست آن مجلس و تصویب آن نامه از طرف دولت موقت به هیچ وجه صورت مواضعه و توطئه یا تلقین و تأثیر از ناحیه‌ی آقای امیرانتظام و اشخاص دیگر را نداشته است، بلکه موضوع رسماً و علناً در هیئت وزیران مطرح و بحث شده و با اکثریت ۱۸ رأی روی ۲۴ رأی و امضای ۱۵ نفر در پای آن به تصویب رسیده بوده است؛ بنابراین، اگر قرار باشد این عمل جرم تشخیص داده شود، همه‌ی ۱۸ نفر شریک در آن هستند؛ مضافاً به اینکه اصلاً کاری انجام نگردیده و صرف قصد یا حرف، بنا به هیچ‌یک از اصول و قوانین عرفی و شرعی جرم حساب نمی‌شود.

۲- در جلسه‌ی مزبور قرار شد قبل از ارسال نامه و هر گونه اقدام و انتشار، یک نظرخواهی و کسب اجازه از مقام رهبری به‌عمل آید. فردای آن روز عده‌ای از وزیران خدمت امام رسیدیم و چون معظم له مصلحت ندیدند و به صفت ولایت و وکالت عمومی، مدت قانونی مجلس بررسی را تمدید کردند، موضوع منتفی گردید و مسکوت گذارده شد و اگر بعداً اظهار و افشایی از طرف دادستانی کل انقلاب صورت نمی‌گرفت کسی از ماجرا آگاهی نمی‌یافت.

۳- علل و عواملی که باعث این کار شد یکی سرآمدن مهلت قانونی مجلس خبرگان بود و دیگر خروج آقایان از حدود و اصول پیش‌نویسی که قبلاً به تصویب شورای انقلاب و تأیید کلی رهبر انقلاب رسیده بوده است. اتفاقاً و نظر به اینکه تدوین طرح قانون اساسی در هیئت دولت و شورای انقلاب بیش از مدت انتظار به طول کشیده بود و در شرایط آن روز مملکت بیم اختلال‌هایی از ناحیه‌ی ضد انقلاب می‌رفت، قبلاً نظر امام و اکثریت شورای انقلاب بر این شده بود که پیش‌نویس تنظیمی به فرماندوم گذارده شود، ولی در اثر پافشاری و استدلال اعضای دولت موقت به اینکه

۴۸۵ □ ماجراهای بحث‌برانگیز اوایل انقلاب

انتخاب مجلس مؤسسان رسماً و مکرراً از طرف امام و نخست‌وزیر به ملت وعده داده شده است و عدول از آن جائز نیست، با پیشنهاد مرحوم آیت الله طالقانی و موافقت امام قرار شد با تعداد کمتری به انتخاب مجلس بررسی نهایی قانون اساسی پرداخته شود و به همین ترتیب عمل شد؛ بنابراین، مصوبه دولت موقت، بازگشت به نظر قبلی رهبر و شورای انقلاب بوده است.

بسمه تعالی

این جانب نامه مورد بحث را امضا نکرده‌ام، اما چون تصمیم جمعی هیئت دولت بوده است و ... در او مسئولیت مشترک دارند، مسئولیت آن را می‌پذیرم.

ابراهیم یزدی

۳- شهادت دکتر یزدی در دادگاه امیرانتظام

بسمه تعالی

ریاست محترم دادگاه شماره یک انقلاب

حجت‌الاسلام و المسلمین آقای محمدی گیلانی

در مورد روابط خارجی دولت موقت با دولت لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین مطالبی در کیفرخواست علیه آقای امیرانتظام عنوان شده است که لازم است برای روشن شدن حقیقت امر، مطالب و توضیحات زیر به اطلاع دادگاه محترم و مردم قهرمان ایران برساند.

الف - در مورد روابط با دولت لیبی

همان‌طور که در دادگاه معروض گردید پس از آنکه این‌جانب تکلیف خدمت در وزارت امور خارجه را قبول نموده و کار خود را آغاز کردم ابتدا طرح سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تنظیم و در هیئت دولت و شورای انقلاب مطرح نمودم که به تصویب رسید. شورای انقلاب تنها در یک مورد، رابطه با دولت لیبی، نظر خاص داشت و لذا تصویب نمودند که اولاً ارتباط دیپلماتیک با لیبی در سطح کاردار برقرار شود، ثانیاً همزمان با این امر، هیئتی برای بررسی سرنوشت امام موسی‌صدر به لیبی اعزام گردد.

۴۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیرو این مصوبه شورای انقلاب، وزارت امور خارجه، هیئتی را مأمور سفر به لیبی جهت تدارک برقراری روابط تعیین نمود و بیانیه‌ای در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۲۷ به شرح زیر صادر نمود:

بیانیه وزارت امور خارجه

«در اثر تماس‌های برادرانه مستمر مقامات دولت موقت جمهوری اسلامی ایران با برادران و همکاران لیبیایی، مقرر شد که به دعوت لیبی هیئتی از جانب وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در آینده نزدیک به لیبی بروند تا با مقامات آن کشور نسبت به تکمیل مذاکرات پیرامون استقرار مناسبات دیپلماتیک گفتگو کنند».

این هیئت قرار بود بعد از ماه مبارک رمضان آن سال به لیبی سفر کنند. اعضای هیئت نیز تعیین شده بودند. پس از انتشار این بیانیه، در یک تماس تلفنی توسط یکی از مراجع محترم قم، به این جانب اطلاع داده شد که در جلسه مشترک مراجع عالی‌قدر و آیات عظام در حضور امام امت این موضوع بحث شده است و تصمیماتی گرفته‌اند. این جانب در اولین فرصت در قم به حضور امام رسیده و موضوع را عنوان نمودم و گزارش آمادگی سفر هیئت را به لیبی اطلاع دادم. امام ضمن تأیید مذاکرات مراجع محترم فرمودند که فعلاً موضوع را مسکوت بگذارید و نفیاً یا اثباتاً اقدامی نکنید. این جانب طبق همین رهنمود امام عمل کردم.

هر گونه تفسیر یا برداشتی جز این خطا است و در پیشگاه خداوند باری تعالی موجب مؤاخذه خواهد بود.

ب - در مورد دفتر فلسطین در اهواز

پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت مهماندار اولین هیئت فلسطینی به ریاست برادر گرامی یاسر عرفات بود. این جانب به نمایندگی از طرف دولت موقت همراه برادران فلسطینی به مشهد و اهواز سفر کردیم. مرکز سفارت دولت متجاوز و غیرقانونی اسرائیل در ایران که به تصرف مردم درآمده بود، در اختیار برادران فلسطینی، جهت مرکز نمایندگی آنان، قرار داده شد، و بعدها، تشریفات قانونی معرفی و شناسایی دیپلماتیک به طور رسمی انجام گرفت و بالاترین شناسایی دیپلماتیک ممکن از سازمان

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۸۷

آزادی بخش فلسطین به عنوان تنها نماینده مشروع مردم فلسطین انجام گرفت. در اواخر اسفند ۱۳۵۷ یا اواسط فروردین ۱۳۵۸ از وزارت امور خارجه به جناب نخست وزیر اطلاع دادند که گویا دفتری از طرف برادران فلسطینی در اهواز دایر شده است بدون آنکه مقامات دولت ایران از این امر مطلع باشند. در همان زمان به دولت اطلاع داده شد که گروه های دیگر فلسطینی نیز دست به فعالیت هایی در خوزستان زده اند. خصوصاً گروه های فلسطینی وابسته به عراق؛ آنها که مخالف سازمان آزادی بخش فلسطین هستند. بعدها اسنادی هم به دست آمد که دولت عراق و برخی از اعرابی که خود را فلسطینی و وابسته به عراق می دانستند، دست به اقدامات خرابکارانه و آموزش های نظامی به برخی از عناصر منحرف در خوزستان زده اند. دولت ایران برای جلوگیری از هر گونه تشنج و توسعه عملیات دشمن، با برادران فلسطینی مسئله را مطرح و با آنها مشورت نمود. این جانب در جریان مذاکره با برادرمان آقای هانی الحسن - سفیر محترم سازمان آزادی بخش فلسطین در ایران - بودم و بعد از این مذاکرات این برادران خودشان هم قانع شدند که نمی بایستی آن دفتر را بدون اطلاع مقامات دولت ایران باز می کردند و قبول کردند که خودشان آن را تعطیل کنند و به جای آن دفتری در مشهد یا تبریز یا جای دیگر، اگر نیاز دارند و مقید است باز کنند. به همین ترتیب هم عمل شد. حال معلوم نیست چه دست هایی در کار است که موضوعات را وارونه جلوه دهند و در شرایط کنونی بحرانی و حساس مملکت، این مسائل را مطرح سازند. امید وار است این توضیحات در روشن کردن ذهن اعضای محترم دادگاه و مردم قهرمان ایران مفید و مؤثر واقع شده باشد.

با تشکر. والسلام

دکتر یزدی - ۱۳۶۰/۲/۲۱

پ - نقد همراهی حزب توده با نیروهای مذهبی در جریان انقلاب و سال های آغازین حکومت اسلامی

گفتگوی بابک امیرخسروی با هفته نامه شهروند امروز، شماره ۴۹، خرداد ۱۳۸۷
امام در پاریس با نمایندگان حزب توده ملاقات نکرد.

گفتگو از: علی ملیحی

– **امیر خسروی:** آیت‌الله در یکی از سخنرانی‌های مهرماه ۱۳۵۷ صریحاً گفت: «اصل عقیده ما این است که آمریکا نباشد. نه تنها آمریکا، شوروی هم نباشد، اجنبی نباید باشد». ایشان در این زمینه یک دیدگاه پراگماتیک داشت و چون می‌دید که جمهوری اسلامی، مشکلات بیشتری با آمریکا دارد، مسئله اصلی را آمریکا می‌دانست؛ وگرنه دیدگاه صریح آیت‌الله خمینی روحیه اجنبی‌ستیزی و مخالفت با دخالت اجنبی بود، ولی رهبری حزب [توده] اینها را نمی‌دید، یا به روی خود نمی‌آورد. امام بیست سال پیش از آن هم گفته بود: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دوی آنها بدتر، و همه از هم پلیدترند، لیکن امروز سر و کار ما با آمریکاست»؛ یعنی فردا ممکن است با دیگری باشد. از سوی دیگر اگر بنا باشد شاخصی برای بیان تفکر آیت‌الله خمینی داشته باشیم، جنبه اسلامی تفکر وی بود. آیت‌الله خمینی همه چیز را بر اساس محور اسلام می‌دید. ایشان می‌گفتند که اگر به ما هر گونه استقلال بدهند یا هر گونه آزادی بدهند، و لیکن قرآن را بگیرند، ما آن آزادی و استقلال را نمی‌خواهیم. بنابراین، گوهر تفکر آیت‌الله خمینی حکومت اسلامی بود. در واقع، آنچه برای ایشان فرعی بود، از منظر حزب، اصلی تلقی می‌شد، و مقوله اسلام و حکومت اسلامی را که برای ایشان اصلی بود، رهبری حزب روی فرصت‌طلبی از قلم انداخت و در تصویر دبیر اول حزب از «خط امام»، کوچک‌ترین بازتابی نیافت.

شما ببینید در این شاخص‌ها اصلاً توجه نمی‌شود که آیت‌الله خمینی یک روحانی برجسته و مرجع تقلید است و اساساً فکر اصلی او پیاده کردن حکومت بر اساس اسلام است؛ بنابراین، برداشت و تئوری حزب از خط امام از اساس بر پایه ذهنیات استوار بود. البته در گذشته من طی رساله‌هایی تک‌تک این عناصر ابداعی «خط امام»، از نظر حزب توده را مورد بررسی و نقد قرار داده‌ام که در این گفتگو مجال برای پرداختن به آنها نیست. در این تئوری‌سازی، «خط امام» که برای حمایت و نزدیکی به هواداران آیت‌الله خمینی طراحی شده بود، نوعی حسابگری سیاسی هم که ناشی از آرایش نیروهای سیاسی و سوابق ذهنی گذشته بود، دخالت داشت.

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۸۹

گرچه حزب توده ایران مسئله اتحاد سیاسی را مطرح می‌کرد، اما در عمل، با بسیاری از نیروهای سیاسی حاضر در صحنه، مسئله داشت؛ مثلاً حزب از زمان‌های دور با «جبهه ملی ایران» و نیروهای نزدیک به آن مشکل داشت. رهبری حزب توده ایران دو سال به‌طور سیستماتیک، دولت دکتر مصدق را تخریب و تضعیف کرده بود. با اینکه در پلنوم چهارم حزب در سال ۱۳۳۶ این عملکرد رهبری حزب، شدیداً مورد نقد قرار گرفته بود، اما بعد از انقلاب باز هم به نحوی، به توجیه سیاست‌های گذشته پرداخت.

بگومگوهای گذشته امکان برقراری رابطه و اتحاد با نیروهای سیاسی طرفدار جبهه ملی را دشوار می‌ساخت. از سوی دیگر، حزب توده ایران تقریباً با قاطبه جریان‌ات چپ موجود در آن زمان نیز مشکل داشت و اختلافات ایدئولوژیک، جدی بودند؛ بنابراین، تنها نیرویی که حزب توده ایران با وی سابقه ذهنی منفی و خصمانه نداشت، همین نیروهای مذهبی بودند. می‌دانید که حزب توده ایران در هیچ دوره‌ای از حیات سیاسی خود، ضد مذهب نبود، بلکه به مذهب و اعتقادات دینی مردم و جامعه احترام می‌گذاشت.

به خاطر می‌آورم که در روزهای عاشورا همواره سرمقاله ارگان حزب به این موضوع اختصاص داشت و این دیدگاه را تبلیغ می‌کرد که به جای گریستن در عاشورا باید از اینکه امام حسین در برابر جباریت ایستاد و شهید شد، درس گرفت و باید یزیدهای زمانه را شناخت و علیه آنها جنگید. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز حزب توده ایران از حرکت آیت‌الله خمینی دفاع کرد. از رادیو «پیک ایران» بارها، البته نه همیشه، اعلامیه‌های آیت‌الله به گوش ایرانیان داخل کشور رسانده می‌شد. همه اینها و موضع‌گیری‌های گذشته حزب در جزوه‌ای در یک تیراژ گسترده تحت عنوان «۲۵ سال حمایت از خط امام» چاپ شد و در سطح کشور پخش شد که تأثیر خوبی هم داشت. مورد دیگر اینکه رفقای زندانی ما بخصوص افسرها در زندان شاه، با بسیاری از شخصیت‌های برجسته روحانی از جمله آیت‌الله منتظری هم‌سلول و هم‌زندان بودند و ارتباط خوبی با نیروهای مذهبی نزدیک به رهبری انقلاب داشتند.

۴۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اینها زمینه‌هایی بود که تصور می‌شد بر پایه آن، شانس نزدیکی و اتحاد سیاسی با پیروان آیت‌الله وجود دارد. آنها بر این گمان بودند که اگر با این نیرو مأنوس شویم و تفاهم کنیم، موقعیت سیاسی حزب بهتر خواهد شد. با همین تحلیل از میان نیروهای سیاسی موجود آن زمان، عملاً بهترین نیرو برای پیشبرد اهداف حزب توده ایران، نیروهای مذهبی طرفدار آیت‌الله خمینی به حساب می‌آمدند و طرح «خط امام» حاصل این ملاحظات بود.

- **ملیحی:** آیا حزب [توده]، با توجه به دیدارهای اکثر مخالفین شاه با امام پیش از انقلاب برای دیدار با ایشان تلاش کرده است؟ می‌بینیم که چهره‌های «نهضت آزادی» یا «جبهه ملی» (دکتر سنجابی) با امام دیدار می‌کنند؛ آیا امام دیدار با سران توده را رد کرده بوده است؟ و اساساً تلاشی پیرامون دیدار با ایشان صورت گرفته بود؟

- **امیرخسروی:** بله، چنین تلاش‌هایی شد. من چون مستقیماً در جریان این اقدامات بودم، دقیقاً می‌دانم که چنین کوشش‌هایی صورت گرفت. بار اول زمانی بود که «محمد رضا قدوه» از اعضای هیئت اجرایی وقت که برای شرکت در کنفرانس صلح در پاریس حضور داشت، در این خصوص اقدام کرد.

قدوه که در ایام جوانی مدتی رئیس فرهنگ شهر قم بود و در آنجا با «آیت‌الله اشراقی» آشنایی داشت (در واقع شاگرد ایشان بود)، به همراه من و «محمدعلی جواهری» و با واسطه آقای اشراقی به مقر آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو، در حومه پاریس، رفتیم. ناگفته نگذارم که خود قدوه نیز در جوانی طلبه بود و با اسلام و موازین اسلامی خوب آشنا بود. قدوه کوشش کرد از طریق آشنایی جواهری با آیت‌الله اشراقی، زمینه ارتباط حزب با آیت‌الله خمینی را فراهم سازد. آقای اشراقی در ابتدا خیلی صمیمانه از آقای جواهری، به دلیل سابقه شاگرد - معلمی استقبال کرد.

در ملاقات دوم، جواهری به گونه‌ای به آیت‌الله اشراقی فهماند که وی از طرف حزب توده مأموریت برای ایجاد ارتباط رهبری حزب و آیت‌الله خمینی را دارد که آقای اشراقی دیگر فاصله گرفت و با سردی برخورد کرد. دیگر ادامه این تماس بی‌فایده بود. با این حال، قدوه، نامه‌ای از سوی رهبری حزب نوشت و به من سپرد و بنا شد اگر رهبری با متن آن موافقت داشت، من نامه را نزد آیت‌الله خمینی ببرم. قدوه

ماجرای بحث برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۹۱

پس از مراجعت به آلمان به من اطلاع داد که نوشته او مناسب نیست و متن دیگری ارسال خواهد کرد. هیئت اجرایی، متن تایپ شده دیگری را برای من فرستادند. من به نوفل لو شاتو رفتم و آن نامه را به نوه آیت الله خمینی دادم.

– ملیحی: کدام نوه ایشان؟

نوه دختری ایشان بود که خیلی هم فعال و دائم در رفت و آمد بود. من در اتاقی که جدا از محل اقامت بود، او را دیدم و نامه را دادم. نوه آیت الله خمینی مدتی بعد بازگشت و گفت: نامه را به خود آیت الله داده است.

من هم پس از مدتی انتظار، چون خبری نشد مراجعت کردم. آدرس و تلفن گذاشتم که اگر لازم شد خبر کنند، اما هرگز خبری از سوی آیت الله خمینی نشد. من این اسناد و متن آن نامه را هنوز دارم و شاید در فرصت مناسب به چاپ برسانیم؛ البته می شد رفتار آیت الله خمینی را از روی اظهاراتشان حدس زد. استفتایی در شعبان ۱۳۹۷ از ایشان – فکر کنم هنگامی که هنوز در نجف بودند – شده بود. ایشان در پاسخ صریحاً می گویند که از کمونیست ها و مارکسیست ها بیزار بوده و آنها را خائن به مذهب و انقلاب می داند. در مهرماه ۱۳۵۷ نیز مطالب مشابهی به یک خبرنگار مصری زده و گفته بودند: خطر آنها برای کشور کمتر از شاه نیست.

من در آن زمان، بریده های روزنامه ها را برای رهبری حزب در آلمان می فرستادم. طبیعتاً وقتی فردی در مقام و موقعیت امام خمینی در آستانه انقلاب، این دیدگاه را در باره حزب توده دارد، به پیام رهبری حزب توده ایران برای دیدار و گفتگو نیز پاسخ نمی دهد. این را هم باید اضافه کرد که در آبان ۱۳۵۷ هنوز موضع رهبری حزب نسبت به آیت الله خمینی روشن نبود و اختلافاتی میان ایرج اسکندری و کیانوری وجود داشت که اتخاذ چنین ابتکاراتی را دشوار می کرد. در این مقطع زمانی است که این اختلافات تا حدی حل می شود و فعالیت برای نزدیکی به رهبر روحانی انقلاب فراهم می شود.

– ملیحی: حزب در تحلیلی، نیروهای انقلابی را به دو دسته راست سرمایه داری و دسته دوم، نیروهای خط امام که به محرومین نزدیکند، تقسیم می کند. حزب امیدوار

۴۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

است که در بلندمدت این نیروهای طبقه‌بندی شده، تحت عنوان خط امام در نهایت به سمت سوسیالیسم حرکت کنند. مبنای این تحلیل چیست؟

- **امیرخسروی:** تصور بر این بود که نیروهای خط امامی با توجه به شعارهایی که در خصوص دفاع از محرومان جامعه می‌دادند، سمت و سوی پیشرفت کشور را بر اساس حرکتی که به راه رشد غیرسرمایه‌داری معروف بود، به پیش ببرند. با توجه به اینکه در آن زمان بسیاری از صنایع و بانک‌ها و اموال به تصرف دولت در آمده بود، چنین تصویری از حرکت این نیروها به سمت یک اقتصاد غیرسرمایه‌داری و یا سمت‌گیری سوسیالیستی چندان دور از ذهن نبود.

- **ملیحی:** آیا بحث دفاع از رهبر انقلاب بر این مبنا بوده است که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ انقلابی اولیه است و انقلاب بعدی که دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد می‌کند، در راه است و با این هدف از انقلاب و امام دفاع شده است؟

- **امیرخسروی:** مسلماً در حزب توده ایران، چنین چیزی در مخیله کسی نمی‌گنجید. گویا بعضی از سازمان‌های چپ از این حرف‌ها می‌زدند. آنها نیز به سرعت از آن فاصله گرفتند. به هر حال، موضوع بدین شکل و مضمون، اصلاً در حزب مطرح نبود. تصور بر این بود که جمهوری اسلامی می‌تواند در چارچوب کشورهای دیگر جهان سوم، که راه رشد غیرسرمایه‌داری را پیش گرفته‌اند، حرکت کند و دولت که بسیاری از امور را در دست گرفته، در مسیر غیرسرمایه‌داری حرکت کند.

نمایه

امیرانتظام، عباس، ۶، ۱۳، ۴۸، ۵۲، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۴۰۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵	ابوشریف، ۶، ۱۱۳، ۴۵۶، ۴۸۰
انجمن اسلامی دانشجویان، ۱۴۶، ۱۸۱، ۳۸۸، ۳۹۸	اپوزیسیون، ۴۳، ۴۹، ۷۷، ۱۹۱، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۴۹، ۴۶۴، ۴۷۵
انجمن دانشجویان ایرانی، ۳۷	اسرائیل، ۲۱، ۲۳، ۴۵، ۹۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۷۵
انجمن دانشجویان مسلمان، ۲۹، ۳۷	۳۳۱، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۷۷
اومین، ۱۱، ۴۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۱	اسناد، ۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۷۳، ۳۹۲، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۹۱
ایرانی، ناصر، ۵، ۶، ۹، ۲۵، ۲۷، ۴۴، ۵۴، ۷۰، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۰، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۷۵	اقبال، ۱۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۹۱
آیندگان، روزنامه آیندگان، ۵، ۲۳، ۲۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۳۲۱	امپریالیسم، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۸
بازرگان، مهندس مهدی، ۵، ۶، ۸، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵	امپریالیست، ۴۳، ۲۵۵
	امپریالیسم، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۸۰، ۱۰۴، ۱۱۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۴۴۷

۴۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

جاسوس، ۴۵، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۹، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۷۷، ۴۰۳، ۴۰۴	۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
جاسوسان، ۴۳، ۲۵۸	۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
جاسوسی، ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۱۴۱، ۲۱۹	۲۸۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۳
جبهه ملی، ۲۶، ۵۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۱۱، ۳۲۰	۳۴۰، ۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۵
۳۹۶، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۷۳، ۴۸۹، ۴۹۰	۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۶۹، ۴۷۰
جمهوری اسلامی، ۲۴، ۲۶، ۵۱، ۵۲، ۶۴، ۷۳	۴۷۲، ۴۷۳
۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳	بختیار، دکتر شاپور، ۸، ۵۱، ۸۶، ۹۰، ۱۰۴
۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۶	۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷
۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۹	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳
۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۶۴، ۲۷۰	۲۴۴، ۲۵۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۵۵
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۹	۴۵۷، ۴۶۲
۳۲۱، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱	براهنی، رضا، ۵، ۴۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲
۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۳	۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۸۸، ۴۹۲	۷۶، ۷۷، ۷۸، ۳۲۱
جنبش آمل، ۲۲	بنی صدر، دکتر ابوالحسن، ۵، ۴۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷
جنبش آزادی بخش، ۳۱۸	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۵
جنبش های آزادی بخش، ۱۰، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۱۸	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۷، ۲۰۴
۳۱۹	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۶
جوشن، روزنامه، ۵، ۱۲، ۲۴، ۲۶، ۴۰۵، ۴۰۶	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۰، ۴۷۰
۴۱۳	بهشتی، دکتر، آیت الله شهید، ۵، ۴۷، ۵۳، ۸۲
چمران، دکتر مصطفی، ۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۳	۱۳۶، ۱۳۷، ۲۹۰، ۳۴۶، ۳۶۳، ۴۱۳، ۴۱۸
۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۸۲، ۲۳۹	بیات، اسدالله، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
۳۳۶، ۳۴۲، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۲۰	پناهنگی، ۷، ۱۵۷، ۱۵۹
۴۵۳، ۴۷۵، ۴۸۰	پیکار، سازمان، ۸۵
حادثه شیراز، ۶، ۱۱، ۱۱۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۵	ترور، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۳۴، ۵۹، ۷۲، ۸۰، ۸۸
حزب توده، ۱۳، ۷۸، ۱۳۵، ۱۸۱، ۲۲۳، ۲۵۳	۱۰۳، ۱۴۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۷
۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱	۲۶۵، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۲۰، ۴۷۹
حزب جمهوری اسلامی، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۷	ترور شخصیت، ۱۹، ۵۹، ۷۲، ۸۰، ۳۸۰
۱۵۶، ۳۴۳، ۴۷۰، ۴۷۳	توسلی، مهندس محمد، ۹۸، ۱۰۶، ۲۱۴، ۳۷۷
	ثابتی، پرویز، ۴۶، ۱۲۴، ۲۴۰

ماجرای‌های بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۹۵

۴۰۵، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۹،	حقوق بشر، ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۱۷۵، ۲۱۵، ۲۱۷،
۴۷۰، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۲۶، ۳۲۷
رادیو مسکو، ۹، ۲۶۷	حملات فیزیکی، ۱۹، ۳۴۲
رحیمی، تیمسار، ۲۱۸، ۴۲۴	خاتمی، سید محمد، ۷، ۱۵۵، ۱۹۹، ۳۴۲
رمز عبور، نشریه، ۸، ۱۷۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹	۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۳، ۴۷۳
روحانی، شهریار، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۷، ۴۳، ۴۴	خبرگزاری پارس، ۶، ۲۵، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۱
۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۸۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶	۳۷۷
۱۵۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۳۵، ۳۴۴، ۴۱۲، ۴۱۷	خلخال، صادق، ۷۱، ۸۰، ۸۳، ۱۷۲، ۲۰۹
۴۲۹، ۴۳۵، ۴۵۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱	۲۶۹، ۲۷۰، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۲۴
روحانیان، ۵، ۸۴، ۱۵۶، ۳۴۳، ۳۴۵	خمینی، حاج احمدآقا، ۱۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰
روحانیت، ۸۳، ۳۴۵، ۳۶۱	۲۱۱، ۳۹۵، ۴۱۷
روحانیون، ۵۱، ۸۴، ۹۵، ۱۸۹، ۲۴۰، ۳۹۶	دادستانی، ۶، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۹۰، ۹۱
۴۴۵، ۴۵۱، ۴۷۸	۹۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۶، ۱۷۱
روزنامه اخبار، ۳۲۰	۲۲۷، ۲۲۸، ۳۹۷، ۴۸۴
روزنامه اطلاعات، ۶، ۱۰، ۲۶، ۴۳، ۵۸، ۵۹	دادگاه انقلاب، ۶، ۱۹، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۹
۶۲، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	۸۵، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۴۳، ۲۵۶	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۸، ۴۸۳
۲۵۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۳۰	دانشجویان پیرو خط امام، ۶۸، ۲۵۳
روزنامه انقلاب اسلامی، ۹۰	دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۴۴، ۴۸
روزنامه ایران، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۰۹	دعایی، سید محمود، ۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱
روزنامه بامداد، ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۸۴، ۴۰۵	۱۳۴، ۱۳۶
روزنامه پیغام امروز، ۲۶	دولت موقت، ۶، ۹، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۴۳، ۴۸، ۶۰
روزنامه جامعه، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۸۳	۶۴، ۷۹، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰
روزنامه جمهوری اسلامی، ۵، ۸۲، ۱۳۷، ۲۶۸	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹
۴۰۶	۱۲۰، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۷
روزنامه جوان، ۲۳۷، ۲۳۸	۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹
روزنامه جهان اسلام، ۷، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۷	۲۴۲، ۲۵۳، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۹۱
۱۹۸	۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵
روزنامه صبح ایران، ۷، ۱۷۴	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷
روزنامه قیام ایران، ۱۲۱، ۱۳۴	۳۱۹، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۹

۴۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

روزنامه کیهان، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۵۵، ۲۷۰، ۲۸۶،	۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۷۷، ۴۱۲، ۴۱۳
روزنامه همشهری، ۷، ۲۰۳	
زاهدی، اردشیر، ۴۳، ۶۰، ۶۵، ۶۶	
زندان اوین، ۱۹، ۱۶۰، ۱۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۰۱	
سازمان جوانان مسلمان، ۲۹، ۳۷	
سازمان چریک‌های فدایی خلق، ۸، ۸۵، ۲۵۳،	۲۶۲
سازمان مجاهدین خلق، ۸۵، ۳۴۲، ۴۳۰، ۴۳۱،	۴۷۹
سالیوان، سولیوان، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳	
ساواک، ۸، ۲۳، ۲۷، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹،	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۴،	۲۸۴، ۲۸۵، ۴۱۱، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۴۲،
۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۷۵،	۴۷۹
سپاه پاسداران، ۲۱، ۲۲، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۹۸،	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰،
۲۲۹، ۲۳۷، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱،	۳۹۶، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۲۹
سرمایه‌داری، ۷۵، ۸۴، ۹۲، ۲۵۴، ۲۶۸، ۴۹۱	
سلامتیان، احمد، ۶۴، ۶۷، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۲۱۱	
سنجایی، دکتر کریم، ۵، ۲۴، ۲۶، ۴۴، ۶۳، ۶۴،	۶۵، ۶۶، ۴۳۱، ۴۷۰، ۴۹۰
سوسیالیسم، ۱۸۹	
سوسیالیست، ۷۸	
سوسیالیسم، ۴۹۲	
سوسیالیست، ۱۸۱، ۳۸۸	
سوسیالیستی، ۳۷	
شریعتی، دکتر علی، ۲۴۰، ۲۴۱، ۴۱۱، ۴۴۵،	۴۶۹، ۴۷۴
شورای انقلاب، ۹، ۴۸، ۵۱، ۶۴، ۷۲، ۹۷،	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۳۳،
۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۵،	۳۳۷، ۳۴۶، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۶۳،
۴۸۴، ۴۶۵	
صدور انقلاب، ۹، ۱۰۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳،	۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۹	
صهیونیسم، ۲۷۸، ۴۳۲	
صهیونیست، ۲۲، ۹۵، ۱۰۴	
صهیونیست‌ها، ۷۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۹۴، ۲۷۴،	
صهیونیستی، ۷۵، ۱۱۰، ۲۵۷، ۳۲۱، ۴۱۸	
صهیونیسم، ۵۴، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۹۲، ۲۷۴،	
ضد انقلاب، ۵، ۵۹، ۶۰، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۱۰۳،	۱۱۲، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۹۲، ۳۱۶،
۳۶۷، ۴۸۴	
ضد انقلاب، ۷۴، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۷۴، ۱۹۴،	۱۹۵، ۳۷۰
طالقانی، آیت الله، ۱۳، ۲۴، ۲۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰،	۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹،
۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۴،	۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴،
۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹،	۴۸۱، ۴۸۵
طباطبایی، صادق، ۱۲، ۴۷، ۶۰، ۹۸، ۹۹، ۲۱۰،	۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲
فداییان خلق، ۸۸، ۲۱۰	
فدایی‌ها، ۸۵	
فداییان اسلام، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷	

ماجرای‌های بحث‌برانگیز اوایل انقلاب □ ۴۹۷

- قانون اساسی، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۴، ۲۳۲، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۱، ۴۸۳، ۴۸۴
- قتل‌های زنجیره‌ای، ۲۰۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
- قطب‌زاده، صادق، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۷۵، ۸۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۱۱، ۴۱۵
- کارتز، جیمی، ۸، ۱۲، ۵۱، ۱۱۱، ۱۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۸، ۲۸۵، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۱
- کفاش‌زاده، حاج مصطفی، ۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
- کلارک، رمزی، ۲۲، ۵۱، ۱۲۳
- کمیته امام، ۶۰، ۶۱
- کیاوش، سید محمود، ۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۳۴۷
- کیسینجر، ۵۲، ۶۶، ۲۵۴، ۲۶۸
- کیهان هوایی، ۷، ۱۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۴۰۸، ۴۰۶
- گروه فرقان، ۱۰، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۱۱۷، ۱۸۲، ۳۳۵
- لاجوردی، اسدالله، ۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۰
- لیبرال، ۸۳، ۸۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۰، ۴۱۱، ۴۷۳، ۴۷۴
- لیبرال‌ها، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۳۸، ۲۵۴
- لینگن، بروس، ۴۴، ۶۷، ۶۸
- مارکسیست، ۷۷، ۱۱۷، ۲۸۲، ۳۲۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶
- مارکسیست‌ها، ۲۷، ۷۷، ۷۸، ۴۴۲، ۴۹۱
- مجاهدین خلق، ۸۵، ۸۸، ۲۱۰، ۲۶۰، ۲۶۲، ۴۳۸، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۴
- مجاهدین خلق ایران، ۲۶۰، ۲۶۲
- مجله ایران‌شهر، ۲۶
- مجله المستقبل، ۱۱۳
- مجله پیام انقلاب، ۶، ۱۱۷
- مجله صف، ۹، ۲۸۹، ۲۹۰
- محتشمی‌پور، علی اکبر، ۷، ۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲
- مستشاران آمریکایی، ۲۱
- مصدق، دکتر، ۳۵، ۷۴، ۹۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۳۰، ۲۶۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۴۴، ۴۵۱
- مناظره، ۵، ۹، ۲۶، ۲۸۳
- منتظری، محمد، ۵، ۶، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۵۴، ۲۸۶، ۳۷۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۹
- موساد، ۲۱، ۲۳، ۴۵، ۱۰۸، ۲۷۱
- نخست‌وزیر، ۵، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۴۶، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۵
- نشریه جبهه، ۸، ۲۲۶
- نشریه فرهنگ پویا، ۸، ۲۲۱، ۲۲۲
- نشریه کار، ۲۵۳، ۲۵۵
- نشریه والفجر، ۶، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹
- نهضت آزادی، ۵، ۱۰، ۱۱، ۴۸، ۴۹، ۷۵، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷

۴۹۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

ونس، سایروس و انس، ۵۳، ۱۴۱، ۲۷۲	۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱
هاشمی، ۱۱، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶	۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰	۲۴۱، ۲۴۲، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳
۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۵	۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳
هاشمی رفسنجانی، ۱۱، ۴۷، ۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹	۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۳۵
۱۶۶، ۲۲۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲	۴۶۴، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۹۰
۳۶۵، ۳۵۵، ۳۵۴	نهضت آزادی ایران، ۵، ۱۱، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱
هفته‌نامه نیمروز، ۷، ۱۷۲	۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲
هویدا، امیرعباس، ۷، ۱۷۱، ۱۷۲	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۲، ۳۴۰، ۳۷۹، ۳۸۰
یزدی، شیخ محمد، ۹۶، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶	۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹
۱۷۰، ۳۶۲	نهضت مقاومت، ۳۵، ۱۸۱
	واشنگتن، ۲۱، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۵۹، ۶۰
	۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۰
	۱۸۵، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۸، ۲۷۴، ۴۱۶